



برگه نك عبا نه سنده

طه اوله قونتره كه ويل معدك
صوي نه دوام ايتسيني

فهرست الجلد الثالث من (جواهر بواهر) لجناب
صاری عبدالله افندی قدس الله سره المعالی

صفحه	
۲	در معنی این حدیث که انزل بکم فی ایام دهر کم نفحات
۷	تفسیر انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال ومعنی امانت
۱۲	بستن چند لقمه راه تجلی را در بیان نفحه الهیه
۱۶	نکجیدن آدم درین عالم فی حقیقت و کردیدن سرخاری فی صورته
۱۷	شرح حدیث (کلینی یا حیرا) و حکایت ممشاد دینوری
۲۰	روح القدس هو روح الارواح
۲۵	شرح حدیث (ارحنایا بلال) و سبب ایلة التعریس
۳۱	الکفر بالنسبة الی الخالق حکمة و بالنسبة الی المخلوق آفة
۳۳	واضع الترد و سبب وضعه نصیحة للناس
۳۷	مناجات منظومه
۳۸	سؤال کردن عایشه رضی الله عنها از مصطفی علیه السلام که امر روز باران
۴۲	الفلاسفة علی ثلاثة اصناف الدهریة والطبیعیة والالهیة
۴۵	بیت حکیم سنایی آسمانهاست در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان
۴۶	در تحقیق جابلقا و جابلسا و سور قلیا
۴۹	تفسیر بلهم فی ابس من خلق جدید
۵۵	اختلافات الاشیاء تبدل علی البعث و یوم النشور
۵۷	انفاس اولیاء الله یحیی القلب المیت کالربیع
۵۹	در معنی حدیث اغتموا بردال ربیع فانه یعمل یابدانکم کما یعمل بالشجارکم
۶۵	پرسیدن صدیق رضی الله عنها از مصطفی علیه السلام سر باران امر روزینه چه بود
۶۶	ستون این عالم غفلتست و ناس درین غفلت سه قسمند
۶۹	قصه پیر چنکی و مخلص آن
۷۰	حکایت سلطان العلماء
۷۶	در بیان جنت عاجله دنیاوی و نعمت آن عالم
۷۹	قصه ایوب علیه السلام و نسبه و شمایل علی التفصیل
۸۷	ابتلاء الله تعالی انبیاءه لیس لسخن و لالهوان و لکن کرامه و خیره له

صفحه

۸۹	رفتن روح سلطانی در زمان خواب بمقام خودش بطریق انجذاب
۹۰	در خواب گفتن هاتف مر عمر را رضی الله عنه که چندین زرا بیت المال بآن مرده
۹۱	در تحقیق خطاب الست بر بکم
۹۳	نابیدن ستون خانه چون برای پیغمبر علیه السلام منبر ساختند
۹۹	بیان آنچه منافق هر چه گوید بزبان گوید فی قلب
۱۰۱	استدلال مقلد در مثل پای چو پین بود
۱۰۲	حکایت امام رازی بانجم الدین کبری قدس الله سره
۱۰۵	علماء ظاهری در مثال کور با عصاست و علماء باطن چشم بیناست
۱۰۹	بعض اسرار لایحه در وضوء و تیمم و غسل
۱۱۲	ظاهر الفاظ منافقان شرع و باطنش در نان تخم صرع
۱۱۴	معنای آیت کریمه الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا بدهم
۱۱۵	اظهار معجزه پیغمبر علیه السلام بسخن آمدن سنک روزه در دست ابو جهل علیه الله عنه
۱۱۸	بقیه قصه مطرب و پیغام رسانیدن امیر المؤمنین رضی الله عنه
۱۱۹	در تحقیق صفا فی المرتبة الاولى
۱۲۶	کردانیدن عمر رضی الله فطر او را از مقام کریه که هستیست
۱۲۸	لزوم الاحرام اطواف بیت الله الحرام
۱۳۰	استغفارک من المعصية معصية
۱۴۱	تفسیر دعاء آن دو فرشته که هر روز بر سر بازار می کنند اللهم اعط کل منفق خلفا اللهم اعط کل ممسک تلقا
۱۴۴	الفرق بین السخا والجود والایثار
۱۴۸	سبب نزول آیت ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله
۱۵۰	قراءة اهدنا الصراط المستقیم فی کل صلوة
۱۵۱	سخای مالداران دینار و عاشقان جانست
۱۵۳	بیان اعطاء الله تعالی کل منفق بدله من جنسه

- ۱۵۴ حدیث (بشر مال البخیل بحادث او وارث)
 ۱۵۵ قصه خلیفه که در کرم در زمان خود از حاتم طائی گذشته بود
 ۱۵۷ قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او با او بسبب قلت درویشی
 ۱۶۰ مغرور شدن مریدان محتاج مدعیان مزور و ایشانرا شیخ و محتشم و واصل پنداشتن
 ۱۶۳ مذمت مدعیان متشیخ از لسان مولانا مولی جامی
 ۱۶۷ در بیان آنکه نادر افتد که مریدی در مدعی مزور اعتقاد بصدق یثمد که او کسبست
 ۱۶۹ مصلی تحریر کند قبله را در ظلمات نمازش مقبول است اگر چه متوجه قبله نیست
 ۱۷۰ صبر فرمودن اعرابی زن خود را و فضیلت صبر و فقر گفتن
 ۱۷۴ جزو الموت موت لا یفراحد من جزئه وهو المرض
 ۱۷۶ مفهوم یثیب المرء شاب طمعه
 ۱۷۸ کل شیء یمیل الی جنسه و ینفر عن ضده
 ۱۸۰ نصیحت کردن زن مرشوی را که سخن افزون از قدم و از مقام خود مگو
 ۱۸۱ تفسیر آیت لم تقولون ما لاتفعلون کبر مقتا عند الله
 ۱۸۳ فی النهی عن الکبر و حشر المتکبرین
 ۱۸۵ المرأة العاقلة تبني بيت زوجها والسفیهة تهدمه
 ۱۹۰ اسماء الالهیه فی المثل مارست و ذا کرش مار کبر
 ۱۹۲ نصیحت کردن مرد زن را که در فقیران بخواری منکر در کار حق بکمان کمال نکر
 ۱۹۳ فضیلة الفقر والفقراء و حکایت عمر بن الخطاب رضی الله عنه
 ۱۹۶ حدیث (العلم والمال یستران کل عیب والفقر والجهل یکشفان کل عیب)
 ۱۹۹ معنای ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض
 ۲۰۴ مورد مثل از سر امرود فرود آی تا که کانت نمازد
 ۲۰۵ در بیان آنکه جنبیدن هر کسی از انجا که ویست
 ۲۰۷ بیان لون الماء لون اناته

- ۲۱۰ قول ابی جهل رسول الله قبیحا و قول صدیق حبیبیا و قوله علیه السلام صدقتما انما
 ۲۱۶ یعلم کل شیء اهله و ینکر غیره کما ینکر رایحة المسک من کوم
 ۲۱۷ بیان المرء عدو لما جهل
 ۲۱۹ مراعات کردن زن شوهر را و استغفار کردن از گفته خویش
 ۲۲۴ تعلیم المناجات الی قاضی الحاجات
 ۲۲۸ تفسیر آیت زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین
 ۲۳۳ اختلاف المفسرین فی المزن هو الله ام هو الشیطان
 ۲۳۶ الانسان عوام و خواص و اخص
 ۲۳۷ تفسیر (آیت هو الذی خلقکم من نفس واحدة)
 ۲۴۳ در بیان خبر که انهن یغلبن العاقل و یغلبهن الجاهل
 ۲۴۵ تسلیم کردن مرد خود را با آنچه التماس زن بود از طلب معیشت
 ۲۴۹ در بیان آنکه موسی علیه السلام و فرعون هر دو مسخر میشدند
 ۲۵۷ فی الاختیار الجزئی والکلی و فی الجبر الشیطانی النفسانی والرحانی و درجاتهما
 ۲۵۹ موسی باموسی در جنکست بحسب الظاهر و متحدست بحسب الباطن
 ۲۶۳ مثال ظواهر انبیاء آب و روغنست و در معنی آب اصل روغن
 ۲۶۹ سبب حرمان اشقیاء از د و جهان که خسر الدنیا والاخرة
 ۲۷۰ مسائل الحکمة والهویة
 ۲۷۴ بیان اقالیم سبعة و ابتدائنها و درجاتها
 ۲۷۷ مساحة قطر زمین
 ۲۷۹ نسبة عرش الرحمن الی قلب الانسان من وجوه شتی
 ۲۸۱ وضع زمین مثال آهن نیست در درون کره مغناطیس
 ۲۸۳ تفسیر آیت خسر الدنیا والاخرة
 ۲۸۷ تفسیر آیت قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم
 ۲۹۰ جمیع عقول مثال اشتراک قطار بسته و مردان خدا شتر بانست
 ۲۹۵ حقیر و بی خصم دید های حس صالح و نافقه صالح را علیه السلام
 ۲۹۶ تفسیر آیت و اذیر یکم و هم اذا تقیم فی اعینکم قلیلا

قصه صالح علیه السلام ونسبه وحلیته بالتفصیل	۲۹۷
عقر ناقه و کریختن فصیاش و نزول عذاب الهی	۳۰۵
جسم صالحان ناقه صالحست	۳۰۹
در تفسیر آیت ناقه الله و سقماها	۳۱۰
روح مثال صالح و تن ناقه آزار ناقه را بودنی صالح را علیه السلام	۳۱۲
در تامل قصه صالح علیه السلام	۳۲۰
تفسیر آیت فکیف آسی علی قوم کافرین	۳۲۶
تقلید الکفار و قولهم انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون	۳۲۹
در معنی آنکه مرج البحرین یلتقیان بینهمما برزخ لایبغیان	۳۳۱
بسا شیرین که چون سکرست لیکن زهر اندر و مضمرست	۳۳۹
عذاب القبر و اشراط الساعة و یوم النشور	۳۴۳
یوم الآخرة الف سنة او خمسين الف سنة	۳۴۸
حکایت عاشق شدن روز بهان بقلی مغنیه را	۳۵۰
امارات القيامة و حشر الاجساد	۳۵۳
تفسیر آیت ثم قضی اجلا و اجل مسمى	۳۵۸
تحقیق الحروف العالیة و سر نقطه و الف و با	۳۷۷
در بیان آنکه ولی کامل کند مرید را نشاید کستارخی کردن و همان فعل کردن	۳۷۳
تفسیر انا فتحنا لک فتحا مبینا	۳۷۴
تفسیر و هب لی ملکا لایذبحنی لاحد من بعدی	۳۷۹
قصه فتنه سلیمان علیه السلام علی اختلاف الروایات	۳۸۰
مخلص ماجرای عرب و جفت او	۳۹۳
خلق الله تعالی لکل سماء بوابا	۳۹۶
تحقیق الفراسة و حدیث (اتقوا فراسة المؤمن)	۴۰۰
المهاجرات المجهولة و غیر المجهولة	۴۰۵
دل نهادن عرب بر التماس دایر خویش و سوگند خوردن	۴۰۶
بیان نفس لوا و حدیث (حبك الشیء یعنی و بصم)	۴۰۷
آفرینش آدم علیه السلام از خاک	۴۰۸

احتیاج ظهور اشیا در ابعاد ثلثه که طول و عرض و عمقست	۴۱۵
اقسام الاسماء علی ثلثة	۴۱۹
فی سعة قلب العارف	۴۲۱
تفسیر ارجعی الی ربک راضیه مرضیه	۴۲۳
فی حقیقه الملائكة و اصنافهم و کثراتهم	۴۲۸
قصه بنی جان و محاربه ملائکه سماء دنیا یا ایشان و تفویض حکومت روی زمین بابلیس و سرانجام او	۴۳۰
تحقیق فرغانی در خطاب باملائکه بقول کریم انی جاعل فی الارض خلیفة و قول ایشان با خدا و ند تعالی بکفتار انجمل فیها من یفسد فیها	۴۳۴
تعیین کردن طریق طلب روزی کتخدای خود را و قبول کردن او	۴۴۰
نصیحت لطیفه الملوك	۴۴۱
بیان حقیقت الکیمیا	۴۴۴
در فضیلت ابو بکر رضی الله عنه و اسم و نسبش و در تحقیق صدق و اوصاف صدیقان	۴۴۶
در تقریر فقر ذاتی	۴۵۴
بیان الافلاس الحقیقی	۴۵۵
هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه سوی بغداد	۴۵۷
تفسیر ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم	۴۵۸
تفسیر یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم	۴۶۴
بیان جنات العارفين و تعدادهم	۴۷۰
در تمدد و ختن زن عربی سبوی آب باران را و مهر نهادن بروی	۴۷۳
فی الخو و السكر و الانبساط	۴۷۵
در احوال سفر و حضر و مقیم	۴۷۸
بیان حوض الکوثر و تفسیر سورة الکوثر	۴۸۵
در بیان آنکه چنانکه کدا عاشق کرمست و عاشق کریم کرم و کریم هم عاشق کداست	۴۹۳
فی الکرم و الکرم	۴۹۳
بیان و اما السائل فلا تنهر	۴۹۵
فرق میان آنکه درویشست بخدا و تشنه خدا	۵۰۰

مشنوی شریف شری

✽ اصراری عبدالله افندی ✽

✽ جلد ✽

✽ ثالث ✽

مطبعة عامرودة طبع اولمشر

سنه ۱۲۸۸



Süleymaniye Kütüphanesi

Hasan Hüsnî B.

Eski May

574

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

* در معنی این حدیث که ان لر بکم فی ایام دهر کم نفحات الافترضوا لها *

اشبو محل بوحدیث شریفک معناسنده در که طبرانی کیرده بوحدیث شریفی محمد بن سلمه دن بووجهله روایت ایلدیکه قال صلی الله علیه وسلم (ان لر بکم فی ایام دهر کم نفحات الافترضوا لها لعله ان تصیبکم نفحة منها فلا تسقون بعدها ابدا) صدق حبیب الله علیه صلوات الله نفحات حاء حطی ایله جمع نفحه در که رواج طیبه معناسنه در تعرض توجه وقصد معناسنده در * و دهر مقدار حرکت فلك اعظم اولان زمانک مجموعی در که حکما اکازمان سرمدی دیرلر (کافیل اولم یکن الزمان سرمدیازم ان یكون له بداية ونهاية وهو محال) وارباب کشف وشهود اصطلاحنده ایسه آن دائم دیدیکلری برمرتبهده دهر ایله مسمی اولور و آن دائم دیدیکلری اسما وصفات ذاتیه ایله اولان امتداد حضرت الهیه واستمرار دیمومیت ذاتیه در لکن امتداد مزبور عالم واحدیتک مبدأ و بدایتنه نسبت ایله اعتبار اولتور ایسه وقت مطلق وازل آزال دینلور واکر بالنسبة الی عالم الجبروت اعتبار اولتور سه وقت مطلق دینلور وشول ازل ایله نسیمیه اولتور که تکیون آنده واقع اولشدر واکر عالم امر و ملکوت و عالم ارواح و عالم ربوبیتنه نسبت ایله

* اعتبار *

اعتبار اولتور سه اکادهر نسیمیه اولتور و عالم مثال و برزخه نسبت ایله عنصر و عالم ملکته نسبت ایله ابد و زمان تعبیر اولتور نته کم بونک تحقیق مقدماتخی دیدن خلیفه لیلی راحکایه سنده * مثنوی * دامن او کبر و تربیکهان * تارهی در دامن آخر زمان * بیتک شرحنده بر مقدار ذکر اولمش ایدی واکر آن دائم هیات جمعیه به نسبت اولتور ایسه وقت حاضر و آن حاضر نسیمیه اولتور (فهذا الاعتبار هو الذي يندرج فيه الازل فی الابد حال کونه ظاهراً و کائناً و حاضرأ فی حضرت الابد و کلاهما یندرجان فی الوقت الحاضر الذي حضر فيه الذات العارف فی ذاته لذاته بذاته بجمع جهاته و حالاته بتمام آسمائه وصفاته فی کون جامع بحضر الامر لا اندراج الجزء فی الكل ولا بالعکس ولا اندراج الحال فی المحل ولا بالعکس بل کاندراج دنیا فی الآخرة والآخرة فی الدنيا و کاندراج النهار فی الليل و اندراج الليل فی النهار و اندراجهما فی طریق الليل والنهار) پس دهر دخی نه معنایه در ظاهر اولدیه معنای حدیث شریف بودر که تحقیقا ربکن ایچون ایام دهر یکزده محبت انس محبوب اولتوری لطایف غیوب ایله ترویج قلوب ایده جک نفحات قدسیه و فوحات انسیه واردر آکا، اولکز اول نفحاته توجه ایدیکنز اولاکم نفحات مزبورهده سزیه بر نفحه ایریشوب اندن صکره ایدی شقاوته مبتلا اولیه سز و سعادت سرمدیهده مؤبد اوله سز * بیت * نسیم زلف مشکین توسازد * دماغ جان مشتاقان معطر * و کاشف اسرار کرد کار مولانا خداوند کار اشبو حدیث شریفده اولان نفحاتی وارث حقیقت محمدیه اولان اولیای اصفیاتک انفس طیبه لری اولق اوزره معنی و ربوب بیوررلر که * مثنوی * کفت پیغمبر که نفحتهای حق * فخر عالم و شفیع الامم صلی الله علیه وسلم بیور دیرلر که حق سبحانه و تعالاک نفحاتی * مثنوی * اندرین ایام می آرد سبق * بویایامده سبقت کنورر یعنی دهور وایامده و جمیع ازمانده نفحات الهیه و رحمت سبحانیه عباد الله اوزرینه سبقت ایدر و کمال ظهور ایله غلبه قیلور * ایدری رواج طیبه رحمت الهیه دن غافل اولیوب * مثنوی * کوش هوش دارید این اوقات را * بواوقات شریفهیه کوش هوش طوتیکز و بونک کی بروقت عزیز بردخی اله کرر صانعه کز * مثنوی * در رباید ایچنین نفحات را * استجال ایدوب بونچلین لطیف و شریف نفحات و فوحاتی قاپکز و دم اولیادن اخذ ایدیکنز اه ای غافل و بیخبرلر * مثنوی * نفحه آمد مر شمارا دید و رفت *

نفعه ربانیه سزه کلدی و غفلتگری کوردی و کتدی سنک ایسه آگاهک
 بوق * مثنوی * هر که رامی خواست جان بخشید و رفت * و ذکر
 اولئان نفعه الهیه هر کیم دیلدی روح اضافی نفخ ایدوب حیات
 باقیه باغشلدی و کتدی * اعدی دولت و سعادتین استیان کسنه * مثنوی *
 نفعه دیگر رسید آگاه باش * بر نفعه دخی ایرشدی خواب غفلتدن اویانوب
 آگاه اول * مثنوی * تا زین هم و اتمانی خواجه تاش * تابوندن دخی
 کبر و قالیه سن ای خواجه تاش * یعنی زمان حیاتکده نیچه مر شدلر کلدی
 وانلردن نیچه طالبلر بر مراد اولدی سن محروم قالدک باری شمعدی زمانده
 موجود اولان مر شد کاملک نفس رحمانیسن استشمام ایدوب سندخی نائل
 سعادت اولغه کوشش قیل وای خواجه تاش بو بیت شریفده عجب اسرار
 غریبه به اشارت وارد و لکن زبان حال ایله بی لسان قال انلری سن وجدانکده
 بولوب اگله و اوقانکی تضییع ایتیموب باری بوزمانده الکه ویریلن فرصتی فوت
 ایتیموب دولت سرمدیه دن محروم قالمه * نظم * ای بسا نفعه کامدو تو بخواب *
 بر شامت زدو تو مست و خراب * اه ای مستشم روایح محبت سبحانیه و مستنش
 فوایح جذبات رحمانیه عجب اولوزان اولان نفحات الهیه نه مقول ریاح
 راحت بخش دریلور میسن * پس معلومک اولسونکه کاشف اسرار قیومی
 مولانا جلال الدین رومی اختیار یورد قلری معنی اوزره نفحات مزبوره
 شول نفخ روح اضافیدر که روح حیوان اندن زنده و قلب انسانی اول نفعه
 قد سیه ایله حی جاودانی در عجب قدر تدر که نفعه ربانیه بطریق التزل
 رتبه علیه اطلاقدن سفا یتدکده ناکهان کذر گاهی در بند طبیعت
 سفلیه به اوغرایوب نشین تعینانده بر مقدار مکث و آرام ایتکه میل ایلد کده
 خواب فراق چشم وصالنی استیلا ایدوب گان استراحتیه واردی بر نفسدن
 صکره کوزین آچوب حالتیه نظر ایتد کده کندویی سلاسل عناصر
 و مولدات ایله پابسته بولوب هر نه مرتبه که خلاصه جد و جهد ایلد یسه شش
 جهت در بانلرینی کند و اوزرینه وضع اولنش دیدبان کوردی * پس خواه
 و ناخواه زندان اتانیتده محبوس و حجره بدنده مقید قالوب قامتده اولان
 خلعت نورانیه چیقوب اوزرینی لباس کبود جسمانیت ایله متلبس بولدی
 و حر الاصل ایکن اسیر شهوات حیوانیه اولغله اسیم اولی تبسیدیل اولنوب
 جهات سندن سمعنه یا نفس نداسی کلوب بالا آخره نفس دیو تسمیه اولندی *

پس روح آزاد بالضروره لطیف ایکن کثافتنن ایله کثیف و علوی ایکن
 سفلی اولوب طبیعتک خدمتده قالدی و هر بار که وطن اصلین تذکر
 و عالم بالایه جولان ایتک استدکجه افکار ماسوانک صور مختلفه سی یولن
 الوب اصلنه واریمادی پس روح بیچاره (اهدنا الصراط المستقیم) دیودردنه
 حقندن چاره استمکه ناکهان توفیق و هدایت ربانیه فریادرس اولوب اول
 محبوس صور کثرات اولان روحه رفاقت ایدوب وطن اصلی به ایصال ایچون جانب
 حقه کیدن یولی کوستروب انسان کاملک کوکلنی قولاولدی * عاشق پاشا *
 اول امر کم مطلقا حقندن ایدی * عالم ایتک جسمی در اول جان ایدی *
 عالم ایچره سر نکون طور میشدی * حضرت او کنده یوزن اور میشدی *
 سر نکون طور مشیکن امر خدا * پرده دوشدی اور تیا قلدی جدا *
 پس چاغردی اول دم اول اواز ایله * نالش ایتدی حضرتیه بیک ناز ایله *
 ایتدی ای حق طوغری یول کوستربکا * کم طورم طوغری سنک دیدار کا *
 تکریدن کلدی اگا اول دم خطاب * آدمه وار آدمه قلمه شتاب * یور کم
 اول ایستهدک سن طوغری یول * بللوییل آدم نهادنده در اول * یول
 اوله اول آدمک کوکلنی سکا * اندن اول یولدن کله سن سن بکا * آدمه
 وار آدمه وار آدمه * یولداش اولغل اول نفسله اول دمه * اول نفسده چون
 طوتاسن سن وجود * سا که خلق انده قیله جمله سجود * اول نفس یول ایلدر
 حقندن سکا * اندن اول یولدن کله سن سن بکا * آدمیلک کی اولو منزلدر *
 حضرت غایت یقین محفلدر * پس نفس فقیره دلالت اولئان ایزدن انسان
 کاملی اریوب کوکل یولی اچلد قده بیک جذبه رحمان ایله نفخ روح اضافی
 ایشوب دنیادن آخرته بر قدم باصدی و روح نفسانیت مرتبه سندن
 خلاص اولوب شش جهاتدن خروج ایتکه علو و سفلی اعتباراتی بر طرف
 اولدی و ملک ملکوت و جبروته مبدل اولوب * مثنوی * جان
 آتش یافت زو آتش کشی * اول آتش کش نفس و طبیعت اولان مر شد
 کاملک نفعه سندن جان و جنان آتش عشق یزدان بولوب حیات
 ابدی و مسرات سرمدی به ایردی * مثنوی * جان مرده یافت
 در خود جنبشی * ظلمات نفسانیه و کدورات طبیعیه ده مرده و در کات
 زمهر بر شهواته افسرده اولان جان طالب کندوده آتش عشقندن
 کر میت و حرکت بولدی و جانب اصلی به جنبش قیلدی * مثنوی *

جان ناری یافت از وی انطفأ * و نار بعد و خذلانده اولان جانك آتش كثرات
و حجاباتی اول نفحات قدسیه دن منطقی و كشته اولوب نار شهوتی نور محبت
مبدل اولدی * **مثنوی** * مرده پوشید از بقای اوقبا * وهستی
موهومندن مرده وفاتی اولان جان بعد الفنا بقاء حقدن قبای زرین وجود
باقی حقانی کیدی آه و وای اول سربى دولته كه بودیر لکی بولوب
دنیادن حسرت ایله كیده و حقنده (كلا انهم عز ربهم يومئذ لجوبون)
آیتی قراءت اولته الهی سیدی و مولای لطف و احسانكدن نیاز ایدره رز كه
(انه ليس له سلطان على الذين امنوا وعلى ربهم يتوكلون) و دخی (ان
عبادی ليس لك عليهم سلطان و كفى بربك وكيلا) آیت كریمه سیله
تشریف و تبشیر یور دینك قوللاریكه ملحق ایت * عاشق پاشا *
بو حكايت یول اری وصفی درر * سوز دكلدر سوزلك اصلی درر * هر كه
يكدی ایلر و اول اولدی حق * كندی كندو وارلخی و طولدی حق * چون
كیرو میل ایلدی بوجان كوكل * رد حضرت پیل انی بیلله قبول * عاشقك
اولدر تناسی جلیل * كندی به کیرو اولا كندو دلیل * قومیه اول
بیزی کیرو دونمكه * صار مشوبن دینه ده اكلمكه * ای خدیا طوغری
یولدن ایرمه غل * كندو عشقكدن بزی ایرمه غل * آه ای طالب فوز
و فلاح * **مثنوی** * ناز کی و جنبش طوبیست این * بو آتش عشقندن تازه و تر
اولوب قوت پر یولان و حرکت و جنبش قیلن آتش كش تجلیات اولان جان و مرآت
مصفاى جنك تر و ناز انی و حرکت و جنبشی و طراوت و لطافتی درخت
طوبی طراوتی در * **مثنوی** * همچو جنبشهای خلقا نیست این * نفحات حیات
بخش نفس رحمانی و نفحة روح اضافی ایله زنده اولان عشاقك حرکات
و جنبشلی خلقك حرکاتی کبی اولوب جهات اولان اعلى و اسفل و یمن
و شمال و قدام و خلفه دكلدر و حرکات خلقه سکون و كسل طاری
اولدیغی کبی بونلرك جنبشنه دخی عجز و كسل و سکون و كهالت كلز و روح
حیوانی دن مفارقت ایتدیكلرنده حیوانات کبی مرتبه جمادده بی جنبش
قالمز و لطافتلر نه كشافت كلز و مانند طوبی بونلرك شجرة وجودلرنده اولان
ازهار معرفت و اثمار حقیقتك خزان و فناسی اولمز و جمیع زمانده پرمیوه
اولوب بهار انبساطده بولنوب زمستان انقباضده بولنقی اولمز *
كافال علیه السلام (كلما زعت عادت مكانها اخرى) و ورد جمالری
فی كل آن و زمان سرخ و لاله رنگ اولوب هر كز صولز و اهل جنت

درخت طوبی نك ظل ممدودنده آسوده اولد قلمی کبی ارباب جنان جنان
دخی انسان اكلك سرو رعنائی وجودنك زیر سایه سنده خوش كجوب
و ظل عرش حمایه سنده آسوده اولوب اغصان محبت هر برینك بیوت
جاننده متدلیه و اثمار معرفت غرف جناننده دانیه اولوب دنیاده طوبی نك
مثالی خور شید ضیا كستر اولدیغی کبی انسان كاملك دخی مثال و نمونه سی
طوبای جنت در (روى عن شهر بن حوشب قال قال عليه السلام طوبى
شجرة فى الجنة كل شجرة الجنة من اغصانها من وراء الجنة وعن ابی هريرة
فى الجنة شجرة يقال لها طوبى يقول الله لها تفنقى لعبدى عما شاء فتنفق له
عن الراحلة برحلتها وزمامها وهبتها كما شاء وعن الثياب) صدق حبیب الله
علیه صلوات الله وعلی آله و اصحابه * ايمدی ای رونده طریقه ربانیه
حضرة قدس و حظیره انس دن تروح ایدوب اشماس جان عاشقینی معطر
و افهام ر وان عارفینی مزهر ایلین نسیم نفحات فوحات مسكیه محبت الهیه
* **مثنوی** * كردد اقد در زمین و آسمان * اكر زمین و آسمانه دوشه ایدی
* **مثنوی** * زهرهاشان آب كردد در زمان * فی الحال آسمان و زمین
و اهل جهانك زهره لری اریوب آب اولیدی و سنك و مرمر مثل اولان قلوب
خشینه به كال رقت حاصله اولوب هر بر كوشه و زوایا سندن انهار معارف ربانیه
تفجرایدی حقها هر بر موجود قابل قبول نفحات الهیه اولیدی ارض
و سموات و جبال راسیات و ان عرض اماننده اباعن الحمل ایتزردی * **مثنوی** *
خودزیم این مردم بی متها * باز خوان فابین ان یحملنها * خود بودم بی متها
و نفس جان بهاسندن (فابین ان یحملنها) آیتی کیرو اوقی * **مثنوی** *
ورنه خود اشفقن منها چون بدی * یوخسه اشفقن منها قول کریمی
خود نیجه اولوردی * **مثنوی** * كرنه از بیمش دل كه خون شدی *
اكر اول امانتك خوف جلندن كوكل كوهی خون اولمیدی ايمدی اول
امانت الهیه و نفحة روح انسانیه نك حلقه انساندن غیریده استعداد و قابلیت
اولماغله انسان حامل امانت مز بوره اولدی و حق تبارك و تعالی سوره
احزابده بومعنائی بیان ایدوب (انا عرضنا الامانة على السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما
جهولا) دیو یوردی یعنی حق جل و علا یورر كه تحقیقا بر عظمت
شائمرایله امانتی ارض و سموات و جباله عرض ایدك پس حل امانتدن

سماوات وارض و جبال ابا ايلدير و ثقل امانته خوف ايتديلر اشفقن منها اندن
خوف ايتديلر معناسته درو امانت مزبوره بي انسان حامل اولدى و تحقيقا انسان
نفسه ظلم ايتديجي و جاهل اولدى و ظلم وجهله مبالغه كوستردى الله اعلم بحقيقة
المعنى و امانتدن مر دانه شى اولديغته ارباب تفسير اختلاف ايتشاردر (روى عبد
الرزاق عن معمر عن زيد بن اسلم انه قال الامانة ثلث الصلوة والصوم والغسل
من الجنابة) پس اكثر مفسرين امانت مزبوره عباد الله اوزرينه امر اولئان
طاعات و فرائض در ديو تفسير بيور مشلر (كما قيل الامانة كل ما افترض على
العباد من صلوة وصيام وزكوة واداء دين و كتم الوفاء بالعهود) پس امانت
مزبوره من حيث التخيير لا من وجه الايجاب سماوات وارض و جباله عرض
اولند قدده اختيارى بابتده فكر ايدوب اكراداء امانت طاعات ايدرسك ثواب
واكرادا اولنمازايسه عقاب مقرر در ديو ب حل امانتدن ابا ايلديلر ولكن
اشفاق و ابارى معصيت جهته دن اوليوب بلکه امانت حتى كما ينبغي حفظ
و حراست واداء حقوق طاعت ايدده مزبوره ديو تعظيما لدين الله ابا ايدوب
(نحن مسخرات لامرك لا نريد ثوابا ولا عقابا) ديو معذرت ديلديلر (كما قال الحسن
عرض الامانة على السموات عرض التخيير لا عرض الايجاب لذلك لم يعصهن بترك
قبولهن) و عرض امانت سماوات وارض و جباله اولورسه ابا و اشفاق حقيقته حل
اولنيوب مجاز و تمثيل اولور فاما اهل سماوات وارض و اهل جبال اراده اولنور
ايسه تمثيل اوليوب اشفاق و ابا حقيقت اولور (وقال الامام الرازي في تفسيره الكبير
في قوله تعالى (فابين ان يحملنها) لم يكن اباؤهن كآباء ابليس في قوله تعالى
(فابين ان يكون من الساجدين) من وجهين احدهما ان هناك السجود كان فرضا
وهنا الامانة كانت عرضا و ثانيهما ان الآباء كان هناك استكبارا و ههنا استصغارا
استصغرن انفسهن وقال ايضا رحمة الله عليه فان قيل كيف حملها الانسان
ولم يحملها هذه الاشياء فيه جوابان احدهما بسبب جهله بما فيها و علمهن ولهذا
قال تعالى (انه كان ظلوما جهولا) والثاني ان الاشياء نظرن الى انفسهن
فرأين ضعفهن فامتعن والانسان نظر الى جانب المكلف وقال المودع عالم
قادر لا يعرض الامانة الاعلى اهلها اذا اودع لا يتركها بل يحفظها بميعته وعونه
فقبلها وقال (اياك نعبد و اياك نستعين) انتهى كلامه و فارسك قولته
قول ثاني رازي من وجه موافق در (كما قال الفارس عن الحسين قال عرض
الامانة على الخلايق و الجمادات فاشفقوا و هربوا و ظنوا ان الامانة تحمل بالنفوس

فكشف لا دم ان حل الامانة بالقلب لا بالنفس فقال انا احملها فان القلب
موضع نظر الحق و اطلاعه فاذا اطاق ذلك يطبق حل الامانة فان الامانة
حدث و اطلاع الحق و تجليه لم يطقه الجبال و اطاقته القلوب و انشد فارس
على اثره شعر * حلت بالقلب ما لا يحمل البدن * والقلب يحمل ما لا يحمل
البدن * ياليتني كنت ادنى من يلود بكم * عينا لا نطركم ام ليتني اذن * وبالجملة
بوايت كريمه ده ارباب تفسير انواع تقريرات كثره ايدوب نيچه دقتلر قلمشدر در
رحمهم الله ولكن اصحاب كشف و شهود امانت مزبوره رابطه ارتقاء مدارج
قدسيه و واسطة اعتلاء معارج انسيه اولان عشق رباني و حب سبحاني اولديغني
ذوق و جسدان ايله معانيه قلمشدر در وعلى سبيل التفريد تحقيق توحيد
اولديغني بيان ايتشاردر (كما قال ابن عطاء الامانة تحقيق التوحيد على سبيل
التفريد و قدوة المكاشفين و عمدة المشاهدين) روز بهان بقلي قدس سره
الجلي بيوردر كه (لما لم يكن للكون استعداد حل امانة الربوبية بنعت الانفراد
و الفناء و السكون في العشق و الخروج بنعت الالهية ابي ان يحملها
لان سطوات الالهية اذا بدت اضمحلت الاكوان و الحداث فيها بقي آدم
لانه كان مستعدا لقبول ذلك لانه كان مخلوقا بخلق موصوفا بصفته مستحكما
بتأسيده الازلية و مباشرة نور صفته بقوله خلقت بيدي قويا بقوة
الروح القدسية التي بدت من ظهور نور الذات حين تجلي من القدم لا دم بقوله
(ونفخت فيه من روحي) فاذا كان كذلك حل امانة الله بالله لا بالحدثان
فانه تعالى قائم بنفسه منزّه عن مباشرة الحدوثية فقد حل انوار جميع
الصفات و الذات حيث صدر وجوده من تجلي الذات و الصفات فخرج
موصوفا بالصفات منورا بنور الذات و هذه بجميعها الامانة و لا يكون لتلك
الامانة موضع الا آدم و من كان بوصفه من ذريته من الانبياء و الاولياء فاذا
قابل القدم و قبل الامانة فقد جهل بالقدم اصلا حيث قبل الكل بالبعض
كذلك قال (انه كان ظلوما جهولا) ظلوما اذ وارى الازل و الابد مع
علة الحدوثية حيث لم يعلم ان حقيقة التوحيد بالحقيقة منزلة اقدام الموحدين
و كيف يكون صفوان القدم موضع اقدام الحدث فمحاز الامانة بعد ذلك
المحبة و العشق و المعرفة و حقيقتها الانائية) انتهى كلامه قدس سره آه اي
قابل امانت و مستعد محبت اولان اهل و حدث روز بهان بقلي نك كلمات
قدسيه سني ذوق ايتديكمي ايمدي كماهي ذوق اولنماديسه نجم الدين دايه نك

کفتار در بارنه کوش هوشك دوش قيل كنه بيورر حق جل وعلا
سماوات وارض وجباله ووجه سنك اهلينسه عرض امانت ايلدك ديوب
فوز عظيم ايله معبر اولان حقيقت امانته اشارت بيورر وفوز عظيم فتاني الله
وبقاي الله مرتبه سنده بلا واسطه فيض الهى نك قبولندن عبارتدر واکا
امانت تسميه اولمشدر زيرا فيض الهى حقل صفاتندن اولوب وحقندن
غيريسى اکمالك دکدر پس بر خواي (ان الله خلق الخلق في ظلمة ثم رش
عليهم من نوره) فيض مزبورك قبول حلقه انسان مخلوقات سائر دن
اخص در و فيض رباني به بلا واسطه قابل ومستعد اولان رشاش نور سبحاني
اصابت ايليان روح انسانيدر فلهدا عرض فيض الهى جميع مخلوقات عام وحل
فيض خاصه انسانه واقع اولدى زيرا انسانله مخلوقات سائر بيننده مناسبت
شخص ايله قلبك مناسبتى كيدر مثلاً عرض فيض شخص انساني به عام وبلا واسطه
قبول وحلى قلب انساني به مخصوص اولوب بعد ازان عروق شريانات
وعروق ماساريقا وساطتيله روحك فيضى قلبدن جميع اعضايه سرايت
وعوما جوارح انكله حرکت ايلد يكي كبي فيض رباني به دخي موجوداتك
اجتياج تامي اولغله عرض فيض مكوناته عام وحلى انسانه خاص اولدى
وعكوس فيوضات الهيه ملك وملكوت وعموما مخلوقات انساندن واصل
اولدى مثلاً وساطت صورت انسانيه ايله انواع صنايع عجيبه وحرف غريبه
ظهوره كلوب عالم شهادت ودنيا انكله معمور وآبادان اولدى وملكوت كه
باطن كون وعالم آخرتدر اول دخي وساطت روح انسانيله مستفيض اولدى
مثلاً اعمال صالحه و ذكر ونسيح وتهليل وتقديس وتوجهات قلبيه لرندن
دارالجنسان حور و غلمان وقصور وجنان واشجار واثار وعيون وانهار
وانواع واصناف نعم بسيار ايله آراسته وتزيين قلندي * ع * زين
ايتك ايچون جنتي انسان ايلدرل * پس قدرت حق تعلق ايليان اول شي روح
انسان اكل اولغله امر كن دن صدور ايدن فيض الهى اول وبالذات
روحه تعلق ايدوب بعده عالم ملكوته اندن افاضه اولمغن لاجرم عالمك
ظاهري ظاهر آدم وباطني دخي باطن انساني ايله معمور ومزين اولدى
وامانت مخصوصه مزبوره به سر خلافت اطلاق اولندي وظلوم وجهول
دخي صيغه مبالغه ايله كلكده اشارت بودر كه ظالم غيره ظلم ايدوب جاهل
دخي غيرك نفسنه جاهل اولاندر اما ظلوم نفسنه ظلم ايدوب وجهول دخي

نفسنى بلياندر پس انسانك بو محله نفسنه ظلمى حامل امانت اولغله شئي
غير موضعه وضع وانده نفسنى افتا ايلديكيدر تكيم بونك ذكرى مشوى
شريفده حكايه پادشاه جهود ديكرده * مشوى * نيكوانرا هست ميراث
از خوشاب * آنچه ميراثست اورثنا الكتاب * شرحده مقصد ايله
ظالم لنفسه وسابق بالخيرات تفسيرنده مناسبت بر مقدار بيان اولمشيدى
وانسان جاهل بالنفس اولديغى بودر كه انسان غافل كنديسى مجرد اكل
وشرب ونكاح وازد واجه محتاج اولان بهايعدن قياس ايدوب بو صورت
حيوانيه قشر اولوب اول قشرك لبي روح اولديغن وروح دخي من وجه
قشر اولوب انك دخي لبي وار ايديكين ولب لب لب اولان اول محبوب ازلى
ومعشوق لم يزل ايديكين بلز وحق جل وعلا (يحبهم ويحبونه) بيورديغن
فكر ايتز ايمدى هر كيم كه حقندن غيره محبت ايلسه نفسنه جاهل اولور
فلهدا (ومن يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه) اى جهل نفسه
ديو تفسير اولوب بو معناني تايد ايتمشدر يعنى (ان ابراهيم كان على ملة الخلة)
ديمكدر پس هر كيم كه حقل غيرى به محبت ايدوب نفسنى جاهل اوله ملة
ابراهيمدن نكول ايتمشدر وشول عاشق صادق كه قشر ظلمانيه جسمانيه دن
عبور ايدوب لب روحانيه نورانيه به واصل اولدقده (ان الله سبعين الف حجاب
من نور وظلمة) معناسنى مشاهده ايتكده در حال قشر روحاني نور ايدن دخي
عبور ايدوب شول لب لب لبه وحقيقه الحقايقه واصل اولور كه فى الحقيقه
محبوب اولدر پس عاشق مزبور نفسنى عارف اولوب ونفسنى عارف اولدقده
ربنى بر توحيد ايله عارف اولور كه توحيد مزبورده شريك يو قدر
* مولانا جامي فرمايد * هيچ موجود نيست در عالم * كه شناسد
حقيقت آدم * داند آدم حقيقت همه چيز * عين حق را حقيقت همه نيز *
بيند آن عين را بچشم عيان * كشته ظاهر بصورت اعيان * ليكن اين دواني
نه آسانست * بلكه خاص خواص انسانست * جانب آن اشارتست نهفت *
آن امانت كه حضرت حق كفت * بر سموات وارض مافى البين * قد عرضنا
الامانة فآيين * ليس فى الكون كائنا ما كان * كافل كلها سوى الانسان *
غير انسان كسش نكرد قبول * زانكه انسان ظلوم بود وجهول * ظلم او آنكه
هستى خود را * ساخت پنهان بقاى سرمد را * جهل او آنكه هر چه جز حق
بود * صورت آن زلوح دل بزود * نيك ظلمى كه عين معدلتست * نغز جهلى

که عین معرفتست * پس حضرت مولانا قدس سره الاسنانفحات الهیه دن
نفخه روحانیه و محبت سبحانیه به انتقال ایدوب و اول مناسبت ایل
(اناعرضا الامانة) ایت کریمه سنده بیوریلان عرض امانتدن مراد
ذکر اولنان نفخ روح اضافی و عشق شافی اولدیفن اشارت ایتد کد نصکره
نفخ الهیه ده و ارادات ربانیه دن ضمیر منیر مولانایه بعض اسرار غامضه دخی
لایحه اولغله بیوررل که * مثنوی * دوش دیگر لون این می
داد دست * بو نفخه الهیه و نفس رجائی معاینستدن دون کیجه بر لون آخر
ورنک دیگر الوردی و بو تقریر اولنان دقایقندن غیر بر دقیقه عجیبه
و حقایق غریبه چهره کشا اولدی و لکن * مثنوی * لقمه چندی
درآمده بدست * برقاج لقمه بشریه کلدی و اسرار مزبوره نک یولنی
بند ایلدی بو بیت شریفده اوج وجهله معنی و برلک ممکندر معنای اول
بودر که ذکر اولنان معایندن ماعدا نفخ الهینک معاینستدن الهام ربانی ایل
خاطر فوز مآثره بر معنای رعنا دخی باهر اولوب و لکن وجود جسمانی
لاجرم محتاج اکل و شرب اولغله تغذی ایچون سفره و نان کلدی و لقمه
تناولنه عزیزت اولنوب لقمه مزبوره سدره عبارت اولدی و علی ای حال
اوآن تناول حالت بشریه اولغله حکم الهیه سرا پرده معناده قالدی و باب
لسان اولان دهان لقمه ایله مقید اولدی (کما قال علیه السلام اذا ملئت
المعدة خرس الحکمة) و معنای ثانی بودر که بر موجب (فیها مالاعین
رأت ولاذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر) نفخه مزبوره نک اسرار
معاینستدن برسر عجیب ظاهر اولدی لکن تنک حوصله اولوب اول لقمه
لطیفه به قوه ها ضمه سی اولیان لقمه ثقیله مثابه سنده برنا اهل واجبی مابینه
تخلل ایتمکله (لاتعطوا الحکمة الی غیر اهلها) حدیث شریفنه امثال
اولنوب غیرت حق لسانی منع ایدوب اول سر لطیف کون غیبده
مختفی اولدی و معنای ثالث بودر که قلب مجلا و دل مصفایه تجلیات
الهیه دن بر صیفه آخر و فیض غیر مکرر جلوه ایلدی لکن اقتضاء بشریه
ایل کلوی افکاری بر لقمه کثرت و غین با کدورت استیلا ایدوب جلای
کلی تحصیل اغبرار ایتمکله جلوه مزبوره وراء خفاده مستور اولدی دیمک
اوله ایمدی قائل حکمت رجانیه و نائل رتبه لقمانیه اولق ایستیان عاشق
اغذیه نفسانیه بی ترک ایدوب تجلیه قلب و تصفیه باطندن کسسته اولماق

کر کدر که حتی آب فرات حکمت عیون قلبندن تقیر و انهار معرفت جداول
افکارندن سیلان ایدوب سلسبیل لسانندن جریان و حوض دهانندن
طاشوب فضای عباراته روان اوله دیو کفتار در بارلندن برقاج ایسات
حکمت آمیز و کلمات لقمانیه نکته انگیز اشراب ایدوب بیوررل که
* مثنوی * بهر لقمه کشت لقمانی کرو * لقمه دن اوتوری بر لقمان
صفت و افلاطون حکمت اولان روح بر صفوت گرفتار غذای نفسانیت
و مرتهن مقتضای بشریت اولش حیف و دریغ لقمه ندر که انکچون
پایسته و بال شکسته اوله سن و امر معاش ایچون یولدن قاله سن و دخی
(ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث یرزقه) قول کریمنی
اشتمیده سن و امر الهیه به امثال ایتوب (و امر اهلک بالصلوة و الصطبر
علیها لانسئلک رزقا نحن نرزقک و العاقبة للتقوی) خوی شریفی اوزره
ایش ایتمه سن ایمدی بنم روح روانم (و لاتمدن عینک الی ما تمنیاه ازواجنا منهم
زهرة الحیوة الدنیا لنفستهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی) قول کریمنده
اولان نهیدن خبردار اولوب سکا لازم اولان باقیات صالحات نه ایسه اکا
اشتغال ایله * مثنوی * وقت لقمانست ای لقمه پرو * حکمت لقمان
و علم و عرفان و ذوق و وجدان وقت و اوانی در ای لقمه شهوانی و غذای
جسمانی یوری سن روح لطیفه ثقلت و یرمه و مدارج اعلایه ارتقادن
منع ایتمه عجب حالتدر که اخوان صفایه * مثنوی * از برای لقمه این
خار خار * بوالم و غم و غصه و هم و خار خارستم بر لقمه ایچوندر ایمدی دون
همت اولوب * بیت * تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون * بجای
بکوی طریقت کذر توانی کرد * و فقیجه مرغ روح شکسته حاله قوت پروبال
کلمک ایچون * مثنوی * از کف لقمان برون آرید خار * کف لقمانندن
خاری طشره ککنور یکز یعنی لقمان جانک پای قلبندن خار افکار
ماسوا و لقمه و معاش خاطره سنی دفع و ازاله ایدیکز * مثنوی *
در کف او خار و سایه نیز نیست * لقمان جانک کفنده خود خار یو قدر
خار دکل بلکه خار افکار ماسوانک سایه سی دخی یو قدر در کف لقمان
جان خود خار و سایه نیست تقدیری اوزره معنی و یرلدی * مثنوی *
لیکن از حرص آن تمیز نیست * لکن سزک حرص کردن فرق و تمیز یکز
یو قدر که وجه مشروح اوزره اولان صفوت روحی مشاهده ایده سز

اما بعض نسخه ده نیز نیست نون ایله اولیوب تا ایله * ع * در کف
 اوخار و سایش تیز نیست * واقع اولمشدر وجه اخیر حقا که وجه اولدن انسبدر
 یعنی حضرت مولانا افکار ماسواده اولانله کف لقمان جانندن رفع خار افکار
 ایدیکر بیوروب انلرک فکر و نظری محسوس اولان خارده قالمغله یا مولانا
 بزم خود کف لقمانزده خار یوقدر دیو کویا سوال ایدنله جواب و یروب
 لقمان جانک پائنده خار اولدیغی مقرر در و جسمی تیز و سبک و چالاک و لطیف
 اولیوب جو هوای جبروته جولان ایتدیکی اکباشه در ولکن سزک نور
 بصیرتکزی رمد حرص و طمع اعمی ایدوب فرق و تمیزدن قالمغله پای جان
 و قدم جنائده اولان خاری کوره مز سز و دفع و ازاله سنه
 چاره ایده مز سز دیو بیورلر بس ای غافل * مثنوی * خار دان اتراکه
 خرما دیده * اول نسته بی که ظاهرده خرما کورمش سن اتی خار بیل
 یعنی اطعمه نفیسه قیاس ایتدیکرک و خرما و انجیر کی لذیظن ایتدیکرک
 سنک کوکلیکی حقندن الیقودندن صکره انلر خرما و انجیر و اطعمه نفیسه
 دکلدن بلکه حقیقته خار مغیلاندر ولکن سن اتی خرما کوردن و حقیقتندن
 خبردار اولدنک * مثنوی * زان که بس نان کوروبس نادیده * زیرا که غایت
 کورماش اچ کوزلو و زیاده نان کورسن انکچون خاری خرما کور رسن
 و خرما دن الذ و الطف اولان محبت الهیه بی انکار ایدوب خرما ایکن خار
 کور رسن و معکوس و سرنگون کیدرسن ایمدی ای مستمع قابل * ع *
 کله انصاف ایدلم حق سوزه قائل اولالم * مثنوی * جان لقمان
 که گلستان خداست * لقمان جان که گلستان معارف سبحانیه در * مثنوی *
 پای جاننش خسته خاری چراست * انک پای جانی نیچون برخارک مجروحیدر
 و مقصد اصلیدن قالوب اول بوجه درگاهک محرومیدر ایمدی انصاف
 دکلدن که پای جانندن خاری ازاله ایدوب وطن اصلی به کتیه سن عدمدن
 وجوده کلکندن مراد خود همان جسمی بسلمک دکلدن بلکه * مثنوی *
 اشتراک این وجود خار خوار * بوخار بیجی اولان وجوده مثلاً اشتراکی کلدی
 * مثنوی * مصطفی زادی برین اشتراک سوار * بر مصطفی زاده بونا فیه نک
 اوزرینه سوار اولمشدر یعنی بو جسم خار خوار نور محمدیدن ظاهر اولمش
 بر روح مصورک مرکیدر کمال علیه السلام (انامن نور الله و المؤمنون
 من نوری) ایمدی اکل و شربدن مراد بدنه قوت کلوب طاعات و عبادات

ارقه سنده اول مظهر نور محمدی اولان روح اضافی بی کورتورمک ایچوندن
 * مثنوی * اشتراک کلی بر پشت تست * ای اشتراک خوار خافل
 اولمه که سنک ارقکده بردنک کل واردر * مثنوی * کز نسیم در توصد
 کلزار رست * که اول کلک نسیم عنبر شمیندن سنده یوز کلزار معارف بتدی
 * شعر * جانارخ زلفکده اگر قلسه تأمل * تحقیق ایله اثبات ایدرم دور
 تسلسل * ای صوفی چوصافی اولدی شراب خم وحدت * کل سجده به
 فخر ایله و چوق قله تعلل * کرنفسکی بلدن حتی بی شبهه بیلور سن * کم
 کندوزنی تائیدی اول صاحب دلدل * تاعشق دلا رام الوبدر بی بندن *
 کوکلمده نه آرام قالوبدر نه تحمل * کلکون یوزکی کورمکه بلبل کی زارم *
 بن بلبلم ای دوست حقیقته و سن کل * حاصل کلام ای جسم ظلام
 * مثنوی * میل توسوی مغیلانست وریک * سنک میلک مغیلان لقمه
 و نان و خار افکار معاش وریک نفس و طبعیت جانیته در و توجه و همتک
 شهوات نفسانیه و ادخار اموال دنیویه سمتنه نیچه براوصاترسن * مثنوی *
 تاجه کل چینی زخار مر دریک * عجبارته قلاسی خارندن نه مقوله کل
 در رسن هیچ خار مغیلانده کل بترمی و کوزکده خار بشریت و ارایکن کل رعنائ
 محبتی قنده کور رسن زیرا ار باب کشف و شهود انسان آدمی دیو جانندن
 غیری به اطلاق ایتزل و هیچ بر حال ایله قالبی ذات انسانندن عد ایتزل بلکه
 قالبی مرکب و آدمی که جاندر را کبدر دیرر حقامر کب هر کز را کبک ذاتی
 اولمق محتمل دکلدن مثلاً بر کیمسه اسبه سوار اولسه اسب غیری و سوار غیری اولدیغی
 خود ظاهر در و قفص غیری مرغ غیریدر اما قفصدن غیر رسن کور میان مرغ
 خود قفص ایش دیمه بیناقتنده نابینا سوزنه اعتبار یوقدر زیرا بینامیان
 قفص تنده مرغ جانی کوروب قفص تن مرغ روح ایچون ایدیکن بیلوب
 و مرغ روحه قفصدن خلاص میسر اولد قفص بدنه احتیاجی
 قالمدیغن مشاهده قیلور و قالب اکل و شرب و جماع و نومه تعلق ایتکله
 خواص اهل الله صفات مزبوره بی کندورینه اطلاقدن نفی ایدوب
 بیدک و ایچدنک دیمزل بلکه بیدی و ایچدی و یاتدی و او یودی و کرسنه و تشنه
 اولدی دیرلر و بالجمله ارباب بصائر تن ایله جانک احوالی بطریق المشاهده
 معلوم اولوب جانی را کب و قالبی مرکوب کی بولمشدر و را کبک مر کوبی
 تناول ایتدیکی علنی را کب تناول ایتدی دیمکی روا کورما مشالدر رسن محقق

اولدیکه ذات انسان شیء آخر واکل وشر به محتاج اولان جسم شیء آخر در
ایمدی * مثنوی * ای بکشته زین طلب از کوبکو * ای بو طلب
نفسانیدن کویدن کویه و قیودن قویه کشت ایتش ولفمه و نان
ایچون سعی و کوشش ایلش بی بصیرت * مثنوی * چند کوی کین
کستان کوو کو * نیچه به دکن صفت انکار ایله کوردل اولوب بوکستان
معارف قنی قنی دیرسن * مثنوی * پیش ازان کین خار پایرون کنی *
اندن اولکه بوخار پای طشره ایده سن یعنی پای جانکده اولان خار طبیعتی
ازاله ایتمزدن اول * مثنوی * چشم تاریکست جولان چون کنی * چشم
دلک تاریک و بی نور در نیچه جولان ایدرسن پس خاری پای جاندن کیدرمک
کر کسن که دیده بصیرتکه نور کلوب بعده جولانه قادر اوله سن و یا خود
مصراع اولده اولان پیش ازان باه فارسی ایله اولوب زیاده معناسنه اولان
باه عربی ایله پیش ازان اوله بو تقدیر جسه ماک بیت بو وجهله اولور که ای
خافل کستان الهی بی کوروب و اول کلزارک بلبل هزار دستانی اولوب فضای
ملکوتده جولان ایتکه شرط انجیق اکل و شر بی رفع ایدوب مجرد ریاضت
ایله کوشش ایتک دکلدر بلکه خاری پایدن ازاله ایتکدن زیاده سنده علت
چشم باطن دخی وارد طوته لم که خاری پایدن اخراج ایتش سن دیده
بصیرتک اعمی و تاریک اولدقد نصکره اول کلزار جبروته نیچه جولان
ایدرسن ایمدی بونک علاجی بر عیسی دم و طیب الهی دن کوکل کوزنده اولان
رمده علاج ایدوب کحل نور محمدی ایله مکحل و مجلا ایتک کر کسن که انبیا
و اولیا جولان ایتدکلری کستان الهیده سن دخی جولان ایلیم سن * شعر *
در کوچه زاهدان رسیدم * از شیوه عاشقان خبر نیست * پروانه شدم
بعشق آن شمع * این قصه حدیث مختصر نیست * عجب حکمت و محل
حیرتدر که * مثنوی * آدمی کودر نکنجدر در جهان * آدمی که حقیقتی
اولان روح اعظم و عقل کل اعتباریله عالم اکبر اولوب بوجهان اصغره
صغیر از ایکن * مثنوی * در سرخاری همی کردد نهان * برخارک
اوجنده دو کلی نهان اولور و یا خود برخار نهانک طرفنده دائم طولانور حاصل
کلام * شعر * بنده صغیر ایکی جهان من بوجهانه صغیرم * کوهر
لامکان منم کون و مکانه صغیرم * کون و مکاندر آیتم ذاته کیدر بدایتم *
سن بو نشانه منی بلکه نشانه صغیرم * دیان جان و عقل کل سر خار مثابه سنده

اولان جسم ظلمانیده نهان اولوب خار اقتضای نفسانیه طرفنده
طولانور فی الحقیقه بوندن عجب بر حالت اولور می کم روح جسمه مقید اوله
بونده دخی حق سبحانه و تعالانک حکمت عجیبه و اسرار غریبه سی واردر
اسرار مزبوره دن بعضیسن بیان ایدوب عین القضاة همدانی بیوررلر که دنیا دار
محک آخرت کوردند و قال راحمک جان کردند (صبغة الله ومن احسن
من الله صبغة) جوابی شافی و پیانی وافی با خود دارد کوش دار
از مصطفی بشنو (الدنیا من زعة الاخرة) میگوید دنیا خم اسب میان ازل
و ابد نهاده درین خم جمله رنگها پیدا آید سعادت از دنیا و قال ظاهر شد
و شقاوت همچنین و اگر نه در فطرت همه یکسان بودند تفاوت از خلقت نیامد
(ماری فی خلق الرحمن من تفاوت) بلکه از قوابل و قوالب آمده اگر دنیا
و قال ضرورت نبودی چرا مصطفی را بدین حال باز گذاشتندی که بدعا
و تضرع گفتی (لیت رب محمد لم یخلق محمدا) یا ابو بکر گوید (لیتنی کنت طیرا اطیر)
یا عمر گفتی (لیتنی کنت شجرة تعضد) در بغالین فریاد از دنیا و قال بر می آید و اگر نه
این سخن را و این شکایت نبی و ولی را با حقیقت چه کار و معنی این سخن آنست
که کاشکی مارادر عالم فطرت و حقیقت گذاشتندی و هرگز بعالم حکم
و تکلیف نفرستادندی ای عزیز آدمی یک صفت ندارد بلکه صفات بسیار
دارد در هر یک از بنی آدم دو باعث است یکی رحمانی دیگر شیطانی قالب و نفس
شیطانی بود جان و دل رحمانی بود و اول خیری که در قالب آمد نفس بود
اگر سبق قلب یافتی هرگز نفس را در عالم نکذاشتی قالب کافتی باضافت با قلب
و نفس صفت ظلمت دارد بایکدیگر انس و الفت گرفته اند نفس را وطن پهلوی
چب آمد و قلب را وطن صدر آمد نفس هر لحظه مزید هوا و ضلالت و دل
را هر ساعتی بنور معرفت مزین می کشد (افن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه) ایمدی اسرار مزبوره دن بر مقدار حصه مند اولد کسه
جانک قابله قید اولسنده حکم کثیره و ارایمش با خصوص حضرت فخر عالم
صلی الله علیه و سلم روح اعظم و عقل کل بالذات کندیلری ایکن
کورمز میسن * مثنوی * مصطفی آمد که ساز دهمدی * مصطفی
علیه السلام اوج لاهوتدن بو عالم ناسوته کلدی که برهمدم دوزه
و بشریته تعلق ایلیم فلهدا * مثنوی * کلینی یا حیرا کلی * کلی
دیو ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقده رضی الله عنهایه خطاب بیوررلر که

یعنی برخواستی (لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل) حضرت
فخر عالم صلی الله علیه وسلم تجلی ذات غایب ایدوب بکلیتہ شعور بشریہ دن
غائب اولسہ امر دعوتہ قیام کو ستروب عالم بشریتہ تنزل ایتک ایچون
عایشہ رضی الله عنہا یہ تقریب ایدوب (کلمینی یا حیرا) یعنی بکاسویہ
یا عایشہ دیو بیورر دی حیرا حیراتک تصغیر در وانسانک بیاضنه دیرل
(قال علیه السلام خذوا شطردینکم من الجبراء قال ابن الاثیر فی شرح هذا الحدیث
یعنی عایشہ کان علیه السلام یقول لها یا حیرا یرید البیضاء فان العرب یقول
امرأه حیراء ای بیضاء) منوی * ای حیرا آتش اندرنه تو نعل *
ای حیرا سن نعلی آتش ایچنه قو * منوی * تاز نعل تو شود این کوه
لعل * تا کہ سنک نعل کردن بو کوه وجود لعل اوله علم نارنجاستند که
عاشق معشوقنک قلبی کنندی به جذب و تسخیر ایچون و عبد آبقک سیدینه
رجوعی ایچون بر طوطی و دلنمک نعله بعض خواص و معشوقک و یا خود
عبد آبقک اسامیسن بازوب آتشه براغورل و عزایمه مشغول اولوب اثر عظیم
کوررل پس بو محله دخی آتش ایچنه نعل قومق جذب و تسخیردن کایه
و ذکر ملزوم اواده لازم قیلمدن اولور حاصل معنادیمک اولور که یا عایشه
جذب و تسخیر ایچون استعمال ایلد کیری نعل مثابه سننده اولان وجودی
بکا قریب ایله و کلماتکی سمعه القا ایله که حتی سنک جذب و تسخیر کردن
بنم عالم بی رنگیده و تجلی ذاتہ مستغرق اولان کوه وجود بی وجودم
تجلیات صفات ایله تخلیق و تلون حاصل ایدوب عالم بی رنگیدن عالم رنگده
اولان بشریتہ تنزل ایدم و الفاظ و عباراتله متلون لعل بدخشان معرفت
و یاقوت حرای اسرار حقیقت بیان ایلیم آه ای عاشق صادق حضرت مولانا
بو بیت شریفده نه مرتبه به اشارت بیوررر معلو مکیدر اول مرتبه به اشارت
بیوررر که مادامکه آتش حطب و دخان ایله ممتزج اولیه انده رنگ و لون اولز
و اثر حرارتدن غیر برنسته ذوق اولنر اما نار حطب و شمع ملاقی اولسه گاه حیرت
و گاه صغرت ایله متلون کورینوب و هذه النار دیو اشارت اولور پس حضرت
فخر عالم صلی الله علیه وسلم دخی وصول الی اللهده و ذات بحتک تجلیسنده بود
و عدمه عائب و شعور و عدم شعور دن عاری و لون و رنگدن بری تجلی محض
اولمغله مرتبه شعور کلم ایچول کلمینی یا حیرا بیورر دیلر اما اوله دخی دکلدر که اول
محرم قرب لی مع الله بشریتہ کلد کده شهود وحدت مطلقه دن محبوب اوله

و نور محض اولوق مرتبه سندن تنزل ایدلر مثلا بر نار عظیمه نعل براغلسه نعل
مزبور آتشی آتشک مرتبه سندن از ایه ایتمز بلکه نعل حرقت آتش ایله حیرت
حاصل ایدوب انا النار دیمکه بشلار کذلک کلمات بشریہ عایشه صدیقہ دخی
اول سرافراز انبیا و اولیانک عالم بی رنگیده اولان استغراقنه مرتبه صفاته
تنزل ایله رنگ تعین و یروب کوه وجود شریفلری لعل کون اولور دیمک استرل
* حکایت اولور که * وارث اکمل حقیقت احدی ممشاد دینوری زماننده عشاق
الهی صحبت ذکر الله ایچون جمع اولوب صمت ذکر الله ایله توجه قلبی ایلد کلرنده
اخواندن برینه جذبات الهیه غلبه ایدوب و تجلی ذاتہ مستغرق صرف اولمغله
انتقال حالی مشاهده اولمغله ممشاد دینوری قدس سره فقراء حقندن برینه
خطاب ایدوب ای درویش طشره چیق و هوای نفس اوزر اولوب حد
بلوغه ایر شمش برامرد بولوب کتور دیو بیورر دیلر اول دخی بر موجب اشارت
برامرد کتور دکه اول مغشی علیه اولان منجذبک یاننده بر مقدار مکث
ایتدر دیلر حتی منجذب مزبور حر کته باشلوب مرتبه صحوه قریب اولد کده
فی الحال اول امر دی انک یانندن قالد یروب طشره چیقاردیلر بعده فقرا
ممشاد دینوریدن بو وضعک حکمتن سؤال ایلد کلرنده جواب و یروب اول
کسنه به تجلی ذات کمال ظهور ایله غلبه ایدوب بو عالمدن کوچکه یوز طومش
ایدی پس اول امر د محض بشریتده اولمغله کتوروب منجذب مزبورک
یاننده قعود ایتدیردک حتی انک بشریتی منجذبک بدننه تأثیر ایدوب حر کته
کلد کده در حال یانندن قالد یروب طشره چیقاردی اگر دخی زیاده طورسه
انک بشریتی روحنه دخی تأثیر ایدوب لطافت کشف طاری اولوردی
دیو بیورر دیلر ایدم انبیا و اولیانک اطوار و احوالی بز بلدیکمز مرتبه دکلدر
سعادت اول باشه که انلرک خلوص و محبتنده راسخ دم اوله ای مستکشف
اسرار روحیه و مستقیم انوار قدسیه روح انسانی تذکیر و تأییددن و مرد
وزندن معرا و مبرا ایکن لسان عربده لفظ روح تأیید سماعی و اشباحه کلد کده
رجل و مرأه اسمی ایله تسمیه اولمغله کاشف اسرار کرد کار مولانا
خداوند کار بعض حقایق و اسرار بیان ایدوب بیوررر که * منوی *
این حیرا لفظ تأییدست و جان * تصغیر حیرا اولان بولفظ حیرا و روح تأییدلر
اولوب حیرا تأیید لفظی و روح تأیید سماعی در * منوی * نام تأییدش
نهند این تازیان * عرب عربار روح ایله حیرانک نامنی تأیید وضع ایتدیلر

وارجاع ضمیر ایتد کده ضمیر مؤنث کوندردیلر * مثنوی * لیک از تائیت
جازا بالک نیست * ولكن روح پاکه تأییدن بالک یوقدر * مثنوی *
روح بامر دوزن اشراک نیست * روحك مر دوزن ايله اشراکی یوقدر
ومذکر ومؤنث اولمقدن عاریدر زیرا که شان روح یرفتوح * مثنوی *
از مذکر و مؤنث برتر است * مذکر ومؤنث اولمقدن برتر ومقدس در
* مثنوی * این نه آن جانست کرخشک وتراست * اما بوی تحقیق
اولئان جان رطوبت ویبوست وحرارت وبروددن اولان روح حیوانی دکلدرد
* مثنوی * این نه آن جانست کافزاید زنان * بواول جان دکلدرد که
تاندن زیاده اوله ولطیفه اغذیه دن تکیون ایدن دم رقیقک بخارندن حاصله
اوله * مثنوی * یا کهی باشد چنین گاهی چنان * یا گاهی خشک
وتردن ونان وتره دن قوت بولوب ومزاج اعتدالیسی مختل اولدقده قابل غذا
اولوب موت اصابت ایلله وحال دن حاله انتقال ایدوب تغییر پذیر اوله روح
قدسی بوصفیلر دن مقدس در * مثنوی * خوش کنشدست وخوش
وعین خوشی * نفخ الهی وامر ربانی اولان روح قدسی خوش
کننده روح حیوانی ورونق دهنده قوای جسمانی وروحانیدر
وفي نفسه وذاته خوشدرد وخوشلغک عین وحقیقتیدر * مثنوی * نی
خوشی نبود خوشی ای مرتشی * وروح قدسی لطافت وخوشلغی غیریدن
الزودوق ولذتی غیرک وساطتی ایلله بولمزی مرتشی یعنی ای مقصودومر امته
غیری کسسه بی اتخاذ وسیله ایلان کسسه رشوت موصل حاجت اولان شیئه
دیناور وبومحلده حاجته وسیله اتخاذ ایلینه دینلور (قال عبد الکرم الجلی
قدس سره الجلی فی الانسان الکامل فی الباب الخمسین اعلم ان روح القدس
هو روح الارواح وهو المنزه عن الدخول تحت حیطة کن لانه وجه خاص
من وجوه الحق قام الوجود بذلك الوجه فهو روح لا کالارواح لانه روح
الله وهو المنفوخ فيه فی آدم والیه الاشارة بقوله (ونفخت فيه من روحي)
فر روح آدم مخلوق وروح الله ليس بمخلوق فهو روح القدس ای انه الروح
المقدس عن النقایص الکوئیة وذلك الروح هو المعبر عنه فی الایة بقوله
(فابتاتولوا فثم وجه الله) فعنی هذا الروح المقدس الذی اقام الله به
الوجود الکوئی بوجود ابتاتولوا باحساسکم فی المحسوسات اوبافکارکم
فی المعقولات فان روح القدس متعین بکماله فيه لانه عبارة عن الوجه الالهی

مطلب
روح قدسی

القائم بالوجود فذلك الوجه فی کل شی هو روح الله وروح الشی نفسه
والوجود قائم بنفس الله ونفسه ذاته الى آخره * وقال المشار الیه فی کتابه
المذکور فی الباب الرابع والحسین (اعلم ان الروح فی الاصل بد خولها فی الجسد
وحلولها فيه لاتفارق مكانها ولكن تكون فی محلها وهی ناظرة الى الجسد
وعادة الارواح انها محل موضع نظرها فای محل وقع فيه نظرها تحله
من غیر مفارقة لمركزها الاصلی وهذا امر يستحیله العقل ولا یعرف الا بالکشف
ثم انها لما نظرت الى الجسم بنظر الاتحاد وحلت فيه حلول الشی فی هویتة
اكتسبت التصویر الجسدى وهذا الحلول فی اول وهلة ثم لاتزال تکتسب منه
اما الاخلاق الرضية الالهیه فتصعد وتنموه فی علین واما الاخلاق البهیمية
الحيوانیه الارضية فتعبط تلك الاخلاق الى سجنین وصعودها هو تمکنها
من العالم الملکوتی حال تصورها بهذه الصورة الانسانیة لان هذه الصورة
تکسب الارواح ثقلها وحکمها فاذا تصور الروح بصورة الجسد اکتسب
حکمه من الثقل والحصر والعجز وامثال ذلك فیفارق الروح ما کان له
من الخفة والسریان لامفارقة انفصال ولكن مفارقة اتصال لانها تكون
متصفة بجميع اوصافها الاصلية ولكنها غیر متمکنة من اتيان الامور
الفعلية فتکون اوصافها فيها بالقوة لا بالفعل فلهذا قلنا انها مفارقة اتصال
لا انفصال فاذا کان صاحب الجسم يستعمل الاخلاق فان روحه تتقوى وترفع
حکم الثقل عن نفسها حتی لاتزال كذلك الى ان يصیر الجسد فی نفسه کالروح
فیمشی علی الماء ويطیر فی الهواء ثم ان کان صاحب هذا الجسد يستعمل الاخلاق
البشرية والمقتضيات الارضية فانه يتقوى علی الروح حکم الرسوب والثقل
الارضی فینحصر فی سجنه فیحشر هذا فی سجنین الى آخره وبالجملة روح قدسی
تحقیقنده عقل وفهم دنک ولال اولوب وارباب کشف وشهودک
عبارته کتوردکلری کلمات روح افزا نقل اولنسه نیچه بونک کبی کتاب
اولورایمدی * مثنوی * چون توشیرین از شکر باشی بود * چون سن
شکردن شیرین ولذیذ اوله سن * مثنوی * کان شکر گاهی ز تو غائب
شود * اولورمیکم اول لذت سکر احیاناسندن غائب اوله مصراع اولده
بود کلمه سی مصراع ثانی ده استفهام اولوب بود کان شکر اولماق اوزره
معنی ویرلیدی شراحت جمله سی بومعنا بی اختیار ایدوب ومصراع اولده
اولان باشی کلمه سنی بآء عریله ضبط ایتشلا اما ذهن سلیم صاحب لرنه

روشن در که بو و جله ویریلان معناده سباق و سیاقه مناسبت فهم اولمز
زیرا حضرت مولانا بونک سیاقنده روح قدسی متبدل و متغیر اولماز و انک
خوشلخی آخردن دکدر ذاتیدر و خوشلخی بعینه کندوسی در بیورمش ایدی
بو تقدیرجه مناسب اولان معنی بودر که مصراع اولده اولان باشی بآء عربیله
اولمیوب بآء فارسی ایله شکر پاش یعنی شکر صاچچی معناسنه وصف ترکیبی
اولوب یا وحدت ایچون اوله و بود کله سی استفهام اولمیوب بلکه فعل شرط اوله
و مصراع ثانی جزاء شرط اولوب تقدیر کلام چون شیرینی تواز شکر پاشی بود
کان شکر کاهی ز تو غائب شود دیمک اوله خلاصه کلام وزیده مرام ای
مستعین ذوی الافهام عشق بطریق التعریف ببتک بشقه و عاشق اولوق بشقه در
و کیفیت عشق و جذبات ایله عین عشق اولوب ورق هستی و نقش وجودی
بتمامه افنا و ازاله ایتک دخی اوز که در ایمدی مادامکه بر صاحب نظره ایر بشوب
نحاس بشریتکه اکسیر عشق طرح اولمیوب شکر پاش مثابه سنده اولان
بعض مجالس علم و تذکیر و محافل موعظه ده او طوروب و کلمات تصوف ایله
مالامال کتب نفیسه ایدنیوب اخبار عشق و اطوار عشاقی استماع ایتکله
دهان کوشک شیرین و دماغ جانک لذت دخی بولسه اول لذت عشق سنک
درونکدن جوشش قلیوب خارجدن و راه حواسدن ککله لذت مزبوره سنک
ملکک اولمیوب گاه کلوب و گاه کیدر او مقوله به حال دینلیوب لایحه و لایعه
دینلور و اکاهر کن اعتبار یوقدر نتکیم مثنوی شریفک دردنجی جلدنده
بو کامعلق بر بیان لطیف واقع اولوب بیورر که مثنوی عقل دو عقلست
اول مکسی که در اموزی چودر مکتب صبی از کتاب و اوستاد و ذکر و فکر
از معانی و ز علوم خوب و بکر عقل توافزون شود بر دیگران لیک تو باشی
ز حفظ آن کزان لوح حافظ باشی اندر دور و کشت لوح محفوظ اوست
کوزین در گذشت عقل دیگر بخشش یزدان بود چشمه آن در بیان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد نه شود کننده نه دیرینه نه زرد و رره نبش
شود بسته چه غم کوهی چو شد ز خانه دمدم عقل تحصیلی مثل جویها
کان رود در خانه از کویها راه آتش بسته شد شبی نوا از درون خویشتن
جو چشمها پس ای سالک طریق سبحانی و طالب لذت عشق ربانی مثنوی
چون شکر کردی ز تأثیر وفا چونکه سن صاحب عطا و وفا اولان مر شد
کاملک نظر اکسیر اثرندن کندک شکر اوله سن و یا خود طریق حقه افناء

وجود ایدوب عهده وفا قلدیغک تا نیرندن عین سکر اوله سن مثنوی
پس شکر کی از شکر کردد جدا پس شکرک شکر دن چان جدا اولور
اولماز یعنی تجلیات الهیه مرآت قلبکده متعاقبا و متوالیارش نور جذبات رحمانیه
ایتمکله مرتبه نفسانیتدن رها بولوب عین روح قدسی و عشق حقیقی رتبه سن
یوله سن (الان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) زمره سنه
ملحق اولوب هر کرانت عشق عین لذت اولان قلبکدن منفک اولمز زیرا لازم
الحقیقه لذاتها لا ینفک عنها و فقیحه لازمه حقیقت حقیقتدن کسسته و منفک
اولمز اکا بنه لذات حب ازلی بر موجب (فاحییت ان اعرف) روحک صفت
ضروریه سیدر قاسم انوار بقدر جام بود شور حالت مستان
هزار جان کرامی فدای رطل کران اگر چه طاقت رطل کران بوسع تو نیست
زدست ساقی باقی بیاله بستان ازان شراب که مدهوش اوست ملک و ملک
ازان شراب که مستست از وزمین و زمان ازان شراب که مرهون اوست جان
و خرد ازان شراب که موقوف اوست امن و امان زهی شراب و زهی شورش
و زهی مستی زهی عطا و زهی منت و زهی احسان زهی ز عشق تو مستیم هدهو
آتش تیز زهی حلاوت باده زهی حرارت جان بشکل شکر بود شکر هر یکا باشد
اگر چه شکر ندارد نهایت و پایان زشکر آب شدم بس شراب ناب شدم
شرابخانه شدم هر چه خوانیم میخوان فاذا کان کذلک مثنوی عاشق
از خود چون غدا یابد رحیق عاشق چونکه باده عشق و محبت و رحیق شهود
وحدت و شراب ذوق و حقیقی کند و وجودندن غذا بوله مثنوی
عقل انجاکم شود کم ای رفیق عقل انده کم اولور کم ای رفیق یعنی
عقل جزئی سر عشقی فهم و ادراک ایده میوب کم کشته و دم بسته قالور
فلهذا مثنوی عقل جزئی عشق را منکر بود عقل حالات
عشق منکر اولور مثنوی اگر چه بنماید که صاحب سر بود اگر چه
عقل جزئی صاحبی کوستر که صاحب سر اوله یعنی بعض حرکات
و اوضاع و کلمات و گفتارن کر چکم صاحب سر اولان عشاق الهی
کبی کوستر و داما انلرک کلمات در بارن اوقیوب عشق و عاشق و معشوقدن
دم اورر لیکن محلی کلدکده کندونک لقمه سی اولما مغله فی الحال تقلیدی
ظاهر اولوب مستان الهی اولنلرک حالی انکار ایدر والینه کیرسه قلی ایله
متسللی اولمز قاسم عاشق رهین مهر و وفا هر یکا که هست

عارف قرین صدق و صفاهر بجا که هست * ای عشق چاره ساز بنوعی که
 ممکنست * دستار عقل را بر بایر بجا که هست * ای صوفی که در غم دستار
 و ریش ماند * صوفی مگو بگو بزم ما هر بجا که هست * عاقل بعقل مائل و عقلش
 بهانه جوی * عاشق اینش رنج و بلا هر بجا که هست * همراه عشق باش که در
 طور عاشقی * همراه توست وصل و لقاء هر بجا که هست * پس بعض سائلار
 یا مولانا یا بزم عقل زده هیچ اذعان یوقیدر همان بکلیته سلب ابتدایکرمی دیو
 گویا سوال ابتدایکرمی جواب بیوردر که * مثنوی * زیرک و داناست
 اما نیست نیست * نعم عقل جزئی زیرک و دانادر امانه فائده
 صاحب پندار و انایت اولوب وجود و همیدن فانی دکلدر ایمی
 * مثنوی * نافرشته لانشد اهر منیست * مادامکه فرشته لاولیه
 اهر مندر یعنی ملائکه ارضیه دن هر قننی ملک که سطوات نور الهیده محو
 وجود ایتیه و ابلیس خلقتی من ناردیدی کی اول فرشته دخی خلقتی من نور
 دیوب آدمه سجده ایتیه و پندار کدن یکمیوب تذلل و مسکنت کوسترمیه اول
 فرشته مرتبه ملکیه دن سر نکون اولوب شیطان مرتبه سنه هبوط ایدر
 کذلک فرشته کی نورانی اولان عقل دخی هر نه قدر علم و دانشی واریسه
 مادامکه ورزش عشق الهی ایله فنا منزله واروب محو وجود موهوم
 ایتیه و عجب و پندارندن یکمیه فرشته دخی اولور ایه اسفل طبیعتده پایسته
 اولوب ابلیس کی باب قرب و حدتدن دور و مهجور اولور و شیطانک فرشته
 ایکن شیطان اولسند معزله ایله اهل سنت و جماعت پیشده اختلاف واقع اولوب
 اهل سنت و جماعت متفقدر که شیطان آدمه سجده ایتیمکدن ابا و استکبار ایتیمزدن
 اول زمره ملائکه دن اولوب بعده امر الهی به امثال ایتماکله شیطان اولدی
 ارباب تفسیر مجت مزبوری (واذقلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا
 الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین) آیت کریمه سنده تفصیل ایتیمشوردر
 (قال القاضی فی تفسیر هذه الاية وان ابليس كان من الملائكة والالم يتناولهم امرهم
 ولم يصح استثنائهم منهم ولا يرد ذلك قوله تعالى (الا ابليس كان من الجن)
 لجواز ان يقال انه كان من الجن فعلا ومن الملائكة نوعا ولان ابن عباس رضى الله
 تعالى عنه روى ان من الملائكة ضرب يقال لهم الجن ومنهم ابليس) بوباید
 مباحث کثیره واردان شاء الله بوندن دخی انسب محلی کلدکه تحقیق
 اولنه همان بونده مراد اولشان عقلی جزئی صاحبی فرشته دخی

اولسه محو وجود موهوم ایتیمکدن صکر اهر مندر دیمکدر زیرا * مثنوی *
 او بقول و فعل یار ما بود * اول عقل جزئی قولا و فعلا بزم یار من اولور
 فاما * مثنوی * چون بحکم حال آبی لا بود * چونکه حال حکمنه کله سن
 (لودنوت انمله لاحترقت) دیوب عقل جزئی محو ولا اولور * خجندی *
 در صحبت دوست جان نکند * شادی و غم جهان نکند * ای خواجه تو مرد
 خود فروشی * رخت تو درین دکان نکند * پرشدد رو بام یار ازیار * اغیار
 دران میان نکند * یادوست کزین کمال یاجان * یک خانه دوهیهمان نکند *
 و بالجملة * مثنوی * لا بود چون او نشد از هست نیست * چونکه
 عقل جزئی هستی مجازندن محو ولا و محض فنا و ولدی اومقوله انایت صاحبی
 بر کون فنا و عدمه کیدوب محو و نابود اولور اکابناء که * مثنوی *
 چونکه طوعا لانند کرها بسیست * چونکه وجود موهوم و عقل
 محروم طوعا و اختیارا فانی اولوب کندوی معدوم بیلدی کرها واضطرارا
 تطورات فلکیه اومقوله صاحب پندارلری افنا و اهلاک ایتدیکی چوقدر
 بلکه حد و حصری یوقدر * نظم * پرده راه اولدی اوصافک سکا *
 پردی رفع ایت یولکدن اول * وار لغکدر دار ملک ابتلا * ترک قبل بو
 وار لغی ای مبتلا * پر صفا در باق بو یوقلق جامنه * دانه ایچون دوشمه
 وارلق دامنه * محو نقش ایت عشقندن الدکسه سبق * اوقویاسن آیت
 اثبات حق * تخت اثباتک اولور اول سروری * وار لغندن ایلان کندن
 بری * شاد اول ای مقبل فرخنده فال * طوغدی ایه نور جسدیه وجد
 و حال * کل گلستان صفایه باص قدم * چون صلا ایتدی نسیم صجدم *
 ساقی اجام حیات آمیز ویر * حالت مستان شور انکیز ویر * جرعه فیضک
 نصیب جان اوله * حالت عشق ایله دل سکران اوله * حالت ایسترسک
 یوری دیوانه اول * عاقل اولان بولیمز بولیمز بول * ایلله امید و بیمی تکیه
 کا * لطف حقدر هم مدار وهم پناه * بود کل الا که علم الله در *
 صائمه بوندن هر کشتی آکا در * امر وجدانیدر ربوای پسر * نیچه سی
 تعبیر ایدر بونی بشر * کفت و کویله بیلیمز بو عیان * اهل ذوق
 اکبر بو معنای همان * مثنوی * جان کالست و ندای او کمال * جان
 کالدر و ندای جان دخی کالدر * مثنوی * مصطفی کویان ارحم ایللال *
 اکابناء حضرت محمد المصطفی علیه من صلوات الله الاوفی ارحم ایللال
 دیجیدر اراخه دیکلدر مک معناسنه در * مثنوی * ای بلال

افراز بانك سلسلت * ای بلال بانك سلسله کی بلند ایله * مثنوی *
 زان دمی که اندر دیمدم در دلت * اول دمدن بانك افراز اول که اول نفخ
 و دمی سنك قلبه نفخ و افاضه ایله صدر * مثنوی * زان دمی کادم ازو
 مدهوش کشت * یا بلال اول دمی رفیع ایله که آدم علیه السلام اول نفخه الهیه دن
 مست و مدهوش اولدی * مثنوی * هوش اهل آسمان بیهوش
 کشت * و ملکوت اعلی و جمیع اهل سمائك هوشی اول نفخه نك صفا سندن
 بیهوش اولدی یعنی مرآت مجلای جان بلال پرتور و روح محمدین اقتباس
 نور جمال و کسب کمال ایتمکله ندای دل نوازی روح افراز و راحت زای اولمغله
 حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم کثرت دعوتدن هر بار که نوع ما کندیلرنده
 رایحه تعین استشمام اینسه لر عالم لاتعینه پر وازایتمک ایچون (ارحنا یا بلال) دیو
 بیور لر دی و آواز بلال دن نفحات قدسیه استنشاق ایدوب غرق بحر ذات بحت
 اولور لر دی پس بودخی برشکر باشند لذت المی دکلیدر دینور سه
 بود کر اولئان لذت استماع انجلیین دکلدر بلکه بلال رضی الله عنه وجود
 مجاز یسن نور محمدیه محو و محقق ایتمکله بلال دن صادر اولان صدای خوش
 و ندای دلکش همان دریای سر محمدین تموج و نور آفتاب احدین تفوج
 ایله صدر پس خارجدن اولمیبو شکر کنندودن نشأت ایللیان لذت کبی اولور
 فاذا کان كذلك * مثنوی * مصطفی بی خویش شد زان خوب صوت *
 مصطفی صلی الله علیه و سلم بلال حبشی رضی الله عنک ندای روح بخشندن
 متأثر اولمغله فنا اندر فنا اولوب بقاء حقانی و وجود ربانی ایله باقی
 بالله و موجود بالحق اولدی قل هذا * مثنوی * شد نمازش در شب
 تعریس فوت * اول رسول مجتبا و حبیب خدایک نمازی شب تعریسده
 فوت اولدی تعریس اکادیر لر که ارباب سفر کیمجه نك اولسندن
 آخرینه دکن ککیدوب و آخر لیلده برای نوم و استراحت بر محله نزول
 ایده لر کما قبل (التعریس نزول المسافر آخر الليل نزلة للنوم والاستراحة) و شب
 تعریسده اولان نماز دن مراد بودر که ابوقتاده رضی الله عنه دن روایت
 اولنور که غزوات رسالت شاهدن بر غزاده لیل نك اکثرنده کیدیلوب
 بعده بر مقدار خواب و استراحت ایچون آخر لیلده تعریس ایلدک حکمت الهیه
 اولقدر خواب و استراحتده مکث و آرام ایتمشز که وقت صلوة صبح کچوب
 و اوزیمزه کونش طوغوب حتی حرارت شمس بزی ایقناظ ایلدی و بیدار
 اولدقده نیر اعظمک ارتفاعی درجه ضحوة کبراده مشاهده ایلدک

پس اول مسافر (سبحان الذی اسری) و کرم رو (ماضل صاحبکم و ماغوی)
 و متکلم (و ما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) یعنی مهران نور
 نبوت و ماه بدر رسالت و مفيض انوار هدایت حضرت محمد صلی الله علیه
 و سلم دخی خواب نازدن چشم باز و سر افراز اولدقده بلال حبشی رضی الله عنه
 اذان اوقی دیو بیور و بوقتی فوت اولان صلوة صبحی جماعت اصحاب
 صفا و صفوت ایله قضا ایلدیلر ابوقتاده الحارث بن ربیع (ان الله قبض
 ارواحکم حین شاء و ردها علیکم حین شاء یا بلال ثم فاذن الناس بالصلوة
 و فی ابن الملك ابوقتاده الحارث بن ربیع روی البخاری عنه کان النبی
 علیه السلام فی سفر مع اصحابه فنزلوا آخر الليل فناموا فما یقظهم الاخر
 الشمس فقال علیه السلام ان الله قبض ارواحکم و هو مجاز عن سلب الحس
 و الحركة الارادية عنهم لان النائم کقبوض الروح فی انسلابهما حین شاء
 و ردها علیکم حین شاء ثم فاذن الناس بالصلوة و هذا يدل علی وجوب قضاء
 الفائتة و اثبات الاذان لها فان قيل کیف فات عنه الفجر و قد قال علیه السلام
 ینام عینای و لا ینام قلبی اجیب عنه بوجهین احدهما ان قلبه علیه السلام
 کان یدرک الحسیات اذالم تبطل آلاتها کالات السمع و الشم و غیرهما و ههنا
 طلوع الفجر مما یدرک بالعين و هی قد نامت فلا ینافی عدم ادراک الطلوع
 بقظة قلبه و الثاني یجوز ان یكون له علیه السلام حالتان احدهما ینام فیها
 قلبه و الاخری لا ینام فیها و هذه هی اکثر و قال النووی الجواب الثاني
 ضعیف و الصحیح المعتمد هو الاول و اقول اری الامر عکسا لان النفوس
 القدسیة تدرك الاشياء بلا واسطة الآلات کما ورد انه علیه السلام تال اتعوا
 صفوفکم فانی اراکم خلف ظهري کما اراکم امامی و یؤید الجواب الثاني ما روی
 انه علیه السلام قال ما القیت علی نومة مثلها لعل حکمة الله فیہ اعلام هذا
 الحکم براءة فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم) انتهى کلامه و ارباب روایاتدن
 دخی بعضی بووجهله نقل ایدر لر که حضرت فخر جهان علیه صلوات الله
 الرحمن وجه مشروح اوزره لاجل التعریس نزول بیور دقلرنده وقت صبح
 قریب اولمغله صلوة صبحک وقتی کذرا یمه مک ایچون حضرت بلال توجه
 ایدوب یا بلال سن ترک خواب ایدوب بیدار اول و صلوة صبحک وقتی کلدکده
 خوابده اولنلری بیدار قیل دیو بیور مغله بلال دخی بسر و چشم یا رسول الله
 علیک صلوات الله دیوب اصحاب کرام و رسول علیه السلام لباس نوم ایله

پوشیده چشم اولد قلزنده بقدره حی لاینام بلال دخی بی اختیار منامه واروب
سابق الذکر اولدیغی اوزره صباح نمازینک وقتی کچمکه ساعت ضحوة کبراده
اذان واقامت وجهور جماعته قضا اولندی * روایت اولنور که لیلہ تعریس
همان بر کره واقع اولیوب بلکه مرارا واقع اولمشدر حتی بروقت آخردہ
دخی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله وسلامه بر موجب (قل انما
انا بشر مثلكم) بحسب البشرية کیفیت نوم غلبه ایتمکه راحله سندن
برجانبه میل وانحنا کوسر مشاعر ابو قتاده رضی الله عنه حضرت رسالت
پناه طیانوب مستقیم القامه ایتشربعدہ تکرار میل کوسر تمکه کیر و طیانوب
راست قلمشدر حتی دفعه ثالثه سحر قریب اولوب وحضرت فخر عالم
مبارک باشلرین قالدیروب من هذا دیو خطاب ایتمکه ابو قتاده دخی
ایبار سوالله دیو جواب ویرد کده (حفظک الله بما حفظت نبیه) دیودعا خیر ایتشدر
حاصل کلام و خلاصه مرام حضرت مولانا قدس سره الاسنا حضرت
شفیع الانام رسول علیه السلام واصحاب کرامه وقت صلوتک فوتنی کثافت
جسمانیه وثقلت بدنیه دن اولمقدن تقدیس و تنزیه ایدوب بلکه بلال حبشینک
آواز صفا بخشیله او قودیغی تمجید و تهلیلدن بر ذوق وحالت کلدیکه هر بری
قعر دریای انوار تجلیات احدی الذائده محو وفانی وشعور وعدم شعور دن
عازی اولغله صلوٰه صبح قضایه قالمشدر دیمک استرلحقا بر سالک جزیات
رحمانیه و سطوات تجلیات احدیه غلبه ایدوب اوزرینه وقت صلوتک
کلدیکن و کچدیکن بیلسمه اومقوله مستغرق حالت مز بوره ایله مؤاخذه
اولنوب بعدہ قضاء مافات ایدر اما اوزرینه وقت صلوتک دخولنه شعوری
وار ایکن تارک صلوٰه اولسه عیاذ بالله تعالی کهالت نفس واغوی شیطاندر
اومقوله مبتلاری یوله کتور مک و حبلہ نفسہ الدندیغن بلدر مک لازمدر
پس حضرت مولانا آواز بلالدن محو محض تجلیات اولان اصحاب کرام
ورسول علیه السلام اوزرینه وقت صبحک فوت اولمه سنه اشارت
ایدوب بیوررلر که * مثنوی * سر ازان خواب مبارک بر نداشت * اول
انیس قریب مع الله حضرت حبیب الله اول خواب مبارکدن سر مبارک کن یوقارو
قالدیرمدی * مثنوی * تا نماز صبح دم نجا بچاشت * حتی صباح
نمازینک وقتی کچوب هنگام ضحایه کلدی یعنی جذبات عشق احدیت و نفحات
روضه هویت اول قاف قرب وحدت حضرت رسالت پناهی بکلیته رپوده

قیلوب مشاهده جمال شاهد عشقه بروجهله مستغرق اولدیکه احوال بدنیه
تدار کندن قالدی و هنگام ضحای صحوده مرتبه شعوره هبوط ایدوب صلوٰه
فائده بی قضا ایلدی * مثنوی * در شب تعریس پیش آن عروس * اول زبده
اکوان واصحاب کرامک شب تعریس اتصالده اول عروس کبی اولان ذوالجلال
والجلالک عندند * مثنوی * یافت جان پاک ایشان دستبوس * انلرک
ارواح قدسیه لری دستبوس سعادتنی بولدی و بعض نسخده * مثنوی *
رست جان پاک ایشان از عبوس * واقع اولمشدر یعنی حضرت معشوق
تجلی ذاتی قتده انلرک روح پاک وجان طربناکری کدورات بشریه ایله
عبوس اولمقدن خلاص اولدی یعنی انلرک ارواحی وصلت حقله بقاء
سرمدی بولدی دیمکدر پس حضرت مولانا کرشمه و غزه دیدیکی کبی
بودفعه دخی جناب عزته پیش آن عروس دیوب اسماء الهیه دن اولیان عبارات
ایله تسمیه ایتمکه مقدما شرحی سبق ایدن غزه و کرشمه و آواز اسناد اولندیغنک
اسرارنه واقف اولیانلر سوال و اعتراض ایلدکلرند بطریق التأویل جواب
ویرلدیکی کبی بو کره دخی مولانا قدس سره یه سوال سابق وارد اولغله
اول سوالی دفع ایدوب ای بنم حالمده و کلمات و مقالمده متردد وحالات عشقه
منکر اولوب لذت عشقندن واقتضای ذوقدن بیخبر اولان عقل جزئی
صاحببری بکا اعتراض ایتیه سزین اول جناب مقدس وحضرت سبحان
متزده عروس دیدیکه حکمت بودر که عروس آراسته ابصارنا محرماندن
مستور و پوشیده اولدیغی کبی * مثنوی * عشق وجان هر دونهانند
و سیر * معشوق حقیقی وجان عاشق هرا یکیسی مستور و نهاندر ایددی
بنم عروس دیدیکم رجل و مرأه نک نعتی اولان عروس اولیوب بلکه مرادم
عروسک معنای لازمیسی اولان ستروخفا اولوب اول واحد واحد تنق عزت
ورداء کبریا سیله ابصارنا محرمانی پوشیده قیلوب ونور وظلمدن اولان یتش
یک حجاب ایله محتجب اولوب و روح روان دخی کمال لطافت و نورانیی ایله
چشم ظاهر دن خفی و سیر اولدیغی مناسبت ایله * مثنوی * کر عروسش
خوانده ام عیبی مکی * استعاره تمثیلیه طریق اوزره اول لانظیرو بی
شبهه عروس او قودم ایسه بر عیب طومعه و عروسدن غیری بر تمثیل
آخر یوقیدر دیمه ابواب استعارات خود کشاده و مفتوحه در و بونی دخی
تحقیق بیلکه * مثنوی * از ملولی یار خامش کردمی * یارک

ملول لکندن خاموش اولوردم یعنی محبوب ازلی و مطلوب لم یزل یه بونک
امثالی استعارات و تمثیلات ایله تضرع و نیاز ایتدیکم موافق رضای
سبحانی اولییدی من بعد بومقوله تمثیلات اختیار اولمزدی
* مثنوی * کرهم اومهلت بدادی یکدی * واکر یارم بکاردم
مهلت ویریدی یعنی عشق ربانی و تجلیات سبحانی و جذبات حقانی بر نفس
بنیدن منفک اولیدی و کوکلی طور عقله کتوروب روح مستغرقه مهلت
و آرام ویریدی هرگز بنم لساندن بونک امثالی سؤال و اعتراض اولنه جق
کلمات صدور ایتزدی * مثنوی * لیک میگوید بکوهین عیب نیست *
لکن اول معشوق و محبوب و ایکی جهانده مقصودم دیر که طورمه سویله
عیب یوقدر یعنی بنم عاشقلمدن بکا هر نه وجهله ناز و نیاز واقع اولور ایسه
بنم درگاهمه مقبولدر و انلرک جمیع حرکات و سککات و عبارات و کلماتی بنم
عندمه عیب دکلدر ایدی یا مولانا سن طاعتلرک لساندن سینیه بی کینه کرمی
اولسان سنک طعن و ملامتدن ملول اوله همان مقتضای عشقندن نه مقوله
کلمات ظهور ایدرسه کتم ایله زیرا که * مثنوی * جرتقاضای قضای
غیب نیست * بونک امثالی اسما و الفاظک نقلی دل مجلاده اولان قضای غیبک
تقاضاسندن غیر دکلدر یعنی جذبات رحانیه و محبات سبحانیه سنی
سنلککدن الوب بحر عشق از لیده غیب مطلق و محو محض و مستغرق اولمغله
سنده ارادت جزئیة قالمیوب اصداف قلبکدن سر رشته لسانکه هر نه مقوله
ددر و جواهر منتظمه اولور ایسه دریای غیب شهود حق و فیاض مطلقک
تلاطم جود و احساندن و تموج فضل و عطاسندن ظهوره کلسدر عقل
جربینک انده تصرفی یوقدر * مثنوی * عقل سایه حق بود حق آفتاب *
سایه را با آفتاب اوچه تاب * نقش اوفانی و او شد آینه * غیر نقش روی
او آنجای نه * آنکه اواز پرده تقلید جست * او بنور حق بیند آنچه هست *
جهد کن تا پیر عقل و دین شوی * تا چو عقل کل تو باطن بین شوی * اندک
اندک خوی کن بانور روز * ورنه خفاشی بمانی بی فروز * ظلمت اشکال
زان جوید دلش * تا که افزونتر نماید حاصلش * خلاصه کلام و حاصل
مرام * مثنوی * عیب باشد کونیند جز که عیب * اول کسنه که عیبندن
غیر یسن کورمیه اول صافی عیب اولور * مثنوی * عیب کی بیند روان
پاک غیب * اما که عالم غیبیه ارتقا ایدن روان پاک و مرغ جان چالاک چن

عیب کورر * حافظ * هاتنی از گوشه میخانه دوش * کفت بخشنند
کنه می بنوش * این خرد خام میخانه بر * تابی لعل آوردش خون بجوش *
کر چه وصالش نه بکوشش دهند * آن قدرای دلکه توانی بکوش * رندی حافظ
نه کنایهست صعب * با کرم پادشه عیب پوش * ایددی بنم روح روانم * مثنوی *
عیب شد نسبت بمخلوق جهول * عیب نفسنه جاهل اولان مخلوقه نسبت
ایله عیب اولدی * مثنوی * نی بنسبت با خد اوند قبول * بوخسه
قوللرینک عیوب کثیره سن عفوایله قبول ایدن خداوند قبوله نسبت ایله
عیب یوقدر و حق سبحانه و تعالی یه عیب و نقصان تطرق ایتکدن مقدس
و مخلوق جهوله نسبت ایله اولان عیوب حق سبحانه و تعالی یه ملال و کلال
ویرمکدن مزه بر پادشاه بیچون و چرادر و بلکه عندا رباب الکشف والشهود
* مثنوی * کفر هم نسبت بخالق حکمتست * کفر هم خالق نسبت
ایله حکمتدر یعنی بر موجب (ولوشنا لا تینا کل نفس هدیها) بنی آدمک
جمله سنی اهل ایمانندن ایتکه قدرت کامله سی شامله ایکن (ولکن حق
القول منی لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین) فحوائی کریمی اوزره
کیمی مجوسی و بت پرست و کیمی یهود و ترسا خلق ایلسی حقه کوره حکمتدر
ودخی (وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا) موجب حقه سبحانه
و تعالی باطل و عبث و مهمل و بیهوده برشی وجوده کتور مامشدر الا کاندده
بر حکمت خفیه سی وار در مشلا کیمی ملک و کیمی جن و شیاطین و کیمی
انسان و کیمی حیوان و کیمی اعلا و کیمی اسفل و هر بر نوعی
دخی بر بردن متفاوت بر ادوب مثلا اسبلرک کیمی پادشاه بنکه لایق و کیمی
اودون چکمه مناسب خلق ایدوب و قس علی هذا هر برینی بر استعدادده
ظهوره کتور دیک بیهوده یره دکلدر بونده حق سبحانه و تعالی عقل
احاطه ایتیه جک اسرار غریبه سی وار در پس حق سبحانه و تعالی عقل ذکر
اولنان حکم و اسرار زنی نه حق تعالی بیلور و بو حکمتی کوکل کوزلری الله
نوریه مجلی اولان مردان خدا کورر پس کفر خالق نسبت ایله عجب حکمتدر
فاما * مثنوی * چون بمانسبت کنی کفر آفتست * چونکه بزه نسبت
ایلیه سن کفر آفتدر و ظلمت کفرده بولنانلره نکال و محتدر و نار بعد و فراقده
وسعیر جهل و نفاقده کمال حرقتدر و لکن دریای مغفرتنه نظر اولسه غضب
سبق ایلیان هر زمانده رجتدر و آتش قهرینی اطفایلیان آب عفو و عنایتدر
حافظ * عفو الهی بکند کار خویش * مرده رحت برساند سر و ش *

لطف خدا بدست از جرم ماست * نکته سر بسته چه کوی خوش * ابدی حق
 سبحانه و تعالی نیک عفو و احسانه حد و غایت و حصر و نهایت اولیوب دریای
 رحمتی جوشه کلد کده جمله عصات و عصیان اول دریای جود و احسانه غرق
 اولدقدن صکره * مثنوی * وریکی عیبی بود با صد حیات * اگر یوز حیات
 حسنت ایلله اولان مؤمنده و عشاق الهیده بر عیب دخی اولور ایسه حق سبحانه
 و تعالی نیک کمال فضل و جود ایلله * مثنوی * بر مثال چوب باشد
 در نبات * اول عاشق صادق و مؤمن موافق و جودنده اول عیب نبات
 سکرنده اولان چوب کیدر پس کورمز میسن * مثنوی * در ترازو هر دورا
 یکسان کشند * ترازوده نبات ایلله چوبی هر ایکسی برابر وزن ایدر و چوبه
 شکر بهاسن و برر و نبات سگری الدم دیوب چوب الدم دیمزل * مثنوی *
 زانکه آن هرد و چو جسم و جان خوشند * زیرا که اول چوب ایلله نبات جسم
 ایلله جان کبی خوشلردر کما قال الله تعالی (فاولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات
 وکان الله غفوراً رحیماً) * مثنوی * پس بزرگان این نکفتند از کزاف *
 پس کار اولیا بونی کزافدن و بیهوده یره دیمدیلر که * مثنوی * جسم پاکان
 عین جان افتاد و صافی * پاکلرک جسم پاکلری صاف و عین جان اولدی (کما قیل
 ار و احنا اشباحنا و اشباحنا ارواحنا و قال الجنید * رباعیه * رقی الزجاج
 ورق الخمر * فتشابهوا تشاکل الامر * فکانما خرو لا قدح * و کانما قدح ولا خمر)
 الحاصل * مثنوی * کفتشان و نفس شان و نقش شان * شمعی به دکن
 وصف اولتان عشاق الهینک سوزلری و نفسلری و نقش صورتلری بر موجب
 (ان الله خلق آدم علی صورته * مثنوی * جمله جان مطلق آمدنی نشان *
 جمیعابی نشان اولان جان مطلق کلدی * مغربی * دو عالم چیست نقش
 صورت دوست * چه جای نقش و صورت بلکه خود اوست * هر آن جویی که
 از دریا روان شد * چو از دریاست آن دریاست نی جوست * چو یک دانه برست
 آمد بیدار * درخت و برثوبار و مغز با پوست * غلط نبود اگر مجموع کوی * همان
 یکدانه اصلی خود روست * ز صد آینه یک روی مقابل * اگر چه صد نماید لبک
 یکروست * هر آن نقشی که می بینی از آن رو * که آن نقاش آن بنوشت نیکوست *
 توان چشمی و ابروی که بینی * یقین می دانکه این آن چشم و ابروست * نظر کن
 باز در خوبان نظر کن * بایشان بین عیان حسن رخ دوست * چو خوبان مظهر
 حسن نکارند * در ایشان مغربی حیران از آن روست * ابدی شک و شبهه قلمه که

* مثنوی * جان دشمن دارشان جسمت صرف * اولیاء اصفیاء
 و مردان خدایی دشمن طویتی کمنه نیک جانی جان دکلدر بلکه جسم
 صرفدر زیرا جان اولیدی جنسک جنسه میلی مقرر ایدی اما ضد جان اولان
 جسم صرف مکدر اولغله مردان خدایه عداوت ایشدر * مثنوی *
 چون زیاد از نرداو اسم است صرف * مردان خدایه عداوت ایدن
 جان نرددن زیاد کبی اسم صرفدر نرد تر کچه تاوی دید کلری او یوندر
 ابکی زار ایلله پنج و شش و چهار و دو و سه و یک و دوشش دیو و نیایوب
 و زاری کلد کده مقابلده بر بول کورسه را و رر و خانه دن چقار رر و زرد باز
 آگاز یاد و کشاد دیوب افشاء عر و تضييع اوقات ایدر و نرد دید کلری لعی
 ملوک عجمدن دردنجی طبقه اعتبار اولتان ساسانیلرک طبقه سته اول پادشاه
 اولان اردشیر بن بابک بن ساسان بن بهمن بن اسفندیار زمانده اولان حکمادن
 ری ایجاد و پیدا ایدوب قضا و قدر و اهل جهانه مثال ایراد ایلدی و انسانک
 کندی نفسنده نفع و ضرده و سعادت و شقاوتده و امور کلیه و جزیه دن
 برشیده مدخل و تصرفی یوقدر بلکه خیر و شر دن هر نه افعال و آثار تبادر
 ایدر سه قضا و قدر کدر دیو بوملاحظه اوزر بنه سنده اون ابکی آی و اون
 ابکی برج مقابلی اون ابکی خانه لی بر لوحه وضع ایدوب و عدد ایام شهر اوزره
 هر برج اوتوز درجه اعتبار ایلله اوتوز قطعه بولر دوزوب و کیمه و کوندز
 تمثیل ایچون ابکی عدد زاردخی دوزوب جهات ست اعتبار ایلله هر برزازه یک
 و دو و سه و چهار و پنج و شش نقاطن یازوب و خیر و شر جهات مزبوره نک
 قنغیسندن کله جکن انسان فرق ایده میوب و کعبتینک تقلباتن اقتضاء قضا
 و قدره اشارت ایدوب تقلب اطواردن تغیر اطواره الی غیر النهایه حال
 بوموال اوزره در دیو اردشیر پیش کش ایلدی و حکیم مزبورک اسمی نردشیر
 اولغله واضعنک اسمیله مسمی اولدی و علامه زنجشیری ربیع الا برار نام کابنده
 اولان قوی حکیم مزبورک اسمی نردشیر اولدی یعنی مصدق در کتاب مزبوره
 زنجشیری دیر که اردشیر نام بر شیخه واروب نرد باز لکده کورد کده
 (الارشیر و الارشیر بنس المولی و بنس العشیر) دیدم دیمشیر حاصل کلام بر خوای
 (ولقد کرمانی آدم) اول خالق عالم آدمی زید * مکونات و اشرف
 مخلوقات ایدوب بر موجب (انی جاعل فی الارض خلیفه) آدمه نور آفتاب
 ذات و صفات ایللی ایتمکله آدم دخی اول تجلینک سطوات انوار ایلله مرآت

مجلای قلبی نقوش هستی و تعلقات صور و تصورات کثرتدن مصفا و عاری
ایتمکله ظلمات نفسانیه و کدورات جسمانیه سی بر مصداق (بحوالله مایشاء)
محو و فنا اولمغله انوار تجلی جوارح جسمانیه و قوای روحانیه سنه غلبه ایدوب
انکشاف ذات حاصل اولمغله (کنت کثر الخفیا) معناسنک سری هویدا اولوب
(من عرف نفسه فقد عرف ربه) مضمونی اوزره کندو وجودنک علمه و جمیع
اشیانک حقایقنه عالم اولوب جمله مکوناته رش انوار فیوضات ایلدی
و بر مصداق (وعلم آدم الاسماء کلها) علوم اولین و آخریندن خبردار
اولوب ملائکه به اسمایی اعلام ایتدیکنده جمله سی آدمه سجده ایدوب
ابلیس استکبارا سجده ایتما مکه کافر اولدی فاذا کان كذلك عهد آدمدن
بودمه کلنجه نوع بشر ایکی فرقه اولوب بفرقه سی (اولئک حزب الله
الا ان حزب الله هم المفلحون) فحوا سنجه فرقه رحانیه اولان شول مؤمنیندر
که آدمک سر و حقیقتنه مجرم دوشوب و انبیایه ایمان و اولیایه اعتقاد
ایدوب نور عشق سبحانی و تجلی ذات یزدانی ایله نور ازهر و اسم جماله
مظهر دوشوب و اصل قرب جوار احدیت اولدیله و بوزمره مخلصین
او امر ربانی و سنن نبوی به اتباع و اعمال صالحه و محبت الله ایله لایق رحمت
و قابل فیض هدایت اولوب و (تخلقوا باخلاق الله) فرمانیله جمیع اخلاق
بشریه سنی اخلاق حیده به تبدیل ایدوب آدم منزله نائل اولمغله خلقت
صورت رحانیه ایله ظاهر اولور و حضرت مولانا * منوی *
گفتشان و نفس شان و نقش شان * جمله جان مطلق آمد بی نشان *
بیوردیغی بوزمره نک حقنه اولور و نوع بشردن اولان فرقه آخری
(اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون) نص
کریمی اوزره شول فرقه شیطانیه در که علی الدوام انبیا و اولیایه ایمان
و اعتقاد ایتما مکه عجب و انایت و کبر و نخوت و کفر و ضلالت و عناد
و جهالت اوزرینه مصر اولوب ابلیس آدمه سجده ایتدیکی کبی بوزمره
شمالیه دخی اهل حقنه سرفرو ایتیبوب طینت بشریه سی کفر و عناد ایله
تخمیر اولمشدر زیر بوزمره سفلیه و احزاب شیطانیه ابلیس علیه مایستحقک
اقوال و افعاله تبعیت ایدوب صفات شیطانیه ایله متصف اولمشدر و شیطان
بونلرک جمیع عروقه حلول ایتکله شیطان منزله دوشوب جمیع اطوار
و حالری اطوار شیطانیه به مشابهدر پس بفرقه باغیه بو حال و بوضلالنده

ایکن (و بحسبون انهم یحسنون صنعا) فحوا سنجه کندیلرین اهل هدایت
صائب انبیا و اولیایه حاشا ضلالت اسناد ایدرلر و بر موجب (ففریقنا
کذبتم و فریقنا قتلون) انبیا و اولیانک نیچه سن تکذیب و نیچه سن قتل
ایدرلر پس (الضدان لایجتمعان) مصداقنجه اصحاب یمین ایله اصحاب شمال
ضدین اولمغله اهل بطلان ارباب حقنه عداوت ایده کلشدر * نظم *
اسم جلالک مظهری اولان ایداول ازل * ایماندن ابرود و شر اول کیم کفر
ایلّه طغیان کلور * شول ناخلف کم آدمه کورک کیم اولدی خلف * نابالغ
اول اوغلاندر رآندن بسی عدوان کلور * اسم جلالک مظهری اولان
کشیدن داتما * خلقی حسن لطف و کرم هم جود ایلّه احسان کلور * ایدمی
انسان اول زمان اصحاب یمیندن اولور که کندی بی انسان کامله تسلیم
اندن نور فیض الهی اخذ ایتکله اول محبت ربانیه قوتی ایلّه عناصر
اربعة و طبایع و اجسام حکمندن چیقوب روح حکمنه داخل اوله و ایکیلکدن
خلاص بولوب و عالم وحدت و تجلی ذات احدیته مظهر اولوب (فایتما
تولوا فثم وجه الله) سرنی مشاهده فیلور (الله اعلم بالصواب) ایدمی ای مستمع
قابل حضرت جلال الدین رومی بو محکک سباق و سیاقنده بومعنایه اشارت
ایدوب و ذکر اولئان ایکی فرقه دن خبر و بر مشلدر پس بیورلر که
* منوی * آن بخاک اندر شد و کل خاک شد * اول انبیا و اولیایه
عداوت ایدن اصحاب شمال و مظهر قهر و جلال اولانلر جسم محض اولمغله
سفلی اولان خاک که کندی و کلیت ایلّه خاک کدر اولوب سجینده قالدی
* منوی * این نمک اندر شد و کل پاک شد * این نمکدن مراد محبت
الهیّه ایلّه ابدان لطیفه لری سرشته اولان اصحاب یمین و مظهر لطف
و جمال اولان اهل ایماندر که نمک محبت لذت الفت مع الوحدت ایچنه کندی
و بکلیته پاک اولدی یعنی طوزله به دوشن ناپاکلر ملح پاک اولدیغی کبی انسان
کامل نظرینه و عشق و محبت طوزله سنه دوشن طالبلرک دخی ملوث اولان
احکام بشریه لری رفع و ازاله اولوب اقتضای عشق ایلّه پاک و طاهر
و جسملری جان اولدی * منوی * آن نمک کزوی محمد املح است *
اما دیدیکم اول نمک ملاحت صفندر که محمد علیه السلام اندن املحدر
* منوی * زان حدیث بانمک اوافصح است * اول رسول محبتا اول
حدیث بانمکدن افصحدر کما قال علیه السلام (انا افصح العرب) و قال علیه السلام

(انا الملع من اخي يوسف و يوسف اجل مني) وبالجملة ملاحظ حبیب خدا و لطافت محمد المصطفی ملحه محبت الهیه و نمکدان جذبات ربانیه دن لطیف و ملیح اولوب الحاله هده * مثنوی * این نمک باقیست از میراث او * بونمک محبت الهیه و ملیح انوار اسرار احدیه اول حضرتک میراثندن وارث کاملرده الان باقیدر * مثنوی * باتوندان وارثان او بجو * و اول وارثر سنکله بیلده در صورت بشریه ده در اول وارث اولان مرشد کاملی جست و جو قبل * مثنوی * پیش توشسته ترا خود پیش کو * اول وارثان حقیقت محمدیه اولان کاملر سنک قبل و پیشکده او طور مشدر اما قنی سنک پیش و قدامک و وارثان کاملانه توجه و اقبالک * مثنوی * پیش هست جان پیش اندیش کو * ایمدی محقق و مقرر اول مرشد کامل سنک او ککده در ولکن پیش اندیشه و اقبال پیشه اولان جان سنده قنی و بر معنی دخی بودر که اول وارث کامل اولان مرشد مکمل سنک او ککده در ولکن اول پیر کاملی کورد کده سکا بر حالت غریبه کلور که کر چه پیش دیمش ایدم اما اول پیش قنی جهاتندن اولان قدام خود واردر لکن عالم جانده آدم جهاتندن غائب اولور پس اول حالده پیش اندیش اولان جان قی اول کیفیت عشق جانده پیش و پس و بین و یسار و فوق و تحت اندیشه سن قوماز مرشد کاملک بر علامتی دخی بودر که ملاقی اولئر صد قله کوکل و برد کده ذکر اولئان استغراقده بولئور لر و شش جهتندن قورتلور لر زیرا * مثنوی * کر تو خود را پیش و پس داری کمان * اگر سن کنندی کندی لککله اولوب پیش و پس کائن طوتر سنک یعنی جذبات رحانیه و محبت سبحانیه سنی سنلکدن کلئت ایله المیوب شش جهت فکرنده اولور سنک * مثنوی * بسته جسمی و محرومی زجان * جسمک بسته سی وجاندن محروم سن یعنی هنوز بشریت حکمنده اولوب مرتبه روحانیتندن مهجور سن اکا بناء که * مثنوی * زیر و بالا پیش و پس وصف تنست * فوق و تحت و قدام و خلف و بین و شمال تن و صفیدر * مثنوی * بی جهتها ذات جان روشنست * بی جهتلک کلر جان دوشنک ذاتیدر و انده شش جهت قیدی یوقدر ایمدی ای طالب و عاشق بوسعادت عظمی به واصل اولمق استرایسک * مثنوی * برکشا از نور پاک شه نظر * شاه اولیا اولان مرشد کاملک نور نظر باکندن دیده جاک کشاده قیل * مثنوی *

تاینداری تو چون ککته نظر * تا که سن مرشد کاملک حقیقتنه یول بولوب و قدر و قیمت بیلوب و عناد و جدلی قویوب سنجلین کاملری دخی کوتاه نظر قیاس ایتیه سن پس بوطن فاسددن خلاص اولغه چاره انلرک نظر پاک نورندن دیده بصیرتک مجلا ایتکدر و الاطن فاسد و کان فاسدندن قورتلر سن دیمکدر * مثنوی * که هینی در غم و شادی و بس * سنکه همان بویه سن یعنی انوار انظار کاملاندن نور بصیرت حاصل ایتوب و احکام تندن خلاص اولیوب محبوس شش جهات سن دائم الاوقات بر حالده طور میوب مقتضیات بشریه دن اولان افکار دنیویه ایله کاه غم و کاه شادیده سن انجق بو حالده غیری کاره قادر دکسن * مثنوی * ای عدم کومر عدم رایش و پس * نیچه به دکن بوسراب کبی خیال و خواب اولان شادی و غم ای عدم موت اصابت ایدوب جسمک معدوم اولد قده اول عدم ایچون پیش و پس قنی ایمدی قبل الانعدام کندیکی عدم بیلوب و نار عشق ایله یانوب فانی اولوب جهات ست و عناصر اربعه و طبایع مختلفه قیدندن آزاد اولسک اولزمی * مثنوی * روز بارانست می روتابشب * روز باراندر کیچه به دکن طور مه کیت * مثنوی * نه ازین باران ازان باران رب * اما سکا باران دیدیمک بو باران ظاهری دکدر اول باران ربانیدندر که فیوضات الهیه درو شدن مراد وقت موت و روزدن مراد ایام صحتر حاصل کلام ملک و ملکوت و شمس و قمر و کواکب و افلاک دورانی و علوی و سفلی جمیع اشیا نل حرکات و جنبشی صورت انسانیه به یول بولوب بعده انسانک مرآت قلبنده بنجال حتی نور حق ایله مشاهده ایتکدر ایمدی حق سبحانه و تعالی اول صورت اکلی سکا احسان ایلدی و باران فیوضات الهیه صورت انسانیه ایله کچن ایام عمرده متقاطر اولور پس ایام انسانیه نل قدر و قیمت بیلوب اجل کیچه سی کلنجیه دکن طور میوب طریق حقه کیدوب و مرشد کاملی بولوب بوجعیتی طاغتمه و بردخی بود دولت اله کیر صائمه کوزک یاشن یا غور کبی یا غدر * مناجات * الهی پادشاهلر پادشاهی * طپو کدر جمله عاصینک پناهی * خطاب بخش و کریم و کاردانی * براتدک کاف و نوندن دوجهاننی * قودک آدمده بر کج نهانی * طلسم قدرت ایتدک جسم و جانی * الهی قادر و قیوم و ستار * که سنسن خالق و دانای اسرار * مناجات ایده نه ویرر مرادین * ایویاوز برینک صور مرز آدین *

اگر خشم اید کیم بولور خلاصی * و کر رحم اید هیچ بر قالمز عاصی * علم
و عالم و علام و اعلم * عیاندی حضرت تکه جله مبهم * یغارسه عالم بر قطره
شفقت * دو عالم اوله یکسر غرق رحمت * قدیم و حاکم و قیوم مطلق * یزار
بصامت کیمسه بر حرفیکه پازمق * بولور لطفیله نطفه پاک سیرت * یزار
بر قطره آبه خوب صورت * بشر بیلز جمالک ماوراسن * بصیر کورمن
کالک منتهاسن * طوتلدی جان و دل دام صفاته * ایرشمر مرغ و هم اول
اوج ذاته * نه ادراک ایریشور اول کنه ذاته * نه هیچ فکر ایریشور غور
صفاته * بنی غرق ایلدی دریای پر خون * ایرشدر چاره کی ای فرد بیچون *
طلب پایله کلدیم بوارابه * محبت برله سن ایلست اورابه * خیالم پرده سنی ایل
پامال * بنی غرق ایلسون اول نوراجلال * چور هیرسز بویولدن کیمسه یکمن *
قلا غوز سزجهانده بر قوش اوچمز * عنایت رهبر ایله یالهی * قوکر اهره
کوستر طوغری راهی * محمد حرمتیچون پادشاهیم * بغشله بنده که جله کاهیم *

قصه سؤال کردن عائشه رضی الله عنها از مصطفی علیه السلام که
امروز باران بارید چون تو سوی کورستان رفتی جامهای تو چون تر نیست

ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها حضرت محمد المصطفی علیه
من صلوات الله الا وفادن سؤال ایله سنک قصه سیدر که یارسول الله علیک سلام الله
چونکه سن سعادتله جانب کورستانه کتدک بو کون باران عظیم یاغدی پس جناب
شریفکرمبارک جامع لری نیچون یاش دکلدر * مثنوی * مصطفی روزی
بکورستان برفت * ایکی جهان کونشی محمد المصطفی علیه من صلوات الله
الاولی بر کون مزارستانه کتدی * مثنوی * باجنازه مردی از یاران
برفت * اصحاب صفا انتسابدن بر مرد خلوص اکتسابک جنازه سیله
کتدی * مثنوی * خاکرادر کوراوا آکنده کرد * خاک پای انک
قبر متبر کنه آکنده ویر ایلدی * مثنوی * زیر خاک ان دانه اش رازنده
کرد * زیر خاکده اول دانه دردانه بی ماء فیوضات ربانیه ایله زنده جاودانی
ایلدی یعنی اول مرد سعادت مند اللهک وحدانیتته و رسول علیه السلامک
نبوته اقرار باللسان و تصدیق بالجنان ایدوب ایمان کامل ایله ختم اولغله
کرچه ظاهرده وقت اجل عاجل اولوب تحت ترابده صورت عنصریه سی
مخفی و پنهان اولدی لکن (المؤمنون لا يموتون بل ينقلون من دار الفناء

الی دار البقاء) خواستجه حقیقته مرده اولوب مشکات محمدیه دن اقتباس
نور روح قدسی ایتکله نظر پاک اجدیدن حیات جاودانی بولدی و هرگز
اولمکدن قورتلدی پس حشر اجسادنه منکر اولوب زیر خاکده رمیم اولان
عظام انام نیچه حیات بولور دیانلری تبکیت ایچون عالم برزخ وساعت کبر و قیامت
عظمایی اثبات و بطریق التشبیه اشجاره تمثیل ایدوب بیورر لکه
* مثنوی * این درختانند همچون خاکیان * بو اشجار و درختان
آدم خاکیلر کیدر * مثنوی * دستها بر کرده انداز خاکدان * مثلا
الربنی خاکدانن یوقار و قالددر مشلدر * مثنوی * سوی خلقان
صد اشارت می کند * یعنی * بیت * برک درختان سبز در نظر
هوشیار * هر ورقی دفترست معرفت کرد کار * و فقیحه اشجار
مزبوره مخلوقات جانبته لسان حال ایله صد اشارت ایدر لرواحوال بعث قبور
واحوال یوم نشوری سویلر * مثنوی * وانکه کوشش در عبارت
می کنند * و اول کسنه نک که لسان حال استماعنه و مقال اشارت فهمنه
سمع قبولی وارد را کاسرار برزخ و دقائق حشری تقریر و تعبیر ایدرلر
* مثنوی * باز بان سبز و بادست دراز * زبان سبز و اخضر وید طولی
ایل * مثنوی * از ضمیر خاک می کویند راز * ضمیر پاک خاکدن راز سویلر
یعنی هم لسانه مشابه اولان برک سبز ایله عبارت وهم دست و ساعده بمائله
اولان اغصان ایله اشارت ایدوب ساعت آتیه ده سز دخی بعد الموت
قبور دن بزم کبی خروج ایدر سز دیو فصاحت اوزره تبلیغ رسالت ایدرلر
* بیت * کدام دانه فرورفت در زمین که نرست * چرا بدانه انسانست
این گمان باشد * کدام دلو فروشد پر برون نامد * زچاه یوسف جاترا چرا
فغان باشد * پس تخم وجود انسانی زمین کورستانه بذر اولند یسه لاجرم
بهار حشرده درخت وجود سر بر آورده اولوب ازها را عمالی کلزار نشرده
چهره کشا اولور حقا که دیده انوار بین و کوش اسرار چین اصحابنه معاین
و میندر که مثلا درخت چنار اللربن قالدروب و سوسن صدزبان دراز
و عجب لرخنده ایله دهان کشاده و کشف راز ایدوب اشارت صحیح
و عبارات فصیح ایله ضمیر خاکی اظهار و آثار رحمت یزدان پای وصف
و اخبار ایدرلر * بیت * درخت و سبزه بر آیدز خاک و این کوید * که خواجه
هرچه بکاری ترا همین روید * و بر موجب قضیه مر ضیه (فانظر الی آثار

رحمت الله كيف يحيى الارض بعد موتها ان ذلك لحى الموتى وهو على كل شئ قدير (هر بروقت بهارده احوال حشر دن بر نشان و بررل
 * مثنوى * همچو بطن سرفرو برده باب * بو اشجار بر اوراق
 فصل زمستانه خزان اولوب باشلرين صوايحه صوقان قازلر كى اشجار
 دخی اوراقن دو كوب زیر خا که ایلتمش * مثنوى * کشته طاوسان
 و بوده چون غراب * و بهار زماننده مانند طاوس برک سبز و سرخ ايله
 آراسته اولوب فصل شتاده غراب سیه پوش کبی اولمش * مثنوى *
 در زمستان شان اکر چه دادمرك * اول قهار و میت اوان زمستانده
 اشجار و نباتاته اکر چه مړك و فنا و یردی وزیر ترانده مخفی قیلدی
 ولکن کبر و محی اسمیله تجلی ایدوب * مثنوى * زنده شان کرداز بهار
 و داد برک * بهارن انلری زنده ایلدی و هر بر درخته برک و بار و یردی
 قال الله تعالى (اولم یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم ان فی ذلك
 لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین) * شعر * صفا باغشلمش باغه صباعیسی
 لین دمدن * یشار مش قوری اغاچلر نیکیم نخل مریدن * عجب کنجینه
 اچلمش چیمکله بره صاچلمش * بلور مزیر زمر ددن نیکیم لعل مر جانن *
 شول ارماقلا جلاب اولمش عیبری خوش تراب اولمش * نباته قیح باب اولمش
 ینه اول کاس قاقدن * ینه اول عالم الغیبک ریاحینی چریسندن * الك اول
 قارک التندن کلور جاسوس چیدمدن * ندا ایدر کایرشدی اوش عجایب
 لشکر خاموش * کیمی آل کیمی اطلس پوش کینک طونی کولک نمدن *
 کلور سوسن قلیچ ايله صوبار طونینی نسرینک * چیقار خطمی سکوايله قپار
 قلقانی دستمدن * کولوب زکس کوزین سوزدی کل آچیلوب یوزین دوزدی *
 اراده سبتلن چوزدی صاچر قوقوی پرچدن * برک یغور حیاتیدر حیات
 اوچق حیاتیدر * بهار انک نباتیدر که کوستر بو عالمدن * نه محروم اوده
 قالمسن بوموسمه ایا غافل * چوبلیل کلدن ایرلمز و عاشق یار محرمدن *
 قال الله تعالى (وهو الذی یدؤ الخلق ثم یعیده و هو هون علیه) الا ینه امنا
 و صدقنا فاما عجب حالندر که (وقال الذین کفروا انما متنا و کنا ترابا و آباءنا
 انما نحن جنون) آیت کریمه سنک فحوا سنجه * مثنوى * منکران
 کونند خود هست این قدیم * حشر اجساد ایمان کتور میوب منکر بعث
 اولان کفره و زنادقه و دهریه بو عالم خود قدیمدر دیرل و صانعی انکار

ایدرل و دیرل که * مثنوى * این چرا بنیم بر رب کریم * اشجارک
 خزان و بهاری بو کونک اقتضا سندندر بونی نیچون رب کریمه بند ایدرل
 و بونلری اشلیان بر صانع و مبدع وارد دیرل خذلهم الله تعالى قال تعالى
 (لایؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم فیأتیهم بغتة و هم لایشعرون)
 حکمادن بر طائفه وارد در که انلره دهر یون دیرل و زنادقه دخی اول زمره دن
 اولوب (و ما یهلکنا الا الدهر) دیوب آخرته انکار ایدرل و صانع و مدبرک
 وجودینه ایمان کتور میوب عالم کون و فساد ایدرل و ال پذیر دکلدر و بنفسه
 قائمدر و حیوان نطفه دن و نطفه حیواندن تکیون ایدوب کندی کندیدن ایدا
 بویله در دیرل حاشا بونلرک جمله سی زنادقه در قال الله تعالى (ان الذین
 لایؤمنون بالآخرة ذینالهم اعمالهم فیهم یعمهون اولئک الذین لهم سوء العذاب و هم
 فی الآخرة هم الاخسررون) و حکماء فلسفه نک اکثری حشر اجسادی انکار ایتلمشدر
 نیکیم امام محمد غزالی (المنقذ من الضلال و المفصح عن الاحوال) نام کتابنده
 بو معنادن خبر و یروب بیورلر که (اعلم انهم علی کثرة فرقهم و اختلاف مذاهبهم
 ینقسمون الی ثلاثة اقسام الدهریون و الطبیعیون و الالهیون * الصنف
 الاول * الدهریون و هم طائفة من الاقدمین جحدوا الصانع المدبر العالم
 القادر و زعموا ان العالم لم یزل موجودا کذلک بنفسه لا بصانع ولم یزل
 الحیوان من نطفة و النطفة من حیوان کذلک کان و کذلک یکون
 ایدا و هؤلاء هم الزنادقة * الصنف الثانی * الطبیعیون و هم قوم
 اکثر و بحثهم من عالم الطبیعة و من عجایب الحیوان و النبات و اکثروا الخوض
 فی علم تشریح اعضاء حیوانات فرأوا فیها من عجایب صنع الله عز وجل
 و بدایع حکمته ما اضطروا معه الاعتراف بفاطر حکیم مطلع علی غایة الامور
 و مقاصدها و لا یطالع التشریح و عجایب منافع الاغضاء مطالع الا و یحصل له
 هذا العلم الضروری بکمال تدبیر البانی لبنیة الحیوان لاسیما بنیة الانسان
 الا ان هؤلاء لکثرة بحثهم عن الطبیعة ظهر عندهم لاعتدال المزاج
 تأثیر عظیم فی قوام قوی الحیوان فظنوا ان القوة العاملة من الانسان تابعة
 لمزاجه ایضا و انها تبطل ببطلان مزاجه فتعدم ثم اذا انعدم
 فلا یعقل اعاده المعلوم کما زعموا فذهبوا الی ان النفس تموت و لا تعود
 فجحدوا الآخرة و انکروا الجنة و النار و القيامة و الحساب فلم یبق
 عندهم للطاعة ثواب و لا للعصیة عقاب فانحل عنهم اللجام و انهم کوا

مطلب

اصناف فلاسفه

فی الشهوات انهم اك الانعام وهؤلاء ايضا زنادقه لان اصل الايمان هو الايمان بالله
وصفاته * **الصف الثالث** * الالهيون وهم المتأخرون منهم مثل سقراط وهو
استاد افلاطون وافلاطون استاد ارسطو طاليس وارسطو طاليس هو الذي رتب
لهم المنطق وهذب العلوم وخر لهم مالم يكن مخمرا من قبل وانصح لهم
ما كان فجا من علومهم وهم يجهلهم ردوا على الصنفين الاولين من الدهرية
والطبيعة واوردوا في الكشف عن فضائلهم ما اعتوا به غيرهم وكفى الله
المؤمنين القتال يتقاتلون ثم رد ارسطو طاليس على افلاطون وسقراط
ومن كان قبله من الالهيين رد الم يقصر فيه حتى تبرا عن جميعهم الا انه استبقى
ايضا من ردائل كفرهم وبدعتهم بقايلهم يوفق للتزوع عنها فوجب تكفيرهم
وتكفير شيعهم من المتفلسفة الاسلاميين كابن سينا والفارابي وامثالهم على
انه لم يقيم بنقل علم ارسطو واحد من المتفلسفة الاسلاميين كقيام هذين الرجلين
وما نقله غيرهم ليس يخلو من تخطيط وتخليط يتشوش فيه قلب المطالع حتى
ما يفهم وما لا يفهم كيف رد او يقبل ومجموع ما صح عندنا من فلسفة
ارسطو طاليس بحسب نقل هذين الرجلين ينحصر في اقسام ثلاثة قسم يجب التكفير به
وقسم يجب التبديع وقسم لا يجب انكاره اصلا الى آخره بونك تفصيلين استبان
كتاب مزبوري مطالعه قياسيون حاصل كلام * **منشوى** * جمله
بندارد كه اين خود دائم است * منكر صانع وكافر حشر اولان زنادقه
وفلاسفه دهریه وطبیعیه (الافلاك قديمة باشكالها دائمة الصورة
بتشكلاتها) دئوب جمله سی زعم ایدرلر كه بوعالم خود باقی وداعدر * **منشوى** *
در قدم این جمله عالم قائمست * وقدمده بوجله عالم قدیم وقاعددر بویه
زعم ایدرلر وحشر مقرر در بوعالم حادث ومتغیر در قدیم دکلدر وجله سی
فتایه واروب (کل شیء هالك الاوجهه) بیوزلمشدر دیو کلام حق تبلیغ
ایلسک ودخی (ویوم ینفخ فی الصور ففرع من فی السموات ومن فی الارض
الامن شاء الله وکل اتوه داخرین) آیتن او قورسک عنادلرندة مصرین
اولوب (ویقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقین) فحواى کریمی
اوزره جدل ایدرلر پس اول زمانده سن دخی (ویوم نحشر من کل امة فوجا
من یکذب بایاتنا فهم یوزعون حتی اذا جاؤا قال اکذبتم بایاتى ولم یحیطوا
بها علما اما ذا کنتم تعملون ووقع القول علیهم بما ظلموا فهم لا ینطقون)
آیت کریمه سنی اوقیوب انلردن بعید اول چونکه اول زنادقه ومنکرین بوباغ

صورینک حقننده انکار ایتدیلر * **منشوى** * کوری ایشان درون
دوستان * انلر کور لکنه علی رغم انفهم دوستان خدا اولان انبیا واولیا
ومؤمنین اصفیانک جنان جانلرندة * **منشوى** * حق برویانید باغ
وبوستان * حضرت حق وقادر مطلق باغ وبوستان علم وحکمت
بتوروب شکوفه زار معرفت وحقیقت ایلدی تا کیم مؤمنین موحدین انک فوایح
مسکيه سن استنشاق ایدوب دماغ جانلری معطر اوله وایمان بالغیب مرتبه سندن
ایمان شهودی اوجنه ارتقا ایلده * **منشوى** * هرکلی کانددر درون
بویابود * هر برورد خندان محبت وروح وربحان معرفتکه کلزار جان
وشکوفه زار جنانده بویا ومتروح اوله * **منشوى** * آن کل از اسرار
کل کویا بود * اول کل معنوی لسان روایح ایلده اسرار کلدن خبر
ویر یجیدر پس بوی کل اسرار کلدن خبر ویریدیکی کبی بوی ورد حقیقه
الحقایق اولان جذبات رحانیه ومحبات ربانیه ومشاهدات تجلیات سبحانیه
دخی اسرار الهیه دن خبر ویر یجیدر * **منشوى** * بوی ایشان رغم
انف منکران * بوی جنان العارفین علی رغم انف المنکرین * **منشوى** *
کرد عالم میرود پرده درآن * پرده دران اولدیغی حالده اطراف عالمه کبدر
یعنی قلوب طاهره انبیا واولیاده ظاهره اولان فوحت مسکيه
علوم دینیّه ونفحات قدسیّه معارف یقینیّه شمائ جانلرندة اغطیه غفلت
واستار بشریت اولان محجوبلرک دماغندن رفع شبهات وشکوک ایدوب
اطراف عالمده مستعد بالایمان اولان مؤمینلرک شمنه اصابت ایتکله حقیقت
حالی اکیوب سلاک اسلامه منسلک اولورلر ومنکر آخرت اولانلرک تیغ
بران توحید ایلده بیونلرین اورلر وجزیه لرین الوب بورنلرین اوغارلر و ذکر
اولنانر وایح طیبیه بی شم ایدنلر هدایت حقه لایق اولان مؤمنلر در بوخسه
* **منشوى** * منکران همچون جعل زان بوی کل * منکرلر اولکلک
رایحه سندن جعل سرکین کردان کیدر مثلا اولرایحه جعل کبی انلرک مشامده
تروح ایلسه روکردان اولورلر وقابل هدایت اولزلر * **منشوى** * یاچو
نازک مغزدر بانک دهل * ویاخودبانک دهلده نازک مغز کیدر یعنی دماغی
خفیف وعقلی ضعیف اولان کسنه طاول اوازه تحمل ایده مدیکی کبی منکرلر
دخی انبیا واولیانک کما تندن حظ ایتزلر واشتمک مراد ایتزلر ودائما کلمات
خبیثه دن حظ الوب نیجاست بوجکی کبی تخیلات خبیثه اطرافنی طولورلر

وانبیا و اولیا بونله مرحت و شفقت جهندن حق سوز سوبلیوب طریق
هدایت دلات اینسدر بد نهاد اولوب عدم استعدادری اولدیغیچون اصغاء
کلمات طیبه قدسیه ایتمهلم دیو * منوی * خویشتن مشغول می سازند
وغرق * کندیلربی افکار دنیویه و اوهم نفسانیه و تسویلات شیطانیه دن
بعض کار خبیثه مشغول و مستغرق دوزرل و یا خود بز دخی اهل وحدت نر
و همه اوست دینلر دز حقدن غیری نه وارد رسز نه ایسه کز بز دخی
او یوز دیو کندی بی غرق وحدت کوسررل و انبیا عظام و اولیا کرامک
جبهه مبار که و قلوب متبر کدلرند، جلو قیلان انوار بایه دن اغماض عین ایدوب
* منوی * چشم می دزدند ازین لمعان برق * بولمعان ایلیمان برق شهود
و ایقان و اعتقاد و ایماندن کوز او غورلارل یعنی یوزلرین دوندروب کور
اوله حق کوزلرین یومرل * منوی * چشم می دزدند و اینجا چشم نی *
منکرین و زناده کرچه انبیا مسلکندن و انلرک اسرار و حقایقندن کوزلرین
او غرلیوب طرف حقه نظر ایتمزل اما حال آنکه اول منکرینک حدقه سنده
نور چشم یوقدر یعنی (ولهم اعین لایبصرون بها) نص کریمی و فقیحه
انلرده دیده حقیقت بین یوقدر طوتهلم که کلاب و چارده اولان چشم حس کبی
بونلرده دخی بصر حاسه و ارایمش امانه فائده * منوی * چشم آن باشد که
بشد مأمی * حقیقتسده چشم اولندر که کندی به ضرر محض اولان راه
ضلالت و طریق غوایتی فرق ایتمکله انده هلاک اولمقدن قاچوب صراط
مستقیم اولان شریعت انبیا و طریق اولیا به کیدوب بر مأمی و مأوی کوره
* بیت * ای موحد کل حق جان و کولکدن یاد قیل * قورتاروب
خار بلادن جانکی آزاد قیل * نور احمددن اثر کورمک دیلرسک ای کولکل *
خواب و غفلتن کوزک آج کندیکی آزاد قیل * حاصل کلام احوال آخرت
و اطوار برزخیه نهایت اولما مغله کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا کبر و قصه
صدیقیه به شروع ایدوب یوزرلر که * منوی * چون ز کورستان پیروز کشت *
چونکیم حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام کورستاندن عودت و سعادت
خانه لرینه عزیمت ایلدی * منوی * سوی صدیقیه شد و همراه کشت *
عائشه صدیقیه رضی الله عنها جانبته کندی و انکله همراه اولدی
* منوی * چشم صدیقیه چور رویش فتاد * شعاع بصر صدیقیه
چونکه نور آفتاب روی محمد علیه السلامه دوش اولدی و مبارک

وجهه نظر ایتدی * منوی * پیش آمد دست بروی می نهاد *
ایلر و کلدی دست مبارک کنی رسول علیه السلامک اوزرینه قودی
* منوی * بر عمامه و روی او و موی او * بر کریان و بر و بازوی او *
اول حضرتک مبارک یوزینه و صفالنه و عمامه سنه و سینه و کریانه و بازوسنه
النی قویوب تجسس ایتمکله بشلادی * منوی * گفت پیغمبر چه می
جویی شتاب * حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله یا عائشه استبحال
و شتاب ایله نه جست و جواید رسک دیو یوردی * منوی * گفت
باران آمد امر و زاز سحاب * عائشه صدیقیه رضی الله عنها ایتدی ای
شمس دو جهان علیک صلوات الله المنان بو کون سحابدن مطر عظیم
تقاطر ایلدی * منوی * جامه هایت می بجویم در طلب * طلبده سنک
جامه لک استرم ولکن * منوی * تر نمی بینم ز باران، عجب * باراندن اصلا نمش
کور میورم ای عجب * منوی * گفت چه بر سر فکندی از ازار *
رسول علیه السلام ایتدی یا عائشه باشکه ازاردن نه براقدک یعنی باشکه نه
مقوله ازار اورتدک * منوی * گفت کردم آن ردای تو خیار *
عائشه صدیقیه جواب و یروب سنک اول مبارک ردای خیار ایلدم دیدی
خیار کسر خاء مجبه ایله عورتلر باشنه اورتدک لری ازاردر * منوی *
گفت بهر آن نمودای پاک حبیب * چشم پاکت را خدا باران غیب * حضرت
رسول علیه السلام بیوردیلر که ای پاک حبیب اولان عائشه حق جل و علا
سنک چشم پا ککه باران غیبی آندن او توری کوستردی * منوی *
نیست آن باران ازین ابر شما * اول مشاهده اولتان باران بوسرک ابر و سحاب کردن
دکلدر * منوی * هست ابر دیگر و دیگر سما * بلکه ابر دیگر و آسمان آخردندر
* تفسیر بیت حکیم رضی الله عنه *

حکیم غزنوی سنایی رضی الله عنهما بیتک تفسیریدر و ایات مزبوره بونلر در
* منوی * آسمانهاست در ولایت جان * ولایت جانده آسمانلر وارد
* منوی * کار فرمای آسمان جهان * اول آسمانلر آسمان جهانک ایشن
بیور بجیدر * منوی * در ره روح پست و بالا هست * روح بولنده اچاق
و یوکسکلر وارد * منوی * کوههای بلند و دریاهاست * یوکسک طاغیر
و موج اوردر یار وارد ولایت جانده اولان آسمانلر دن مراد افلاک اسما و صفات
و در یادن مراد تجلیات ذات و جبال راسیادن مراد مراتب تعینات و پست

مطلب
در تحقیق جالبقا
و جابلسا و سور
قلبا

وبالا اوج لاهوته صعود و حضیض ناسوته هبوطدن عبارتدر و بونک
تحقیق بر قاج دفعه سبق ایشدر وار باب کشف و شهود ولایت جانده اولان
آسمان وزمیندن خبر ویروب هربری بر عبارت ایل اول عالم اشارت
ایشلدر مثلا شیخ محمود شبستری کلشن رازده بیوررلر که * کلشن *
تواز عالم همین لفظی شنیدی * بیارکوی کز عالم چه دیدی * چه دانستی
ز صورت یاز معنی * چه باشد آخرت چونست دینی * بکوسیرغ و کوه
قاف چبود * بهشت و دوزخ و اعراف چبود * کدما مست آر جهان
کونست پیدا * که روزش می بود یکسال اینجا * همین نبود جهان
آخر که دیدی * نه مالا بصر و ن آخر شنیدی * بیانما که جابلقا کدام
است * جهان شهر جابلسا چه نامست * و لفظ جهانی بر قاج معنی
اوزرینه اطلاق ایدرلر مثلا مطلقا عالم عناصر و مرکباته جهان اطلاق
اولنور * بیت * جهان در جنب این نه سقف مینا * چو خشکاشی
بود بر روی دریا * نکر تا توازن خشکاش چندی * سزدکر بر بروت خود
ببندی * و عناصر و اجرامدن مرکب اولان عالم اجسامه دخی جهان
اطلاق اولنور * بیت * جهان ر بلندی و پستی تویی * چه کویم چه
هر چه هستی تویی * و تمام مراتب معانی و صورته دخی جهان اطلاق اولنور
* بیت * کین جهان صورتست و معنی دوست * چون بمعنی نظر
کنی همه اوست * و شول مراتب معانی که بو چشم حسی انی ادرا که قادر
اولیه اکا دخی جهان معانی و عالم آخرت تعبیر ایدرلر پس آسمانهای ولایت
جان بو عالم مرکباته کار فرمای اولور و عالم طبایع و عناصر و جهان اجسام
عالم معانی نک طبقه سفلیه سنده اولان عالم بر زخه نسبت ایله دریادن
بر قطره کیدر کذلک عالم بر زخ دخی عالم ملکوت و ارواحه نسبت
دریادن قطره در و عالم ملکوت عالم جبروته نسبت و عالم جبروت دخی
عالم لاهوته نسبت اولند قدده دریادن قطره و مهردن ذره قدردر (العظمة لله
والقدرة لله) و جابلقا و جابلسا عالم مثاله ایکی شهردر که بری شرقی
و بری غربی و ذکر اولنور ایکی شهرک عظمت و وسعتی
خدادن غیري کمسته بجز و روایت اولنور که عالم مثاله بو ایکی شهردن
ماعدای بین المشرق و المغرب سور قلیانام بر شهر دخی وار در که ذکر
اولنور شهر جابلقا و جابلسادن بزرکدر و بو شهرک اوچیز الشمس

دروازه سی وارد و هر بر در و ازه نک مابینی بر در و ازه دن بر در و ازه یه
وارنجه اول جهانک ماه و سالیله بر ایلق مسافه در و شجره الهیه نام کلبده
بو اوج شهرک احوالی مفصل و مشروح تحقیق اولمشدر و کتاب مزبورده
مسطوردر که بدن و صورت تن جابلقا شهرندن و روح روان شهر جابلسادن
و قلب انسانی شهر سور قلیاندر و بو شهر سور قلیانک ایکی جهتی اولوب
کندیسی بر زخ واقع اولمشدر مثلا جهت شرقیه سی عالم امر و جهت
غربیه سی عالم ملکدر و بر جهت دخی اعتبار اولنور که جهت مزبوره
ذکر اولنور جهتی جامعه در و شیخ اکبر کبریت احمر محیی الدین عربی
رضی الله عنه فتوحات مکیده و بعضی تألیفاتنده ارض حقیقت دیو بو عالم
حقننده انواع مشاهداتن بیان بیور مشدر الله تعالی اعلم بحقیقه الحال
و سلطان ولد قدس سره الاحد دخی افلاک مزبوره دن بو وجهله خبر ویرلر که
* نظم * فلك الروح لا مکان له * ماجری منه لازمان له * فلك الكون
هالك فانی * کل من قال دائم جانی * آسمان صورتست و معنی نیست *
آسمان که مقام اهل حدیست * قدرتی هست کان بلند ازوست *
وین به پستی نیاز مند ازوست * پس حضرت مولانا قدس سره الاسنی حکیم
سنایی طیب الله انفاسه نک ابیات شریفه سنده اولان آسمانهای ولایت جانی
شرح و تحقیق ایدوب بیوررلر که * مثنوی * غیب را ابری و آبی
دیگرست * عالم غیبک بر غیری ابر و سحابی و آخرباب و امطاری
وارد و مراتب معنویه دن هر بر مرتبه نک مافوقه نسبت ایله آسمانی
و ماتحتیه نسبت ایله زمینی وارد و سالک سلوکه فنا حاصل ایدوب عدم
اصلی یه رجوع ایتدکه سحاب رقیق عماده ستیر اولوب اول حالده
فضای قلبه باران فیوضات ربانیه و امطار تجلیات صفات سبحانیه تقاطر
ایدر دیمکدر * مثنوی * آسمان و آفتاب دیگرست * عالم غیبک آسمان
آخر و آفتاب دیگری وارد و الحاصل مرتبه لاتعین مرتبه تعین اوله
نسبت ایله آسمان و آفتاب و مرتبه واحدیت دخی مرتبه عقوله نسبت ایله
زمین و آسمان و کذلک عقول بالنسبة الى النفوس و نفوس دخی بالنسبة
الى الاجسام سماوات و ارض کی اولوب تجلیات صفات جالبه غیوث بهار
و تجلیات صفات جلالیه امطار خزان مثابه سنده واقع اولمشدر ای عاشق
صادق بی اشتباه اول صانع لایزال و خالق بی زوال انواع کائنات و اصناف

موجوداتی کتم عدمدن صحرای وجوده کتوروب ذات انسانی جمله دن اشرف و اکرم ایدوب اسرار حقایق بحد و رموز دقایق لایعد ایچون قلب انسانی مرآت نقشبنده الله خالق کل شی ایلدی ایلدی شول مرد عاقل که کندی حقیقته یول بولمچون بر مرد کامله واروب و قلبندن رفع ماسوا ایدوب جناب احدیته توجه کلی ایلد که مرآت دل انوار تجلیات الهیه ایله فضای وسیع لامکانی اولوب سبع سمواتدن ارفع و اوسع فلك عرش رحمانی اولور و دخی ✽ قطعه ✽ آفتاب حسن اوچون سایه برجان افکند ✽ مشرق دل را برآمد صد هزاران آفتاب ✽ پرده ظلمت درید و نور شد در غرق نور ✽ تا که در نور علی نور کشاد از قح باب ✽ مضمونی اوزره که (یهدی الله لنوره من یشاء) بو معنایه اشارتدر نور آفتاب جذبات الهیه که کل آسمانده مشرق محبتدن تجلی ایلوب ارض بشریت و سماء ملکیده اصلا بر کیزلوشی قالمیوب دیده جانه عیان اولور و ابواب سماوات اسماء و صفات و فلك اطلس ذات مقوجه اولوب نور علی نور معناسنی مشاهده قیلور و عالم غیب بر غیری آفتاب آسمانی وارد دیمک نه معنایه اشارتدر بیلور نیکیم حضرت مولانا مقدما دخی ✽ مثنوی ✽ هر کرا باشد ز سینه قح باب ✽ بیند اندر چرخ دل صد آفتاب ✽ هر که راهست از هوسها جان پاک ✽ ذود بیند حضرت ایوان پاک ✽ بیور مشر ایدی و بومر تبه علیه به نائل اولانلر مرد آزاد زمره سندن اولوب احکام عنصریه و آثار طبیعیه دن خلاص و نجات و فی لبس من خلق جدید داهیه سندن رها بولور نیکیم حضرت مولانا بومعنایی خبر و یروب بیور لر که ✽ مثنوی ✽ ناید آن الا که بر خاصان پدید ✽ احوال عالم غیب و عجایب ملکوت و جبروت و آفتاب فلك لا هوت پیدا و آشکار اولر الا که قید بشریت و بند طبیعتدن خلاص اولوب فلك عناصر دن خروج ایدن خالصه ظاهر اولور و فلكدن خروج نه وجهله اولدینغنجیران و شیر حکایه سنده (جواب گفتن خرکوش ایشان را) بیانده ✽ مصراع ✽ کز فلك راه برون شودیده بود ✽ بیتک شرخنده مفصل و مشروح بیان اولمشدر ایلدی ذکر اولئان اوجات عالیاته ارتقا ایلان خالصردن ماعدا هر کیم اولور ایسه اولسون ✽ مثنوی ✽ باقیان فی لبس من خلق جدید ✽ باقیلری تطورات فلكیه و تغیرات عنصریه مقتضاسنجه خالدن حاله و طور دن طوره

کیروب و کولکی بریده قرار ایتوب افکار ماسوادن خیالنده صورت بند اولان صور مختلفه و نقوش متنوعه ایله هر آن وساعتده خلق جدیددن بر شکلده در و پرده غفلت و ظلمات جسمانیه کوزلرین بوریوب و عقلا رینی بنک نخوت و خیر کثرت شاشروب اصلا و قطعانیه اوغراد قنرندن خبرلری یوقدر ✽ کلشن راز ✽ رمد دارد دو چشم اهل ظاهر ✽ که از ظاهر نه بیند جز مظاهر ✽ چه میکویم چوهست این سرباریک ✽ شب روشن میان روز تاریک ✽ اگر خواهی که بینی چشمه خور ✽ ترا حاجت فتد با چشم دیگر ✽ چو چشم سر ندارد طاق تاب ✽ توان خورشید تابان دید در آب ✽ چو بر خیزد خیال از چشم احوال ✽ زمین و آسمان گردد مبدل ✽ اگر در خویشتن کردی گرفتار ✽ حجاب توشود عالم بیکبار ✽ مشو محبوس ارکان و طبایع ✽ برون آونظر کن در صنایع ✽ دو خطوه پیش نبود راه سالک ✽ اگر چه دارد آن چندین مهالک ✽ یک ازهای هویت در گذشتن ✽ دوم صحرای هستی در نوشتن ✽ کسی این سر شناسد کو کدر کرد ✽ ز جزوی سوی کلی یک سفر کرد ✽ و مصراع اخیر ایله حضرت مولانا سوره قافده اولان اشبوائت کریمه به تلمیح بیور لر قال تعالی (افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید) و فی تفسیر البیضاوی (افعجزنا عن الابداء حتی نعجز عن الاعاده من عی بالامر اذا لم یهتد لوجه عمله والهمزة فیه للانکار) (بل هم فی لبس من خلق جدید) ای هم لاینکرون قدرتنا علی الخلق الاول بل هم فی خلط و شبهة فی خلق مستأنف لمافیة من مخالفه العادة و تنکیر الخلق الجدید لتعظیم شانہ و الاشعار بانه علی غیر وجه متعارف و لامعتاد) انتهى کلامه عی یعی عیادردنجی بایدندر اسم فاعلی عی و عی و زننده کلور عاجز اولمق و مرد عاجز معناسنه در یقال عی الرجل عن الامر و الکلام یعنی رجل کاردن و سخنندن عاجز اولدی دیمکدر و افعینهاده اولان همزه استفهام انکار یدر حاصل معنی مکونات و مخلوقاتی ابتداء ایجاد و خلق ابلک بزی عاجز قیلدیمی کیم حتی بعث و اعاده و بعد الموت احیاسندن عاجز اوله یز عاجز دکلیز و کفار خلقت اولی زننده بزم قدرتمزه منکرین دکلردر هر بری کندیلرینی عدمدن وجوده کلدکلرین بیلوب (ولئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله) فحوای کریمی اوزره جواب ویر لر بلکه شک و شبهه لری یوم بعثده اوله حق خلق جدید و حشر اجسادده در

تفسیر و جیز ده (بل هم فی لبس) شك (من خلق جدید) یعنی البعث
دیو تفسیر اولمشدر و جهور ارباب تفسیر بوآیت کرمیده بووجهله معنی
ویرمشدر و لکن بحر زخار علوم حقایق غیبی شیخ محی الدین ابن عربی
رضی الله عنه (بل هم فی لبس من خلق جدید) معناسنی لباس دیگر و عبارات
آخر ایله تفسیر ایدوب فص شعبیه ده بیورر که (وما احسن ما قال الله تعالى
فی حق العالم وتبدله مع الانفاس فی خلق جدید فی عین واحدة فقال
فی حق طائفة بل اکثر العالم بل هم فی لبس من خلق جدید فلا یعرفون
تجدید الامر مع الانفاس لکن قد عثرت علیه الاشاعة فی بعض الموجودات
وهی الاعراض و عثرت علیه الحسابیة فی العالم کله و جهلهم اهل النظر
باجمعهم و لکن اخطأ الفريقان اما خطأ الحسابیة فبكونهم ماعثروا بالتبدل
فی العالم باسره علی احدیة عین الجوهر المعقول الذی قبل هذه الصورة
ولا یوجد الابه کلا یتعقل الابه فلو قالوا بذلك فازوا بدرجة التحقیق
فی الامر و اما الاشاعة فاعلموا ان العالم کله مجموع اعراض فهو یتبدل فی کل
زمان اذ العرض لا یشقی زمانین و یظهر ذلك فی الحدود للاشیاء فانهم اذا
حدوا الشیء تبین فی حدهم تلك الاعراض وان هذه الاعراض المذكورة
فی حدها عین هذا الجوهر و حقیقته القائمة بنفسه و من حیث هو عرض
لا یقوم بنفسه فقد جاء من مجموع ما لا یقوم بنفسه من یقوم بنفسه کالتحیز
فی حد الجوهر القائم بنفسه الذاتی و قبوله للاعراض حد له ذاتی و لا شک
ان القبول عرض اذ لا یكون الا فی قابل لانه لا یقوم بنفسه و هو ذاتی للجوهر
و التحیز عرض و لا یكون الا فی متحیز فلا یقوم بنفسه و لیس التحیز و القبول
بامر زائد علی عین الجوهر المحدود لان الحدود الذاتیة هی عین المحدود و هو یتبدل
فقد صار ما لا یشقی زمانین و ازمئة و ماد ما لا یقوم بنفسه یقوم بنفسه و هم
لا یشعرون لما هم علیه و هؤلاء هم (فی لبس من خلق جدید) و اما اهل
الکشف فانهم یرون ان الله یتجلی فی کل نفس و لا یتکرر التجلی و یرون ایضا
شهودا ان کل تجل یعطی خلقا جدیدا و یتبدل بخلق فذهابه به هو القضاء
عند التجلی و البقاء لما یعطیه التجلی الاخر فافهم) انتهى کلامه یعنی حق
تبارک و تعالی عالمک عین واحد ده خلق جدید ده تبدلی حقته (بل هم فی لبس
من خلق جدید) بیوردی حقاً عالم خلق جدیددن لبسه در و عالیمان
تجدید امر مع الانفاسی عارف دکلدرد که هر نفسده خلق عالم

تجلیات الهیه ایله تجددده در زیر عالم کندی نفسیه معدوم و وجود حقله
موجود اولوب فیاض مطلق ابداد ائمتاجلی ایتکده در پس تجلی اول
اصلنه رجوع ایتدکده عالم معدوم و مفقود و تجلی ثابینک ظهوری حینده
مخلوق و موجود در و لکن تجلیات الهیه نک کمال سرعتدن نور تجلی ثانی
تجلی اولک نور ینه متصل اولغله ایکی تجلینک میاننده تیز مشاهده
اولمدیغیچون عالم خلق جدید ده اولوب اولاً معدوم بعده تکرار موجود
اولدقلری فرق اولماز فلهمذا صور ظاهره عالمه نظر ایلان ارباب ظاهر
حقایق کونیه کرك جوهریه و كرك عرضیه اولسون وجود اضافیه
متلبسه اولدقلری حالده تغیر و تبدل واقع اولمز تصور ایدر لر نعم داخل وجود
اولان شی معدوم اولمز و لکن عدم عدمیتدن دخی عدم تبدل لازم کیز
و موجود اولان شی متبدل اولغله شیئه عدم دخی طاری اولمز زیرا حضرت
حق و قادر مطلق تجلیات غیر متساهیه ایله دائماً تجلیده و عالم دخی تجلیات
ربانیه بی مسترا قبولده در پس عدم صرف وجود اولمدیغی کبی وجود
دخی عدم اولمز و لکن عدم مضاف اعتباریه عند ورود التجلیات وجود
عالم فی لبس من خلق جدید صددنده در فاما حقندن غیرک وجودی
اولماق اعتباریه عالمده تبدل و تغیر یوقدر فاذا عرفت هذا ضمیر مهر
انجلیایه خفی اولیه که جهور ارباب حجابک قتنده عالم سوای حق و ظاهر
و مشهود در و شهود جمال حق انلردن غیب و مفقود در فلهمذا عین واحد
اوزرینه ثابته اولان حقیقت عالم انفاس ایله متبدله و خلق جدید ده در
اکابناء که کرك جواهر و كرك اعراض مجموع عالم ابداء تغیر در و هر متغیرک
تعینی دائماً متبدلدر و برآنده اولان متعین آن آخرده اولان متعینک عینی
دکلدرد غیریدر و حال آنکه عین واحد اوزرینه تطرق ایدن تغیرات کندی حالی
اوزرینه در پس عین واحد تعین اول ایله متعینه اولان حقیقتدر و مجموع صور
اعراض طاریه و هر آنده متبدله و فانیه در و ارباب نظر حقیقت عالمدن بی خبر
اولوب صور عالمک جمله سی مع الانفاس خلق جدیدده اولدیغندن لبس
و شك ایچنده در فاذا کان كذلك حق جل و علا تجلیات متعاقبه ده مشهود
و عالم ابداء مفقود و هر بر طرفه العینده فانی و صورت اخرا ده حادثدر
و حسابیه که سوفسطاییه در عالمک کلیسنده اولان خلق جدیده مطلع اولوب
و ارباب نظر طائفة حسابیه بی تجهیل ایتشلردر و مذهب حسابیه بودر که

طائفه من بوره عالم آنات ايله مبتدلدر دیرلر و حقیقت احدیه که بالحقیه
وجه حقدر اثبات ایدرلر و لکن صور من بوره حقیقت مذکوره ايله
مبتدله اولدیغنی اثبات ایتوب بلکه صور من بوره نك حقیقتی یوقدر جمله سی
ظنیات و حساباتدر دیرلر و بونک سبیلله حقدن و تجلیات ربانیه غیر متاهیه
ایله قلبیری پر نور اولمقدن محروم و محجب قالورلر و متفلسفه و ارباب نظر
فکری باجمعه حسابیه بی تخیل قیلورلر زیرا بو طائفه وجود ايله متلبسه
اولان حقایق مبتدله و ماهیت متغیره اولمز دیرلر و عین واحده بی اثبات
ایدوب لکن عین واحده ايله انک شئونات و حالاتی واکا تابعه اولان لوازم
واضافات بیننی تمیز ایتزلر و صفت ذاتیه عین واحده اولان ثبوت و عدم
تبدل ايله انک شئونات و حالاتی و صور و تعیناتی و صف ایدرلر الحاصل
اصلاح تعبیر مرام و ایضاح تقدیر کلام بودر که عین واحده اولان ذات
احدیت کندی ذاتیله کندی ذاتنده قائمه و دائمه و بذاته کثرات اسمائیه
و تعددات صفاتیله دن منزّه و مقدسدر و ذات بحت و بحر احدیتده جمیع اسماء
و صفات معقوله و کثرات صور مکونات مستهلکه در پس کمال جلا و استجلا
ایچون نفس رحمانی و تجلی سبحانی ايله صور اسماء ربانیه ده معقوله و ذاتده
مستهلکه اولان مظاهر کونیه ده متجلیه اولدقده معقوله و مستهلکه اولان
کثرات ظاهره و ذات الهیه کثرته باطنه اولور پس تجلی الهی بحسب
الظاهر متعین و وجود وحدت حقه معدومه اولان مرایای صور عالمده
ظاهر و متعین اولوب ظاهرده اولان کثرات تعینات موجوده و مشهوده
و وحدت ذات باطنده مجمله و معقوله اولور و ظاهرده مشهوده اولان کثرات
وجود عالمدر که حقیقت آنده تعینی اعتباریله بالوجود الاضافی عالم
موجود و مرآت مجلاده مرئیه اولان صورت مرآتده مشهوده اولدیغنی
کبی مرآت وجود حقه دخی عالم مشهوددر و خارجده مستقلا وجودی
یوقدر و ارباب ظاهر نظرنده ظاهر عالم مشاهد و محسوس و حق
معقولدر و لکن ارباب کشف و شهود مرایای صور عالمده ظاهر اولان
تجلیات حق مشاهده و معاینه قیلوب بو عالم صوری انلرک قتنده معقول
و موهومدر پس بواسرار عظیمه نك غایت غموضتی اولمغله شیخ رضی الله عنه
ذات احدیه و عین واحده اولان وجود حق باطنه صور عالمک نسبتی و صور
عالمه دخی حق باطنک نسبتی تفهیم و مستعین مستعدینه تعلیم ایچون هیولایی

تمثيل ایدوب کثرات و اختلافات صور عالمده موجوده ایکن جوهر واحد
اولان هیولایه انلرک رجوعی و هیولا صور عالمده اولدیغنی بیان یوردی
و جوهر معقوله شیخک مرادی هیولا اولوب وحدت و کثرتی اول یوزدن
عیان و ارباب ظاهرک عقاید مختلفه و مذاهب متباینه سندن بعضیسنی ایتان
و اصابت و خطالین تبیان ایدوب یورلر که اکثر حسابیه عالم باسره
مبتدلدر دیدکری قوللرنده ثابت اولوب و حقیقت احدیه ثابت بی دخی اثبات
ایدوب بوتبدلاتک و راستنده بر حقیقت واحده واردر که کندی حقیقتدن
و مقتضای ذاتندن مبتدله اولمز و عند التجلی و التعین صور ايله ظهور انک
شاننددر و جمیع صور عرضیه کندی عینندن قابله در و کثرات عرضیه ايله
تعین و تجدد حقیقت عین احدیه بی قادح اولدیغنی عارف اوله لردی درجه
تحقیقه فائز اولور لردی و اکثر اشاعره دخی بنفسه جواهرک وجودی
یوخیکن و وجود حقه نسبت ايله وجود اغیار عرض ایکن غیره وجود
و یرمه لردی و عالمک کلیسی اعراض ايله مسمی اولان صورک مجموعی اولوب
عین واحده اولان ذات احدیه ده باهر و عین واحده اولان وجود حق آنده
ظاهر و عالم انک ظهور و وجودیله قائم و کندی نفسیله فانی و معدوم اولوب
نفسیله قائم اولان حقندن غیری وجود اولدیغنی عالم اوله لردی و جمیع
صورده متعین و مقوم صور اولان وجود عین واحده و حقیقت وجود حق
اولدیغنی کمالیله عارف اوله لردی فائزیندن اولور لردی اما ارباب کشف
و عیان و اصحاب ذوق و وجدان تجلیاتده تکرر اولوب هر نفسده حقیق
تجلیاتی مشاهده و تجلیات الهیه اعطاء خلق جدید و اذهاب خلق ایلدیکن
عین شهود ايله معاینه ایدرلر یعنی تجلی واحدک بنوع وجود دن تفجرایدن
دوام انبعاشنه نظر اولمغله بحسب القوابل نور وجود برنوع تعین ايله بلامک
متعین و کندی اصلنه رجوعی حالنده منسلخ و انک مابعدنی تعین آخر
متوالیا تعقیب ایلدیکن کورلر پس تجلی الهینک اذهاب خلق ایلده سی
عند ذهاب التجلی و رجوعه الی اصله خلقک فانی اولدیغیدر و خلق جدیدک
دخی بقاسی تجلی آخر اکا اعطاء وجود ایلدیکیدر و خلق جدید
تجلی آخرک و رودیله باقیدر * مغربی * نیست پنهان حق ز چشم
و جان مرد حق شناس * کرچه هر ساعت نماید خویش رادر هر لباس *
هر زمان آرد لباسی یاراز خلوت برون * کاه اطلس پوش کشته کاه پوشیده

پلاس * کر هزاران جامه پوشد قامت او هر زمان * بر نظر هر کز نکرد
ملابس زان التباس * کر شراب ناب بی رنگت همی باید بجام * دیده را بر رنگ
ساقی دارنی بر کاس و طاس * در هزاران آینه هر لحظه رویش منعکس *
می شود تا شان یدش دیدن برای انعکاس * از برای جله ذرات عالم مهر او *
میکند بر هستی او هم ستایش هم سپاس * هر یکی از کثرت عالم که می بینی بکیست *
پس ازین کثرت بران وحدت توان کردن قیاس * نور هستی جله ذرات
عالم تابد * میکنند از مغربی چون ماه از فی احتباس * کر همی خواهی
که ره یابی بکوی وحدتش * بگذر از خود یعنی از جان و دل و عقل
و حواس * چون اساس خانه توحید بر فقر و فناست * جز که بر فقر
و فنا نتوان نهادن این اساس * پس بیت * کاشف اسرارهای
کبریا * شه جلال الدین مولانای ما * دخی * ع * بیت من بیت
نیست اقلیمست * دید کلری کبی هر بریت لرزیدن نیچه بونک کبی مجلد
کتابلریاز یله جق اسرار و حقایقه اشارت بیور مشلردر بعده عالم غیبتدن نازله
اولان غیوث صوریه و معنویه نک خواصی بیانه شروع ایدوب بیوردر که
* مثنوی * هست باران از پی پروردی * بر نوع باران وارد که پرورده
قیلقدن اوتوریدر * مثنوی * هست باران از پی پرمردی * و بر نوع باران
دخی وارد که پرمردی لکدن اوتوریدر * نظم * ینه برنکه کیردی دوران *
تفر جگاه اولدی باغ و بوستان * نظر ایلاک کورک برک خزان * اولور معشوق
و عاشقندن نشانه * نلر ایتدی ینه چرخ دورنکی * بهار ایل خزان کیدی رنگی *
بوسره نیچه اولمز کشی حیران * ایکی یوز لیلک ایتدی ینه دوران * مثنوی *
نفع باران بهاران بو العجب * فصل ربیع و هنگام بهار لرده اولان بارانک
نفعی بو العجبدر یعنی زیاده عجب نافعدر کما قال الله تعالی (الم تر ان الله انزل
من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها) * مثنوی * باغ را باران پاییزی
جو تب * کوزده و فصل خزانده تقاطر ایدن باران باغ و گلستانه جاو ایسته
کیدر * مثنوی * آن بهاری ناز و پروردش کند * اول وقت بهاره
منسوب اولان باران باغ و بوستان و اشجار و فدالنلری ناز ایل پرورده و تازه
وتر ایدر کما قال الله تعالی (الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة
ان الله لطیف خیر) * مثنوی * وین خزانن ناخوش و زردش کند *
و خزانه منسوب اولان باران برکدر ختانی و باغ و بوستانی خزان ایدوب صاردر

و ناخوش ایدوب اوراقن پریشان ایدر * بیت * بهار حسنه الدائم
صاقرن مظلومک آهندن * طاغندی پیراغن سنبل یله وردی کل اوراقی *
* باقی * سلطنت تاجن کیان عالمده مغرور اولسون * نیچه سلطان بورکن المشر
بکم بادخزان * کر چه مردانه صویندی کیردی میدانه درخت * کلدی
قیش باصدی ولیکن و یرمدی اصلا مان * قانلو یاش دوکش رخ زرد
غبار آلودنه * و ارایسه دهرک فنا سن اکدی میر عاشقان * صرصرغم
فکرم اوراقن پریشان ایلدی * چهره زردم بلادن بولدی رنگ زعفران *
آفت بادخزاندن تابد محفوظ اولور * باغ دهره حسن تدبیرک اولورسه
باغبان * همتک شمشادینک شاخ بلندی و ارایکن * قنده یاپسون شاهباز
طبع باقی آشیان * مثنوی * همچنین سرما و باد و آفتاب * کذلک سرما
و باد و آفتابی * مثنوی * بر تفاوت دان و سر رشته بیاب * تفاوت
اوزره بیل و سر رشته بی بول * یعنی اختلاف لیل و نهار و باران ربیع و خریف
و اوراق و اشجارک نشو و نما و فنا و زوالی بعث قبور و احوال نشوره علامتدر
و ذکر اولنان تبدلات و تغیرات خلق جدیده اشارتدر ایمدی بونلری کوروب
سر رشته بی تورمه بلکه (و اختلاف اللیل والنهار وما انزل الله من السماء
من رزق فاحیاه الارض بعد موتها وتصريف الرياح آیات لقوم یعقلون)
آیت کریمه سی موجبجه بو احوال متغیره دن کندی حالکی تفکر و تعقل
ایدوب و جان و تنکی اول قادر حی لایموت و قیوم لایزال و لایفوتک ید قدرت
و دست مشیتده اولدیغن و کیف مایشاء جله اشیائی تصرف قیلدیغن مشاهده
ایلیه سن و اندن صکره (و ترى الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت
وربت وانبتت من کل زوج بهیج ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه
علی کل شیء قدير و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور)
آیت کریمه سنی لسان صدق و ایمان ایله اوقیوب و سمع جان و جنان ایله
دیکیوب شهود و ایقان ایله نظر ایلله سن که بو قدر تبدلات و تغیرات
امارات قیامتدن اولوب لاجرم اول یوم هولتالک بر کون بغته ادرالک ایدوب
(ثم نفخ فیهِ اخری فاذا هم قیام بنظرون) نص کریمتک فواستجبه
اولین و آخرین قبرلندن حیات تازه ایله قالقوب و بر موجب قول کریم
(ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون) هر کس خصمی بولوب

دیوان حقه کتوره چکن ودخی (و اشرف الارض بنور ربها و وضع
الکتاب و جی بالنبین والشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون) و فقهه جمیع
انبیا و شهدا محضر نده و میزان عدل کفه سنده هر کسک اعمالی وزن اولوب
و مظلومک ظلمی ظالمین التوب هیچ احده ظلم اولیه جغن و کسه نک کسسته ده
حقی قالمیه جغن و بر خوای (و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون)
حق سبحانه و تعالی هر کشینک اشد لیکنی داننده و بیننده اولوب هر بر نفسک
اعمالنه کوره جزاسن و یره چکن تفکر ایدوب اکا کوره کار ایلیه سن و جناب
الهی به توجه تام ایله نیاز ایلوب باران بهار کبی کوز کدن سینه که قطرات
اشک چشم دو که سن که حق سبحانه و تعالی دخی (و هو الذی یقبل
التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات) و عد کریمی اوزره سکا رحمت ایدوب
سماء فیض وجودندن امطار توفیق و هدایت و غیوث تجلیات و محبت
ارسال ایتکله مرده قلبک احیا و پرمزده اولان شجره قوای روخانه ک نشو
و نما بولوب فضای وسیع قوادک فوا که معرفت و ثمرات حقیقت و ریاحین
محبت ایله روضه جنان اوله ودخی (و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و یزیدهم من فضله) نص شریفی اوزره من بعد کوکل باغی خزان اولیوب
نفحات الهیه دن وزان اولان نسیم محبت و باران فیوضات معرفت ایله رونق
و لطافتی ایدا مزایده اوله ایمدی حضرت مولانا قدس سره سر رشته بی
بول دیوبو معنایه تلمیح و اشارت ایدوب ودخی (و فی انفسکم افلاتبصرون)
قول کریمی مقتضای سجد غیوث و امطار آفاقیه صوریه ده قالمیوب بو نلرک
هر برینی کندی وجود کده بولوب ذاتکی اکیله سن زیرا اصل سر رشته اولدر
دیوب پورر که * مثنوی * همچنین در غیب انواعست این * دنیاده
اولان خزان و بهار و اشجار و اثمارک انواعی اولدیغی کبی عالم غیب
و معناده دخی بو انواع واردر * مثنوی * در زیان و سود و در ربیع
و غبن * زیان و سود و ربیع غبنده یعنی عالم غیبک باران مغنویسی دخی
زمین قلبه سود و زیان و ربیع و خزان و یرمکدن خالی دکدر مثلا ذکر و تسبیح
و صلوة و صیام و قعود و قیام و طرح ماسوا و دفع خوا طروهوا ایله جناب
حقه اولان توجه تام وجود انسانیه باران بهار کبی نفع عظیم و یرر
و مساوی و غنیت و کبر و نخوت و بطالت و ککهاالت و مزخرفات فانیه به
محبت و اهل هوا ایله الفت و اثنینیت و انانیت باران شتا کبی وجود انسانه ربیع

و زجت و عذاب و نقت و یروب کوکل یاغنده حقه لایق بر نسنه بتز ایمدی
باغ جنان فصل بهار اولوب انواع کل و ریحان شکفته و خندان اولق
ایسترسک بر مرد خدانک نسیم انفاستندن جمع اولان سحاب هدایتدن
تقاطر ایلان امطار کلماتنی فضای سینه که جریان ایتدر که قلبک بوستان
معارف سبحانی اوله زیرا * مثنوی * این دم ابدال باشد از بهار *
صفات بشریه لربنی صفات ملکیتیه تبدیل ایدوب تخلق باخلاق الله ایلان
ابدالک بو نفس عیسی دمی اول باران بهار اسرار دندر ابدال کیمه دیرر تفصیل
اوزره بوندن اقدم * ع * کم کسی زابدال حق اکاه شد * بیننده تحقیق
اولمشدر تکراره حاجت یوقدر پس دم ابدال قلب طالع به تأثیر ایدوب
* مثنوی * در دل و جان رویدازوی سبزه زار * سالک مستعدک
دل و جاننده اول دمدن انواع خضروات علم و حکمت منبته اولوب ریاض
جنانی جنان شکوفه زار محبت و بوستان سبزه زار معرفت اولور اما بونی
دخی تحقیق بیلکه * مثنوی * فعل باران بهاری بادرخت * بهاره
منسوب اولان بارانک فعل و اثری درخته در یعنی تازه و تر اولان درخته در
قور ییوب حطب منزله اولانه دکدر کذلک * مثنوی * ایدا زانفاس
شان در نیکبخت * انفاس ابدالدن دخی اول اثر فیض ربانی مستعد
اولان نیکبخت کور خلاصه کلام اولیاء کرام ایله صحت ایدر نیچه بدمهام
کوریلور پس نیچون انلرک انفاس متبر که سندن بونلرک دل و جانی سبزه زار
اولدی دیو خیال فاسده دوشیمه سز زیرا تأثیر انفاس روح افزای ابدال
و آثار دم راحت زای ارباب حال و شوارق ضمائر اصحاب ذوق وصال و بوارق
سرار اهل شوق نور جمال اگر چه کیم بهارده اولان باد نسیم و آفتاب
و باران منزله سنده در و لکن قابل مستعد دخی درخت سبز و تر مثابه سنده در
پس انلرک نفس مبارکی قابل مستعدک شجره وجودنه اثر ایدر
یوخسه درخت خشک و حطب نار مرتبه سنده اولان قالب فرسوده و قلب
افسرده به اثر ایتز و بیک سوز سوزیاسه طومز * بیت * ز چشم
وزلف او عاشق بجایاید حضور دل * کشیدی کحل بنیابی ولی در چشم
نابینا * ایمدی ای طالب مستفیض مثلا * مثنوی * کر درخت
خشک باشد در مکان * اگر مکنده درخت خشک اولسه * مثنوی *
عیب آن از باد جان افزامدن * اول درخت خشک عینی یعنی ترو تازه اولدیغی

یاد نسیم حیات افزادن بطله بلکه انک بی نشو و نما اولسی درختک عدم
قابلیتدن و بی استعداد اولدیغنددر یوخسه * منوی * یادکار
خویش کرد و پرویز * ریح راحت بخش اسدی و کندی ایشنی ایلدی
* منوی * آنکه جانی داشت بر جانیش کزید * اول کمنه که
جان طوتدی باد و زانک اثرینی جانی اوزرینه قبول ایلدی و کذلک آفتاب
ضیا بخش برج مشرقدن طلوع ایدوب جمیع اشیایه علی السویه افاضه
نور ایلرولکن مسکه اصابت ایلدکده فوایح طیبیه و جیفیه اصابت ایلدکده
رایحه خبیثه استشمام اولنور کما قال بعض الافاضل * شعر * الراح کاریم
ان مرت علی عطر * تزلو و تخبث ان مرت علی الجیف) پس خورشید انور بدانه
طیب اولوب هرشی کندی استعدادنه کوره جبلتده اولانی اظهار ایدر
ایمندی ولی کامل و مرشد مکملک دخی وجود لطیف و نظر شریفی خورشید تابان
و انفس طیبیه سی باد وزان کبیدر و بر موجب (فاستقم کما امرت)
هر بر طالبه کلام حتی سویلوب و افاضه نور جذبات ایتکده بخل و تقصیر
ایتموب جمله سنه علی السویه نظر و همت ایدر و باران فیض و محبتی هر برینک
اراضی قلبنه ارسال قیلور ولکن هر کسک مرتبه استعدادی نه ایسه زمین
وجودنده اول بر و عاقبتی اکایت پس اگر سن دخی جان قابل صاحبی
اولوب کلزار جانک سر سبز و خرم اولق دیلر سک ناقابل و نامستعد اولان
بی دولتره نظر ایتموب پیر کامل و مرشد مکملک انفس نفیسه و همت
علیه سندن استفاضه انوار جذبات ربانیه ایلیه سن و باب ارشاده اصلاح
نفسک ایچون کا، کرم و سرد و کاه نرم و درشت کلمات طیبانه لزندن پر هیز
و اعراض ایتیه سن * سلطان ولد * هر چه آیدز شیخ ای دانا * همچنان
دان زحق نیست جدا * کرشوی آگاه از ولی خدا * دانکه هستی توجان
ارض و سما * پیش آن بحر علم کوش شدم * پس چو دریا از و بجوش
شدم * چونکه کستم مقیم درخشی * از درون رونمود بحر خوشی *
دروصلش درون آن دریا * کشت تابان چو آفتاب سما * چه بود تاب
آفتاب سما * که بود شبه آن فروغ و ضیا * پس این نور آن
بود تاریک * آن چو عنقا و این حقیر چو دیک * آن چو بحرست و این
چو بیک قطره * آن چو خورشید و این چو یکذره * نور او پر شده در آن
دریا * مثل آفتاب در صحرا * سرهار انموده اور روشن * خار هر روح

کشته زوگلشن * باغها اندرون برون ز شمار * میوهاشان عزیز و بامقدار *
حوریان اندر و فزون از ریک * آشه پایخته اندرو بی دیک * قصرهای
بلند هر طرفی * هر خسی یافته در و شرفی * اندر و چار جور و ان چون
تیر * از می و آب و انکین و ز شیر * شاخ و برگ و ثمارشان زنده * همچو
کل هر نبات درخنده * گذرا ز نقش وجود معنی را * اصل را کیر
و هل تودعوی را * ایمدی ای سالک طریق ربانی و عاشق صادق حقانی
اولیاء کرامک انفس طیبیه و کلمات قدسیه و تربیه شریفه لرنده بو قدر آثار
لطیفه انسیه اولغله حضرت مولانا اشبوز کراولنه جق حدیث شریفک معنای
حقیقیستنده بواسرار علیه تلمیح و اشارت و انفس متبرکه مر دان خدادن
استفاضه دلاله اولدیغن معاینه قلغله تحقیقنه شروع ایدوب بیورر لر که

* در معنی این حدیث که اغتموا برد الربیع فانه یعمل بایدانکم کایعمل *
* باشجارکم واجتنبوا برد الخریف فانه یعمل بایدانکم کایعمل باشجارکم *

بو حدیث شریفک بیاتنده در که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم اصحاب کرامه خاصه و بالتبع آحاد امتدن هر برینه عامه بیورر لر که
برد وقت ربیعی غنیمت عد ایدیکز زیر بهارک سردی اشجار کز
عمل ایلدیکی کی ابدانکزه دخی عمل ایدر و فوائد و منافع ظهور ایدر
و فصل خریف و شتاده اولان برد و سرددن اعراض و اجتناب ایدیکز
زیرا وقت خزانک بردی اشجار یکزه نه ایشلر ایسه ابدانکزه دخی آتی
ایشلر فصل ربیع دیدیکلری آزر و نیدسان و ایار آیلر بدر (آذر) روم
آیلرندن مارتس دیدیکلر ایدر اوتوز بر کوندراون ایکنجی کوننده آفتاب
حل بر جنه تحویل ایدوب لیل و نهار برابر و فصل بهار داخل اولور و یوم
مزبوره عجم نور و ز تسمیه ایدر لر فصل مزبوره طبیعت بهار حار و رطب
اولغله اشجار و اثماره نشو و نما کلوب و بدنده بلغم منکسر و دم مستولی اولوب
فصد و حجامت و ادویه و اشربه ایلله امراضه علاج ایتنه نک وقتی اولور
(و نیدسان) لسان رومیانده ابریس دیدیکلر ایدر اوتوز کوندروم ثانی
عشرده آفتاب ثور بر جنه انتقال ایدوب طبیعت ربیع ثابت و دم صاف و صحیح
اولوب و نهار ارتوب و یمشلموه باشلر و بدن انسانی دخی نشو و نما حاصل
ایدر (و ایار) رومیلر لساننده مایس دیدیکلر ایدر اوتوز کوندروم رابع
عشرده آفتاب برج جوزایه انتقال ایدوب اون النجی کونی آب نیل ارتمغه

واسیلر اولغه بشلایوب و یکریمی ایکسینده ثریا ظهور ایدر و ربیع فصلی آخر
اولور پس اوقات مزبورده ده واقع ریاح طیه و صبا حده اولان بر دلطیفار
مزاجه قوت و بدنه صفوت و پرز (و اول خریف) ایلولک اون بشتدن
ابتدا ایدر تشرین ثانیثک اون دردنده تمام اولوب شدت شتا فصلی دخول
ایدر ابتداء خریف اولان ایلول رومیلر لساننده استور یس دیدکلر ایدر اوتوز
کوندر اون بشتده آفتاب میزان برجته نقل ایدوب روز و شب برابر و اول
خریف اولور و صفر مغلوب و سودا غالب اولور (و تشرین اول)
رومیلر لساننده اختورس دیدیکلر ایدر اوتوز بر کوندر اون بشتده آفتاب عقرب
برجته واروب طبیعت خریف ثابت اولوب مختلف یلر اسر یکریمی برنجی کون
صوغو قمر اولغه باشلر و قاسم قاتی اولوب قوچی قیونه قاترلر و مور و مار
وسار حشرات تحت الارضه داخل اولور (و تشرین ثانی) رومیلر
لساننده نوورس دیدیکلر ایدر اوتوز کوندر اون دردنده آفتاب
قوس برجته انتقال ایدوب یدیمی کون اشجارک صوبی کوکلر یته نزول ایدر
و مطر و تلج ایله ریاح شدید اسوب در یاسفری قیانونوب و بوموسمه باد
و سرددن بدنی بغایت حفظ ایدوب مضراتندن احتراز لازم اولور پس
کاشف اسرار قیومی مولانا جلال الدین رومی دخی بو حدیث شریفک
اولا ظاهرندن مستفاد اولان معنایی تقریر ایدوب بعده (اوتیت جوامع
الکلم) حدیث شریفک مصداقجه قلت لفظ ایله معانی کثیره به دلالاتی
جهتندن معانی باطنه سن دخی ذهن دراکلر بنک صفاسی حسبجه عیان
ایدوب پیوررلر که * منوی * گفت پیغمبر ز سرمای بهار * حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله بیوردی که سرمای بهار دن * منوی *
تن میوشانید یاران زینهار * زینهار بدنکز پوشیده قلمکز یاران * منوی *
زانکه باجان شما آن می کند * زیرا که برد ربیع سزک جائیکزه اتی ایلر که
* منوی * کان بهاران بادرختان می کند * اول بهار لر درختلره ایلر
* منوی * لیک بکر یزید از سر دختان * ولکن خزانک سردندن
قاچکز * منوی * کان کند کو کرد باباغ و رزان * زیرا بر دختان
سزک ابدانکره اول ایشی ایدر که باغ واصمه لره اتی ایلدی یعنی پیراقلرین
دوکوب خزان ایلدی * منوی * راویان این رابطا ظاهر برده اند *
روایت احادیث بو حدیث شریفک معنای لطیفی وجه مشروح اوزره

ظاهرینه ایلتمشلی معنی حل المعنی علی الظاهر ایدوب و نحن نحکم بالظاهر
دیشلر * منوی * هم بران صورت قناعت کرده اند * همان اول
صورت ظاهرده اولان معنی اوزرینه قناعت قنشلر * منوی *
ما که باطن بین جمله کشوریم * دل بینیم و بظاهر نکریم * قاضیانی که
بظاهر می تند * حکم بر اشکال ظاهر می کنند * ایلدی * منوی *
بیخبر بودند از جان آن کرده * اول گروه ظاهر بین احوال جانندن بیخبر ایدیلر
* منوی * کوه را دیده ندید کان بکوه * زمرة مزبوره کوهی کورمش
و کوهده مندرج اولان کان کوه و معادن سیم وزری کورما مشلر * بیت *
دوای درد باطن رازا هل نقل کتر جو * که از موری مسلم نیست اعجاز سیمانی
فاما عند ارباب الکشف والشهود * منوی * آن خزان نزد خدا نفس
وهواست * حدیث مقدس نبویه واقع اولان اول خزان خدا نک و مردان
خدا نک قتنده نفس وهوا در و ارباب نفس وهوا نک کلماتیدر * منوی *
عقل و جان عین بهارست و بقاست * و عقل و جان و انفس نفیسه اصحاب
و جسدان عین بهار و بقاء جاوداندر * منوی * مر ترا عقلیست جزوی
در نهان * ای نفس وهوا ایله آلوده سنک نهان نهاد کده عقل جزئی واردر
ایمندی عقل جزئی کلی به مبدل اولمغیچون * منوی * کمال العقلی
بجواندر جهان * معرفت نفس ایله عارف رب اولان بر کمال العقل و مرشد
کامل بولوب جهانده اتی طلب ایله که حتی * منوی * جزوی توازکل
اوکلی شود * سنده اولان عقل جزئی اول کامل العقل عقل کل یسندن کلی اوله
* منوی * عقل کل بر نفس چون غلی شود * عقل کل نفس اوزرینه
بر زنجیر اقوم و بند مستحکم کبی اولوب قلبی حقه ربط ایدر و نفس وهوا
یولندن یقور ای مستمع قابل موجودات عالم بدن هر بر موجودک
مبدادن بر نهایی و رجوع ایله جک بر غایتی واردر و غایتنه
شیئک بلوغی انک حریتدر نتکیم بوندن اقدام مرد آزاد یختنده بونک
ذکری سبق ایتشدر مثلاً شجره ثمریه رسیده اولدیغی حینده کندی نهایتنه
بالغه اولوب اکا شجر بالغ دینلور و ثمره دخی کالن بولدقده ثمر بالغ تعبیر
اولوب و بعد البلوغ ثمر شجر دن جدا دوشد کده اکا جز و اعتبار اولور
پس معنای نهایت و بدایت معلوم اولدیسه علامت غایت اولدر که شی کندی
بدایتنه رجوع ایله پس هرشی که کندی بدایتنه واصل اوله نهایتنه بالغ

اولور یعنی بر تنم که زمینه القا اولوب آفادن مصون اولسه لاجرم زیر
خاکه نشوونماده و روز بروز آفاقا ترقی و تزايد اولوب بعده میوه لك مرتبه سته
ایریشور و هر شیک میوه سی بنه همان کندینک تخمی اولور و مرتبه
تخمینه ایرشد که دورینک نهایتن بولوب دایره سی تمام اولور و مادا مکه
نهایتنه وارمیوب دایره سن تمام ایتمیه ناقص و ناتمام قالور کذلک تخم آدمیکه
نطفه در چونکه قالب آدمیده کیرونطفه لك درجه سن بوله بحسب الظاهر
اکامر دبالغ دینلور زیرا بلوغك معناسی شی کندی غایتنه ایر شمکدر اما کامل
العقل و مرد آزاد و رجل حر اولق قطع علایق بشریه و زواله عوایق
کونیه ایتمکدر تنکیم مقدمات بیان اولنمشدر فاذا عرفت هذا جمیع موجوداتك
دخی تخمی عقلدر زیرا انبیاء و اولیاء بلکه حکماء عقلا بالاتفاق و بالكشف والشهود
خبر ویرمشدر که اولحق سبحانه و تعالینک ایجاد ایلدیکه بر جوهر در که
جوهر مزبورك اسمی عقل اولدر پس تخم موجودات عقل اول اولوب
عقول و نفوس و افلاک و انجم و عناصر و طبایع و نبات و معادن و حیوان جملة
عقل کله بالقوه موجوددر در مثالیخ و شاخ و برگ و میوه تخم کندمده بالقوه
موجود بعده فعله کلوب تدریجیه مرتبه اولاسنهر سیده اولدینگی کبی موجودات
دخی باجمعه عقل کلدن ظهور ایدوب نهایتلری مرتبه انسانیه ده تمام اولور
و دورین تمام ایدوب من بعد آخر شی اولماز فاذا کان کذلک انسان میوه
درخت موجودات و ثمره شجره مکونات اولدینگی ظاهر و مبین اولدی پس
چونکه انسان مرتبه عقل کله ارتقا ایلایه عقلدن صکره شی آخر اولماز و کمالانی
بولدقه نهایتنه بالغ اولوب مرد عاقل اولور و دایره سی تمام اولوب
حر و آزاد اولور * بیت * توبی خلاصه ارکان و انجم و افلاک * ولی
چه سود که خود را نمی کنی ادراک * ابدی حق سبحانه و تعالی عقلدن شریف
برشی ایجاد ایتیموب عقل کل اشرف مخلوقاتدر و حقه تقرب ایلان و حق
شناس اولان عقلدر و عقولك مراتبی مقدمات تفصیل اولنوب عقل حزنی
و کلی بیان اولنمشیدی * نظم * پیش ازین غافل زخود بودن چرا *
جان بدست نفس فرسودن چرا * چون چراغ عقل داری راهبر * خیز
و چون مردان بنورش راهبر * چیست عقلت مدرک اسرار روح * قابل
انوار عرفان یار روح * دارد از انوار ربانی ضیا * تابان باطل کند از حق
جدا * ضد عقلت لشکر شهوات شد * شاه روح از کیدشان شهمات شد *

بر بساط انبساط این نفس خوار * همچو فرزین کج روی دارد شعار *
رخ زار راست کرداندی دریغ * پیل بند نفس خود ماندی دریغ * چون
پیاده کردت از اسب طلب * بازی ابلیس نفس بوالعجب * هان خرد رار هبر
خود ساز و رو * رخت ازین ویرانه و پردازور و * تا بتدیر از هوای نفس بد *
وارها ندجان پاکت را خرد * رهبر و آمد تابسر حد صفات * از صفات
خویشتن بخشد صفات * ابدی بنم روح اصلاشک و شبهه فالمدیکه
* مثنوی * جزو کل از کل او کرد دبید * کلک جزئی انک کلندن
ظاهر اولدی * مثنوی * آنچنان که مستی عقل از نبید * عقل مستلکی نبیددن
اولدینگی کبی نبید خرما صویندن اولان شراب مسکر در پس عقل معاش
شرب خرماء نبید ایلایه مست و مدهوش اولدینگی کبی عقل جزئی دخی
عقل کلی صاحبی اولان انسان کاملدن بی لب و جام شراب عشق الهی نوش
ایلایه مست و مدهوش محبت الهیه اولوب کندی تصرفدن غائب اولور و عقل
کل ایلایه متصف اولور عجبدر که خبر ظاهری عقل الور و شراب محبت الهیه
عقل کله و اصل ایدر * مثنوی * پس بتأویل این بود انفس پاک *
پس مقدمات مزبوره معلومك اولدیسه بوحديث شریفك بحسب التأویل
معنای شریفی بودر که انفس پاک مردان خدا * مثنوی * چون
بهارست و حیات و برگ و تانک * بهار کبیدر و برگ و تانک حیات کبیدر تانک
دیگک چبو غیدر پس ایام بهار اوراق اشجاره برگ و لطافت و یردیکه کبی
انفس پاک اولیا دخی اوراق جنان و اشجار جانه حیات و طراوت و یرد
* مثنوی * از حدیث اولیا نرم و درشت * حدیث اولیا و انفس
اصفیادن نرم و درشت و کرم و سرد هر نه ایلایه * مثنوی * تن میوشان
زانکه دینت راست پشت * تنکی پوشیده قلمه و سیاست صوفیه دن قاچه زیرا که
انلر کلمات لطیفه و گفتار سردلری سنک صیانت دینک ایچون معین و پناهدر
* مثنوی * کرم کوید سرد کوید خوش بکیر * اگر پیر طریقت و مرشد
راه حقیقت کرم سویلیه و سرد سویلیه گاه جلال کوستروب سنی طویلیه
و گاه جلال کوستروب حالک صویلیه انی خوش طوت یعنی جفا سن دخی
و فایلوب جانه صفاویر که * مثنوی * تاز کرم و سرد بچهی وز سیر *
حتی کرم و سرددن و عذاب سعیددن صیبر ایوب خلاص اوله سن و تشکلات
فلکیه و تبدلات عنصریه و مقتضیات طبیعیه دن رها بوله سن

زیرا سن کنندی مراد کدن یکماینجه پیرک مرادی اولماز سن و کرم و سرد
ولطافت و خشونت قنکده مساوی اولدجه مراد کدن یکوب مرید
اوله مر سن و کرم و سرد فر قنکده اولدجه ارم وحدت ذاته ایره مر سن
ایمیدی بنم روح روانم * مثنوی * کرم و سردش نو بهار زند کیست *
پیر طریقتک کرم و سردی نو بهارک زنده لکیدر زیر سرد اولسه
وخران کلمه بهار فصلی دیمک اولزدی پش پیر طریقت هر بار کر میت
کوستر سه کر میت نه در بیلنزدی ایمیدی ارباب سلو که پیر کاملک خشونت
واجرای احکام طریقت ایلدی سالکی یکی باشند طالب ایدوب آتش
عشق بوستان قلبنده اولان درختان خشکی یا قوب باران فیوضات الهیه
تازه نهالر بتورر و خلوص و صدق زیاده اولور زیرا * مثنوی * مایه
صدق و یقین و بند کیست * پیر طریقتک حکمنه راضی اولوب قهر و جلالت
بیون و یرمک و جفا سنی صفا کورمک صدق و یقین ایله اولان بنده لک
مایه سیدر پیر طریقت دخی صدق و خلوص مریدی جمال و جلالت امتحان
قیلور * مثنوی * زانکه از بوستان جانها زنده اند * زیرا که جانلر
بوستانی انک نفس عیسی دمندن زنده لردر * مثنوی * زین جواهر
بحر دل آکنده اند * و بوجواهر زواهر کلمات قدسیه و لآلی بواهر عبارات
روحیه دن بحر دل عاشق مالا مالدر پس کامل العقل اولان کر کدر که
ذکر اولن جواهر قدسیه بی دریای قلبنده بتورمیه و حفظنده کمال دقت
کوستره و روز و شب انک فکر نده اوله و دوست غنی چکه زیرا * مثنوی *
بر دل عاقل هزاران غم بود * عاقلک قلبنده هزاران غم اولور * مثنوی *
کرز باغ دل خلالی کم بود * اگر باغ جنان جناندن و دریای دل بی کراندن
برخلال اکسک اولور سه * قاسم انوار * خلق کویند که در عشق بلیاتی
نیست * قدمی نیست درین راه که آفاتی نیست * بر سر کوی تو کان منزل
سر مستانست * نرود شب که دلم راهی و هیهاتی نیست * روی تو کشف
من و غمزه کرامات منست * تانکویی که مرا کشف و کراماتی نیست * هله
ای زاهد افسرده بنمود مغروری * که یقینست ترا حسن ملاقاتی نیست *
هر که آزاد شد از خود بجهان آخر کار * مثل او درد و جهان سید و ساداتی نیست *
بناجات نشاید شدن اندر ره عشق * موسی جان مر او عده میقاتی نیست *

قاسمی را بجز از عشق تو در ملک وجود * در جهان دل و جان هیچ عباداتی نیست *

* پرسیدن صدیقه رضی الله تعالی عنها از مصطفی *
* علیه السلام سر باران امر و زیننه چه بود *

عائشه صدیقه رضی الله عنها بو کون که بارانک سری نه ایدی دیور رسول
علیه السلامدن سؤال ایلدی بیاننده در * مثنوی * گفت صدیقه که
ای زبده وجود * صدیقه رضی الله عنها ایدی ای زبده وجود کائنات
و خلاصه جمیع مکونات * مثنوی * حکمت باران امر و زین چه بود *
بو کونکه تقاطر ایدن بارانک حکمتی نه ایدی * مثنوی * این زبارانهای
رحمت بودیا * بهر تهدیدست و عدل کبریا * بو یغان یغور حق سبحانه
و تعالینک باران رحمت بی حسابی ایدی یا خود برای تهدید و عدل کبریا سندن
اولان باران قهر و جلالتی ایدی * مثنوی * این ازان لطف
بهاریات بود * یا حبیب الله علیک سلام الله بو باران غیب اول بهاریاته متعلق
اولان باران لطفدنی ایدی * مثنوی * یاز پاییزی پرافات بود *
و یا خود فصل خزانه منسوب اولان امطار پرافاتدنی ایدی و بالجمله شکل
باراند، کورینن اول تجلیات غیبیه فیوضات صفات جلالیه دنی ایدی و یا عجب
نوازل اسماء قهریه دنی ایدی دیوب استخبار اسرار ایلدی * مثنوی *
گفت این از بهر تسکین غمت * حضرت بدر دجا و رسول مجتبا
محمد المصطفی ایدی یا عائشه بو باران تسکین غم ایچون نازل اولمشدر
و حق سبحانه و تعالینک آسمان اسم کاشف الغم و سحاب فاح الهم اولان
لطفی جانبدن مرسل اولمشدر * مثنوی * کر مصیبت بر نژاد آدمست *
که اول دفع و تسکین اولان غم آدمک نژاد و نهاده اولان مصیبتدندر
* مثنوی * کر بران آتش بماندی آدمی * اگر بنی آدم اول نار مصیبت
و آتش کرتنده قالیدی * مثنوی * بس فتادی در خرابی و کمی *
چوق خرابلغه و کملکه دوشردی * مثنوی * این جهان ویران
شدی اندر زمان * فی الحال بو جهان ویران اولوردی * مثنوی *
خرصه ایرون شدی از مر دمان * و مر دملردن حرص و طول املر قلبلرندن
طشره کیدردی و تعمیر دنیا و عمارت اجسامه تقید ایتوب هر کس بالاخره
عالمک فتناسن اکلیوب و کار دنیادن ال چکوب عجب انجام کارنیه منجر اوله دیو
غملرندن اولور لردی و لکن بر موجب (لولا الحما خربت الدنيا) * مثنوی *

استن این عالم ای جان غفلتست * بوعالمک عماد قوی بینادی غفلتدرای جان
عالم * مشنوی * هوشیاری این جهانرا آفتست * هوشیارلق وعاقبت
کاردن آگاه و خبردار اولمقلق بوجهانه آفتدر و فسانه علتدر حاصل
کلام اصحاب کرام رضی الله عنهم برضائه التام یارلندن اولان اول
مردنوی الا کرامی دفن ایچون کورستانه وارد قدده قلوب مشفقانه زنده
بروجهله رقت حاصله اولدیکه ملاحظه عاقبت وفکر آخرت هوش
واختیارلرین ربوده قیلوب بحر قلزم خشیتده محض مستغرق اولدیلر پس
حق سبحانه و تعالینک خزان کرمندن بادنسیم عطاوزان و غیوث رحمت
و سخا تقاطر و جریان ایدوب ابر عفو و غفران حالت اولارینی پوشان اولمغله
باب شفاعت نبویه مفتوح اولوب جانب رجا غالب اولدی و هربری صحوه
کلوب طاعات بدنیه و مشاغل دینییه به اشتغال کوستردی و کذلک عشاق
الهی دخی بر موجب (انما یخشی الله من عباده العلماء) حق سبحانه
و تعالی عظمت و جلال یوزندن تجلی ایلد کده تطورات فلکیه و تقلبات قلبیه
ملاحظه سن ایدوب عاقبت کار نه وجهله انجام بوله جفن حقندن غیر یسی
بنامکله انجام کار تفکرندن عقل و هو شلری دست اختیارلندن کیدوب
وجود موهوملری مدکوکا و متلا شیا ذره ذره اولمغه قریب اولور پس
بر موجب (ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر) سبحانه فضل
الهدین بادنسیم محبت ایله قطرات امطار فیوضات جلالیه اراضی قلبلرینه
تقاطر ایتکله ذیل انوار جذبات ربانیه حالت خشیتلرین ستر ایدوب همت
عشق ایله دریای وحدت مطلقه به غوطه قیلوب باش کوستر مزملر و آن و این
فکرندن خلاص اولوب (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) سرینی معاینه
قیلورلر و عالم شهادتن غائب اولورلر و غفلت غلفندن مقلوب اولمغله
بشریتلری لباس نور جلالیه ایله متلبس اولوب بو مقوله غفلته غفلت
مقبوله و محمود دینلور و بو غفلت جلاله سالک کرمک مطمح نظری اولان
غفلت هشیاریدر اما غفلت عوام بویه دکلدر انلر خواطر نفسانیه
و غواشی بشریه ایله مشوش الحال و مختل البال اولوب غفلت مذمومه
و تجاوزه عمقنده منهمک اولمغله مقدورلرینی مشتهیات طبیعیه
و حظوظات دنیویه و لذات شهوانیه ایچون بذل و صرف ایدوب تسویلات
شیطانیه ایله عمارت دنیایه سعی مو فور قیلورلر و آخرتی متاع قلبیه

تبدیل ایدوب قطعاً غم آخرت و هم موت و فکرم عاقبت ایتیموب رحمت
حقندن بعد و خذلانده قالورلر (کما قال ابن عطاء الله الاسکندرانی فی حکمه
وان الناس فی ذلک علی اقسام ثلثة غافل منهمک فی غفلته قویت دائرة حسه
وانطمست حضرت قدسه نظرا باحسان من المخلوقین ولم یشهد من رب
العالمین اما اعتقاد فشر که جلی و اما استناد فشر که خفی و صاحب حقیقه
قاب عن الخلق بشهود الملک الحق و فنی عن الاسباب بشهود مسبب الاسباب
فهذا عبد موجه بالحقیقه ظاهر علیه سناها سالک للطریقه قد استولی علی
مداها غیراته غریق الانوار مظموس الآثار قد غلب سکره علی صحوه و جمعه
علی فرقه و فساد و علی بقائه و غیبه علی حضوره و اکمل منه عبد شرب
فازداد صحوه و غاب فازداد حضورا فلا جمعه یحجبه عن فرقه و لا فرقه یحجبه
عن جمعه و لا فساد و علی بقائه و لا فساد و یصده عن فناءه یعطی کل ذی حق
حقه و یوفی کل ذی قسط قسطه) انتهى کلامه و ابن عطاء الله الاسکندرانی
واکمل منه بیوردیغی وسط طرفین اولوب جلاله مراتیدن اعلا و اوصاف
انبیا و مراتب اولیاء کمل اصفیادر و بویست شریفده عماد بنای دنیا اولان
غفلت غفلت مذمومه در و باعث زینت بدن و عمارت تندر پس هر قنده که
بر غافل و جاهل کورلده درلودر لولباس فاخر کیوب طاوس کبی صورتنه
کمال شهرت و یرمکه تقید ایدر اما فکر موت و ذکر آخرت ایدوب (حلالتها
حساب و حرامها عذاب) قول کریمه صدق و خلوص ایله ایمان و اعتقاد
قلیدی تزیین صورت ایله تقید ایتیموب تعمیر باطن قیلوردی و قلبیه قناعت
ایدردی و دخی * بیت * اهل دلر انا پسند ایدر زو لعل و کهر * عاری باشد
مرد را آنچه زنان رادر خورست * تکه های زر که بر سنجاب شاهان
دیده * اخگر چندی درخشان کشته درخا کسترست * ایاتی اشیدوب
و اکا کوره ایش ایدردی و شراب عشق الهی ایله مست اولد قدده اول مستانه لک
کندی به بر مرتبه هوشیارلق و یرردیکه * بیت * عشق چون غالب
شود عاشق نیندیشد ز سر * مست لای عقل کجادر بند حفظ ساغرست *
دیوب تدارک بدن و حفظ تندن قالوردی زیرا که * مشنوی * هوشیاری زان
جهانست و چو آن * غالب آید پست گردد این جهان * هوشیارلق عالم
ملکوت و مرتبه جبروتنددر چونکه اول هشیارلق غفلته غالب کله بوجهان
ملک و شهادت و احوال طبیعت و بشریت پست و مغلوب اولوب معدوم

وناچیز اولوردی * مثنوی * هوشیاری آفتاب و حرص بخ * مثلا
هوشیارلق آفتاب و حرص و شهوت تلج و یخ کیدر * مثنوی * هوشیاری
آب و این عالم و سخن * هوشیارلق آب و بوطالم و سخندر حاصل کلام کونش
قاری اریندیکی کبی نور آفتاب تجلی دخی جبل وجودده اولان برف حرص
وهوایی محو و ازاله ایدر و آب طاهر و مطهر ثیابك و سخن ازاله ایدوب ورد
ایض و مانند تلج پاك و سپید ایلدیکی کبی آب هشیاری سیرت و ماء علم و معرفت
دخی قلبده اولان ادناس بشریه و اوساخ نفسانیه بی کیدر وب و ظلمت نوره
مبدل اولوب پاك و تطهیر ایتکله جمال لایزال پرتوینه لایق بر مرآت مجلا
اولور و دوست کنندی حسن مرآت مزبورده تماشا قیلور * لمنشه *
مجلا کوزی در کوکلك سنك حسن دلارایه * کورر کندوزنی محبوب
کیره مز کیمسه آرایه * الخاصل * مثنوی * زان جهان اندك ترشح
می رسد * اول جهان لامکانیدن از اجق ترشح و صیرندی ایریشور یعنی
انوار آفتاب هدایت ربانیدن غایت ایلله قلبه نور عنایت ترشح ایتکله دیده
بصیرته اعطاء نور ایدر * مثنوی * تانغرد در جهان حرص و حسد *
تا که جهانده پلنك حرص و شیر حسد غران اولوب اگر امیه و نفس روجه
غلبه ایدوب کوکره میه خلاصه کلام کوکل حقه و جانب آخرته میل ایلوب
ودنیاتك فناسن مشاهده قیلوب حرص و حسد و شره و طمعدن خلاص
بولق تجلیات انوار آفتاب جذباتك قتی از اجق ترشحك آثار ایدر یوخسه
* مثنوی * کر ترشح بیشتر کرد زغیب * اگر عالم غیبدن انوار جذبات
زیاده ترشح ایدوب قلب سالك قرص آفتاب شارق کبی محض نور بارق
اولیدی اثر بشریت بکلیتها محو و مضمحل اولوب * مثنوی * نی هنر
ماند درین عالم نه عیب * بو عالم فرق و تمیزده نه هنر فالوردی نه عیب یعنی
نه حجاب ظلماتی و نه حجاب نورانی فالوردی جمله سی محو اولوردی زیرا
شب و روز ظل ارضدن حاصل اولدیغی کبی ظلمت و نور دخی ظل بشریتله
فرق اولتور و هنر و عیب انده کورینور و شی ضدیله بیلنور پس نوردن غیری
هیچ شی اولیحق تشخیص و تمیز عالمی بر طرف اولور اما عاشق دخی قرص
آفتاب محبتده داخل اولوب ذات خورشید کبی صاف و مجلا اولمده
قید وجوددن خلاص اولمز و آفات دهردن قورتلز سوز چوق عشق
اولسون حاله و ذوقه ذوق و شهوددن غیره مر دان خدا الوداع دیمش

الوداع ثم الوداع * مثنوی * این ندارد حد سوی آغازو * بو معارف
الهیة و اسرار سبحانیه حد و غایت طومرز ز پرا مثنوی شریف معانی بطون
قرآنیہ در پس (ولوان مافی الارض من شجرة اقلام و البحر یبده من بعده
سبعة اجراما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم) فحوا سبجه حقایق
قرآنیة و دقایق احادیث نبویه ده حد و غایت اولمز ابدی اسرار خفیه دن
لب بسته اولوب * مثنوی * سوی قصه مرد مطرب یازرو *
مطربك كیرو قصه سی جانبیه کیت و انك حکایه سنه آغاز ایت

* قصه پیر چنکی و بیان مخلص آن *

پیر چنکینك قصه سی و انك مخلص و رهاسی بیاتنده در روایت
کشد کان اسرار عشاق حکایت ایدر لر که * مثنوی * مطربی
کزوی جهان شد بر طرب * اول پیر چنکی بر مطرب ایدیکه جهان
اندن بر طرب اولدی * مثنوی * رسته ز او ازش خیالات عجب * انك
آوازندن عجیبه خیالات بتمش و دل عشاقده طرفه حالات وجوده کلمش ایدی
* مثنوی * از نوایش مرغ دل پران شدی * انك نوا سندن مرغ
دل او چاردی و قنادن قضای عشقه آچاردی * مثنوی * وز صدایش
هوش جان حیران شدی * و انك صدای فرح زایندن هوش جان حیران
اولوردی و ملامت شیوه اولان عشاق اول مطربك صداسنه جان و دلدن
مشتاق اولوب * شعر * حدیث زاهدان تقوی طریق مفتیان فتوی *
مقام راهبان عفت میان عاشقان غوغا * زهو جوهر چه میجوی که اودریا
و تو جویی * بخوان مطرب بنیکویی و لولا هولما کنا * سخن از عقل
و هشیاری مکوب با قاسمی دیگر * که عیش جاودان دارند سر مستان ناپروا *
مفهومیجه انك چنك و ترنماتی دیگر لر دی پس (وکل نعیم لا محالة زائل)
و فقیجه دنیاتك هر خوب و نعمتی و لطافت و راحت ظل زائل و خیال آفل
اولمغله * مثنوی * چون برآمد روز کار و پیر شد * چونکه روز کار
کلدی و نیچه ماه و سال کچوب مطرب بر طرب پیر اولدی * مثنوی *
باز جانش از عجز پشه کیر شد * انك باز جان و شاهین روانی عجز و ضرورتدن
پشه کیر اولدی یعنی باز بلند پرواز تیهو و ترز و شکار نه تنزل ایتوب قاز و طور نه
اولا رکن ضعف پیریدن سکك اولمغه تنزل ایتدیکی کبی مطربك دخی باز
آوازی افشده فاخره و کفه چنکی طلوسی زروسیم کسب ایدر کن و دعوت
اولسان برله انواع ناز و استغنا ایلله وار رکن حالت پیریده واردیغی برلده

استثقال اولوب سلك اولار كبی مشتری اولغه بشلادی * مثنوی *
 پشت اوخم گشت همچون پشت خم * اول مطربك ارقه سی کوب ارقه سی
 کبی بوکلدی * بیت * صائمه کز کیم قوجه لق بوکدی بلن ذاتینک * نقد
 عمرین یتور پدرا کیلوب آئی ارر * مثنوی * ابروان بر چشم همچون پالدم *
 اول مطربك هلال ابروری کوزینک اوستنده پالدم کبی اولدی * عاشق پاشا *
 کورسکه کیم درلو جوهر دوکلور * ساچ صقال اغارر و بل بوکلور * عضور دن
 کیدر اول درلو هنر * صورتک شکلی آزار رنکی دوزر * غصه و تشویش و قیغواول
 زمان * شاد لقدن ارتق اولور بیکمان * ایلدی چونکه احوال اکوان متغیره در
 * مثنوی * گشت آواز لطیف جان فراش * پس اول مطربك دخی حالت
 پیریده آواز جان فزاسی * مثنوی * زشت وزد کس نیر زیدی بلاش * زشت
 اولدی و کسه نک یاننده انک آوازی هیچ شیئه دکر و مفتی کهردی * مثنوی *
 ان نوای رشک زهره آمد * اول زهره انک رشکی کلش نوا یعنی اول نواز زهره بی رشکه
 کتور مشدر * مثنوی * همچو آواز خر پیری شده * بر موجب (ان انکر
 الاصوات لصوت الحمیر) بر قوجه جارك آوازی کبی منکر اولمش ایدی زیر
 هر نسنه که بدنه متعلق اوله و بدندن ظهور ایده و لذات حسیه اوله انک زوال
 و فزاسی مقرر در * حکایت اولتور که * بر کون بر کسنه کلوب والد ماجد
 مولانا سلطان العلماء قدس الله روحه یه فلان کسنه جناب عالی بی عجب
 مدح و ثنا ایلدی و دنیاده مثلی بولمیانلردندر دیو حسن شهادت ایلدی دیدی
 سلطان العلماء بیوردیلر که ای درویش عجب بزی مدح و ثنا ایدوب حالیمز
 شهادت ایدن بزده نه مقوله نشان کور مشدر اگر صورت ظاهره و شکل و سیما
 مدح ایدرسه روح اندن قطع علاقه ایتد کده طراوتی کیدوب رنگ روی
 بوزیلور و خاکله یکسان اولور و اگر عبادت ظاهره مزه نظر ایدوب رکوع
 و سجود و قیام و قعود من مدح ایدرسه اول دخی اوصافی تندر بدنه فنا
 کلد کده انلر دخی فانی اولور اگر لسانمزدن ظهور ایدن حسن عبارات
 و نکات و اشاراتی مدح ایدرسه بعد الموت عندلیب لسان خاموش اولوب
 اولدخی فنا و عدمه کیدر پس بولردن هر قنغیسن مدح ایتد یسه لایق مدح
 و ثنا اولوب و شهادتنده کامل اولما مشدر اما بزده اولان روح قدسی
 و روان انسی و نور جذبات ربانیه و نفحات سبحانیه بی مشاهده ایدوب
 اکا شهادت و انک شاننی ثنا و مدحت قیلور ایه فی الحقیقه قولنده صادق قدر

و انک مثلی بولمز و لطافت و طراوتنه بروجهله زوال و کفایت کلز دیو بیوردیلر
 حقا که جمیع اولیاده مدح اولنان اول حقیقتدر یوخسه مجرد صورت مدح اولنوب
 مدح اولنان صورت دخی اول حقیقتله مدح اولنور فاذا کان كذلك
 حضرت مولانا بیوردیلر که * مثنوی * خود کد امین خوش که آن ناخوش
 نشد * خود قنغی خوشدر که اول زواله واروب ناخوش اولدی کما قال
 علی کرم الله وجهه * شعر * سل الخلیفه اذوافت منینه * ابن الجنود
 و ابن الحیل و الخول * ابن الكنوز الی کانت مفاتیحها * تنوء بالعصبة المقوین
 لو حلوا * ابن العید الی ارسدتهم عددا * ابن الحدید و ابن البیض و الاسل *
 ابن الفوارس و الغلمان ما صنعوا * ابن الصوارم و الخطیئة الذبل * ابن
 الکفاة الم یکفوا خلیفتهم * لما رأوه صریعا و هو یبتهل * ابن الکفاة الی
 تأججوا لما غضبوا * ابن الحماة الی تحمی بها الدول * ابن الرماة الم تمنع
 باسهمهم * لما انک سهام الموت یتصل * هیاهات ما منعوا ضیما و لا دفعوا *
 عنک المنیة اذوافی بک الاجل * ایلدی نیم روحم بوجهان فانیده * مثنوی *
 یا کد امین سقف کان مفرش نشد * یا قنغی سقفدر که اول مفرش اولدی
 یعنی لاجرم هر طاق عالی سافل و سقف متعالی منهدم و معدوم و کاشانه
 بوم اولوب بر کون اثری دخی قالمیوب صحرا و مزارع اولور (اجدی) کنج
 غم بن عاشقه عیش ایتکه مأوی یتز * تازه داغم کل فغانم بلبل کویا یتز * کیمسک رشک
 ایتزم طاق سرای قصر نه * بکا بر قاج کونلکه بوقبه مینا یتز * سیر صحرا ایلسم
 چتر همایون اکرم * اشک خونیم حباب خیمه و الایتر * تکیه کا، دلد، هر دم
 صحبت اسرار ابله * شویله حیران اولشم که غم بکاحلو ایتز * درد عشقیله کوز مدن
 دو کلن خون جگر * سیراچون کوه بلاده لاله جرایتر * اچدم سحره کرد وندن
 غم چکرزم * انی ابطال ایتکه بونطقم از درهایتر * الحاصل هر شی متغیر و مبتدل
 وفانی و مضمحل در مکر کیم * مثنوی * غیر آواز عزیزان در صدور * صدورده
 بی لفظ و حروف اولان اولیاء اصفیانک آوازندن غیری که * مثنوی *
 که بود از عکس دمشان نفخ صور * نفخ صور اسرافیل اول عزیزلر کدم و نفسلرینک
 عکسی اولدی نیکیم بونک ذکر ی بوندن اقدم سبق ایلدی * مثنوی * اندرونی
 کاندرونهامست ازوست * بواغزه بکار کدر و نلری بر خخانه عشق الهیدر که
 جمله در و نلر اول باده ربانیدن مست و مدهوشلردر * مثنوی * نیستی
 کین هسته امان هست ازوست * و بونلرک محو و فنا نیستی هستیلری

بر یو قلندر که بزم وارلقلم عز اندر یعنی انلر وجود موهو ملزندن فناء محض
اولمغله حق سبحانه و تعالی بلا واسطه اول ولی اکمله ذات وصفات یله تجلی ایدوب
مطلع آفتاب تجلیات و سرچشمه آب حیات اولور و بزم و جله موجوداتک
وارلقلم عز اول سرچشمه آب حیات و برج نور طلعت افروز تجلی ذاتن
وجود پذیر اولور * مثنوی * کهر بای فکر و هر آواز * اول انسان کامل
و مرشد مکمل هر آواز و فکرک کهر با سیدر یعنی کهر بانه و جله جذب موی
ایدر اینه جله عارفینک فکر و ذکر لری اول ولی کاملک کهر بای نفس و مقناطیس
قلبنده جمع اولور و قلوب عاشقین انک سرچشمه الماء واسطه حشر اولور
* مثنوی * لذت الهام و وحی و راز او * و اول عقل کل صاحبی اولان انسان
کامل و وارث اکمل الهام و وحیک و هر راز و اسرارک لذتیدر زیرا
بو ذکر اولان اذواق و حالات اندن اعطا اولنور و انک سرندن افاضه
قینلور * قاسم انوار * ساقی بمن آور قدح پیرمغارا * تا تازه کند جودت
او جوهر جاترا * یکجام بمن بخش ازان خنم قدیمی * زان می که
کند مست زمین را و ز ما را * زان باده که در نشئه او آب حیاتست * زان
باده که او جلو دهد عین عیانرا * زان باده که تابان شد از و طلعت خورشید *
زان باده که سرمست کند پیرو جوان را * قومی که ازین باده
چشیدند درین حال * گفتند بمستی همه اسرار نهانرا * تا از سخن از یار
قدیمست درین راه * زین پیش مگوید حدیث حدثانرا * قاسم همه یارست بجز یار
دگر نیست * روشن بود این نکته حریف همه دان را * آه ای مستمع متیقظ
و متنبه چونکه انفاس متبرکه مر دان خدادان غیر بی تقلبات فلکیه دن
خلاص اولدیغی ذوق سلیم ایله معلومک اولدیسه * از کلام علی *
والدهر فی صرفه عجیب * لکن غفله الناس اعجب * قد شاب رأسی ورأس
الحرص لم یشب * ان الحر یص علی الدنیا فی تعب * مضمون سعادت مشکونی
اوزره * مثنوی * چونکه مطرب پیرتر کشت و ضعیف * چونکه
مطربک قوای بدنیه و جوارح بشریه سنه کمال ضعف کلوب زیاده پیر اولدی
واردل عمره واردی * مثنوی * شد زنی کسی رهین یک رغیف * حرکات
جسمانیه سی مست اولمغله کسب سز لکدن بر کرده به رهین و محتاج اولدی
قال الله تعالی (الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم
جعل من بعد قوه ضعفا و شیة یخلق ما یشاء و هو العلیم القدیر) پس

* بیت * فرض علی الناس ان یتوبوا * لکن ترک الذنوب اوجب * فلو استنجه
مطرب عاجز اولدی روی نیازی درگاه چاره ساز بی نیازه ایدوب * مثنوی *
گفت عمر و مهلت دادی بسی * ایتدیکه الهاملکا پادشاهها پروردکارا بنده
عاجز چوق عمر و مهلت و یردک * مثنوی * لطفها کردی خدایا با خسی *
خدا یا معبودا بر خس و ذنی و جانی و غوی به چوق لطف و کرملر ایلدک
* مثنوی * معصیت و رریده ام هفتاد سال * ای عفو و غفور یتش یل
عمر ایچند خطایا و معاصی به سعی ایشم * مثنوی * باز نکر فتنی زمن روزی
نوال * ای عطا بخش و خطا پوش اولان کریم متعال و رحیم بی زوال و رزاق
لا یزال یتش یل عمر ایچنده بو عید ناچیز کدن بر کون احسان و نوالکی
کیرو طومدک و رزقی کسمدک الهی بو فضل و عطا سکا مخصوصدر رحمتک
در یاسنه حدیو قدر کما قال الله تعالی (الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم
ثم یمحیکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی
عما یشرکون) الایه * از دیوان علی * خبت نار جسمی باشعال مناری * و اظلم
عینی اذاضاء شهابا * ایابومه قد عشت فوق هامتی * علی الرغم منی حین طار
غرابها * رأیت خراب العمر منی فرزتینی * و مأویک من کل الدربار خرابها *
* رباعیه * شد آتش من فسرده از ضعف بدن * وان رفت که بود
باغ عیشم گلشن * ای موی سفید بر سرم جا کردی * چون بوم که
در خرابه کردم مسکن * الحاصل پیر چنکی بو مضمون اوزره انواع نالشر ایدوب
بالاخره ایتدیکه * مثنوی * نیست کسب امر و زمه جان توام * بو کون
کسبم یوقدر سنک مهمانکم ای مهمان محروم ایتیمان کریم و جواد
* مثنوی * چنک بهر تو زخم کان توام * چنکی سندن اوتوری چاله رم
سنک عبد مملوکم * از دیوان علی * الیک یاربی لالی سواکا * اقبلت عهدا ابتغی
رضا کا * استلک الیوم بما دعا کا * ایوب ادخل به بلا کا * ان یک منی قد دنا قضا کا *
رب تبارک لی من لقا کا * پس چنکی بو مناجاتی ایدوب * مثنوی * چنک را
برداشت و شد الله جو * چنکی یوقار و قالدردی و طالب الله اولدی و سازینه دوزن
و پروب * مثنوی * سوی کورستان یثرب آه کو * و آه جگر سوز ایدیچی اولدیغی
حاله مدینه منوره نک من ارستانی جانبته کندی بو تقدیرجه مصراع اولده
اولان شلر فت معنا سنه اولور پس پیر چنکی (ومن یسلم وجهه الی الله وهو
محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور) آیت کریمه سنده

اولان تشریف و تبشیر مظهر دوشوب * مثنوی * گفت خواهم از حق
 ابریشم بها * کندی کندی به ابدی حقن ابریشم بها استرم * مثنوی *
 کوه نیکویی پذیرد قلبها * زیرا که اول خداوندی مثال کمال فضل
 واحسانیه قلب وز یوف اولتری قبول قلبی و سیاتی حسنه تبدیل ابدی
 بر پادشاه دریا عطا در * بیت * هر که خواهد کویا و هر چه کوید کویا *
 کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست * دیوب * مثنوی * چنک
 زد بسیار و گریان سر نهاد * وافر چنک چالیدی و کرب و زاری ایدرک
 * مثنوی * چنک بالین کرد و بر کوری فتاد * چنکی بصدق ایلدی و بر
 مزارک اوزرینه دوشدی * قاسم * از حد گذشت قصه درد نهان ما *
 ترسم که ناله فاش کند راز جان ما * جایی رسید ناله که از آسمان گذشت *
 با او بهیج جا رسید این فغان ما * ما کم شدیم در طلب حق لایموت * از سالکان
 ره ندهد کس نشان ما * نادیده کرد هر نفس از لطف عیب پوش * چندین
 جفا که دید زما دلستان ما * در آتش تو منتظر آب رحیم * ساقی بیار جام
 می ارغوان ما * مضمونی اوزره پیر چنکی آه و این و ناله و حنین ایدر کن
 * مثنوی * خواب بردش مرغ جانفش از حبس رست * انی خواب
 الدی و عالم مثاله ایلوب مرغ روانی حبس تندن قوریلدی * مثنوی *
 چنک و چنکی رها کرد و بخت * و مرغ روحی چنک و چنکی لکی ترک
 ایدوب دام بشریت و شبکه عنصریه دن صحرادی * مثنوی * کشت
 آزاد این تن و رنج جهان * سمای اوج قربت اولان روح روان هوای
 لامکانه او چوب قیدتن و رنج جهانند آزاد اولدی * مثنوی * در جهان ساده
 و صحرای جان * قیود جهات و تعلقات عنصری یابدن ساده جهانده و طبع و هوادن
 آزاده صحرای جانده یعنی بو عالمه وار مغسله رنج جهان و حبس تندن رها
 بولدی و نور محض اولدی * قاسم * ذکر جیل یار جهانرا فرو گرفت *
 عالم گرفت لیک بوجه نیکو گرفت * جان نکته شنید از آن حسن بر کمال *
 سوزی زدل برآمد و شوری درو گرفت * فارغ شد از سلامت و راه فنا گزید *
 هر جانکه باملاحت عشق تو خو گرفت * روشن شد از لواحق اشراق آن
 جمال * از پرتوی که نیرخورشید ازو گرفت * قاسم میان خاک چو در
 شاهوار * چون باز یافت بازره جستجو گرفت * پس پیر چنکی عالم اطلاقه
 واروب * مثنوی * جان او انجاسر ایان ماجرا * انک جانی اول عالمده

ماجرا بی ابر لیلی اولدی و بو مفهومی تغنی ایلدیکه * مثنوی * کاندین
 جا کرمانندی سرا * اگر بنی بومکان بی قیده الیقویه ل ابدی و یا خود کر
 کاشکی معناسنی متضمن اولوب کاشکی بنی بونده قویه لردی دیمک اولور
 معنای اخیر اوزره بیت آیه مرئی و معنای اول اوزره بیت آیه جواب شرط
 اولور یعنی * مثنوی * خوش بدی جانم درین باغ و بهار * بو باغ و بهارده جانم
 خوش اولور دی و یا خود خوش اولیدی * مثنوی * مست این صحرا
 و غیبی لاله زار * بو صحرای لاری و لاله زار غیبیست مست و مدهوشی اولدیغی
 حاله و یا خود بودنی مستقلا ترجی اولوب بولاله زرغیبی و صحرای وهبیده
 تولیدی جانم ابدی مست و سکران اولوب صحوه کلیایدی دیمک اوله
 * مثنوی * بی پرویی پاسفرمی کردم * اول جهان مغویه بی بال و پرویی با
 و سر سفراییدم * مثنوی * بی لب و دندان سکر خوردی * بی لب
 و دندان شکر تناول ایدیدم * مثنوی * ذکر و فکری فارغ از رنج
 و دماغ * کردم با ساکنان چرخ لاغ * رنج و دماغدن فارغ و صورت
 و سیرتلی نور ربانی ایله بازغ اولان ساکنان ملکوت اعلی ایله ذکر و فکر
 ایدیدم و تسبیح و تقدیس منسوب لاغ ایدیدم بو وجهله اولان معنی فکریده
 اولان یانسبیه اولق اوزره در اما بعض نسخه ده رنج ایله دماغ بیننده
 و او عاطفه یوقدر بو تقدیر جه یاء فکری وحدت ایچون اولوب مصراع اول
 مصراع ثانی به مرهون اولمز تقدیر کلام بو وجهله اولور که مصراع اوله و یا خود
 مصراع ثانی به بر لفظ کردم دخی تقدیر اولوب حاصل کلام ذکر و فکری فارغ
 از رنج دماغ کردم با ساکنان چرخ لاغ کردم اولوب اگر بنی اول عالم غیبیده
 قویه لردی رنج دماغدن فارغ بر فکر و ذکر ایدیدم و ساکنان چرخ ایله لاغ قیلیدم
 دیمک اولور اگر چه بعض شارح بو بنده تنازع فعلین وارد دیمش لکن تنازع
 فعلین یوقدر زیر افعیل کردم مکرر اولوب و مقتضای اثر واحد کلدن بلکه فعل
 واحد بر قاج مفعوله تعدیه ایدوب فکر کردم ذکر کردم لاغ کردم دیمکدر
 و بودنی وجه در که مصراع اول مصراع ثانی به مرهون و چرخ دخی لاغ
 مضاف اولوب لاغ چرخ ساکنان ایله رنج دماغدن فارغ ذکر و فکر
 ایدرم دیمک اوله و لاغدن مراد بو تقدیر جه ارباب ناز و نیاز اولان عاشق لرد
 زیرا روئیای صادق عالم خیال ایله ارواح بیننده اولان عالم برزخ و جهان مثالدر
 پس روح روان نام اول عالمه وصول بولدقده بحسب الاستعداد مشاهده

صور خیالیه قیلور و احیاناً عالم ملکوتیه ارتقا ایدوب اربابیه معامله و مکالمه ایدر
پس حضرت مولانا دخی بو معنایه اشارت بیوررل * کلشن * تودر
خوابی و این دیدن خیالست * هر آنچه دیده ازوی مثالست * مثنوی *
چشم بسته عالمی می دیدمی * چشم ظاهر بسته اولوب بر عالم کوریدم
* مثنوی * وردور یحان بی کفی می چیدمی * بی کف و دست ورد خندان
ونسرین ورد یحان دیریدم * قاسم انوار * کرنسیم عاشقی از کوی
جانان آمدی * قعر بحر لم یزل در موج احسان آمدی * کر نه خود احیت
ان اعرف بدی مقصود یار * این ظهورات فراوان عین کتمان آمدی *
کرید یضابوجه عام کشتی منجلی * در جهان هر ذره موسی * عمران آمدی *
کر تجلی * جالی عام کشتی در جهان * هر یکا سکنی بدی لعل بدخشان آمدی *
عشق اگر در پرده ظاهر شدی بی آب و گل * همچو قاسم ذرها در رقص
عرفان آمدی * ایضاح تقریر مرام بودر که بویایات شریفه درج
اولنان قصه مطریده طالب اولان مستعینه بر حصه غریبه وارد و مراد
مولانا دخی او قصه دن سالکله حصه مزبوره بی افاده ایتکدر ایدمی ضمیر
مهر انجلیایه خفی اولیه که بر کمنه نک بو جهانیه متعلق انواع صنایع عجیبه
واصناف بدایع غریبه سی اولوب و کندی حقیقتدن آگاه ایتیه جک و طریق
مستقیمه مهتدی اولیه جق نیچه فتونه مالک اولوب علم حکمت و هیئت و هندسه
و قیافت و نجوم و طبابت و تواریح و حکایت و نقل و روایتده ید طولی و تقریر
و تحریرده زبان عندلیب کوپاسی اولسه و هر بر سر مویندن بر درلو هنر صداسی
کلسه وقت پیری ایرشد کده جوارح اجسام و مدرکات و افهامه دخی ضعف
طاری اولوب و اوان اجل قریب اولدقده عمرینی نه مقوله یه اضاعت ایتدیکن
ادراک ایدوب ذکر اولنان علوم و فتوندن کندویه مقدار ذره نفع اولمدیغن
کشف و عیاناکورر و مولانا جامی علیه رجه البارینک سبجه سنده بویایاتی
اوقیوب * نظم * خدمت مولوی چه صبح و چه شام * دارداندر کتاب
خانه مقام * متعلق دلش بهرورقی * در خیالش بهرورق سبقی * نه شبش
رافروغ از مصباح * نه دلش را کشاد از مفتاح * نه بجانش طوالمع انوار * تافتد
از مطالع اسرار * کرده کشف بر دلش مستور * نور کشف و شهود و ذوق و حضور *
از مقاصد ندیده کسب نجات * بیخبر از مواقف عرصات * از هدایت فتاده در
خذلان * و زبایدت نهایتش حرمان * بی فروغ و وصول تیره و تار * از فروغ

و اصول کرده شعار * کرد خاتمه کتبهای سره * از خری همچو خسته کرده خره *
سوی هر خشت از آنکه رو کرده * در فیضش برخ بر آورده * قصر شرع نبی
و حکم نبی * جز بران خشته نکرده نبی * سر پرانیشهای کونا کون * لب
پرافسانه دل پر از افسون * آید از طعن عامه احیاناً * سوی مسجد جناب
مولانا * با چنین حال باطن معمور * نیز خواهد زهی خیال و غرور *
می کند بر دل این تمنا خوش * شرم بادش از ان عمامه و فش * باتو کفتم
حدیث اشرف ناس * حال ارذل را از ان بشناس * بو مفهومی جان قولایغله
دکلیان نه حالده ایدیکن شبهه سزجه یلور پس اوزرینه سعادت ازلیه سبق
ایلمش ایسه آخرت مفلسی اولماق ایچون درکا، حقه یوز اوروب (اذا تخیرتم
فی الامور فاستعینوا من اهل القبور) حدیث شریفی مو حنبجه حقیقتده
اهل قبور اولان و (موتوا قبل ان تموتوا) منزلن بولان وجود مو هو ملرندن
فاتی اولوب اولیا و اصفیا و عمر منقبت و علی صفت اولان مرشدان کاملان
طریق هدایت آستان فلک آشیانسه ملازمت ایدوب بوانه دکن تحصیل
ایلدیم دیو عجب و غرورندن یره و کو که ضغشمدیغی علوم و فتونی هیچه
صایوب و مفتیه صاتوب در دینه درمان و عین و چشمه غیب اولان ملکوتی
عیان کورمک ایچون توجه تام ایله تضرع و نیاز ایدوب عاجز و مسکینک
کوستره حتی انلردخی اذن حق ایله اول دردمند بیچاره و مقصود اصلیدن
آواره یه نظر مرحت ایدوب فریادرس اوله لر و ان الوب حسیض خذلاندن
قالدیره لر پس اول مرد طالب طریق ابرار و اختیارده اولان اعزه کباره
استناد ایدرسه نیچه زمان ریاضت و خلوت و تعبیر رؤیا ایله تربیت ایدوب
تصفیه باطن و تزکیه نفسه ترغیب ایدرلر و مقام محمودی دلالت قیلورلر
زیرا رؤیا نبوتک قرقق التی جزئندن بر جزئید را کابناء که حضرت رسالت
پناه علیه افضل الصلوة والسلامک زمان بعثت و هنگام دعوتلری یکر می اوچ
سنه اولوب لیل و نهار اعتباری ایله و بهار و شتا ملاحظه سیله قرقق التی
جزئی اولور و اجزاء مزبوره نک بر جزئی که التی آیدر حضرت رسالت پناه
علیه السلامه اسرار غیبیه و خفایای ملکوتیه التی آی مقداری حالت روایده
واقع اولوب بعده ظاهر ایله باطن جمع اولوب ظاهر عین باطن و باطن عین
ظاهر اولمغله روایده باهر اولان حالت یقظه ده ظاهر اولوب تخصیص روایده
حاجت قائمندی پس رؤیا نبوتک قرقق التی جزئندن بر جزئیدر دیمه نک معناسی

بود در پیشرفا اما اگر اول طالب محبت ربانیه و راغب جذبات حقانیه اولان
صادق طریق شطارده اولان عشاقه التجاید رسه تلقین لرنده طالب
مزبوری افکار کونیه و ملاحظه نکوینیه دن اغماض عین ایله امر ایدوب
ورفع ماسوا ایله ریاضت ایتدیروب خلوتخانه قلبه کتوروب برنظرده جذبه
رحمانیه و اصل ایدرل پس جذبات الهیه کندی بی کنیدین رپوده قیلوب
فنا مر تبه سنه و بیدارلق خوابنه و هشیارلق سکرینه وارر و کندی حقیقتدن
خبردار اولوب ابد الا باد مقام فنادن و اول ذوق و صفادن بوعالم کثرته تنزل
ایتمک استمر لکن کسب حسنات ایچون طالب مزبوری سکر دن صحوه و محودن
اثباته کتوروب و اعطا اولسان نور هدایتی طالبک دست اختیارنه سرمایه
و ربوب مشاهده قیلدیغی مقام قرب و بقای کندی به تملک ایچون کوکل
بکلمکی وردایدنوب مجاهده قلبیه و قالیه ایله مکلف اولور و عینا و یقینانائل
اولدیغی مرتبه عالیه نک قدر و قیمت یلوب کندی به مأوی ایتمک ایچون بذل
جاه و خاتم ان ایدوب روز و شب آتش عشقه یانوب یا قیلور و غایتنه بالغ و مر د
آزاد اولنجیه دکن نیچه مهالک کور ر بخت و سعادت اکا که نفسی مهالکه دن
رهبا لوب اول سعادت ابدیه به نائل اوله و ندامت و حسرت اکا کیم اول مراتب
سنیه بی بعد المعاینه تابع نفس و شیطان اولغله ترک ایدوب و پیش رانده و پس
مانده اولوب اسفل سافلینه سر نگون اوله و جذبات حقک خاصه سندن در که
سالک منجذب بی ابتداء حالده غایت مرام و نهایت مهامه ایر کوروب بعده اول
مقامی مجاهده به موقوف قیلور نیکیم قاسم انوار اشبو غزل پراسرارده و معنادن خبر
ویر مشدر * شعر * دوش بر اوج لامکان خیمه اصطفا زدم * نوبت ملک لم یزل
بر در کبریا زدم * داد خدای ذوالمنن جان مر امی که من * برمه و خور ز فیض
آن شعشه صفازدم * خلعت جود یافتم یار و دود یافتم * پیرهن و جود را
پیش رخس قباردم * دوست چو غمگسار شد دل ز جهان کنار شد * روی
بروی یار شد بر دوج جهان قفازدم * شکر که پاک یافتم چونکه برای امتحان *
نقد صفات جان و دل بر محک و لازدم * گفت که قاسمی ترا کس نشاخت
غیر ما * در غلبات سکر جان نعره قل کفی زدم * چونکه رسید از ان عطا جان
و دلم بمبتدا * در جذبات ارتقا لای زمنتها زدم * امدی ای نور حدیقه عالم
و نور حدقه آدم امید در که (علم لا ینفع و قلب لا یخشع) صاحبی اولوب کندی
حقیقه که یول بولغیچون ذکر اولسان پیران طریقت و مر شدن راه حقیقتک

عنه علیه لرنده انواع عجز و مسکنات ایله جبهه عبودیتی زمین اطاعته قویوب
دو کفر نعمت و فساد یوق عمر و دولت و سعادت سرمداله کتور سن
و کاشف اسرار کرد کار حضرت خداوند کارک شمد نصکره پیورد قلری
کلمات قدسیه لرنه دخی کوش هوشک دوش قیلوب حصه مند اوله سن قال
قدس سره * مثنوی * مرغ آبی غرق دریای عسل * دریای عسل لذت شهود
جمال و ذوق محبت وصالدن عبارتدر یعنی پیرچکنیک روحی بر مرغ آبی جمال
ایدیکه دریای عسله غرق اولدی * مثنوی * عین ایوبی شراب مغسل * و اول
دریای عسل عین ایوبی ایدیکه شراب مغسل ایدی * مثنوی * که بدو ایوب
از پانا بفرق * که ایوب صبور علیه سلام الله الشکور اول عین حیات سببیله باشند
ایاغنه وارنجیه * مثنوی * پاک شد از رنجها چون نور شرق * نور آفتاب شرق
کبی رنجلردن پاک اولدی و بیت اولک مصراع ثانیسنده اولان شراب
مغسل ایله حضرت مولانا سوره صادد اولان اشوایت کریمه به اشارت پیوررل
قال تعالی (واذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربه انى مسنى الشيطان بنصب وعذاب
ارکض برحلك هذا مغسل بارد و شراب) * قصه ایوب علیه السلام *
(قال البغوی فی تفسیره کان ایوب علیه السلام رجلا من الروم و هو ایوب ابن
اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم و کانت امه من بیت
لوط بن هاران الخ و فی تفسیر الشیخ علی السمرقندی و امرآه ایوب ماهیر
بنت میشا بن یوسف الصدیق اور حجة بنت افرام بن یوسف بن یعقوب
و هما اعنی یعقوب و عیص اخوان) انتهى کلامه و فی تاریخ الثعلبی قال کعب
و وهب و غیرهما من الکتب کان ایوب علیه السلام رجلا طویلا عظیم
الرأس جعد الشعر حسن العینین و الخلق قصیر العنق غلیظ الساقین
و الساعدین و کان مکتوبا علی جبهته المبطلی الصابر) الحاصل ایوب نبی علیه
السلامک حکایه سنند ارباب تواریخ اقوال کثیره یازمشلردر لکن ارباب
تفسیر و معالم التنزیله و بعض اخبار ثقاتده تقریر اولندیغی اوزره اجمالا
بو وجهله روایت اولنور که ایوب علیه السلام و فور مال و کثرت منال
و حواشی بی غایه و غواشی بی نهاییه و افزونی اولادر شید و ابنوهی خدم
و عبید ایله متمتع و ولایت شامک مقیم لرندن اولوب دولت صوریه و معنویه ایله
متفرد و منفرد ایدی و علی الدوام اطعام مساکین و فقرا و رعایت و تربیت

یتامی و تعهد ضعیفایه تقید و بذل مال و مسترا وظایف شکر گذاری
و قواعد سیاس حضرت باری به قیام و اشتغال اوزره ایدی و سیاحان
منازل آسمانی امر سبحانی ایله زیارت ایوبه کلوب خلوص و طویت و صدق
نیتله اداء مراسم طاعت ایلدیکن کوروب بوقدر وجود تمول فراغ بالانه
کثرت و یرمیوب افعال حسنه و اعمال مستحسنه و صفای عقیده متینه سی
اسباب جهات مز بوره ایله مخلوط و مشوب اولیوب قلب سلیم و طبع مستعین
عین یقین ایله مشاهده قیلوب مدح و ثنا قیلورلردی و بالجملة ایوب علیه
السلامک انوار لامعه صورت و شوارق بارقه سیرتی اهالی طبقات نه افلاکده
جلوه ایدوب و ارتکاب لوازم عبادتده اولان خلوص قلبی افواج ساکنان
حظار قدسه صفوت و یرمش ایدی و فرق مبارکنه تاج نبوت و قامت
موزوننه خلعت خلافت ارزانی یورلمش ایدی نخل بندان حدایق آثار
بووجهله روایت قیلورلرکه (النبي الهاشمی اعنی حبیب خدا محمد المصطفی علیه
من صلوات الله الاوفا) نک بعثتدن اول ابلیس علیه مایستحق سمایه عروج
ایدوب ملائکه نک کلمات قدسیه سنی استماع ایدردی کما قال البغوی فی تفسیره
(وکان ابلیس لا یحجب عن شیء من السموات وکان یقف فیهن حیث ما اراد
حتى رفع الله عیسی فحجب من اربع فلما بعث محمد صلی الله علیه وسلم حجب
من الثلث الباقیه) پس ابلیس پرتلیس لسان ملائکه دن ایوب علیه السلامک
مدحت و ثنائسن استماع ایدوب عندالله اولان شرف و منزلت بیلدکده ناره
حقد و حسد باطن ناپاکنده اشتعال ایدوب عداوت ایوبه مبادرت ایلدی
اول اثناده سر پرده کبر یادن برندا کلوب ای لعین ایوب نبی بنم صالح
و مخلص و صبور و شکور قوللرمندر سنک اغوا و اضلالکدن مصون
و محفوظدر یورلدی ابلیس ابتدی الهی الهی بن ایوبک اغواسته نه وجهله
قادر اوله بیلورم و اول دخی سنک نعمتک شکرینی نیجه ادا ایتسونکه بوزمانده
اکا و یردیکک ثروت و مکنتی کمسنهیه و یرمدک اگر اول دولت دنیا الندن
کنسه طاعت و عبادتدن تبرا ایدوب بلکه برکده دخی جبهه سنی زمین
عبودیتده قومزدی دیدی تکرار خطاب کلوب ای لعین کذب و دروغ
سویلندک بزم عباد اصفیامز سنک ظن فاسدک کبی دکلدر یورلدی ابلیس
ابتدی الهی بنی انک اموال و اولادینه مسلط قلسک عبادتدن نه وجهله
روکردان اولدیغی کوریلوردی دیدی پس اول پادشاه بی زوال حکمت

خفیه سنی اظهار و ایوب نبیده اولان کمال صبر و خلوصی آشکار قلی ایچون
شیطانک دیلکن قبول ایدوب اموال و اولاد ایوبه سنی تسلیط ایلدم
یوردی ابلیس علیه اللعنه شاد اولوب عفاریت جن و مرده شیطان اولان
اتباع و ذریاتی جمع ایدوب صورت حالی انلره عرضه قیلدی و بوبایدهر
بریکرک مقدوری ندر دیو کندی به کمال معاونت استدی انلر دخی مرتبه
وسع و طاقت و فسادده اولان قدرت و شفاعتترین بیان ایلدکلرند ایمدی
کورهم سزنی بکاینجه هوادار اولورسز دیوب مواشی و دوابی اوزرینه قوم
شیاطینی حواله ایلدی پس تبع شیاطیندن بریسی روز کار و اعصاری
نار محرقه به تبدیل ایدوب جمله اشتراتی دوه جیلری ایله مرعاده ایکن آتش
یاقدی و هلاک ایتدی و اغنام و مواشی بی دخی صویه غرق ایدوب مواشی
و دوابدن برشتی حیاته قالمد قده ابلیس علیه مایستحق اغنام و بقورک
چوبانلری صورته تمثیل ایدوب ایوب علیه السلامه کلدکده سجود و رکوع
و قیام و قعودده بولدی و فریاد و فغان ایدوب یا ایوب برنار محرقه کلوب
جمال و بقروخیل و حجری یا قوب هلاک ایدوب و یرسیل عظیم کلوب اغنامی
غرق ایلدی دیدی ایوب علیه السلام (الحمد لله الذی هو اعطاها و هو اخذها
و قد انما و طنت مالی و نفسی علی القناء) دیوب شکر و ثنا و عبادت مولایه
قیام کوستردی کذا و کذا ایوب علیه السلامک جمیع اموال و خائمانی کیدوب
شیطان علیه اللعنه هر برسنده بر صورت قبیحه ایله کلوب افغان و فزع ایدوب
یا ایوب جمله اموال و ارزاقک کتندی و ناس حالکدن متحیر قالدی بعضیسی دیرلر که
اگر ایوبک ربیسی قتیده اعتباری اولیدی اندن بومصیبتی دفع ایدردی و صدیقته
تفجع و یروب عدوسنی کولدر مزدی ایوب علیه السلام کبرورد جواب
ایدوب (الحمد لله الذی حین اعطانی و حین نزع منی عریانا خرجت من بطن
امی و عریانا اعود فی التراب و عریانا احشر الی الله عز و جل لیس لک ان تفرح
حین اعارک و تجزع حین قبض عاریته الله اولی بک و بما اعطاک و لو علم الله
فیک ایها العبد خیر النقل روحک مع تلك و صرت شهیدا و لکنه علم منک شرا
فاخرک) دیو یوردی پس ابلیس خائب و خاسر اتباعنه رجوع ایدوب
غیر تدبیره بشلادی ویدی کونک ایچنده اول جناب نبوت ما بک صامت و ناطق
جمله تمکلاتی فانی و معدوم اولوب نسته قالمدی و ایوب علیه السلامه
قطعا تشوش خاطر کلیموب تسبیح و تقدیسدن کسته اولمدی و سکر نیچی

کون اولاد کرامی مکینه واروب ابليس لعین اذن حقه دبیر ستانه زلزله
و یروب و سقنی اولاد ایوبک اوزرینه ییقبوب جمله سی شربت موتی نوش
جان ایلدی و شیطان لعین غرق خون اولوب ذکر اولنان قصه هولنا کدن
ایوب علیه السلامه خبر و یروب رقت قلبه متعلق انواع کلمات تکلم ایتمکله
برخوای (ان اولادنا اکادنا) سنیه بی کینه ایوبده بر مقدار تضیق رونما اولمشیکن
فی الحال تیقف ایوب جبل متین صبره تمسک و لسان شریفی (انا لله وانا الیه
راجعون) شناسنه مفتوح قیلدی و پرستش معبودی همتایه اشتغال کوستردی
پس ابليس لعین ایتدی الهی ایوب اموال و اولادنه عوض و یره جکک یلور
انکچون شکر ایدر بنی ائک جسده مسلط قلسک حالنی تمام ایدردم دیدی حق
سبحانه و تعالی دن شطانه خطاب اولوب ای مر دود و رجیم سنی ایوبک
جسده دخی تسلط ایلدم الالسان و بصرو سمع و قلبنی کنندی حفظ و حایتمده
آسوده و محروس قیلدم انلرده سنک دخلک یوقدر زیرالسانله ذکر کرم ایدر
و بصرایله مصنوعات و انواع عنبر اتم کورر و سمع ایل و حی و الهام دیکار
و قلبنده آب حیات محبتم قینار بو نلردن غیر یسنه مسلط اول دیو بیوردی
پس ابليس رخصت بولوب بر مر د ساحرک صورتنه ثمل ایدوب ایوب
علیه السلامک سجده ده ایکن منخرینه بر نفخ زهرناک اوفوردی فی الحال ایوب
نبینک مزاج مسواسنه اختلال کلوب و حرارت عظیمه و مفرطه مستولیه
اولوب بدن مبارکنده قرحه و کجیک دیدکلری چبانلر ظاهر اولدی و جمله
لحم و کوشتی و جلد و پوستی اریوب دو کلمکه بشلادی و اول حضرت مقدس
نبوی اصلا جنز و فزع اظهار ایتیبوب عبادتدن کسلدی لکن مرض
تمامی اولغله کرم و دیدان حاصل اولوب جوارح مبارکه که سنده نتن عظیم
و عفونت پیدا اولدی و اول بقعه ده ساکن اولان قوم ایوبی شهردن طشره
بر محله نقل ایتدیلر که بنی اسرائیلک مزبله سی انده دو کیلوردی پس اول
کاسه ده ایوب ایچون بر عریش یایوب کو نشدن حفظ ایچون انده اسکان
و جمله اقربا و دوستانی استکراه ایلوب ایوبک یانندن کتدیلر زوجة
طاهره سی اولان رجه خاتونندن غیری هیچ فرد ایوب نبینک خدمت
و تعهدنه قیام کوسترمدی و رجه خاتون کمر اخلاصی میان بسته اولوب
خدمت ایوب علیه السلامده کمال سعی و اجتهاد ایلدی و قدر موجود باب نفقه
ایوبده صبر ایدوب تمکلات و مخزن و نادن شی اطلاق اولنور نسنه لری
قالقد قده مز دورلق ایدوب اجرت ایله ایلجک اکروب و ایش اشلردی و قوت

یومدن زیاده الله نه کبر سه صحت ایوب نیتنه الله تصدیق ایدردی روایت
اولنور که ابليس علیه اللعنه بر کون باب نفقه ده رجه خاتونک کمال مضایقه
واضطرابن کوروب بکایوندن اعلا فرصت اولمز دیو کندوی برزن کوتاه
موی شکنه قویوب رجه خاتونک بولی اوزرنده طوردی و ایتدی ای رجه
بنم صاچم غایت قصیردر و اگر کیسور یکی کسوب بکا و پرر سک سکا بو کون
یته جک نفقه مقداری برشی اعطا ایدیم دیدی رجه خاتون بالضروره
کیسوی مبارکنک ایکسنی دخی کسوب اگا و یردی و ایوب علیه السلامی
اطعام ایچون بر مقدار طعام الدی پس ابليس لعین شتاب و استعجال ایلر رجه
خاتونی سبق ایدوب ایوب علیه السلامه کلدی و ایتدیکه یا ایوب سنک حرمک
بر کارنا پسندیده یه جرأت ایتکله کیسورین بریده قیلدیلر دیوب متهم ایلدی
در عقب رجه خاتون دخی کلد کده ایوب علیه السلام حرمک کیسورینه نظر
ایتد کده ایکسی دخی بریده اولمش کورمکله یارجه اگر حق تعالی بومر ضدن
بکا صحت و عافیت و یرر سه سکایوز دکنک اور این دیو قسم عظیم ایلدی
پس رجه خاتون تهمت ابليس و سو کند ایوبدن تنکدل اولوب الهی عالم
سکا معلومدر دیوب کماکان ایوب علیه السلامک وظائف خدمته قیام
و تمهید قواعد بساط شفقتده اهتمام اوزره اولدی پس ایوب علیه السلام
ابن شهابک انس رضی الله عنهدن روایتی اوزره اون ایکی سنه و کعب رضی الله
عنه روایتی اوزره یدیل و یرر و ایتدیدی ییل یدیل ای یدیل کون یدیل ساعت
و وهب روایتده اوج ییل کامل اول بلیه عظیمه نک شدتنه بر و جهله صبر
و شکر ایلوب و بحسب الطاقه رواتب عبادت و روابط اطاعتدن منفصل
اولوب انک مافوقی تحمل متصور دکل ایدی و ایوبک حالنی و بو و جهله
اولان صبر و تحملنی مشاهده ایدن قاطنان عالم پاک و ساکن خطه خالک دم بسته
و حیران اولوب و لسان حیرتترین (ان هذا شیء عجاب) کلامنه مفتوح
قیلور لردی بیت * در ساحت زمانه زراحت نشان مخواه * ترکیب عافیت
زمزاج جهان مخواه * دردت چنین نماند و نیکو شود یقین * صبرت کفیل
تست علاج ای کسان مخواه * الحاصل چونکه ابليس علیه اللعنه بو حالات
عجیبه بی مشاهده قیلوب بواعث حقد و حسد و ناره بغض و عداوت
نهاد بی بنیادنده مشغله اولدی و حصول مطلوبی مرادی اوزره بولماغله لاجرم
کنندی بی بر صورت عجیبه ایله آراسته قیلوب اول بقعه سکا نه اظهار ایلدی

و بر آواز قیخ ایلله ندا ایدوب یا معاشر الناس بیلکز و آگاه اولیکز که بن ملائکه
مقر بیندن اولوب مقام آسمان چارمده در و سزه کرکلو بر خبر ایلله نزول
ایلدیم پس سمع قبول ایلله کلام اصغایدیکز کیم ایوب بن اموص نبی ایزد
متعال و مقرب درگاه لایزال ایدی لکن ریسی اگا غضب ایدوب نامنی جریده
انبیادن حک و محو ایلدی ایمدی کرکدر که شمدی واروب ایوبی اول مقامدن
دخی سوروب چیقاره سز تا کیم سخط الهی سزه دخی سرایت ایلله دیوب
و بونک امثالی الفاظ مز خرفه تلفظ ایدوب کوزدن نهان اولدی و ایوب علیه
السلام بو وجهله اولان کفت و کوی استماع ایدوب و شماتت ناسدن
مضطر اولوب (الهی اعوذ بک الیوم منک و استجیرک من جهد البلاء فأجرنی
و استغث بک من عقابک فاغثنی و استعین بک علی امری فاعنی و اتوکل علیک
فاکفنی و اعصم بک فاعصمنی و استغفرک فاغفر لی فلن اعود لشیء تکرهه منی)
دیومناجات ایدوب و حکه سنده اولان دودلردن بریسی ایوب علیه السلامک
قلب صنوبری و لسان شریفنه قصد ایلدکده ذکر و فکرینه فتور کلمکدن
خوف ایدوب تمام رنج و مشقت و سر ضجرتدن وجه مبارکن قبله حاجاته
توجیه ایدوب (رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین) دیوب تضرع و نیاز
ایلدکده بر موجب (فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر) ایوب علیه السلامک
دعاسنی اول قادر و لطیف قبول ایدوب بیک حضرت جلیل جبریل امینی
تبشیر صحت و عافیت ایلله ایوبه ارسال ایلدی پس جبریل امین ایوب علیه
السلامک الین الوب ویرندن قالدروب یا ایوب ارکض برحک الینی دیوب ایوب
علیه السلامک پای راستنی تحریک ایدوب بدن شریفنده اولان قورد جعفر
دو کولوب و تحت قدمندن برعین حاره شافیه پیدا اولدی پس اشارت جبریل
ایلله اول صودن غسل ایدوب ظاهر جسدنده اولان جمیع امراض و اسقام
زائله اولوب حالت اولاسنه معاودت ایلدی بعده جبریل ایوبک پای یسارین
تحریک ایدوب بر ماء بارد و عین حیات جاری اولدی و اندن دخی نوش ایدوب
دروننده اولان هر علت رفع اولوب صحتیه متبدل اولدی و جبریل امین بهشت
برندن بر بساط بهترین کتوروب و حله جنت و تاج سعادت کیدروب بساط
مز بورده ایوبی اجلاس ایلدی و ابلیس علیه اللعنه نک رجه خاتونه ایلدیکی
اسناد بهتان و افترا ایدیکن بیلدیروب نراحت حرم ایوبه شهادت ایلدی و حلف
وسو کندی برینه کلمک ایچون یوزدانه اینجه چنوغی بریره باغلیوب یکپار رجه یه

ضرب ایلک تعلیم ایلدی پس ازین جانب رجه خاتون تحصیل قوت و کفای
ایچون شهره وارمش ایدی عودت ایدوب کلد کده ایوب علیه السلامی عریشده
کوره میوب فریاد و فغان ایلدی و در حال ایوب ایلله جبریل علیهما السلام
رجه خاتونه کلوب باعث فریاد نه در دیدلر رجه خاتون بر آه جکر سوز ایدوب
بو عریشده بر مبتلا وار ایدی کورمدیکرمی دیدی جبریل یار رجه اسکراول
مبتلایی کوریدک بیلور میدک دیدی ایوب علیه السلام کفتار جبریل امین
اسراردن و رد احرکی تبسم ایلوب و رجه خاتون لطف الهی بی یلوب
ایوبک یا غننه دوشوب معانقه ایتدیلر و جبریلک تعلیمی اوزره ایوبک
یمین برینه کتوردیلر پس حضرت ایوب منزله واروب اول حضرت حق
و قادر مطابق ایوبه تمامت خیل و حواشی و دواب و مواشی و املاک و اموال
مع زیاده تجدد ایدوب و اولاد کرامنه دخی حیات نوا حسان ایلدی * و معارفده
مذکوردر که ایوب علیه السلامک منزل مبارکی اراضی شامدن بین الدمشق
و الرمله ائله نام موضعده اولوب عهد مز بورده موضع مذکور بر شهر معمور
ایدی و تحت اقدام همایون ایوبدن جاریه اولان عینین الی الان موجودین
و باقیین اولوب اصحاب امراض و علل اطراف و انکافدن کلوب اول
عین جاریه ده یونوب و ایچوب صحت بدن بولورلر و ایوب علیه السلامه
یوم ابتلایه دکن اوج کسسه ایمان کتوروب بریسی اهل یتندن الیقن و ایکسی
دخی بلده ایوبدن اولوب یلدد و صافرنام کسسه لرایدی انلردخی اول بلای
شدیدک نزولن کوردکده مرتد اولوب ایوبک خدمتدن کتدیلر و ایوب علیه
السلام بعد العافیه اهل رومک دعوتنه مأمور اولغله جانب رومه توجه
ایدوب و قریب وفات و آخرایام حیاتنده ارشد اولادندن اولان حومل نام
پسر بنی وصی و ولی عهد ایلوب تجهیز و تکفینن اکا وصیت بیوردی و ایوب
علیه السلام ابراهیم علیه السلامک شریعتی اوزره ائدی و مدت دعوتی
بقول کعب الاحباریدی ییل و بر روایتده اوج ییل و انس بن مالک روایتده
اون سکر ییلدر بیور مشلر و اوقات حیاتی بر روایتده طقسان اوج
و بر روایتده طقسان و عقد الجواهر صاحبی ایکوز ییل عمر سوردی دیمشدر
و منتخب المعارفده یوز قرق ییل عمر سوردی دیو مذکوردر و کتاب مز بورده
مدت دعوت ایوب بکرمی یدی ییل اولمشدر و بلایایه صبر ایتمشدر کما قال
تعالی (انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب) ای مستمع مستند قصه

ایوب علیه السلام در حصه متداوله کسبه معلوم اوله که حق سبحانه و تعالی تسلیه رسول و تثبیت المؤمنین بیورر که حیم کفار و مشرکین و معاندین و منافقینک جفا و اذاسنه صبر و تحمل ایدوب (واذکر عبدنا ایوب اذ نادى ربه انى مسنى الشيطان بنصب وعذاب) یعنی حیم بزم عبدیمز ایوب علیه السلام شیطان بنی مشقت و عذاب ایلد مس ایلدی و بدتک الم و جراحته و مالک هلاکته سبب اولدی دیوندا ایلدیکی وقتی تذکر ایلد زیرا بزم عبدیمز ایوب نعمانزه شا کر و بلالرم صبرا ایلدی و بزم درکا، چاره سازمزه بو وجهله نیاز ایدر دیکه ای دانای غیب وای شتوای بی عیب هر کسک ضمیر مکتونی سنک عملکده هویدا و سرانجام کاری جریده، تقدیر کده پیدا در پس الهی سمیع و علیم و بصیر و خیر سنکه بودیو مردم فریب بهر روز و سوسه و اغوا سیله خزینه مینه می تاراجه قصد ایدوب دست تعدیسیله خرمن صبرم باد جزعه و یرمک استر و انواع تلبیسات و تمویهات ایلد اقربا و تعلقاتک رشته شفتلرینی بندن کسته قیلوب باب معالجه ده متردد و یانیدن بعید اولد یلر الهی هزار و هزار شکر بسیار که دست امیدم دامن وصالکدن کسته قیلدی یو خسه بو عبد فقیرکی بوزار یلغک ایچنده هلاک ایتک مقرر ایدی الهی لطف و کرم سنکدر دیوب اغلدی حیم بن دخی کمال فضل و احساندن ایوبک دعا سن قبول ایدوب شب محنتی روز صخته مبدل ایلدم و ریاح رحتم افق عنایتدن دمیده قیلوب (ارکض بر جلاک هذا مغتسل بارد و شراب) فرمانم ایلد مشرف و معزز ایلدم (قال القاضی فی تفسیر هذه الآية والاسناد الى الشيطان اما لان الله مسه بذلك لما فعل بوسوسه كما قيل انه اعجب بكثره ماله او استغاثه مظلوم فعلم يغثه او كانت مواشيه في ناحية ملك كافر فداهته فلم يغز، اولسواله امتحانا لصبره فيكون اعترافا بالذنب او مراعاة للادب اولانه و سوس الى اتباعه حتى رفضوه فاخرجوه من ديارهم اولان المراد ما كان يوسوس اليه في مرضه من عظم البلاء والقنوط من الرجوة ويغريه على الجزع وقال الشيخ زاد، في حاشيته و شراب خبر مبتداء محذوف ای هذاماء بارد و يشرب منه والواو اتماء كيد لصوق الصفة بالموصوف) اما تفسیر کشف الاسرار ده لاجل الوزان صفت موصوفه تقدم ایتشدر دیمش (كما قال هذا مغتسل بارد و شراب و آخر و شراب للوزان و تقدیره و شراب بارد) انتهى كلامه و قال قتاده هما عینان بارض الشام فی ارض یقال لها جابه

و امام بغوی تفسیر معالم التزیلده بیورر که (فقد علمتم ان الله تعالى يتلى المؤمنین والصديقین والشهداء والصالحین و لیس بلاؤه لاولئک بدلیل علی سخطه علیهم و لاله و انهم و لکنها کرامه و خیره لهم و لو کان ایوب لیس من الله بهذه المنزلة الا انه اخ احبته و علی وجه الصحة لکان لا یجمل بالحکیم ان یعذل اخاه عند البلاء و لا یعیرہ بالمصیبة و لا یعیه بما لا یعلم و هو مکروب حزن و لکنه یرحمه و ینکی معه و یرستغفر له و یحزن بحزنه و یدله علی مراد امره و لیس بحکیم و لا رشید من جهل هذا) حاصل کلام شروط عبودیتدن بری دخی بودر که احکام قضاتک جریانیله عند نزول البلاء خواص عباد الله اولان انبیاء و اولیایه صبر ایتک عادت قدیه در و انبیا و اولیاسنه حق سبحانه و تعالی تسلیط شیطان ایدوب و بلا اصابت ایتد ردیکی لاجل الالهانه اولیوب بلکه انبیاء و اولیاسی کمال عزته بالغ و درجه صابرین محبوبینه نائل اولمچونددر و لاجرم مقام رجاله بالغین اولان عاشقین صادقین انواع بلایا و محنه صبر ایدوب و جمیع اموری حضرت مولایه تفویض و قضایه رضا و تسلیم ایلد بالغین اولمشدر در فلهدا حق جل و علاعبدنه نظر رضا ایلد نظر ایلد (ارکض بر جلاک) فرمانیله مرضی شفایه و شد تنی رخایه و جفا سنی و فایه تبدیل ایدوب رکضت رجل همت و عزیمتیه تحت قدمین صدق و خلوصندن بر عین رحمت و ینوع هدایت اخراج ایدر که مغتسل اصحاب علل و مشرب ارباب ملل آندن تفجرایدر پس پیر چنکی دخی بلوای فقر و فاقه یه صبر ایدوب و تحریک اقدام صدق و خلوص ایلد مزار ستانه واروب انواع تضرع و زاری ایلد مرغ آبی اولان روح روانی غرق دریای محبت و مستغرق بحر مودت اولغله در و نندن تفجرایدن عین عشق و جذباته یونوب و چشمه معرفتدن آب حیات نوش ایدوب امراض نفسانیه و علل جسمانیه دن خلاص اولدی و سراپا ضیای نور وحدته بویاندی و آفتاب محبت وجه کریمده اشراق ایلدی * قاسم انوار * جان کینه کار ست و مجرم رحمت جانا بجاست * قصه طغیان زحد ستد شیوه عرفان بجاست * محو کرداند کاه عالمی رادردمی * یارب آن موج کرم آن بحر بی پایان بجاست * از عطش جانها بلب آمد درین دریای ژرف * ساقی باقی شناسد چشمه حیوان بجاست * عشق سرمستست و می کوید با واز بلند * ما بچنانان واصلیم آن عقل سر کردان بجاست * طاعت بی درد را هر کر

نباشد چاشنی * ناله مستان سو کردن بی سامان بجاست * قاسمی از دیو مردم
نفرتی دارد عظیم * صولت غولان ز حد شد صدمت سلطان بجاست *
ایمدی ای مستمع متشوق اسرار الهیه و اطوار عشاق ربانیه به حد و غایت
و حصر و نهایت یوقدر مثلا * مثنوی * مثنوی در حجم کربودی
چو چرخ * مثنوی شریف حجم و چو قدر و وسعت و اگر چرخ فلک مقدارنده
اولیدی * مثنوی * در نکینجیدی در روزین نیم برخ * بواسرار الهیه دن
مثنویده یارم پاره صغماییدی زیر عالم ملکوت و جهان جبروتک انوار
غریبه و اسرار عجیبه سی بر مرتبه لایعد و لایحد در که انجمل قلم و دریال مرکب
و طبقات نه افلاک کاغد و اهل ملکوت اعلی و اسفل و مجموع ثقلین کا تب
اولسه و الی یوم المیزان تحریر اشتغال قیلسه لر در یادن قطره و مهربدن ذره سن
یازه میدردی کما قال الله تعالی (قل لو کان البحر مدادا لکمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا) و بالجملة * مثنوی * کان زمین
و آسمان پس فراخ * که اول زیاده و اسع و فراخ اولان زمین و آسمان
* مثنوی * کرد از تنکی دلم را شاخ شاخ * ضیق و تنگ کلکندن کوکلی
پاره پاره و شرحه شرحه ایلدی زیر کوکل بر جنده طلوع ایدن انوار اسرار
لاهوویه عالم ملکوتدن اولغله اول معانی غیبیه بو عالم حسی به صفشامیوب
و تحت عباراته داخل اولیوب کوکلی شرحه شرحه و شاخ شاخ ایلدی
دیو بیور در زیر * مثنوی * وین جهانی کاندین خواب نمود *
بو بر جهان غیبیکه بو خواب ایچنده بکا ظاهر اولدی * مثنوی * از کشایش
پرو بام را کشود * و کشایشدن بنم پرو بامی آچدی یعنی قیود جسمانیه
ایله بسته اولان پرهوشم و مرغ روح بو عالم معاینک کشاده لغندن قیددن
خلاص اولوب پرو بامی آچلدی و جو هوای جبروته اوچدی * مثنوی *
این جهان و راهش ار پیدا بدی * اگر بوجهان منبعک راه و سیمی پیدا
و آشکار اولیدی * مثنوی * کم کسی یک لحظه آنجا بدی * قتی از کسسه
بر لحظه اول عالمه اولیدی یعنی بو عالم پستینده از کسسه قالدی و لحظه
واحد بوجهان فائیده قرار طوتمیوب اول جهان باقی به کیدیدی پس
حضرت مولانا پیر چنکی لسانندن کندیلرک روح بر فتوحی اول عالم اطلاقده
ایلدیکی سیر و سلو کنندن خبر و یروب مرتبه استغراقده محو و محق ایکن نیچه
طالب صادقلری اول مقام منبعه ارشاد ایتک ایچون مرتبه بشریه رد اولوب

* مثنوی * امر می آمد که فی طامع مشو * اول پیر مطربه و یا خود
سر مولانایه امر الهی صادر اولدیکه یوق طمع ایلید و مرتبه استغراقده
بکلیته مستقراوله * مثنوی * چون زیایت خار بیرون شد برو * چونکه
مقصود حاصل اولوب پای جانکدن خار احکام جسمانیه طشره کلدی
یوری عالم بشریه قدم نهاده اول که سائر طالبلرک دخی قدم جانندن
خار ما سوا بی اخراج ایدوب مقتضیات نفسانیه دن رها بولدقلرنده سکا تبعیت
ایدوب بو عالم اطلاقده کله لر و بنم جامی مشاهده قیله لر و بودخی مرده و بشارت
اولسونکه پای قلبندن اخراج خار طبیعت ایلان و (موتوا قبل ان تموتوا)
مرتبه سن بولان عاشقلسر سکردن صحو و محو دن اثباته و ملکیتدن بشریه
واردقلری کندیلره قید اولیوب بنم بقاء جاودائمه باقی اولغله هر زمان
بو عالم وحدته کلکه عسرت چکمز لر و ابواب جذباتی مغلق کور مز لر پس
چونکه روح مطرب جانب الهیدن بومقوله خطابات تشریفات ایله معزز
و خلع تعظیمله مطرز اولدی * مثنوی * مول مولی می زدنایجان او *
پیر چنکی نک جانی اوراده بر مول مول اوردی * مثنوی * در فضای
رحمت و احسان او * اول خدای لایزالک رحمت و احسانی فضا سنده مول
مول توقف و انتظار معناسنه در ولکن اصطلاح ملا حانده مولی
مولی دیمک سلم سلم و خلص خلص معناسنی متضمندر و کشتیدن لنکر
قو پاردقلری زمانده ملاحر لفظ مز بورایله تکلم ایدر لر فاذا کان کذلک کشتی
وجودی دریای اتواره مستغرق اولان روح چنکی به دخی قعر بحر احدیتدن
نیور قو پاروب اکتساب حسنات و ارشاد طالبین ایچون دیار بشریه
سفر ایتک امر اولوب موافق ایام اسمکله روح چنکی الهی سلم سلم و خلص
خلص دیوب ورطه هلاکدن کشتی وجودم حفظ ایدوب احکام جسمانیه
و مقتضیات نفسانیه فورتنه لرندن سن صاقله دیوب و بادبان صدق ریا
هدایت ایله طولوب یلکن طوریده کیدوب جزیره ناسوته جریان ایلدی
* محرره * شریعت کشتی سینه کیر سوار اول * قانیایک طریقندن
کوروب بول * صوبی ال معرفندن اوله غافل * صالوب بحر حقیقته
روان اول * کوکل بولانور یسه موج غمدن * شراب عشق نوش ایله
خلاص اول * دلا نوح نوحه سی ملاحک ایسه * نه غم برسین نجاته
ایر کورر اول * بوفلکه دین دیرک فرض یلکنیدر * سنن آلاتی در طوط

امتی اول * کمینک صاحبی اول مصطفادر * خدانک سودیکی
محبوبی دراول * حبیبک یاری واصحابی جمله * کمی یلکجی و آلجی
مقبول * هدایت یلاری اسدی موافق * کججه یی کوندزه قات یوله
طوغرول * دوئجک اولدی ایسه کامل انسان * کیدر خوفی سلامندر
امین اول * بونک کبی کمی به بندک عاشق * شکر ایله مبارکدر سکا یول *

* در خواب گفتن هاتف مر عمر را رضی الله عنه که چندین *
* زرا زیت المال بآن مرده که در کورستان خفته است *

حضرت عمر الفاروق رضی الله عنه روایه هاتفک دیدیکی بیان ایدر که بیت
المال دن بو مقدار التونی آلوب اول مرد خاصه ویر که کورستانده او یومشدر
* بیت * به بیچارگی هر که آمد درم * بینه ازمش زاستانی کرم *
* منوی * آن زمان حق بر عمر خوابی کاشت * پس حق سبحانه
وتعالی اول زمانده عمر رضی الله عنه بر نوم حواله ایلدی * منوی *
تا که خویش از خواب نتوانست داشت * تا که عمر رضی الله عنه کندی بی
خوابدن طومغه قادر اولدی و بی اختیار او یقویه وارمق اقتضا ایلدی
* منوی * در عجب افتاد کین معهود نیست * و عمر رضی الله عنه
بو خواب واستراحت معهود دکدر دیو عجبه دوشدی و کندی کندی به
ایتدی * منوی * این زغیب افتاد بی مقصود نیست * خلاف
معتاد بو خواب غیبدن دوشدی پس بی مقصود دکدر بوند، بر حکمت
خفیه واردر دیوب * منوی * سر نهاد و خواب بردش خواب دید *
بالینه باش قودی و فی الحال او یقوانی ایلندی و دوش کوردی * منوی *
کامدش از حق ندا جاننش شنید * که حضرت عمره حقندن ندا کلدی
و جانی اول ندایی استماع ایلدی فاما * منوی * آن ندایی کاصل
هربانک ونواست * اول ندا بر ندادر که هربانک ونوا و صوت و صدانک
اصلیدر و حقیقته متکلم خدادار و تکلمات انسانیه کلام ربانینک بر تویدر
* منوی * خود ندا آنست و این باقی صداست * ندا خود اولدر و بوباقی
ندار صوت و صدادر * منوی * ترک و کرد و پاری کور و عرب * ترک و کرد
و فارسی سوییچی و عربی تکلم ایدیچی الحاصل جمیع السنه مختلفه ایله کویا
اولان مخلوقات * منوی * فهم کرده آن ندایی کوش و لب *
کوش حسینز اول ندایی فهم ایلشالر و لب ظاهر یسز تکلم ایلشلردر

* منوی * خود چه جای ترک و تاجیکست و زنک * خود ترک و عجم
وزنکی و عربک نه یری در تاجیک عجم در * منوی * فهم کردست
آن ندارا چوب و سنک * اول ندایی چوب و سنک دخی فهم ایلدی و هربری
امر الهی به امثال ایدوب خدمتزنده قائم اولدی * منوی * هر دمی
ازوی همی آیدالست * هر بردمده اول خدادن الست بر یکم نداسی کلور
و اول ندایی سمع طاعت و انقیاد ایله جمیع اشیا شنوا اولوب * منوی *
جوهر و اعراض می کردند هست * جوهر و اعراض اول ندادن خلعت
وجود ایله مطرز اولوب وارا ولورل * منوی * کرمی
آید بلی زیشان ولی * اگر چه اندردن ظاهرا بلی قوی کلزولکن * منوی *
آمد نشان از عدم باشد بلی * جوهر و اعراضک کتم عدمدن صحرای
وجوده کلدگری امر خالق الاکوانه امثال ایدوب حقیقته لسان حال
ایله بلی دیمک اولور ایمدی ضمیر منیره خفی و نهان اولیه که (واذا خذ ربک
من بنی آدم من ظهورهم ذریبتهم واشهدهم علی انفسهم الست بر یکم
قالوا بلی) نص کریمک فحوا سبجه حق سبحانه و تعالی ذرات ذریبت آدمی
ظهر آدمدن اخراج ایدوب ماکان و ماسیکون جمیع ارواحه عالم ارواحده
الست بر یکم دید کده جمیع ارواح رب العزتک اول کلامنی اشیدوب و سمع
قبول ایله فهم ایدوب لسان عقول ایله بلی دیوب اقرار ایتدیلر و لکن
ارباب کشف و شهو دقتنده اول ندایی روح افزا هر شانه و آند، سمع جانلرینه
رسان اولوب جمیع اشیا من الازل الی الابد بلی دیو مجیب اولمقدن زمان منقطع
دکدر و دنیاده و یوم آخرته اولان خطاب (لن الملك) عالم ارواحده دونه که
اولان الست بر یکم خطابنه مغایر دکدر و لکن خطاب الست محبوب حدشان
و محصور زمان اولنلره نسبت ایله دون واقع اولوب نشأت صورت آدمک
مبدائی ماضی به تعلق ایشدر حال آنکه الست خطابی و دخی لن الملك الیوم
نداسی فی کل آن و حین ارباب وجدانک سمعندن بعید دکدر تکیم عمر بن الفارض
قدس سره اشبو ابیات شریفه ایله بومعنادن خبر ویرمشلردر قال قدس رمله
* شعر * و لیس الست الامس غیرا لمن غدا * و جخی غدا صبحی و لیلی *
و سر بلی لله مرآت کشفها * و اثبات معنی الجمع نفی المعیة * فلا ظلم یغشی
ولا ظلم یختسی * و نعمة نوری اطفأت نار فتمتی * و لا وقت الا حیث لا وقت
حاسب * وجود وجودی من حساب الاهله * ایمدی امر وزایله فردامیاننی

فرق ایدن زماندر و شب و روز و شام و بام اصحاب شهود حضورنده بی اثر در
وانلرک فرداسی امروز و شبی روز و صبحی شامدر و مجموع مذکور جالدر
زیرا انلر حقیقت هویت و مقام جمعیتده اولمغله ابتدا انتهایه و اول آخره
پیوسته اولوب غیبری عین شهادت و باطنلری ظاهر اولشدر و الست
بر بکم خطابنک اسمیه اضافتی شینک ظرفنه اضافتی قیلندندر و مراتبده
اولان جمیع موجودات اصحاب مراتبه نسبت ایله انلرک نظرند، علی التعاقب
ظاهر اولمغله بعضی ماضیه و بعضی مستقبله تعلیق ایدرلر فاما بونلرک
ظهوری باجمعههم مقام جمعهه بیکبارکی واقع اولور و مقام جمعیتک صاحبی
ذکر اولنان مجموعی حضرت جمعهه بجمعتهم بغير مفرق موجود مشاهده ایدر
زیرا که جمیع موجودات ازلا و ایدر حضرت جمعهه بلا تغیر و تبدل و بی تقدم
و تأخر موجود لدر و حضرت ازلیه و ذات احدیه عوارض ازمان و آنات
و اختلافات جهات و ترتبات ساعاتدن منز و مقدس اولوب بلکه حقیقتده
وقت احدی سرمدی و ازلی و ابد یدر و ازل و ابد و مبدأ و امد و امس و غد
انده مندر جدر و حقتک عندند، صباح و مسا و نور و ظلمت یو قدر بلکه انده
لیل عین نهار و اول نفس آخر و ظاهر محض باطن اولوب زمان و مکان انک بحار
فطرت و ایداعندن ایکی قطره و انوار قدرت و اختراعندن یک لمعه در و اجزا
فرض اولنوب آنات متوالیه توهم اولنق احدیت الجمعک متصل و احد و ازل
و ابد اولسنی قاده دکلدر و اثبات معنای جمع نفی معیتدر زیرانی الحقیقه حقله
شیء آخر اولیحق (لن الملك اليوم) خطابنده (لله الواحد القهار) جوابن و یرن
حق اولدیغی کی بونده دخی بلی ایله جواب و یرن حقیقتده حقندن غیر ی دکلدر
(فهو القائل الست بر بکم وهو المحجب بقوله بلی) پس ربوبیت ایله مر بوبیت
متغایرتان ایکن حق محجب اولمق نه وجهله موافق اولور دیو واقع اولان
سؤاله داود قیصری ابن فارضک ذکر اولنان ایسان شرحنده جواب
و یروب بیور مشرکه (فان قلت الربوبية والمر بوبية متغایرتان فكيف
یکون المحجب الذي هو العبد بعينه عين السائل وهو الرب قلت الربوبية
والعبودية باعتبار الجمع والتفصيل لا غير فالحق بلسان الجمع يقول الست
بر بکم و بلسان التفصيل يحجب بقوله بلی و الجمع والتفصيل مرتبتان للذات
الاحدية وهذا السؤال والجواب انما هو في الازل بين الذات الالهية وبين
الارواح الازلية لا عند التعلق بالاجسام العنصرية و اذا كان الامر كما قرر

هو المحجب والمجاب ولا شيء غيره في الحقيقة) پس مادامکه سالکده جزئیت
و حکم تمیز جزئیدن اثر ماباقی قاله و حضرت جمعیت و کلیته پیوسته اولیه
سالک مزبورک امداد و ابقاسی واسطه معیت و سرایت جمعیتدن بر حالت
ایله اولور که اسماء جزئیه دن بر اسمیه نسبت و یا خود بر اسمک مظهر یدر که سالک
اول اسمک حکم حیطه و تربیه سنده در اما چونکه جمعیت مزبوره نک حقیقتی
ایله بالتمام تحقق اوله اول معیتک حکم و سرایتی طرح ونفی اولنور و معنای جمعیت
ایله قید زماندن رها بولوب جمعیت مزبور نک صورتی اولان حالک حکمی
زمانه غلبه ایدر و جمعیت مزبوره نک اثباتی ظاهر اولور فافهم جدا
پس حضرت مولانا قدس الله رسنه دخی (هردمی ازوی همی آمید الست) دیو
بو معنایه تلمیح و اشارت بیوروب و چوب و سنک اول ندایی شنوا اولور
دیمکله بیور لر که * مثنوی * زانکه کفتم من زفهم سنک و چوب *
اول نسنه دن که بن سنک و چوبک فهمندن دیدم * مثنوی * در بیان
قصه هاش دار خوب * انک بیاننده بر خوب قصه یه عقل و هوش طوت و بعض
نسخه ده اشوبیت دخی مسطور در * مثنوی * انچه کفتم زانکه کفتم من زفهم سنک و چوب *
اول نسنه بی که سنک و چوبک آگاهلغندن دیدم * مثنوی * در بیان قصه
بشنوبی درنک * انک بیاننده تأخیر و توقفسن همان شمدی بر قصه استماع ایت

- * نالیدن ستون خنانه چون برای پیغمبر علیه السلام منبر *
- * ساختند که جماعت انبوه شد گفتند ماروی مبارک *
- * ترا بهنکام و عظمی بنیم و شنیدن رسول و صحابه آناله را *
- * و سؤال و جواب مصطفی علیه السلام با ستون صریح *

خنانه ایله معروف اولان ستونک ناله سی بیاننده در یعنی چونکه رسول
علیه السلام ایچون منبر دوزیلر زیر جماعت صحابه چو غالدی
و دیدیلر که یا رسول الله هنکام و عظمه بز سنک مبارک یوزکی کوره مزز
و حضرت رسول علیه السلام و صحابه کرام رضی الله عنهم ستوندن
اول ناله بی اشمی و مصطفی علیه من صاوات الله الا وفانک ستونه صراحت
سؤال و جواب ایتسنک قصه سیدر * کاروی عن جابر رضی الله عنه قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم (اذا خطب استندالی جذع نخلة من سورى
المسجد فلما صنع له المنبر فاستوى علیه صاحبت النخلة التي کان یخطب عندها
حتى کادت ان ینشق فترل علیه السلام حتى اخذها فضمها الیه فجعلت

نأن انین الصبی الذی یسکت حتی استقرت قال النبی علیه السلام بکت علی ما کان تسمع من الذکر (یعنی جابر رضی الله عنہ) روایت بیوردیغی ستون ختانه قصه سنک مضمونی بودر که ابتداء اسلامده خواجه کائنات علیه افضل التحیات بچان خطبه او قوسه لردی جذع خرماندن برستونه استناد بیورر لردیکه ستون مزبور مسجد رسول علیه السلام استوانه لرندن بریسی ایدی پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ستون مزبوره استناد ایدوب احکام ملک علامی مسامع اهل اسلامه رسانیده بیورر لردی چونکه آفتاب در خشان ایمان رسید، اوج ودریای بی غایه حقایق پیوسته بموج اولوب حتی بحکم (یدخلون فی دین الله افواجا) قبائل عرب و عجم فوج فوج اسلامه توجه ایتدکرند مجلس رسول علیه السلامده جم غفیر جمع اولوب واهل اقاصی مجلس موافق فواید کلمات قدسیه رسالت پناه والفاظ انسیه مستفیده لطیفه رسول الله و مشاهده جمال عالم آرای حبیب اله واستماع صوت روح افزای راحت زارندن دور دوشمکه باتفاق عشاق مشتاق اول نبی محترم ایچون بر منبر یادر یلوب روز اولده که حضرت مقدس نبوی اول منبره صعود ایدوب قعود ایلد کده جذع نخله دن اولان ستون ختانه بر مرتبه ناله وحنین وزاری و انین ایلدیکه مسامع ارباب مجلس اهل ناله درد نای کوش حس ایله شنوندگان اولوب حتی ستون ختانه آه و انین ایتدکن ایکی شق اولغده قریب اولدی و رسول علیه السلام ستون ختانه نک بو فراقن کوروب سعادتله منبردن هبوط ایدوب ستون نخله بی اخذ و معانقه و سینه مبارکنه ضم ایلدی و ستون نخله مانند صبی انین وزاری ایدرک مادر ویدرینک تسلیتله ساکت اولان طفل رضیع کبی تسلیت رسول علیه السلامدن ساکت اولوب آه و اینندن و از کلدی پس رسول علیه السلام اصحاب کرامه توجه ایدوب ای بنم اصحاب اشبوستون نخله اوصاف الهیه دن استماع ایلدیکی ذکر و تسبیحک مفارقتدن بکاوانین ایلدی دیو بیور دیلر و اصح قول بودر که حنین ستونی اصحاب رضی الله عنهم کوش ظاهر ایله شنوندگان اولوب و رسول علیه السلام ایله دخی نطق ظاهری ایله مکالمه ایلدی فاما معتزله و فلاسفه احجار و اشجار و حیوان و نبات تکلم و گفتارن مجازه حل ایدوب تأویل ایتش لردر و علماء کلامدن اکثری صوت مزبور ایچون ستون ختانه ده شعور اولیوب بلکه حضرت حق صوت مزبوری عجزه لرسوله اول حالده خلق ایلشدر زیرا

نطق و کلام و تسبیح و تقدیس و خوف و خشیت ایچون عقل و حیات و عقل و حیات دخی اعتدال مزاج و نطق و کلامه مستعد جوارح لازمدر پس (وان من شیء الا یسبح بحمده) قول کریمده واقع اولان تسبیح لسان حال ایله اولوب و دخی (ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهي کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجرة الا یتفجر منه الا نهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یمهبط من خشية الله) آیت کریمه سنده اولان خشیتدن مراد انقیاددر دیشلر کا قالوا (الخشیة مجاز عن الانقیاد) و لکن معالم التنزیل و تفسیر ابوالیشده جواد و نبات و حیواناتک نطقی حقیقتدر بیورلش نیکم شیخ رضی الله عنه فص نوحیده بیورر لردی که (جعل الله صور العالم یسبح بحمده و لکن لانفقه تسبیحهم لاننا لنعیط بمافی العالم من الصور فالکل السنة الحق ناطقه بالثناء علیه و لذلك قال الحمد لله رب العالمین ای الیه ترجع عواقب الثناء فهو المثنی و المثنی علیه) حاصل کلام جواد و نباتک و حیوانات و سایر اشیاک حقیقت اولان نطق و گفتار لرینی استماع ایدوب و تکلمری سکا ظاهر اولغده شرط بودر که حجب بشری و موانع معنوی و صوریدن مجرد اولوب و بنه هشیاری و هوش معاشی کوش جاندن رفع و ازاله ایدوب و دیده بصیرتی عماء غفلت و غطاء بطالت و غشاوه کسالتدن تجرید و نور حقانیه منور ایتک کر کسن که جمادات و نباتاتک نطقری حقیقت اولدیغن عین الیقین کوروب و دخی (وان من شیء الا یسبح بحمده) عروسنک جمالی سکا چهره کسا اوله تا که بیت * بدین تسبیح و تهلیل انددائیم * بدین معنی همی باشند قائم * نه معنی در بیله سن (کما قال الشیخ رضی الله عنه فی الفتوحات المکیة فان المسمی بالنبات و الجماد عندنا لهم ارواح بطنت عن ادراک غیر اهل الکشف فلا یحس بهما مثل ما یحسها من الحيوان فالکل عند اهل الکشف حی ناطق و نحن زدنا مع الایمان بالاخبار الکشف فقد سمعنا الاحجار تذکر الله بلسان نطق یسمعه آذاننا منها و مخاطبنا مخاطبة العارفین بجلال الله) و بالجمله کوش هوشلری بسته اولان نادانسته لر نطق جمادات و نباتاتی انکار ایدوب حقیقتله حل ایتزل و ارباب کشف و وجدان سمع جانلریله اشیدوب حقیقت نطقی اثبات ایدر لر پس حضرت مولانا قدس سره دخی بالکشف و الشهود حجر و شجره اولان نطق مجاز دکلدر حقیقتدر دیوب بیورر لردی که * مشنوی * استن ختانه از هجر رسول * ستون ختانه رسول علیه السلام هجر و فراقندن * مشنوی *

ناله می زد همچو ارباب عقول * ارباب عقول کی ناله آوردی و آ وزارت
 قیلدی * مثنوی * در میان مجلس وعظ آنچنان * میان مجلس وعظ
 انجمن ناله که * مثنوی * کز وی که کشت همه پیرو جوان * جمله
 پیرو جوان ناله مزبوره دن آگاه اولدی * مثنوی * در تیرمانند اصحاب
 رسول * اصحاب رسول علیه السلام حیرته قالدی * مثنوی * که چه
 می نالد ستون با عرض و طول * ستون عرض و طول ایله نه عجب ایملر و جهاد ایکن
 نه فصیح سویلرس ستوندن بو حالت غریبه ظاهر اولدقد، حضرت رسول
 علیه السلام سعادت ایله منبردن نزول ایدوب * مثنوی * گفت پیغمبر چه
 خواهی ای ستون * پیغمبر علیه السلام ای ستون نه دیلرسن و نیچون آیدرسک
 دیدی ستون دخی عرض حال ایدوب * مثنوی * گفت جانم از فراق
 کشت خون * ایتدی ای فخر جهان سنک فراق و هجر کدن جانم خون
 اولدی زیرا * مثنوی * مسندت من بودم از من تا ختی * وقت خطبه ده
 سنک تکیه گاه و مسندت من ایدم بدن چایدک یعنی بنی ترک ایدوب * مثنوی *
 بر سر منبر تو مسند ساختی * سر منبرده سن مسند دوزدک * بیت * کر اول
 دیراک اولسیدی جانی * نیچون ایدر ایدی او بو فغانی * رسولک معجز اتیدر
 ولیکن * کتور مک کرک ایمان بو کامؤمن * پس حضرت فخر عالم
 صلی الله علیه وسلم ستون خنانه بی تسلیت ایدوب * مثنوی * گفت
 خواهی که ترا خلی کنند * بیوردیلر که ای ستون نخله چونکه فریادک
 بنم هجر و فراقدن ایمش ایتدی بو مقابله ده ایسترسک سنی دنیاده بر نخل پرد قل
 ایدر حتی * مثنوی * اهل شرق و غرب میو توچند * اهل شرق
 و غرب سنک میوه کی دیرلر * مثنوی * یاد آن عالم حقت سروی کند *
 و یا خود آخرتده حق سبحانه و تعالی سنی بر سرو بی خزان ایلیه * مثنوی *
 تار و تازنه بمانی تا ابد * تا کیم ابد الا باد تازنه قالد سن یعنی عالم عقباده طوباء فائق
 و نخل باسق اولوب نشوونما که انقضا طاری اولیه * مثنوی * گفت آن
 خواهیم که دایم شد بقاش * ستون ایتدی ای سید ولد آدم و مفرع عالم و شفیع الامم
 آنی ایسترم که بقاسی دایم اوله و ابد الا باد فغانی اولیه زیرا درخت تازنه نشو
 و نماسی آب آفتابندر فاما بنم آب حیات و آفتاب عالی در جاتم زوال و زلادن دور
 اولان سنک نور جمال با کمال کدر پس یار رسول الله سنک جو دو احسانکه و لطفکه
 قنخی طراوت معادل اولو و سنک جمال شریفک آفتابی کورمد کجه بکا قنخی

نضارت تسلیت و بر رنم سندن غیری مرادم بو قدر بقاء ابدی سنسن
 دیدی ایتدی * مثنوی * بشنوی غافل کم از چوبی مباش * ایتدی
 غافل بر چوبدن کم وادنی اوله و تعقل و تفکر قیل که ستون نخله بر چوب
 پاره ایکن سریع الزوال اولان دنیاتک نشو و نماسن استیوب بقاء جاودانی
 ایستدی سکایسه حق جل و علا عقل و هوش و یروب دنیاتک زواله و عقباتک
 بقاسنه متعلق نیچه آیات و احادیث اشیدوب و امام علی کرم الله وجهه
 * نظم * خلقت من التراب و عن قریب * تغیب تحت اطباق التراب *
 طمعت اقامه فی دار طعن * فلا تطمع فرجک بالکاب * دیو نصیحت ایدوب و شمیدی به
 دیکن اخوان و حیران و محبان و دوستان و اضداد و عدواندن نیچه سی اجل
 ساقی سندن باده موت نوش ایدوب املاک و اموال و عیید و مواشیلری
 غیر یلر حکمنه کیروب کندولری نام و نشان اولد قترین عیانا کوروب
 و یقینا یلور کن ینه متنبه اولیوب بو دنیای دنی و مز خرف فانی به ککوکل
 باغلابوب مورثه دولت ابدیه اولان اعمال صالحه به اشتغال ایتمز سن زهی
 غفلت و جهالت که نه دولتدن محروم قالدیغک بلیوب و انک غننه دو شمیوب
 بر چوب پاره قدر فکر سر انجام ایتمز سن و دخی * قطعه * ای کرده بنار
 کرهی قصرامل * ناکاه رسد ز پیش حق پیک اجل * کوید بغضب که
 قصر و ایوان ترا * سازند بکورتک و تار یک بدل * قطعه سنده اولان پنددن
 حصه مند اولز سن ایوا و دریغ ای برادر باجان برابر امیددر که باری شمیدی
 متیقظ اولوب دیده دلدن پرده غفلتی رفع ایده سن و دنیای بی وفایله
 تفاخر ایتیموب کفایت مقدار ینه قناعت قیله سن و بو قطعه به دخی کوش
 هوشک دوش قیلوب اوله کیم موجبی ایله عامل اوله سن * قطعه *
 در کار جهان اگر هوس داری سود * باید که شوی بقدر حاجت خشود *
 تا چند کنی فخر بیالای زمین * چو جای تودر زیر زمین خواهد بود * و بالجمله ستون
 خنانه حضرت خواجه جهانه بو وجهله جواب و یر یجک حضرت
 رسول علیه السلام بیوردیلر که ای خنانه سنک ایچون دعا ایدیم که ارباب عقول
 کی حشر اولوب زمره آدمیان ایله نشرده اوله سن ستون ایتدی * مصراع *
 ای شفیع مشفقم جانم حبیبم مونسیم * اگر محشرده سنک انیسک و روضه
 جنانه جلیسک اولان زمره آدمیاندن اولق میسر اولور سه زهی سعادت
 و اقبال و درجه کمال پس بو کاراضی یم و غم فراقی امید و صلکله چکریم

بیت * بامید آنکه روزی نظری کنی بحالم * اگر از غم تو دردی بدلم
رسد تنالم * دیوب خموش و بی هوش اولدی پس اول جنبه رسول علیه السلام
بیوروب * مثنوی * آن ستون را دفن کرد اندر زمین * اول ستونی
زمینه دفن ایلدی * مثنوی * تا چو مردم حشر کرد دیوم دین *
حتی یوم دین و روز میعادده انسان کبی زمیندن خروج ایدوب حشر اوله آه
کیم ستون خنانه جهاد ایکن الطاف ربانیه قرین حالی اولغله شفاعت رسوله
دوش اولوب نطقه کلدی و دنیا ی فانی بی استیوب انسان کامل درجه سن بولدی
و بعضیسی انسان صورتنده ایکن حقیقت انسانیه دن محروم اولوب قسوه
قلبری اشد من الحجاره اولغله ایمان کتور مدکلر یچون بر موجب (وقودها
الناس و الحجاره) جهاد مرتبه سنه واردی پس بونده حکمت بودر که * مثنوی *
نابدانی هر که را ایزد بخواند * تابله سنکه هر کیمی کیم ایزد متعال او قودی
یعنی استعداد ازلی و یروب کند و جوارنه لایق ایلدی * مثنوی *
از همه کار جهان بی کار ماند * اول عبد مقبول و مستعد جهانک
جمله کار و عملندن بی کار و فارغ اولوب حب اصلی و مقصود کلی به مشغول
اولدی و بالجمله هدایت و توفیق حق سبحانه و تعالیک یدقدر تنده در
پس * مثنوی * هر که را باشد زیزدان کاروبار * هر کیمه کیم اول
خدای متعالدن کار و بار اوله * مثنوی * یافت بارانجا و بیرون شد
زکار * در کا، احدیته یول و اجازت بولدی و کار ماسوادن طشره اولدی
فاما عیاذا بالله تعالی * مثنوی * آنکه اورا نبود از اسرار داد *
اول کمسنه به که اسرار الهیه دن بخش و عطا و داد و سخا اولیه و بهره
و نصیب بولیه * مثنوی * کی کند تصدیق او ناله جهاد * اول بی
دولت ناله جهادی چنان تصدیق ایدر ایتمز و اگر چه کیم صورتا تصدیق
دخی ایدر سه * مثنوی * کوید آری نی زدل بهر وفاق * ظاهر ابلی
دیر لکن قلبدن تصدیق ایتوب مجرد مؤمنانه موافقت ایچون بلی دیر
* مثنوی * تا نکویندش که هست اهل نفاق * حتی اول منافقه اهل
نفاق در دیمه لر یعنی طعن و تشنیع ایدوب معجزات رسول علیه السلام
و تسبیح جهاداته اعتقادی یوق صورتی مؤمن سیرتی کافر بر منافق در
دیمه لر فاما طوته لم که طعن و قدحدن تحاشی ایتکله صورتی مؤمنانه
موافق و لسانی کلمه شهادت ایه مسلمانله مطابق ایلش قلبنده اولان

کفر و انکاردن مجرد اقرار ایه خلاص اولمز و تصدیق بالجنان اولد بجه اقرار
باللسانی اکاناردن نجات و یرمز و شهادت نکرده کاذب اولورلر کا قال تعالی
(اذ جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله
والله يشهد ان المنافقين لكاذبون) وقال تعالی (يقولون بالسنتهم مالمس
فی قلوبهم) و بوطائفه سفلیه ایمان حقیقی به دعوت اولتوب جهادات و نباتاتک
نسب بخارنه و معجزات نبویه ایه نطق و تکلم برینه اعتقاد تام ایه اعتقاد ایه
تأویل و توجیهدن فراغت قیل دینسه بنی دخی انلر کبی سفیه و مجنونمی
قیاس ایلدک حجر و شجر تکلم ایتک نه ممکندر دیو اظهار کفر و نفاق ایدر
کا قال تعالی (و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء
الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون) * سبحة جامی * ای کرو کرده
زباز ایدروغ * برده بهتان ز کلام تو فروغ * این نه شایسته هر دیده
ورست * کذبانت دکر و دل دکرست * از ره صدق و صفادوری چند *
دل قیری رخ کافوری چند * روی در قاعده احسان کن * ظاهر
و باطن خود یکسان کن * یکدل و یکجهت و یکروباش * وز دورویان
جهان یک سو باش * راست رو راست که سرور باشی * در حساب از همه
بر تر باشی * ایمی ای مؤمن موافق منکر و منافق کلماتی اصفا ایتوب
احجار و اشجارک تکلمنه و رسول علیه السلامه نطقه کلوب رسالتنه
شهادت ایلدک برینه صدق و خلوص ایه ایمان کتور زیرا * مثنوی *
کزیندی واقفان امر کن * اگر جهادات و نباتات و سائر اشیا با جمعهم
کن امرینه و قوف و شعور و امثال و انقیاد اوزره اولیه لردی * مثنوی *
در جهان رد کشته بودی این سخن * بوسوز جهاند مر دود اولوردی
یعنی جهادات و نباتاتک نطق ایتدیکی و اشیاک تسبیحی تجویز اولنمیوب
علماء دین قتنده مر دود اولوردی و ارباب کشف و شهود انلرک نطق
و تسبیح استماع ایلدک دیمز لردی و حق سبحانه و تعالی (اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون) و دخی (وان من شیء الا یسبح بحمده)
بیور مز دی و حضرت مقدس نبوی علیه السلام ستون خنانه حقنده (بکت
علی ما کان سمع من الذکر) دیوب خبر و یرمز دی و سماوات و اراض و جباله
عرض امانت اولنمزدی اکا بناء که امر الهی بی فهم ایتیان اشیا به امر صادر
اولق مر دود و عبث اولوردی و مجرد امر تسخیر معناسنه تأویل اولنسه

نکات مزبوره فوت اولوردی و اشیا دخی کتم عدمدن صحرای وجوده
 قدم نهاده اولمزدی پس ثابت اولدیکه امر الهی به واقف اولوب امثال
 امر ایتدیلر * ائمدی سن دخی ایمان وایقان ایله مهتدی و مستعد اولدکسه
 بومعنایه ایمان بالغیب ایتک واجبدر * سبحه جامی * صدق پیش آر که
 صدیق شوی * کوه رجه تحقیق شوی * کرچه صدیق نبی راست خلف *
 باشدش برد کر اصناف شرف * کر برین قاعده برهان خواهی * به که برهانش
 زقرآن خواهی * آنست صدیق که دل صاف شود * دعوی او همه انصاف
 شود * وعده او بوفایحامت * دلش از غش بصفای آرد * در درون تخم
 امانت فکند * وزیر و ناز خیانته بکند * بر فتنه بیخ نفاق از دل او *
 سرزند شاخ وفاق از کل او * نه در ورنک تکلف باشد * نه در و بوی
 تصلف باشد * دامن همت صدیقان گیر * در ره خدمت صدیقان میر *
 بو که بر جان تو خالی ز قصور * از صفای دل شان ریزد نور * مس
 قلب توازان زر گردد * سنک بی قدر تو کوه زر گردد * پس ایمان
 غیبیدن ایمان یقینی و شهودی به ترقی ایتک ایسترسک دامن اختیار کی دست
 مقلده دن خلاص ایدوب دامن صدیقانه تثبیت ایله زیر * مثنوی *
 صد هزاران ز اهل تقلید و نشان * ارباب تقلید و اهل علام و آثاردن
 صد هزاران کسته بی * مثنوی * افکند شان نیم و همی در بکان *
 یارم و هم انلری شک و گمانه بر اغور یعنی چشم یقین صاحبی اولم اغله بروهم
 جزئی تخیل ایتد که تصدیق و اعتقاد لینه خلل و یروب جاد و نباتک
 تسبیح لری حقیقت اولدیغنده شک و گمانه دوشرلر و بوباید و واقع اولان
 آیات کریمه و احادیث شریفه بی عقول قاصره و فهم ناقصه لینه مطابق
 تأویل و توجیه ایدرلر و راه یقینی قویوب جانب ظنه کیدرلر * مثنوی *
 که بظن تقلید و استدلالشان * قائمست و جله پروبالشان * زیرا که انلرک
 استدلال و تقلید لری و جله پروبال لری ظن ایله قائمدر یعنی بر عقل و بال
 فکر لرنک قوتی و تقلید و استدلال لری یقین مرتبه سی اولیوب مجرد ظن
 و گمان و قیاس و وهمدر ظن و وهم ایسه حقدن بر شیبی مغنی اولمز و مقدار
 ذره فائده ویرمز کما قال تعالی (وما یتبع اکثرهم الا ظن ان الظن لا یغنی من الحق
 شیئا) پس * نظم * کسی کو عقل دور اندیش دارد * بسی سرکشکی
 در پیش دارد * مفهومی سبحه * مثنوی * شبهه انکیزد آن شیطان دون *

اول ابلیس دون انلرک و هم و فکر زنده بر شبهه قویارد و جادات و نباتاتده
 عقل و ادراک و فهم دراک یوغیکن نه و جهله نطق ایدر و لسانی یوغیکن
 نه جهتدن تسبیح او قور دیو و سوسه و یروب سر کشته قیلور فلهذا
 * مثنوی * در فتنه این جله کوران سر نکون * بو کوکل کوزلری
 کور و جان قولاق لری صاغرا و لالری جله سر نکون دوشرلر * کلشن *
 که می از دور دارد سیر معکوس * که می اندر تسلسل کشته محبوس * چو عقلش
 کرد در هستی توغل * فرو پیچیده پایش در تسلسل * زهی نادان که
 او خورشید تابان * بنور شمع جوید در بیابان * ائمدی ای مستمع مستعد * مثنوی *
 پای استدلالیان چوپین بود * ارباب استدلال لک پای عقلی چوپین اولور
 * مثنوی * پای چوپین سخت بی تمکین بود * آغاج پاره سندن اولان آباق ایسه
 زیاده بی تمکین اولور یعنی اثر دن مؤثره استدلال ایلان ارباب ظن و خیالک
 پای عقل و فهم لری آغاجدن آباق دوزوب مشی و حرکت ایلان کوتر مله بکرز
 و تفکر و فطن لری روح سر بدنه مشاهد لری پای چوپین ایسه بی ثبات اولدیغی
 برهان ایله اثباته محتاج اولیوب ظاهر و میندر * سبحه جامی * دعوی *
 دانش کنی از جاهلی * حاصل تحصیل توبی حاصلی * خواجه زنبانک
 که صنعت ورم * مس شود از جودت صنعت زرم * لیک اگر دست بجیش
 نهی * چون کف مفلس بود از زر تهی * کیسه چو خالی بود از زر
 و سیم * دعوی * اکسیر چه سود از حکیم * علم که خوانده بره ناصواب * باشد
 از ان علم سیه روکاب * نور دل از سنیه سینا مجوی * روشنی از چشم نه بینا
 مجوی * جانب کفر است اشارات او * باعث خوفست بشارت او *
 فکر شفایش همه بیا ریست * میل نجاتش زکر فتاریست * عمر توشد
 صرف اصول و فروع * هیچ نیفتاد باصلت رجوع * کرز موانع دل توصاف
 نیست * کشف موانع حد کشف نیست * نور هدایت زهدایه مجوی * راه
 نهایت بنهاده میوی * هر چه نه قال الله و قال الرسول * هست بر اهل فضیلت
 فضول * فضل خدا بین و فضولی مکن * جهل ز حد رفت جهولی
 مکن * پس بونلرده یقین و ثبات قدم اولم یحقیق ثبات و دوام و تحقیق
 و یقین صاحبی کیمدر دینور سه * مثنوی * غیر آن قطب زمان دیده ور *
 اول دیده ور اولان قطب زمان و مرکز جهانندن غیری * مثنوی *
 کر نباتش کوه کردد خیره سر * که اول غوث اعظمک ثباتندن جبال را سیات

خیره سر و سر اسیمه اولور یعنی قطب زمان و قطب زماندن اقتباس نور محمدی
ایلیان افراد و ارباب فتادن غیره کیم اولور سه اولسون ارباب استدلالک اقدام
عقل و فکر لری بی ثباتدر و کوهدن مراد کنندی رأی و فکر کنده جبال راسیات
کبی قرار داده اولدم ملاحظه سنده اولان ارباب فکر نظر یدر که قطب زمانک
حضور سعادته کلمه هر نه مرتبه فضلا دیهردن دخی اولور ایسه طفل ابجد
خوان مرتبه سنده بولمیبو حیران و خیره سر اولور ❖ حکایت اولور که ❖ امام
فخر الدین رازی رجه الله علیه بر کون نجم الدین کبریاک حضور سعادته واروب
صحبیت ایتدکلرنده نجم الدین کبرا فخر الدین رازی به حکم اسم قابض ایله نظر
ایتمکله علوم جزیه و کلیه و عقلیه و نقلیه دن لوح دل رازیده نه قدر نقوش
و رسوم مسائل و ارایسه محو و ازاله اولوب حالت مزبورده کندوی طفل ابجد
خوان مرتبه سنده بولمیبو دم بسته و حیران قالدی و هر بار که بر مسئله
خاطره ایدوب سویلیم دیدکجه اصلا برشی بیلوب مضطر اولدی و نطقه
هر کز اقلهاری قالدی پس نجم الدین کبرا فخر الدین رازی به حق سبحانه
و تعالی اولیاسنه اعطا بیوردی قوت باطنه و قدرت عظیمه بی مشاهده
ایتدرد کده یا امام نه حالده سن دیو سوال بیوروب امام فخر الدین دخی حالته
اعتراف ایتد کده خاطر کدن رفع اولان علوم رسمیه یمی دیلرسک یوخسه
بزه اولان ادواق و معارفی مراد ایدر سک اختیار الکده در دیو فخر الدین
رازی بی مخیر قیلد قده قرق ییلدن برو تحصیل ایلدی کیم در دیوب علم ظاهری بی
اختیار ایلدی پس نجم الدین بیوردیلر که حیفا و دریغ که نصیبک یوغیش
اگر بزه اولان ادواقه طالب اولیدک ایکیسنه دخی مالک اولوردک دیوب
امام فخر الدین رازی رجه الله علیه کندیلری درجه اولاده بولمشلر العهده
علی الروای ❖ ایدم جیع و سواس و خناس اجتماع ایدوب اول کامل و مکمله
تسویلات القا ایتسه ل اول مرکز علم و عرفان و قطب زمانی مرتبه شهودندن
تحریک قادر اولزل زیرا اول مخلص و محفوظدر و مظهر اسماء کلیه اولوب مقید
عقل معاش و محبوس عصر و زمان دکلدر اما عقل جزئی به بند اولوب وهم و خیالنه
تابع اولنلر مقید بالزمان و محکوم احکام کثرت و جزئیات اولوب لاجرم انده اثر جزئیات
باقی قالمغه اسماء جزیه دن بر اسم جزئیاتک حیطه سنده محصور اولوب مرجعی
اول اسم جزئیات غیره اولنلر و آخر مراتب معاد و نهاییت مدارج ابدیه ده
اول اسم مقیددن غیر یسنی کور میوب حضرت جمعیت جمیع اسماء و مشاهده

جبال احدیه الجمعدن محجوب و محروم قالور و قید حصر و عصر و محبوس زمان
اولور کما قال ابن الفارض فی الثانیة ❖ شعر ❖ و مسجون حصر العصر لم یماورا ❖
سجینه فی الجنة الابدیه ❖ زیرا عالم جسمانی و قته مقید اولان فضاء عالم روحانی
و اول عالمک سعت و قشدن غافل اولدیغی عجب دکلدر اکابناء که سجنین
طبیعتده قید زمان ایله مسجون و مقید اولوب عالم جسمانی ماوراسنده
اولان عالم روحانیسک سعت و قتی کورمز و اول عالم روحانی جنت ابدیه
اولدیغی بیلز و اشیاک تسبیح ایشتمز ایدم یو مقامک صاحبی اولان وراثت
ولایت محمدیه مظهر یتنده قائم اولان قطب زماندر که افلاک انک اوزینه دور
ایدر و بومعانی لطیفه بی انک تربیه سنده اولانلر مشاهده ایدر و هر بر فریق
ارشاد و هدایت اندن ایریشور و اندن ارشاد بولمیان و ظاهرا و باطنانک
تربیه سن کور میان سر کشته قالور و حق سبحانه و تعالی جمله عبادنه اول نور
محمدی ایله تبشیر ایدوب و انبیا و اولیاسن بعث ایدوب هر ملل و نخلی انذار
ایلیوب اول طریق اقومی دلالت ایدر تکیم عمر ابن الفارض قدس الله روحه
بیوررل ❖ شعر ❖ و قد بلغ الانذار عنی من یعی ❖ وقامت بی الاعذار فی کل
فرقة ❖ فازاغت الابصار من کل ملة ❖ و ماراغت الافکار فی کل نحلة ❖
و ما احتار من الشمس عن غرة صبا ❖ و اشراقها من نور اسفار عزتی ❖ و ان
عبد النار المجوس و ما انطفت ❖ کاجاء فی الاخبار فی کل حجة ❖ فاقصدوا غیره
و ان کان قصدهم ❖ سوا و ان لم یظهروا عقیدیه ❖ رأوا ضوء نوری مرة
فتوهمو ❖ ه نار افضلو بالهدی بالاشعة ❖ ولولا حجاب الکون قلت وانما ❖
قیامی باحکام المظاهر مسکتی ❖ آه ای مستمع قابل دیدنه دلری نور محمدی ایله بینا
اولمیانلر بو اسرار علیدن محروم لدر زرا ❖ مثنوی ❖ پای نابینا عصابا شد عصا ❖
اعمی اولانک پای عصا اولور عصا ❖ مثنوی ❖ تا یقتد سر نکون او بر حصا ❖
تا کیم سنک ریزه ل اوزره سر نکون دوشیمه یعنی طریق معادده اولان سنک
ریزه ضلال و خطادن پای عقلم سور چوب سر نکون دوشیم دیو قلبی کوزی اعمی
اولان نابینا لک پای عصای استدلال اولوب اکا اعتماد ایدر لکن نه بی مفید که
سنک ریزه خطادن احتیاط ایدر کن عمیق و عریض اولان چاه مظلم طبیعت
دوشوب محبوس احکام کثرت اولور پس ای سوال ایدن سائل ❖ مثنوی ❖
آن سواری کوسپه راشد ظفر ❖ اهل دین را کیست سلطان بصر ❖ بو بیت
شریفک تقدیری بو وجهله اولور که آن سواری که اوسپاه اهل دین را ظفر است

میدانیکه او کیست سلطان بصر است حاصل معنی اول بر سوار که سپاه اهل
دین و عسکر اسلامه ظفر و بریجی و ظهیر اولدی کیمدر یلور میسن بصر سلطانیدر
یعنی انسان العین مرتبه سنده اولان سلطان دنیا و دیندر که مراد حضرت فخر
کائنات علیه اکمل الحیاتدر و علی وجه الاکملیه اکاوارث اولان انسان
کاملدر که بحسب الوارثه الکمالیه مردمک دیده منزله سنده اولورلر تکیم
انسان کامله انسان العین دید کلرینک وجهی مقدما بالدفعات بیان اولمشدر
بو بیتده بو وجه دخی مناسبدر که اول بر سوار که واردر اول ظاهری اولان
عسکره ظفر در بر سواردن مراد پادشاه و یا خود سردار در فی الحقیقه حین
مقابله ده مادامکی پادشاه یرنده ثابت قدم اوله عسکره ظفر و قوتدر و بر مملکتک
پادشاهی مادامکی حیاته و تخت نشین اوله سکان مملکت امن و امانده در
کذلک ارباب دین و اصحاب یقین اولان طالبان راه هدایتک دخی ظفر
و قوتی سلطان بصر اولان انسان اکملدر بو تقدیرجه مصراع اول اهل ظاهر
عسکره کوره در و مصراع ثانی ارباب باطنه کوره اولور پس اوله رهبر سوار
ثانیه رهبر سلطان بصر دینله پس عصا ایله یول وار ان روندگان منزل
مقصوده ایرمز می دینور سه ❖ مثنوی ❖ باعصا کوران اگره دیده اند ❖
کورلر اگرچه کیم عصا ایله یول کور مشلدر و لکن ❖ مثنوی ❖ در پناه
خلق روشن دیده اند ❖ خلقک پناهنده روشن کور مشلدر یعنی اعمی اولانک
حالی ایکیدن خالی دکلدر یا بودر که عصایه اعتماد ایدر و یا خود بر روشن چشم
و بینادل اولان مر شده استناد ایدر ایمدی اگرچه کیم نادیده لر عصای استدلال
ایله یول وارلر لکن خطا وزله ده واقع اولق مقرر دراماینا چشم اولانه
استناد ایلسه خطا ایتوب یولی روشن کورلر و دوشوب سور چکدن
امین اولوب اول بینا چشمک چشم بیناسی اکا استناد ایلان ناینبایه چشم
مرتبه سنده اولور ایمدی طریق مستقیمدن سورچامک ایچون روشن چشم دل
اولان بر مر شد حیه انقیاد لازمدر که حتی چشم دلک روشن اولوب یول کوره سن
وراه راستدن چیمیه سن بو بیت شریفده بو معنی دخی وجهدر که نابینا اولانلر
اگرچه عصا ایله یول کور مشلدر لکن روشن دیده اولان خلقک حفظ
و پناهنده در بو تقدیرجه خلق روشن دیده به مضاف اولور ❖ قاسم ❖
کرچه در طور شریعت همه مأمورانیم ❖ لیک در غور حقیقت همه مامیرانیم ❖
هست ایمدی که بناگاه بمقصود رسیم ❖ که درین راه نرنجیم و نمی رنجانیم ❖

کرچه راه خطر ست این توکل کفیم ❖ مر کب جان بسر کوی بلا میرانیم ❖
هست ایمدی که بفریا درسی این جان را ❖ آن زمانی که زهجران تواندر
مانیم ❖ مثلاً ❖ مثنوی ❖ کر نه بینایان بدندی وشهان ❖ اگر جهاند
بینایان وشاهان اولمیدلردی ❖ مثنوی ❖ جمله کوران مرده اندی
در جهان ❖ جهاند اولان جمله کورلر مرده اولورلردی اکابنه که
چشم بینالر اولمدجه ❖ مثنوی ❖ نه ز کوران کشت آید نه درود ❖
کورلر دن نه ز راعت و حرثت کلورونه بیچوب خرمندن حصاد الملق میسر
اولور ❖ مثنوی ❖ نی عمارت نی تجار تهایی سود ❖ نه عمارت آیلک
ونه تجارت و منفعته قادر اولور کذلک مر زعه آخرت اولان دنیاده روشن
چشم جان اولان انبیا و وارث حقیقتلری اولان اولیا اولمیدی مجرد ظاهرده
قالان و باطندن آگاه اولمیان نابینالر جهل و ضلالت و کفر و غوایتده قالوب
نفس و شیطان النده هلاک اولورلردی و عمارت باطن ایدوب تجارت آخرت
ایتمکه قادر اولمز زدی و ثمرات طاعات و فوا که عبادات تناولندن محروم
قالورلردی ایمدی مدار سعادت اخرویه انبیا و اولیایه ایمان و انقیاد در
پس طریق انبیا و اولیادن خروج ایدوب و نور محمدی و محبت ربانیه ایله
کوکل کوزن مجلا ایتیم عقل و وهمنه اعتماد ایدوب ظن و قیاس ایله کندوبی
مقتدای انام تخیل ایلان نابینالر افتاء عمر ایدوب چاه طبعده هالکین و راه
ضلالتده غاوین اولوب بالاخره صدهزار حسرت و ندامت ایله کتدیلر
پس ای کورلر ❖ مثنوی ❖ کر نکردی رحمت و افضالتان ❖ اگر سزه
حق سبحانه و تعالینک رحمت و افضالی اولمیدی و یا خود خلیفه الله اولان انبیا
و اولیانک سزه مر جت و شفقتلری اولمیدی ❖ مثنوی ❖ در شکستی چوب
استدلالتان ❖ سزک استناد ایلدیکر چوب استدلالکز شکست اولوردی
پس چوب استدلالکزی صیایوب برقاج کون آنکله مکث ایتدیکر اهماال
دکل بلکه اهماال اولوب بودخی رحمت حقندرو یا خود عصایی سزه کمال
رحمتدن و یردی که آنکله یوله واره سز و بعض نسخه ده بیت اولده
اولان نکردی نون نافیه ایله اولیوب با ایله کر نکردی رحمت واقع اولمشدر
و وجه اخیر اولدن انسبدر یعنی ای نادیده لر تحقیقا سز رحمت
حقدن دور سز زیرا که حق تعالی سزه رحمت و احسان ایدیدی
چوب استدلالکز شکست ایدوب سزه دخی نور چشم انبیا و اولیادن بهره
و نصیب و یروب بینا چشم ایدردی و حقیقت حاله واقف اولغله قیاسات

واو همدن قور تاروب مشاهده و مکاشفه و پردی ❖ مثنوی ❖ این
عصا چه بود قیاسات و دلیل ❖ بوعصا که مذکور در مرادنه اوله دینور سه
قیاسات و دلیل در پس بوعصایی انلره کیم و پردی دیر ایسک بر موجب
(قل کل من عند الله) ❖ مثنوی ❖ آن عصا که داد شان بینا جلیل ❖
اول عصایی انلره کیم و پردی بصیر و جلیل اولان حضرت حق و پردی
اما عصاداد اولان پادشاهی زوال عصایی جنک و جدال ایچون ویرمدی
بلکه عصا ویرن کریمی بولمق و کورمک ایچون ویردی فاما ❖ مثنوی ❖
چون عصا شد آلت جنک و نفیر ❖ چونکه عصا یوله وارمق ایچون اولوب
جنک و نفیر و بحث و جداله آلت اولدی ❖ مثنوی ❖ آن عصار آخرد
بشکن ای ضریر ❖ پس اول عصای استدلالی خرد شکست ایله ای ضریر
❖ مثنوی ❖ او عصاتان داد تایش آمید ❖ اول ارحم الراحمین الله سزه
عصای استدلال و پردی تا کیم ایله و کلدیکز ❖ مثنوی ❖ آن عصا آن خشم
هم بروی زدید ❖ اول عصایی هم غضب و کبردن عصا ویرنه اوردیکز
نتکیم حضرت مولانا دردنجی جلده بیوررلر که ❖ مثنوی ❖ بد کهردا
علم و فن آموختن ❖ دادن تیغی بدست راه زن ❖ تیغ دادن در کف زنی
مست ❖ به که آید علم ناکس رابدست ❖ علم و جاه و منصب و مال
و قران ❖ فتنه آمد در کف بد کوهراں ❖ حکم چون دردست کمراهی
فتاد ❖ جاه پندارید در چاهی فتاد ❖ ره نمی داند قلا و وزی کند ❖
جان زشت او جهان سوزی کند ❖ احقان سرور شد سستدوزیم ❖
ماقلان سرها کشیده در کلیم ❖ حاصل کلام زهی کفران النعمه و نان
کورلک که حق سبحانه و تعالی سزه عصای استدلالی کندینک خلفاسی
اولان انبیا و اولیایه تبعیت ایدوب انلرک یولنه کتمک ایچون احسان ایتش ایکن
سز خشم و غضبه کلوب انواع بحث و جدال ایله عصای استدلالی خلفاء حق
اولان انبیا و اولیاسته اوردیکز و ورثه انبیا اولان نیچه اولیایی اکفار ایدوب
قتله مبادرت ایتدیکز پس وارث حقیقت نبی اولان اولیاء اصفیایه جفا و اذا
رسول علیه السلامه اذا کیدر و رسول علیه السلامه دخی اذا (من آذانی
فقد آذی الله) موجبجه حقه اذادر ❖ قاسم انوار ❖ خدا را چون دانی چه
فقه و چه معقول ❖ بدوست راه بردی و ککو حدیث فضول ❖ ز آفتاب
جهانتاب عشق کرم شدیم ❖ فراغیم ز عالم چه جای رد و قبول ❖

سخن ز محدث و ممکن مکوز واجب کو ❖ حدیث فرع نکوبند عارفان اصول ❖
اگر چه کشته تیغ توام ولی در حشر ❖ چه شکرها که بدارد ز قاتل این
مقتول ❖ بدان که علت غایی تویی زمک و ملک ❖ که اهل حق ز حقیقت نکرده اند
عدول ❖ هزار جان و دل قاسمی فدای تو یابد ❖ که مست جام هوای
تو شد نفوس و عقول ❖ مثنوی ❖ حلقه کوران بچه کار اندرید ❖
ای کورلر حلقه سی وای ضریرلر زمره سی نه کارده و نه تملده سز یعنی ای
ظاهره اقرار ایدوب احوال باطنی انکار ایدن نابینا لخر تیکزه نافع اولان کار
و عمله چونکه کنسیدی رأی و فکر و ظن و خیال کنز ایله قادر دکل سز باری
❖ مثنوی ❖ دیدبان را در میانه آورید ❖ مابینکزه روشن چشم جان
و ظاهر و باطنی معمور و آبادان اولان وراثت حقیقت محمدیه مظهریتند قائم
بر مبصر و دیدبان کتوردیکز واکا اقتدا ایدوب طریق مستقیمه کیدیکز و اول
ولی کاملی وصلت حقه و سبیله ابتغا ایدوب سرانجام کز سعادت و خیر
تبدیل ایدیکز اما کز فهم اولیه سنکه مراد حضرت مولانا بویات شریفه ایله
حاشا علوم ظاهره بی قدح دکلدر و ظاهری ترک ایدوب مجرد باطنی مراد
ایتمه مشدر زیر انجیق باطنی اختیار ایدوب ظاهری انکار ایدنلر ز نادقه
و ملاحظه در بلکه حضرت مولانا نک مراد شریفلری ظاهر ایله باطن بیننی
جمع ایدوب انجیق ظاهره اقرار ایدوب باطنی انکار ایدن جاهل و نابینا لردن
اولمقلنی کندیکه لایق و سزا کورمه دیمکدر ایدوبی ظاهر ایله باطن
و شریعت ایله حقیقتی جمع ایدوب بودولت ابدیه و اصل اولمق ایسترسک
❖ مثنوی ❖ دامن او کبر کودادت عصا ❖ انک دامننی طوتکه اول
سکا عصا و پردی عصادن مراد فلاسفه و ارباب نظر فکرینک دلائل
عقلیه سیدر که اصحاب تقلید اکا استناد ایدوب اثر دن موثره و دلیلدن
مدلوله ضریرانه یول بولمق ایستدکلر بدر ایدوبی دلائل عقلیه و فلسفه بی
ترک ایدوب حضرت رسول علیه السلام و حی الهی ایله بیوردیغی احکام
سبحانیه و اوامر ربانیه به اقتدا ایله و وارث حقیقت محمدیه اولان مرشد
کاملک دامن شریفنه تثبیت قیل و سکا اعطا ایلدیکی عصای حکم طریقت
و سند قوی جذبه و محبت استناد ایله شویله که بونلره استناد ایتوب تابع
نفس اوله سن ❖ مثنوی ❖ درنکر کادم چه ایدید از عصا ❖ و نظرایله
کور که آدم عصادن نلر کوردی یعنی آدم علیه السلامه (ولا تقر با هذه الشجرة)

بیورلد قدہ وسوسہ ابلیس ایله دلائل عقلیه به استناد ایدوب نهی
مزبور تحریمی دکل بلکه تزیهیدر والف لام جنس ایچون اولیوب
بلکه شجره واحده معهوده به اشارت در دیوب اکل کندی ایتکله عصای
استدلال عصیانہ مبدل اولوب (وعصی آدم ربه فغوی) بیورلدی ونیچه
روزگار معاتب اولوب (ربنا ظلمنا انفسنا) دیو نیچه یوزیل اغلیوب
بلار چکدکن صکره بر موجب (فتلقی آدم من ربه کلمات) توبه سی قبول
اولوب (فتاب علیه انه هو التواب الرحیم) بیورلدی ایددی سندخی
توبه واستغفار قیلوب احکام قرآنیہ واحادیث نبویه نیک معانی لطیفه سن عقل
قاصر که اویدر میوب عقلکی فرمان الهی به اویدر زیر اوامر مرعیه
واحکام شرعیه ده ظن وعقل مدخلی یوقدر لاسیمیا شرع شریفده عقله
مخالف احکام کثیره الوقوعدر فاذا کان كذلك بر موجب (علیکم بدین العجائز)
ترک تصرفات وهمیه ایدوب اولو بلا توجیه وتأویل ظواهر نصوص
واخباره ایمان وانقیاد ایدوب حقایق قرآنیہ مرشد کامل تربیه سیله کشف
اولنجیه دکن ظاهر دن تجاوزاتمه واولیاء کرام حقایق معانی نصوص
واخباری قیاسات عقلیه ایله ییلور صانع انلر کشف وشهود مرتبه سندن
سویلر وحقیقت حالی نور محمدی ایله ییلور ایددی هر مقلده تقلید ایتیبوب
بر صاحب حقیقت اولان مرشد کامله اقتدا ایله والاضلالتہ دوشمک مقرر در
وزنادقه وملاحده نیک رأیبری بودر که مطلقا ظواهر نصوص واخباردن
خروج ایدوب مجرد جانب تأویله کیدر لر وصوله ووضو وحج وزکوتی
نفس وطبیعتلر نه موافق توجیه ایدوب عبادات بدنیه بی قالدر لر عیادا بالله
تعالی اما اولیاء کرام وعشاق الهی اولو ظاهر لرینی اوامر ظواهر شرع
وسنته تطبیق ایدوب بدنلرینی احوط اولان مرتبه ده استعمال ایدر لر وکال
تقوی وورع اوزره اولور لر وحق سبحانه وتعالینک هرا حکامنده اولان
اسرار دقایق وحکم وحقایق نور جذبات ربانیه ایله کشف وشهودا کوروب
ویقینا وحقا ییلوب ظاهر لرینی باطنلرینه وباطنلرینی دخی ظاهر لرینه طابق
النعل بالنعل توفیق وهموار ایدوب ملک وملکوتک سلطانی اولور لر وظن
وکنندن ره ابولور لر ووضودن مجرد ال و یوز وایاق یومق ایله قناعت
ایتیبوب حقیقت ایله صلوته قریب اولمغیچون یوزلرین یود قدده ماسوادندخی
کوکل یوزین یوبوب والذین دنیادن چکوب وایاقلرینی طریق مناهی

واغیاردن منع ایدر لر وقالبرینی کعبه به وقلبرینی قبله حقیقی اولان وجه
حقه دوندروب اقامت صلوة ایدر لر وحق سبحانه وتعالی قبلرینه کشف
ایتیبکی مقدار اسرار خفیه مشاهده قیلور لر مثلا کتب اکسیر السعادات
صاحبنه سروضو تیم وغسلدن لایحه اولان اسرار دن بعضیسی بودر که
بیور لر (اعلم ان الانسان اذا تغذى شيئا لبدا ما تحلل فاكثر الحکم فی انضاج
الغذاء الى ان يجعله خالصا ومنه جزؤ البدن الانسانی وثقلا وهو ما يدفعه الى
خارج الحرارة النارية اذا الانضاج والجذب والدفع والتفريق صفتها فکذلك
اذا احدث الرجل لابد ان يكون احداً بما يتحكم فيه النارية ولاجله شرع له
علاج بالماء والتراب اذا اطفأ النار يكون بهما فان الهواء يمدّها فوجب به
الوضوء والغسل او التيمم عند العجز عنهما اما الغسل ففي الجنابة لان الخارج
فيها وان كان متأثراً من الاجزاء النارية كالخارج في الحدث لكن آخر ما تعلق به
ايضا من اجزاء الاركان هو الجزء الناري كما بين ولذلك قوى فيه حکم النار
فشرع لاجله غسل ظاهر جميع البدن بالماء لان ازالة الانحرافات الاثار النارية
عنها والخارج في الحدث آخر ما تعلق به الاجزاء الترابية والهوائية والمائية
فلذلك في ازالة الانحرافات النارية الواقعه بسببه غسل الوجه والاطراف
ولم يكن فيه احتیاج الى النية اذ الماء بالطبع مضاد للنار ومضعف اثره لانه
بارد رطب وهي حارة يابسة واما التراب فبارد يابس وليس بمضاد من كل
وجه لها فاحتيج به في التيمم به الى النية ليقوى بها ازالة قوتها واما الاكتفاء
في الجنابة ايضا بالتيمم قدر ما يتيمم في الوضوء لانه لماتين ان التراب اتما يقوى
بالنية لا بالاستيعاب ولذلك لا يمسح الارجل في الحدث ايضا كفي في تطهير البدن
عن الانحرافات النارية الى آخره ایددی اسرار وضودن اولان سر مزبور
مرتبه ادنی در پس لازم اولان اوامر شرع شریفی هر کس نفسنده
اجرادر * عطار * شریعت رهنمای سالکان شد * نمود دید جمله
واصلان شد * شریعت کوش دارای عالم دل * کز و مقصود خود بینی
تو حاصل * ز نور شرع یابی جان جانان * که بعد هر غمی شاد بیست
آسان * ز نور شرع مه بکد اخت هر ماه * که تابوی بر در شرع این
راه * شریعت ایمنی وساکنی است * که با نور خدای هست پیوست *
ز شرع مصطفی مکدر زمانی * دما دم تا کنی از وی بیانی * چوراه شرع
بسیاری خدای * تو و او هر دو یکی نی جدایی * ره شرع محمد رو بحق رس *

که جز حق می نه بینی نیز تو کس * درین دریایمان و بگذرازوی *
 مکن مستی بیکد و جام پر می * اگر خنجانها را نوش داری * سر دگر
 خویشتن باهوش داری * مکن بد مستی اندر روی دریا * مشو بخود درون
 بحر و برآ * بقدر خویشتن باید زدن لاف * که کنجشکی نداندرفت
 تا قاف * ایمدی شیخ عطار علیه رجة الغفار کلمات قدسیه ز یله عامل
 اولوب و معجزات انبیایه عن صدق و خلوص ایمان کنور ووب * مثنوی *
 معجزه موسی واحد را نکر * حضرت رسالت پناه حبیب الله علیه صلوات
 الله و حضرت موسی کلیم علیه سلام الله معجزه سنه نظر ایدوب کور که
 * مثنوی * چون عصا شد مار و استن باخبر * بر موجب (قال القها
 یا موسی فالقها فاذا هی حیه تسعی) عصای موسی نیجه مار اولدی و برخوای
 حدیث شریف مذکور استن حنانه نیجه باخبر اولدی آمنا و صدقنا
 * مثنوی * از عصا ماری بداز استن حنین * عصا دن بر مار عظیم
 و ستوندن انین و حنین ظاهر اولدی * مثنوی * پنج نوبت می زند از بهر
 دین * مانند ستون اولان مناره قیام دین ایچون بهر یوم بش نوبت اورر
 یعنی عصای موساتک حیه اولدیغنی کور میوب و ستون حنانه نک حنین و انین
 ایلدیکن ایشتمد کسه مانند ستون اولان مناره دن بانک اذانی استماع ایله که
 کونده بش کره مؤمنینی صلوته دعوت ایدر پس ستوندن مناره مراد اولنوب
 ذکر محل اراده حال و مسیبتک حالی سببه اسناد اولنشدن فی الحقیقه اقامت
 صلوات خمس ایچون کونده بش کره اذان حضرت رسالت پناهک معجزه
 باهره وینه ظاهر لرندندر که الی یوم القیام دائمه و قائمه در و ستون حنانه نک
 آه و انیندن مناره لرده و قونان اذانلر مسترا استماع اولندیغنی جهتدن اعظمدر
 ایمدی ای طالب شریعت و سالک راه طریقت * مثنوی * کونه
 نامعقول بودی این مزه * مزه لذت مغنا سنده در یعنی اگر بولذت شریعت
 و حلاوت طریقت عقله مخالف اولسیدی * مثنوی * کی بدی حاجت
 یچندین معجزه * بو قدر معجزه به چان حاجت اولوردی زیر شرایع انبیاء عقلا
 نامنده اولان لایعقللرک عقلنه مخالف کور نمکله انلری تبکی و تعجیز و طریق
 حقه دعوت ایچون انبیاء عظام معجزات کثیره اظهار یله مأمور اولوب
 شق قر و احیاء اموات و عصای حیه و حجر دن تولد ناقه و آتشک طبیعتدن
 ازاله احراق ایدوب بونک امثالی انواع معجزه کوستر دیلر و احکام الهیه

ماورای عقل معاشده اولدیغنی بو نکلہ بیلدر دیلر بو خسه ماورای عقلده
 اولییدی هر عاقل و حکیم نبی و هر طایفه و زاهد مر شد راه هدی اولوب نبی کلکه
 و مر شد ک ارشادنه احتیاج قالمزدی و موافق عقل اولان اشیا مطلقا
 مقبول و مخالف عقل اولنلر دخی نامقبول اولوردی حال آنکه شریعت
 مطهره ده عقله مخالف نیجه شیر مسنون و مشروع و موافق عقل اولان
 نیجه شیر دخی مر دود و نامشروع در زیر عقل انبیاء و اولیا غیر یلرک عقلی کبی
 مقتضای بر دکلدر الحاصل شرع شریفک عقل عوام ادراک ایلدیکی
 احکام کثیره سی واردر و انبیاء عظام مطلقا اقتضاء عقل اوزره معوث
 اولما مشلدر اگر عقل و ادراکدن خارج بر کارلری اولییدی عقلانا منده اولنلرک
 بریسی انبیایه انکار و عداوت اوزره اولمزدی اکابنه که * مثنوی *
 هر که معقولست عقلش میخورد * هر نه معقولدر عقل آتی یر یعنی قبول
 ایدر * مثنوی * بی بیان معجزه بی جزر و مد * معجزه بیان اولنقسزین
 و جزر و مد و کش و مکش سز و زیاده و نقصا نسز ایمدی ای نور دیده
 * مثنوی * این طریق بکر نامعقول بین * بو ماورای عقلده اولان
 طریق بکری کور و یا خود طریق بکری لاجرم عقله مخالف کور طریق
 بکردن مراد اولیاء کرامک طریق قتلرینه دخی اشارت اولنسه جائزدر
 و حضرت مولانا کنندی طریق قتلرینه تلمیح ایتک ملحوظدر و طریق
 انبیادخی اولیانک اقتدا ایتدیکی طریق قدر * مثنوی * در دل هر مقبلی
 مقبول بین * بو طریق بکری هر بر مقبلک قلبنده مقبول کور اگر چه مدبر
 و بی دولت اولنلرک قتلده مشکوک ایسه مقبل و سعادت مند اولنلرک عندنده
 مصدق و مقبولدر پس نطق جمادات و تسبیح نباتات دخی بوقیلدن اولوب
 عقل و فراستله بیلنر الا کشف و عیان و شهود و وجدان ایله بیلنور پس
 طریق اسلمده اولان مؤمنین موحدین (آمنت بالله و بما جاء من عند الله
 علی مراد الله و آمنت بر رسول الله و بما جاء من رسول الله) دیوب صد قلہ اقرار
 ایدرلر و الله و رسولنک امرینه مخالف راه ضلالت کتیوب نفس و طبیعت حکمندن
 و عقل عقلا بنددن خلاص اولورلر و قید عقول فلاسفه و مجبوس طبیعت
 مظلمه اولنلری مولانا جلال الدین رومی طائفه جنیانه تشبیه و تمثیل و حیوانات
 و هوامدن و وحوش و سباعدن نکایه ایدوب بیورلر که * مثنوی * همچنان
 کز بیم آدم دیو و دد * انجیلین که بنی آدم خوفندن شیطان و سباع * مثنوی *

در جزایر در میزند از حسد * اور کدیلر وحسدل نندن محیطده اولان جزیره
وصعب و بیشه زار جبال راسیاته قاجدیلر و انده قرار ایتدیلر * مثنوی *
هم زبیم معجزات انبیا * هم انبیاء علیهم السلام معجزاتی خوفندن * مثنوی *
سر کشیده منکران زیر کما * منکران و منافقان کما الله بهش چکشلر کما اگر چه کیم
اوت معنایه در لکن بو محله پرده طبیعت و حجاب نفسانیدن عبارتدر
یعنی حیوانات وحشیه خوف صیاددن نباتات الله کربوب اختفا ایلدکلری
کبی اول خرکوش هوشلی اولان لایعقللر دخی شریعت مطهره نك باز بلند
پروازی خوفندن کما ضعیف مشابه سنده اولان لباس طبیعت و مذاهب باطله لری
النده اختفا ایدوب نابود و ناپیدا اولمشلردر و کفرلرین سسترا ایدوب صورت
اسلامیه ده کور نمیشلردر * مثنوی * تابنا موس مسلمانن زیند * تاکه
مسلمانلق ناموسیه زندگانی ایدلر یعنی لباس مسلمانن کیوب و کلمه شهادتی دل
او جندن سویلیوب کفرلرین ابطان ایتکله شیران شریعت اولان علماء دین
یو سترلرین دریده قلیوب میان مسلمانانده دیرلک ایدلر * مثنوی *
در تسلس تاندانی که کیند * تاکه زرق وریا و خدعه و سالوسلق پرده سنده
سترا اولغله بلیه سنکه کیملردر و نه قورد باشلوقیونلردر و نه یرنجی جانورلردر
فرق ایتیه سن بو منافق و مرانی و حیل کار سالوسلر * مثنوی * همچو قلابان
بران نقد تباه * شول قلابلر کیدر که اول تباه و بیاب اولان نقد اوزرینه * مثنوی *
نقره می مالند و نامی پادشاه * کومش یالندز سورلر و پادشاهک نامی سکه
اورلر یعنی صلاح و تقوی اوزرینه کورینوب و دوداغن اوینادوب
ودلین دیره دوب و قیام و رکوع و سجوده کورینوب اظهار علم و معرفت ایدرلر
حتی قلب زراندود لری بین الناس رواج بولوب خلق نقره خاص و زر خالص
کبی مؤمن صادق بلکه مرشد حق یسله لریس بو مکار و حیل کارلرک
و شرع و دینی قویوب عقل و فلسفه یه تبعیت ایدنلرک * مثنوی * ظاهرا
الفاظ شان توحید و شرع * اگر چه الفاظ و عبارتلری تو حیدباری و شرع
شریف اوزرینه در و لکن * مثنوی * باطن آن همچو در نان تخم صرع *
انک باطنی اتمک ایچنده اولان دلوجه بغدادی کیدر یعنی بحسب الحقیقه
و المعنی شرک جلی و خلاف شرع در پس انلرک نان عبارتت ییوب و کبابلرین
مسترا مطالعه ایتکله لذت حاصل ایتسک عقل سلیمک ازاله ایدوب طریق
مستقیمدن خروج ایدر سن و ابلیس یولنه کیدر سن * کلشن * حکیمان

کاندلرین کردند تصنیف * چنین گفتد در هنگام تعریف * که چون حاصل
شود در دل تصور * نخستین نام او باشد تفکر * و زو چون بگذری هنگام
فکرت * بود نام وی اندر عرف عبرت * تصور کان بود بهر تذکر * بنزد اهل
عقل آمد تفکر * ز ترتیب تصورهای معلوم * شود تصدیق این مفهوم مفهوم *
مقدم چون پدر تالی چو مادر * نتیجه هست فرزندی برادر * ولی ترتیب مذکور
از چه و چون * بود محتاج استعمال قانون * حکیم فلسفی چون هست حیران *
نمی بیند ز اشیا جز که امکان * ز امکان می کشند اثبات واجب * ازان
حیران شد اندر ذات واجب * دو چشم فلسفی چون بود احوال *
زوحدت دیدن حق شد معطل * کلامی کوندارد ذوق توحید *
بتاریکی درست از غیم تقلید * در و هر چه بگفتند از کم و بیش * نشانی داده اند
از منزل خویش * منزله ذاتش از چند وجه و چون * تعالی شانه عمایقولون *
ره دور و درازست این رها کن * چو موسی یکرمان ترک عصا کن * در آدر وادی *
ایمن زمانی * شنوائی انا الله بی کانی * الحاصل * مثنوی * فلسفی را زهره نی
تادم زند * فلسفینک زهره سی یوقدر که حتی دم او ره یعنی انکار شریعت
ایدوب دلایل عقلیه ایله مباحثه ایتکله قادر اوله * مثنوی * دم
زند دین حقش برهم زند * زیرا دم او رر سه دین حق اول فلسفی بی بر برینه
اورر و خرد و خشخاش ایدر یعنی اظهار انکار ایدر سه علماء دین اکاشریعت
قایمچن اوروب قتل ایدر اما کندیلری عاقل مرتبه سنده ظن ایدن اول
فلاسفه لایعقل عجب جهل و ضلالت و طرفه جنون و جفا قدر که تسبیح
جادات و نباتاتی انکار ایدر و درلو درلو تر زیقات و ترهات سویلر حال آنکه
* مثنوی * دست و پای او جاد و جان او * انک دست و پای جاد در وانک جانی
* مثنوی * هر چه کوید آن دودر فرمان او * اول جاد اولان بد
ورجلنه هر نه دیرایسه اول جاک فرماننده درال و آفاق که حیات اولسه
جاد و لاشه در پس مدبر بدن اولان روح جسمه نفخ اولند قدده حرکت
و جنبش ایدوب جان نه حکم ایدر سه انک امرینه کوره ایش ایدوب یوری
دیر سه یورر او رر دیر سه او رر ولسانی بر کوشش پاره ایکن انواع لغاتله
سوز سویلر و جوار خندن هر بری بر گونه حرکت ایدر و کوزی کوروب
قولاغی ایشتمکه بشلار و جان بدنه حکم ایتکدن معزول اولوب حق جل و علا
اعطا ایلدیکی روح منزل مکشیسته روان اولد قدده بدن جاد اولوب

ال طوتن و آفاق یوریز و کوز کورمز و قولاق ایشتر و زبان سویلر او اور
پس بدنه خواص مزبورده بی احسان ایلان اول قادر مطلقه احجار و اشجاری
سویلتک نیچون مستبعد اوله بزم نطق و گفتار من ایل جادات و نباتاتده
خلق اولسان نطق و گفتارده حقل قدرته کورنه فرق وارد بو وجهله
اولان انکار و استبعاد دکلر الاغایت بلاهت و نهایت جهالت و محض
غویتنددر * مشوی * بازبان کرچه که تهمت می نهند * فلاسفه بد
سرشتلر اگر چه زبان ایل نطق جاداته تهمت قورلر یعنی تسبیح اشجار
و احجاری انکار ایدرلر ولکن * مشوی * دست و پاهاشان کواهی می
دهند * انلرک دست و پاری نطق جاداته لسان حال ایل دنیاده شهادت
ایدرلر یعنی دست و پا و بلکه جمله اعضای فلسفی لسان حال ایل ای حقندن
قورقز و پیغمبردن اوتانمز بی یقین نیچون کفر ایل طغیان ایدوب بنی آخرتده
ناره ادخال ایدرسن و منکر تسبیح جادات اولورسن چونکه عقل و ادراک
ادعا ایدرسن بزم حالیزی فکر و تدبر ایدوب کورسک که بزجادات ایکن اول
قادر مطلق جانی بزه حاکم ایلدوب هر نه فرمان ایدرسه بالضروره بیور و غن
ملوتوب ایشین ایدرز پس بزم حالیز جاداتک حالی دکلدر جادات
سارهی بی جان جان اولان حضرت حق و فیاض مطلقه نسبت نیچون
کندی حالکدن قیاس ایلز سن و طریق حق و عقل سلیمی قویوب
تسویلات شیطانیه ایل راه ضلاله کیدرسن باری جائک عذاب الیمه گرفتار
اوله جفته نأسف ییز میسن سن برمنی مردار ایکن حق تعالی سنی انسان
ایدوب و عدمدن وجوده کتوروب نطق و ادراک ویرمدیمی پس جاد
و نباته نطق ویرمکه نه سبیدن عاجز اولور پف سنک عقل و ادراککه ای
نادان دیوب دست و پادنیاده بو وجهله شهادت ایدرو یوم حسابده بر موجب
(البوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون)
خوای کریمی اوزره حق سبحانه و تعالی انلرک اغزلرین و لسانلرین مهر لیوب اللری
و آفاقلری نطق صریح ایل فصیح و بلیغ تکلم ایدوب کسب و عمللری هر نه
ایسه نقیر و قطمیر شهادت ایدرلر دنیاده لسانی سویلدن پادشاه آخرتده دست
و پای سویلدلر (آمنوا و صدقنا ایمانا یقینیا و صدقا حقا عیانیا) * سبحة جامی *
جد خدایست که از کلک کن * بر ورق باد نویسد سخن * عقل درین عقده
زخود کشته کم * کرده درین فکر سر رشته کم * عجز به از هر دل دانا که هست *

بردر آن حی توانا که هست * تازه کن جان نسیم حیات * کار کر کار
که کائنات * ساخت چو صفش قلم از کاف و نون * شد بهزاران رقص رهنمون *
سطر نخست از ورق این سواد * قدس نژادان تجرد نهاد * مایه ایشان
زهیولی بری * پایه ایشان زصور برتری * جیب بقاشان زفتا سوده نی *
دامن شان زآب و گل آلوده نی * ناشده اقلیم دوام و ثبات * تنک برایشان
زحدود جهات * سطر دوم نه فلک لاچورد * کردیکی نقطه همه تیز کرد *
کوشش ایشان به پیام و سروش * کردش ایشان زسر عقل هوش *
برده بچوکان ارادت همه * کوی زمینان سعادت همه * سطر
سوم نیست بجز چار حرف * درج بهر جار رموز شکرف * نقش
نخستین چه بودزان جاد * کر حرکت بر در او ایستاد * کان که بود خازن
کنجینه اش * ساخته بر لعل و کهر سینه اش * نوبت ازین پس به نبات آمده
چاپک و شیرین حرکات آمده * بر زده از روزنه خاک سر * رده بیک چند
بر افلاک سر * چتر بر افراخته از برك شاخ * ساخته بر سایه نشین جافراخ *
گاه فشاند ز شکوفه درم * کا زمیوه شده خوان کرم * جنبش حیوان شده
بعد از نبات * کشته روان در گلش آب حیات * از ره حس برده بمقصود بوی *
پویه کنان کرده بمقصود روی * خاتمه این همه هست آدمی * یافته زو کار
جهان محکمی * اول فکر آخر کار آمده * فکر کن کار گزار آمده * بر کفش از عقل
نهاده چراغ * داده زهر شمع چراغش فراغ * کار کنان داده بعقل از حواس *
کشته بهر مقصد از آن ره شناس * تا بمدد کاری ایشان خرد * بی شناسایی
مبدع برد * چیست به بندد مکر بندگی * بندگی شد مایه صد زندگی * جامی اگر زنده
دلی بنده باش * بنده این زنده پاینده باش * بند کیش زندگی آمد تمام * زندگی
این باشد و بس والسلام * ایمدی ای مؤمن مقبل مولانا جامی علیه رحمة الباری نک
بوکمات لطیفه لرندن حصه مند اولوب کندی حالکی اکله والله ورسولنه صدقه
ایمان کتوروب معجزات باهره نبویه دن بر معجزه عجیبه بی دخی جان قولاغیله دیکله

* اظهار معجزه پیغمبر علیه السلام بسخن آمدن سنک *
* ریزه در دست ابو جهل علیه اللعنه و کواهی دادن *
* سنک ریزه بر حقیقت محمد علیه السلام بر سالت او *

حضرت رسول علیه السلام اظهار معجزه ایتمه سنک بیانده در که
ابو جهل لعینک النده خرده طاش پاره جککری سوزه کلک ایل و حقیقت

مجدیه و رسالتش شهادت ایتکله مجزه کو ستردی * مثنوی * سنکها
اندر کف بوجهل بود * روایت اولنور که کونلرده بر کون ابوجهل
لعینک الله طاشلر وار ایدی و احجار مزبوریه آوجی ایچنه المقدن
مرادی حضرت رسول علیه السلامی تجربه و امتحان ایدی پس حضور
رسول علیه السلامه کلوب * مثنوی * گفت ای احمد بکوا این چیست
زود * ای احمد بو آوجم ایچنده اولان نه در تیز سویله دیدی * مثنوی *
کرر سولی چیست در مشتم نهان * اگر رسول صادق ایسک آوجده
نهان اولان ندر * مثنوی * چون خبر داری ز راز آسمان * چونکه
آسمانک رازندن خبر طوتار سن یعنی چونکه عالم ملکوت و جبروت و عرش
و کرسی و جنت و نار و بعد الممات هر بریمز حیات بولوب (فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر) دیوب مغیباتدن سویلرسن ایدی سوز کده صادق ایسک
حالا آوجده اولانلری بیل دیدی پس حضرت رسالت پناه اول لعینه
خطاب ایدوب * مثنوی * گفت چون خواهی بگویم آن چه است *
بیوردیلر که ای ابوجهل نیچه ایسترسک آتی می دیلر سنکه الکده اولانلر
ندر سویلیم * مثنوی * یابکویندان که ما حقیق و راست * یا خود
آوجکده اولان اشیا سویلر که برحق رسول و صادق و راست
بو کاشهادت ایلیه ل * مثنوی * گفت بوجهل این دوم نادر ترست *
ابوجهل ایدی بویکجی وجه نادر کدر یعنی درون کفده اولانلر
نطقه کلوب سکا شهادت ایلمک زیاده عجب رک و عقلمن بعیدر کدر
* مثنوی * گفت آری حق از آن قادر ترست * حضرت مقدس
نبوی بیوردیلر که بلی اول بطن کفده اولان شیلر تکلم اتمک اغربدر
ولکن حق جل جلاله نطقه اقتداری اولیان اشیا بی نطقه کتور مکدن
دخی زیاده قادر تر در و جادی انطاق دکل بلکه جمیع علوم اکا بالفعل
اعطا ایدوب سویلسه حق تعالی بوندن دخی زیاده قادر در و قدرتنه
نهایت بوق بر پادشاه مقتدر در دیوب بوسوزده ایکن * مثنوی *
از میان مشت اوهر پاره سنک * ابو جهلک آوجی ایچنده اولان هر سنک
پاره سی * مثنوی * در شهادت کفتن آمدی درنک * بلا تأخیر و توقف
کله شهادت دیملکه کلدی ولسان فصیح و کلام بلیغ ابله نطق ایدوب
* مثنوی * لاله کفت والا الله کفت * لاله دیدی والا الله دیدی

* مثنوی * کوهر احمد رسول الله سفت * احمد رسول الله دیمک
کوهرینی دلدی الحاصل اول سنک ریزه لر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله دیو اعلان کله شهادت ایتکله رسالت مصطفی
علیه من صلوات الله الاوفایه شک و کمانده اولانلر شرک شرک و درک ناردن
نجات بولوب هر پری کله شهادت کنوروب مؤمن موحد اولدیلر ولکن
(ومن لم يجعل الله له نورا فانه من نور) نص کریمک و فقیحه اول ملعونک
کفر و عنادی زیاده اولوب * مثنوی * چون شنید از سنکها بوجهل
این * چونکه ابوجهل لعین اول سنک ریزه لردن بو شهادتی ایشتی
و بو مجزه بی کوردی * مثنوی * زد زخشم آن سنکهار ابر زمین *
غضبندن اول سنک ریزه لری یره اوردی و قسوة قلبه حجاره دن اشد اولان
اول مردود لعین * مثنوی * کفت نبود مثل تو ساحر دکر *
سنک مثلك بر ساحر دیگر اولمز دیدی * مثنوی * ساحران راسر تویی
و تاج سر * ساحر لک باشی و سرتاجی سنسن دیوب حق سبحانه و تعالینک
باب رجندن یوز دوندروب ملعون ایدی اولدی ایدی * مثنوی *
خاک بر فرقش که بد کور و لعین * طیراق اول ملعونک باشنه که کور
و لعین ایدی * مثنوی * چشم او ابلیس آمد خاک بین * انک جسمی
ابلیس کی خاک بین کلدی یعنی ابلیس آدمده اولان نور تجلی کور میوب خاک
بین اولغله سجده ایتدی کی ابوجهل لعین دخی نور محمدی بی کور میوب
کور اولغله ایمانه کلدی و شیطاندن بدتر اولدی * نعت نبی از سبحة
جامی علیه الرحه * اختر برج شرف کائنات * کوهر درج صدف
ممکنات * جنبش اول ز محیط قدم * سلسله جنبان وجود از عدم * تانه
نظر بر قدش انداختند * قائمه عرش نیفراختند * خنده اوجان بجهان
در دمید * منصب احیا بمسبحا رسید * برق وی از وادی موسی بچست *
لمعه نور آمد از آتش بدست * قامت طوبی ز قدش سایه ایست * سدره
ز کاخ شرفش پایه ایست * رشحه جام کرمش سلسبیل * مرغ هوای
حرمش جبرئیل * نور مبین ناصیه پاک او * جبل متین خلقه فترک
او * اوچو خور صبح و یست آفتاب * صبح ز خورشید بود نور یاب *
کرنه فروغی ز رخس یافتی * صبح وی این نور بکجا تافتی * هست
درین دائره رسم درست * تابش مهر از پس و صبح از نخست * نور فشان

اوست چه پیش و چه پس * منع انوار همین اوست و بس *
جامی از آرایش خود دور باش * ذره صفت غرقه این نور باش

❖ بقیه قصه مطرب و پیغام رسانیدن امیر المؤمنین ❖
❖ عمر رضی الله عنه با او آنچه هاتف آواز داد ❖

مطرب بک بقیه قصه سی و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه پیغام ابرشته سی
بیانده در اول نسنه ایله که آگاهتف آواز ویردی ❖ مثنوی ❖ باز کرد
و حال مطرب گوش دار * ای مستمع حصه مند ذکر اولئان معارف
و حقایق در رجوع ایدوب مطربك حالنه گوش طوت ❖ مثنوی ❖
زانکه عاجز کشت مطرب ز انتظار * زیرا که مایته مناسبات ایله معارف
کثیره کتور بلکه مطرب انتظاردن عاجز اولدی یعنی قصه مطربی
استماعه طالب اولئر زیاده انتظار چکدی و یا خود پیر مطرب کورستانده
تضرع و نیاز ایدوب انتظاردن عجزه واردی و (یا مجیب المضطربین) دیو
مناجات ایلدی پس بر موجب (اجیب دعوة الداع اذا دعان) ❖ مثنوی ❖
بأنك آمدی عمر را کای عمر * حضرت حق و قادر مطلقدن امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه منامده ندا کلدیکه ای عمر ❖ مثنوی ❖ بنده ماراز حاجت
بازخر * بزم بنده خاصمزی حاجتدن کیر و صاتون آل ❖ مثنوی ❖ بنده داریم
خاص و محترم * خاص و محترم و مقرب و مکرم بر بنده طوتارز ❖ مثنوی ❖
سوی کورستان تور نجه کن قدم * ای عمر کورستان سمتنه سن قدم
رنجیده ایله ❖ مثنوی ❖ ای عمر برجه زیت المال عام * ای عمر خوابدن
قالق و مجالیت المال عامه دن ❖ مثنوی ❖ هفتصد دینار در کف نه
تمام * کفکه تمام یدیوز فلوری قو ❖ مثنوی ❖ پیش او بر کای تو مارا
اختیار * اول دینار معدودی انک حضورینه ایلت و بوجهله تسلیت ویر که
ای عبد محترم سن بزم مختار ویر کزیده مز سن ❖ مثنوی ❖ این قدرستان
کنون معذور دار * شمد بک بو مقداری آل معذور طوت ❖ مثنوی ❖
این قدر از بهر ابریشم بهما * بو قدر زرسکا ابریشم بهاسی ایچوندر
❖ مثنوی ❖ خرج کن چون خرج شد اینجایا * بونی خرج ایله چونکه
خرج اولدی بورایه کل ❖ مثنوی ❖ پس عمر زان هیئت و آواز جست *
پس عمر رضی الله عنه اول آوازك هیئتدن صیغرا دی ❖ مثنوی ❖ نامیازا
بهر این خدمت بیست * حتی فرمان اولئان بو خدمتدن اوتری

بل باغلا دی و بلا تاخیر و توقف ❖ مثنوی ❖ سوی کورستان عمر بنهاد رو *
عمر رضی الله عنه کورستان جانبته یوز قودی یعنی مقابر سمتنه عزیمت ایلدی
❖ مثنوی ❖ در بغل همین دوان در جست وجو * قولتوغنده یدیوز
دینار ایله همیا نجه جست وجوده پویان و دوان اولدی ❖ مثنوی ❖ کرد
کورستان دوانه شد بسی * کورستان حوالیسنی چوقلق یلمجی اولدی
و خوابده سفارش اولان عبد محترمی نجسس ایلدی ❖ مثنوی ❖ غیر
این پیراوندید انجاکسی * کورستانده بو پیر چنکیدن غیری بر کیمسنه کورمدی
❖ مثنوی ❖ گفت این نبود دکر باره دوید * عمر رضی الله عنه کندی
کندی به ایتدی رؤیاده سفارش بیوریلان عبد خاص درگاه احدیت بود کلدیر
بلکه غیری در دیوب برقاج کره دخی اول اطرافی جست و جوقیلدی بالآخره
❖ مثنوی ❖ مانده کشت و غیر این پیراوندید * یوریلوب عاجز اولدی
و اول پیردن غیری دیار کورمدی پس کمال تعجب ایدوب ❖ مثنوی ❖ گفت
حق فرموده مارا بنده ایست * کندی به ایتدی حق سبحانه و تعالی خود
بیوردیکه بزم ایچون مخصوص بر بنده واردر که ❖ مثنوی ❖ صافی
و شایسته و فرخنده ایست * صافی و شایسته و احکام نفسانیه دن قور تاش
قلبی مجلا فرخنده بودر تقدیرجه بحسب الظاهر ❖ مثنوی ❖ پیر چنکی کی
بود خاص خدا * پیر چنکی چقان مرد خاص خدا اولور زیرا حق سبحانه
و تعالی کتاب کریمنده (وانهم عندنا لمن المصطفین الاخیار) بیوروب
مصطفون و اخیار ایسه شول مقام صفا اربابیدر که (اخلصهم الله عن کدر
الفرقة بخالصه و صافاهم بعد ما صفاهم) دیو تعریف اولمشدر صفا ایسه
کدردن برائت ایچون اسمدر و کدردن برائت تلونک سقوطیدر علی الخصوص
صفانک مرتبه اولاسی صفاء علم شریعت و سنت رسوله متابعتد زیرا عبد خدا
اول علمک بر کایله آداب و اخلاق نبی علیه السلام ایله مؤدب اولوب انک
طریقنی عبد مز بوره اول علم شریف بیلدر و طریق تحقیقک سلو کن علم مز بورک
صفاسیله تهذیب ایدر و غایت جدی اول کوستر (کما قیل ان الله عبادا یربهم
فی بدایاتهم مافی نهایاتهم فان غایة الجدهی نهایة السلوک و انقضاؤه الی
حد الجم بالقاء فی الحق وهم اهل الصفاء یرزقهم الله بصحة المتابعة نور البصيرة
و یبصرهم نهایة الحقیقة فی اوائل سلوک الطریقه) و لاسیما عبد خدا حضرت
احدیتنه اولان قصدنده همتنی ذکر اولئان صفاء علمله تصحیح ایدر (لان العباد

اذالم یقفوا بالعلم والبصيرة علی المقصد لم تصح همتهم فی جعله بین اعینهم
والقصد الیه بدون الالتفات الی غیره من المقامات والمراتب وان کانت عالیة
فاذا کان كذلك) بو پیر چکنیک خود حالانده چنکی باشک التده بالینی اولمش
وچنک چالار کن او یومش قالمش پس بو مطرب نه وجهله عبد صافی وشایسته
اولور * منوی * حبذا ای سر پنهان حبذا * نه محبوب سن ای
سر پنهان نه لطیف و خوبسن یعنی نه عجب خوبسن که بو عبد مستندک
صورت ظاهره ده عاصی و جانی نمایشده ایکن اکابنده خاصم دیرسن و صاف
و فرخنده و جوار قرب احدیته شایسته قیلور سن دیوب کمال یقین حاصل
اولغیچون اهتمام * منوی * بار دیگر کرد کورستان بکشت * بر کره
دخی اطراف کورستانی کشت و گذار ایلدی * منوی * همچوان
شیر شکاری کرد دشت * اول شکار صید ایدییی شیر اطراف صحرائی دور
ایلدی کی * منوی * چون یقین کشتش که غیر پیر نیست *
بعد تمام الاهتمام چونکه عمر رضی الله عنه یقین حاصل اولدی که اول پیر
چنکیدن غیری کس یوقدر * منوی * گفت در ظلمت دل روشن
بسیست * کندی به ابتدی حقاظلمده روشن دل بغایت چوقدر یعنی (اولیائی
تحت قبای لا یعرفهم غیری) حدیث شریفک فواستجبه قباب ملامت و اغضیه
کراهنده حقندن غیرنک بیلدیکی اولیا و اصغیا زاده چوقدر پس بو پیر روشن
سیرت و ملائی صورت تحقیق اول طائفه صفا سیرتنددر فی الحقیقه
* شعر * بو کون میدان عشق ایچره شوکیم مرد ملامتدر * تعلقندن
خلاص اولدی یری انک سلامتدر * ملامت خرقة سن زاهد انکچون اختیار
ایتمز * دکل هر کشی به لایق بو بر عالی علامتدر * دیوب * منوی *
آمد و باصدا دایمچا نشست * حضرت عمر اول پیر چنکنک خفته
اولدیخی قبرک اوزرینه کلدی و صدق و ادب و وقار ايله او طور دی پس
حکمت الهیه * منوی * بر عمر عطسه فتاد و پیر جست * عمر رضی الله
عنه عطسه واقع اولدی و پیر چنکی خوابدن او یانوب صیچرادی و نظر
دریش ایدوب * منوی * مر عمر رادید مانداندر شکفت * عمر الفاروقی
کوردی تعجبه قالدی و استیلا صلابت عمر رضی الله عنه دیرای
حیره غرق اولوب دهشت و هیبت موجلری باشند اشدی * منوی *
عزم رفتن کردولر زیدن گرفت * کتمکه عزیمت ایلدی و خوف و خشیتندن

مطربی دزهره مک طوتدی و عاجزودم بسته قالوب * منوی * گفت
در باطن خدا یا از توداد * کوکلندن ایتدی ای خدا سندن داد
و فریاد یعنی بکاسن فریادرس اول که * منوی * محتسب بر پیرک چنکی فتاد *
چنکی پیر چکرک اوزرینه محتسب دوشدی یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر
ایدیی بر شریعت دثار و عدل شعار کلدی دیوب پیر چنکنک آب روی
رده دوشدی * منوی * چون نظر اندر رخ آن پیر کرد * چون عمر رضی الله
عنه اول پیرک وجهنه نظر ایلدی * منوی * دید آراش رسار و روی
زرد * انی خجل و شرمسار و غایت حیاسندن زرد رخسار کوردی و تسلیت
خاطر ایچون بر موجب (و قولاله قولالینا) انواع رفق و ملائمت و اصناف
لطف و مطایبت کوستروب * منوی * پس عمر گفتش مترس از من
مرم * پس عمر رضی الله عنه اول پیر روشن ضمیره ایتدی قورقه و بشدن اور که
* منوی * کت بشارتهاس از حق آوردهام * که سکا حقندن بشارتدر
کتور مشمدر تفتیش و احتساب عامه ایچوندر تکیم منوی شریفک در دینی
جلدینک آخرنده بیورلشدر که * منوی * از برای عام باشند این شکوه *
تا کلاه کبر نهند آن گروه * تامن و ماهای ایشان بشکند * نفس خود
بین فتنه و شر کم کند * پس نمیرد آن هو سهادر نفوس * هیبت شه مانع
اید آن نحوس * هست دیوان محاسب عام را * و آن پری رویان حریف جام را *
حلم در حلمت رحتها بجوش * نشنوی از غیر و چنک ونی خروش * ایتدی
سکا مرده اولسونکه * منوی * چندیزدان مدحت خوی تو کرد *
حضرت یحیی و فیاض مطلق سنک خویکی چوق مدح ایلدی * منوی *
تا عمر را عاشق روی تو کرد * حتی عمری سنک جمالکه عاشق ایلدی * بیت *
ای فتاده غمدن آزاد اولکه صیادک بنم * سن بنم معنیده شاگرد من استادک بنم *
ایمدی ای پیر پاک ضمیر * منوی * پیش من بنشین و همجوری مساز *
کل بنم بانمده او طور و همجورلق دوزمه یعنی بندن قاچه * منوی *
تابکوش کویم از اقبال راز * تا که سنک قولانکه اقبال و دولندن راز سویلم
* منوی * حق سلامت میکنم پیر سدت * حق تعالی سکا سلام ایدر
وسنی سؤال ایدر که * منوی * چون از رنج و غمان بی حدت *
بی حد و لایع اولان رنج و غلردن نیجه سن * منوی * نک قراضه
چند ابریشم بها * ایشته بر قاج التون ابریشم بها * منوی *

خرج کن این را و باز اینجا بیا * بونی خرج ایله و کرو بورایه کل * لاشه *
 دوستم جور و جفا بتر فراوان اولدی کل * کوزل مدن دو کیلن دریله مر جان
 اولدی کل * انتظارم آتشی غایتده یاغشدرسنی * عاشقا خاستک خاکيله یکسان
 اولدی کل * کلشن حسنه چونکه بلبل شوریده سن * کبر جالم جتینه
 ورد خندان اولدی کل * * مثنوی * پیرلزان کشت چون این را شنید *
 اول پیر چنکی چونکم بو خبری ایشندی زیاده شرمسار اولدیغندن دتره دی
 * مثنوی * دست خود خایسد و بر خود می طپید * النی چیندی
 و مضطرب اولدی یعنی الهی بو عاجز و جانی به بوقدر جرم و عصیانم و ارایکن
 بو وجهله فضل و احسانک اولدی دیوب * * مثنوی * بانک میردکای
 خدای بی نظیر * بانک آوردی وناله و افغان ایلدی بویله دیو که ای خدای لا نظیر
 * مثنوی * بس که از شرم آب شد بیچاره پیر * احسان ایسه انجیق
 اولور که بیچاره و عاشق پیر شرم و حیادن آب و محو و نایاب اولدی و کوزلرندن
 قانلو یا شلر دو کوب * بیت * پادشاهم راضیم بن اغلیم سن ایله ناز *
 عادت اولمشدر سکا ناز ایلک بن قول نیاز * اشک چشم روی زردم حاصلی
 عشق کدر * رحمتکله ای شه عالم جهان ایچرم آز * دیوب * * مثنوی *
 چون بسی بگریست از حد رفت درد * چونکه بسیار و بی شمار اغلدی
 و درد و محنت حددن تجاوز ایلدی و بو شعر مستزاد خاطرینه کلکله
 * مستزاد * مطرب الهال سازی قیل نغمکه دمساز * راست ایله سر آغاز *
 سیر ایله عراقیله صفاهانه خوش آواز * کشف اوله بزراز * کوچک دهنک
 قصه سنی بزک ایدنلر * یوق یزه یلرلر * زنکوله صداسنه او یوب بولدی
 همراز * هیچ دیمدی او یماز * کوش ایله رهاویده بو کون صوت حسینی *
 کل حسن حسندن * وار ملک حجازه ایرش ای طالب شهباز * اور جهده پرواز *
 چون بوسه لک آوازینی کوش ایلسه ای دوست * فی کبی نوادن * عشاق
 پراکنده اولور جله خوش آواز * چون مرغ سخن ساز * آواز کوش اولدی
 و نور وزله سملک * جان قولاغن آچوب * کوش ایله ندر عارف سکر رمز ایله
 شهنواز * ای عاشق جانباز * کل مایه ندر دیکله و کردانه ندر کیم * کشف اوله
 بواسرار * عشوه یله حصار ایلدی اول طره طنناز * هر پرده ده بیک ناز *
 یک کا، و دوگاه ایله سگاه ایله و چارگاه * چون شعبه بولارد * تحسین ایده
 کوش ایلرایسه سعدی شیراز * احمد یوری کل واز * قانونله چنک اکسه

طنبور له ششتا * زارا ولسه کانه * عود اغلسه نای اکسه بر بطله سر آغاز *
 زارایلسه ابراز * اون ایکی مقام اولدی ینه اون ایکی برجک * ادوارنه قائم *
 آوازه یدی اولدی یدی یلدره دمساز * خوش اولدیلر انباز * درت شعبه
 ییل رمز عناصردن اولوب بدر * چون کیجه و کوندز * محبوبله مطربله به ایچ ایله
 ورنداز * که صمیمه هیچ ساز * دیوب * * مثنوی * چنک رازد بر زمین
 و خرد کرد * چنکی ره آوردی و خرد و شکست ایلدی و چنکه خطاب و عتاب
 ایدوب توجه به باشلدی * * مثنوی * گفت ای بوده حجابم ازاله * وایتدی ای
 الهمدن بکا حجاب و پرده اولمش چنک * * مثنوی * ای مرآتو راه زن
 از شاه راه * ای سن بکایول اور یچی و شاه راهدن الیقویچی * * مثنوی *
 ای بخورده خون من هفتاد سال * ای یتش سال بنم قائمی یتش اولان چنک
 * * مثنوی * ای زتور ویم سیه پیش کمال * ای اهل کمال حضورنده سندن
 اوتری بنم رویم سیاهدر و عمرم سندن تلف اولمشدر بو محله چنکدن مراد
 نفس اماره و استدالات عقلیه و مباحث فکریه و فلسفه در که راه حقه
 اولان حجتانک اعظمیدر زیر رهزن طالب مقتضیات نفسانیه و لذات
 جسمانیه و دلائل عقلیه و خیالات و همیه در پس پیر چنکی نفسی لوم ایدوب ترک
 احکام طبیعت ایتد کدن صکره درگا، چاره سازه جان و دلدن تضرع
 و نیاز ایله ایتدی * * مثنوی * ای خدای با وفا و با عطا * ای عطا و وفا ایله
 متصف اولان خدای متعال * * مثنوی * رحم کن بر عمر رفته در جفا *
 جفا و معاصی به کتمش عمره رحمت ایله * * نظم * بحر حیرت ایچره بر آواریم *
 عاجز و درمانده و بیچاره یم * غرق نفسم ینه سرتاپای من * دستگیرم اولمشک
 ایوای من * مرده یم عالمده جله مرده دن * نبلیم کیم طشره دوشدم
 پرده دن * خلق عالم قدر تک حیرانیدر * اولیالدر کهک در بایدر * وادی
 حیرتده سرگردان و دنک * قالمشم حیران کورنمز صلح و جنک * غرق ایدر کن
 کائناتی بحر ذات * آدم خاکی به سدا اولدی صفات * ذاتکی بیلکده عقله راه یوق *
 هیچ صفاتک سر نه آگاه یوق * جله عالم اولدی ذاتکدن عیان * لیک ذاتکدن
 و یرن کیمدر نشان * کائناتک وارینه سن سن اله * آستانکده کدالر پادشاه *
 اکا لایق بیلکی کیمدر بیلن * حقه لایق خدمتی کیمدر قیلن * لال اولور و صفنده
 جله و اصفان * غشی اولور مدحنده عقل خرده دان * علمدن عالی عیاندن
 طشره در * ذات پاک کیم بیاندن طشره در * کشتی حیرت بنم بی پاوسر *

غرق خون اولدم مددای چاره کر * حضر تکدن ایسترم من بنده بس * ذکر م اولسون
دلده اسمک صوکه نفس * پس پیرچنکی بو وجهله مناجات ایتکله تیردعاسی
هدف اجابت اصابت ایدوب * مثنوی * دادحق عمری که هر روزی
ازان * کس نداند قیمت آن در جهان * حق سبحانه و تعالی اکا بر عمر جاودان
و یردیکه اول عمر دن هر بر کوک قیمتنی جهانده کسینه بیلز و حسابنه هیچ
فرد قادر اولمز ایددی ای مستمع قابل فن اد واره گرفتار اولوب عمر نازه نبی
موسقی بولنده و علم لایتنفع تحصیلنده هبا ایدنلره نصیح و پند ایچون لسان
مطربدن حضرت مولانا تعلیم توبه و مناجات ایدوب بیوررلر که چونکه
پیرچنکی نیازدن لذت الدی تکرار مناجاته ال آچوب ایددی الهام ملکا معبودا
* مثنوی * خرج کردم عمر خود را دمدم * عمری دمدم خرج و افنا ایلدم
* مثنوی * ذر دمدم جله ربابا زیرویم * جله سنی زیرویمده ضایع قیلدم
واو فوردم زیر عود و ششتا و انک امثالی اولان سازک ایچجه تلنه ویم قباتلنه
دیر لر یعنی عمر عزیزی سازلرک ایچجه و قباتلنه دوزن و یروب آوازی
تطبیق ایتکده اضاعت ایلدم * مثنوی * اه کز یادره و پرده عراق *
اه کم یادره و پرده عراقدن * مثنوی * رفت از یادم دم تلخ فراق *
فراقک دم تلخی خاطر مدن کندی عراق اوزن ایکی مقاماتدن بر یسدر
وراه مقام و طرز معنانه کلور مثلاً راه عرب و راه عجم مقام عرب و طرز عجم
دیمکدر یعنی مطرب کندی به حیف و دریغ یوب آه کیم مقام عرب و راه عجم
دیوب مقصد اصلیدن جسد و شک فکری و دم تلخ فراق خاطر مدن کندی
دیددی کذلک حق سبحانه و تعالی (و نحن اقرب الیه من جبل الورد) بیورمش
ایکن بر موجب (من عرف نفسه فقد عرف ربه) کندی حقیقتن بتلکه و وصلت
حقه بر مرشد کامل بولمغه جد و جهد ایتیموب علوم فلسفه تحصیل ایچون
عرب و عجم سیاحی اولوب و رب العزتی دور و دراز جهت و مکاتده طلب
ایلیوب * ع * سا که کندک کرک ایه بوله کندک کندیکی * سرندن
خافل اولنلره تعریض اولوب روحک وطن اصلیدن فراقی غمی چکیموب
و دم تلخ افتراقی ذوق ایتیموب عذاب بعد و دوریده مهجور اولدیکز
دیمکدر * مثنوی * وای کزتری زیر افکنده خرد * ای وای و دریغ
زیرا فکند خردک تری و لطافتدن زیر افکنده خرد * کوچک دیدکری
مقامدر خردده نقش لاله بر لطیف و ترهوادر که * مثنوی * خشک شد

کشت دل من دل ببرد * اول تر و لطیف قیاس ایلدیکم کوچک مقامنه دل
و یردیکم ایچون مزمرعه قلبک حاصلی خشک اولوب مرده دل اولدم
* مثنوی * وای کز آوازی بیست و چهار * واه وای بویکرمی درت
شعبه نک آوازه سندنکه بونلره اشتغال ایتکله * مثنوی * کاروان بگذشت
و بیکه شدنهار * کاروان عمر یکدی و قافله راه کعبه وصال کوچدی
و نهار حیات بی وقت اولدی عمر ایه شام اجله ایرشدی ایددی شمدن
صکره عمر عزیز و نفس نفیسی هوای نفس و آرزوی جسمده اضاعت ایتیموب
وراه حجاز و عراق و حسینی و عشاق دیو نهاوند و صفاهانه کتیموب طریق
انبیا و اولیایه توجه و عزیمت ایلیمه سنکه نعمات روح افزای انبیا و اولیایه
واقف اولوب معارف الهیه بی عارف اوله سن پس بو کاجان و دلدن تضرع
و حنین و زاری و انین ایلله حقندن مدد و عنایت لازمدر دیوب نیاز ایدر که
* مثنوی * ای خدا فریاد زین فریاد خواه * ای فریادرس اولان خدای
متعال و قادر بر کمال بو فریاد خواهدن فریاد * مثنوی * داد خواهم
نی ز کس زین داد خواه * بوداد ایستیجی و فریاد ایدیمی نفسمدن اوتوری
داد ایسترم غیر کسندن اوتوری ایسترم شکایت کندی شوم نفسمدن آه کیم
داد کرا * مثنوی * داد خود از کس نیایم جریمکر * کندی دادمی
کسنه دن بولزم مکر * مثنوی * زانکه آن از من بمن نزدیکتر * اول قریب
و مجیب اولان خدادن داد بولم که اول لطیف و خیر بیکبندن قریب رکدر
* مثنوی * کین منی از وی رسدم دم مرا * ز برابو وجود و وارلق
بکا نفس نفس اول وجود مطلقدن ایریشور * مثنوی * پس ورا بنیم
چون این شد کم مرا * پس اول واحد واحد و وجود مطلق کوررم چونکه
بو بتلکم محو اوله یعنی چونکه بنده اولان تعین و وجود و همی نور جذبات
الهیه ایلله یانوب محو اولدقده مرآت دل روی جانان پرتونه مستعداینه صاف
اولوب بلا انانیت و اثینیت مرآت مجلاده دوست کندی جالان کورر مثلاً
* مثنوی * همچو آن کو با تو باشد ز شمر * اول کسنه کبی که سکا التون
صایبجی اوله اول حالده * مثنوی * سوی اوداری نه خود سوی نظر *
نظری اول التون صایبجی جانیسه طور سن کندی جانبکه نظر ایتز سن
پس حق سبحانه و تعالی دخی ز خالص کبی قلب صاف و یریحی و تجلیات
لاتکر را بدیچیدر ایددی سکار احسان ایلان جواده نظر ایلدیکک کبی

وجود حقانی اعطا ایلان اول وهاب وجواد اولان خالق عبادہ نظر ایدوب
کندیکی کورمیه سن و وجود و همیکی فراموش ایلیه سن * نظم *
دوست ایلہ دوست اولیکورای نوجوان * کیم اوله سن دینه آخر جاودان * عشق
دمندن دم اورم کل بری * هم کوره لم اول یوزی کل دلبری * دوست
یرادی کوزی ایتنه جدا * دائمادوستدر سکا بلکل خدا * طوغری ایلہ
یوزی دوست یوزینه * باقه اندن غیر یسنک یوزینه * غیر یوقدر دوست
در جله جهان * بو کورون پروکوک و انس و جان * هب خدادندر قوشی بی
کان * صورت و سیرت انکدر ای جوان * حاصل کلام پیرچنکی انواع ناله
وزاری ایدوب * مثنوی * همچین در کریمه و در ناله او * بونک امثالی
کریمه و ناله ده اول پیر مطرب * مثنوی * می شمردی جرم
چندین ساله او * بو قدر یللق جرم و خطاسنی تعداد ایلدی

* کر دانیدن عمر رضی الله عنه نظر اورا از مقام *
* کریمه که هستیست بمقام استغراق که هستیست *

امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه اول پیرچنکی بی ارشاد ایدوب وارلق مقامی
اولان کریمه و ناله دن مستلک مقامی اولان مرتبه استغراقه دوندر مہ سی بیانده در
زیراد اتماماضی و اولان زلاتی ذکر ایدوب وانکله عمرینی کچورمک کشتی کندوده
وجود کورمکدن نشأت ایدرو حالت مزبورہ کنیدن ازاله اولدجقه مقام
وحدت و حد استغراقه قدم نهاده اولمز خواص ایسه ذکر ماضی و مستقبل
ایدوب دائماتأسف اولق تضییع اوقاتدر دیمشله بلکه خواص عبادالله
بوقوله توبه دن توبه ایدرلر (کا قال عبدالله الانصاری قدس الله رمسه
وتوبه الخاصة من تضییع الوقت فانه يدعو الى درك النقيصة ويطفي نور
المراقبة ويكدر عين الصجة ولا يتم مقام التوبة الا بالانتهاء الى التوبة مما دون
الحق ثم رؤية التوبة ثم التوبة من رؤية تلك العلة) فاذا كان
كذلك حضرت عمر رضی الله عنه دخی پیرچنکی بقیه عمرنی ناله ده واحوالندن
شکایتده تضییع ایلدیکن کوروب * مثنوی * پس عمر گفتش که
این زاری تو * پس عمر رضی الله عنه پیرچنکی به ایتدی بوسنک زار یلغک
* مثنوی * هست هم آثار هشیاری تو * هم سنک هشیار لغک اثر لیدر
علامت فنا بودکدر زیرا مقام فنا اندر فناده نه زاری و ناله و نه ذکر ماضی
و مستقبل و نه خوف و حزن قالور ایمدی * مثنوی * راه فانی کشته

راه دیگرست * جذبات رحمانیه و محبات ربانیه ایلہ فنا اندر فنا اولان
عاشق بی سرو پانک یولی بشقه در * مثنوی * زانکه هشیاری گاه
دیگرست * زیرا که هشیارلق وهستی موهوم ایلہ ناله و کریمه ایتکلک ارباب
فناقتده برگاه آخر و جرم دیگردر (کا قال علیه السلام وجودک ذنب لا یقاس
علیه ذنب آخر) زیرا مقام فناده اولنر ابو الوقت اولشدر و ذکر ماضی
و مستقبلدن خلاص اولشدر اگابناء که * مثنوی * هست هشیاری
زیاد ماضی * ذکر ماضیدن هشیارلق واردر * مثنوی * ماضی
و مستقبل پرده خدا * ماضی و مستقبل سکا پرده خدادر اهل فنایه
خروش و باده پخته جوش یوقدر ایمدی ای مرد فانی * مثنوی *
آتشی در زن بهرد و تابکی * ماضی و مستقبل بر آتش اور که حتی فنا
مرتبه سن بوله سن * مثنوی * پر کره باشی ازین هر دو چونی * خنده
دکین بو ماضی و مستقبل ذکرندن نی کبی پر کره اوله سن * مثنوی *
تا کره بانی بودهمراز نیست * مادامکه نای ایلہ کره اوله همراز دکدر
* مثنوی * همنشین آن لب و آواز نیست * و اول لب و آوازک همنشینی
دکدر لبدن مراد بو محله ذکر محل اراده حال قیلمندن اولوب کلامدر
حاصل معنی وجود انسانی نایه مماثل اولوب ماضی و مستقبل ذکر و زمان
و مکان فکر و هستی موهومک تصویری نایده اولان کره لربکیدر ایمدی
ذکر اولشان پرده لایله مقید و معقد اولدجقه روح اضافی بی نفع ایلان وجود مطلق
ایلہ همراز اوله مز سن پس ماضی و مستقبلدن خلاص اولق ایسترایسک
ایکینسه دخی جذبات رحمانیه ایلہ آتش اوروب بی حجاب وجود موهوم
اوله سن و کلام حقیقینک تجلیاتی قلبکده مشاهده ایدوب (انی انا الله)
خطابن استماع ایلیه سن زیرا سالک راه حقیقت اولان عاشق صادق حالت
فنا فناسندن خبردار اولورسه ائک هستی موهومی هنوز باقیدر پس کمال
فنا اولدر که عاشق چونکه نفسندن فانی اوله مشاهده فنا دن دخی فانی
اولق کرکدر که فنا فناء بالغ اوله و چونکه عاشق فانی فناده بودرجدیه نائل
اوله حبال انانیت و روابط بشریت مقراض نفی (لا اله) ایلہ منقطع اولوب
سلطان (الا لله) تنق کبریادن بر موجب وعد کریم (فاذ کرونی اذ کریم)
نور عظمت و حدتله لباس حرف و صوتدن مجرد اولدیغی حالده ظاهر
وسر مکتوم (کل شیء هالک الا وجهه) باهر اولور و بو حالت عظیمه

ظهور ایتد کده وجود عاشق (اذ کر کم) بحرینک قعرینه غوطه قیاب ذ کر بی
شرکت حاصل اولور و دخی (شهد الله انه لا اله الا هو) معناسی متحقق
اولوب حسین رازی قدس سره نک دخی (ما قال احد الله الا الله) دیو بیورد قلری
ذکر اولثان توحید بی شرکته اشارت ایدیکی ظاهر اولور و عمر بن الفارض
طیب الله انفسه نک قصیده تائیه سنده اولان اشبوابیات شریفه کلزار نک
نسیم حقایق مشام جانہ ایریشور قال قدس سره * نظم * خرجت
بها عنی الیه فلم اعد * الی ومثلی لا یقول بر جعتی * وافر دت نفسی عن
خروجی مکرما * فلم ارضها من بعد ذاک لصحبتی * وغیت عن افراد نفسی
بمیت لا * یزاحنی ابداء وصف بحضرة * واشهدت غیبی اذ بدت
فوجدتني * هنالك اياها بجلوة خلوتی * وطاح وجودی فی شهودی و نبت
عن * وجود شهودی ماحیا غیر مثبت * ومانقت ماشاهدت فی محو
شاهدی * بمشاهده للصوم بعد سکر تی * ففی الصحو بعد المحولم الک
غیرها * وذاتی بذاتی اذا تجلت تجلت * ایمدی ای نور چشم پدر اولیاء
کرامک ذکر اولثان کلمات قدسیه زنده اولان معانی انسیه معلومک اولدیه
* مثنوی * چون بطوفی خود بطوفی مرتدی * چونکه سن کنندی
طوفکله سن بر نوع طوف ایله مرتدی و مکتسی سن سروری مرحوم
واسمعیل افندی طال بقاه اختیار ایلد کلری معنی بو یله در بو تقدیرجه مرتدی
کله سی باب افتعالدن اسم فاعل اولق اوزره رد النجی معناسنه اولور الحاصل
دیمک اولور که توبه و کریمه مرتبه بشریه و وجود و همیدن اولغله حضرت
عمر رضی الله عنه پیر مطرب فنا فی الله و بقا بالله درجانتک اوجنه ترقی ایتک
ایچون یورر که معلوم اوله که طواف بیت الله الحرامه نیت و راه حجه
قصود و عزیمت ایلان حجاج ذوی الابتهاج ایچون محلنده احرام کیمک شرط
طوافدن اولغله خلع لباس ایدوب محرم اولور لر بعده بیت مکرمه واروب
طواف قیلور لر و خلع لباس ایتیموب احرام پوش اولسه و قربان ایتیموب
لباسیله طواف ایلسه (لا یجوز طوافه ویفسد حجه) دیو فتوی ویریلور کذلک
کعبه جمال احدیته عزیمت ایلان سالکین عاشقین دخی مادام که خلع لباس
بشریه ایتیموب احرام فنا ایله اکتساب ایتدیکه وهستی و همیدن مجرد
اولدجه بیت الحرام وحدتی طوافه مستعد اولیموب کعبه جمالدن
مهجور اولور و یاخود مرتدی ده اولان یادخی نفس کله دن اولیموب

یاء خطاب اوله و مرتد ذوارتداد معناسنه اولوب حاصل معنی بو وجهله
اوله که چونکه سن طوفله سن اول طوف سبی ایله سن خود مرتد سن مادامکه
دار الامن قلبه داخل اولیموب کعبه وجودک حولی طواف ایله سن
اول طوفله بسته اولوب خارج بیتده قالمش مرتد سن زبرا مقید بالطوف
اولغله مفتاح باب بیت اولان نور جذبات رحانیه بی بولیموب فتح باب کعب
وحدت ایده میوب داخل دار الامن وصلت اولمز سن * مغربی *
تاواندر مراتب عددی * کده و که هزار و گاه صدی * لب را قشر
و قشر الی * جسم راروح و روح راجسدی * نیستی هیچ خالی از کثرت *
تا درین معرض و درین صددی * زبرا مادامکه نار جذبات ربانیه و نور
تجلیات سبحانیه سنی سنلک کدن محو ایتدیکه انانیت و انینیتدن رها
بولیموب جهات ست و داخل و خارج و کثرت و وحدت و فرقت
و وصلت بندلرندن خلاص اولمز سن پس هر بار که بریت قلب و بردخی
خارجدن دخول بیته مستعد شخص آخر تصور ایله سن داخل درون خانه
دل اولمز سن و داخل بیت دخی اولسک * مثنوی * چون بنخانه آمدی
هم باخودی * چون خانه یه کله سن کنندی وجود مو هو مکه سن اکلانیه که
بند طبیعت و قید بشریتدن مجرد اولیموب خلع لباس تعین ایتامش سن
و شهود نور وحدت مطلقه دن محروم سن * سنایی * طلب ای
عاشقان خوش رفتار * طرب ای نیکوان شیرین کار * تاکی از خانه
هین ره صحرا * تاکی از کعبه هین درخار * درجهان شاهدهی و ما فارغ *
در قدح جرعه ما و هشیار * زین سپس دست ما و دامن دوست * زین سپس کوش
ما و حلقه یار * اما مصراع اول * چون بطوف خود بطوفی مرتدی * واقع
اولوب طوف اول بلایه اضافت ایله اولیدی معنایه مناسب اولوب بلکه وجه
انطباق دخی یاسز اولق ایدی لکن جمله نسخه زده طوف اول دخی یا ایله
مکتوبه اولغله معنی اولوجه اوزره ویرلیدی و لکن بو ناپسندای بیدای
وجود بنده ناچیز و ذره نابودک خاطرینه خطور ایدن بوجه وجهیه دخی
بودر که ایکی مصراعده دخی چون شرط ایچون اولیموب بلکه استفهام
ایچون اولان چون اولوب اماله ایله قرائت اولنسه معنی سباق و سیاقه
جمله دن اوفق و ایکی مصراع پیشنده کمال مرتبه مناسبت بولنوردی خلاصه
مرام دیمک اولور که ای پر کره وجود مو هو م اولان اهل کثرت هیهات

کعبه قلبی نیجه طواف ایده یلور سنکه سن خود طوف بشریتله مرتدی
و مکتسی سن پس مادامکه خلع طوف بشری ایتیه سن حول کعبه جمال لایزالی
طواف ایده مز سن و درون خانه قلبه و حریم احدیته نیجه داخل اولور سنکه
مع هذا قید انایت ایله بسته سن ابدی ❖ مثنوی ❖ ای خبرهات
از خبرده بیخبر ❖ ای طوف بشریت وردای انایت ایله مکتسی و مرتدی
اولان مهجور سک مع بقیه الوجود اولان خبرلک خبر اولمقدن بیخبردر
بی خبری از خبردهی تقدیری اوزره معنی ویرلدی و یاخود خبرده یاتقدیر
اولنیوب ای سنک خبر ویر بیجیدن اولان خبرلک بی خبردر یعنی هنوز ادناس
بشریتدن تطهیر قلب ایتدیکه اول خبر و بصیر اولان حقندن بطریق
آگاهی ویردکک خبرلک خبرلکدر ابدی قید تعیناندن مجرد و مخلص
اولدیکه ❖ مثنوی ❖ توبه توازگاه توبتر ❖ سنک توبه وزاری ایتدیکک
برخوای (وجودک ذنب لایقاس به ذنب) دخی کاهکدن بتدر زیرا الهی بن
شویله ایتدم و سن بویله ایلدک دیمک و سن و بن قیدنه بند اولمق و وجود
مطلقک عندنده وجود مقید آخر وهم ایتک اوزره کاهکه اولان توبه جله
زلاتدن اشدوا عظمدر تنکیم حکیم سنایی غزنوی قدس سره بیورلر ❖ رباعیه ❖
دلها همه آب کشت و جانها همه خون ❖ تا چیست حقیقت از پس پرده برون ❖
ای با علمت خرد ردو کردون دون ❖ از تود و جهان پرو تو ازهر دو برون ❖ قائم
بخودی از آن شب و روز مقیم ❖ بمت ز ستموست و امیدت بنسیم ❖ تامایه ز آب
و آتشست باشدیم ❖ چون سایه شدی با توجه جیمون چه جیم ❖ حقایق هستی
موهوم شرک بالهدر لاسیم ❖ سالک طریق وحدت آلوده ❖ کثرت ایتکن
موجد حقیق اولمغه لیاقت بولمز و عند المحققین اکاهل وحدت دینلز و شهود
احدیت تجلی ذاتیدن ظاهر اولان سر احدیتدن عبارتدر (کما قال عبد الکرم
الجبلی فی الانسان الکامل فی الباب الخامس الاحدیة عبارة عن تجلی ذاتی لیس
للاسماء و لالصفات و لالشیء من مؤثراتها فی ظهور فیهی اسم لصرافة الذات
المجردة عن الاعتبار الحقیة و الخلقیة و لیس لتجلی الاحدیة فی الاکوان مظهرات
منک اذا استغرقت فی ذاتک و نسیت اعتباراتک و اخذت بک فیک عن خواطرک
لکن انت فی انت من غیران تنسب الیک شیئا مما یتحققه من الاوصاف الحقیة
اذ هو لک من التبعوت الخلقیة فهذه الحالة من الانسان ام مظهر للاحدیة فی الاکوان)
فافهم ❖ رباعی مغربی ❖ آن کیست که غیرتست ان کیست بکو ❖ او خود زنجاست

باخود او چیست بکو ❖ چون غیرت نیست حیاتی یقین ❖ آن کس که بجز توبه بود
چون زیست بکو ❖ توست خودی و ماهمه مست بتو ❖ توهست خودی و ماهمه هست
بتو ❖ تانست ماستو بود از همه روی ❖ دادیم از آن سبب همه دست بتو ❖ مثنوی ❖
ای تواز حال گذشته توبه جو ❖ کی کنی توبه ازین توبه بکو ❖ ای که سن
هنوز احوال گذشته و اطوار ماضیه دن توبه و رجوع طلب اید بیجسن جواب
ویر که بو کونه توبه دن چنان توبه ایدر سن زیرا که ارباب فنا مقید ذکر ماضی و مستقبل
و محبوس عصر و زمان دکلدر بلکه نظر لری حاله و جمال احدی الذاته در
ماضی و مستقبل ایله مر و رایدن احوال ایله بند و قید اولمق ایه وقت موجودک
حکیمنی اضاعه در تضییع وقت ایه جرم عظیمدر پس مرتبه شهود وحدت
مطلقه ده اولان عارفینه ذکر ماضی و تأسف و توبه ماضی زله دن معدوددر
(کما قال صلی الله علیه و سلم حسنات الابرار سیئات المقربین) و کل بستان نبوت
و در دریای ولایت وارث نبی ناقد علی امام جعفر الصادق بیورلر که ذکر حق
ایدر کن توبه ذکر حقندن غافل اولمقدن زیرا حقیقت ذکر اولدر که جمیع اشیا
محبة الله ایله بکلیتها منسی اوله اکابناء که محبة الهیه جله اشیا دن عوضدر
پس حتی ذکر مستغرق فی المحبة و مستهلك بالوحدة اولوب صفات بشریه دن
بقیه ماقالمعقدن توبه ایه نفس و زلات نفسه عذر در تجلی ذاتده خود اعدار
بر طر فدر حتی ذواتون مصریدن توبه ندر دیو سؤال اولند قدده (توبه العوام
من الذنوب و توبه الخواص من الغفلة) بیور مشلر و ابو الحسین نوری علیه
رحمة الباری دخی توبه اولدر که الله دن غیری هرشیدن توبه ایلده سن دیمشدر
پس تذکر احوال ماضیه ذکر ماسوی اولوب و خطور ماسوی حقندن غفلت ایله
اولور فاذا کان کذلک بومقوله توبه ایچون عند العرفا استغفار کر کدر که
توبه مز بوره انا بت تعبیر اولنور (کما قبل الفرق بین التوبة والانابة ان التوبة
رجوع عن المخالفة الى الموافقة والانابة هی الرجوع الى الله تعالی فهو اعلى
وقال الجنید دخلت علی السری فرأیته متغیرا فقلت له مالک فقال دخل
علی شاب فسألنی عن التوبة فقلت له ان لاتنسی ذنبک فعارضنی وقال بل التوبة
ان تنسی ذنبک فقلت ان الامر عندی ما قال له الشاب فقال لم قلت لانی اذا کنت
فی حال الجفاء فقلت لنی الى حال الوفاء فذکر الجفاء فی حال الصفا فجاء فسکت
السری) پس عمر رضی الله عنه حقیقت توبه بی بیان ایتد کدن صکره بیور دیلر که
ای پیر مطرب ❖ مثنوی ❖ کاه بانک زیر راقبله کنی ❖ کاه ماضیده

اولان بانك زير و صدای پستی قبله کا، ایدرسن * مثنوی * کاه کریه
زار را قبله کنی * و کاه کریه زاری بی بوس ایدرسن قبله زاری ناله وانی
محبوب اتخاذ ایتکدن کایه در وزیر دخی سازده صدای پسینه دیرلر بومخلده
حالت دنیه دن کایه در حاصل معنی دیمک اولور کاهای مطرب عمر نازینکی کا،
ماضیده اولان اوضاع ناهموارک ذکریله بکوروب عجباً عالم نیه منجر اولور
دیو خوف ایدوب دائماً اول جانبیه توجه ایدرسن و کاه کریه و زاریدن نفسک
لذت الوب و قلبک حالت مزبورہ معینہ ایله بند اولمغله معنی ماسوی ایله
الفت و اقتضاء طبیعت ایله موانست ایدوب ماسوایه محبت ایتش اولورسن
و مقام فنا و رتبه رضادن دور قالورسن * سنایی * ای پرواز بر پریده
بلند * خویشتن را رهاشمرده زبند * باز پرسوی لایحوز و یحوز * رشته
در دست صورتست هنوز * تا که در حبس بند تألیفی * تخته نقش کلک
تکلیفی * شعر * ای روح بانک عالم وصفک بیانه کلز * وی نوردن
مصور مثلاً جهانیه کلز * جام می سقا هم اول لعل جان فزادر *
بر ذره سن کیم ایچسه سری بیانه کلز * عشاق جعه سینه جامع جالک
اولدی * ای دوست ذکر لعلک غیری لسانه کلز * هر کیم پکر جهانک
آغیله قاره سندن * اول لاشریکی بیلدی شک و کانه کلز * جانان جالی
شمن شول جان کورر که روشن * پروانه واریاندی اندن نشانه کلز *
عشاق جعه سندن هر کیمکه آرو دوشدی * غم ملکتنده قالدی دارالامانه
کلز * جان اوینامق جهانه مر دانه لایشیدر * میدان اهل عشقه زاهد
زنانه کلز * سرکشته اوله ای دل جهد ایله یاره ابر کیم * بر ذره یوق
جهانه اول مهر بانه کلز * نطق مسیحه بکرز بواجده کلامی * هر کیم
که اکلام سه اول مرده جانه کلز * حاصل کلام پیر مطربه بوقدر
اسرار غیبیه و اخبار قدسیه کشف اولنوب * مثنوی * چونکه
فاروق آینه اسرار شد * چونکه عمر الفاروق مرآت مصفای اسرار
ربانیه و آینه مجلای انوار سبحانیه اولدی * مثنوی * جان پیراز
اندرون بیدار شد * پیر چنکینک جانی در و نندن بیدار اولدی و انا و نحن
دیمکدن و ماضی و مستقبل ذکر ایتکدن قورتلدی * مثنوی *
همچو جان بی کریه و بی خنده شد * جان کبی بی کریه و بی خنده اولدی
* مثنوی * جانش رفت و جان دیگر زنده شد * مقید کریه و خنده

اولان روح حیوانیسی کیدوب جان دیگر که روح انسانی اضافیدر انکله
زنده جاودانی اولوب حیات ابدی بولدی زیر مر شدی اول مرد فاضل
و انسان کامل اولان فاروق عادل ابدی * شعر * هر کیمه کیم عشقه
عرفان کرک * مر شد اکا کامل انسان کرک * جاهله جانان خبرین
صورمکز * جان خبرین ویرمه بر جان کرک * بیلکه بومیدانه کیرن
عاشقک * باشی طوب اولوب الی چو کان کرک * سیمله زر خرجی نه در
عاشقه * جالله سر خاکله یکسان کرک * منکر اولان طوغری سوزی
دیگلمز * حق سوزی دیکلمکه ایمان کرک * مرد اولانک بلکه طعن
طاشنه * تا اونجه سینه سی قلقان کرک * قوقولیان کلشن وحدت
کلن * جله جهان اکا کلستان کرک * منزلته ایرمه کر چکلرک *
احد یا همت مردان کرک * پس پیر چنکی روح اضافیله حیات بولدیغی کبی
* مثنوی * حیرتی آمد درونش آن زمان * اول زمانده درون پیره بر حیرت
و بر آتش عشق و محبت کلدی * مثنوی * که برون شد از زمین و آسمان *
که زمین و آسمان دن طشره کندی یغی نار جذبات رحانیه بود و نابودنی
احراق و افنا ایلیوب اسپر بند زمین بشریت و محبوس افلاک طبیعیه اولمقدن
نجات بولدی بومقوله تحقیقات دفعاتله تفصیل اولمغله تکراره احتیاج
قالما مشدر و کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا بوبیان لطیفده دخی مر شد
کاملک طالبلره اولان تربیه سن بیان بیوروب مرید صادق نظر پیر کاملدن
نور جذبات الهیه قبولنه مستعد اولوب شمع قلب صنوبریسی ضیای عشقه
روشن و باهر و شجره وجودندن نار وجدایله (انی انا الله) نداسی صادر
اولدقه و واقع اولان مشاهداتی عیان ایدر و علامات عشقندن نشان ویرر
زیرا حالت مزبورہ عشق الهینک ظهوری حینده واقع اولور * عاشق پاشا *
هر کو کلکم عشقه بولداش اولدی * عشق ایچنده حال ندر اول بیلدی *
عاشقک حالن کیر و عاشق بیلور * کیم اوزون دونده نیجه زاری قیلور *
عشق ایچنده قطره در قینار کیز * عشق ایچنده جله ایش اولدی تمیز *
عشقه یوقدر رنک و رسم و وصف حال * عشق قلمش بی زوال اول لایزال *
کرچه یوقدر عشق ذاتندن نشان * لیک کلشدر صفاتندن نشان * عاشقک
اول نشانی اولدر * عشق انک کو کلینی او یله طولدر * کوینه در بغرین
بور کین طور مادن * اغلادر هر کیز کمسنه اور مادن * قنده باقسه دوستی

کور کوزلی * دوست اولور هر كردلنده سوزلی * دینهك جمله مرادن
ترك ايدر * جان ايچنده دوست عشقن ترك ايدر * بویی محكم عشق ايینه
باغلور * یورکی هم عشق اودندن طاغلور * عشق ايچنده نام ونك وعار
یوق * بيك ملامت كلسه برزنهار یوق * قنخی جانده كیم بو عشقك دادی وار *
دینهده هم آخرته آدی وار * شويله درلكده اولور بو عشق اری * كیم هیچ
اولرنا ایدو عشق اری * وجدو حالت اوله هر دم ایش اكا * كلیه آیرق دخی
تشویش اكا * خائمانی کلی اندن یاد اوله * اندن اول عاشق بو عشقن داد
اله * كندی اولور كندوزینه رازدار * بولیمز آیرق جهانده طوغری یار *
یا قیلور اول كندی كندی حاليله * سويلوب كتوره مز دردین دله * خاطرندن
محو اولور جمله جهان * یار اولور دوست آشكارا ونهان * عشق ايچنده
غرق اوله چون جسم و جان * پس حرامدرا كله هر دو جهان * چونكه
جانده دوست عشق ترك اوله * لاجرم دنیا وعقی ترك اوله * تكبردن
عشق بر عطا در مطلقا * كیمه دكسه اول بولور عمر بقا * ای خدا یا طوغری
بولدن آرمغل * كندی عشقكدن بزی آرمغل * پس مرید صادق وسالك
ماشقه پرتونور جذبات ربانیه چهره كش اولوب عشق الهی بود و نابودین
یغمالیوب یوقلق منزله بولندقد نصكره سالك مجذوب سلوكن تمام ایدوب
جست وجودن فارغ اولور می دیو سوال ایلین سائله جواب طریقیه
یورر كه ای سائل احوال ارباب عشق * ع * ای برادر بی نهایت
در كهیست * وفقیجه عشاق الهی ابدالآباد جست وجودن خالی اولر
قبل الجذبه عاشقه مجرد سالك وجذبهیه وصولی حیننده سالك مجذوب
وبعد حصول الجذبه مجذوب سالك دینلور وجذبه دنصكره اولان
سلوکی بطریق التمثیل والتشبییه لسانه كلیز و داخل تحت عبارت اولر *
زیرا صفات مزبوره ایله متصف اولان مجذوب عاشق زمین وآسمانندن
خروج ایدوب عقل صرف وعین علم اولشدر فاذا كان كذلك انلك سیر
وسلوك وطلب وكوششاری * مثنوی * جست وجویی ازورای جست
وجو * برجست وجودر كه جست وجونك وراستنددر یعنی عقلی اولان
جست وجونك وصوری اولان طلب وكوششك ماوراستنده برنوع جست
وجودر كه وهم وخیاله صغیر ونطق وعبارته كلیز اول بابده عقل وزبان لال
وبی بیاندر الحاصل * مثنوی * من نمی دانم تومیدانی بكو * بن بیلزم اگر

سن بیلورسك سويله یعنی بن اول جست وجونك کیفیتنی تقریر زبان ایله
بیانه قادر دكلم اگر سن اول کیفیت ذوق وكرمیت عشقه اولان جست
وجویی تحت عبارتته كتوروب كاهو حقه تقریره قادرايسك سويله ولكن
قادر دكلسن زیرا کیفیت عشق وحالت ذوق وصف وبیانه كلیز ومرتبه
بشیریتده اولانراول حالی ذوق اتمز اكا بناء كه * مثنوی * حال وقالی
ازورای حال وقال * ارباب عشق واصحاب فناك حال وقالی بر حال وقالدر كه
عقل ادراك ایلدیکی حال وقالك ماوراستنددر * بیت * حیران شد
ازلوامع اشراق آن جمال * عقلی كه در صفات تولا ف بیان زده * پس پیر خنکی
دخی داخل زمره اهل فنا اولغله حال وقال صورینك ماوراستنده براوز كه
حال مشاهده ایش كه * مثنوی * غرقه كشته در جمال ذوالجلال *
جمال ذوالجلالده غرقه اولش فاما * مثنوی * غرقه تی كه خلاصی
باشدش * اويله بر غرقه دكل كه اكا خلاصلق اوله * مثنوی * یا بجز دریا
كسی نشناسدش * یا انی دریادن غیری بر كسنه اكلیه معلوم اوله كه مرشد
محقق اولان سلو كنده فنا تحصیل ایدن عاشق منجذبك فنا سنی تجربه ایچون
اول مرد فانی به بر کار بر كثر تعیین ایدر حتی اول عاشق فانی دخی کار
مزبوره مشغول اولوب حواسنی اول كاردنه استعمال ایلد كده اگر وحدتنه
كثرت طاری اولوب حالتندن آریلور سه هنوز مرتبه فنا ده رسوخ بولما مشدر
پس اكا اهل فنا دیمزلر واکر هر نه کار وعمل كه بدنی انكله مشغول اولدقده
سرو قلبی دریای احدیتدن سر بر آورده اولیوب قطعاً وحدت واستغراقه
كثرت ایله تغیر كلیز ایسه اكا اهل فنا دیرلر زیرا اول مرد عاشق انجلین غرقه
دكلدر كه اول غرقه دن خلاصلق ممكن اوله پس كذلك اول پیر مطرب دخی
دریای وحدته بروجله غوطه قیلدیكه هرگز اندن خلاص اولیوب ابدالآباد
شهود تجلی جمال احدی الذاتده مستهلك ومستغرق اولدی وقنده
باقسه نور جمال ذوالجلال دن غیری شیئی كورمیدی وخفاء سرندن قلبیه
بویات مضمونیه خطاب كلدی * شعر * جوش ایتدی بحر وحدت
فانی وغرق ذاتم * بی بودوهستی یعنی مستهلك صفاتم * قینادی كورتورم
عشقیله جوشه كلدی * طوفان عشق ايچنده هم نوح وهم نجاتم * نورونهار
ولیم كشفم ایکی جهانده * قدره ایرشدم یقین قدردم وهم براتم * كورمنی
كیم نه بحر قطره عشق ايچنده * دجله وشط وجیحون عذیم وهم فراتم *

و پیر چنکی مراتب اعداد و صور کثرتان خلاص اولوب مستغرق بحر
احدیت مطلقه اولدی اگر چه کیم ذکر اولسان کلمات قدسیه و نکات انسیه
مرتبه وحدت و عقل کلک سر حقیقتند و مرتبه مزبوره بی لسانه
کتور مک وجه و مناسب دکلدر و تمثیل و تشبیه و تأویل و توجیه ایله بونک
امثالی انواع تحقیق دخی اولانسه مادامکه مرتبه سنیّه مزبوره کشف و عیان
و شهودا و یقینا کورلیه افاده و استفاده میسر دکلدر و لکن بادنسم تجلیات
الهیّه و زان اولدجه دریای محبت ربانیه تموج ایدوب بومقوله کلمات سنیّه
اول تجلیک اقتضاسیله ساحل عباراته کلوب تفوه اولنور دیو بطریق
الاعتذار سؤال مقدره جواب اولغیچون بیور رل که **مثنوی** عقل جزو
از کل کویانستی * عقل جزئی عقل کلدن کویا اولزدی و بحر حقیقتدن
تلاطم ایدن امواج اسراری ساحل عبارته کتور مزدی **مثنوی** *
کر تقاضا بر تقاضا نیستی * اگر تقاضا تقاضا اوزرینه اولییدی یعنی نسیمات
ریاح نفس رحمانی دریای عدن تجلیات جالیه بی تحریک ایتیمیدی و امواج
انوار جذبات سبحانیه و افواج لمعات اسرار محبات ربانیه بر برینی تعاقب
ایتیمیدی مشاهدات حقایق غیبیه سر پرده خفاده قلوب و باران نیسان
مکاشفاتدن تقاطر ایدن معارف الهیه داخل اصداف افواه اولیوب درر کلمات
قدسیه و جواهر تلفظات انسیه منتظم سر رشته زبان اولزدی و کوش
هوش مستعینه منکوش جان قیلنزدی امانه چاره **مثنوی** چون تقاضا
بر تقاضای رسد * چونکه تقاضا تقاضا اوزرینه ایریشور و امواج
محبت بر بریله یو **مثنوی** کور شور پس لاجرم **مثنوی** موج آن دریا
بدیجای رسد * اول دریای حقایقک موجی ساحل الفاظ
و حروفه و لب بحر معانی اولان سر حد لسانه ایریشور و ظروف عبارات
و اشاراته قونیلوب پدش کش پیشگاه ارباب نظر قیلنور **قاسم انوار** *
این سخن نیست باندازه من میگویم * من نمیگویم اگر چند که من میگویم *
این سخن چیست بکو قصه اسرار ازل * تو میپندار که من باتو سخن میگویم *
خود سخن گوید و خود می شنود غیر بکاست * این سخن راهمه جا سر و علن
میگویم * دائم از حضرت آن دوست سخن خواهم گفت * چون بگویم سخن
حب وطن میگویم * سر اسرار ازل را به بیان می آرم * وصف آن کوهر
دریای عدن میگویم * بر خطا حل مکن قول من ای خواجه حکیم * وصف

رخساره آن ماه ختن میگویم * چند گوید بقاسم که سخن فاش مکن *
قاسمی را چه کاهست که من میگویم * حاصل کلام و خلاصه مرام
مثنوی * چونکه قصه حال پیران بجا رسد * چون قصه پر حصه
حال پیر مطرب بومرتبه به ایرشدی و سیر و سلوکی اوجات درجات فنا فی الله
و بقا بالله یئتشدی **مثنوی** * پیر و حالش روی در پرده کشید *
پیر چنکی و آنک حالی یوزینی پرده به چکدی یعنی وجود موهومدن ال یویوب
و تعینات کثرتک مزاجه سندن رها بولوب فناه صرف پرده سنده رو پوش
اولوب بقا باللهه مستغرق اولدی و حقیقت حال معلوم اولوب **مثنوی** *
پیر دامن را ز گفت و گو فشاند * پیر مطرب دامن لسان گفت و کودن سلکدی
یعنی ذکر ماضی و مستقبل و تذکر خطا و زللدن بری اولوب ابوالوقت اولدی
و بوندن صکره اول پیر مطربک احوال سنیه سی وصف اولنقدن عالی اولوب
انجق اوصاف جمیله سندن **مثنوی** * نیم گفته در دهان ما بماند *
بزم دهانم زده یارم سوز قالدی یعنی هزاردن یک و بسیاردن اندک
سوز دهانم زده قلوب اول پیر مطربک احوال سندن بر مقدار حکایت اولندی
بیت * جانا لبک حدیثن ایتدیکه دل روایت * سکر طولار دهانم
شیریندراول حکایت * آهای سالک راه **مثنوی** * از پی این عیش
و عشرت ساختن * بو عیش و عشرتی دوزمکدن اوتوری یعنی پیر مطرب
واصل اولدیغی مقام وحدت و مرتبه تجلی احدیتیه نائل اولغیچون
مثنوی * صد هزاران جان بشاید باختن * صد هزاران جان اوینامق
لایقدر **قاسم** * مرا از زخم شمشیر نمی شاید حذر کردن * به پیش
زخم شمشیر تو جان باید سپر کردن * به پیش شمع رخسارش چو پروانه
برقص آیم * بیازم جان شیرین را توانم این قدر کردن * نشان عاشقی
چه بودا کرداری یقین دانی * وداع جان و دل گفتن بترک مال و زر کردن *
جوانمردی چه می باشد به آمین طلب کاران * درخت باغ عرفان را بحکمت
یارور کردن * اگر عاشق شدی قاسم نشان عاشقی چه بود * بیکدم ملک هستی را
همه زیر و زبر کردن * ایمدی ای عاشق بیچاره **مثنوی** * در شکار
بیشه جان باز باش * بیشه زار شکار کا هنده باز بلند پرواز شکار باز اول در شکار کا
بیشه زار جان باز باش تقدیری او زره معنی ویرلدی یعنی اشباح و اجسامکه
بیشه زار جاندر باز همت ایله تذرو معارف الهیه و کبک محبت ربانیه شکارین

الوب و نور جذبات ربانیه ایلله بال و پر آچوب * مثنوی * همچو خورشید
جهان جان باز باش * خورشید جهان کبی جانباز اول حقا که اصداف
الفاظ مثنویده اولان درر بواهر اسرار معنوی به مالک اولوب ارباب عشق
و محبت ایلله بر دم عیش و عشرت جاودانی ایتک ایچون صد هزار جان فداسی نه شیدر
چونکه عاشق صادق معشوق حقیقی به تقرب حاصل ایلله بذل جان
ایتمکله هر داولمز بلکه حیات ابدی و قرب جوار احدیدر مثلاً خورشید جهان
که حضرت فیاضدن مستفیضدر جان اوینایوب عالم و عالمیانه افاضه انوار
ایتمکله ظلمت پذیر اولمز کورمز میسن * مثنوی * جان فشان آفتاد خورشید
بلند * خورشید تابان بلند ایوان جان فشان واقع اولدی یعنی رش انوار ایللیوب
* مثنوی * هر دمی تی می کند بر می کند * آفتاب چارم آسمان ضیا
و نوردن تهی اولورینه پرائوار ایدر لر یعنی آفتاب عالمیانه تشار ایلدیکی
پرتو انواری کشیدن ایجاد ایتیمک بلکه هر آن و نفسده فیاض مطلقدن
بخش و عطا اولتوب اول دخی بذل و تشار ایتدیکه متصلا انوار مبدوله به بدل
انواع عوضله ویریلور نیکیم ارباب تحقیقندن بعض مدقق هر کون طلوع
ایللیان شمس وقر مجددالامثال اولوب یوم ثابیده بروز ایدن نور آفتاب یوم
اولده طلوع ایدن خورشیدک عینی دکلدر بلکه تجلیده تکرر اولماق
اعتباریله اول کونده طالع اولان آفتابک انوار و حقیقی جله اشیا به سرایت
ایدوب و توسط اشیا ایلله قلب انسانی به عروج و اندن حقه وصول امیدنه دور
ایدوب و آسمانده معلق طوروب جانبازلق ایدر دیمش لر حتی سورة یس ده
(لا الشمس یبغی لها ان تدرك القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلك
یسبحون) آیت کریمه سنده وکل کلمه سنک تفسیرنده بو معنایه اشارت ایدوب
قاضی یضاوی رحمة الله علیه بیورلر که (وکل ای وکلهم و التوین عوض
عن المضایف الیه و الضمیر للشمس و الاقار فان اختلاف الاحوال یوجب
تعددا ما فی الذات) پس حضرت مولانا قدس الله روحه دخی تجلیات الهیه ده
تکرر اولیمک انوار آفتاب هر ساعت و آنده مجددالامثال اولدیغنه اشارت
و عشاق الهیه جان تشار ایتک شرط محبت اولدیغنه دلالت ایدر و آفتاب
معنوی اولوب ظلمات نفسانیه دن خلاص اولان اهل فنایه و یا خود مر شد راه
بقایه خطاب ایدوب دیزلر که * مثنوی * جان فشان ای آفتاب معنوی *
جان تشار ایلله ای آفتاب معنوی * مثنوی * مر جهان کهنه را بنانوی *

کهنه جهانیه تجدد کوستر زرا که * مثنوی * در وجود آدمی جان
وروان * وجود آدمیده جان وروان * مثنوی * می رسد از غیب چون
آبروان * غیبدن آب روان کبی ایشور یعنی نهرده جاری اولان قطرات آب
بر برینی تعاقب ایدوب مجددالامثال سرعت ایلله روان اولدیغی کبی
جوی جسده اولان جان روان دخی تفحات الهیه دن نفس بنفس ایشوب ماء
جاری کبی طورمز روان اولور * مثنوی * هر زمان از غیب نونومی رسد *
هر زمان حیات جان عالم غیبدن تازه تازه ایشور * مثنوی *
از جهان تن برون شومی رسد * تن جهانندن طشره اولمق ایشور
معلوم اوله که * ع * جان فشان ای آفتاب معنوی * بیتک تاویلنده
سروری مر حوم آفتابدن مراد سالک راه حقدر دیو توجیه ایدوب شعی
مر حوم تاویل مزبور محله مناسب دکلدر مابعدنده اولان ایساته مناسب
آفتاب معنوی دن مراد حضرت حق اولمق روشندر دیمش و شارح مثنوی
اسمعیل افندی المولوی دخی سروریتک قولنی تأییدوب آفتاب معنوی دن
مراد سالک راه حق اولمق محله انسبدر شعی خطا ایشدر دیوب مرد
سالک اولمق اوزره توجیه وجیه ایش لکن ایکی وجهله ویریلان
معنی دخی مناسب اولوب طرفیندن بر برینک ردنی موجب وجه یوقدر
بلکه بویایات شریفه ده مناسب اولان وجوه ثلثه اوزره معنی ویرملک
اتم و او جهدر ایدمی ضمیر منیره خنی اولیه که اولآ آفتاب معنوی دن مراد
سالک راه یقین اولان عاشق مجذوب اولورسه معنی بو وجهله اولور که
ای نور حقیقت محمدیه ایلله قلبی پرنور اولان آفتاب معنوی خورشید
جهان کبی نور محض اولمق دیلرسک سن دخی آفتاب کبی جان تشار ایلله
و وجود و همی و تعین هستیدن مجرد اولوب بوجهان کهنه وفانی جنسندن اولان
بدن متلاشی به حیات نو کوستروب جانکی بند طبیعت اولمقندن خلاص ایلله
و جان تشارندن خوف ایلله زیرا فی الحقیقه وجود آدمیده اولان جان وروان
متصلا عالم امر و جانب غیبدن متعاقبا و متوالیا تازه تازه بخش و عطا اولتوب
و نفس بنفس جان بدنندن خروج و ماوای مکتسبینه عروج ایدر ایدمی اصل
و حقیقتکه وصول مراد ایدوسک همان طور میوب ترک وجود و بذل جان ایلله
دیمک اولور * قاسم * اگر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی *
بیفشان تا فروریزد هزاران جان زهر مویت * و یا خود آفتاب معنوی دن

مراد مرشد کامل اوله بو تقدیر چه معنی بو وجهله اولور که ای مطلع طوالع انوار آفتاب حقیقت احدیه و مفیض اوامع اسرار محبت احدیه اولان کامل و مکمل بر موجب (و بمارز قناهم ینفقون) طالب صادقلره رش انوار جذبات رحمانیه و نشر و افاضه ضیای محبت سبحانیه ایله بو کهنه جهان مشابه سنده اولان دل افسرده به تازه لك کوسستروب حیات ابدی اعطا ایله زیرا وجود آدمیده چهره کشا اولان روح اضافی خلیفه اکملک عالم غیب و حقیقت محمدیه دن استفاضه ایلدیکی انوار تجلیات احدیه الذاتدن آب روان کبی تازه تازه متجدد الا مثال جلوه کر اولوب هر بر نظرده مرتبه بعد مرتبه سالک مستعدی مدارج اوجات وحدته نائل ایدر و اثر کیفیات جذبات حق ایله عاشق فانی وجود و همی وزندان طبعیدن خلاص اولوب قدم نهاده فضای وسیع جبروت اولور و یا خود آفتاب معنودین مراد حضرت حق و فیاض مطلق و جانندن مراد تجلیات غیر متناهی و نفحة الهیه اوله بو تقدیر چه معنی بو وجهله اولور که ای آفتاب معنوی اولان فیاض ازلی سنک یولکده ترک جان و بذل خاتمان ایدن عشاق مشتاقه افاضه انوار تجلیات جلالیه و جلالیه ایدوب کهنه وفانی اولمش و کثرت ماسوا ایله طولمش قلبرینه محبت ذاتیه ایله رونق ویر زیرا روح اضافی بر خوای (و نفخت فيه من روحي) غیب هویتدن مانند آب روان جریان ایدوب بلکه هر آن و زمان طالب افاضه انوار ربانیه اولان مشتاقله بلا انقطاع و انفسال تجلیات بی تکدر ایریشوب ظلمات نفسانیه و کدورات جسمانیه دن قور تاروب فلکدن خروج ایتک طریقنی کوسترردیمک اولور فافهم * مغربی *

ای هر نفسی تافته بر دل زتونوری * از سر تو جان یافته هر لحظه سروری * در سینه و جان ز آتش رخسار توشوریست * در کام روان از لب شیرین توشوری * هر ذره پی نور تجلی توطوریست * آن نیست که خاصه است ظهور تو بطوری * تا بر تو خورشید تو بر کون نتابد * ذرات جهانرا نبود هیچ ظهوری * سر مست چنانست دل از باده عشقت * کورا ز خود اندر دو جهان نیست شعوری * در خلوت پنهان دل از صحبت جانان * بی غیبت عالم نتوان یافت حضوری * ایمندی طالب رزق ابدی و حیات سرمدی اولان سالکه کر کدر که طریق حقه بر موجب (وجاهدوا فی سبیل الله باموالکم و انفسکم) بذل جان و خاتمان ایدوب نائل

دولت جاودان اوله زیر سرمایه سعادت اخروی بذل و انفاق اموال و فدای نفس ایله اجتهاد و اشتغال اولغله حضرت مولانا بو بیان لطیفه شروع ایدوب بیوررلر که

* تفسیر دماء آن دوفرشته که هر روز بر سر هر بازار منادی *
* میکنند که اللهم اعط کل منفق خلفا اللهم اعط کل ممسک تلفا *
* و بیان کردن که آن منفق مجاهد راه حقست نه مسرف راه هوا *

بو بیان شریف اول ایکی فرشته نك دماسنی تفسیر در که هر کون هر سر بازار ده بو وجهله نداودما ایدرلر که اللهم اعط کل منفق خلفا الی آخره و دخی بیان ایلکدر که اول دما اولسان منفق راه حقک مجاهدیدر هوا یولنک مسرفی دکدر و بخاری و مسلم و نسائی بو حدیث شریفی ابو هریره رضی الله عنهدن بو وجهله روایت ایدرلر که (قال النبی صلی الله علیه وسلم مامن یوم یصبح العباد فیه الا ملکان یزنان فیقول احدهما اللهم اعط کل منفق خلفا ویقول الآخر اللهم اعط کل ممسک تلفا) یعنی هیچ بر کون یوقدر که انده عباد الله صباحه داخل اوله الا ایکی فرشته نزول ایدر بریسی دیر که یا الله هر منفقده اضعاف مضاعفه عوض کثیر خلف ویر و فرشته آخر دخی دیر که الهی سیدی و مولای هر ممسک و بخبله تلف ویر که امساک و بخل ایلدیکی اشیا بی خلف اولوب جمله تلف اوله قال تبارک و تعالی (الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون) و قال صلی الله علیه وسلم (هلك الاکثرون الا من قال بالمال هکذا و هکذا) و مشارقه بو حدیث شریفی بخاری ابوذر رضی الله عنهدن بو وجهله روایت ایتشد که (ان الاکثرین هم الاولول الامن قال هکذا و هکذا) یعنی شونلر که دنیاده مالی کثیر اوله آخرتده ثوابلری قلیلدر الاشول من که بلا فتور جوانبده اولانلره مالی تصدق ایلیر و لفظ قال بو محله فعلدن کنایه در که تصدق دیمکدر (كما قال ابن الملک والقول قد یستعمل فی الفعل مناسبا للمقام) پس ضمیر مهر انجلایه خفی اولیه که خیراتده واقع اولان انفاق مال ارکان دیندن بریسیدر و حجة الاسلام امام محمد غزالی بیوررلر که سر تکلیف انفاق بودر که مال محبوب خلق عالمدر مع هذا عباد الله حب الهی ایله مأمورلر و نفس ایمانک حبنه مدعولدر فاذا کان کذلک خلقک نفس ایمان و موجود اکوانه اولان محبتلرینی معیار و دعوای محبتده اولان صدقلرینی امتحان ایچون حق

مطلب
فی بیان خلف المنفق
وتلف المسک

جل و علا بذل مال ايله امر ايلدي زيرا محبوبانك جمله سي قلبه محبت اغلب
اولان محبوب ايچون مبذولدر و مادامكه محبوبات ساره محبوب حقيق ايچون
بذل و نثار اوليه محب صادق نائل پروا حسان اولق ميسر دكلدر كمال
تعالی (لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون) پس خلق باب انفاقده
اوج طبقه اولوب طبقه اولي شول اقوياء اصفيادر كه جميع ماملكني بر موجب
(و آتی المال علی حبه) موجب حبه علی حب الله بذل و انفاق ايدوب نفسار ايچون قليل
و كثير برشي ادخار ايتزل و حب ذاتيده اولان معاهده لرينه صداقت ايدرلر
تكميم ابو بكر الصديق رضي الله عنه حبا لله تعالى و رسوله جميع مالى
حضور رسالت بناهه كتوروب كندی نفسی ايچون بر حبه ادخار ايتدی
و انفاق فی سبیل الله ایلدی (كاری وی انجاء بما له فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ماذا ابقيت لنفسك فقال الله و رسوله وقال لعمر رضي الله عنه
وماذا ابقيت لنفسك فقال مثله يعني مثل ما اتيت به فقال عليه السلام بينكما
ما بين كلمتيكما) و طبقه ثانيه زمرة متوسطيندر كه بكليته مالذن اخلاء يده
قادر اولوب ولكن امساك مال ايلدكلى دخی تنعم ايچون اولسيوب بلكه
ار باب حاجاتك سد حاجتي و دفع ضرورتلري ايچوندر و بوطائفه متوسطه
نفسار ايچون عباداته تقويت ويره جك مقداره قناعت ايدوب ماعداسن
عرض حاجت ايدن محتاجلره انفاق ايدرلر و انفاق و زكوتده قدر حاجته
اقتصار ايتيوب انواع بذل و احسان ايدرلر و طبقه ثالثه شول ضعفا در كه
زكوة واجبته نك اداسيله اقتصار ايدوب زكاتندن زياده برشي انفاق ايتزلر
و زكاتندن نقص دخی ايتزلر و بالجملة ارباب طبقات مزبوره دن هر برينك
بذلي قبلرنده اولان حب ذاتي مقدار يدر پس بر مصداق (النادر كالمعدوم)
طبقه اولي و ثانيه ده بولمق نادر در ولكن اربابي دخی موجود در ايمدی
مؤمن موحده واجبدر كه طبقه ثالثه دن خارج اولماغه اهتمام ايدوب حتى
بفضل الله تعالى او اخر طبقات متوسطينه بالغ اوله زيرا مجرد اكتفا بالواجب
حد بخلا در كمال تعالی (ان يسألکموها فيحلفکم بخلوا و يخرج اضغانكم)
ای يستقضي فتبخلوا * ايمدی كر كدر كه اوزريكه بركون مرو رايتيه الا براتمك
پاره سي دخی اولورسه واجبندن زياده برشي تصدق ايليه سن كه حتى اول
تصدق سبيله زمرة بخلا دن خلاص اوله سن و تصدق دخی مجرد انفاق
مال دكلدر زيرا برشيته مالك اوليانه خود تصدق مال يوقدر ولكن انلرك

تصدق حاجات عباد ايچون كله طيبه و شفاعت و معونت و عياده مرضي
و تشيع جنازه در حاصل كلام تطيب قلوب عباد الله ايچون نفس و مالدن
و كلمات طيبه دن هر نه كه بذل اولسه عند الله جمله سي صدقه دن معدوده در
كمال تعالی (قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها اذى والله غني
حليم) و تصدق و عطا وجود و سخاذه امور كثيره بيان اولمشدر فاما
امر اخرى و اولي اسرار بالتصدق قدر كمال صلى الله عليه وسلم (ان صدقة
السر تطفي غضب الرب و الذي يتصدق بيمينه بحيث لا يعلم شماله به احد السبعة
الذي يظللهم الله تعالى يوم لا ظل الا ظله) و قال تعالی (وان تحفوها
و توتوها الفقراء فهو خير لكم) زيرا مرد متصدق ريان خلاص اولمغه
علاج اسرار در ربا يسه غالب على النفس و ريانك احوالى مقدما تفصيل
اولوب انواع آفاتي بيان اولمشدر و متصدق صادق من و اذى دخی ايتيه زيرا
من و اذى مبطل صدقاتدر كمال تعالی (يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن
و الاذى) و حقيقت من نفسى محسن كورمك و فقيره كندی بي متفضل بيلديرمكدر
ولايق اولان بودر كه زكات و صدقاتي اطيب مالتندن انفاق ايليه كمال تعالی
(يا ايها الذين آمنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم) و قال عليه السلام (ان الله طيب
لا يقبل الا الطيب) يعنى الحلال و قال عليه السلام (سبق درهم مائة الف درهم)
و هزار درهمي سبق ايدن درهم واحد دن بشاشت و فرح و طيب خاطر ايله و يريلان
اجود مال مراد در حقا طيب نفسه اعطا اولنان يك درهم كراهت ايله و يريلان يوز
بيك دينار دن خير لودر و تصدق دخی عالم و متقى و ذو عيال اولان فقر او صلحا يه
و يرلك كر كدر كه بر مقدار رطوبت حاصل اولوب عباداته قوت بوله و اهل
و عيالنه قوت اوله و الاهواي نفس ايچون شعراي دروغ كوي و ارباب لهو و لعب
اولان فساق و فجاره بذل اولنان اموال تصدق و احسان اوليوب اسراف اولور
مسرف ايسه عند الله مسئول و معاتبدر كمال تعالی (ان الله لا يحب المسرفين) * ايمدی
انفاقده اولان امور واجبه و لازمه نك بعضي معلوم اولديسه علم شريفه بود دخی
خفي اوليه كه جود و سخنانك حقيقي بذل و عطيه نك اراده سيدر پس شول
منفق كه سرور قلب و صفای خاطر ايله بلا تعب و مشقت بذل و عطا ايلك النذن
كلسه اكر بذل دخی ايتمرسه ينه اول كسسه جواد و سخني زمرة سندنر و شول
كيسه كه انواع تكلف و تصلف و اصناف مشقت و صعوبت ايله بذل
و انفاق ايلسه انعام و احسانى بسيار دخی اولورسه ينه اول مرد متكلف

بخیلدر قال بعض المحققین (وحقیقة الخجل کراهية الافضال والبذل ولبست هذه الکراهية فی معنی ارادة التمع لکنها فی معنی نفور النفس التي کانت هی تفصلا للکان والباری عز وجل لم یزل موصوفا ب ارادة العطية لمن علم انه یعطيه و ارادة التمع لمن علم انه یتمعه ولا یكون ارادة التمع فی معنی الخجل اذا کان بمن لو اراد عطية ما اراد فی حال التمع لا یسقى علیه) وسخا وجوده اولان درجۀ عظمی دخی ایشاندر ومعنای ایشان مع شدة الحاجة برشی تفکک لازم ایکن ترک ابدوب غیر بی تفککدن اولی کورمک و اخوان مؤمنی تفکک اوزربنه تقدیم و اختیار اینکدر و حالت مزبوره صفات اصفیانددر کما قال تعالی (ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة) و بین الجود و السخا عند اهل اللسان فرق یوقدر و لکن اسماء الهیه توقیقه اولغله حضرت حق و فیاض مطلق جود ایه وصف اولتوب سخا ایه وصف اولنماشدر * و ایشاندره دخی اوج درجه واردر (کما قال عبدالله الانصاری قدس سره و هو علی ثلث درجات * الدرجة الاولى ان تؤثر الخلق علی نفسك فیما لا یحرم علیک ذنبا و لا یقطع علیک طریقا و لا یفسد علیک وقتا و یستطاع هذا بثلاثة اشياء بتعظیم الحقوق و مقت الشح و الرغبة فی مکارم الاخلاق * و الدرجة الثانية اثار رضی الله تعالی علی رضی غیره و ان عظمت فیہ المحن و ثقلت به المؤن و ضعف عنه الطول و البدن و یستطاع هذا بثلاثة اشياء بطیب العود و حسن الاسلام و قوة الصبر * و الدرجة الثالثة اثار ایشار الله تعالی فان الخواص فی الاثار دعوی فی الملک ثم ترک شهود رؤیتک ایشار الله ثم غیبتک عن التزک و الملک کله کما قال تعالی (لبس لك من الامر شیء) انتهى کلامه * و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم (باعلی کن سخیا فان الله یحب السخاء و کن شجاعا فان الله یحب الشجاعة و کن غیورا فان الله یحب الغیور و ان امرؤ سألک حاجة فاقضها فان لم یکن لها اهلا کنت لها اهلا) و مجاهد رضی الله عنهدن مال ایه ناسه و نفس ایه رب العالمین ایچون اولان سخاندن سؤال اولندقدہ بیوردیلر که (لا یكون سخیا بماله الا هو و سخیا ببدنه و لا یكون سخیا ببدنه الا هو و سخیا بماله فاذا کان صادقا فی سخائه لم یفرح بما آتاه من الدنيا ولم یأسف علی ما فاتہ من الدنيا) و امام علی کرم الله وجهه بیوردر که چان دنیا بر کمسنه نک اوزربنه اقبال ایلسه اتفاق ایلسون زیرا اتفاق اولشان شی فنا پذیر اولیوب باقیدر و چان

مطلب
الفرق بین السخا
والجود و الاثار

بر کمسنه دن دنیا ایلار ایلسه اکا دخی لازمدر که اتفاق ایلیه زیرا دنیا باقی دکلدر (و قال کرم الله وجهه حب الخجل سوء ظنه بریه و من ايقن بالخلف جاد بالعطية و اتشد فی معناه ﴿ شعر ﴾ لا یخجلن دنیا فیهی مقبلة * قلبس بنقصها التذیر و السرف * فان تولت فاحری ان تجود بها * فالجود منها اذا ما دبرت خلف * ﴿ بیت ﴾ سخی جود و عطا ایلسه دکرندن قطره اکلن * کدابرایی جام ایچسه نه سی و ار ایدیکن بیلز * ﴿ حکایت اولتور که ﴾ بر کون ضیای چشم اولیا قبله اهل و لا قبل کر بلا شمع خاندان نبوت نور تابان امت حکر بند مصطفی ربیحان دل مر قضی و قرنا لعین زهرا امام حسین رضی الله عنہک حضور سعادت موفور زینت بر مرد غریب کلوب یابن رسول الله فقیر الحال و اهل عیالم دیو اعلام حال ایلدی بدر دجا نور هدی امام حسین شهید کر بلا دخی رفته جواب و ربوب بر مقدار برزم انیسر اولکه کله جک رزق و وار بولده در ان شاء الله کلد کده سد حاجت و دفع ضرورت اولتور دیو بیوردیلر پس ناکاه طریق شامدن بر کمسنه کلوب بش عدد صره و هر صره ده هزار عدد دینار کتور و ب حالا بونلری جناب کره معاویه کوندروب استقرار خاطر دریا مقاطر ایلدی دیو ابلاغ امانت ایلدی حضرت قرنا لعین رسول الله و جکر کوشه اسد الله دخی اول درویشه اشارت و بش صره التونی بعینه اتفاق و عنایت ایلدی و انواع معذرت دیلیوب ای درویش سنی عوق ایلدک اگر بومقدار اولدیغن بیلدک سره بوقدر مکشی روا کورمز دیک دیوب اصداف حروف مقالندن انواع درر و لاکی نثار قیلدیلر زهی سخا و کرم زهی خلق شیم ﴿ بیت ﴾ کالاش کرچه نزدماست ظاهر * زبان مازمدح اوست فاصر * پس حضرت مولانا قدس الله روحه دخی فضیلت اتفاق بیان ایچون اول ایکی فرشتهک نداسن عیاناتفهیم و منفق و مسکی ایکی قسمه تقسیم ابدوب بیوردر که ﴿ مثنوی ﴾ کفت پیغمبر که دائم بهر پند * پیغمبر علیه السلام بیوردیکه بنددن اوتوری دائما ﴿ مثنوی ﴾ دو فرشته خوش منادی میکند * ایکی فرشته خوش ندا ایلدر ز بویه دیو ﴿ مثنوی ﴾ کای خدایا منفقار اسیر دار * که ای خدای متعال منفق و محسنلری سن سیر و غنی طوت یعنی احتیاجدن بری ایلسوب (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة اذبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة و الله یضاعف

لمن يشاء والله واسع عليم) وعد کریمی اوزره ﴿ مثنوی ﴾ هر در مشان را
عوض ده صد هزار * انلک هر در منه یوز یک درم عوض احسان
ویر وقال تبارک وتعالی (مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
وتثبیتا من انفسهم کمثل جنه بریوه اصابها وابل فانت اکلهاضعفین
فان لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر ﴿ مثنوی ﴾ ای خدایا
مسکارتا در جهان * ای خدای بی زوال ممسک و بخیلره جهسانده
﴿ مثنوی ﴾ تومده الازیان اندر زیان * سن ویرمه الازیان ایچره
زیان ویرزیرا بخل مهلکات عظیمه دندر کما قال تعالی (ومن یوق شیخ نفسه
فاولئک هم المفلحون ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله
هو خیر لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما یخلو به یوم النیمه) وقال تعالی
(والله لا یحب کل مختال فخور الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل
ومن یتول فان الله هو الغنی الحمید) وقال صلی الله علیه وسلم
(السخاء شجرة تنبت فی الجنة فلا یلج الجنة الا سخی والبخل شجرة تنبت
فی النار ولا یلج النار الا بخیل) وقال علیه السلام (لا یجتمع فی مؤمن البخل
وسوء الخلق وقال صلی الله علیه وسلم السخی الجهول احب الی الله تعالی
من العابد البخیل) ائیدی بخاک اصلی حب مالدر وشول کمسنه نک که مالی اولیه
بخی ظاهر اولز ولکن مال ایچون حی ظاهر اولور واسخیانک اکثری ناسه
سخاوت ایدوب وسخایله مذکور اولوق ایچون ماله محبت ایدر لکن صفت
مزبوره دخی مذمومه در زیر احب مال ذو مالی ذکر حقندن مشغول ایدر ووجه
قلبی دنیایه مصروف قیلوب دنیایه اولان علاقه سنی محکم قیلور حتی لقاء الله
و تحفه مؤمن اولان موتی اوزر ینه ثقیل ایدر (کاروی قال رجل یارسول الله انی
لا احب الموت فقال هل لک مال فقال نعم قال قدم مالک فان قلب الرجل مع ماله
ان قدمه احب ان یلحقه وان اخره احب ان یتخلف) اما مطلقا امسا که دخی بخل
دینلز و بعض محله امساک انفاقدن اولادر اگر انفاق مطلقا مقبول اولیدی
آیت کریمه ده (ولا تبسطها کل البسط) بیورلزدی تنکیم کاشف اسرار قیومی
حضرت منلای رومی انک بیاننه شروع ایدوب بیورلر که ﴿ مثنوی ﴾
ای بسا امساک کز انفاق به * ای مستمع جواد چوق امساک وارد که
انفاقدن یکدر زیر اغیر مستحقه بذل مال اتمک انفاق اولوب تبذیر واسراف اولور
پس ﴿ ع ﴾ ولا تبذر السراء فی ارض عیاء * مصداقجه اکرمال

واکر معارف وکمال واسرار واحوالی نااهله بذل ونثار ایتیموب بلکه (اطعموا
طعامکم الاتقیاء واولوا معروفکم المؤمنین) حدیث شریفی موجبجه عمل
ایدوب ﴿ مثنوی ﴾ مال حق را جز با حق مدہ * مال حق الله سبحانه
وتعالینک امر شریفندن غیر یله ویرمه یعنی کتاب کریم سبحانه اولان
(یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی
والمساکین وابن السبیل) خدای کریمی اوزره ارباب استحقاقه ویر که ﴿ مثنوی ﴾
تاعوض یابی ز کنج بی کران * حتی حق جل وعلا نک خزان جودندن
اول مال مبذوله بذل کنج بی کران عوض بوله سن وحقک رضاسنه مخالف
اولان یرله تبذیر اموال ایتیم سنکه ﴿ مثنوی ﴾ تاباشی از عداد کافران *
تا کیم عداد کافرانندن معدود اولیه سن و فرقه مبذرین وزمره مسرفینه دخول
ایتیمه سن کما قال الله تعالی (ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین) زیرا (الله ملک
السموات والارض) خواستجه جیع اموال واملاک حقکدر پس عبد خدا کندوده
امانت وضع اولتان مالی نااهله بذل ایلسه وفضل واحسان الهیدن کنندی به اعطا
اولتان اسرار وحقایقی نامستعده کشف ونثار ایلسه کافر النعمه اولوب زمره
کافرانندن اولور زیر احکمت و مالی نااهله ویر مشدر وکذلک اقتضاء نفسله
بر مرادنا مشروع ایچون دخی تصدق ایلان کافر النعمه دن معدود اولور
ایمندی انفاق ونثار وسخا وایشارده اصابت ایدوب اموال وخاتمان ونفس
وجان بذل اولنمغه کیملر لایقندر ورضای حق کیملر ایچوندر واقف اولوق
وجهل وغفلندن نجات بولوق ایسترسک ﴿ مثنوی ﴾ امر حق را باز جواز
واصلی * امر حق بر واصل وکاملدن ایسته وعارف حق اولان مر شد مکملدن
تعلایله و بذل ونثار وجود وسخا ایدرسک دخی اهل حق ایچون نثار ایدوب
انلک قلبی اله آل و یو لرنده جان فدا قیل واول واصل وکامل انسان اکملی
بولنجه یان یا قیل زیرا ﴿ مثنوی ﴾ امر حق را در نیابد هر دلی * امر حق
هر بر کوکل فهم ایلز وهر بر قلب صنوبری مشرق نور ربانی اولز تنکیم مثنوی
شریفک او چخی جلنده بیوریلور که ﴿ مثنوی ﴾ دل نباشد غیر آن دریای
نور * دل نظر کا، خدا وانگاه کور * نی دل اندر صد هزاران خاص وعام *
در یکی باشد کدامست آن کدام * ائیدی ای طالب صادق جهل وغفلت
عذر اولز لاجرم ظلمت جهل و کدورت غفلندن خلاص اولوق ایچون
براستاد کامل و مرید واصل تجسس ایدوب اضاعت عمر واسراف ماملک

ایتمه سن باری بذل جان و خاتمان ایدرسک اهلته ایدوب مقابله سنده دو کمرزرق
و عمر جاودانی اله کتوره سن و غفلتدن بری اوله سن زیرا * مثنوی *
در نبی انداز اهل غفلتست * قران عظیم و فرقان کریمه اهل غفلتی انداز
وارد * مثنوی * کان همه انفاقهاشان حسرتست * زیرا که
غفله و جهله نك انفاقلری جمله حسرتدر و مقابله ده ذره مقداری اجرو ثواب
یوقدر کما قال الله تعالی (کذلک یربهم الله اعمالهم حسرات علیهم) زیرا
نفس و هوا بولنده برجه دخی و یریلسه اسراف و اضاعه در و علی حب الله
جیع مال و خاتمان و باش و جان دخی و یریلسه جود و سخا و بذل و عطا اولوب
خیر محضدر کما قبل (لا سرف فی الخیر و لا خیر فی السرف) مثلا * مثنوی *
سروران مکه در حرب رسول * مکه نك کار و مترفینی حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله ايله حرب و قتال خصوصنده * مثنوی * بود شان قربان
بامید قول * قبول اولوق امیدنه انلرک قربانی اولدی * مثنوی *
کاشتران قربان همی کردندتا * زیرا که کفار مکه دوهلر قربان ایلدیلر حتی
* مثنوی * چیره کردد تیغ شان بر مصطفی * انلرک تیغ و شمشیری حضرت
مصطفی علیه من صلوات الله الاوفی اوزرینه غالب اوله کمال قال الله تعالی
(ان الذین کفروا یتفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم یتکون
علیهم حسرة ثم یغلبون والذین کفروا الی جهنم یحشرون) و فی تفسیر القاضی
(نزلت فی المطعمین یوم بدر و کانوا اثنی عشر رجلا من قریش یطعم کل واحد
منهم کل یوم عشر جزایر او فی ابی سفیان استاجر لیوم احد الفین من العرب سوی
اجناس من استجاش من العرب و انفق علیهم اوقیه اولاصحاب العیر و انه لما اصیب
قریش ببدر قیل لهم اعینوا بهذا المال علی حرب محمد لعلنا ندرك منه ثأرنا ففعلوا)
یعنی عبدالله بن عباس رضی الله عنه قولی اوزره بوآیت کریمه رجال قریشدن
اون ایکی نفر کسسه شاننده نازله اولدیکه بونلدر ابو جهل بن هشام و عتبه
و شیهه ابنار بیعه و نبیه و منبه ابنا الحجاج و ابو البختری بن هشام و نضر بن الحارث
و حکیم بن حزام و ابی بن خلف و زمعه بن الاسود و حارث بن عامر بن نوفل
و عباس بن عبد المطلب پس رجال مزبوره بکار قریشدن اولمغله بدر محاربه سنده
عسکر مشرکینی اطعام ایچون بطریق المناوبه بونلردن هر بری هر کون اوزردوه
قربان ایدرلردی و یوم اخیرده نوبت عبدالله بن عباسه کلوب لشکر کفار ظلمت
شعاری اول اطعام ایلدی و سعید بن جبیر رضی الله عنه روایتی اوزره بوآیت

کریمه ابو سفیان حقنده نازله اولدی اکابشاه که یوم احدده محاربه ایچون
اجناس مختلفه دن ایکی بیک نفر اعراب استیجار ایدوب نفقه و مؤنلر ایچون
قرق اوقیه زر انفاق ایلدیکه هر بری و قیه قرق ایکی مثقال ایدی اما بر شئی
مفید اولوب بلکه ذهاب اموال و فوت مراد ايله حسرت و ندامت و بالاخره
مغلوب اولوب کسر و هزیمته واقع اولدیلر و ایمانه کلبوب مصرین علی الکفر
اولنلر و اول حالده قتل و هلاک اولنلر اید الا باد معذب فی النار اولمغیچون
داخل جهنم اولوب اسر و قتل و بذل مال و جان مؤمنینه کفاره ذنوب و نفع
عظیم و دولت ابدی اولدیغی کی بعد الموت کفاره دخی نفعی اولوب بلکه
رحمت حقندن مطرود و ملعون اولدیلر و ابدی حسرتنده قالدیلر پس قصه دن
حصه بودر که حق سبحانه و تعالینک فضل و احسانندن کنندی به اعطا
اولنان دولت و ثروتک قدر و قیمتن بلیوب و دولت مزبوره کنندی به نیچون
و یرلدیکن اذعان ایتیموب قنده ظالم و اهل فساد و ارایسه میل و محبتی انلره اولمغله
جهله و ظلمه به انواع التفات ایدوب و مناصبی انلره و یروب و انعام و انفاق
فسقه و فخریه ایلان ارباب دولت و اهل حکومت و باش اعرابه بذل مال فراوان
و اطعام نان و خوان ایتکله عسکر اسلامه غلبه مراد ایلان صنادید قریش
و مترفین مکه به بکر زریرا ظلمه و جهله حکام و ملوکدن التفات کوروب
وجاه و دولت ايله تنعم ایتکله صلحاء امت و فقرا و رعیت دست قهر و غلبه لرنده
پایمال اولوب احکام شریعتنه ضعف طاری اولوب کرچه کیم دین محمدی
الی یوم القیام حفظ و امان صمدیده در و لکن ظلمه و فخره نك تسلطندن
اختلالدن خالی اولمز و فسقه به انعام و التفات ايله دشمنه غلبه ملاحظه سنده
اولان ملوکک قلیجیلری کسمیوب دایما مغلوب و منهزم اولور و باعث تقویت
ظلمه اولدیغیچون دولته نکبت طاری اولمغله دنیاده انواع ندامت چکوب و دار
آخرته رجعت حقندن دور اولمغله ناره الصاق اولنوب اصناف حسرت کورر
و کذلک شول کسسه که حق سبحانه و تعالینک کنندی به احسان ایلدیکی حواس
و قواسنی مقتضیات نفسانیه و لذات جسمانیه سی او باشنه صرف و سرمایه عمرینی
اضاعه و تلف ایلوب قوای روحانیه سنه غلبه مراد ایلسه عاقبت حالده
صد هزار حسرات و خسران کوروب روز جزاده داخل نیران طبیعت اولور
و کذلک شول مردسالک که نظرو همت پیردن استفاضه ایلدیکی مشاهدات
غیبیه و معارف الهیه بی او باش هوا اولان نامستعدینه اظهار و اهل انکاره

کشف اسرار ایلسته اهل حقه سنک طعن و ملامت اورد و روبرو او باش مشر کینی
عسکر اسلامه تسلط ایلان مخدولین کی بودخی فرقه باغیه منکرینی زمره
عاشقین موحیدینه مسلط ایلوب حقته (ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين)
او قنور و بالاخره نورانی ظلمه مبدل اولوب ندامت و حسرت ايله (خسر الدنيا
والآخرة) زمره سنه ملحق اولور و بونلرک حال اکابر که * مثنوی *
چون غلامی باغی کو عدل کرد * مثلا بر غلام باغی که غلام مزبور کندی زعم
فاسدی اوزره کان عدل و داد ایلدی شول جهندن که * مثنوی * مال شه
بر باغیان او بذل کرد * اول غلام پادشاهک مالی طاعی و باغی وعدویه بذل
ایلدی پس * مثنوی * عدل این باغی و دادش نزد شاه * بو عبد خاش
و باغینک عدل و دادی و طائفه طاعیانه اولان بذل و دادی شاه معذات پناه
قتله * مثنوی * چه فزاید دوری و روی سیاه * نه زیاده ایلر قرب
پادشاهیدن دورلک و ایکی جهانده یوز قرالقی زیاده ایلر ایلدی ظاهر اوباطنا
کندی به اعطا اولنان نعم الهیه نک شکرین بلیوب عدو الله اولان فساق
و بخاره بذل و عطا و منکر اولیاء الله اولان ارباب بغض و انکاره جود
و سخا ایلان عبد خاشک سرانجامی یوز قرالغی و رحمت حقندن جدالقی اولدیسه
* مثنوی * بهر این مؤمن همی کویدز یم * بوندن اوتوری مؤمنلر دائما
خوفلرندن دیر که یعنی محلنده اتفاق و محلنده امساک ایدوب رضای حقندن
خروج ایتامک ایچون مکر الهیدن خوف ایدوب * مثنوی * در نماز اهدنا
الصراط المستقیم * نمازده (اهدنا الصراط المستقیم) دیونیا زایدلر مؤمنلر خود
مهدیلر در پس طالب هدایت اولقی نه وجهله اولور دینور سه ارباب تفسیر
جواب و یر مشلر که بو محله هدایت بمعنی تثبیت و تقریر در یعنی (ثبتنا
على الهداية التي اهدينا بها على الاسلام) دیمکدر الحاصل مؤمنین اتقیا
و موحدین اصفیاء انواع حد و ثنایله خالق ارض و سمایه عبادات و طاعات
و تضرع مناجات ایدوب بعد اجراء هر اسم عبودیت اداء لوازم طاعت ایچون
ینه حقندن اعانت دیلیوب دیرلر که الها ملک پروردکارا بزی اشبوراه هداده
پاینده قیلوب یوز مز قبله اسلام و ایمان و پایمز طریق توحید و یقاندن دندورمه
و حفظ کله عفت و عشق کله غنا و دولت میسر ایلر کما قال صلی الله علیه و سلم
(اللهم انی اسئلك الهدی والتقی والعفة والغنی) ایلدی ای عاشق ربانی بزدخی اول
درگاه چاره سازه یوز اور و ب نیاز ایده لم که الهی سیدی و سندی بزدن مرادک

نه ایسه انی هدایت قبل زیر طریق مستقیم سنک عباد کدن مراد بیورد یغک
عبودیتلرنده اخلاص و صفا و عهد لرنده صدق و وفادر والهی و مولای سن
بزی معرفتک هدایت قبل که حتی سنک نسیم انسک و حقایق حسنکله
معاملاتمزدن ربیع عظیم بوله وز و بزی سنک انایتکه انایت سز هدایت ایلر که
حتی سنک صفاتکله متصف اوله وز و انفاقه اهل و نا اهل اوله انی سنک
نور هدایتکله بیلر وز و بیلد کدن صکره توفیقکله عمل ایدوب عالم غیر عالمدن
و بعد الهدایه مغضوبین و ضالیندن اولیده وز والهی بزه هدایت قبل که
قلبمز محبت ذاتی به میل ایدوب و هممز مشاهدات جمالکده قائم اوله و پادشاهها
ملککا بزه دلیل اولوب بزی بزر سندن سکا اولاشدر و بزی طریق معرفته
ارشاد قبل حتی سنک خدمت و طاعتکده سنکله مقیم اوله وز
و طریق شکر کوستر که سنک قرب و حدتکله فرحناک بر طرب اوله وز
والهی فناء اوصافز ایلر سنک لم یزل و لایزال اولان اوصافک طریقته هدایت
ایله والهی سنک ارادتک حسبجه سنک ایچون استقامتده اولغنه بعد البیان
عیان هدایت و شول عبد مخلص و مقرب یوانی دلالت قبل که مبدائی سندن
و منتهاسی سنک مشاهده جمال لایزالک اوله و بالجمله بر یول کوستر که انده
اعوجاج اولوب دنیاده طاعات و آخرتده ارتقاع درجات اولان صراط
مستقیم انبیا و اولیا و طریق قویم اتقیا و اصفیاء اوله * بیت * قد تحیرت
فیک خذیبیدی * یادلیلان تحیر فیک * * رباعی * کر کافر
ای دوست مسلمان کن * مهجور توام بخوان و در مانم کن * کر در
خورآن نیم که رؤیت ینم * باری بسر کوی تو قربانم کن * زیرا که
* مثنوی * آن درم دادن سخی را لایقست * اول زرو سیم و دینار
و درهم و یرمک و بذل اموال ایتک سخی به لایقدر فاما * مثنوی * جان
سپردن خود سخای عاشقست * جان سپار اولقی و باش فدا ایتک خود
سخای عاشقدر یعنی بین العشاق بذل ماله اعتبار اولوب بلکه عاشق
صادقک نشانی جانان یولنه ترک جان ایتکدر * بیت * جانلر فدا
محبت جانانه سر دکل * ارباب عشقه ترکسرا ایتک هنر دکل * * روایت
اولنور که * خلفاء عباسیه زماننده طائفه صوفیه نک قتلنه مباردت اولوب
و جنید بغدادی قدس سره مذهب ابی ثور اوزرینه مفتی اولوب فقه ایلر
کندیلرینی ستر ایتش ایدی و ابو الحسین نوری ایلر صوفیه دن برجاعت

مؤاخذة اولئوب بونلری اورلق امر اولمغله اول زمانك قاعده سی
اوزره ضرب اعتاق ایچون بردری دوشندی و ابو الحسن نوری قدس سره
سار اخواننه تقدم ایدوب کندی جانی بذل و ایشار ایچون جلادك اوکنه
واروب دیز چوکدی و بی اول ضرب ایله دیو یلواردی سیاف نوری به
بومبادرت ایلدیك نه شیدر یلور میسن دیدی ابو الحسن نوری نعم
دیو یوردی جلاد پس عجله و شتابک اصلی ندر دیدی یوردیلر که ای سیاف
اخوان صفا و خلان با وفاتک حیاتی باری بر ساعت اولسون کندی اوزر مه
اختیار ایلدم پس سیاف ابو الحسن نورینک نثار جان و ایشار اخوان
حقنده اولان رتبه علیه سن کوروب دم بسته و حیران قالدی و قصه مزبوره
خلیفه به انها اولئوب بونلرک احوالی بیلنک ایچون قاضی به رد اولندیلر پس
اول طائفة انبیا سیرت حضور قاضی به وارد قده قاضی ابو الحسن نوری به
مسائل فقهیه دن برنسته سؤال ایدوب نوری قدس سره کاهو حقه سؤاله
جواب با صواب و یرد کدن صکره لسان شریفترین کلمات قدسیه ایله
آراسته قیلوب و فتح کنز حقایق ایدوب (فان لله عبادا اذا قاموا قاموا
بالله و اذا نطقوا نطقوا بالله) دیوب نیچه درر کلمات انسیه نثار ایلدی
پس قاضی بکاء شدید ایله اغلیوب و خلیفه به مکتوب ایله آدم کوندروب
اگر بو طائفة علیه زنادقه اولورسه وجه ارضده بر مسلم یوقدر دیو جواب
یردی اما مجبدر که فی زماننا هزار و هزار بومقوله بذل و ایشار دخی کورلسه
اصلا صورر و ایزلر اولیوب حسین نوری اولمکه استعجال ایتدیکی کبی
بونلر اولدر مکه استعجال ایدرلر ابو الحسن نوری یوردلر که (نظرت
یوما الی النور فلم ازل انظر الیه حتی صرت ذلک النور) آه ای معشوق ازل
❖ نظم ❖ بز شراب عشقکله قانه کیشلردن * باش و جان ترکن اوروب
میدانه کیشلردن * آتش سوزان شوقه یانه کیشلردن * سجده خاک
درجانه کیشلردن * دردمند عاشقزدر مانه کیشلردن * همدم
ویار و مصاحب اولمز نادانله * مونسز انسانه یوقدر او یغز شیطانله *
کیر مشز فقر و فنیاه ترک باش و جانله * چون میسر اولدی وصلت اول کل
خندانله * بلبل کویا کبی افغانه کیشلردن * حب دنیادن کچوب فقریله
قیلقد افتخار * ملک فقرک شاهپوز یعنی اسیر عشق یار * اولمشز مرد
قلندر قلمشز ترک دیار * بحر ذات کوهر مقصودی قیلقد در کنار *

کیتدی فرقت وصلت جانانه کیشلردن * ایمدی ای عاشق صادق
(من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) خجای کریمی اوزره حق یولنده
هرنه که بذل اولنسه انک مکافاتى عشر امثال خیرات کثیره اعطا اولنق
مقرر در مثلاً ❖ مثنوی ❖ نان دهی از بهر حق نانت دهند * حقن
اوتوری نان بذل ایدرسک انک عشر امثالی سکا نان و یررلر وشویله که
❖ مثنوی ❖ جان دهی از بهر حق جانت دهند * محبت ربانیه
اقتضاسیله حقن اوتوری جان نثار ایدرسک سکا جان و یررلر وابدی
حیاته واصل ایدرلر پس بر عاشق که محبت جانانده بذل جان ایله جود
و سخا ایتیه اگر اتفاق و نثارده کشاده دست اولوب جله دنیایی بذل و عطا
ایسه ارباب عشق انی امساك ایله تعریف ایدرلر اما شویله که عاشق صادق
راه دوستده بذل نفس و جانیه مبادرت کوستروب و محبوب حقیقی دخی کرم
کامل و لطف شاملندن عاشقک بذلنی قبول ایلیمه عاشق مزبوره
جواد و سخی تسمیه ایدرلر * ایمدی حقیقته عاشق صادق اولدر که بر آدمک
مشاهده سنده هزار جان نثار ایدوب و نثار جانی جانانی قبول قیلورسه جانیه
منت ییله زیر محبت محبوبده نثار اولئان جان معیوبک مقابله سنده اندن اعلا جان
جاودان عوض و یریلور ایمدی بنم جاتم ❖ قطعه ❖ بنیم جانکه توداری ویک
نفس که تراست * حدیث پیشکش و یاد کار نتوان کرد * برو به پیش سکان درش
فشان جان را * که این متاع بر آن نثار نتوان کرد * آه ای سالک راه کورمز میسن
❖ مثنوی ❖ کر بریزد بر کهای این چنار * اگر بو خار جده اولان درخت
چنارک اوراقی دوکله ❖ مثنوی ❖ برک بی برکیش بنشد کرد کار * حضرت
خلاق و معطی و رزاق اول چناره برک بی برکی و رزق معنوی باغشز کذلک
بو چنار وجودک اکتساب ایلدیکی اوراق نقود و برک اموال فی سبیل الله بذل
و نثار اولنسه حق سبحانه و تعالی کسب و اجتهاد سز اول عبد منفق برک معنوی
و ارزاق ابدی اعطا ایدر ❖ مثنوی ❖ کر نماند از جود در دست تو مال *
اگر جود و عطا و بذل و سخا ایلدیکی کدن سنک الکده ملک و مال قالمدی ایسه
❖ مثنوی ❖ کی کند فضل الهی پامال * فضل ربانی و کرم سبحانی سنی چان
پامال ایدر یعنی رجل سخی اتفاق مال ایله ذر و سیمین مجرد اولمغله اویله دکادر که
حق سبحانه و تعالی انی محتاج و پامال ایلیمه کسنه به محتاج ایتز بلکه (فآتیهم
الله ثواب الدنيا وحسن ثواب الآخرة والله يحب المحسنين) وعد کریمی اوزره

دنیاده رزق بی تعب و آخرتده اجر جزیل عثایت ایدرو محسنله دریای حب و رحمتی
 موج ایدوب بر موجب (یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع
 اجر المؤمنین) مؤمنلک اجرنی ضایع قطن و ملائکة مقر بین فضل الهیدن نعم
 فراوان جاودانله تبشیر ایدرلر و الحاصل * مثنوی * هر که کار د کرد انبارش
 تهی * هر کیم که بذرتخیم ایلله انک انباری تهی اولور * مثنوی * لیکن
 اندر مز رعه باشد بهی * لیکن مز رعه اکا نفع وفائده واضعاف مضاعفه
 اولور یعنی تخمی نه قدر چوق اکسه انبارین تهی ایتسه وقت حصاده
 اکاکوره محصول الور و نیجه انبار دخی طولدر * باغبانا بجهان تخم نکوباید
 کاشت * هم ازان جنس که می کاری بر باید داشت * فاما * مثنوی * وانکه
 در انبار ماند و صرفه کرد * وشول کسته که غله سی انبارده قالدی یعنی
 زراعت ایلوب صرفه و ادخار ایلدی * مثنوی * اسپش و موش حوادثهاش
 خورد * انک غله سنی قل و فاره حوادث اکل واضاعه ایلدی پس (بشر
 مال البخیل بحادث اووارث) حدیث شریفنک مصداقجه حوادث دهر دن
 بعض بلاصابت ایدوب قل امل و فاره حرصی انک بر کاتن اکل ایدوب
 کنددی به نفعی اولمز و عاقبه الامر اجل کلد کده دیده حرصی مالی اردنجه
 قالوب بالاخره وارثله ترک ایدر * ایلدی لازم اولان بودر که کفایت مقدارینه
 قناعت ایدوب بر موجب (الدنیا من رعة الآخرة) فی سبیل الله در مخزن اولان
 سیم وزر تخمین بذل و نثار ایلله سنکه (ان المصدقین والمصدقات و اقرضوا الله
 قرضاً حسناً یضاعف لهم ولهم اجر کریم) سخوای منینی اوزره انواع
 واصناف اجور کثیره بوله سن (قال علیه السلام لعائشة رضی الله عنهان اردت
 اللحاق بی فافتعی من الدنیا یزاد الراکب ولا تخلعی قیصاحتی ترکعبه وقال اللهم
 اجعل قوت آل محمد کفافا فان زاد علی قدر الکفاية هلاک و قال ایضا من
 اخذ من الدنیا فوق ما یکفیه فقد اخذ حقه و روت عائشة رضی الله عنها قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السخی قریب من الله قریب من الناس
 بعید من النار و البخیل بعید من الله بعید من الناس بعید من الجنة قریب من النار
 * قطعه * هر که را مال هست و بخشش نیست * اوازان مال بهره می دارد *
 یبتاراج حادثان بیرند * یا میراث خواره بگذارد * الحاصل بر موجب (کل شیء
 هالک الا وجهه) و بر سخوای (کل من علیها فان و یبق وجه ربک ذوالجلال
 والا کرام) * مثنوی * این جهان نفی است در اثبات جو * بوجهان صوری

نفی و فائدر بقاء جاوداتی ایسترسک (لا موجود الا الله) دیوب عالم اثباتده
 ایسته * مثنوی * صورتت صفر ست در معینست جو * سنک صورتک
 صفر در یعنی وجود موهوم نقطه صفر در جوی معرفت و نهر حقیقت معناده در
 پس حقیقتی معناده طلب ایلله و صورت پرستلکدن و از کلوب و اصل معنی اول
 زیر فناموجب بقا و سرمایه ارتقادر * ایلدی دیده بصیرتک کشاده قیلوب
 * مثنوی * جان شور تلخ پیش تیغ بر * یعنی مرشد کاملک هم علیه سیله
 جذبات رجانیه نورینه غرق اولوب شور و تلخ اولان روح حیوانی بی خنجر (لا ایلله
 قطع ایدوب تیغ (الا) قتنه ایلت و عشق سبجانی ابله افشاء وجود و همی
 قیل * مثنوی * جان چون دریای شیرین را بخر * دریای شیرین
 و آب فرات کبی اولان جان لذیدی صاتون آل یعنی روح اضافی به مالک
 اولوب مشاهده جلال لایزالدن ذوق ولذت حاصل قیل * قاسم انوار *
 ترک تخم کردم و دریای پس ازین جام منست * منت ازد وست که این جام
 سرانجام منست * دل و جارا بتودادم نه دلم مانده جان * اندرین قصه خدا
 عالم و علام منست * حی جاویدی و من ازدم تو زنده شدم * کوی بردم
 زجهان یارچو همنام منست * قاسمی حاصل جان و دل و دین را بتوداد *
 سود عشقت بجهان حاصل ایام منست * پس ای مستمع قابل و طالب
 مقبل * مثنوی * ورنمی دانی شدن زین آستان * اگر بو آستانه
 علیه و عتبه سنیه دن اولمخی بیلزسک یعنی جان تلخ و شوروی فدا ایدوب
 جان شیرین المخی بیلزسک * مثنوی * باری ازمن کوش کن این
 داستان * باری بود استانی بدن استماع ایلله و کوش هوش ایلله دیکله که
 درگاه حق و آستانه مرشد محقه وارمخی بیلوب و بذل جان ایتک
 طریقنی کوروب سن دخی اکاکوره کار و جانکی نثار ایلله سن

* قصه خلیفه که در کرم در زمان خود از حاتم *
 * طایب گذشته بود و نظیر خود نداشت *

بر خلیفه نک قصه سیدر که عطا و کرم و لطف و شیم باینده کندی زماننده
 حاتم طاییدن یکمیش ایدی و زمانه سنده کندی به نظیر طوتمزدی * مثنوی *
 یک خلیفه بود در ایام پیش * ایام سالفه و اعوام سابقه ده بر خلیفه نیکورای
 ملک آرای و ارایدی * مثنوی * کرده حاتم را غلام جود خویش *
 حاتم طایبی بی کندونک جود و سخا و بذل و عطاسنه بنده ایلش ایدی

خلیفه مزبوره بر پادشاه معدلت پناه ایدیکه ❖ مثنوی ❖ رایت
اکرام و داد افراشته ❖ اعلام عدل و نظام و ریای داد و اکرامی ترفیع
ایدوب عالم و طالبانه عدل ایدردی افراشتن یو جلتک و رایت سنجق معنای در
واحدان و عطاسی بروجله مبدول ایدیکه ❖ مثنوی ❖ فقر و حاجت
از جهان برداشته ❖ جهان وجهانیان دن فقر و احتیاجی قالد رمش
ایدی و بر پادشاه عطایش ایدیکه عتبه فلک میناسی ملاذراستان اولوب
❖ مثنوی ❖ بحر در از بخشش صاف آمده ❖ بحر در اولان دریای
عدل انک بخشش و عطاسیدن صاف کلمش ایدی یعنی بحر لؤلؤ انک
سخا و کرمیدن تحصیل صفوت ایدوب بلکه دریا انک جودی دریاسنده یک
قطره ایدی ❖ مثنوی ❖ داد اواز قاف تا قاف آمده ❖ اول شاه
دین پناهک داد و عدلی قافدن قافه کلمش ایدی یعنی مشهور جهان اولمش
ایدی ❖ مثنوی ❖ در جهان خاک ابرو آب بود ❖ روی زمین و جهان
خاکده اول پادشاه سعادت دستک، فی المثل سحاب برامطار ایدی یعنی وجود
بهودی وجه ارضه باران رحمت کبی نشو و نما و یرمش ایدی ❖ مثنوی ❖
مظهر بخشایش و هاب بود ❖ و مظهر الطاف و بخشایش و هاب ایدی
❖ مثنوی ❖ از عطایش بحر و کان در زلزله ❖ انک عطاسیدن
بحر و کان زلزله ده ایدی چونکه اول پادشاه فیض وجودده بحر مواج کبی
شهرت بولوب دست سخاسی منبع الطاف و مجمع اعطاف و آوازه احسانی
قاف تا قاف منتشر اولدی ❖ مثنوی ❖ سوی جودش قافله بر قافله ❖
انک جودی جابته قافله بر قافله ارباب حاجات تبادر ایدردی ❖ مثنوی ❖
قبله حاجت درودروازه اش ❖ انک درودروازه سی اهل حاجته قبله
اولمش ایدی ❖ مثنوی ❖ رفته در عالم بجود آوازه اش ❖ انک
آوازه سی جود و عطایله عالم کلمش ایدی ❖ مثنوی ❖ هم عجم
هم روم هم ترک و عرب ❖ مانده از جود و سخا اش در عجب ❖ و طوائف
مزبوره انک جود و سخاسیدن عجبه قالمش ایدی ❖ مثنوی ❖ آب
حیوان بود و دریای کرم ❖ اول خلیفه اکمل و مرشد مکمل و مکمل
آب حیات و دریای کرم ایدی ❖ مثنوی ❖ زنده کشته هم عرب
زوه هم عجم ❖ انک کلمات آب حیات روح افزا و جذبات دریای کرم
نماسندن عرب و عجم زنده اولمش و حیات ایدی به ایرمش ایدی خلیفه

مزبوره دن مراد مظهر نور محمدی و مطلع آفتاب تجلی احدی اولان
انسان کامل و مرشد مکملدر ❖ کمال خجندی ❖ ایها العطشان فی واد الهوی ❖
جوی جویان جانب دریایا ❖ آب را پیش لب هر تشنه ❖ قالت الا کو اب
قل قل قولنا ❖ از سقا هم ربهم ابریقهاست ❖ تابل لب پیش لب ماوشما ❖
کریه تا چند از عطش ای نور چشم ❖ پیش چشم آب چشمی برکشا ❖
لو وجدت الخضر عینا فانبه ❖ کیف یحی الثون فی عین البقا ❖ اذ نیست
الحوث اکر یادیت نیست ❖ همچو آن ماهی بخضری آشنا ❖
کر طلب ککری مشو دوراز کمال ❖ لن تجد بعدی ولیا مرشدا ❖
❖ قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او با او بسبب قلت درویشی ❖

اعرابی درویشک قصه سی و درویشک قلتک سینه اعرابینک زوجه سی
بیشده اعرابی ایله واقع اولان ماجرا بیاننده در اعرابی صحرا ده ساکن اولان
عرابندر (قال المطرزی فی المغرب ان العرب مأخوذ من عربۃ وهی مکان
فی ارض تهامة ولد فیها اسمعيل علیه السلام والعربی نسبت به الی العرب
کما ان العجمی نسبت به الی العجم) معلوم اوله که درویش اعرابیدن مراد عقل
وزن اعرابیدن مراد نفسدر حضرت مولانا قدس سره مخلص قصه ده
مرد عرب وزدن مراد عقله نفس اولدیغن مصرح ذکر یوررلر و مقدمه
بیان اولندیکه حتی طرفینده واقع اوله جق مباحثه و مناقشه عقله نفسک حالی
اولدیغن فهم ایدوب فریب نفسه غایت و وسوسه سته حد و نهایت اولدیغن
یلوب دیده بصیرتک کشاده قیله سن و بر مرشدانم و خلیفه صاحب
کرم بولوب دریای وحدته طاله سن و ادناس بشریه دن پاک اولوب پیر زن
نفسک مکرندن خلاص اوله سن ❖ پس کوش هوشک دوش قیل که کاشف
اسرار کبریا جناب مولانا بیوررلر ❖ مثنوی ❖ یک شب اعرابی
زنی مرشوی را ❖ بر کیمجه برزن اعرابی شوهرینه ❖ مثنوی ❖ گفت
وا زحد برد گفت و کوی را ❖ دیدی و گفت و کوی حددن ایلندی یعنی
بر کویلق و دل آزارلق ایدوب قیل و قالی حددن تجاوز ایلدی شیدن مراد
بو محله معنای تأویلیسی اوزره شب کثرت و لیله جهل و غفلتدر که نفس
مکاره عقل بیچاره به حالت غفلتده رخصت بولوب انواع تسویلات ایدر
و نیچه درلو خاطریه دوشوروب کار و کسب و وجه معاش فکرین ایتدیرر
و مشقت فقری تذکر ایتدیروب غم فردایه دوشورر ❖ پس نسق مزبور اوزره

زن اعرابی نفس زوجی اولان عقل خالی ذهنه ایتدی * مثنوی *
 کین همه فقر و جفا که ما کشیم * ای شوهر که بود و کلی فقر و جفای همان
 بزچکرز * مثنوی * جمله عالم در خوشی مانا خوشیم * جمله عالم
 خوشلقده و صفا و سرور و فراخ دستیده در زایسه بلا و جفا و رنج و عنا
 و فقر و فنا و ناخوشلقده یز * لمنش * بمادم من همان پر رنج و غمخوار *
 فتادم در میان خاک ره خوار * شدم بند عنا و درد و محنت * نیام هیچ
 رهایی زین مشقت * بلای نفس دیدند جمله مردان * اکرم مردی
 ز نفس رخ بگردان * وینه زن اعرابی شوهرینه ایتدی * مثنوی *
 نان مانی نان خورش مان درد و رشک * بزم نان و لقمه من یوقدر
 بلکه بزم نان خور شمن یعنی قوت و غدا من درد و رشک و غبطه و حسد در
 * نظم * حسد هرگز مبرر هیچ دنی * و کر نه در بلا مانی بعقبی * حسد
 کر بر نهادت رخ نماید * نمود عقل و دینت در ریاید * مثنوی *
 کوزه مان نی آب مان از دیده اشک * بزم کوزه من دخی یوقدر بلکه
 بزم کوزه من دیده حرماندن تقاطر ایدن اشک حسرت در * مثنوی *
 جامه مان روز تاب آفتاب * کوندوزن بزم جامه و خلعتز حرارت و تاب
 آفتابدر * مثنوی * شب نهالین و لحاف از ماهتاب * کیجه
 ایسه بزم دوشک و یور غائمز ماهتابد ندر حاصل کلام ای شوهر نامراد غایت
 جوع و کرسنه لکدن خیالات و اوهامه بند اقدام اولوب * مثنوی *
 قرص مه را قرص نان پنداشته * قرص ماهی قرص نان ظن و قیاس
 ایتشز * مثنوی * دست سوی آسمان برداشته * کمال
 احتیاجزدن الیمزی جانب آسمانه یوقار و قالدر مشز حقا که نفس اماره
 آز و حرصله بیچاره اولوب آج کوز لو لکنندن هر کورد یکی
 قرصی نان ظن ایتکه دست احتیاج آچوب ذلت کوسترر * شعر *
 دنیاید کلری نه عجب پیره زال ایمش * لیل و نهار پیشه سی مکرله آل ایمش * بش کون
 بونک بو سلطنت و طمطراقته * دقتله ناظر اولسه کسنه خیال ایمش * محنت بو جاغی
 نکبت اوی غصه کوشه سی * درد و بلا قضاسی محل جدال ایمش * تیماری مار و دولتی
 لت مالی پر بلا * مال و ملاکته بر نظر ایتسک ملال ایمش * هر شتکک اواخری
 بر ماتم غریب * حاصل بو کیم کالک آردی زوال ایمش * بو ملک ایچنده بر نیچه کون
 بکلک ایلان * شول بر فقیر و قانع اولان اهل حال ایمش * پس زن اعرابی اولان

نفس مکاره قبح دنیایی کور میوب اعمی و بی بصیرت اولغله اهل قنا عتدن
 اولیوب شوهرینه ایتدی * مثنوی * ننگ درویشان ز درویشی ما *
 بزم فقر من دن درویشله ننگ و عار وارد * مثنوی * روز شب از روزی
 اندیشی ما * بزم روزی و نصیب فکرنده اولدیمزدن روز من مانشد شب
 تیره و قلبز پر غم و غصه در * مثنوی * خویش و بیگانه شده از مارمان *
 خویش و بیگانه واقربا واجبی کمال فقر من دن بزدن اور کیجی و فرار اید یجی
 اولدی * مثنوی * بر مثال سامری از مردمان * سامرینک آدمیلردن
 نفرت ایلدیکی کبی یعنی حضرت موسی علیه السلام ایچون طوره قرق کون
 صائم اولق امر اولوب و تورات شریف نازل اولسی وعد اولغله طوره
 واروب ذکر اولئان وعدی تمام ایدوب کلنجه سامری قوم موسایی عبادت
 عجله دعوت ایتکله بر موجب (واضلهم السامری) الا یف اضلال و افساد ایدوب
 حضرت موسی علیه السلام جبل طور دن رجعت و قومنه عودت ایتد کده
 حالت من بوره بی کوروب و سامری اضلال ایتدیکن خبر الدقده سامری به
 بد دعا ایلدی * پس سامری گرفتار عذاب اولوب طریدا و وحیدا برویابانه
 کیتدی و چنان بر آدمی کورسه (لامساس) دیو و حشیلر کی فرار ایدردی
 واکر بر کسنه سامری بی مس ایتسه فی الحال ایکسنی دخی ایسته طوتوب
 هیچ کس یاننه قریب اولمزدی کما قال تعالی (قال فاذهب فان لك في الحياة
 ان تقول لامساس وان لك موعدا لن تخلفه) یعنی لن تخلفك الله وینجزه لك
 فی الآخرة بعد ما عاقبك فی الدنيا) پس زن اعرابی اشد فقر و احتیاجله خلقدن
 مهجور اولدیغنی سامری به تشبیه ایدوب هر کس بزدن فرار ایدردی
 و زوجنه حالندن ینه شکایت ایدوب ایتدی ای شوهر فرضی * مثنوی *
 کر بخوایم از کسی یک مشت نسک * اکر بر کسنه دن بر آویج مر جک
 ایستیم * مثنوی * مر مرا کوید خش کن مرک و جسک * تحقیق بودر که
 بکا اسکت و درد و مرک دیو جواب ویرر جسک درد معناسنه در * ایتدی ای
 شوهر بزم حالیر مشکل اولدی بو کاچاره کرک بویله طو رمغله اولمز جنسک
 خود عرب دکلیدر * مثنوی * مر عرب را فخر غر و ست و عطا * عرب
 خود فخر غزا و عطارد * پس سن دخی نیچون برایش باشنه یا بشمیوب بو وجهله
 بطل طور رسن ای عربلر قصوری * مثنوی * در عرب تو هم چواندر
 خط خطا * طائفه عرب ایچنده سن خطده خطایه بکر رسن یعنی خطده

بر حرف خطا ایدوب غلط یازاسه معنادن خارج اولدیغی کبی سنک ترکیبک
دخی بین الاعراب یا کلاش یازیلان خطه بکرز زیر خوی وخلق عربیه بکرزمن
* مثنوی * چه غزما بی غزا خود کشته ایم * امانه غزا که بز خود غراسن
کشته یوز قنده قالدیکه غزا ایده یوز زیر * مثنوی * مابنیغ فقر بی
سر کشته ایم * بزنیغ فقر وفاقه ایله بی سر اولشن * مثنوی * چه عطامان
بر کدایی می تنیم * بزنه عطا ایلسک کرک بز کدالک اوزرینه طولانورز مثلاً
اورمچک کبی * مثنوی * هر مکس را در هوارک می زینم * هواده
مکس طمرین اوروز یعنی کمال مرتبه رذالت ایدوب شیء حقیره تنزل ایده رز
وسفلی همتر وطمع وحرص دخی بر درجه به وار مشدر که * مثنوی *
کر کسی مهمان رسد کر من منم * اگر بزه بر مهمان ایریشه اگر بن بن ایسم
یعنی اگر بن کنیدی می یلدیکم شخص ایسم مادامکه بنده بو کدا چشمک وحرص
وطمع وارد راجرم اول مهمان اولان محترم * مثنوی * شب بخسبد دلش
از تن برکنم * چونکه کیجه ایله او یویه فقر و احتیاج و حرص و طمع
و کرسنه و آجلغمدن اول مهمانک دل و جامه سن تشدن قوبار یرم و بولاسم
در یسن صویارم * پس نفس شومک اوصافی وجه مشروح اوزره اولغله
خزینه قلبی عشق الهی ایله مالا مال و متاع علم و معرفت ایله غنی و خوش
حال اولیان مدعیلر و مرایی و مزورلک ایله خلقک مالنی یمک ایچون
کندی بی شیخ و مرشد مرتبه سنده کوسترن مقلدرک دخی مثالی بونلرک
حاله بکر یوب وانلره ارادت کتورن مرده و خذله نک دخی احوالی بریده
ابناء سبیلک یولن اوروب و مهمان اولان کسینه لی صویان چبلاق و دزد
عربله مشا بهت تامه سی اولغله حضرت مولانا قدس سره الاسنی طالب
صادق لری ایقاظ و انباه ایچون بویانی ایراد ایدوب بیور لر که

* مغرور شدن مریدان محتاج بمدعیان مزور و ایشانرا *
* شیخ و محتشم و واصل پنداشتن و نقل را از نقد نادانستن *
* و بر بسته را بمجاز از بر رسته بحقیقت نشناختن *

مریدان محتاج لری اهل تزویر و مدعی اولان مقلدره مغرور اولسی وانلری
شیخ محتشم و واصل صاحب کرم قیاس ایتمک و نقلی نقددن فرق
ایده بپلامسنک و مجاز ایله بر بسته اولانلری حقیقت ایله بر رسته اولان ارباب تحقیقندن
تمیز ایتوب اگله مسنک بیاننده در بو تقدیر چه بیان سابقک تاویلنده

بو توجیه دخی وجه در که زن اعرا پیدن مراد نفسک و سوسه سی اولیوب
بلکه نفس لواحه و ملهحه اولق اوزره عقل فعاله خطاب ایدوب ای مرد
عاقل نیجه به دک حقیقت حالدن غافل و بلا سعی و کوشش بطلال و ماطل
طوروب و غیر یلرک قیل و قالنی سر قه ایدوب تقلید صرفده قالهلم و عشق
و محبت و علم و معرفتدن بی بهره و نهی دست اولهلم * ایمدی کر کدر که بر دنیا
و آخرت پادشاهی ذوعطا و کرم و صاحب خلق و شیم مرشد مکرم بولوب
آنک دامننه تشبث ایتمکله پیر چنکی فقر وفاقه دن خلاص اولدیغی کبی بز دخی
بر عمر مقبتک سایه سنده عشق خدا ایله غنی اولهلم و هر کوردیکمز مزور
و مقلدی شیخ محترم و مرشد محتشم بیلوب و قیل و قالنه فریفته اولیوب جذبات
رحانیه و محبات سبحانیه ظهورینه طالب اولهلم و نشسته دن کجوب نقد وقت ایسته بهلم
ایشتمدیکه بو معنایه اشارت ایدوب * مثنوی * بهر این گفتد دانایان
بفن * عاقل و دانا و عالم بالله اولان بینار فن و حکمت و شهود و معرفت ایله
بوندن اتوری دیدیلر که مزور و مقلد اولان محتاج و آجلرک مونس و مهمانی
اولیوب بلکه * مثنوی * مهمان محسان باید شدن * محسنلرک
مهمانی اولق کرک اما ای بی تمیز * مثنوی * تو مرید و مهمان
آن کسی * سن اول بر کسینه نک مرید و مهمانیسن * مثنوی *
کوستاند حاصلت را از خسی * که اول مزور و محتاج خس و نا کسلکندن
سنک حاصلکی الور قنده قالدیکه سکا برشی اعطا ایله و کولکده شع
چراغ محبت ایقاد ایله بلکه اولکی نور انیتک دخی کیدوب قلبک لیله
مظلمه کبی تیره و تاریک اولوب دنیا و آخرت یو خسل ایدر زیر * مثنوی *
نیست چیره چون ترا چیره کند * کندوسی نفسنه غالب و قوی دکلدر سنی
نیجه غالب ایدر تنکیم سری سقطی رضی الله عنه بیور مشلدر که کندی
نفسی تأدینه عاجز اولان غیرک نفسی تأدینه هزار بار عاجزدر ایمدی او مقوله
مقلد و ناپخته * مثنوی * نورندهد مر ترا تیره کند * سکا نور و برمز
بلکه قلبکی تیره و بی نور ایدر * مثنوی * چون ورا نوری نبود اندر
قران * چونکه اول مزور و مقلدک بر نوری اولدی * مثنوی *
نورکی یابند از وی دیگران * اکا مقارنت حیثه غیر یلراندن چنان نور
بولورلر * پس (قبل تهذیب النفس) ارشاد ناسه تقید ایلیان مدعی
* مثنوی * همچو اعمش کو کند داروی چشم * شول چشمی بی

نور اولان اعمش کبیر که کائن اول غیرک چشمه کحل مجلا چکوب علت
بصر بصیرت ورم دیده حقیقته علاج ایدر ❖ مثنوی ❖ چه کشد در
چشمها الا که بشم ❖ اول اعمش اولان مدعی چشم دله نه کشیده قیلور
چکمز الا که بشم چکر یعنی عین جانده قیل بتروب وحدتی کثرت وبری ایکی
کورن احوالردن ایدر ودر دشمن زیاده ایلر ❖ مولانا جامی فرماید ❖
کی کشد سبزه سراز خاک چمن ❖ رشته ابر نیفکنده رسن ❖ بی دلی زنده چه
مردار چه تو ❖ زین شرف مانده چه دیوار چه تو ❖ زنده بودن بدل
از محرمی است ❖ وین هنر خاصیت آدمی است ❖ دل بتدبیر خرد نتوان
یافت ❖ بگذر از خود که بخود بتوان یافت ❖ سالها خون جگر بیاید
خورد ❖ خاک ره کحل بصر بیاید کرد ❖ بو که از زنده دلی یابی بوی ❖
بره زنده دلی آری روی ❖ دل شود زنده زبی خویشتنی ❖ نه زیر علمی
و بسیرافنی ❖ پس کاشف اسرار معنوی حضرت خداوند کار مولوی
مزور و مقلد اولان بی فروغ و بی نور لک احوالی مناسبتله بیان ایلدی
تکرار زن عربینک شوهری مرد اعرابی ایله اولان مناقشه سن تقریر وانلرک
لسانندن مدعی و کاذب اولان شیخ لک بعض حاللرین دخی اظهاره
شروع ایدوب بیورر لکه زن اعرابی ایتدی ❖ مثنوی ❖ حال
ما اینست در فقر و فنا ❖ بزم حالیمز خود فقر و فنا ده بویه در ❖ مثنوی ❖
هیچ مهمانی میامروورما ❖ هیچ بر مهمان بزم مغرور و فریفته اولسون
و مهمانم دیوان و نعمته ترqb ایتسون ❖ مثنوی ❖ خطده سال
ارندیدی در صور ❖ اگر صورتلرده اون سنه نك فطنی کور مد کسه
❖ مثنوی ❖ چشمها بکشا و اندر مانکر ❖ کوزلریکی آج و بزم نظر ایله
کور که ❖ مثنوی ❖ ظاهر ما چون درون مدعی ❖ بزم ظاهر مز مدعی
کذابک درونی کبیر یعنی بز ظاهرده نه وجهله مفلس و آج و ذلیل
و محتاج ایسک مدعینک دخی درونی بزم کبی آج و محتاجدر ❖ مثنوی ❖
در دلش ظلمت زبانش شعشی ❖ اگر چه کیم زبان مدعیده ارباب حال
کلماتدن بر لعه و شعشعه وار در لکن قلبی مظلم و مکدر اولوب قطعانور
جذباتدن اثر مایوقدر زیرا درونی ریا و نفاق ایله پر کدر ایکن زبان صدق
و اخلاص ایله کوستروب خیانت علی الحباثت ایدر و حقیقت حالنه نظر اولنسه
❖ مثنوی ❖ از خدائی بویی اورائی اثر ❖ خدای متعال و محبوب

لایزالدن انک دماغ جاننه نه بر رايحه ونه بر اثر واردر فاما ❖ مثنوی ❖
دعویش افزون زشیت و بو البشر ❖ انک دعواسی شیت نبی و آدم صنفی
علیهما السلامدن افزوندر پس شیت و آدم دعوی ایتدیلمیکه حتی بونلرک
دعواسی انلردن زیاده اوله دینورسه نعم انبیاء عظام جمله انامی طریق مستقیم
اسلامه دعوت ایچون مبعوث اولشلردر و لکن دعوت انبیا امر حقه در
و دعوت اولیاء کمل دخی خاصه طالبلری ارشاد ایتدیکی اذن حقه در
فاما انبیاء عظام اظهار معجزه و دعوت مأمورلر و اولیاء کرام طالب
مستعدلردن غیریدن مستورلر در و انبیا و اولیانک دعوتی مقلد لک دعوی
کاذبی کبی دکلدر ❖ ع ❖ مدعی هستم ولی کذاب نی ❖ انبیا و اولیانک
کلامیدر وانلرک بازاری نقد در فرداسی بوقدر ❖ پس بر کمنه بن خود
مدعی دکلم و کمال دعواسن ایتزم دیسه اگر چه لسان قال ایله دعواسن اظهار
ایتز ایسه ار قه سنه خرق و باشنه تاج و رساله و بویننه ردا و الله عصا الوب
و بر خاتقاهده چکوب او طور وب و باشنه وافر آدم جمع ایدوب مقام ریاستده
قام اولدیغی فعلا عین دعوی دکلدر ❖ پس دعواسنده صادق ایسه
(زاد الله ارشاده) فاما صورت او غروسی و دنیا صیروسی اولورسه وای اکاحیفا
و دریغا کا تابع اولان بی تمیز لره تکیم مولانا جامی دخی فعلا مدعی و مرابی
اولان طائفه نك حالی بیان ایدوب طالب صادق لری او مقوله قید تکلفدن
تخلیص ایچون بیورر لکه ❖ نظم سبجه ❖ ای بصوفی کری آوازه
بلند ❖ کرده زین شغل با وازه پسند ❖ نیستی صوفی ازین نام چه سود ❖
دعوی پخته کی از خام چه سود ❖ جامه فوطه چه پوشی زهوس ❖
پر بهر خوان چه کشایی چومکس ❖ طوطی قدسی و از هیچ کسی ❖ میزنی
پر بهوای مکسی ❖ دین که صد پاره زبی پای تست ❖ کندش خرقة
صد پاره درست ❖ کردی انداخته سجاده بدوش ❖ کرد بازار
چو سجاده فروش ❖ لیک بازار کیان دیده ورنده ❖ صد ازین جنس بیک
خونخزند ❖ در ره اهل دل از همت پست ❖ جز عصا نیست ترا هیچ
بدست ❖ آنکه در چه فتد از لغزش پا ❖ دست کبریش نیاید ز عصا ❖
هست مساواک بکف سوهانت ❖ کز طمع تیز کند دندانست ❖ ترسم
از بیخ برد چون شجره ❖ تیز دندانیت آخر چواره ❖ رشته سبجه برانکشت
هیچ ❖ که از آن حلقه برون ناید هیچ ❖ کز حساب حسانت هوس است ❖

عقد انگشت تو تسبیح بس است * چون زبان موی بصد رعنایی *
 ریش از شانه زدن آرای * شانه بفکن چونه مر دانه * که به این دست
 جدا از شانه * صوفی آنست که از خود رستست * وز نکورسته و از بد
 جستست * الحاصل صفات مزبوره ایله متصف اولان مقلد و مرایی
 و کذاب و مدعیله * مثنوی * دیونوده و راهم نقش خویش * شیطان
 دخی کندنی نقشی اگا کوسر ممدرد قنده قالدیکه انک دروننده نقش محبت
 ربانیه اوله مع هذا * مثنوی * اوهمی کویذ ابد الیمیش * اول مدعی
 کذاب لاف و کذاب ایدوب بز آبدالدن و دخی زیاده یزدیو اوکنور و باعث لاف
 و کذاب ندر دینور ایسه * مثنوی * حرف دوریشان بدز دیده بسی *
 درویشل حرفنی چوق اوغورلش یعنی حال حاصل ایتکه کوشش ایتوب
 مجرد اصطلاحات صوفیه از بربک و انکله کندوی خلقه کامل کوسرتمک
 ایچون فصوص و نصوص و احیا و کیمیا و مثنوی و معنوی و منظومات عطار
 و غزنوی و دیوان قاسمی و جامی و بونک امثالی کلمات حقایق نکاتی اوقویوب
 و مفهومی ملرین از برلیوب اولیاء اصفیاء اشارات و عبارات سرقه ایلش
 و بونلری اوقومقدن اصلا کندوی اصلاح نفس مراد ایتوب اوقودجیه
 حیل و خدعه و مکر و ریاسی ارتوب خلق عالمه بروجهله کورنمش که
 * مثنوی * تا کان آید که هست او خود کسی * حتی خلقه حسن ظن
 کله که اول خود اولیاء الله و مر شدراهدن بر مرد کامل اوله حقا خلق
 عامی نیجه کانه دوشمه سونکه اول تلبیس و مزور * مثنوی * خرده
 کیرد در سخن بر بایزید * سوز سوزیله ده بایزید بسطامی به خرده طور
 و کانه اولیاء محققین عبارتند اولان اشاراتی فهم ایتدیکندن ماعدا
 ذوقنور توجیهنده انواع نکات بیان ایدر اما خبری یوقدر که * مثنوی *
 ننگ دارد از درون او یزید * اهل حقه اولان بغض و عداوت و ضدیت
 و بینوتندن یزید دخی انک درونندن عار ایدر و ننگ طور عجب بی غیرت و بی
 حیدر که * مثنوی * بی نوا از خوان و نان آسمان * آسمان فیض رسانک
 نان و خوانندن بی بهره و بی نصیب قالش * مثنوی * پیش او نداشت
 حق یک استخوان * و حق سبحانه و تعالی انک او کنه بر کمک آتمامش ایکن
 * مثنوی * او ندا کرده که خوان بنهاده ام * اول طور مزندا ایدر مشکه
 خوان و نعمت قومشم یعنی طالبلری ارشاد ایچون او کومه کابلر دوکوب

انواع نفایس معارف سبحانیه سویلیورم * مثنوی * نائب حق
 خلیفه زاده ام * حقک نائبی و خلیفه زاده یم و افضل دوران و اکمل زمانم زیرانم
 کوردیکم کابلری کیمسه کورما مشدرونم ایلدیکم تقریر ده که کسنه مالک اولما مشدرد
 * مثنوی * الصلا ساده دلان بیج بیج * بیج بیج بو محله زیاده دنی معناسته
 و یا خود کوکلری او هام و خیال و کثرت اشتغال ایله طولاشمش و قات قات اولمش
 معناسته اوله یعنی ای دنا تده کالن بولان و ماسوا ایله قبلری طولاشمش اولان
 ساده دلر الصلا کثرت و مزاجه اوزره کلوب مجلس و عطف و نصیحت و محفل
 علم و معرفته حاضر اولیکز * مثنوی * تا خور یداز خوان جودم سیر هیچ *
 تا که بنم خوان جودمدن بلا مانع طوی نیجه تناول ایدیکز هیچ مانع بی تقدیرنده
 اولق اوزره معنی و یریلدی و شر احک دخی اکثری بو معنایی اختیار ایتلر لکن
 خاطر فائره بو معنی دخی خطور ایتدیکه * ندا کرده که الصلا ای ساده دلان
 تا از خوان جودم بخورید اما عجب حالتست که آن خوان موهوم آن مدعی
 مزور هیچ فرد سیر نشده است * مفهومی اوزره معنی و یریه یعنی کرچه
 کیم اول مدعی مزور بو قدر فریاد ایدوب خلق عالمه کلیکز و نعم
 جودمدن تناول ایدیکز دیر فاما عجبر که اصلا نعمتدن طویمش و خوان
 و عطایوزن کورمش هیچ کس یوقدر * لطیفه * ارباب دولتدن
 بریسی کمال خست اوزره مجبول اولغله هم صحتلرندن بریسی بعض حسودلری
 اول صاحب دولته غمز ایدوب فلان مصاحبکز واردینی مجلسلرده سلطانک
 نام شریفن چکشدیر و بیمی غایت ایله کوچک صحتلرایله ینور دیو ذم
 ایدر مش دیرل صاحب سعادت دخی خیلی غضبناک اولوب اول ندیمی
 کلد که ای کفار النعمه بنی واردیغک یرلده نان و خوانی کوچک صحتلرده در
 دیو نیچون قدح ایدرسن دیوب انواع عتاب ایتکله اول کسنه دخی سلطانم
 حاشا بوسوز بکا افتراء محضدر علی الخصوص افترا و بهتان اولدیغنه
 بودلیلدر که یوقدر ییلدن بروبن سزک صحتلریکز و ارایدیکن کور مدم
 فانه قالدیکه بیوک و کوچک اولدیغن سویلیم دیو کندوی عتابدن
 تخلص ایلش کذلک مدعیلر دخی خلقی خوان محبت و نعم معرفته
 دعوت ایدرلر و لکن واروب ملازم صحتی اولنلردن هیچ فرد محبتدن برشمه
 دخی استشمام ایتامش فانه قالدیکه شبع و تسلی حاصل ایلیه خلاصه کلام
 * مثنوی * سالها بروعه فردا کسان * کرد آن در کشته فردا نارسان *

نیجه يللر وعده فردا اوزرينه چوق كمنه راول مدعى كذابك اطرافن
وحلقه ذكرين طولانمش فردا ايسه ايرشميجى يعنى بوكون ويارين ديمه نك
نهایت كورميوپ هيچ فرد در دنه در مان بولامش وخذلان وحرمانده
قالمش * سجنه * نه بچشم توزديدن اثرى * نه بكوش ز شنيدن
خبرى * نه برخسار كاش ديدارى * نه بسرو و سمنش بازاری * نه ز بلبل
شود آوازی * نه زاب غنجه نهانی رازی * نه كنى كوش ونه بينى
چندین * كور و كر چند نشینی چندین * چند كاهی ده آكا هان كير * ترك
همراهی بی راهان كير * خشك ابرى كه بود ز آب تهي * نايدا زوى
صفت آب دهی * مغز خواهی نظر از پوست به بند * مغز جویی نكند
پوست پسند * حرف غير از ورق دل بتراش * خاطر از ناخن فكرت
مخراش * از همه ساده كن آينه خویش * وز همه پاك بشو سینه خویش *
تا شود كنج بقا سینه تو * عرق نور ازل آينه تو * دوست انجا كه بود
جلوه نمای * حجت عقل بود تفرقه زای * چون نماید بتو این دولت روى *
رودر آن آر و بكس هيچ مكوى * آه كيم بوساده دل اولان طلبه
نیجه ايلسونلر كه * مثنوی * دير بايد تا كه سر آدمی * آشكاره كردد از
پیش وكى * قتی چوق زمان كر كدر كه حتى آدمينك دروننده اولان
سر و حقیقتی و كذب و صداقتی زیاده دن و نقصانندن هر نه ايسه آشكاره
و ظاهر اوله لاسیمانی زماننا اولان صورت اوغروسی و عبارت سارقی كوكل
اوغروسی قتی چوقدر هر كیه وارلسه محبت و حال و عرفان و كالدن سويلر *
ایمدی نظر سوزه دكل همان قلبكه ظهور ایدن سوزه و جذبه و محبته در
والا سوزده قلان مخذول و محروم اولق مقرر در اما سوء ظنی دخی جائز دكلدر بلکه
مرشد حقیقی بو نیجه هيچ بر طریق برميوپ و حسن و قیبح ديميوپ مقصوده
واصل اولنجه جمله ده ارايوپ اله كتور نیجه دكين راحت اولیه سن بعده
حقیقت حال معلوم اولد قده خاموش اولوب هر کسی مرتبه سجنه خوش كوروب
حالكه شكر ایلیه سن والیه حق بودر بن جمله یه حتی اذعان ایتدیرم داعیه سنه
دوشميوپ هيچ فردا یله بحث وجدال و قیل وقال ایتیه سن هر كس كندی
حالندن خشتود درو جمله عالم قدم واحده بولنق محالدر بلکه اكثرینك
قتده كند و لردن ایلروده بولنا نلرك قتل حلالدر عشق اولسون اول عاشق
صادقه كه بوله و ییله واوله وهضم ایلوب كنجینه اسرار الهیه اوله

نهایت حال كندی خصوصكده دون همت اولوب اولور اولزه قناعت
ایتمه سن و جذبات رحمانیه و تجلیات ذاتیه دن غیر یله متسلی اولیه سن و ارايوپ
بوله مدم دیو امیدك كسمیه سن و هر كور ديكك قیویه كویه دك
دوشمیه سن الحاصل * مثنوی * زیر دیوار بدن كنجیست یا * دیوار بدن
التنه بر كنجی وارد و یا خود * مثنوی * خانه مارست و مور و اردها *
مار و مور و اردها خانه سمیدر بیلنر یعنی دیوار بدن التنه اولان دل آدمیه
كنج محبت سجنایه و كز او صافی ربایه می وارد و یوخسه مار و كزدم و عفریت
واردها اولان حرص و حسد و بخل و نخوت و حب دنیا و ثروت و سایر اخلاق
ذمیه می وارد و بیلنر و مرشد کامل اولد قده انلرك حقیقتی كورلنر * مثنوی *
چونكه پیدا كشت كو چیزی نبود * چونكه نیچه زماندن صكره طالب صادقه
پیدا و هویدا اولدیکه اول با یزید و جنیده غلبه ادعا سنده اولان مز و رو كذاب
برشی دكش و جمله كفتاری دروغ و بی معنی ایمش امانه فائده كه * مثنوی *
عمر طالب رفت آگاهی چه سود * طالبك عمری كیتدی و وجودی فانیه واردی *
پس آكا هلغك نه فائده سی اولدی اصلا فائده سی اولوب بلکه انجق تأسف
وندامتدن غیرى نسنه حاصل اولدی * پس طالب دردمند نه قیلسون لابد
خائب و خاسر قالسونمی دینور سه محروم اولمزا كاه اولور كه طالبنده صدق
و خلوص اوزره اولوب حقندن غیرى مقصودی اولمزه او مقوله مجرد ترین
ظواهر ایدوب و معارف و تصوف و مناقب سلفندن نیچه قیل وقال از بر لیوب
بی حال و بی ذوق اولان دروغ كوی و مقلد لردن بر یسنك مانند مرغ صفر
اولان دام تزویرنه بنده دخی اولسه حضرت حق و فیاض مطلق اول
طالب دردمندك صدق و خلوصی بر كاتنده آتی محروم قومز لاجرم بر طریقه
اهل تحقیقه واصل ایدر و یا خود من حیث لا یشرع مرآت قلبنده نور محمدی
لمعان ایدوب كدورات بشریه دن خلاص اولور و لکن حالت مزبوره نادر واقع
اولور دیو حضرت مولانا قدس الله رمسه بوسر خ شریفك بیاننه شروع بیوررلر

- * در بیان آنكه نادر افتد كه مریدی در مدعى مزور *
- * اعتقاد بصدق بشد د كه او كسیست و بدین اعتقاد *
- * بمقامی برسد كه شیخش در خواب ندید باشد و آب و آتش *
- * اورا كزند نكند و شیخش كزند كند و لکن بنادر نادر *

یعنی بو فصل انك بیاننده در كه از واقع اولور كه بر مرید عاشق و طالب

صادق خلوص عقیدت و صدق طویت ایله برمدی مزوره شیخ کامل
و مرشد مکمل دیو اعتقاد باغلو و اول مقلدی فی نفس الامر برمد و اصل
و محقق قیاس ایدوب انک پیروی اولور و شرط طالب هر نه ایسه برینه
کتور و ترک آشنا و بیگانه ایدر و بو حسن اعتقاد سببی ایله اول مرید فایق
بر مقامه ایدر شور که شیخی اولان ناقص و ناقابل اول مقامی خوابده دخی کور مامش
اولور و آب و آتش یعنی مزاج عنصری ❖ ع ❖ ای عناصر مر مزاجت
را غلام ❖ مصداقجه اول طالب صادق بنده و محکوم اولوب ضرر و کزند
ایمز و انک شیخی اولان مقلد و مزوره ❖ ع ❖ هر مزاجی را عناصر مایه
است ❖ و فقیحه ضرر و زیان ایدر یعنی محکوم حکم طبیعت اولمغله حب دنیا
و ریاست و تزویر و اراءت مریدک مشاهداتی اولان مقام خلوص و وحدته
ارتقا ایدر مر و لکن حالت مزبوره اقل من القلیل واقع اولور ❖ پس (النادر
کالعدم) مضمونجه بو کا اعتبار یو قدر بلکه هر بر تنزلده انواع ترقی
و هر بر شهودنده اصناف تزیاید ایدوب قبله حقیقی نمایان اولمغچون بر مرشد
محققه و اصل اولمق و بو یولده جان و باش او ینامق لازمدر دیوب پیورر که
❖ مثنوی ❖ لیک نادر طالب آید کز فروغ ❖ لیکن از طالب
کلور که فروغ حسن اعتقاد و شعله خلوص نهادندن ❖ مثنوی ❖
در حق او نافع آید آن دروغ ❖ اول مزور و مدعینک کذب و دروغی اول
مریدک حقنده نافع کله ❖ مثنوی ❖ او بقصد نیک خود جایی رسد ❖
اول مرید صادق خود کندینک قصد نیک و نیت خوبه بر مقام منیع ایدر شور
❖ مثنوی ❖ کرچه جان پنداشت و آن آمد جسد ❖ کرچه کیم اول مرید
مستعد شیخی جان ظن ایدوب و لکن اول جسد کلدی یعنی اگرچه کیم مرید
مستمع شیخندن استماع ایلدیکی کلمات اولیایی شیخنک حالی ظن ایدوب روح
محض و صاحب فیض بیلدی لکن شیخی سویلیدی سوزک صاحب اولیوب
روح سبز جسد کبی اولدیغن مرید صادق اول کلمات قدس نکات انوار حقایق
قلبنده مشاهده اید کده یلوب کندوسی صدق و خلوصیه مرتبه رو حایتیه
و درجه ملکیت و اروپ شیخی جسد بی روح اولدیغی ظاهر و باهر
اولدی مثلا الفاظ عربیه دن بعض لغات از بر لیوب معناسندن
خبردار اولمیان اعجاز تلفظ ایلد کده هنوز معنادن غافل اولان
مر دمای اول متکلمی سویلیدی سوزدن خیر صانوب بعده کندوسی معنایه

واقف اولد کده متکلم مقلدک قطعا معنادن آگاهی اولدیغن و جاهل
و غافل اولدیغن فهم ایدوب و لفظنده انواع غلطات سویلیدیکن فرق
ایلدیکی کبی مرید صادق دخی ذوق و حالتدن خبری اولیان شیخی تمیز
و تشخیص و ترکیدن حاصل اولان معانی بی اذعان قیلور و برکات حسن
اعتقاد یله سلو کنده اصابت ایدوب مقصوده نائل اولور و مثلا اول مریدک
صحت سلوی ❖ مثنوی ❖ چون تحری در دل شب قبله را ❖ کجه
ایچنده مصلی قبله بی تحری ایتک کیدر ❖ مثنوی ❖ قبله نی و آن
نماز اوروا ❖ کرچه تحری ایله متوجه قبله دکلدر و لکن مصلینک
صلاتی بحسب الشرع قبوله قریندر کذلک اول مریدک دخی شیخ مدعینک
ادعاسنی راست صانوب مر شد کامل و قبله حقیقی قیاس ایتکله کولکدن
ایتدیکی نیاز عندالله مقبول اولور و لکن حقیقده قبله به توجه ایتامش اولور
❖ ایدمی تحری شب تیر جهلک جا زدر امار و زی روشن و محرابی معین اولان
جامع علم و عرفانده تحری جا ز اولز و حرم کعبه ده اولنلر ذره قدر کعبه دن
منحرف اولسه لصلوة و عبادت لری فاسد اولور ❖ پس کعبه اهل ولا اولان
مر شداسنی آفتاب انور کبی ضیا کستر ایکن تحری ایتک کمال جهل
و عمادندر ❖ شعر ❖ پریشان حال ایدن کرچه منی زلفک هوا سیدر ❖
کوکل جمعیت افزون قیلان و صلاک صفاسیدر ❖ یوز کدر مسجد
جامع صلاتنده منم عابد ❖ محقق استوا قبله م ایکی قاشک اراسیدر ❖ فنا قیلسه
منی عشقک دکل غم ای دم عیسی ❖ فنا اولمق طریق کیده بکا دولت
بقاسیدر ❖ ایدمی بنم روح جان کعبه سن طواف ایتیمان زاهد خشک
بحق مر وه صفاسی یوق و سجده سی دیواره در ❖ پس بو کونی یارینه قومه
و فرصتی فوت ایتیه در دیکه چاره ایسته آتش عشقه یان و ذوق و حاله بویان
و دعوی کا زیدن بری اول زیرا ❖ مثنوی ❖ مدعی را خط جان اندر
سرست ❖ مدعینک خط جانی در یون سرینده در ❖ مثنوی ❖ لیک
مارا خط نان در ظاهرست ❖ لیکن خط نان بزه ظاهرده در یعنی زن اعرابی
شوهرینه ایدمی اول مزور مدعی معنا و باطنجا جان فقیری اولوب ظاهر
حاله کندی بی غنی و محتشم کوستر برایسه ظاهرده نان فقیری یز فاذا کان
کذلک ❖ مثنوی ❖ ما چرا چون مدعی پنهان کنیم ❖ بز فقر
و احتیاجی نیچون مدعی کبی پنهان ایدر ز ❖ مثنوی ❖ بهر ناموس

مز ورجان کنیم * عرض و ناموسدن اوتوری جان چکشور زیعی عرض
احتیاج ایله اظهار فاقه دن مار ایدوب کانه تحت ناموسده عرضی صیانت
ایچون خلق بزی غنی قیاس ایلسون دیوبوبلازی چکرزو کندی بی عالم پرینه
عدایدن نادان جاهل قالدیغی کبی بزخی بی نان و نمک قالورز * پس (الحیاء
یمنع الرزق) قولیه متنصح اولوب ترک عار و ناموس ایایلم و کرم و احسان ایله
موصوف برغنی ذوالعطایه واروب احوالز بیلدیرلم و تقریر ماجرا ایدلم حتی
فقر و فلا کتدن قورتیلوب بر مقدار رطوبت و رفاهیت اله کتوره لم بوجهله
مذکورات نفس اماره طرفندن جانب عقله ابراز اولسان تسویلات و یاخود
نفس ملهمه طرفندن عقل فعاله اولان ترغیباتدر * پس مرد اعرابی دخی
زوجه سته نوجهله جواب و یردیکین بیان ایدوب بیورر لر که

صبر فرمودن اعرابی زن خود را و فضیلت صبر و فقر گفتن بازن *

اعرابینک کندی عورتنه صبر بیورمه سی و فضیلت صبر و فقری
زوجه سته سویلسی بیاننده در * مثنوی * شوی گفتش چند
جویی دخل و کشت * ار عورتنه ایتدی نیجه به دکین دخل و نفع
و محصول زرع ایسترسن دخل و کشت تعیزنده رجلدن زنه بعض ایهام
دخی واردر * پس ای خاتون نفسکه قناعت عرضه قیلوب بوداعیه دن کج
و قدر کفایتیه راضیه اول و امام محمد غزالی نک ار بعین نام کابنده بیوردر قلمری
معنایی استماع ایدوب موجبیه عمل ایله فقال قدس سره (فاعلم ان الضرورة
انما تدعو الی المطعم والملبس فقط فان ترک التجمل فی الملابس فیکفیک
فی السنة دیناران لستائک وصیفک فتجده ثوبا خشنا یدفع عنک الحر والبرد
وان ترک التعم فی مطعمک والشبع من الطعام فی جمیع احوالک فیکفیک
کل یوم مدفیکون فی السنة خمسمائة رطل) * ایدمی بوجهان فابیدن دخی
زیاده نه دیلرسنکه خصوصاً * مثنوی * خود چه ماند از عمر
افزونتر گذشت * خود عمر دن نه قالدی زیاده رکی یکدی شمدن صکره
ابواب اغنیایی کشت ایدوب نیلسک کر کدر وارث نبی امام علی کرم الله
وجهه ارشاد ترک و تذکار لوازم مرک خصوصنده نه دیمشله وقوت یکر وزه به
قناعت و در یوزه دن بهر حال فراغت یابنده نه وجهله تنبیه بیورمشله
ایشتمد کمی * پس سمع جاتک دوش قیلکه نه بیورمشله در * شعر *
بیت وثوب وقوت یوم * یکفی لمن فی غد یموت * و ربمات نصف یوم *

و النصف *

و النصف من قوته یوم یموت * بیت یواری الفتی وثوب * بستر من عورة وقوت *
هذابلاغ لمن یحیی * وذا کثیر لمن یموت * واهل فرس دخی بوایساتک
مضمونی ترجمه ایدوب دیمشله که * رباعی * چون داد خدا روزی
یکروزه ترا * عیست دکر سوال و در یوزه ترا * باخود نبری هیچ در آن دم که
برد * تقدیر ازین کنبه فبروزه ترا * ایدمی ای زن لایعقل * مثنوی *
عاقل اندر پیش و نقصان ننکرد * مرد عاقل مطعومات و ملبوساتک
زیاده و نقصاننه نظر ایلم * مثنوی * زانکه هر دو همچو سبلی
بگذرد * زیرا که اگر پیش و اگر کم ایکسی دخی سیل روان کبی جریان
ایدوب نسق واحد اوزره برقرار اولن کما قال علی کرم الله وجهه * شعر *
الم تر ان الدهر یوم ولیله * یکران من سبت جدید الی سبت * فقل لجدید
الشوب لابد من بلی * وقل لاجتماع الشمل لابد من شت * ایدمی بنم
جانم * مثنوی * خواه صاف و خواه سیل تیره رو * کرکسه صاف
و کرکسه تیره رو و بولانق سیل یعنی اگر سیل صافی کبی اولان نعمت باراحت
وصحت پر رفاهیت و اگر سیل تیره کبی مکدر اولان عشا و محنت و رنج
و مشقت * مثنوی * چون نمی ماند رمی ازوی مکو * چونکه سریع
الاستحاله اولوب برقرار و پایدار دکدر اندن بر دم سویله و نعمته مسرور
و محنتنه محزون اوله * رباعی * فریاد و فغان ز نفس اماره من * کو صبر
جلیل تا کند چاره من * سر رشته صبر کر نباشد در کف * کی جمع
شود این دل صد پاره من * آه ای زن میشوم دنیاده خود کچنلمدک نه واردر
کورمز میسن * مثنوی * اندرین عالم هزاران جانور * بوجهان
فابنده هزاران جانور * مثنوی * می زید خوش عیش بی زیر و زبر *
اعلی و اسفل و غنی و افقر اعتباری اولمقسر عیش خوب و معاش مر غوب
اوزره زند گانی قیلور و اول رزاق و کفیل و فتاح و جمیل مایذب فی الارض
اولان جمیع حیواناته و بحرده اولان جانور لره رزقن و یروب هیچ برینی
بی بهره و بی وایه قومز کما قال تبارک و تعالی (وکائن من دابة لا تحمل رزقها
الله یرزقها وایاکم وهو السميع العليم) وقال علیه السلام (من توکل علی الله حق
توکلک فهو کالطیر تغدو و اخصا صا و تروح بطائنا) * پس جمیع ذی روح حق سبحانه
و تعالی تقدیر ایلدیکی رزق غذا الثوب شکر نعمت ایدر لر مثلاً * مثنوی *
شکرمی گوید خدا را فاختمه * او کیک قوشی شکر و سپاس خدای تعالی ایدر

﴿مثنوی﴾ بر درخت و برک شب ناساخته * درخت اوزرنده و کججه تغذی ایده جک
رزق و قوتی دوزلماش کذلک ﴿مثنوی﴾ خدای کویده خدا را عندلیب *
کاعتماد رزق برتست ای مجیب * عندلیب دخی یا مجیب السائلین و یا خیر الرازقین
رزق اعتمادی سنک اوزریکه دردیو خدای عزوجل در کاهنه جدو ثنائیدر و کفیل
ورزاق اول موجد و خلاق اولدیغنی یلور کما قال الله تعالی (و ما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها) * پس ای زن اشبو مثال سکا نمودج یتر که ﴿مثنوی﴾
باز دست شاه را کرده نوید * باز بلند پرواز شاهک الله امید ایلش و قلبنی شاهک الله
اولان نواله به قوندورب ﴿مثنوی﴾ از همه مر دار بریده امید * دو کلی مر دارند
قطع امید ایلش ﴿مثنوی﴾ همچنین از پشه کبری تابه پیل * کذلک قیاس
طوته سن که پشه دن تاپله وارنجه یعنی صغیر جسمده اولان بعوضه حقیره دن
جسامت عظیمه سی اولان فیل کیره وارنجه نه قدر ذو حیات و ارایسه
﴿مثنوی﴾ شد عیال الله حق نعم الوکیل * عمو ماعیال الله اولدی حق سبحانه
و تعالی نه کوپک وکیل و عبادک اقوات و ارزاقن و یریحی نه لطیف و خوب
رزاق و کفیلدر کما قال علیه السلام (اخلق عیال الله و احب اخلق الیه احبهم
لعیاله) مخلوق عیال حق اولق نه وجهله موافق اولدیغنی نخجیران و شیر
حکایه سنده احسن وجه اوزره تحقیق اولمشدر * ایددی بیت * منم شهباز
قدسی کیم الله طور اول سلطان * منم سر باز انسکیم ایرشدم ذو المعالیدن *
دینلیدیکی کبی ای زن بز دخی حق سبحانه و تعالینک ید قدرت و دست کفالتنده
ایکن دست شاهده اولان باز قدر اذمان و ایقانمز یوقیدر که خلق عیال حق
اولدیغندن غافل اولوب حرص و طمعده دوشه وز و دنیاتک مز خرفات
فانیه شدن ال چکوب قناعت اختیار ایتیه وز و کتاب کریمده حق سبحانه و تعالی
(من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مؤمن فلنجینه حیوة طيبة) دیو یوردیغنی
و عددن بهر مند اولیه وز زرا اکثر مفسرین حیات طیبه دن مراد امر دنیاده
اولان قناعتدر دیشلر خصوصاً مفخر موجودات علیه اکمل الحیات (القناعة
اکثر لایفنی) بیوروب و محمد بن علی الترمذی دخی (القناعة رضی النفس بما قسم
لهامن الرزق) دیشدر * پس سنده قناعت اولمیحق مؤمن حقیق
اولمز سن زیرا بشر حافی (القناعة ملاک لایسکن الا فی قلب مؤمن) بیورمشدر
و ارباب تحقیقندن بعضلر دخی (الفقراء اموات الامن احیاء الله بعز القناعة)
دیشلر در و ذوالنون مصری قدس الله رمسه دخی (من قنع استراح من اهل

توید امید
وعوض و نواله
و مرده و قوت
معنارینه استعمال
اولتور لکن
بو محله امید
ونواله معناسته در
سند

زمانه و استطال علی اقرانه) دیوب فضیلت قناعتده اولیاء کار دن هر بری
انواع جواهر فواخر نثار بیورمشلردر * ایددی قناعت شعار اولوب
فضلات دنیویه ایچون غم چکمه و بکا کسنه به واروب یوز قزدر مغه
تکلیف ایتیه زیرا ﴿مثنوی﴾ این همه غمها که اندر سینهاست * رزق
و معاش ایچون بود و کلی هموم و غموم که سینه لرده واردر ﴿مثنوی﴾
از بخار و کرد باد و بود ماست * بزم باد و بود مزک غبار و بخار دندر یعنی
حرصمن بخارندن و طمعمن غبارندن و وجود وانا یتیمک کران بار لغندندر
﴿مثنوی﴾ این غمان بیخ کن چون داس ماست * بویخ وجودی
قویاری اولان غم بزم اورا غمزد * یعنی منجل قصب بر و شعیری بچدیکی کبی
داس غموم و هموم دخی بزم عمریمز محصولن قطع ایدوب افنا و ازاله ایدیبخیدر
﴿مثنوی﴾ اینچنین شد و آنچنان و سواس ماست * بو بویه اولدی
و اول اویله اولدی دیمک بزم و سواسمزد * پس عاقله لازم اولان بودر که
دنیا ایچون غم چکمه و شجره پرثمره وجودنی اره غصه ایله بچمه به
﴿مستزاد﴾ ای عاقل و دانا کوزک آج باق بوجهائی * هیچ کیمسه قلامی *
چون بونی یلور سن که بونک صوک اوجی فانی * ترک ایتسک اولامی * زی رنج
و عناقیم دوریشور سن کیجه کوندز * طوتامی صانور سن * کر طوتدی
سلیمان دیر ایتسک کندسی قانی * قالمش اوله نامی * تن بسلمکده ها دریشور سن
کیجه کوندز * خوش کلدیکی ایچون * لیکن پله سن ایریشجک صکره
زیانی * سن اگله ای عامی * طاعت ایده کور عاقل ایتسک روحه غدادر *
جاهلره اویمه * کریاقغه ایستز ایتسک اولدره جانی * ترنه ایله حرامی * کر آخرته
صدقله ایناندک ایتسک سن * اول یوله راغایت * زهد ایله بکوروباری بکن دور
زمانی * اولنجه تمامی * دنیایه کلنک ایشی چو کلنک ایش آخر * کر یشسول
اکر بای * بیک یا شیانک صوی اولوم طوتمه کانی * پس سا که قلامی * شول کونی
اونوتمه اجل ایرسه اولور سن * طیراغه کومرل * منکرونکیر اول کیجه بیلدیره
اورانی * دیمه که صورامی * فاذا کان کذلک کر کدر که مؤمن مفقوددن طمعی
کسوب و موجود ایله اکتفا ایدوب شویله اولدی و بویه اولدی و سوه سه سندن
ره باولوب کفالت حقنه متوکل اوله و امراض غموم و همومی قلبندن
ازاله ایلله * پس ﴿مثنوی﴾ دانکه هر رنجی زمر دن پاره ایت *
معلوم اوله که هر بر مرض موتدن بر قطعه در * ایددی بنم جانم

❖ **مثنوی** ❖ جزو مرگ از خود بران **کر چاره ایست** * اگر سنده
بر چاره و قدرت و ارایه جزو موت اولان امر اض مختلفه مهله که بی کندی
نفسکدن سور وازاله ایت اما کیمده قدرت و مکنت واردر که کندی به توجه
ایلیان علل و امراض مهله که بی دفع وازاله ایلیه پس ❖ **مثنوی** ❖
چون ز جزو مرگ نتوانی کریخت * چونکه جزو مرگ اولان بر مرض
مخالفتدن فراره قادر دکلسن ❖ **مثنوی** ❖ دانکه کلش بر سرت خواهند
ریخت * معلومک اولسونکه جزو موت اولان امر اضک کلیسی که موثر باشک
اوزرینه دوکک ایستزل یعنی (قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم)
خوای کریمی اوزره هر نه مرتبه موذن فرار اولتسه بالاخره موت سزه
ملاقی اولور هیچ فرد موذن خلاص اولمز و بر موجب (کل نفس
ذائقة الموت) لاجرم بر کون شربت موت ساقی اجلدن صونیلوب
هر بر نفس نوش جان ایدرل و دخی (ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها
والله خبير بما تعملون) قول کریمی و فقیحه بهر حال اجل وقت و ساعت
شاهر من فلهذا حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم (اکثر وامن ذکرها ذم
الذات) و دخی (ترکت فیکم واعظین صامتا و ناطقا فالصامت الموت و الناطق
القرآن) دیو بیوردیلر (وقالت عائشة رضی الله عنها یارسول الله هل یحشر
مع الشهداء احد قال نعم من یدکر الموت فی الیوم و اللیلة عشرین مرة
وقال رجل من الانصار یارسول الله من اکیس الناس و اکرم الناس قال اکثرهم
للموت ذکرا و اشد هم لها استعدادا اولئک هم الاکیاس ذهبوا بشرف الدنیا
و کرم الآخرة) زیرا ذکر موذن منفعت عظیمه واردر جله منافعدن بر بسی
بودر که ذکر موت دنیا به بغض ایراث ایدر * پس (حب الدنیا رأس کل خطیئة)
اولدیغی کبی بغض دنیا دخی (رأس کل حسنة) در وفائده ذکر موذن
بری دخی بودر که دنیا دن نغرت و قلبه قناعت ایتدیروب آخرته و لقاء الله
مشتاق ایدر و باعث غفلت ذکر موت طول املدر طول امل ایسه عین جهلدر
ولذلك قال صلی الله علیه وسلم لعبد الله بن عمر (اذا أصبحت فلا تحدث نفسك
بالمساء و اذا امسیت فلا تحدث نفسك بالصباح و خذ من حیوتک لموتک
و من صحتک لسقمک فانک یاعبد الله لاتدری ما اسمک غدا) و قال علیه السلام
(اکلکم یحب ان یدخل الجنة قالوا نعم قال قصر و اما لکم و اجعلوا آجالکم
بین ابصارکم و استحيوا من الله حق الحیاء) کما قیل (عجبت لمن یطلب الدنیا

والموت یطلبه) پس ای مستمع قابل و جانب آخرته مائل امیددر که کشارذ کر موت
ایدرک موتک حقیقت و ماهیتن عارف اوله سن و لکن مادامکه کندی ذات
و حقیقتک اولان روحکی عارف اولیه سن حقیقت موتی دخی عارف اولر سن
معرفت روح ایسه اخفای اشیا در مگر که حق جل شانہ کندی هدایتی
نور یله بیلدیره ❖ **نظم** ❖ کس ندانست که منزلکه معشوق بجاست *
این قدر هست که بانک چرسی می آید * الحاصل موت و اجل بر ساعت
هولنا کدر و لکن ذکر موت ایدرک دنیا ک آرنه قناعت ایدوب و فقر و فاقه
چکه که معتاد و حقدن کلن هر امره راضی اولغله ❖ **مثنوی** ❖
جزو مرگ اردکشت شیرین مر ترا * جزو مرگ اولان درد و مرض
اگر سکا شیرین اولدیه هیچ شک و کانه دوشمیوب ❖ **مثنوی** ❖ دانکه
شیرین می کند جزو را خدا * تحقیق بیلکه هاذم اللذات اولان موت که جزو اعتبار
اولئان امر اضک کلیدر حق سبحانه و تعالی اول کلی سکا شیرین ایدر * ایدمی بنم
روح ❖ **مثنوی** ❖ دردها از مرگ می آید رسول * درد و علت و امر اض
و شکسته لکر موذن رسول کلور * پس سندی ❖ **مثنوی** ❖ از رسولش
رومکردان ای فضول * موتک رسولدن یوز دوندومه ای فضول بلکه
تعظیم مرسل ایچون رسولی خوش کوروب انکله الفت و صحبت ایله
❖ **قاسمی** ❖ زمانی یارشو کر یار باشی * اگر بامان باشی یا که باشی * چو جامت
میدهد دلدار می نوش * که کفرست اندرین حالت تماشی * و بالجملة ❖ **مثنوی** ❖
هر که شیرین می زید اولغ مرد * هر کیم که تن پرور لکه اشتغال کوستروب
لذات جسمانیه و شهوات نفسانیه اقتضاسیله دیریلور او مقوله کسنه
تخلک ایله مرد اولدی زیرا مقدورنی جسم و طبیعتی مقتضاسنه بذل ایدوب
آخرته اعمال صالحه دن نسنه تقدیم ایتدی و روحی اول عالم ایله آشنالغ
ایتمیوب اجنبی و ناشی قالدی * پس بیلدیکی یره وارمق جان و نفسه کوج و غایت
ایله آجی کلوب کال مرتبه صعوبت اوزره جان و یرر زیرا ❖ **مثنوی** ❖ هر که
اوتن را پرستد جان نبرد * هر اول کسنه که تنه پرستش ایدر جان ایلتمدی
یعنی مطلقا تن و جسمنک اقتضالین و یروب نفسنه تابع اولان هر کیم
اولور سه اولسون جانی سچین طبیعتدن قورنار میوب و اعلاء علیه جولان
ایده مدی ❖ **شیخ عطار** ❖ بت تو صورتست و بشکنش هان * اگر دم می
زنی اینجاز جانان * ازین صورت ندیدم من بجز غم * که غم می آورد

اینجا د مادم * بده جان و بقای جاودان یاب * ازین صورت سوی
حضرت تو بشتاب * بده جان تاشوی جانان حقیقت * که جانان کی توانی
در طبیعت * بدیدن بی طبیعت باز دان یار * بجایی کان زمانت لیس فی الدار *
حاصل کلام بوجهان فایده اولان جمیع مخلوق و انام بهر تقدیر دست اجلدن
برطلو جام ایچمک مقرر در کما قیل * بیت * ان ابن اثی وان طالت سلامته * یوما
علی آله حدباء محمول * و هر بری اگر نیک و اگر بدنه منزله لایق ایه کالن بولدقده
زوالی محقق در موتدن هیچ کس کر بیان خلاص ایتامشدر مثلاً * مثنوی *
کوسفند انرا ز صحرامی کشند * کوسفند لری صحرادن جانب مذبحه چکرل
و هر برینی قصابلر یوقلیوب * مثنوی * انکه فربه تر مرا ورامی
کشند * اول غنم که سمرز کدر انی ذبح ایدرلر (وفی هذا المعنی) الموت
نقاد وفی کفه جواهر مختار منها الجیاد) کذلک خلق عالمی دخی سائق قدر
صحرای جهاندن سوروب مذبح فثایه چکر و انلرک عمری کالن بولوب مرتبه
استعدادی اگر سفلو و اگر علوی هر نه ایه منزله الدینی کبی سکین قضا ایل
کردن عمرینی ذبح ایدوب روحنی پوستدن مجرد قیلورل * ایددی بنم روحم شیخ
عطار علیه رجه الغفار بوییتی نه خوب دیمشدر * بیت * چرخ مردم کش
اگر روزی دو مردم پرورست * نیستش شفقت مکر پروری اولاغریست *
منعم و درویش ران بود خلاصی از اجل * صید صیاد دست صیدار فربه
وار لاغریست * آه ای سالک راه بودل ویران و روح روان نیجه ایتسونکه
نفس شوم تن پرور اولوب فربهی بدن سبب لاغری جان اولمشدر
و کندی بی سکین دنیایه اوروب طبیعت یولنه قربان و لقمه دیدان اولمشدر
و سعادت اخرویهدن محروم قالمشدر ایواه و دریغ و تأسف بلیغ که
* مثنوی * شب گذشت و صبح امیدای تمر * شب دنیا یکدی
و روز اجل یا قلشدی ای تمر * مثنوی * چند کیری این فسانه زر زسر *
بوسیم وزر فسانه سنی نیجه یه دک باشند طوترسن مصراع اولده اولان تمر
فتح تا ایل زن اعرابنک اسمیدر و بعض نسخه ده دخی سین ایل سمر واقع
اولمشدر سمر افسانه سویلک و افسانه معناسته در یعنی ای افسانه کوی
نیجه یه دکن فسانه زری باشند طوترسن و بعض نسخه ده ثاء ایل واقع
اولمشدر اول تقدیرجه ای ثمره دل دیمک اولور اوچی دخی جائزدر * نظم *
بوطمعدر آدمی ایدن زبون * بوطمعدر ایلان یوره کی خون * بوطمعدر

قیل و قال عالمک * بوطمعدر ملک و مالی آدمک * بوطمعدر آدمی ایدن
ذلیل * بی طمع اول تکری به اولغل خلیل * بو هوای نفس سسن الدن براق *
دوست یولنه کیمک ایچون قیل براق * مرد ایسک یک نفسکی ای پاک جان *
کیم سکر جنت سکا اوله مکان * الخی کوزله یوجه پیر کوزله * طوغری
یول بول اگری یولی کوزله * طوت ارنلر یولنی کیم کیتدیلم * ایله آنی کیم ارنلر
ایتدیلم * طپراق ایتدیلم ارنلر یوزنی * الجاغ ایتدیلم ارنلر سوزنی * صبر
ایلهمراه اولوبن هر بری * عاقبت بولدی یوزی کل دلبری * هم توکل
قابوسنده طور دیلم * هر نه که حقندن کلور خوش کوردیلم * قوجهائی
عاقبت وار اوله سن * یار ایل برلک ایدوب یار اوله سن * نوبتینه قاتلور
یخسول و بای * کیمکله او کنور بویل و آی * دل فرح اول اشو سوزدن
ای جوان * طوت قولاغک سوزمه ای نوجوان * بوخسر نازنه یاتمه
صاقن * مرد ایسک اکا یقین اوله یقین * آه ای دنیایه حریص اولان محروم
وغافل * مثنوی * نوجوان بودی وقانعتریدی * سن خود تازه
و جوان ایدک وقانعترایدک یعنی تازه ایکن قناعت شعار ایدک * مثنوی *
زر طلب کشتی خود اول زربدی * شمدی سیم وزر طابای اولدک اول
خود تازه ایکن زر کبی عزیز ایدک * پس (یشیب ابن آدم ویشیب فیه خصلتان
الحرص و طول الامل) و فقیحه قوجه یوب وقارید کجه دنیایه حرص باغلیوب
انواع طول امله کر فتار اولدک شمدن صکره طوته لم که جله دنیاسنک اولوب
و کیمایه مالک اولمشسن عاقبتی موت اولدقندن صکره نه بی مفید هنرک و ارایسه
حالت شبابی اله کتور هیهات فکر محال کافال علی کرم الله وجهه * شعر *
بکیت علی شباب قد تولی * فیالیت الشباب لثایعود * فلو کان الشباب بیاع بیعا *
لاعطیت المباع ما یرید * ولکن الشباب اذا تولی * علی شرف فخطبه بعید *
آه ای پیره زن حرص و طمع نیجه یه دک که * مثنوی * رزبدی پرمیوه چون
کاسد شدی * تازه لککده میوه ایل پر بر آصمه کبی ایدک نیجه کاسد اولدک
* مثنوی * وقت میوه پختنت فاسد شدی * فواکد و ثمراتک پخته اولق
و قتنده فاسد اولدک * یعنی بدایت حالده روضه جناتک اشجار پرا ثمار جنان
صلاح و فلاح ایله آراسته ایدی الحاله هذه شجرة وجود کدن ثمره خصال
حمیده حاصله اوله جق محله باد زمهر بر حرص و طمع ایله ثمرات فوادک
هلاک اولوب فاسد و کاسد اولدک * قال علی رضی الله عنه * جمیع

فوائد الدنيا غرور * ولا يبقى لسرور سرور * فقل للشامتین بنا فبقوا * فان نواب
الدنيا تدور * نثر پس ای مستمع قابل * مثنوی * میوه ات باید که شیرین تر بود *
کر کدر که سنگ میوه صلاح شیرین تراوله * یعنی رونق باغ نهاد و شجره و ثمره
فؤاد که زوال کلیوب لطافت و طراوتی کیتد بجه زیاده اولوب * مثنوی *
چون رسن تابان نه واپستر رود * رسن تابان کبی کیر و رک آردنه آردنه کیمیه
بلکه آفتاب سعادتک یوما فیوما کمال بروزایله اوج درجته ارتقا ایدوب آفتا نا
تحصیل قرب جوار رحمانی ایتک کر کسن قائده قالدیکه رسن بو کیمیلر کبی
آرد که کیدوب ادبارده اوله سن حتی حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلم
(من استوی یوماه فهو مغبون ومن کان یومه شر من امسه فهو ملعون) دیو
بیور مشدر * وقال علی رضی الله عنه * ولوانا اذامتنا ترکنا * لکان الموت راحة
کل شی * ولکننا اذامتنا بعثنا * ونسئل بعده عن کل شی * نثر ایمدی ای زن
ممکن اولدجه قناعتله صفوة قلب اله کتوروب غبار حرص ايله آلوده اوله وهر کسه
عرض احتیاج ایدوب یوز صوین بیردوکه (کما قال علی کرم الله وجهه * نظم *
فان الرزق مقسوم وکد المرء لا ینفع * فقیر کل من یطمع غنی کل من یقنع *
علی الخصوص ای زن * مثنوی * جفت مایی جفت باید هم صفت *
سن بزم جفت وزوجر سن جفت خود جفتیله هم صفت ویک خصالت
کر کدر که * مثنوی * تابراید کارها با مصلحت * حتی مصلحت ايله کارلر
ایلر و کلوب حاصل اوله زرا * مثنوی * جفت باید بر مثال همد کر * جفت
اول بر جفت کبی کرک بر برینه مغایر و مباین کر کمز زرا بر برینه مثل و مثال
اولسه جفت وزوج اولغه لایق اولمز مثلا * مثنوی * در دو جفت کفش و موزه
درنکر * کفش و موزه نک ایکی جفته نظر ايله حتی جفتک جفته کمال مماثلت
و غایت مناسبت کوره سن و جفت جفته مشابه اولسه فسادی وار ایدیکین
بيله سن کومز میسن مثلا * مثنوی * کریکی کفش ازدوتک آیدیا *
ایکی کفشدن بریسی پایکه تنک کلسه * مثنوی * هرد و جفتش کارناید
مر ترا * جفت کفشک ایکیسی دخی سنک کار که کلز و ایشکه پرامز * پس جفته
موافقت شرطدر بوکا بر مثال آخر دخی بودر که * مثنوی * جفت دریک
خردو آن دیگر بزرک * قیونک جفتی بری بیوک و بریسی کوچک کوردکی و یا خود
* مثنوی * جفت شیر بیشه دیدی هیچ کرک * هیچ کرکی بیشه دن
اولان شیر جفت کوردکی * ایمدی هر کسک کندی به کفو و مناسب بر جفتی

اولوق لازمدر بو خسه موافق حال اولیان جفت وزوج اولغه لایق دکلدر
هر کسک باری تحملته کوره واعتدال اوزره اولوق ککر کدر مثلا
* مثنوی * راست ناید بر شتر جفت جوال * آن یکی خالی و این پر مال مال *
دوه نک اوزرنده جوالک جفتی راست کلز که جوالک بریسی بوش
و بریسی طلو و مال مال اوله مادامکه برابر اولیه دنک وعدل اولز * پس ای
نفس زن مادامکه سن دخی عقل معادایله مناسبت نامه پیدا ایدوب کمال موافقت
و غایت مطابقت اوزره جفت و طریق حقه همراه اولیه سن لاجرم حل امانتی
کندیکه تحمیل ایدیه میوب و اوامر الهی به امثال قلیوب طریق قویم و صراط
مستقیمدن خروج ایدرسن * پس سندن التماسز بودر که بنم کبی قناعت
پیشه اوله سن زیرا ارباب کشف و شهود بیور مشدر که (وضع الله تعالی
خسه اشیا فی خمس مواضع العز فی الطاعة والذل فی المعصية والهبة
فی قیام اللیل والحکمة فی البطن الخالی والغنا فی القناعة) و ابراهیم مارستانی
قدس سره بیور لر که (انتقم من حرصک بالقناعة کما تنتقم من عدوک
بالقصاص) و قیل فی قوله تعالی (ان الابرار لفی نعيم) هو القناعة فی الدنيا
(وان الفجار لفی جحیم) هو الحرص فی الدنيا و قیل فی قوله تعالی عزوجل
(لا عذبة عذابا شديدا) یعنی لاسلبنه القناعة ولا بلینه بالطمع * حکایت
اولنور که * حکمادن بریسی سلاطین و ملوک که عرض احتیاج ایتمک ایچون
بیره دوکلن بقل و تخم ايله بکنور مش اصحاب سلاطیندن بریسی حکیم
مزبوری اول حالده کوردکده (لو خدمت السلطان لم یحتاج الی اکل هذا)
یعنی اگر من سلطانه خدمت ایدیدک بشاق دوشوروب اندن حاصل اوله فی
اکل ایتمکه محتاج اولزدک دیمش ققال له الحکیم (وانت لو قنعت بهذا
لم یحتاج الی خدمة السلطان) یعنی حکیم دخی اکا جواب و یروب اگر سن دخی
بوکا قناعت قیلیدک خدمت سلطانه محتاج اولزدک دیمش * ایمدی قناعت قلبه
و بدنه راحت و دنیاده عزت و عقباه اجر و مغفرتدر و انشد المظفر فی القناعة
* شعر * افادتنی القناعة کل عز * وهل عز اعز من القناعة * فصیرها
لنفسک کل مال * و صیر بعدها التقوی بضاعة * نثر پس ای زن فضیلت قناعت
معلومک اولدیه انصافیدر که بو باید به بکا تبعیت ایتیه سن * مثنوی *
من روم سوی قناعت دل قوی * بن قوی القلب اولدینم حالده جانب
قناعته توجه و عزیمت ایدم * مثنوی * تو چرا سوی شناعت میروی *

سن نیچون شاعت جابنه کیدرسن و باجمله * مثنوی * مرد قانع از سر اخلاص
و سوز * مرد قانع من حیث الاخلاص والشوق * مثنوی * زین نسق می گفت
بازن تاروز * نسق مزبور و نمط مسطور اوزره کیجه صباحه د کین عورتنه
سویلدی و فوائد قناعتی بیان ایدوب بواسلویدن چوق پند و نصیحت
ایلدی یعنی عقل معاد نفسه ایلدیکی نصایحدر * نظم * جمله بونلر
نفس ایچوندرای عزیز * خوش بیلور بومعنی اهل تمیز * نفس ایچوندر
بونجه زحمتلر که وار * دون و کوندز نیچه مختلر که وار * نفس ایچوندر
جفتی قویوب کتدیك * یول چکوبن شهره کلوب یتدیك * مرد ايسك
اولدر بونفسك ایتنی * چکمل بودنیه نك محنتی * بر عجایب قبه در بونه فلک *
ها دوز هیچ بیلدك ندر ديلك * پس صوبی کور برد کر مندر جهان *
هیچ تفاوت ایلز ای نوجوان * کیم اینسه بونغازینه اوکیدر * بو او کتمک
بلکه بونک خویدر * بویکتدر بوقوجه در بویسر * دیموبن اوکیدر
بیل سر بسر * یار جان اول ای جوان بخت جهان * کیم فنادر عاقبت
اشبو جهان * دیرلک ایله تکرریه یار رهمن * کیم بلاردن اولاسن سن امین

* نصیحت کردن زن مر شوی را که سخن افزون از قدم و از مقام
* خود مکو که (لم تقولون مالا تفعلون) که این سخنها اگر چه
* راستست این مقام توکل ترانست و این سخن گفتن فرق مقام
* و معامله خود زبان دارد (کبر مقتا عند الله) باشد *

مرأه عربیه زوجنه نصیحت ایلسی بیانده بویه دیو که ای شوهر کنیدی حد و مقام
و منزل و قدم مکن زیاده اولان سوزی سویله که (لم تقولون مالا تفعلون) بیورلشدر
سن ايسه بوسویلدیک سوزك عهده سندن کلکه قادرد کلسن زیرا که بوسوزلر
اگر چه صدق و راستدر فاما مقام توکل سنك مقامك دکلدر یعنی توکل صرفه
اولنلر منفرد کر کدر سن ايسه متأهل اولوب اهل و عیالک ایچون نفقه و کسوه تدارکی
اوزریکه لازمدر * پس سن توکل و قناعتدن سوز سویلك لغو محضدر ایشتمد کمی
کیم امام محمد غزالی نه بیور مشلدر قال قدس سره (اعلم ان المال ليس مذموماً من وجه
فقد قال صلى الله عليه وسلم) نعم المال الصالح للرجل الصالح وقال (الدنيا من رعة
الآخرة) وكيف يكون مذموماً مطلقاً والعبد مسافر الى الله تعالى والدنيا منزل من منازل
سفره و بدنه مرکبه ولا يمكنه السفر الى الله تعالى الا به ولا يبقى البدن الا بمطعم و ملبس
ولا وصول اليها الا بالمال * پس کنیدی مقام و معاملاتك فوقنده سوز سویلك

سکا ضرر و زیاندر (کبر مقتا عند الله) و ضرر مزبور عند الله مقت یونندن
کیر اولدی و بو آیت کریمه سوره صفك اولنده در کما قال تبارك و تعالی
(يا ايها الذين آمنوا لم تقولون مالا تفعلون * کبر مقتا عند الله ان تقولوا
مالا تفعلون) قال القاضي (المقت اشد البغض ونصبه على التميز للدلالة
على ان قولهم هذا مقت خالص کبر عند من يحقر دونه كل عظيم مبالغه
في المنع عنه) یعنی یاشونلر که ایمان کتوردیکز ایشلمدیکز ایشی لسانکز ایله نیچون
سویلسن ایشلمدیکز کار و عملی ایشلدك دیمکز عند الله شدة بغض جهتدن
یونك بدبختلکدر بو آیت کریمه نك سبب نزولنده اقوال مفسرین مختلفه در
ولکن جمله اقوال من حیث المعنی متقاربه در * پس بر قول بودر که قبل
غزوة الاحد اصحاب رضی الله عنهمدن بعضیسی ایتدیلا اگر اعمال و طاعاتدن
عند الله قنغیسی افضلدر معلوم مز اولیدی اعمال مز بوره نك تحصیلنه بذل
مقدور ایدوب نفس و مال مز ایله سعی موفور ایدردك * پس حق عزوجل
حبیبی رسول الثقلین و حی ایدوب وفق مرام صحابه اوزره کنیدی عندنده
مقبوله اولان طاعات فاضله بی بیان بیوروب (ان الله يحب الذين يقاتلون
في سبيله صفا كأنهم بنيان مرصوص) آیت کریمه سی نازنه اولدی
یعنی وقعه احدده ثابت قدم اولماغله عهده وفا اولنوب راه هزیمته
کیتدیلا حق سبحانه و تعالی دخی (لم تقولون مالا تفعلون) آیت
کریمه سنی انزال ایدوب تویخ و عتاب بیوردی و بر قول دخی
قتاده و ضحاک روایت ایدرلر که اصحاب رضی الله عنهمدن بر قوم غزادن
بعدالعود واقعه مطابق اولیان نیچه درلوا دعا ایدوب بعضیلری بن اعدایه
بو قدر ضرب اوزدم و فلانی اقتاردم و فلانی دخی سهم سهمناک ایله
مجروح و شکست ایلدم و بعضیلر دخی بن آلائی بکلیوب یرمدن بر قدم ایرلدم
و دشمندن رو کردان اولیوب معر که ده صبر ایلدم دیوب فعله کتور مدکلری
نسته بی لسانه کتور دیلا و اکثری فرار ایتمش ایکن قرار ادا سن ایلدیلا * پس
حق سبحانه و تعالی دخی انلره عتاب ایدوب (لم تقولون مالا تفعلون)
آیت کریمه سنی انزال بیوردی وای مؤمن صادق اولنلر حق سبحانه و تعالی
معر که ابطالده طوروب وحق یولته اعدای دین ایله مقام قتالده اولوب
صفدن بوزلیوب (کبنیان مرصوص) ثابت قدم اولنلری سور دیو بوغز ایله
ترغیب بیوردی ای مستمع قابل بو آیت کریمه ده اکا دخی اشارت واردر که

تفسیر
لم تقولون
مالا تفعلون

مریدین و سالکین نائل اولد قلری مقامه ادعاء بلوغ ایتمله مقت الهیده
واقع اولماق و دعاوی باطله ایله طریق حقندن منقطع اولمغیچون اول
غفور و رحیم ادعاء کاذبندن منع و تحذیر ایدر و كذلك بعض حقوقی ترک ایتکده
اکا بری دخی زجر ایدر زیرا حقوقی کما هو حقّه اجرا ایتیان حقّه و حقیقته
واصل اولمز قال ابو العباس بن عطا (من شهد من نفسه نفسا في الطاعات كان الى
العصيان اقرب لان النسيان من العمى عن الممان) و اهل تحقیق و مشاهداتی
زجر بو وجهله در که حقیقته فطر اولنسه عبد ایچون فعل و تدبیر یوقدر بلکه
عبد مستسلم اسیر قبضه عزت اولوب انک اوزرینه جاری اولان احکام قدرت
و تصاریف مشیتدر * پس شول عبد مقرب که فعلت و اتیت و شهدت دیسه
مولاسنی معناده اونودوب و برحقندن اعراض ایدوب کندینک اولمیان شیئی بنذر
دیو دعوی ایتش اولور * قاسم انوار * کر جمله تویی تونیک و بد چیست *
و رجله منم پس این عدد چیست * کر جمله یک نیست در حقیقت * فی الجملة
حدیث نیک و بد چیست * حاجت بمدد ندارد آن یار * پس بانک و فغان
این مدد چیست * چون جمله کن و ممکن از و خاست * موقوف بفتوی
خرد چیست * کفتی که حدت زخم برین قول * از بهر خدا بگو که حد چیست *
کر بحر وجود نیست در جوش * این کوشش و جوشش زبد چیست *
چون جمله قبول حضرت اوست * قاسم سخن قبول ورد چیست *
الحاصل زن اعرابی بوایت کریمه بی اوقویوب و معنای شریفنه مطلع اولوب
توکل و قناعت سنک کارک دکدر الکن کلانی لسانه کتورمه دید کدنصره
تهور و غضبه کلوب * مثنوی * زن بروزد بانک کای ناموس کیش *
زن شوهرنک اوزرینه نعره اوروب حیقردیکه ای ناموس کیش یعنی عار
و ناموس آیین اجرا ایلان رجل * مثنوی * من فسون تو نخواهم خورد
بیش * بن سنک فسونکی ارتق قبول و استماع ایلزم * مثنوی *
ترهات از دعوی و دعوت مکو * دعوی و دعوتدن ترهات و مزورات
سویله * مثنوی * روسخن از کبر و از نخوت مکو * یوری کبر
و نخوتدن سوز سویله * مثنوی * چند حرف طمطراق کار و بار *
نیچه به دک طمطراق حروف و کلمات و کار و بار ایله آراسته اولمش عبارات
واصطلاحات اوتانزمینس * مثنوی * کار و حال خود بین و شرم
دار * کندی افعال و احوالکه نظر ایدوب بوسویلد یکک قال بی حالدن

شرم و حیاطوت * مثنوی * کبر زشتست از کدایان زشت تر *
کبر و عجب نفسنده زشت و قبحدر فاما کدالردن ظهوره کان کبر و عجب
زشت تر و قبحتر در کما قال علیه السلام (ثلاثة لا یکلمهم الله يوم القيمة ولا ینظر
الیهم ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم) شیخ زان و ملک کذاب و فقیر متکبر
وفی روایة اخرى عائل متکبر مثلاً فقریکه کوره سنک کبر و غرورک اکا بکزر که
* مثنوی * روز سرد و برف آنکه جامه تر * کون سرد و برف
و جامه و لباس تر الحاصل بو ذکر اولنان اشیا نه وجهله بی مناسبت و نالایق
ایسه سنجیلین فقیره دخی حالی بطلیوب متکبر اولق و حال و مقامی وحد
و مرتبه سنی اگله میوب دعوی کاذبه ایتک و قانع و صابر و متوکل و اهل
رضا و مرشد کامل کچنمک بویله جه زشت و ناملایمدر و مطلقاً کبرا قبح
خلقندر والله و رسولی مؤمنلری کبر ایله متصف اولقندن نهی بیوروب انواع
تحذیر و تهدید ایتشددر کما قال تبارک و تعالی (کذلك یطع الله علی کل قلب
متکبر جبار) و قال (فبئس مثنوی المتکبرین) و قال علیه الصلوة
و السلام قال تعالی (الغضبة ازاری و الکبریا ردائی فخر نازعنی فیهما قصمته)
و قال علیه السلام (لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر)
و قال ایضا (یحشر الجبارون المتکبرون يوم القيمة فی صورة الذر یطأهم الناس
لهوانهم علی الله عز وجل) پس حقیقت کبر کشتی نفسنی صفات کمالده غیر یلرک
فوقنده کورمکدر کما قال علیه السلام (الکبر من بطر الحق و غمط الناس)
حتی کندی بی آخره متفوق کورمکله متکبرده بر نفخه و هزه و نشاط و مسرت
حاصل اولوب صابون شیشه سی کی شیشوب قیارد و جوق اکلمیوب جاتلار هلاک
اولور و اندک قال علیه السلام (اعوذ بک من نفخة الکبر) و روی استأذن بعضهم
عمر رضی الله عنه لیعظ الناس بعد الصبح فقال لا اخشی ان تتفخ حتی تبلغ الثریا
و قال حجة الاسلام ثم هذه النفخة تصدر منه افعال علی الظاهر کالترفع فی المجالس
و التقدّم فی الطرق و النظر بعین التحقیر و الغضب اذا لم یبدأ بالسلام و قصر
فی حوائجه و یجحد الحق اذا ناظر و ینظر الی العامة کانه ینظر الی الخیر) و بالجملة کبر
بر صفت مذمومه در که بالضروره متکبر جمیع اخلاق ذمیمه بی کبر ایله ارتکاب ایدر
و بر خلق محمود یوقدر که لاجرم متکبر اول صفت حمیده بی ترک ایتیه بهر حال
حفظ کبر ایچون ترک اخلاق محموده ایدر * نظم * کبر ایله همراه اولان
ای شهریار * عاقبت اولور ذلیل و خوار وزار * کبر ایدنلر تکریدن دوشدی

ایراق * جانلرینی یا قندی بو هجر و فراق * کندی بی عالی طوتانلرای
 فقیر * طبراق اولدی عاقبت خوار و حقیر * کندی بی یوجه طوتان الحاق
 اولور * کندی بی الحاق طوتان یو کسک اولور * الحاق ایله سن مقامک
 دنیده * یو کسک اوله آخرتده ای دده * کی صقین ایتمه تکبر ای جوان *
 کیم زیان ایلرسکا ای نوجوان * بی مراد اولق یرامز ایشدر * اکلرایسک کی
 عجب تشویشدر * ظاهر و باطن بودر ای اهل حال * ایلکل بوسوز سن
 قیل و قال * پس ای مرد اعرابی * مثنوی * چند دعوی و دم و باد
 و بروت * نیجه بر صبر و قناعت دعواسی و توکلدن دم اورمق و کبر و نخوت
 و عجب و عظمت بروت بیغه دیرلر بو محله کبر و عجبندن کایه در * مثنوی * ای
 تراخانه چو بیت العنکبوت * ای مدعی سنک خانه قلبک اورمچک آغی کبیدر
 یعنی (ان او هن البیوت لبیت العنکبوت) و فقیحه سنک خانه فؤادک مانند بیت
 عنکبوت ضعیف بی بنیاد ایکن بود دعوی کمال ندر * مثنوی * از قناعت کی
 توجان افروختی * سن جانکی نور قناعت ایله چاق شعله لندردک سنده قناعتدن
 نشان یوق مکر کیم * مثنوی * از قناعتها تو نام آموختی * سن قناعتدن بر قوری
 نام او کردک * مثنوی * گفت پیغمبر قناعت چیست کنج * حضرت
 مفیر موجودات وزیده مصنوعات علیه افضل الصلوات بیوردیلر که قناعت
 ندر (کنج لایقنی) در کمال صلی الله علیه وسلم (القناعة کنز لایقنی) ایمدی ای
 مدعی * مثنوی * کنج را تو وائی دانی زرنج * سن کنجی رنجیدن
 کبر و فرق ایدوب بیلر سن * مثنوی * این قناعت نیست جز کنج
 روان * بو قناعت کنج روان و کتر جانندن غیری دکدر * مثنوی *
 تو مزین لاف ای غم ورنج روان * ای روحک غم و غصه ورنج و محنتی
 سن قناعتدن لاف و کذاب اورمه * مثنوی * تو مخوام جفت کمتر زن
 بغل * سن بکا جفت او قومه و قولتوق اورمه یعنی خر و سار کبی قولتوق
 قباردوب بکا غلبه ایدین دیمه * مثنوی * جفت انصاف نیم جفت دغل *
 بن اهل انصافک جفتیم دغل و خدعه کارک جفتی دکلم * پس ای بی انصاف
 * مثنوی * چون قدم بامیر و بابک میزنی * بک بو محله ترکیدر یعنی
 نه وجهله میر و بکرایله قدم اوررسن یعنی میران اغنیا ایله همپالتی و مرشدین
 محققین ایله همسرک دعواسن نیجه ایدرسن که * مثنوی * چون
 ملخ رادر هوارک می زنی * چون چکر که و مکسک هوا ده طمارین اوررسن

یعنی هوا ده چکر که اولایوب چکر که یرسن بعض نسخه ده ملخ یرینه مکس
 واقع اولمشدر یعنی اورمچک کبی سسک صید ایدوب فقر و احتیاجکدن
 شی حقیر تنزل ایدرسن و بو حال ایله کبر و کباره همسرک دعواسن ایدرسن
 زهی بی حیایی وای دون و افقر (الدنيا حيفة و طالبوها کلاب) و فقیحه
 * مثنوی * باسکان زین اسخوان در چالشی * بو اسخوان دنیادن
 اوتوری طالب جیفه دنیا اولان کلاب ایله جنک و چالنده سن * مثنوی *
 چون نی اشکم تهی در نالشی * شکمی خالی نی کبی نالنده سن
 * مثنوی * سوی من منکر بخواری سست سست * بنم جائمه خوار لقله
 سست سست نظرایتمه * مثنوی * تانکوم آنچه در رکهای تست *
 نادیم اول نسته بی که سنک عرو فکده در یعنی ای مرد تازی بنم مراد اتمی
 ردایتمه و عورتدر دیو بکا حقارت ایله باقمه و بنی رنجیده ایتمه که سنک نقدر
 عیوبک وار ایسه افشا ایدرم زیرا بن سنک عرو فکده اولان جمیع احوالکه
 واقفم دیدی حقا که مرأه مذمومه ده حقیقت یوقدر نیجه یلار مراد نیجه
 اولوب بر کون خلافتده اولسک سبق ایدن مساعداتی فی الحال فراموش
 ایدوب عیبارک یوزیکه اوروب تعداده بشلار و جله اسرارک عدولیکه سویلیوب
 هلاککدیر کین قصد ایدوب بهتان و افتزادن دخی تحاشی ایتز و هر نه درلو
 نعم نفیسه یدیرسک طویمز واطلس و دیبا کیدیرسک کولز کاقیل (ان العیش کله
 مقصور علی الخلیلة الصالحة و الزوجة الموافقة و البلاء کله موکل بالقرینة
 السوء التي لا تسکن النفس فی عشرتها و لا تقر العیون برؤیتها) و فی حکمة
 سلیمان بن داود علیهما السلام (المرأة العاقلة تبني بیت زوجها و السفیهة
 تهدمه) و عن الاصمعی عن ابی عمر و بن العلاء قال کان عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه یقول (النساء ثلث لینه هینة عفیفة مسلمة تعین اهلها علی العیش
 و لا تعین العیش علی اهلها و اخری و عاء للولد و ثالثها غل یلقیه الله فی عنق
 من یشاء) * پس رجل عاقله و اجیدر که او مقوله مرأه بد خلقدن امین
 اولیوب کشف اسرار ایتیه کما قال ابو القاسم الغسانی * شعر * لا تأمن
 علی النساء و لواخا * مافی الرجال علی النساء امین * ان الامین وان تحفظ
 جهده * لا بدان بنظرة سیخون * و قال صلی الله علیه وسلم (لا تطیعوا النساء علی
 حال و لا تأمنوهن علی مال و لا تذروهن لتدبیر العیال ان ترکن و ما یرون
 اوردن الممالک و اذلن الممالک ینسین الخیر و یحفظن الشر یتها فتن فی البهتان

و بتادین فی الطغیان) و فی حکمة داود علیه السلام (ان المرأة السوء مثل شرك
الصیاد لا یجوز منها الا من رضی الله عنه) روایت اولیور که * بر کون عیسی
روح الله علیه سلام الله شیطانہ ملاقی اولوب کوردیلر کیم درت حماره عظیم
یولک یوکتمش کیدر * پس عیسی علیه السلام ای ابلیس قائده کیدرسن و یوکلرک
ندر دیدی ابلیس ایتدی یا عیسی تجارتہ کیده رین و مشتری تجسس ایدرم
و یوکمک بریسی جور و بریسی حسد و بریسی خیانت و بریسی دخی مکرو حیلہ
و کید و خدعه در دیدی عیسی علیه السلام ایتدی * پس یونلرک مشتری و طالب لری
کیملر در ابلیس ایتدی جوری سلاطین و ملوک صتارم حکام و سلاطین جورک
کمال مرتبه مشتریلر در یزیرلندن قاپشوب الشورلر و حسدک مشتریسی علمدار
انلرہ صتارم طرفندہ میوه کبییره دوشورمز ل و خیانتی تجارہ صتارم انلر آکورلر
و کید و مکرری عورتلر قاپشوب الشورلر و یوکلریمک جملہ سندن بدترینی
بار کیدر و خلقتک شرلوسی مرأء سوء در دیو جواب و یردی و قال علی
کرم الله وجهه (ایاک و مطاوعة النساء فان رأیهن الی افن و عز مهن الی و هن
اکفف ابصارهن بالحجاب فان شدة الحجاب خیر لهن من الارتیاب) الحاصل
زن اعرابی دخی مرأء سوء دن اولغله زوجنه دهان کشاد اولوب دیلنه کلنی
سویلدی و کندی به ناقصه العقل دینلر دیکنه تنک دل اولوب مرد اعرابی به
ایتدی * مثنوی * عقل خود را از من افزون دیده * کندی عقلکی
بندن زیاده کورمش سن و مغرور و خود را یلردن اولمش سن عجبای شوهر
* مثنوی * مر من کم عقل را چون دیده * بن ناقصه العقلی نیجه کورمش سن
معلوم اولدیکه نظر پاک و فهم درست صاحبی دکل ایمش سن زیرابکا امعان نظر
ایتموب مرتبه عقل وادرا کده اولان علودرجاتم بیله ممش سن و کندیکی متفوق
کورمش سن تفوق و غرور خود ایونسنه دکلدر بلکه سکا انفع اولان تواضع
و مسکندر نتکیم ابن یمین نصیحت بی غرض ایدوب دیمشدر * بیت *
کسی کو طریق تواضع رود * کند بر سریر شرف سلطنت * نثر ایتدی اهل
انصافدن اولوب دعوی تفوق ایله و ترک لاف و کذافی ایت زیرا * قطعه *
کسی که لاف بزنی همی زند بکر * که تاجه کونه کندی پیش عقل اثباتش * کرش
مروت و مردی بود ازو بپذیر * و کرنه روی بکردان زحشو و طاماتش *
دینلشدر * نثر ایتدی بکا جلادت و جرأت کوستروب * مثنوی * همچو کرک
غافل اندر ماچہ * غافل قورد کبی بز صیچرامه یعنی ارسلانک دیشسی یاوز اولور

دیمشدر * پس سنک بکا هجومک شول غافل قورده بکرز که شیر زبان اوزرینه
هجوم ایدوب بالاخره ضرری کندی به راجع اولور * مثنوی * ای زنتک
عقل تو بی عقل به * ای رجل مغرور سنک عقلک عازندن بی عقل اولوق بهتردر *
یعنی بنم عقل سن قدر اولور سه هیچ اولسونکه او مقوله عقل ناصوابدن بی عقل
اولوق اولادر سنجلین عقل معاشی اولیانلرہ عقلا حقا دیمشدر * پس آدمیده
لاجرم عقل معاش دخی کر کدر نتکیم دیمشدر * قطعه * آدمی زاد را طریق
معاش * باید از آدم صفی آموخت * آدم از مابداناش افزون بود * او بهشتی بحبه
بفر وخت * ایتدی بر مصداق (العقل عقيلة الرجال) * مثنوی * چونکه
عقل تو عقيله مر دمست * چونکه سنک عقلک عقيله رجال و پابند مر دمدر
* مثنوی * آن نه عقلست آنکه مارو کر دمست * اول نسنه که مار و کر دمدر
اول عقل دکلدر * یعنی شول عاقل کچن مرد دل آزار که مانند افعی
و عقرب قلوب عباد اللهی بد زبانلق ایله زخم دار ایلیه ونیش زهر آلود اوره
اکاعقل دینلر بلکه مارو عقرب دینلور * بیت * مکن هر گز ستم بر زیر
دستان * که ایشان چون تو حق را بند کاند * اما طرفه تماشا در که صفات
مزبوره رجل عربیده اولیوب بلکه (الكلام صفة المتکلم) مضمونی اوزره ذکر
اولن ان اخلاق سیئه زن اعرابیده موجوده در لکن لسان زندن مستعینه نصح
و پند اولوب بو مقوله صفاتدن مرد عاقل اولانه اتقا لازمدر (وقیل فی وصف
المرأة السوء نعوذ بالله منها ایان و کل امرأه مذکرة منکرة حديدة العرقوب بادیة
الطنبوب منتفحة الوريد کلامها وعید وصوتها شدید تدفن الحسنات و تفضی
السيئات تعین الزمان علی بعلمها ولا تعین بعلمها علی الزمان لیس فی قلبها رافة
ولا علیها منه مخافة ان دخل خرجت وان خرج دخلت وان ضحك بکت وان
بکی ضحکت کثیره الرءاء قليلة الارطائا کل لما وتوسع ذما صحوب غضوب ضيقة
الباع مهتوکه القناع ضیفها مهزول و بینها مزبول اذا حدثت تشیر بالاصابع
وتبکی فی المجمع وهی ظالمة وتشهد وهی غایبة * بیت * وان خلفت
ان لیس تنقض عهدها * فلیس لمخضوب البنان یمین * وان سکت
یوم الفراق دموعها * فلیس لعمر الله ذاک یقین * حاصل کلام
اول زن بد مهام دخی زشت سیرت اولغله مرد فقیره عتاب ایدوب ای شوهر
بکانه دن نصیب اولدک عجب طالعه سر باشم و ارایمشکه هم بنی حبال نکاح کده
حبس ایلدک وهم باب مؤتمده تقید ایتیموب کاه قناعت وکا صبر دیو لاف

و کذاب اوروب بکا جور و جفا ای در سن ❖ مثنوی ❖ خصم ظلم و مکر توالله
 باد ❖ سن بکا ایله دیکک ظلم و مکر و خدعه نک خصمی الله اولسون
 ❖ مثنوی ❖ مکر عقل توز ما کوتاه باد ❖ سنک مکر عقلک بزدن کوتاه
 اولسون و بالجمله کاشف الاسرار مولانا خداوند کار زبان زدن احوال
 ارباب نفسی عیان ایدوب وینه لسان مرآه دن اهل هو او اصحاب نفس
 اماره بی افسون لاف و کذاب ایله صید ایدن مقلده نک حالی بیان بیوررلر
 و غفلته اولنلری او یاررلر ❖ پس زن اعرابی شوهرینه ایتدی ❖ مثنوی ❖
 هم تو ماری هم فسونکرای عجب ❖ ای شوهر عجب تماشا در که سن هم
 مار زهر آلود سن هم افسونکر سن طرفه حالتدر که ❖ مثنوی ❖ مار کیر
 و ماری ای تنک عرب ❖ ای تنک عرب هم مار سن و هم مار کیر سن حقا محبت
 دنیا و درلو درلو بی معنی سودا ایله مغلوب مقتضیات نفسانیه اولان مقلد
 و ناپخته ارشاد و شیخوخت ادما سن ایدوب انواع زرق وریا ایله کنندی کبی
 بند زندان طبیعت و اسیر احکام شهوات جسمانیه و مار جبلت و عقرب خلقت
 اولنلری شبکه لاف و شرکه کذا فته صید ایتکه حریص اولان مزورلر
 هم مار و هم مار کیر اولوق کبیر ❖ مولانا جامی ❖ گاه لافش ز مذهب تجرید ❖
 که کذا فاش ز مشرب توحید ❖ نسبت خود کند بدر ویشان ❖ دم زند از
 ارادت ایشان ❖ اصطلاحات عارفان از بر ❖ کرده و میکنند بیان فر فر ❖ دلش
 از سر کار واقف نه ❖ معرفت بی شمار و عارف نه ❖ هم چو آن جوز می نماید نغز ❖
 لیک چون بشکنی نیابی مغز ❖ کرده و هم و خیال بی باکان ❖ مندرج در عبارت
 پاگان ❖ لفظها پاک و معنیش کرکین ❖ نافه چین لفا فیه سرکین ❖ نافه نکشاده
 مشک افشاند ❖ ورکشایی جهان بکننداند ❖ ایددی هر کس کنندی مقدارن
 بیلیدی هیچ احد طور ندن تیا و ز ایتدی مثلا ❖ مثنوی ❖ زاغ اگر
 زشتی خود بشناختی ❖ زاغ اگر کنندینک زشتلکنی اذمان ایدیدی
 ❖ مثنوی ❖ همچو برف از درد و غم بکداختی ❖ سوزش درد و غمندن
 قار کبی اریدی ولکن ❖ بیت ❖ بختک سکا چونکم اولدی یار ❖ جهلیله
 ضمیرک اولدی بیمار ❖ کما قیل (من اغتر بحاله فصر فی احتیاله و قیل لاقبح اقبح
 بالعاقل من ان یوسم نفسه عند الناس بالعقل فامرهم بذلك وهو خلومنه
 صفر من الادب مر تکب للائم) ❖ پس زاغ خلقت اولان ارباب ضلالت دخی
 کنندی قبا حشرین فهم ایده لردی مانند برف درد و غم و حزن و المدن

اریوب محو اوله لردی ❖ قطعه ❖ رحمت ایزدی بر آن کس باد ❖ که عثمان
 در کف جنون نهد ❖ حد خود را بداند و هرگز ❖ قدم از حد خود برون
 نهد ❖ نثر و مقدار لرین بیلوب و هم مار و هم مار کیر فسونکر اولمز لردی و خلق
 عالمی کند و دام تزویرنه صید و شکار قیدیه کند و دل دخی حب دنیا و ریاست
 قیدینه بند اولمز لردی بونلرک کمالی اول کسینه به بکر که مثلا ❖ مثنوی ❖
 مرد افسونکر بخواند چون عدو ❖ افسون بر مار و مار افسون برو ❖ مرد افسونکر
 مار اوزرینه عدو کبی افسون او قور و مار دخی افسونی مار کیر اوزرینه
 او قور مار کیر اولان اعرابک دابی بودر که حیه اولدیغی سوراخه واروب
 و مقابلنده طوروب بعض افسون او قود قده لاجرم افعی دخی سوراخدن
 باش چیقاروب عرب ماری صید ایدر معنی مار دخی مار کیر افسون
 او قومشدر که مار کیر بیلان صیدنه گرفتار اولمشدر زیر ❖ مثنوی ❖
 کر نبودی دام او افسون مار ❖ افسون مار افسونکره دام اولییدی
 ❖ مثنوی ❖ کی فسون مار را کشتی شکار ❖ مار کیر اولان کسینه افسون
 ماره چنان شکار اولوردی و مار مرد افسونکری وجه مشروح اوزره نیجه
 مشغول قیلوردی و بالجمله ❖ مثنوی ❖ مرد افسونکر ز حرص کسب
 و کار ❖ مرد افسونکر کسب و کار حرصندن ❖ مثنوی ❖ در نیابد آن زمان
 افسون مار ❖ مار صیدینه مباشرت زماننده افسون ماری فهم ایتز و بی مار
 اولارم قیاس ایدر اما خبری یوقدر که ❖ مثنوی ❖ مار کوبدای فسونکرهین
 هین ❖ مار ایدر ای فسونکر آکا، و خبردار اول ❖ مثنوی ❖ آن خودی
 دیدی فسون من بپین ❖ کنندی سزا و لایقکی کوردک بنم افسونمی دخی
 تماشا قیل ❖ پس بر کسینه هر نه شینه مقید اولسه معناده اول تقید ایتدیکی
 شی آنی جمله دن بریده قیلوب کنندی به قید ایتشدر ❖ خلاصه کلام و نتیجه
 مرام بودر که صیاد احباب اولوب مرید چو غالتغه حریص اولان منشیخ
 و مقلده به صفات نفس اماره ایله مار سیرت اولان کسینه لسان حال ایله
 دیرلر که ای مزور مقلد کر چه سن بزی ریا و تزویر ایله صید ایتکه مشغول
 اولوب جلب قلوب ایچون انواع ادعیه مأثوره و فروعدن (قابض) و (ودود)
 و (فتاح) و (رزاق) اسملرینی ورد زبان ایدنمشن اما من حیث المعنی بزم دخی سکا
 افسونمزی کور که بزم صیدیمز و تسخیر قلبی فکری سنی حق ذکرندن و حب
 ذاتیدن کسسته قیلوب طاعات و عبادات کده ریا به مبتلا و شرک شر که

کرفتار اولمشن و مقصود اصلیدن کبر و قالمشسن ای احق و جاهل
و حقیقت خالدين خافل * مثنوی * تو بنام حق فریبی مرا * سن بنی
اسم حقه الدار سن * مثنوی * تا کنی رسوای شور و شر مرا *
تا که بنی شور و شرک رسوایی ایلیه سن یعنی بنی جمعیت ناسه وسیله ایدوب
فلان کشتی فلان عزیزک مریدی اولوب صوینش دیو خلقه حسن اعتقاد
کلوب هر کس سکا توجه ایلیه و بذل ماملک ایدوب حيله و خدعه که الدانه
و بنی دخی دام تزویر که گرفتار و خوار و نیجه زمان یانکه زار و مر شد
حقیقیدن محروم اولغله شر و شورده قالبوب آخرتده رسوای اولام عیاذا بالله
تعالی نیجه بو بر مکر و افسون حقیدن قورقز میسن ای مزور مقلد
* بیت * خلقه رعنائی صاتوب تنهاده اوله بت پرست * صورتا کندم
نماین چونکه سن ای جو فروش * قیاس ایته که بن سندن بر کرم و عطا
مشاهده ایتمکله پابند احسانک اولام بلکه * مثنوی * نام حقم بستنی
آن رای تو * بنی حضرت حق و فیاض مطلق اسم شریفی بند ایتدی
یوخسه سنک رای فاسدک بغلامدی یعنی لسانکدن بعض اسماء واذ کار
واصطلاحات تصوفدن و تجلیات و مشاهداتدن بعض کفتارک استماع
ایلدیکده اول کلمات اصحاب مشاهداته بند و گرفتار اولدم و خالی ذهن
اولغله کلمات مزبوره سنک حالکدر قیاس ایلدم صکره قاسم انوارک
دیوانده * بیت * خرده پیشان طریقت همه صرافانده * که بیک
جودرم ناسره رانسانده * بیت سمعده القا اولغله حالکه دیده بصیرت ایله
امعان نظر ایلدم کوردیمکه اول سویلدیکک سوزلر وادعا ایلدیکک
فقر و فنا و صبر و قناعت و رضا و توکل و او قودغک اسماء الهیه سنک مقتضای
سلوکک اولیوب مکر کیم بنی صید ایتمک و بنم کی بر بلوک بی ادراکلی شبکه
حيله که دوشورمک ایچون (تغییر الشکل لاجل الاکل) ایدوب * مثنوی *
نام حق را دام کردی وای تو * حق سبحانه و تعالانک نام شریفی دام
ایلمشسن وای سکا و دروغ و حیف سنک حالکه که آیات الهیه و کلمات
سبحانیه بی دنیا دیدکلی ثمن قلیل و حب ریاسته تبدیل ایدوب تضییع دین
ایدرسن و طریق هدایتی قویوب راه ضلالت کیدرسن * نظم * شهرت
ایچون او قویوبن چوق کتاب * او کره سن بر سؤاله بیک جواب * کیمسه سنک
بیلدیککی بلیه * هم سؤالکه جواب ویرلیه * بردکان آچوب یه سن

ایلاری * او کره نو بن درلودر لودلری * بن دیوبن یوری یه سن درجهان *
عزت ایده جمله خلق میروشهان * فخر ایده سن جبه و دستار ایله *
بن دیوبن کبر و استکبار ایله * شهرتی قومسکندن کی لباس * طویمه هیچ
کوکاکی ژنک ایله پاس * بی ریا اول حق یولنده بی ریا * کیم ایره سن عاقبت
اول تکر یا * هر که ترک ایتدی ریا ایتمکلی * بولدی تکر یولنه کتمکلی *
طپراق اولور بو بدن جانلر کیدر * طپراق اولان شهرتی بونده نیدر
* ایمدی ای مزور و مرایی چونکه سن نام حق بنی صید ایچون دام ایلدک اول
نام شریف سنک جانکه غریم اولوب * مثنوی * نام حق بستاند از تو
داد من * حق جل و علانک اسم شریفی بنم دادمی سندن السون
* مثنوی * من بنام حق سپردم جان و تن * بن جان و تنی الله سبحانه
و تعالینک اسم شریفنه تسلیم ایلدم * مثنوی * یابزخم من رک جانت
برد * یابنم زخم ایله سنک عرق جانکی قطع ایلیه * مثنوی * یا که
همچون من بزدانت برد * یابودر که بنجلین سنی دخی زندانه ایلته یعنی بنم
یولم اوروب نیجه زمان زار و سرگردان ایلدک حق سبحانه و تعالی دخی بنم
دل محزونمندن صعود ایدن زخم آه جگر سوز ایله سنک عرق وجودک بریده
قیلوب بنم کبی سنی دخی جحیم طبیعتده خوار و زار ایلیه بواپیات
شریفه ده سید احمد بن ابوالحسن الرفاعی قدس الله روحه نک طریقه
منیفه سندن یکن شول طائفه یه دخی تعریض واردر که انلر اسماء الهیه ایله
افعیلری تسخیر و شکار ایدوب و بعضیلری بیلانی چکله بیوب بونکله خلقه
کائه اظهار کرامت و بو واسطه ایله بعض ناسی داخل داره بیعت ایدرلر
وماری اخذ ایچون افسون او قودخه مار دخی انلره بو وجهله لسان
حال ایله نطق ایدوب فریاد و فغان ایدر حاشا که سید احمد رفاعی
قدس سره حالا اول طریقه دن یکنلرک کارنی ایشاش اوله سید احمد
رفاعی قدس سره امام موسی کاظم رضی الله عنهم اولاد بزرگوار لرندن
اولوب خر قه ده نسبتلری بش واسطه ایله شبلی یه رسیده اولور و نجات
الانسنده بو وجهله مسطوردر که سید احمد بن ابی الحسن الرفاعی
ذو المقامات العلیه و الاحوال السنیه (خرق الله سبحانه علی بیده العوائد و قلب
له الاعیان و اظهر العجایب و لکن اصحابه فقیهم الجید و الردی یدخل بعضهم
النیران و یلعب بالحیات و هذا ما عرفه الشیخ و صلحاء اصحابه) * پس هر قنغی

طریق اولورسه اولسون خرقة و تاج کیوب و اسماء و ربیع خالص الله ایتیموب
مجرد خلق عالمی کندی به صید ایدوب و مرید و محب چو غالدوب عالمده
نیک نام تحصیل ایتک ایچون ایدر سه اکا گرفتار اولان وهای و هوایه هنگامه
ایدن مار جبتلر دخی انلره لسان حال ایله دعاء علیه ایدر لر لکن بوفریادی ایدن
روح و سرری اولغله فریاد لرین کندور بیلر مکر کیم حالت نزعه عیان
اوله الحاصل * منوی * زن ازین کونه خشن گفتار هله * زن اعرابی
بونک امثالی خشن و درشت سوزلردن * منوی * خواند برشوی خود آن
طومارها * کندی نیک زوجی اوزرینه اول طومار لری او قودی زندن مراد
بوشلده نفس لوامه دخی اولسه معنی موافق و ملهمه دخی اولسه مطابق
فافهم آه الها ملکا داد کرا * شعر * فرقتکدن عالمی طوتدی فغانم
کل یتش * تنده جانم قالمدی روح روانم کل یتش * وقتیدر جان ویره سن
جانسزله همچون مسیح * چاره قبل ای نطق حی جاوداتم کل
یتش * دوششم بحر غمک قعرینه غواص اولشم * در و صلاک ایسترم
ای بحرو کانم کل یتش * چکدی کرداب غمک الدی وجودم زورقن *
قبل مددای دست قدرت لامکانم کل یتش * ظلمت ظلمت کدن بوحقیق
بنده کی * قور تارای مهر جهان صاحب زمانم کل یتش *

* نصیحت کردن مردن را که در فقران بخواری منکر و در کار حق *
* بکمان کال نکر و طعنه مزن در فقر و فقیران بنیال و کان بی نوایی خویش *

زن اعرابی به زوجنک نصیحت ایلسیدر که فقرایه خوار لغله باقه و حقک
ایشنده کال نظر ایله نظر قبل و کندی بی نوالغک سبیلله فقره و فقرایه طعنه
اورمه زیرا (ان بعض الظن اثم) بیورمشدر و فی صحیح البخاری و مسلم عن ابی
موسی الاشعری رضی الله عنه (قال قلت یارسول الله ای الاسلام افضل قال
من سلم الناس من یده و لسانه) * پس لازم اولان بودر که هیچ کسک خاطرین
آزرد ایتیموب حلم و عفوک غضبک غالب اولوب ملاجامینک بونصیحتی ایله
عامل اوله سنکه سبجه ده بیورمشدر * نظم * دهن از کفتن بیهوده بیند *
لبت آلوده بناخوش میسند * بهر آزار مکش تیغ زبان * برز بونان مکدر تیغ
زنان * خشم کم کن که بود روز جزا * ترک خشم سپرد خشم خدا * خرده بر کم
خردان بدش مکبر * رنج نیکان و بدان پیش مکبر * هر که غمکین کندی
شادشکن * و آنکه بندت نهد آزادش کن * نیک اندیش بداندیشان باش *

مصلح گوش خطا کیشان باش * در صف عفو و کرم منتظمی * بهتر از کش
مکش منتظمی * مشوار ورزش بی احسانی * خارج از دائرة انسانی * پس مرد
اعرابی زوجه سنه عتاب ایله خطاب ایدوب * منوی * گفت ای زن
توزنی یا بوالحزن * ایتدی ای زن سن زنیسن و یا خود زن دکل بوالحزن نیستکه
بو قدر تو بیخ و تقریر ایدرسن * ایتدی تحقیق بیله سنکه
* منوی * فقر فخر آمد مر ابر سر مزن * فقر بکا فخر کلدی باشمه اورمه
* یعنی فقیر سن دیوایکیده برده باشمه فاقه بن فقر مدن راضی و خشنودم
و حضرت فخر کائنات علیه اکمل النبیات (الفقر فخری و به افتخر) بیوردیغی
حدیث شریفک معنای لطیفندن قولا و فعلا ذوقلنوب فقرایله فخر ایدرم
* قطعه * مرا بفقر و فنا افتخار می باشد * ز نام ملک و غنائک و عاری
باشد * مدام باده توحید میخورم زان روی * که این شراب مرا خوشکوار
می باشد * ایتدی بکا فقرایله طعن و تشنیع ایله که فقرده اولان دولت
و سعادت بکامیان اولمشدر علی الخصوص (کلا ان الانسان لیطغی ان رآه
استغنی) آیت کریمه سی غنائک ذممه دلالت ایدر زیرا لاجرم سبب طغیان
غنادر حتی امام ابوحنیفه رضی الله عنه غنی ایله فقردن سؤال اولند قدده
(و هل طغی من طغی من خلق الا بالغنی) دیو بیوروب ذکر اولنان آیت مقدمه بی
او قودیلر * و روایت اولنور که * حضرت عمر رضی الله عنه امیر المؤمنین ایکن
استعمال بیورد قنری ازارلرند اون اوچ یرده یمار ایدی و یامانک بریسی دری
پاره سی ایدی و روی انس بن مالک رضی الله عنه (ان فاطمة رضی الله عنها خبرت
قرص شعیر و جاءت به للنبی صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا فاطمه فقالت
یا رسول الله قرص خبز ته فلم تطب نفسي حتى آتيتك بهذا الکسرة فقال اما نه
اول طعام دخل فم ابیک منذ ثلاث و کان صلی الله علیه وسلم یقول (اللهم توفنی
الیک فقیر اولاً توفنی غنیاً و احشرنی فی زمرة المساکین) و حدث الحسن ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال (یدخل فقراء امتی الجنة قبل الاغنیاء باربعین
عاماً) فقال جلیس الحسن امن الاغنیاء انام من الفقراء قال هل تغدیت الیوم قال نعم
قال فهل عندک ما تتعشى به قال نعم قال فاذا انت من الاغنیاء و فی الخبر (اذا کان
یوم النیمة یقول الله تعالی ادنوا الی عبادی احبائی فتقول الملائكة من احبائک
یا اله العالمین فیقول تعالی هم الفقراء المؤمنین فیدنوهم منه فیقول یا عبادی
الصالحین انی مازویت الدنیا عنکم لهوانکم علی ولیکن لکرامتکم علی تمتعوا

مطلب
فضیله الفقر
والفقراء

بالنظر الى وتمنوا ما شئتم فيقولون وعزتك وجلالك لقد احسنت اليها ما زويت
عنا منها ولقد احسنت بما صرفت عنا فيا مريم بهم فيكرمون ويجبرون ويزفون
الى اعلى مراتب الجنة (ومر ويدركه باب مدينة رقه ده يازمشر كه (ويل لمن
جمع المال من غير حقه وويلان لمن ورثه لمن لا يحمده وقدم على من لا يعذره)
* ايمدى اى زن بوقدر نصح وپندى ايشد كدن صكره علامت اسلام اولدر كه
سن دخی فقرايله فخر ايلوب صابره وشاكره اوله سن ويارين نه ييه لم ديودردوغم
فردايه دوشميه سن * بيت * ولا ترهبين الفقر ما عشت في غد * لكل غد
رزق من الله واحد * وعبيد الله بن طاهر دخی حالمزه مناسب نه خوب
ديشدر * بيت * الم تر ان المرأى هدم ما بنى * وياخذ ما اعطى
ويفسد ما اسدا * فمن سره ان لا يرى ما يسره * فلا يتخذ شيئا يخاف له
فقرا * اللهم اجعلنا من الصابرين * برجتك يا ارحم الراحمين * نظم *
فقرايچون ويرلدى مجلسده صلا * اشوبز مه كيم كلورسه مر حبا *
فقربيل سر دفتر نابود در * فقرايله بازار ايدن پرسوددر * فقردر توحيدك
اول منزلى * فرق ايدر فقرا هلى حق وباطلى * فقر طونى كى اولوب اهل
فنا * قانع اول فقريله كيم اولدر غنى * فقر اولوپدر كر چه زهر نفس عاق *
خوش بولور اما كه نورانى مذاق * چونكه بوقدر بنده ايچون ملك ومال *
ملكى قوا ولد كسه عبد ذوالجلال * ضبط دنيادن الك اولسون تهى *
راه فقرك اولدك ايسه آكهى * يوغيسه دنياده سنده اشتغال * ايله زنههار
مدح و ذم مال * نه طلب قيل انى نه ترك ايلكل * حقه پيوندكى برك ايلكل *
زيره تركنندن قوپر عجب وريا * شر كدرر عجب وريا اى مقتدا *
اهل فقره كر طو ترسك حرف ودق * آلمدك الفقر فخر يدن سبق * فعل
ووصف وذاتن قيلسك كذر * حق واحد باقى قالسه اى پسر * كل شئ
هالك اولسه عيان * اسم و رسم كدن بولنسه نشان * جمع ذات ايچنده بولور سن
فنا * پس سواد الوجهه فى الدارين اولا * زيره كيم محض عدم در بومقام *
هم عدم ظلمتدر اى نيك نام * برتر جمله مقامات اولدى بو * محو محض ايچنده
اثبات اولدى بو * كما قال عبدالله الانصارى فى الفقر وهو على ثلث درجات
(الدرجة الاولى فقر الزهاد وهو نقص اليدى من الدنيا ضبطا و طلبا واسكات
اللسان عنها ذما او مدحا والسلامة منها طلبا او تركا وهذا هو الفقر الذى
تكلموا فى شرفه) والدرجة الثانية الرجوع الى السبق بمطالعة الفضل وهو

يورث الخلاص من رؤية الاعمال ويقطع شهود الاحوال ويمحض من ادناس
مطالعة المقامات (والدرجة الثالثة صحة الاضطرار والوقوع فى يد التقطع الواحدانى
والاحتباس فى قيد التجريد وهذا فقر الصوفيه) انتهى كلامه (وسئل الشبلى قدس
سره من حقيقة الفقير فقال ان لا يستغنى بشئ دون الله عز وجل وقال جعفر
الخلدى سمعت رويما وسئل عن نعت الفقير قال ارسال النفس فى احكام الله وقال
يحيى بن معاذ من كان غناه بربه لم يزل غنيا ومن كان غناه بكسبه لم يزل فقيرا وحكى
عن الجنيد انه كان يقول من استغنى عنا بما لنا لم نكن له ولا ما لنا ومن استغنى بنا عما لنا
كنا له وما لنا * پس اى زن مقدمه مزبوره معلومك اولديسه * مثنوى *
مال وزر سررا بود هم چون كلاه * مال وزر فى المثل باشه كلاه كيدر * پس
كلاه باشنده كل اوله نه لازمدر زيرا * مثنوى * كل بود اواز كلاه
ساز دپناه * اول كمسنه كه كلاه دن پناه دوزر كل اولور يعنى باشك
عيبى كلاه يوش اولغله ستر ايدر فاما * مثنوى * آنكه زلف جعد
ورعنا باشدش * اول كمسنه نك كه موى مجدو زلف رعناسى اوله
* مثنوى * چون كلاهش رفت خوشتر آيدش * چونكه كلاهى
كیده اكا كلاهك كتمه سى خوبتر واحسن كلور زيرا محبوبك عرقيه سى
چيقدر قده كاكل پريشان وزلف عنبر بوى چشم عشاقه نمايان اولور
* شعر * صاچك عنبر يوزك كافوره بكرز * يكاغك عكسى مطلق
نوره بكرز * يوزك شمس ورخك بدر واوزك قدر * قره زلفك شب
ديجوره بكرز * بنم كوكل سنك زلفك كيندى * ايچنده اصلو منصوره
بكرز * مكر مستانه عينك ايچيچيدر * كه شول جادو كوزك مخوره
بكرز * سنك عشقك الندى اى همافر * نسيمى ناتوان مهجوره بكرز *
ايمدى اى دل شيدا * مثنوى * مر دحق باشد بمانند بصر * مر دخدا
فى المثل مائند بصر در * مثنوى * پس برهنه به كه پوشيده نظر *
پس نظر پوشيده اولمقدن برهنه وكشاد اولق يكدر * نظم *
كوزلر كدن چاغر رهي دادلر بيدادر * تيغ دوزلتمش كر پيك جلا دالر
پولادلر * دلبرا عاشقلىر كدن صورمه هجر ك حالنى * در مسون حسنك كلن
هر يادلر خور يادلر * آه كيم ذاتنده محبوب اولان لباسله محبوب اولمز مثلا
* مثنوى * وقت عرضه كردن آن برده فروش * اول اسير فروش
اولان كمسنه اسيرنى مشتري به عرض ايلك وقتنده * مثنوى * بر كند

از بنده جامه عیب پوش * جامه عیب پوشی بنده دن خلع ایدر زیرا عیبی
یو قدر که عریان اولدیغندن نحاشی ایلله * بیت * شول تمام آیک
یوزندن چونکه رفع اولدی نقاب * ظلمت دورانی یکدی ظاهر اولدی
آفتاب * فاما * مثنوی * و ربود عیبی برهنه ش کی بود * اگر بنده ده
عیب اولسه اسیرجی اتی چان برهنه ایدر ایتمز * مثنوی * بل بجامه
خدعه باوی کند * بلکه درلودر لوجامه والسه فخره کیدربوب
اکا خدعه وحیله زاید که حتی بر حسن عارضی پیدا اولوب مشتری به
فروخت ایلله و قرغه بی بلبل دیوصاتوب * مثنوی * کوید این شرمنده است
از نیک و بد * ایدر که بو بنده نیک و بددن شرمنده در و یوز کورمده
مجبو بدر * پس بو بنده بی نیجه صویاین که * مثنوی * از برهنه کردن
اواز تورمده * لباسن چیقار مقدن اول بنده سندن اور کر کذلک اسباب
علم قال والسه و مال دخی اهل علم و ذومالک درونلرنده اولان قبایح و عیوبن
چشم حسیدن ستر ایدوب مجرد ظاهر بین اولان طلبه به عیبلرین کوسترمز
اما قلوب طاهره لری انوار محبت الهیه ایلله پاک و مصفا و مرآت مجلا اولان عارفین
و عاشقینک حسن جمالری ذاتی و علم و دانشلری بر رسته اولوب علم ظاهر و مال
و خاتمندن عاری اولسه لرنلرک وجه حسن باطنی و جمال باکال مغویسنه
خلل کلز بلکه حسنلری دخی اظهر اولور و شجره طوبادن نمونه اولان قامت
موزونلرندن البسه عبارات اخراج اولسه طراوت و رعنا قلزینه زوال ایرمز
* پس عشق و محبت و ذوق و حالتیدن خالی اولان مقلده تحت الفاظ
و عبارات وزیر بخت و ثروت و مال و شهرتده خفی و ستیر اولوب اصطلاح
و عبارت والسه فخره دن مجرد اولمز و خلقه کندیلرین انکله خوب جمال
کوستروب مشتری به متاعلرین صائبجه انواع مکر و حیله و کلمات پردروغ
عرضه قیلور لر علم و مال ایسه ستار العبودر کاروی عن ابن عباس رضی الله عنه انه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (العلم و المال یستران کل عیب و الفقر و الجهل
یکشفان کل عیب) آه ای مستمع قابل و طالب مقبل * مثنوی * خواجه در
عیست غرقه تابکوش * خواجه کوشنه د کین تلویشات عیوبه غرقه در
پس نیلسون لاجرم * مثنوی * خواجه رامالست و مالش عیب پوش *
خواجه نک مالی وارد در مالی عیبی ساتردر * حضرت مولانا فرماید * تونهان
بودی و شدی پیدا بود * هر نهان آشکاره خواهد بود * هر که خود را انکر د

خوار امر وز * همچو فرعون خوار خواهد بود * هر که چون کل ز آتش
آب نشد * اندر آتش چوخار خواهد بود * هر که او پست و مست عشق
نشد * نابددر خیار خواهد بود * در سر هر که چشم عبرت نیست *
خوار و بی اعتبار خواهد بود * پس آلوده حب دنیا و دلدادۀ نقش
ماسوا اولان اهل هوالباس شهرتک التده انواع عیوب و اراید یکین بلز
اکابناء که * مثنوی * کر طمع عیش نه بیند طامعی * بر طمع ابدیچی
مال و منال و قیل و قاله طمع ابدی یکندن خواجه نک عیبی کورمز زیرا
* مثنوی * کشت دلها را طمعها جامعی * حرص و طمع قلوب
قاسیه بی تمام احاطه ایدوب جامع اولدی * مثنوی * ور کدا کوید
سخن چون زرکان * واکراول اسیر ماسوا و کاسه لیس اهل دنیا اولان
نادانه کدا معدنه متعلق اولان زر خالص مثالی مقال اهل حال ایلله
* مثنوی * ره یسا بد کاله اودردکان * کدناک قاشی دکانه یول بولمز
یعنی حریص دنیا اولانک اول امتعه نفیسه کلمات قدسیه قولاغنه کیرمز
ودکان فکرینه قونوب حفظ اولمز زیرا فقراء حقک گفتار درر بارلری
دنیا به کوکل و یرمبوب وزیب و زیورنه فریفته اولمبوب ورنک خبیثه
بویانمبوب بلکه دنیا و مافیها و حب ماسوادن کچوب جذبۀ ربانیه و معرفت
الهیه ایلله ادناس بشریه و اوساخ رديه دن پاک و طاهر اولوب فقر ذاتیده
قرار ایتمکدر و دکان معرفته مالک اولوب ابدالا بادغنائی قلبه افلاس طاری
اولماق طریقنی ارشاد در حریص دنیانک ایسه تکلیفات مزبوره خلاف
مرضیسیدر * پس گفتار مر د خدا اولان کدا صورت و سلطسان سیرتک
خلل کلماتی قامت اهل دنیا به راست کلز * عطار * اغنیارا اعتبار از درهم
چندی بود * همچو طفل نفس کوخرم بشیر مادرست * سفته را اقطاع
دنیا خوشتر از عقی بود * خود جعل را بوی سرکین به زطیب عنبرست *
حارس سیم و زراز زرسیر نبود تا بمرک * می کشد مستسقی آب و آن بمرکش
منجرست * کنج عزالت باقناعت زینت اهل دلست * ملک و مال بی نهایت
شاه رازیب و فرست * کر کدارا عود سوز از تفت نبود کومباش * سنه
پر آتش او کرم همچون حجرست * کار رحلت نیست شاهانرا بجز دست تهی *
پس درین معنی کدابی هم فتاد و سنجرست * ایمدی ای مرأء نفس اماره
* مثنوی * کار درویشی و رای فهم تست * درویشلکک کاری سنک

ماورای فهمیده در چونکه احوال فقر و اذواق درویشانه عقل و ادراک
 ایرشمن * پس * مثنوی * سوی درویشی بنکر سست سست *
 درویشک جایتنه سست سست باقه و حقارت و اهانت ایه نظرایتم * مثنوی *
 زانکه درویشان و رای ملک و مال * زیرا درویشار و رای ملک و مالده
 * مثنوی * روزی دارند ژرف از ذوالجلال * ذوالجلال و الجلال الله دن
 رزق و نصیب طوترل که نصیب مزبور از رزاق معنویه و اغذیه روحانیه در
 یعنی فقر ذاتیده اولان فقراء حق (ایت عند ربی یطعمنی ویسقینی) سفره سندن
 تناول ایدرل کما قال تعالی لجیهه المجتبی (ووجدک عائلاً فاغنی) قیل الفقراء
 ثلاثة فقیر النفس لا یستغنی بوجود الشئ و فقیر الی الشئ یستغنی بوجوده و فقیر
 الی الله و هو الذی یشحق المدح و قیل من اراد الفقر لشرف الفقر مات فقیراً
 و من اراد الفقر لثلاً یشغل عن الله مات غنیاً سئل ابو یزید عن الفقر فقال
 ظاهره بلوی و باطنه نعمة فیمجب علی المخلص ان ینفی ظاهره و یندی باطنه
 و سئل ابراهیم الخواص عن نعت الفقیر فقال الفقر رداء المتقین و جلباب
 المرسلین و لباس الراضین و زین المؤمنین و جمال العابدین و سرور الزاهدین
 و لذة الصابرین و متعة الورعین و منیة المریدین و حصن المطیعین و سئل
 سمون عن الفقیر الصادق فقال الفقیر الصادق الذی یأنس بالفقر کما یأنس
 الجاهل بالوجود و یتو حش من الوجود کما یتو حش الجاهل من الفقر
 و جنید بغدادی قدس الله سره دن دخی فقیر صادق کیمدر دیو سؤال
 اولند قد (الفقیر الصادق الذی لا یستغنی بشئ و یتغنی به کل شئ) بیوردی
 الحاصل انبیاء عظام و اولیاء کرام فضیلت فقر و فقراده اولقدر اخبار
 و آثار بیور مشلدر که جمله سی یازلسه نیجه مجلد کتاب اولور خلاصه کلام بنم
 روح روانم * مثنوی * حق تعالی عادلست و عادلان * کی کند استمکری بر
 بی دلان * حق جل و علا عادلدر عادلر ایه شکسته و بی دلره چان ظلم
 و ستم ایدر اصلاً ظلم ایتک احتمالی یوقدر کما قال تعالی (و ما ربک بظلام
 للعبید) یعنی رضاء الله تعالی مز خرفات فانیه و دنیای دنیه دن قطع یدایدوب
 و وجود و انایتدن بری اولوب محبت ربانیه ایه مأنوس اولان عبادنی حق
 سبحانه و تعالی دنیا لو شندن و ثروت و شهرتندن مجرد قیلدیه خوان رحمت
 و مطبخ محبتدن انواع نعم جلیله معارف اطعام ایدوب و البسه فاخره
 عصمت اکسا ایدر اولیه دکدر کیم نعم ظاهره و یرمیوب نعم باطنه دخی و یرمیه

و کندی رضاسی اوزره اولانلری خسر الدنیا والاخره قیلندن ایلیه *
 ایلدی حق سبحانه و تعالینک عدل و احسانی اندن عالیدر که * مثنوی *
 آن یکی را نعمت و کلا دهد * اول برینه نعمت و کلا و بره * مثنوی *
 وین دکر را بر سر آتش نهد * و بو برینی آتش فقر و نار ریاضت اوزرینه
 قویه حتی * مثنوی * آتش سوزا که دارد این کان * بر خدا و خالق
 هر دو جهان * آتش فقر اول فقیر صابر و قانع شاکری یا قبیجی اوله
 ایکی جهانک خالق اولان خدای متعاله بوطن و کانی کیم طور عقل سلیم
 صاحبی ظن و کانده اولز اما ارباب توهماتدن بعضیسی بو بایده اشکال ایدوب
 حضرت خدا خود عبادندن بعضنه لایعد و لایخصی ارزاق و اموال و یروب
 اول قولنی (والله یرزق من یشاء بغیر حساب) قول کریمه مظهر قیلور و بعض
 عبادنه دخی آتش فقر دن پیرهن کید یروب سرمایه عمرین آه حسرت
 و مشقت و ذلتده کچورر * پس بو کار بو العجب خلاف عدل و داد اولزمی
 دینور سه اولمز زرا حضرت حق و فیاض مطلق عبادندن بعضنه نعمت
 و دولت و بعضنه فقر و مذلت و یروب کر چه ظاهر حالی وهم و خیالکه مخالف
 عدل کورینور لکن حق سبحانه و تعالینک بونده کمال عدالتی ظاهر در اکا
 بناء که حق سبحانه و تعالی اول فقیره دولت و ثروت و یریدی انواع فساداته
 مبادرت ایدوب طاغی و یاغی و عاصی و جانی اولوردی * پس حق جل
 و علا کمال فضل و احسانندن عبد فقیرنه دولت دنیویه و یرمیوب قوت مالیه
 ایله حاصله اوله حق جرایم و اوزار و عذاب ناردن بری ایلدی کما قال تعالی
 (ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر ما یشاء)
 و شول قولنه که مال و یره انک النذن قوت مالیه ایله بعض خیرات ظهوره
 کله جکدر * پس اکا مال و مثال اعطا ایدوب و شکر ایله امر ایدر حتی عبد
 مزبور دخی موفق من عند الله اولور سه مالی فی سبیل الله بذل و عطا ایدوب
 شکرینی یرینه کتور مکله نائل درجات منعه اولور فاما نفس و هو ایلونه
 اسراف ایدوب شکر نعمتی بیلز سه کفار النعمه اولوب مالی اکا مار و داخل
 عذاب نار اولور و فقیره صبر و قناعت ایله امر ایدوب قانع و صابر اولور سه
 مدارج اعتلایه ارتقا ایدوب فقر و ذلت اکا معناده دولت و سعادت و ذوق
 لذت اولور و فقرینه راضی اولمیوب شاکی اولور سه دنیاده و عقباده
 کر فتار مشقت ابدیه اولور و حقیقده (خسر الدنیا والاخره) دینلور و لکن اکا

دخی بویوزدن رحمتدر که امتحان فقره صبر و تحمل ایتیمان امتحان غنایه
 هیچ تحمل ایده من * پس من وجهه سوال و حسابده خفت بولور
 * سعدی * آنکس که توانکرت نمی کرداند * او مصلحت تواز
 تو بهتر داند * مثل مشهور در که بر درویش عریان و در ریک نهان و ناتوان
 موسی علیه السلام مدین فراخ دستی و خائمان ایچون حق تبارک و تعالی بدن
 استشفاع تمنای ایتکله موسی علیه السلام جبل طورده حین مکلمه ده درویش
 مزبور ایچون قدرت و دستگاه شفاعت ایدوب حق تعالی اول فقیر مال
 فراوان و یردی * پس بعد مرور الایام موسی علیه السلام بر کونره کزدرده جم
 غفیر و جمع کثیر کوروب حقیقت حالی سوال ایلد کده یانبی الله دعاء خیر کز
 برکاتندن توانکر اولان ناتوان شرب خروقتل نفس ایتکله قصاص
 کامل ایچون احضار اولوب اجرای احکام شرعیه اولور دیو اعلام حال
 ایتدیله موسی علیه السلام حکمت جهان آفرینی کوروب انکشت حیرتی دهان
 عبرته وضع ایلدی و انک حقه ایلدیکی تباسر ایچون پشیمان و طالب مغفرت
 غفران اولدی * بیت * کربه مسکین اگر پرداشتی * تخم کنجشک از جهان
 برداشتی * فاذا کان كذلك اگر غنا و اگر فقر عباده امتحان الهیدر * پس
 هر کس دنیاده و آخرتده سزا و لا یقن بولور هیچ فرده ظلم اولمز کما قال تعالی
 (الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم) ایدمی حق تعالی قوللرینه
 خیر دیلر و شری عبادنک کسب و عملنه کوره و یرر الحاصل حق سبحانه
 و تعالینک جمله کاری کمال عدالت اوزره اولوب حکمت خفیه سنی عقول
 عقلا فهم و ادراکدن عاجز در * ایدمی ای مستمع قابل اول قادر و وهاب
 بعض عباده حکمة ملک و مال و عظمت و جلال و دولت و اقبال و یروب
 فقراء صابرینی دخی فقر و فاقه یه راضی ایدوب انک مقابله سنده انلره دخی
 صد هزار ذوق و حال و هر لحظه مشاهده جمال ارزانی قیلور (اللهم مالک
 الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء
 بيدک الخیر انک علی کل شیء قدیر) * نظم * کل ای راه حقیقت ایچره
 طالب * بوالوان بحرینه غرق اولمه دالب * جهان رنگینه الدائم
 حذر قیل * دکل باقی بوفانیدن کذر قیل * مثالی درجهانک خانه چین *
 درودیو ایدر بر نقش و رنگین * کوکل و یرمه جهان آیشینه * صقین
 الدائم هیچ آسایشینه * اولور غائب بوزیلور جمله تصویر * حقیقت

برایدی انجق قالور بر * قالو ررنکنده او غلبه قنرانک * همان بوسمه در
 خلقی جهانک * دورش بویولده عاشق جان و یرنجه * بوزوب بونقشی
 نقاشی کورنجه * آه ای فقردن خوف ایدن سالک راه الله تعالی مقبول انبیا
 و اولیا اولان فقردن آه ایتمه زیرا * مثنوی * فقر فخری از کذا فست
 و مجاز * (الفقر فخری) بویولدیگی کذاف و مجاز قبیله نمیدر لا والله مجاز
 و کذاف دکلدر بلکه * مثنوی * نی هزاران عز پنهانست و ناز *
 فقرده صد هزار عز و ناز پنهاندر کلمه نی مصراع اوله قید اولندی قید
 مصراع ثانی اولق اوزره استفهام تقریری اولق دخی وجهه در یعنی فقرده
 هزاران عز و ناز مستور و نهان دکلدر بعض نسخه ده دخی نی واقع
 اولوب صد هزاران یازمشد * پس هر کیم عقل معادی کندمی به
 یار اولور فقری غنایه ترجیح ایدوب قناعت اختیار قیلور * سنایی *
 بروفای زمانه کیسه مدوز * بگذرانش بقوت روز بروز * این دور و زه
 حیات نزد خرد * چه خوش و ناخوش و چه نیک و چه بد * برک دنیا
 خرد نپسندد * مرک بر برک این جهان خندد * دست بردی چویافت
 از پی بند * پای حرص تواز قناعت بند * رو قناعت کزین که طامع دون *
 درد و کیتست باعذاب الهون * آه ای زن بی قناعت دنیایه حرص
 و محبتکندن * مثنوی * از غضب بر من لقبها راندی * و غضب
 و حدتکدن بنم اوزریمه لقبلسوردد و حق سبحانه و تعالی کتاب کریمنده
 (ولا تلزوا انفسکم ولا تنابزوا باللقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان)
 دیو یوردیخی نهی تحریمیدن اجتناب ایتوب بکادرلو درلو القاب و یروب
 * مثنوی * یار کیم مار کیم خواندی * بن یار کیرایکن سن بکمار کیر
 او قودک و کاهی افسونکر دیدک و کاهی مغوض حق یلوب طماع رزق
 اکلادک ای ستره روی و بدخوی تحقیق بویله بیله سنکه * مثنوی *
 کر بکیم برکنم دندان مار * فرضی بن اگر افعی بی طوتام انک دندان زهر آلودین
 قوپار یرم * مثنوی * تاش از سر کوفتن نبود ضرار * تا که مارک باشی
 دو کلمکدن مضاره اولمیه * یعنی خلقه مضرت و زیان ایرشد در مکه سر کوفته
 اولوب کندمی به دخی ضرر و کزند واقع اولمیه و بوییت بعض نسخه ده بویله
 واقع اولمشد * مثنوی * و بر بکیم مار دندانش کنم * تاش از سر کوفتن
 ایمن کنم * معنی کیروا اولکی کبی سر کوفته اولماق ایچون دیشن

قو پاریم دیمک اولور * منوی * زانکه آن دندان عدو جان اوست *
 زیرا که دندان مارانک جانک دشمنیدر * منوی * من عدو را می کنم
 زین علم دوست * بن عدوی بوعلم و دانش جهندن عدو ایکن دوست ایدرم
 حاصل کلام اگر چه بن نفس اماره صاحب رینی صید و دام انابت و شبکه
 ارادتمه بند ایدرم لکن خلقه و کندی به ضرر محض اولان اخلاق ذمیه
 و صفات رذیه سی مارینک دندان قلع و افعیلک صفتی ازاله ایتمکله هلاک
 اولمندن خلاص ایدرم و مرتبه انسانیته بتورورم زیرا مارک اسناتی عدوی جانی
 اولدیغی کبی اهل نفس و هوانک دخی شهوات طبعیه سی عدوی قوای
 روحانیه سیدر تکیم شیخ عطار دیشدر * شعر * آنکه در غار بدن در قید
 نفس مدبرست * صید زهر آلوده اندر دهان اژدرست * کشتن نفست کواه
 قوت روحی بود * شاهد تیغ بر آن شاه ران عنترست * بهر جنک نفس
 درویش ریاضت دیده را * خرقة و تاج و نمبر کستوان و مغفرست * اگر چه
 کیم بوجوابلر مر دیر بدن زوجه سنه واقع اولمشدر و لکن مراد بالذات
 طریقه اخیارده اولان محقق و مر بیلرک و مر شد حقیقیلرک کند یلره سوء
 ظن و زبان در ازلق ایدن اهل انکاره و یردکاری جواب باصوابدر * یعنی
 ای منکر و نامستعد اولان بدکارلر اگر سرزده اثر ایمان و ارایسه (یا ایها الذین
 آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم) آیت کریمه سنده اولان
 نهیدن اجتناب و امت محمده خصوص صا زی فقراده اولانلر سوء ظندن احتراز
 ایدوب اولیاء اصفیا و مر شدین محققینی مرایی و مقلد و خلق ایچون مارکیر
 اولان افسونکر مرزور لردن ظن ایلمه و مشایخه افترا ایدوب دیلیکه کلان
 هذیان سو یلمه خدای متعال داننده هر حالدر که * منوی * از طمع
 هرگز نتوانم من فسون * بن هرگز طمعدن اوتوری افسون او قومزم و سن
 دیدیکلک دائره به او غرامزم بلکه * منوی * این طمع را کرده ام
 من سرنگون * بن بو طمع سرنگون ایلشم * شعر * کامل انسانه
 ایریشوب کسب عرفان ایلدک * معدن در حقیقت کوهر کان بزده در *
 وحدتک خنجرانه سندن نوش ایدوب جام صفا * مست درگاه اولمشز اسرار
 سبحان بزده در * * منوی * حاشه طمع من از خلق نیست * حاش لله
 خلقدن بنم طمع بوقدر * * منوی * از قناعت در دل من عالمست *
 قناعتدن بنم کوکلمده بر عالم وار در که اول عالمک واری کتر لایفی در

* شعر * چشمه بنم نور رخ یار طولوبدر * دل خانه سنه بر تو دیدار
 طولوبدر * یرقالمدی اغیاره بنم قلبم ایچنده * کوکلم کوزم الکجه سی
 دلدار طولوبدر * غرق ایتدی منی نور تجلی الهی * کونیله مکان کور نیجه
 انوار طولوبدر * کون کبی عیان اولدی بو کون قدرت یزدان * آج کوزکی
 کور کنبدوار طولوبدر * سرایشنه محرم اولیز هر کشی عاشق * محرم اولانک
 سینده سی اسرار طولوبدر * الحاصل ای زن بدن سکا نصیحت اولسونکه
 بر مؤمنی زی صوفیده کوروب وائده خلاف شرع شریف بر نشه کورمیه سن
 و اوقاتنی عبادات و طاعات و اوراد واذکارده مصروفه اولدیغن مشاهده
 ایلمه سن و هیچ کسه دخل و تعرض ایلدیکن ایشتمه سن زنه ارکا سوء ظن
 ایلوب درلو درلو احوال ناشایسته سو یلمه و هر مرید جمع ایلان محقق
 اولدیغی کبی مریدی اولان مشایخی دخی مقلده قیاس ایلمه بلکه طریق
 حقه سالک اولان طالبلرک بر علامتی دخی بودر که میل و محبتی صورت فقرده
 اولنلر جمله دن زیاده اوله و طائفه صوفیه به سوء اعتقاد اوزره اولان
 هر کیم اولورسه اولسون قلبی بی نور اولوب باب رجندن مهجور اولور
 قال صلی الله علیه وسلم (المؤمن یألف ویؤلف ولا یرقیب ولا یألف ولا یؤلف)
 وروی النعمان بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یقول (انما المؤمنون کرجل واحد اذا اشتکی عضوا من اعضائه اشتکی جسده اجمع
 و اذا اشتکی مؤمن اشتکی المؤمنون) و شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله
 عنه عوارف المعارف باب خامس عشره بیوررلر که اعلم ان تأسیس هذه الریط
 من زینة هذه الملة الهادیة المهدیة ولسکان الریط احوال تمیز و ابها عن غیرهم
 من الطوائف و هم علی هدی من ربهم قال الله تعالی (اولئک الذین هدی الله
 فبهدیهم اقتده) و مایری من التقصیر فی حق البعض من اهل زماننا و الخلف
 عن طریق سلفهم لایقدح فی اصل امرهم و صحة طریقهم و هذا القدر الباقی
 من الاثر و اجتماع المتصوفة فی الریط و ما هیاه الله تعالی من الرفق بیرکة جمعیة
 بواطن المشایخ الماضین و اثر من آثار منخ الحق فی حقهم و صورة الاجتماع فی الریط
 الان علی طاعة الله و الترسیم بظاهر الادب عکس نور الجمعیة من بواطن الماضین
 و سلوک الخلف فی نیاح متابعة السلف فهم فی الریط یکسد واحد بقلوب متفقة
 و عزایم متحدة و لایوجد هذانی غیرهم من الطوائف * پس ای زن بی انصاف
 بوقدر تصح و پندردن صکره ینه انصافه کلوب بنم حقه کافی الاول بدکان

اولور سڭ سڭ مثالك همان اكا بگز که * مثنوی * بر سر امرود بن بینی
چنان * درخت امرود اوزرنده بنی انجلین کور رسن * مثنوی * زن
فرودا نماند آن کان * امرودا غاچندن اشاغه کل تا که اول ظن و کان قالمیه
امرودا غاچندن اشاغه این که احوالی حقیقت ایله کوره سن دیمک ضرب
مئادر و بونک بیانی مکر زنانه اولان بر قصه نک سماعته موقوفدر وقصه
مزبوره بودر که بر مرأه مکاره عاشقنه اظهار جرات ایدوب بزسکا
زوجم یاننده و کوندزده قوجلماغه قادرین دیمش عاشقی دخی پس
بونیجه ممکندر که ادما ایدرسن دیدکده اول مکاره دلالة ایتش بن
شوهرمه فلان کون فلان باغچه به کیدرین سن بزدن اول واروب فلان
مخلده اختفا ایله بعده دعوامده صادق اولدیغم تماشا قیل دیوب بو عهد
اوزرنه اوچی دخی باغچه به واروب عورتک عاشقی محل معهود ده مخفی
اولوب عجباً بوسخاره و مکاره اثبات دعواده نه یوزدن خرده کارلک ایلیه
دیو انتظارده ایکن ار ایله عورت امرود ایله مالا مال بر درختک سایه سته
واروب او طور مشر عورت ارینه ایتش ای جائنک جانی شول امرودا غاچنه
چیقوب سکا بر قایچ امرود دوشورسم جائز میدر اری دخی لطفدر دیمکله
فی الحال عورت درخت اوزرنه چیقوب براییکی امرود قوپاروب گانه ارینه
امرود و یرمک ایچون اشاغه باقدقده های بره ظالم و خان ار اول التکده
اولان عورت ندر بنم کوزمه قارشو زنای ایدرسن بره صقالندن اوتانمز عورتنه
قارشو قغنی ار بیکانه عورت کتورر دیوب فریاد و فغانه باشلدی رجل
عورتک بو وجهله اولان افغانن کوروب بهی عورت مجنونمی اولدک بنم
یائمه عورت نه ایشلر دیدکجه اول مکاره فریاد و وایلائی آر تیروب اردخی
حیرته قالوب ای خاتون چونکه بویله دیرسن اشاغه کل اول عورتی اولدر
دیدکده یا اولدره مز میم دیو عورت امرودا غاچندن کندی بی اشاغه
براغوب بر زمان جوانب ار بعه سنه باقش اری ایتش ای عورت سکانه
اولدی نیچون بویله ایلدک عورت ایتش عجب تماشادر بن امروده چیقوب
اشاغه باقدیغم کبی انی کوردیمکه بر خوب عورت کلوب سنکله معانقه
و معامله ایدوب بالاخره مراد الوب مراد و یردیکز حالا بن اشاغه
ایندیکمه نابود و ناپیدا اولدی انسمی و جنمی ایدی بیلیمدی دیوب گانه
بحر حیرته طالیدی رجل دخی مره نک حاله تعجب ایدوب عجباً شو غاچده

مطلب
قصه زن مکاره
و مورد مثل مشهور

بر خاصه می واردر دیو خاطره به دوشوب ای زن امرودا غاچنه بندخی
چیقاین دیوب غاچنه چیققدقه اول مکاره فی الحال عاشقنه اشارت ایدوب
ارینک کوزینه قارشو زنا ابتدیلر رجل فقیر دخی امرودا اوزرنه عورتیله
برنا محرک اجتماعن کوروب ای خاتون عجب تماشادر که سن بنی نیجه
کوردک ایسه بن دخی سنی ایله کور یورم دیوب اشاغه اینرکن عورتک عاشقی
کیدوب نهان اولدی ارایندی تحقیق بو کوردیکز خیال بو امرودک
خاصه سندندر دیوب اول اعتقاد اوزره قالوب بو ضرب مثل اول زماندنبرو
قالدی * پس بر کمسنه بر شئی حقیقتیله کور میوب غلط ایلسه * از سر
امرود فرود آی تا که کانت نماند * دیرلر پس مرد اعرابی دخی زننه شجره
شکدن اشاغه کل که کاندن قورتیلوب غلط بین اولیه سن دیدی زیر
بر کمسنه ده غرض اولسه اصلا کمسنه ده هنر کور میوب عیب کورر و بلکه
غیریده کوردیکی اگر نیک و اگر بد کندی صفاتیدر مثلاً * مثنوی *
چونکه بر کردی توسر کشته شوی * چونکه رقص ایده سن سر کشته
اولور سن و سڭ باشک دوندیکندن * مثنوی * خانه را کردند بنی
و آن تویی * خانه بی و درو دیواری دونجی کور رسن و اول دونن سڭ
باشکدر * پس درو دیواری دوار کوردیککدن انلرک فی الحقیقه کرد شده
اولد قلمی لازم کلدیکی کبی حریص دنیا و اهل ریا اولان ارباب نفس و هوا
دخی قانع و صابر اولان اتقیا و اصفیای حریص و طماع کوردیککدن انلرک
حریص و طماع اولسنی ایجاب ایتوب بلکه اولیاء اصفیا بر مرآت مصفادر که
انلر نظر ایدن کندی صفاتن کورر و کاملر دخی جمله بی زیبا کورر
* لمنشه * هر که کاملتر بود او جمله را کامل شمرد * هر که جاهلتر
بود او جمله را جاهل شمرد * ایمدی (قیاس النفس علی النفس) جائز دکلدر
امانه چاره هر کشینک حرکت و جنبشی کندی مرتبه سندندر دیو حضرت
کاشف الاسرار مولانا خداوند کار بو بیانه شروع یور دیلر

* در بیان آنکه جنبیدن هر کسی از اینجا که ویست *
* هر کس را از چیره وجود خود بیند *

انک بیاننده در که هر بر کسک حرکت ایلمی اول مرتبه و مقامنددر که
اکا مخصوصدر هر کسی کندی وجودی دائره سندن کورر مثلاً * تابه
کبود آفتاب را کبود می نماید و سرخ سرخ می نماید * * جام کبود آفتابی

کبود کوسر و ابکینه سرخی کوسر حاصل سرچه هر نه رنگه ایه
آفتابک پرتون دخی انک کبی کوسر مع هذا اول الوان متباينه آفتابک
اولوب تابه متلونند ر فاما

چون تابهها از رنگها بیرون آید سپید شود از همه
رنگهای دیگر اوراست کوتر باشد و امام همه باشد

اما جاملر الواندن طشره کله بیاض اولور و غیره جاملرک الواندن جام
سپید راست سویلیجی رکدر و جلّه الوانک لون ایض اصل و حقیقتیدر
یعنی شیشه وجود لری رنگ کبود لذات جسمانیه و لون سرخ شهوات نفسانیه
ایله متلون اولان آلودگان حرص و طمع زجاجة صافیة وجود لری غل و غشیدن
پاک و نور آفتاب ضیائش مشابه سنده اولان مردان خدایی کنندیلر کبی
الوان حرص و طمع ایله متلون وادناس زرق وریا ایله آلوده و ملوث قیاس
ایدوب آینه ده کوردکلری کنندیلرک شکل قیجکلری اولدیغن فهم ایتزلر
قطعه صفای جهره اورا کجالتواند دید * دلی که دیده او پر غبار می
باشد * دلست آینه آن چهره رادل صافی * چه گونه چهره نماید که تاری
باشد * نثر فاما عارفین اصفیایک زجاجة زاهره وجود لری رنگ تعینات و لون
کثرتدن مبرا و معرا اولوب نار جذبات الهیه و آتش تجلیات سبحانیه ایله
نور بیاض مطلق و باقی بالحق اولمغله (مثل نور کشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانه کوب دری یوقد من شجرة مبارکة زيتونة
لا شرقية ولا غربية) تلائم ایدر و حقیقت اشیا بی کاهی مشاهده ایدوب
کثرات و اضافاتک جلّه سنی نور دریای احدیتده مستغرق کور و ب جمال
حقندن غیر نظر ایتزلر کما قال الشیخ رضی الله عنه فی فص الیوسفیه (فاعرف
عینک من انت و ماهویتک و ما نسبتک الی الحق و بما انت حق و بما انت
عالم و سوی و غیر و ما شاکل هذه الالفاظ و فی هذا یتفاضل العلماء فعالم و اعلم
فالحق بالنسبة الی ظل خاص صغیر و کبیر و صاف و اصفی کالنور بالنسبة
الی حجابیه عن التناظر فی الزجاج یتلون بلونه و فی نفس الامر لالون له
ولکن هذا تراه ضرب مثال حقیقتک بربک فان قلت ان النور اخضر
لخضرة الزجاج صدقت و شاهدک النظر محسسی وان قلت انه لیس باخضر
ولا ذی لون لما اعطاه لك الدلیل صدقت و شاهدک النظر العقلی
الصحیح فهذا نور متمد عن ظل و هو عین الزجاج فهو ظل نور لصفائه
کذلك المتحقق من بالحق تظهر لصفائه صورة الحق فيه اکثر مما تظهر

فی غیره

فی غیره فاما من یکون الحق سمعه و بصره و جمیع قواه و جوارحه بعلامات
قد اعطاها الشرع الذی یخبر عن الحق و مع هذا عین الظل موجود فان
الضمیر من سمعه یعود علیه و غیره من العبد لیس كذلك قدسبة هذا العبد
اقرب الی وجود الحق من نسبه غیره من العبد * یعنی ما لکلام شیخ رضی الله
عنه بودر که پس سن عین ثابتہ کی و یا خود خارجی اولان و جود کی
عارف اولوب سن کیمسن و حقه نسبتک ندر و نه شی ایله حق و نه شی ایله عالم
و سواى حق سن یل و بو الفاظه مشاکل نه و ارایسه اذعان قیل * یعنی معلومک
اولسونکه غیب الهیه ثابتہ اولان عینک شؤنات ربانیه دن برشان و صور
معلومات الهیه دن بر صورتدر و دخی سن عین ثابتک خصوصیتده ظاهر اولان
حقک پرتونور وجود یسن و سنک حقه نسبتک مقیدک مطلقه و ظلالک شخصه اولان
نسبتی کبیدر و من حیث الهویه و الحقیقة حق و من حیث التعین و اختلافات
الهیات عالم و سواى حق سن و علما باختلاف المشاهد بو علم شریفده متفاضل
اولوب بعضیسی عالم و بعضی اعلی در اکابناء که شول عالم که تعین ایله کثرتی
مشاهده ایلیه خلقی مشاهده ایدر و بو صورتده متجلی اولان وجود احدی بی
مشاهده ایلیان حتی مشاهده ایدر و وجهینی مشاهده ایلیان حقیقت
واحد ذات و جهین اولمق اعتباریله حق ایله خلقی اعتبارین ایله مشاهده ایدر
و نسب و اضافاتله متکثره یعنی ذات ایله احد و اسمین ایله کل اولانی مشاهده
ایلیان ذو بصیرت حق معرفت ایله عارف حق اولان اولیاء کمالدر و حتی
خلقسز مشاهده ایدن ارباب استغراق مقام فنا ایله مرتبه جعده اولان
اهل حالددر و خلقی حقه و حتی خلقده مشاهده ایلیان مستقیم الشهودا حدیث
عین ایله بقاء بعد الفناء و عرف بعد الجمع مقامده اولان کامل الشهود درو مرتبه
علیه مرتبوره مقام استقامت اولوب بو مقامک مکینی جلّه دن اعلی در * شعر *
من که در صورت خوبان همه اومی بینم * تو میپندار که من روی نکومی بینم *
نیست در دیده ما هیچ مقابل همه اوست * تو قفایم نکرى من همه رو
می بینم * هر کسی می نکر دیده بروی نکرده * هر چه می بینم از وجهه بدوی بینم *
تو زیکسوش نظر میکنی و من همه سو * تو بیکسو و منش از همه سو می بینم *
می باقیست که از جام و سبوی نوشم * عکس ساقیست که در جام و سبوی بینم *
گاه با جلّه و که جلّه ازو میدانم * گاه او جلّه و که جلّه درو می بینم *
مغربی * آنکه تواس میطلبی در خلوت * من عیان بر سر هر کوه و کومی بینم *

* پس وجود حق صغیر و کبیر و صافی و اصفی اولان ظل خاصه نسبت ایلله
من حیث الظهور فی المظاهر المختلفة صغیر و کبیر و صافی و اصفی و کثیف
و لطیف در مثلاً نور آفتاب کییکه زجاجه ده طرف ناظر دن حجاب نور
اولان لونه نسبت ایلله شعاع نور و رای زجاجه لون زجاجه ملون
اولور حال آنکه فی نفس الامر نورك لونی یوقدر * پس اگر زجاجه
صافیه و شفافه اولسه نور دخی وراء زجاجه ده صفای اصلیه اوزره باقی
قالوب الواندن بر لونه ملون اولمز فاما زجاجه مکدره و ملونه اولسه نور
دخی کدورت و تلون ایلله باهر اولور * پس نورده فی الاصل لون یو غیکن
لون زجاجه ایلله ملون نمایشده اولان نور آفتابی بین الرب و العبد انمودج ایدوب
ربك سنك مرآت حقیقتکده ظاهر و خصوصیت مرآتله متجلی اولور حال آنکه
ذاتنه انك لونی یوقدر * پس اگر سنك حقیقتك بحسب الخصوصية المعینه ملونه
اولور سه تجلیات الهیه دخی وجه مذکور اوزره ملونه اولور فاما حقیقتك
صافیه و لوندن خالصه اولور سه نور وجود حق دخی مرآت مجلای قلبکده
کاهو فی ذاته متجلی اولور کما قیل * بیت * بقولون لون الماء لون انائه * انا الان
من ماء الاناء بلالون * نظم * شویله دبر لر کیم صویک رنکی انانک رنکیدر *
رنکی اولمان انانک شمعی بن صویندیم * نور حقه مظهر صافم انکیچون دلد
حق * ظاهر اولدی صافی کویان انک نور ندیم * فاذا کان كذلك لخضرة
الزجاج نورده دخی سبزدر دینلسه صادق و بو کاحسک شاهد در زیر مقابل
نور اولان وراء زجاج اخضرده مرئی اولان شعاع نور اخضر دن غیری
اولمديغن نظر حسی شاهد در کذلک نور ذولون و اخضر دکدر دینلسه
قول مزبور دخی صادق قدر زیرا نظر صحیح عقلی سکا اعطاء دلیل ایتشدر که
شعاع آفتاب فی نفس الامر لون زجاجه دن مزهدر * پس صافی و اصفی اولان
حجابیه نسبت قیلنسان نور متمدن الظل اولان نوردر * ایدمی کرک زجاج
ملون و کرک زجاج غیر ملون ظل مطلقاعین زجاجه در کذلک حقله متحقق
اولان اهل الله دن بعضمزه کمال صفوت اولمغله صورة حق انده غیر یسند
ظاهر اولان صورتدن اکثر و اظهر اولور و حقله متحققدن مراد ارباب
قرب نوافلدر زیرا اصحاب قرب فرائض ذات و صفات و وجود ایلله فانی
فی الحقدر و بعضمزه دخی بروجله قرب وارد که حق انک سمع و بصری
و جمیع جوارح و قواسی اولور و حق عبدک سمع و بصری اولدیغی شول

علامات ایلله ثابتدر که علامات مزبوره بی اخبار عن الحق ایدن شرع و یا خود
شارع اعطا ایدوب حضرت حقدن بطریق الحکایة (لا يزال العبد يتقرب الى
بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه و بصره و یده و رجله) حدیث
شریف و بونک امثالی دلائل ایلله تبلیغ رسالت ایلدی زیرا سمعه قولنده اولان
ضمیر عبده عائددر و عیددن بو عبد اصفانک غیر یسی که کندی صفاتی
صفات حقده افنا ایلله حق انک سمع و بصری اولمز * پس عبد سائرک
نسبتدن بو عبد اخصک نسبتی وجود حقده اقربدر * ایدمی ضمیر مهرانجلایه
خفی اولمیه که حق ایلله تحقق ایکی قسمدر (بر قسمی حقله متحقق اولان
کسمه در که صفات حقده کندی صفاتدن فانی و حق انک صفاتی مقامنده قائم
اوله * پس بو عبد فانی کندی صفاتلری ایلله فاعل و حجیات صفات
مزبوره ایلله متوقف و محجوب اولان عیددن حقه اقربدر و قربك بوقسمه
شیخ رضی الله عنه (فما من يكون الحق سمعه و بصره و جمیع قواه بعلامات)
دیو اشارت یوردی (و بر قسمی دخی عبد اخص ذات حقده کندی ذاتندن
فانی و ذات حقله باقی اوله و قسم مزبور قرب فرائضدر که قرب اولدن
اقربدر زیرا بومقامک صاحبی کندی ذاتندن فانی و حقله باقی اولوب حق
انکله سمیع و بصیردر و انک یدی ید الهیدر و جمله دن اقرب حضرت فخر عالم
صلی الله علیه و سلمدر که انک صورتی صورت الهیه در کما قال تعالی فی شان
الاسنی (و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی) * شعر * ای خاكد
تو عرش راتاج * يك پایه زقدر تست معراج * تو در یتیمی و ترا جای *
برتر ز همه چودرة التاج * فخر تو بفقر و تاج داران * آورده بفرق بردرت
تاج * در تیره شب ضلال هجران * نور تو شده سراج و هاج * آیات تو در زمانه
روشن * چون خط سیه ز صفحه عاج * جامی که ز تند باد عصیان * شد
خرمن طاعتش بتاراج * اکنون ره معذرت گرفته * مسکین بشفاعت
تو محتاج * اما عجب حکمت و اوز که قدر تکه اول مفخر موجودات وزبد
کائناته (لولاك لولاك لما خلقت الافلاك) بیوریلوب جمیع عالم انک یوزی صوینه
وجوده کتورلمش ایکن ابو جهل لعین رنک کبود کفر و لون سرخ شرک
ایلله ملون و مکدر اولمغله حسن جمال باکمال حبیب ذوالجمالی چشم نابیناسی
کور میوب دیده انکار ایلله باقغله * مثنوی * دید احدر ابو جهل
و بکفت * حضرت محمود واحد علیه صلوات الله الاحدی ابو جهل

بی بصیرت و ظاهر و باطنی محض شرك و ظلمت و کوردی و ابتدی که
 * مثنوی * زشت نقشی کز بنی هاشم شکفت * بنی هاشم بدن بر نقش
 زشت آجلدی خبری یوقدر که اول بی دین کندی صفاتک لایقن سویلدی
 و مرآت محمدیه کندی نقشن سویلدی فلهذا * مثنوی * گفت
 احمد مرورا که راستی * حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ابو جهله
 ابتدی که کرچکسن * مثنوی * راست کفتی کرچه کار افزاستی *
 راست سویلدک اگرچه حددن تجاوز ایلدک و کار افزاسن وینه اول ساعتده
 * مثنوی * دید صدیقش بکفتای آفتاب * فی زشرق فی زغربی خوش بتاب *
 یازغار و شفیق ابوبکر الصدیق رضی الله عنه اول مهر منیر صفا و ماه قبه وفا
 و معلا و مجتباتک انوار جمال با کمالن کوردی و کندینک غایت اخلاصندن
 ابتدی ای آفتاب عالمتاب نه شرقدن سن نه غربدن سن لطیف ییلدره زهی
 آفتاب فلک اسما و صفات و نور محض وحدت ذات که مشرق بنی هاشمندن
 طالع و لامع اولوب مشارق و مغارب آفاق سنک پرتو کدن اشراق ایلدی
 * نعت شریف * بنور رسول الله اشرفت الدنا * ففی نوره کل یبئی
 و یذهب * بدامجده من قبل نشأة آدم * و اسماءه من قبل فی العرش
 تکتب * بمبعثه کل النبیین بشرت * ولا مرسل الا باجمد یخطب *
 بتوریه موسی نعت و صفاته * و انجیل عیسی فی المدایح یطنب * باقدامه
 فی حضرة القدس قدسی * رسول له فوق المناصب منصب * بعزته
 سدنا علی کل امة * و ملتنا فیها النبیین ترغب * بدور بدت بل لاح وجه
 محمد * و صهباء دارت بل حدیثک مطرب * بار و احنا راح الحدیث
 فکلنا * نشاوی کأن الراح فی الحی یشرب * باوصافک الحسنی تطیب
 قلوبنا * و تهتر شوقا و الرکائب تطرب * بذنبی باوزاری حجت و ذاتی *
 متی یطلق العانی و طیبة تقرب * بذلی بافلاسی بفقری بفاقتی * الیک
 رسول الله اصبحنا اهراب * بمدحک ارجو الله یغفر ذلتی * ولو کنت عبدا طول
 دهری اذنب * آه ایها المشتاقون الی رؤیة نور جمال رسول الله اول بدر دجانتک
 مشکات شریف و وجه کریمنده درخشان اولان نور آفتاب احدیت بر موجب
 (کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة) بر شجرة
 مبارکه دن مشتعل اولمشدر که شجرة مبارکه من بوره نک اصلی شول صفاتک
 مصدر یدر که اصل و حقیقتی بدایت و نهاسیتدن منزله اولان ذاتدر و اول

شجرة زیتونه شول درخت موزون ملکوتدر که سموات وارضک باطنیدر و دخی
 (لاشرقیة ولا غربیة) ایلله متصفه در یعنی عدمدن اولان ظهور کونک شرقدن
 و عدم القدم اولان عدم کونک غربندن دخی اولیوب کمال تلاؤ و صفوتندن نور
 صفات اکا و اصل اولمزدن اول بنفسه ضیا و یرمکه قریبدر زیر اول صفاتدن
 بر صورتدر * پس نور صفات نور فعل خاصه و اصل اولدقه نور علی نور اولور کما قال
 تعالی (یکاد زیتها یضی و لولم تمسسه نار نور علی نور) * پس شجرة من بوره نک
 نورنی کورن نور صفاتی کورر و نظری نور صفاته تعلق ایلان اهل بصیرت
 نور ذاتی مشاهده ایدر و نور عینی ادراک ایدن نور عین العینی کورر و عین
 جمعی کورن کونی انوار ذات و صفاتدن بروزایتش مرآت فعلی کورر
 و رویت من بوره مشاهده قدمه نعت اصطفایله نظر ایتکه مستعد اولان
 اصفیاء و اصداقاه مخصوصدر و ذلک قوله تعالی (یرحمه الله لثوره من یشاء)
 الایه * پس ابوبکر الصدیق رضی الله عنه ک وجه مشروح او زره نور
 حقیقت محمدیه بی مشاهده ایتکه جمله دن زیاده اتم استعداد و کمال استحقاقی
 اولمغله حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم ابوبکر الصدیق مشاهده سی
 باینده تصدیق بیوروب * مثنوی * گفت احمد راست کفتی ای
 عزیز * اول حبیب واحد واحد حضرت احمد علیه صلوات الله الصمد
 ابتدی راست سویلدک صادق القول و صدیق صدیق سن ای عزیز
 * مثنوی * ای رهیده توز دنیای نه چیز * ای صدیق اکبر و قلبی الله
 نوریه منور سن دنیای ناچیز و لاشیدن خلاص اولمش یعنی قید صور کثرات
 و بند نقوش تعینات اولمقدن رها بولوب همای اوج وحدت اولمشن
 * پس رسول خدا هم ابوجهل و هم ابوبکر الصدیقه راست سویلرسن دیو
 بیورمغله * مثنوی * حاضران کفتدای صدر الوری * مجلس
 شریف مصطفویده اولنلر ابتدی ای صدر الوری و ماه بدر لیله الاسرا
 * مثنوی * راست کو کفتی دو ضد کورا چرا * ایکی ضد کویه
 راست کو دیوباب یکینک دخی کلامنی تصدیق بیوردک عجا بونده حکمت
 نه در که مع هذا ایکینک دخی کلامی بر برینه مباین و متناقضدر
 * پس اول حلال المشکلات فخر موجودات علیه اکمل التحبات اصحاب صفا
 انتسابه توجه بیوروب * مثنوی * گفت من آینه ام مصقول دست *
 ایتدیلر که ای بنم اصحابم بن یدالهینک مرآت مصقوله سیم یعنی تجلیات ذات

وصفاته مظهر برآینه مجلا و مرآت مصفايم ❖ مثنوی ❖ ترك و هند و در من
آن بند که هست ❖ ترك و هند و بنم مرآمده اول معنای کورر که صفات
مرتبه کندیلرینکدر (کاوردن من مرآت مجلوة قدیری کل احد فینا صورته
❖ مدح نبی ❖ شعاع بذالها شمی بطیبة ❖ فساق الیها الجن والانس
والوحشا ❖ شهد ناله نورا تری الشمس دونه ❖ فتور رسول الله قد بلغ العرشا
شفیع جمیع الخلق للحق احد ❖ اذا بطش الجبار واستسرع البطشا
شفیق علینا مؤثر لصلاحنا ❖ یودلنا ان نترك البغی والغشا ❖ شمائله
الاحسان والجلود والوفا ❖ لقد طاب منه الاصل والفرع والمنشا ❖ شفاعته
رجو المسیء الذی جنی ❖ نهارا ولیلایکسب الاثم والفحشا ❖ شفا
کل عاص فی یدیک وانی ❖ مریض من العصیان متجع الاحشا ❖
شفی الله امرأی بزورة ارضکم ❖ ویسرلی الباری لتفیلها الامشا ❖
پس مردا عرابی اگر عیب بین واکر هزین هرکس کوردیکی کنیدی عیب
وهزیدر دیوزوجه سنه انواع نصح وپند ایتد کد نصکره فقر وقناعته
ترغیب وسوء ظندن ترهیب ایچون برقاج کلمات دخی سویلیوب ایتدی
❖ مثنوی ❖ ای زن ارطماع می بینی مرا ❖ ای زن اگر بنی طماع
وحریرص کور رسک ❖ مثنوی ❖ زین تحری زنانه بر ترا ❖ بوزنلر کبی
تحری ایلمکدن یوقاری کل یعنی تحری بیحاصل ایله رتبه سفلیه ده قالمیوب
درجه عالیة رجاله ارتقا ایله و مردان خدا کبی سرخ و کبودر نکردن
معرا و مرآت مجلا کبی مصفا اولوب یقین وشهود صاحبی اولغه جد و جهد
قل کرچه بنم سکا صبر وقناعت و فقر و مسکندن سویلیدیکم صید خلق
و حرص و طمع شکننده کورینور ولکن ❖ مثنوی ❖ آن طمع راماند
ورجت بود ❖ اول طمع بکرز و رجت اولور ❖ یعنی صید مردم ایدوب
فقر و محبت ترغیب ایلمک اگرچه طمع مشابه در فاما مستمع قابل اولان بنم
کلماتی حسن قبول ایله اصغا ایدوب فقر و ترکه مائل اولور سه برکسته نک هدایتنه
سبب اولوب معناده اول طمع رجت اولور ❖ ایتدی ای زن ❖ مثنوی ❖
کو طمع آنجا که آن نعمت بود ❖ قنی طمع اول مرتبه ده که اول طمع نعمت اوله
یعنی قنی بر طمع که اول طمع بر مرتبه ده نعمتن عد اولنه و یا خود اول یرده که
نعمت اوله او مقوله یرده طمع نیلر لاجرم انده طمع اولمز و سنک بنده طمع وارد
ملاحظه سن ایلدیکن کنیدی حالکدر بن خود نعم تجلیات الهیه ایله مانند

آفتاب نور محض و مرآت مصفا اولمشدر ❖ پس بنده حرص و طمع اولمز
❖ قاسم انوار ❖ بحمد الله من ازدردی کشانم ❖ زدوق درد دردش جان
فشانم ❖ مرا هرکس بشکل و صورتی دید ❖ بصد دستان میان دوستانم ❖ زمین
و آسمان روشن بمن شد ❖ که من نور زمین و آسمانم ❖ زمین و آسمان در رقص آید
اگر از شوق دستی بر فشانم ❖ مرا اندر مکان جویند مردم ❖ نیا بندم که مرغ
لامکانم ❖ نداند حال قاسم را بجز دوست ❖ اگر چه سودم و کرد در زیانم ❖ پس
بودولته نه ایله واصل اولدک دیر ایسک فقره صبر و شکر وقناعت ایله واصل
اولدم ❖ ایتدی ای زن ❖ مثنوی ❖ امتحان کن فقر را روزی دوتو ❖
سندخی برای یکی کون صبر و قناعت غله فقری امتحان ایله ❖ مثنوی ❖ تاب فقر اندر
غنائینی دوتو ❖ حتی فقر ایچنده ایکی قات غنی کوره سن که بری غنای
قناعت و بری غنای عصمتد ❖ شعر ❖ فقر میکفت که من خسرو جاویدانم ❖
فقر میکفت که من نادره انسانم ❖ فقر میکفت که فردا که قیامت کردد ❖
نه غم از پول صراطست و نه از میرانم ❖ اندر آن روز من از محنت و غم از آدم ❖
مرکب جان بسر کوی یقین میرانم ❖ حاصل کلام و خلاصه مرام
❖ مثنوی ❖ صبر کن با فقر و بگذار از ملال ❖ فقره صابر اول و ملال
و کلالدن کج ❖ مثنوی ❖ زآنکه در فقرست عز و ذوالجلال ❖ زیرا
ذوالجلال و الجلال اللهک عز و دولتی و لطف و رحمتی فقرده در (کا قیل سئل
الجنید عن اعز الناس فقال الفقیر الراضی ❖ وقال المؤمل (ما رأیت الغنی
اذل منه فی مجلس الثوری ولا رأیت الفقر اعز منه فی مجلس الثوری) وقال
معروف الکرخنی قدس الله رمسه اذا اراد الله تعالی بعبد خیرا استعمله
وزوی عنه الخذلان واسکنه بین الفقراء واذا اراد الله بعبد سوء زوی
عنه العمل وابتلاه واسکنه بین الاغنیاء اذا نظر الیهم استعظم غناهم (وقال
ابوبکر الوراق طوبی بالخذلان للفقیر فی الدنیا والآخرة (فسألوا عنه فقال
(لا یطلب السلطان منه الخراج فی الدنیا ولا الجبار فی الآخرة الحساب) وسئل
ابو حفص النیسابوری بماذا یقدم الفقیر علی ربه فقال وما للفقیر ان یقدم به
علی ربه سوی فقره) ❖ پس ای زن بی صبر ❖ مثنوی ❖ سر که مفروش
وهزاران جان بین ❖ غم تنک دستیدن یوزک پورتاروب سر که فروشک
ایتم و هزاران جانی ❖ مثنوی ❖ از قناعت غرق بحر انکین ❖ قناعتدن
غرق بحر انکین کور یعنی نیجه عاشقارک روانی فقره ایلدی کوری صبر و قناعت

بر کائنده غرق بحر انکبین محبت او اشدر الحاصل * مثنوی * صدهزاران
جان تلخی کش نکر * صدهزاران تلخاک چکن جانی کور * مثنوی *
همچو کل آغشته اندر کاشکر * کل کبی کلبشکر ایچنده ممتزج و آغشته اولمش
یعنی تلخی اوراق و ردسکر ایله مختلط اولدوقده تلخاکدن اثر ماقالمدیخی کبی
فقر و فساد و عینایه صبر ایدوب تلخی مجاهده و ریاضتده سکر محبت
الهیة دن لذت الوب ذوق اله کتورن عاشق کل شکر کبی پر لذت اولور اما
نیچه ایدین که * مثنوی * ای دریغ امر ترا کنجابدی * ای دریغاسکا
وسعت استعداد و حوصله نهاد اولیدی * مثنوی * تازجام شرح دل
پیداشدی * تا که جائیدن شرح دل طالع و لامع و آشکارا و پیدا اولیدی
ولذت محبتدن اصلیه خبر و یریدی امانه فائده بر فحوای (کلم الناس علی قدر
عقولهم) سوز مستمع طلب و استعدادی مقداری سوزینور اکابناء که
* مثنوی * این سخن شیرست در پستان جان * بوسوز فی المثل
پستان جانده لبندر * ایدمی بو تقدیر چه * مثنوی * بی کشنده
خوش نمی گردد روان * چکیچی و ایچی اولمقسر شیرلطیف و خوش
روان اولمز فاما شویله که * مثنوی * مستمع چون تشنه و جوینده شد *
مستمع چون تشنه و جوینده اولدی * مثنوی * واعظا مرده بود
گوینده شد * واعظا اگر مرده دخی اولسه متکلم و گوینده اولور
و متوجه طالب کمال توجهی ایله واعظی سویلدر و بلبل کبی فریاده کتوروب
استعداد مستمع بلبل لسان واعظک تازه اچلمش کلی کبی اولور زیرا
* مثنوی * مستمع چون تازه آمدنی ملال * مستمع چونکه مجلس وعظه
تازه و بی ملال کلدی یعنی قابنده افکار مزخرفات دنیویه و کسب و معاشک
ظلمت درد و غمیله مکدر القلب اولیوب یارنکی کونک و بلکه بونفسدن
زیاده نک قیدین چکیوب خلوص قلب ایله واعظ متحقق که مراد مرشدین
محققیندر حضور شریفارینه کسه فرضی کثرت اشتغال دنیوی ایله
بر مکدر خاطرک تأثیرندن واعظ سست دخی اولدیسسه اول تازه و بی ملال
اولان طالبک شوقنه * مثنوی * صد زبان گردد بگفتن کنک ولال *
کنک ولال اولان کمنه سوزده یوز دلو اولوب عند لب هزار
دستان اولور ارباب صفایه معلومدر که مقام فساد اولان اهل عشق آتش
عشقه یانه یانه وجودندن اثر قالدوب محض آتش اولمشدر کرچه حرارت

و تابشی مستددر ولکن صیت و صداسی نابود در * پس طالب جدید دخی
آتش یا نغمه مستعد اولان هیزم خشک مثابه سنده اولوب تابش آتش ملصق
اولدیخی کبی فی الحال بر کورلدی و سوزش حاصل اولوب دخان و علول هوایه
پیوسته اولور و سائر عشاقی دخی یکی باشند طالب مثابه سنده ایدوب
هر بری بلبل کویا اولور فاما * مثنوی * چونکه نامحرم در آید از درم *
چونکه قیومدن ایچرونا محرم کله عندلیب لسان کلمات قدسیه ایله نغمه زن
اولمقدن ساکت اولوب * مثنوی * پرده در پنهان شوند اهل حرم *
اهل حرم پرده خفا ایچنده مستور و پنهان اولورل * مثنوی * و در آید
محرمی دور از کزند * و اگر ضرر و زیاندن دور بر محرم پر نور کله
* مثنوی * بر کسایند آن ستیران روی بند * اول مستورل یوزینک
بند و برقعن کشاده ایدوب عرض جمال و اظهار معرفت ذی الجلال ایدرلر
* شعر * صغیر مرغ جان اسرار کوید * ولیکن بادل بیدار کوید *
پشیمان گردد اندر آخر کار * چوسر کنج را بامار کوید * سخن از عشق
گفتن نار و ایست * بشرط آنکه بامقدار کوید * چرا بید سخن گفتن بکوری *
که چون بشنید از آن زنهار کوید * چه کوی قصه آن کور و مشرک *
که او انکار را اقرار کوید * محمد گفته باشد در حقیقت * حدیثی را که
یار غار کوید * سخنهای مقلدنی فروغست * اگر یکبار اگر صدبار کوید *
چو عاشق مست شد نا کام و ناچار * حدیث خانه در بازار کوید * زیك
بحرست این لؤلوی شهوار * اگر ملا اگر عطار کوید * چوقاسم در بقای
اوفناشد * سخن از واحد القهار کوید * ایدمی ای نور دیده پدر *
و چکر پاره مادر * مثنوی * هر چه را خوب و خوش و زیبا کنند * هر نه
شیئی که خوب و لطیف و زیبا و خوش ایدرلر * مثنوی * از برای دیده بینا کنند *
دیده بینادن اوتوری ایدرلر اعمیدن اوتوری اصلا برشی تزیین و آرایش ایتزلر
زیرا اعمانک مبصرات لطیفه دن ذوق و نصیبی یوقدر * شعر *
حقیقت اهلی اولانلر بیلور نور خداسرین * مقلد عینی اعمادر کوره من
اولیاسرین * شولر کیم نفس ایله همرنک اولوب جسمی جان ایتز * قرین
دیو در بیلز مسیح جان فزاسرین * نه بیلسون عشقی ناقصلر کمال اهلینک
اسرارن * چوبه لمز بولهب قرب مقام مصطفیاسرین * معارفی نورنه
واصل اولان انسان کاملدن * سلوکی حقه در دائم بیلور اول کبریاسرین *

حقیق سر و حدتدن ایرشدی علم تحقیقه * انچون انکشاف ایتدی جهانه
دو سراسرین * آه ای سالک راه * مثنوی * کی بود آواز چنک
وزیروم * چنک آوازی وزیروم قیلارینه دوزن و یرلک چان اولور
* مثنوی * از برای کوش بی حس و اصم * صاغر کسینه نک بی حس
و بی ادراک اولان قولا غنندن اوتوری * یعنی آواز بلند و پسین ایلدکاری
نغمات روح افزا قولا غننده صم اولان اصم لاریچون دکلدر بلکه
شوند کاندن ایچوندر زیر اصمک مسموعات لذیذ دن نصیبی یوقدر و کذلک
* مثنوی * مشک را حق بیهده خوش دم نکرد * حق سبحانه و تعالی
مسکی عبث یره ذور وایح طیبیه قیلدی بلکه * مثنوی * بهر حس
کرد و بی اخشم نکرد * صحیح الدماغ اولوب رایحه طیبیه بی حس ایتکه
قوت شامه سی اولانلر ایچون مسکه رایحه طیبیه و بوی خوش و یردی
بوخسه رایحه دن ذوق ولدت بولیان اخشم و قوت شامه سی مختل
اولانلر ایچون خوش دم ایلدی اخشم رایحه طویمان مختل الدماغه دیرلر *
و بالجمله (ولکل شیء اهل) هر نسنه نک اهلی وارد و هر شی کندی جالنی اهلنه
کوستروب آب زلال دقایقک تشنه لبی اولیانلره بحر حقایق تنوج ایتمز و عرایس
ابکار افکار معانی حرم کبریا و جلالت نامحرملرینه جمال با کاندن رفع نقاب
احتجاب ایتمز و هیچ بر چهره زیبا نایینا ایچون آرایش چشم و ابرو قتلز و سمع
جانی اولیانلره عند لیان فضای انس نغمات جان فزای قدس ایتمز و روایح
فواح انفاس نفیسه مردان خدا مشام جانلری مختل اولانلره اصابت ایتمز
هر کس طالب و مشتربسن فرق و کندی بی اکا عرض ایدر * امدی
هر شیء ما خلق له سی وارد در مثلاً * مثنوی * حق زمین و آسمان
بر ساخته ست * حضرت حق وقادر مطلق زمین و آسمانی خلق ایلشدر
* مثنوی * در میان بس نار و نور افراخته ست * مابین السماء و الارض
چوق نور و نار یو جلمش و پیدا و آشکار ایتشدر نوردن مراد انبیا و اولیا
و مؤمنین اصفیا و ناردن مراد فراعنه طبیعت و شداد خلقت و ابو جهل
سیرت اولان منکرین و معاندین در * یعنی حق سبحانه و تعالی زمین و آسمانی
خلق ایدوب نار و نوری ترفیع ایتدیکی کبی یو اور تالقده اهل نور اولان
نیجه انبیا و اولیا و ائمه و خلفا نک نام شریف و دین منیف و طریقه
لطیفه لرین یو جلدی و اهل نار اولان عجب و انانیت و کبر و نخوت و غضب

و شدت صاحبزندن نیجه سته دولت دنیا و یرمکله مناصب دنیویه زین ترفیع
ایدوب و عالمیان اوزرینه نیجه زمان ظلم و بدعت ایله استیلا ایتکله ناملری کفر
و طغیان ایله شهرت بولوب (اولئک اصحاب النار) دیو مذکور اولدی
ضحاك و شداد و نمرود و فرعون ذی الاوتاد و قوم ثمود و عاد و شمدرن صکره
ظاهر اوله جق اهل بغی و فساد کبی * پس (ولکل مقام رجال) هر مقام ایچون
بر اهل و مکین و بر مصداق (ولکل رجال مقام) هر مشرب ایچون بر مقام و مقرر خلق
اولندی مثلاً * مثنوی * این زمین را از برای خاکیان * بوز منی خاکیلر
ایچون * مثنوی * آسمان را مسکن افلاکیان * و آسمانی افلاکیلر ایچون مسکن
و مقام دوزدی پس خانی صورت و افلاکی سیرت اولان انبیا و اولیا و عاشقین اصداقا
محو صورت خاکی و اثبات سیرت افلاکی ایتکله بشریتلرین ملکیتیه تبدیل ایدوب
صاحب مقام محمود و هم صحبت ساکنان عرش رحمن و معبود اولور لر و جبلت لرنده
بالقوه مر کوزه اولان صفات ملکیتلرین حب دنیا ایله محو و ازاله ایدوب احکام
صورت و طبیعت اوزره ختم اولنلر محبوس تیره خاکی اولوب جمیم طبیعت
سفلیه ده قالب مدارج اعلادن محروم قالور لر و مقامات سنییه جبروتیه صاحبزندی
کندینک هم جنسی کور میوب انبیا و اولیا به انکار و عداوت ایدر لر تکیم حضرت
مولانا بیورر * مثنوی * مرد سفلی دشمن بالا بود * مرد سفلی دشمن بالا اولور
یعنی مرتبه اعلانک اهلنه فعلا و قولا و سرا و حالا عداوت ایدر هر مرتبه
سفلیه ده اولان خود مرتبه منبیه به عداوت ایتدیکی ظاهر دکلدر دینورسه
قولا و فعلا ظاهر دکل ایه سرا و حالا عداوتی مقرر در زیر اهر کیم اولورسه
اکثر حالده کندی و رای عقل و مافوق سلو کلرنده اولان مرتبه دن سوزا یشته لر
اول مقامک صاحبندن اول مقام اقتضا نیجه بر فعل کور سه لر یا بودر که
صاحبنه عداوت ایدوب و بعض متعصب قتلنه دکین سعی ایدر و بعضیلری
انکار ایدوب بعضیلری دخی هیچ اولمز سه تعجبه قالور * پس معنی
(المرأعدولما جهله) و فقینه لاجرم هر کس بیلدیکی مرتبه به عدودر
الحاصل * مثنوی * مشتری هر مکان پیدا بود * هر مکانک
بر مشتری و هر چورک باقله نک و انفس نفایسک بر بشقه آلیجیسی پیدا اولور
و بالجمله * بیت * هر کس مناسب کهر خود گرفت یار * بلبل بباغ رفت
وزغن سوی خارزار * و فقینه * جنت اعلایه و رؤیت تجلی جمال مولایه
مشتری اولان عاشق لر سرمایه عمرینی تحصیل اعمال صالحه یره صرف

ایدوب * لایق مقام محمود اولور * و مستحق دوزخ اولان سفلی طبعات
دخی اعمال جهنمه دن اولان جرایم و اوزاره تقید ایدوب نار جحیمده یانغه
سزاوار اولور * پس * بیت * ایش بیلندی ایشلیه سی ار کرک *
بویوله وارماغه کی سرور کرک * دیشلردن مردان خدانک کلماتن اصفا
ایتمکه لایق قولاق وانلرک جمال باکالترین کورمکه کوز تحصیل ایتمک
کر کدر والا انلر قولاغی اولمیان سو یلز و کوزی اولمیانه تزین جمال ایلمز البته
تزین جماله چشم بر نور کر کدر ای زن سن همان بونی کنندی حالکدن قیاس
ایلیوب اکا کوره اذعان قیل مثلاً * مشنوی * ای ستیره هیچ تو برخاستی *
خویشتن را بهر کور آراستی * ای مستوره هیچ سن قالد کی واعی ایچون
کندیکی تزین ایتمکی بو خود مقرر در که سن کند یکی نابینا و نامحرملر
ایچون دوزوب قوشمیوب بلکه محرم وینا اولان زوجک کوزینه شیرین
کور نمکدن اوتوری تزین و آرایش ایلدک الحاصل بنی کور سونلر
دیوب کنندی به دوزن و یرمک کوز لویه در * پس سنک حالک بویله ایکن
بزدخی سنک کی کورو کره تزین ظواهر و بواطن ایدوب اسرار حقایق
الهیة و نکات دقایق ذوقیه بی بی باک و بی پروا سوبلیوب عرایس جمال ابکار
افکار دن نه وجهله کشف قناع ایلدلم و وجه لطیف معانی بی کیمک ایچون
جلوه کر ایدلم * شعر * من معدن اسرارم اما بنی کویم * من ابر کهر بارم
اما بنی کویم * در خانقه صورت در زاویه معنی * من طالب آن یارم اما بنی
کویم * من سوز درون دارم من ساز برون دارم * سر کشته دلدارم اما بنی
کویم * من عاشق عیارم در نورم و در نارم * من قلزم زخارم اما بنی کویم *
من سالک اطوارم اندر طلب یارم * جوین و خریدارم اما بنی کویم *
من شیفته یارم من واقف اسرارم * من قاسم انوارم اما بنی کویم *
پس سنده استعداد اولدقدن صکره بن سکا نه سوبلیه بن که * مشنوی *
کرجه اتر ایدر مکنون کنم * فرضی اگر جهان وجهانی بی پردر مکنون ایلیم
و کلمات جواهر نکاتم ایله اصداق اسماعی مالا مال قیل * مشنوی * روزی
تو چون نباشد چون کنم * چونکه سنک بهره و استعدادک اولیه نیجه ایده بن
نظم * کر طالب ایسک کورمکه سن رؤیت دیدار * موسی صفت
اولغل دون و کون عشقه بیدار * یارک کوزی نر کسارینه جاندن اسیر اول *
آزاد اولان دیرسک اگر جمله دن ای یار * خلاصه کلام سوزی نه در ایدلم

نتیجه مرام بودر که * مشنوی * ترک جنک و رهزنی ای زن بکو * ای زن
جنک وجدال و یول اورو جلغی ترک ایلله و بنی درلو در لوما سوايه براقه
مشنوی * ورمی کوی بترک من بکو * و اگر جنک وجدالک تر کنی اقرار
ایتمز ایسک بنم ترکی سوبله * یعنی بن سنی ترک ایدرم خویمی ترک ایتمز دیکه
بزه بیلوب سنی ترک و قطع علاقه ایلیدلم * پس * مشنوی * مر مرا چه
جای جنک نیک و بد * بکانه نیک و بدک جنکی یریدر که * مشنوی * کین
دل از صلحها هم می رمد * بنم قلبم صلحلردن دخی اور کر فاقنده قالدیکه
جنک وجدله تمکمل اوله * ایمدی ای زن مقطع کلام بودر که * مشنوی *
کر خش کردی و کر نه آن کنم * که همین دم ترک خان و مان کنم * اگر جدلدن
واز کوب سکوت ایدرسک خوش یوخسه شویله که خوش اولیوب ینه بنی
وزردیه سن و آزرده دل ایلیدسن همان شمیدی انی ایدرمکه ترک خان و مان
ایدوب سنی تطلیق ایدرم * شعر * ای دریغا بو جهانه بولدم بر یار غار *
بو جهان باغنده یوقدر کل کیم اولمزانده خار * قنغی یارک کیم طولشدی جیم زلفی
بویته * یور کیمه عاقبت نیش اوردی اول مانند مار * هر کیمه یارم دبسم اغیار
اولور هر دم بکا * بولدم حاله همدم بو جهانه طوغری یار * زال دهرک ضربنه
هیچ کمسنه دویمزولی * پهلوان اولدر که نفسن قتل ایده مردانه وار * ای
حقیق چون مناسب یار بولمزدنیه ده * فارغ اول غیری دن اول کندیکه
کندک طوغری یار *

مراعات کردن زن شوهر را و استغفار کردن از گفته خویش

زن شوهرینی مراعات ایلیمی و کنندی گفته سندن توبه و استغفار
قتلیسی بیاننده در * مشنوی * زن چو دید او را که تند و توسنت *
زن چونکه کور دیکم اول مرد تازی اسب مصری کبی تند و حرروندر
پس بو مرد عربی بی کندویه رام ایتمکه بر غیر مکر و حیله کرک دیوب
مشنوی * کشت کریان کریه خودد ام زنست * نالان و کریان اولدی
کریه وزاری خود اسکیدن دام زندر * مشنوی * گفت از تو کی چنین
پنداشتم * زن شوهرینه ابتدی بن سندن چقان بونجیلین بی وفالق امید ایدردم
اصلا سندن بوهر جایللق مأمولم اولیوب بلکه * مشنوی * از تو من
امید دیکر داشتم * بن سندن غیری امید طوتاردم و آخر وضع ملاحظه ایدردم
اما حیفا که اومدیغم کبی چیمدی دیوب درلو در لو آه و حنین و کریه

وانین ایلدی (کما قالت الحكماء النساء جبايل الشيطان * سعدی گوید * نه مارا
در میان عهد و وفا بود * جفا کردی و بد مهری نمودی * یکبار از جهان
دل در تو بستم * ندانستم که بر کردی بزودی * هنوزت کرسر صلست
باز آئی * کران محبوبتر باشی که بودی * پس مرأء اعرابی بو مقوله
کوکل آلیجی سوزل سو یلیوب * مثنوی * زن در آماز طریق نیستی * زن
شوهرینه بو یوقلق طریق یقیندن کلدی * مثنوی * کفت من خاك شما
امنی ستی * ای شوهر بن سرك خاك پایکرم ستی یعنی قادین دکم بلکه سنک
جاریه کبی اولوب سکا خاتونلغه لایق دکم دیوب طریق مسکنت و تواضعدن
انواع التیاملر ایلدی و انجودانه سی کبی کوزیاشی دو کوب ایتدی که * مثنوی *
جسم و جانم هر چه هستم آن تست * بنم جسم و جانم و هر نه یه مالک ایسم
سنکدر * مثنوی * حکم و فرمان جلکی و فرمان تست * حکم و فرمان
جمله سنک فرمانکدر هر نه بیورر سک (الامر امر کم) من بنده فرمانکم
و بی مخالفت مطیع و منقاد کم دیو نیاز ایلدی * سعدی * نکار من چو در آید
بمنده نمکین * نمک زیاده کند بر جراحت ریشان * چه بودی از سر زلفش
بدستم افتادی * چو آستین کریمان بدست درویشان * وزن اعرابی انواع
سوز و کداز ایلد ای رجل کریم * مثنوی * کر ز درویشی دلم از صبر
جست * اگر بنم ککو کلم فقر و فاقه دن صیچرادی ایسه یعنی
فقیر لکدن خوف و فرار ایتدیسه * مثنوی * بهر خویشم نیست این
آن بهر تست * اول خوف و کر ز بنم کندم ایچون دکدر بلکه سنک ایچوندر
زیرا * مثنوی * تو مرادر دردها بودی دوا * سن بکادر درده دوا
اولدک * پس حق و حقوق کوزه دیلیوب * مثنوی * من نمی خواهم که
باشی بی نوا * بن ایسترم که سن فقیر و بی نوا اوله سن * مثنوی *
جان تو کر بهر خویشم نیست این * سنک حیاتک ایچون والله العظیم بو جست و جو
کندم ایچون دکدر * مثنوی * از برای تستم این ناله و حنین * بلکه
بو ناله و حنینم محضاسنک ایچوندر * یعنی درون دلدن سنک خیر خواهکم
قطععه * یعلم الله که در وفاداری * زان فزونم که در کمان آری * چشم
آن دارم از فراست تو * که مرابی روش مینداری * و بالجمله ای شوهر و نور بصر
سکا محبتم بر درجه ده در که * مثنوی * خویش من والله ز بهر خویش تو *
هر نفس خواهد که میرد پیش تو * والله العظیم و بالله الکرم بنم نفسم دیلر که

هر نفسده سنک او ککده سنک ایچون اوله و بیک جانم دخی وار ایسه فدا اوله
وقال بعضهم لزوجه * شعر * لقد كنت محتاجا الى موت
زوجتي * ولكن قرین السوء باقی معمر * فیالیتها صارت الى القبر عاجلا *
وعذبها فيه نكیر و منکر * آه ای شوهر و مونس * مثنوی * کاش جانت
کش روان من فدی * از ضمیر جان من واقف بدی * بنم جانم سنک جانکه
فدا اولسون کاشکی سنک جانک بنم ضمیر مدن واقف اولیدی * یعنی بنم
جانم سنک یولکه نو جهله ترك سر ایدر و جان و روان فدا قیلوب بذل وجود
ایدر نه اولیدی حقیقت حال و مال دروندن سنک جانک آگاه اولیدی که ذره
قدر محبتده غل و غش اولدیغین فرق ایدردی اما مشکل بودر که بن سنک
نه و جهله در دسرك اولدیغیم نیاز سن آه کیم * شعر * در عشق تو ترك سر چه
باشد * از دوست عزیز تر چه باشد * کفتی چه کنی اگر کشم تیغ * بسم الله کو
دگر چه باشد * ای مردم چشم روشن ما * بر ما فکنی نظر چه باشد * وای سرور
سینه * مثنوی * چون تو بامن اینچنین بودی بظن * چونکه سن بکا ظنده
بویله اولدک یعنی حقه کان بدایدرا اولدک * پس غایت حزن و المدن * مثنوی *
هم ز جان بزار کستم هم ز تن * هم جاتمدن بزار اولدم هم تندن * شعر *
ترا کر بی وفا کفتم چه کفتم * غلط کردم خطا کفتم چه کفتم * اگر کفتم ستم
چندین روانیست * حدیث ناروا کفتم چه کفتم * من خاکی بخاک آستان *
حدیث توشنا کفتم چه کفتم * الحاصل ای شوهر خوب بنم خطامی عفوایت
* مثنوی * خا کر ابرسیم وزر کردیم چون * تو چنینی بامن ای جارا
سکون * ای سکون جان چونکه سن بمله بویله سن خاکی سیم وزر او زره
ایلدک * یعنی چونکه سن بکا وجه معاش ایچون سویلدیکمه الم
چکدک من بعد معاشه متعلق نسنه آکایوب سیم وزردن فراغت ایلدم
وسن نه ستمه سالک ایسک بن دخی سنک مسلککه تابعم * قطععه * هر که
نه بر دین تست کالغد مش فرض کن * و آنکه زند باتو کم کم زکش
فرض کن * و آنکه درم دارد و از درم او بکس * می نرسد بهره بی درمش
فرض کن * مثنوی * تو که در جان و دلم جامی کنی * ای شوهر سنکه
بنم جان و دلمده محبتکله بر ایدرسن * مثنوی * زین قدر از من تبرامی
کنی * بو قدر سوز ایلد بندن تبری ایدرسن نه دیه لم الدن نه کلور * مثنوی *
تو تبراکن که هستت دستکاه * من تبری واستغنا ایلد که سنک قدر تک وارد

یعنی هر نه قدر استغنا ایلست نمکنند زیرا که بن سنک بند زنجیر محبتک اولیجق
تبری واستغناک مقبولدر * مثنوی * ای تبری ترا جان عذر خواه *
ای محبوب و معشوق سنک تبری واستغنا و ناز و رعنا لکه جان عاشق عذر خواهدر *
یعنی هر بار که بکا تبری ایدوب افتراقه متعلق کلمات ایله ناز واستغنا
ایلیه سن بو بن عاشقک جانی عفو و احسانک رجالدرو ناز واستغنا بی کنیدی به
سعادت بیلوب بز بولطف و کرمه لایق دکل ایدک دشنام و جفا و ناز
واستغنا دخی سنک التفات و کر مکدر دیو جبهه مسکنی زمین اطاعته
قویوب صد هزار تضرع و نیاز ایله عذر خواهلق ایدر * خجندی *
ما بسودای تودا من ز جهان در چیدیم * محنت عشق تو بر راحت
جان بکزدیم * پیش از آن دم که نبود از دل و از جان اثری * در میان
دل و جان مهر تومی و رزیدیم * خلق در عشق تو بر وجه نصیحت
باما * هر چه گفتند شنیدیم ولی نشنیدیم * آهای بنم جانله سود یکم
* مثنوی * یاد می کن آن زمانی را که من * سابقده اولان اول بر زمانی
ذکر ایله که * مثنوی * چون صنم بودم تو بودی چون شمن *
بن سکاصنم و سن بت پرست و شمن کبی ایدک معنای ظاهریسی مرآه رجله
ذکر زمان سابق ایدوب ای بنم زوجم سن خود بی تازه لکیده الدیغک
وقت بن سنک جانکدن زیاده سوکلو یارک اولوب هر نه دیسم جله سنه
بسر و چشم دیوب اصلا و قطعا مخالفت ایتمه مکده کویا که بن سکابت و سندی
بکا انقیاده بت پرست کبی ایدک لکن شمدی بن سکا پرستش ایدوب هر نه
فرمان ایدرسک امریکه رانم و معنای تأویلیسی نفس مؤنث جانبدن
عقل معاده اظهار انقیاد اولنوب ای عقل معاد سن معاش ایله مقید ایکن
بن سکا هر نه که ایما و اشارت ایتمه فی الحال بلا توقف مرادم برینه کتوروب
بر وجهله امره مخالفت ایتمه کویا که بن صنم سو منات و سن شمن
باطاعات ایدک (کما قیل النفس هی الصنم الا کبر) اما الحاله هنه (اسلم شیطانی
علی یدی) فحوا سنجه سن بنی کندیکه تابع قیلوب سن آمر بن مأمور
وسن حاکم بن محکوم اولدم هر نه فرمان ایدرسک فرمان برم و هر نه مرتبه
جفا واستغنا ایلست عذر خواهم دیوب بویوزدن نفسک عقله تملقی ولا جرم
بونک تحتده بر حیل غریبه سی و اردر زیرا نفس مادامکه انقیاد و اطاعت
دعوا سنده اولدجه مرتبه نفسدن خروج ایتمه مشدر * پس نفس اول

زمانده اصلاح اولور که هرگز کنیدی وجوددن اثر ما قالمیوب عین روح
و ذات عقل کل اوله و سن بن قیدندن خلاص اوله * ایدمی عاقله لازمدر که
نفسک بو وجهله اولان حبله و خدعه سندن دخی غافل اولیوب دور بین
اوله و صورت صلاحده کنیدی بی فریفته ایده جکن اذعان قیله الحاصل زن
اعرابی شوهرینی صید ایچون تملقی زیاده ایدوب ایتدی که ای شوهر
* مثنوی * بنده بروفق تودل افر و خست * بنده افکنده سنک
وفق مرامک اوزره دل افر و خسته در * مثنوی * هر چه کوی بی پشت
کوید سوخته ست * هر نه بی که پشیمدی و پشوردیه سن چا کر دل
افروخته سوخته در دیر یعنی خدمتکده بر مرتبه اهتمام اوزره یکده بر کارک
کور یلسن فرمان ایلست دخی اولدیمی و یا خود اولدیمی ملاحظه سنده
ایکن اول کار انجامه اربوب حاضر و مهیا اولور و فرمانک هر نه ایسه
برینه کلور و بالجله * مثنوی * من سپاناخ توام هر چه پری * بن سنک
سپاناخکم یعنی حوایج طعامک کبی یم بنی هر نه ایله طبع ایلست قابلیتم واردر
* مثنوی * یاترش با یا که شبر بن می سزی * با کشی شور با و یا که
طاطلی شور با جلله سنه قابله هر نه یه لایق کور رسک مطیع و حکم و حکومته
و اطعمه نفیسه یه سن لایق و سزا سن * خجندی * نیست از سوز تو جانرا
نه کز یرونه کزیز * سر نه دارد ز سر خنجر و تیغ تو سستیز * آرزومی برم
آن سوز زهی آتش شوق * خاطر می کشدن تیغ زهی خاطر تیز * خلق
کویند کزیز از ستم زلف و رخس * روز روشن بچنین بندچه امکان کزیز
* پس ای رجل مکرم حالا سکا عذر خواهلغه کلدیم و اکسکلکم بیلدم زیرا
* مثنوی * کفر کفتم نک بایمان آمدم * اول معارضه حینده تهور مدن
کفر سو یلشم و بیلر لکه طریق حقندن عدول ایتمشم ایشته شمدی ایمانه کلدیم
* مثنوی * پیش حکمت از سر جان آمدم * سنک حکمک او کنه سر جانندن کلدیم
یعنی اطاعت امر ایتمکه جان و دلدن کلدیم بنم کستا خلفمه نظر ایتمیوب دامن
عفو ایلله ستر ایلله که * مثنوی * خوی شاهانه ترانشناختیم * سنک خوی
شاهانه و خلق پادشاهانکی آکلامشم * مثنوی * پیش تو کستاخ خرد
تا ختم * سنک حضور که کستاخانه خر سوردم یعنی رعایت ادب ایتمیوب
بعض کلماته جرأت ایتمکه کستا خلق ایلدم اما بحمد الله تعالی * مثنوی *
چون ز عفو تو چراغی ساختم * چونکه سنک عفو و کر مکدن بر چراغ دوزدم

* مثنوی * توبه کردم اعتراض انداختم * جمله خطا و زلایمه توبه
ایلدیم و اعتراضی بیانه آندم یعنی ترك اعتراض ایلدم * مثنوی * من نهم
پیش تو شمشیر و کفن * بن سنک حضور که شمشیر و کفن قوادم * مثنوی *
می کشم پیش تو کردن را بزن * سنک پیش که کردان چکرم بویمنی اور
یعنی ایسته بویمن ایسته قلیچک بنم سکا اصلا مخالفتم بوقدر * بیت *
یار سر میخواست از من خواهش کردن نهاد * پیش او سر چیست بایدیده
روشن نهاد * آه ای جان ایچنده جانم و محبوب جاودانم * مثنوی *
از فراق تلخ می کوی سخن * فراق تلخدن سوز سولرسن ای بنم جانله
سودیکم لطف و احسان قیل * مثنوی * هر چه خواهی کن ولیکن
این مکن * هر نه دیلرسنک ایله ولیکن بونی ایله یعنی هجر و فراقه متعلق
سوز سولربوب چکرم داغله * مثنوی * در تو از من عذر خواهی
هست سر * ای مر ددلیرسنک وجود کده بدن اوتوری عذر دیلیجی
بر سر خفی وارد * مثنوی * بانوبی من اوشفیجی مستمر * اول سر
مخفی مسترا سکا بنسز شفیع و معذرت خواهد * پس سنسز بکاسنی شفاعت
ایلیان رازنهان نه مقوله سر پنهاندر دیرایسک * مثنوی * عذر خواهم
در درونت خلق تست * بنم شفیع و عذر خواهم سنک در ونکده مر کوز
اولان خلق و شیم و لطف و کرمدر * مثنوی * زاعتماد اول من جرم
جست * بنم کوکلم انک اعتمادندن جرم دیلدی یعنی سنک حسن خلق
و عفو و احسانکه اعتماد ایتمکه قلم جرم و خطا و اوزار و زلاته جرأت
ایلدی * پس * بیت * ساقیامی ده که زندیهای حافظ فهم کرد *
آصف صاحب قران جرم بخش و عیب پوش * و فقیحه * مثنوی *
رحم کن پنهان زخود ای خشمکین * ای بکا جرم و خطا ایچون غضبناک
اولان حلیم و کریم بر موجب (والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس)
کندی درونکده پنهان اولان خلق عظیم مقتضاسنج بکانهانجه رحم
و شفقت ایله * مثنوی * ای که خلقت به زصد من انکین * ای خلوق
و جواد سنک حسن خلقک یوز بظمان عسل مصفا و سکر مکرردن شیرینتر
و خوبتر در کرچه بو وجهله اولان تضرع و نیاز زن اعرابیدن زوجنه
واقع اولشدر ولیکن حقیقتده عبد مجرمدن درکا قاضی الحاجاته بو وجهله
مناجات اولنه غیچون زمره تأئینه تعلیمدر * سبجه * ای در رحمت تو بر همه

باز * غرقه نعمت توشیب و فراز * عشقبازان بتنای توبند * زهدورزان
بخیالت خرسند * کرنه بابت زتو باشند نامی * کس سوی بتکده نهد کامی *
کرنه بویی زتو آید بدماغ * کس نبوید کل خوشبوی بیاغ * داغ تو باغ دل
جای بس * باشد از باغ تو بویش هوس * بویی از باغ خودش روزی کن *
لذت داغ خودش روزی کن * منه از دام هوا باشندش * بکسل از هرهوسی
پیوندش * بردلش نقش غم خویش نکار * خاطرش بسته بهر نقش مدار *
بخیه فقر زنش بر زنده * سازش از ذوق فنادل زنده * تاچو بر سر زندان زنده
فقر * مرده خود بود وزنده فقر * آه کیم مناجات سنان پاشاده نه لطیف
دیشدر که * الهی بزم سکنه زار من اوله * الهی بزم سکنه نه بازار من اوله * الهی
ضعیفتری رد ایتمک کریمک نشانی دکل * الهی افتاده لری یره صالمق رحیمق
نشانی دکل * الهی سنک ذاتک رحماندر بزم فعلز عصیاندر * الهی سنک آدک محسن
و جواددر بزم ایسه ایشمن جهل و عناددر سن آدیکه لایق ایت بزم حالزه کوره
ایتم سن ذاتکه مناسب ایله بزم فعلزه کوره ایله * الهی اگر تائب کاهسنز
اولق کرکسه دکه کس تائب بولنمز و اگر توبه ده پشیمانلق بترسه دکه یرده
عاصی کورنمز نه مر دیهلوان اولور که هیچ نفسی هواسته او بمنزونه صاحب
طغیان اولور که صکره تمام پشیمان بیزلی پشیمانلق قوری زباندن کر کمز
وندامت همان لساندن کر کمز بردخی ایتمه مکه عزیمت کرک و بالکلیه و از کلمکه
همت کرک آه بو کونکی نیک و بد نه اعتبار نظر عاقبت کاره در * الهی بیزارم
اول طاعتندن که عجب وریا کتوره راضیم اول معصیتدن که زاری و بکا
کتوره نیلسونلر اول نمازیکه نیازی یوق نیه برار اول درون که رازی یوق
* نظم * توبه اولدر سن پشیمان اوله سن * حق ییلوب نو مسلمان اوله سن *
دیده کریان و درون آتش اوله * جان و دل اول آتش ایله خوش اوله *
بنده حق اوله و غیری قویه * نفسنی ترک ایدوبن حقه اویه * در دین اکدجه
یوره کن طاغلیه * عمری ضایع کچدیکنه اغلیه * بن بکا تندم دیو حسرت
چکه * نولیسر حالم دیو غیرت چکه * کیچه کوندز طور میوبن یلواره *
بن کنه کارم بکا رحم ایت دیه * هر کشینک توبه سی بردلو اولور *
هر مقامک صورتی بر یوزلو اولور * آدم اولور توبه اکابر کال * آدم اولور
توبه ده قالمق و بال * که کاهه اغلق قربت و یرر * که کاهی الکاسی
و حشت و یرر * حضرت حق پر عطا در پر کرم * عاشقیدرم وجود وهم

عدم * کفر و ایمان عاشق اول کبریا * مس و نقره بنده و اول کیمیا * محصل
کلام زن اعرابی شوهر بنده ایلدیکي مخالفتدن صد هزار ندیم و پشیمانی کوستروب
* مثنوی * زین نسق می گفت با لطف و کشاد * لطف و کشاد ایله ارینه
بواسلوب و نسقدن سو یلدی * مثنوی * در میانه کریه بروی فتاد * وائشای
کلامده زن اعرابی به کریه وزاری واقع اولدی * پس * مثنوی *
کریه چون از حد گذشت وهوی های * چونکه کریه و افغان وهای هوی
حددن تجاوز ایلدی * مثنوی * زو که بی کریه بداو خود دلربای *
مع هذا زن خود اغلامدین دلربایی علی الخصوص چونکه وجه مشروح
اوزره آه و انین وزاری و خنین ایلدی * مثنوی * شد از آن باران یکی
برقی بدید * اول کوزدن تقاطر ایدن باران اشکده بر برق لمعان ایلدی
* مثنوی * زد شراری بر دل مرد وحید * کنج قناعت و زاویه ریاضتده
فرد وحید اولان مرد اعرابینک قلبه اول برق لامعه بر شراره آوردی
یعنی * بیت * نیکار من چو در آید بخنده نمکین * نمک زیاده کند
بر جراحت ریشان * و فقیحه کریه زندن مرد تازینک درونی یاندی
طو تشدی و شفقت و محبت و مرحت و رقت علولری دماغه پیوسته اولدی
و قلبه کمال مرتبه تا ثروانفعال کلدی نیجه منفعل اولسونکه * مثنوی *
آنکه بنده روی خویش بود مرد * اول زن دلربا که مرد عربی آنک روی
خوبنک بنده افکنده سی ایدی * مثنوی * چون بود چون بنده کی
آغاز کرد * پس قید بند زلف نیکار و اسیر محبت روی خوب دلدار اولان
مرد نزار نیجه اولسون چونکه محبوبه سی اکابنده لکه آغاز ایلدی و مسکنت
کوستروب بن سنک عبد مملو کیم دیدی حقا بو مقوله ناز و نیاز محلهده عاشق
جان و باشی محبت جانانه به فدا اولور * مثنوی * آنکه از کبرش دلت
لزان بود * الحق اول کمنه که سنک کوکاک آنک کبر و نازندن لرزان
اولور کن * مثنوی * چون شوی چون پیش تو کریان شود * نیجه اولمق
کر کسن که چونکه اول ناز و کبر صاحبی اولان محبوب رعنا سنک او ککده
نالان و کریان اوله و بن سنکم دیو تو واضع و مسکنت کوستره و دخی * مثنوی *
آنکه از نازش دل و جان خون بود * اول محبوب رعنا کیم آنک ناز و شیوه سندن
دل و جان عاشق خون اوله بویله ایکن * مثنوی * چونکه آید در نیاز
او چون بود * چونکه اول معشوق عاشقنه نیازه کله عاشق نیجه اولور

لاجرم میت اولور * نسیمی * کل ای دلبر که قان اولدی کوکل عشق
جفا سندن * کرم قیل و صلاه قورتر بنی هجرک بلا سندن * تعالی الله نه صورتسن
بو حسنیه بولطفیه * که دیدارک نیجه کورسم کوزم دو یمن لقاسندن *
بنی عشق اودینه آتن کوکلدی ای نیکاراما * یاز بغرم آقرباشم کوزیمک
ماجراسندن * بو کوکلم دردنه یارب نه در مان ایلیم چونکم * قتی حیران
اولور هر دم طیب آنک دواسندن * جفا دن هر نه کیم کوکاک رضاسیدر بکا
ایله * که عاشق جورله دونمزدل آرامک جفا سندن * علی الخصوص * مثنوی *
آنکه در جور و جفاش دام ماست * اول محبوب که آنک جور و جفا سندن بزه
دام وارد * مثنوی * عذر ماچه بود چو اودر عذر خاست * بزم
عذر من نه اولور چونکه محبوب کند یسی عذره قالدی * حیرتی *
ینه ای لیلی خرام بنی بخون ایتدک * باشند تازه لدک دردمی مغبون
ایتدک * ای یوزی آیت حق یننه نه افسون او قودک * آن واحده
الف قائمقی نون ایتدک * برالف چکمشیدم یانه برداغ آوردک * ینه دل در دینی
جانه برایکن اون ایتدک * چنک عشقیکه دوشن جانی خلاص ایلیمز *
نه ایکی کندیکه قان ایتدک * ایمدی غالب طبعیت نسوانه
میل ایتدک لاجرم بر سوزینه اعتبار اولنسه برینه اعتبار اولور
و اعتبار اولنسه وجه مشروح اوزره اشک فراوان دوکوب بالاخره
مرحمة و شفقه کندی به میل ایتدیرر اکابنه که * مثنوی * زین للناس
حق آراستست * زین للناس آیت کریمه سنده اولان زین کله سنک فاعلی
الله در زیر اجمع افعال و دواعینک خالق حق اولمغله حب نسایی دخی قلوب
رجالده حق سبحانه و تعالی تزیین و آراسته قیلشدر * پس * مثنوی *
زانکه حق آراسته چون داند جست * حق آراسته ایلدیکي شیدن نیجه
خلاص اوله یلور لرزرا بر شیئک که مزینی حق جل و علا اولوب ابتلاء و امتحانا
انسان ایچون تزیین و آراسته ایلله اول مکر الهیدن هیچ احد کندیلکله خلاص
اولمق میسر دکلدر مکر که هدایت حق توفیق بیور یله * نظم * صوح
بزمدر یوقدر بر بزه طلب * حق یولنده چکمز قیلجه تعب * دردمز یوق
کیم بزه در مان اوله * جان کر کدر کیم اکا جانان اوله * ایستک بویله دکلدر
یلورز * حق یولنده بزتکاسل قیلورز * لیک بیزی ینه اولدر بویله ایدن * اولدر
یل ایستینده ایستدن * اول عنایت ایتدنیجه اولمز اول * بی هدایت کیمسه بولمز

هيج بول * ياورالم كه بزي طالب ايده * جان ودلدن حضرتته راغب ايده *
حب شهواتي قويوب ترك ايده وز * عشق مولايه كوكل بر كيده وز * تاميسر
قيله شايد اول خدا * بيزه خاكباي پير رهنا * هر كيمه كاندن هدايت
ايريشور * هر طرفدن پير رهبريتيشور * بوبيت شريفده اولان آيت كريمه
سوره آل عمرانك اوائلنده در قال تبارك وتعالى (زين للناس حب الشهوات
من النساء والبنين والقناطر المقنطرة من الذهب والفضة والخيل المسومة
والانعام والحرث ذلك متاع الحياة الدنيا والله عنده حسن المآب) بوآيت
كريمه خاصة وفد نجران شاننده نزول ايدوب وحكمي عامه كفره به وحب
مشتهياتده منهمكين اولان فجره به شاملدر وقصة وفد نجران بودر كه انلر
حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلمك واصحاب صفا انتسابك خصوصا
جهار يار كزينك اوصاف حميده لر ين تورات وانجيلده تلاوت ايدوب خاتم
النبيين اول سيد المرسلين اولد يغن عينا وبقينا كالشمس في وسط النهار عارف
اولوب بوجه ما حقيقته شك وكنالري بوغيكن لحب الجاه والرياسة ولاجل
الدنيا والثروة والنخوة حتى ستر ايدوب كفرا وعنادا انواع كلمات كاذبه ايله
دلائل باطله اتيان ايدوب محاجه ايتديلر ومزخرفات دنيويه ايله مفاخرت
كوسترديلر * پس حق سبحانه وتعالى دخي بوآيت كريمه بي انزال ووحى
ايدوب اشياء مذكوره متاع قليل دنيا وزينت دار فنا اولديغن بيان ومؤمنين
اصدقايه آخرت سعادت عظمي وخير وابقى اولديغن عيان ايلدى (وقيل
روينا) ان حارثة بن علقمة النصراني اعترف لاختيه بانه يعرف صدق محمد
الا انه يمنعه من اتباعه حب المال والجاه) وروينا ايضا انه عليه السلام (لما دعا
اليهود الى الاسلام بعد غزوة بدر اظهر وامن انفسهم القوة والشدة والاستظهار
بالعدة والعدة فبين الله تعالى ان هذه الاشياء متاع الدنيا وزينتها فانية زائلة
والآخرة خير وابقى) * پس بو طائفة سفليه اشغال دنيويه وحب شهواتده
منهمكين اولد قلريني ايماء حضرت حق بيورر كه (زين للناس حب الشهوات)
يعني مشتريات نفسانيه ومستلذات جسمانيه عامة ناس ايچون تزيين اولندي
ومزين الله در زيرا خالق افعال وموجد دواعي اعمال اول قادر لايزال
وصانع بي مثالدر واجناس حب شهوات معدوده بي طباع بشرده تركيب
ايدن اول مبدع متعالدر وبغض مفسرين دخي فاعل تزيين ابليسدر
زيرا شيطان اصل زينندر ديمشدر وبونده نيجه بحث وجدل قيلشدر (وقال

مطلب
تفسير زين للناس
حب الشهوات

مطلب
قصة وفد نجران

النيسابوري والمزين هو الله تعالى اما عند الاشاعة فلانه خالق الافعال كلها
ولو كان المزين هو الشيطان فن الذي زين الكفر والبدعة للشيطان واما عند
جمهور المعتزلة فلحكمة الابتلاء كقوله تعالى (انا جعلنا ما على الارض زينة
لها لنبلوهم ايهما احسن عملا) ومشتريات برينه مبالغة شهوات تعبير
اولندي مثلا رجل عدل كبيدر (من النساء) من بيانيه ومتعلقيله شهواتدن
حال اولوب حال كون الشهوات من النساء والبنين تقديرده اولور وفي كشف
الاسرار وقوله حب الشهوات من النساء وما بعده ولم يقل حب النساء يدل
على ان حب ذلك غير ممنوع لقوله تعالى (وجعل بينكم مودة ورحمة)
بل المنوع حب الشهوات من ذلك فلما ذكر الشهوات جعل من الجنس
لالتبعض لقوله والبنين اذ لا يتبع بعض (والبنين) اي حال كونها من الاولاد
* پس بنين دن مراد باعتبار الاصل اولاد ذكور اوله وياخود على التغليب
اولاد اناث دخي مراد اولنه وشهواتي تفصيلده نسا ايله بدأ بيورلدى
زير طائفة زنان حبائل شيطاندر وفتنة نسا جله دن اشددر كاروى عن النبي
صلى الله عليه وسلم (ما تركت على امتي اشد من فتنة النساء) وفي رواية اخرى (ما تركت
بعدي فتنة اضر على الرجال من النساء) وقال (ما رأيت اسلب للرجل الحازم منك
يا معاشر النساء) ويقال فيهن فتنان قطع الرحم وجمع المال من الحلال والحرام
وفي البنين فتنة واحدة وهى جمع المال وبنين نساك فروع وثمراتدن اولغله نساك
عقبنده ذكر اولندي وبنينه ونسايه واقع اولان محبت مشتريات نفسانيه دن
اعتبار اولندي زير اسالك حب شهواتك سبيله مرتكب انواع معاصي اولور
وصراط مستقيمن خروج وراه سقيه ولوج ايدر كا قيل * شعر * وانما
اولادنا بينا * اكباد نامشى على الارض * لوهبت الريح على بعضهم *
لا تمتعت عيني من الغمض * زيرا عقل دلالت ايدر كه هر شئ كه لذيذ
وياخود نافع اوله اول محبوب الذاتدر منافع ايسه ايكي قسمدر (برى
جسماني) وبرى روحانيدر * پس منافع جسمانيه في اول الامر هراحد ايچون
حاصلدر وتحصيل منافع روحانيه ايسه على سبيل التدره آحادده بولنور اكثرده
بولنمز زيرا نفسك لذات جسمانيه به اولان انجذابى ملكة مستقره كي
اولوب ولذات روحانيه به اولان انجذابى ادنى سبب ايله زائله اولان حالت طاريه
كبيدر * پس لاجرم خلق عالم اوزرينه لذات جسمانيه به اولان ميل شديد
غالب اولدى فلهذا حق سبحانه وتعالى بو حكمي ناسك عمومته تعميم بيوردى

(والقناطر المقنطرة) قناطر جمع قنطارد و قنطر علی وزن فتعال و یاخود
بر وزن فعلال در و علی وزن فعال اولور ایسه قنطر یقنطردن اولوب نون
زائد اولور کما قیل و به جزم ابن درید و مقنطرة قناطر دن مأخوذ در (قال
المرزوقی من شان العرب ان یشفقوا من لفظ الشیء الذی یریدون المبالغة
فی وصفه ما یتبعونه تأکیداً و تنبیها علی تناهیة من ذلك ظل ظلیل و داهیة
دهیاء و بدر مبدرة و غربله و زلزله دخی قنطره مثلودر (قیل سمیت قنطرة
لیلها و فی القنطار ثقل یمل المیزان او القبان و یقال قنطرت الشیء اذا احکمت
واحصنته) و بالجملة مقنطرة علی وجه التأکید قناطر قناطر دیمکدر کما قیل
الوف الوف و هی الالاف المؤلفة و اختلف فی القنطار و اخر ج ابن ابی حاتم و ابن
مردويه بسند صحیح عن انس قال (سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن
قول الله تعالی و القناطر المقنطرة قال القنطار مائة الف دينار) و عن سعید
الحدادی (القنطار مئى مسک ثور ذهباً) مسک قنح میم و سکون سینله جلد بقدر
وسدی قنطار درت بیک مثقال مسکوک و منقوش اولان سیم وزر در که
التون و اقله اوله دیمشور و ربع بن انس المال الکثیر بعضه علی بعض دیو
تفسیر ایتشور و ابن عباس ایله ضحاک بیک اکیوز مثقال و بر روایتده اون ایکی
بیک درهم و یاخود بیک دینار در که دیت ایچون نصاب کامل اوله دیو
یور مشر رضی الله عنهم اجمعین* حاصل کلام و مال مرام بودر که تزین
اولنان حب شهواتک بریسی دخی یوک یوک مدفون و مکنوز اولان اموال
کثیره و کیسه کیسه همیانچه ل طلوسی سکه حسنه و غر و ش و اقله در
و ذهبک بقاسی اولیوب زمان قلیلده هر بر التون صد هزار الدن کچوب سریع
الذهب اولغله ذهب تسمیه اولندی کذلک فضه دخی بی ثبات اولوب آنا
فانما تفضض و متفرق اولغله فضه تسمیه اولندی و ترتیبده ذکر اموال ذکر نسا
و بنین دن تأخیر قیلندی زیرا انسانک نسا و بنینه اولان محبتی مالنه اولان
حبندن زیاده در و مالده دخی فتنه عظیمه واردر زیرا مال جمع اولوب
کثیر و فراوان اولنجیه دکین تحصیل مال ایدن انواع خطرات و اصناف
مکروهاتی ارتکاب ایدر (والخلیل المسومة) و تزین اولنان حب شهواتک بریسی
دخی خیل مسومه و مرعیه و تام الخلقه اولان فرس در و خیل قوم ایله
نسا کی مفرد اللفظ و مجموع المعنی اولوب لفظنک و احدى یوقدر و فرس و احدى در
مسومه دخی باب تفعیل دن اسم مفعول و سمة دن مأخوذ در که علامت

معناستدر کما قال الحسن و ابو عبیده المسومة هی المعلقة من السیما و السیما العلامة
و قیل الکی و قال سعد الدین و هی تام الخلقه و یاخود سائمه دن مأخوذ
اولوب مرعیه معناستدر اوله کما قیل اسام الدابة و سومها ای ارسلها الی الرعی
(والانعام) و شهواتک بریسی دخی ابل و بقر و اغنام در انعام دخی جمع نعم اولوب
لفظنک و احدى یوقدر و فارابی قانون الادبده دیمشکه و النعم واحد
الانعام و اکثر ما یقع هذا الاسم علی الابل و فی القاموس النعم و قد یسکن عینه
الابل و النشاء جمعه انعام و جمع جمع اناعیم و بعض لغوی دخی دیرلر که
نعم خاصة ابل ایچون موضوعدر و لکن انعام دینلسه بقر و غنم دخی
داخل اولور و افراد اولنسه نه نعم و نه انعام دینلور (والحرث) و شهواتک
بریسی دخی حرث و زرعدر و حرث ایله زرعک فرقی بودر که حرث کشت زار
و بتمش اکنه دیرلر و زرع بچلمش اکنه دیرلر و فی القاموس حرث تهیئة حرث
و زرع طرح بذر (ذلك متاع الحیوة الدنیا) بومذ کوراتک جمله سی متاع
حیوة دنیای فانیه اولوب قلیل الانتفاع و سریع الزوالدر (والله عنده حسن
المآب) و حسن مآب و مرجع مستطاب اول لایزال و لایموت اولان حی بی
زوال و لایفوتک عندنده در و عباد مؤمنین ترک حب شهوات ایله نائل درجه
حسن مآب اولورلر و بوآیت کریمه نک تفسیرنده فاضل و علامه کمال پاشا
زاده مرحوم قاضی به اعتراض ایتشدر فقال البیضاوی فی تفسیره (والمزین
هو الله لانه الخالق للافعال والدواعی ولعله زیننه ابتلاء اولانه وسیلة
الی السعادة الاخریة علی وجه یرتضیه الله ولانه من اسباب التعیش و بقاء
النوع و قیل الشیطان فان الآیة فی معرض الذم و فرقی الجبائی بین المباح
و المحرم) کمال پاشا زاده دخی (والمزین فی الحقيقة هو الشیطان لان التزین صفة
تقوم به) دیو تفسیر ایتد کدن صکره قاضی به اعتراض ایدوب بیورلر که (فن
قال المزین هو الله لانه الخالق للافعال والدواعی فقد اخطأ فی المدعی وما
اصاب فی الدلیل و انما سلط الله علی ما ذکرلانه من اسباب التعیش و بقاء النوع)
انتهی کلامه یعنی احمد بن کمال دیر که حقیقتده مزین شیطاندر زیرا تزین
بر صفتدر که مزین ایله قائمدر* پس شول من که (المزین هو الله) دیمشدر
تحقیقی بودر که مدعاه خطا ایدوب دلیلده اصابت ایتده مشدر و مشتهیات
مزبوره اسباب تعیش و بقاء نوعدن اولغله حضرت حق شیطانی شهوات
مزبوره نک تزیننه مسلط قیلدی و رساله فراینده کندی مدعاستدر اصابت

ایلدیکین قول تفتازانی ایله تبیان ووجه خطا وعدم اصابت فی الدلیل
نه ایدیکین بیان ایدوب بو وجهله بسط مرام ایتشدر که (قال الفاضل
التفتازانی فی شرح الکشاف الفعل يستند حقيقة الى من قام به لا الى
من خلقه و اوجده والله سبحانه وتعالى عندنا خالق الافعال لا الحالة
والکافر والجالس انما يصح لمن قام به الکفر والجلوس لا لمن خلقهما
کالا سود والابيض لما قام به السواد والبياض وان يخلق الله تعالى فقراءة زين
یعنی فی قوله تعالى (زين للذين كفروا الحياة الدنيا) علی البناء للفاعل علی
الاسناد المجازی اما عدم اصابت فی المدعی فلما عرفت ان الفاعل الحقیقی لصفة
ما تقوم به تلك الصفة فان الفاعل الحقیقی للكتابة هو الكاتب لا خالق الكتابة ثم
انه لم یصب فی اطلاق المزين علی الله تعالى لعدم ورود الاذن به واما عدم اصابت
فی الدلیل فلان مبنا علی عدم الفرق بین مصطلح اهل النحو ومصطلح اهل
الکلام فی الفاعل علی مانبه علیه بقوله حیث لم یفرق بین الفاعل النحوی
الذی کلامنا فيه والفاعل الکلامی الذی بمعزل عن هذه المقام کمالا یخفی علی
ذوی الافهام والله العلام * یعنی والمزين فی الحقیقه هو الشیطان دیو اولان
مدعا مزده اصابت ایتدیکمز دلایل بودر که سعد الدین تفتازانی کشفه اولان
حاشیه سنده دیمشکه حقیقه فعل شول مکسنه به اسناد اولنور که فعل
مز بور اول مکسنه ایله قائم اوله یوخسه فعل مذکور اول فعلک موجد
وخالفنه اسناد اولمز و بزم مذهبه حضرت حق خالق افعالدر خالق
حالت دکدر وکافر وجالس اطلاق دخی صحیح اولمز الا کفر وجلوس انکله
قائم اولان شخصه اطلاق اولنور یوخسه خالفنه اطلاق اولمز مثلا اسود
وابيض سواد و بیاض انکله قائم اولان شخصه اطلاق اولنور مع هذا سواد
و بیاضک خالق الله در و (زين للذين كفروا الحياة الدنيا) آیت کریمه سی بناء
معلوم اوزره قراءت اولنور ولکن حقه مزین نسبتی مجاز اولور حقیقت
اولمز * پس قاضی مدعا سنده اصابت ایتدیکنک وجهی بودر که فاعل حقیقینک
فعلی بر صفتدر که صفت مذکوره فاعلی ایله قائمه اولور مثلا کتابتک فاعل
حقیقیسی اولان کاتبدرنه آنکه کاتب خالق کتابت اوله و بوجه دخی بودر که
حق سبحانه وتعالی به مزین اطلاق اولنور لغه اذن وارد اوله مشدر یعنی اسماء
الهیه توقیفیه اولدیغه بناء حقه مزین اطلاق جائز اولمز خصوصا
مذهب اشاعره ده اصلا تجویز اولمه مشدر قاضی خودا شاعره دندر

* پس مدعا سنده اصابت ایتامشدر ودلیل به اولان عدم اصابتک دخی
وجهی بودر که قاضینک مبنا دلیلی انک اوزرینه در که نحو یون ایله
کلامیون بینده مصطلح اولان فاعلی فرق ایتامش اوله بزم کلامن ایه اهل
نحوک اصطلاحنده اعتبار اولن فاعل اولوب فاعل کلامی بو مقامدن بعیددر
یعنی بزم کلامن اصطلاح نحویده فاعل اولان شول اسندر که فعل یا شبه
فعل اکامسند اوله فاعلدن اول فعل کرک صادر اولسون کرک اولسون * پس
علم شریفه خفی اولیه که اگرچه کمال پاشازاده مرحومک بو وجهله اولان
اعتراضی من وجه وارد ملاحظه اولنور ولکن (والمزين هو الله) دیو تفسیر
ایدنلرده بیضاوی تفرد ایتوب بلکه جمهور مفسرین (والمزين هو الله) قولنی
تقدیم ایتشدر در با خصوص والمزين هو الشیطان دیو زنجشیری تقدیم ومذهبی
بونکله تقویت ایده جک ایکن اول دخی (المزين هو الله) قولنی تقدیم ایدوب
وقیل الشیطان دیو مزین شیطان اولدیغن صیغه تمريض ایله ایراد ایتشدر
وتقدیمده اولان اتفاقه سبب بودر که قول اولی تقدیم مفسرینک رأی
ومدعا ری اولیوب بلکه بو آیت کریمه ده روایت صحیح ایله وارد اولان
حدیث شریفی نقلدر (کما قال السیوطی فی حاشيته علی القاضي قوله والمزين
هو الله اخرجه ابن ابی حاتم عن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه)
بو تقدیر جه ابن کمال پاشاک مدعا ده اصابت اولنوب خطا در دیو ایتدیکی
اعتراض قاضی به و یا خود مفسرینه اولیوب بلکه حضرت عمر دن روایت
اولن ان خبره وارد اولور حضرتدن مروی اولان اخبار صحیح ایه من کل
الوجوه تطرقات اعتراضاتدن مصون اولغه بیضاوی علیه الرحمه ذکر
اولن سوالی دفع ایچون خبر مزین اوسن وجهله تأویل ایدوب (لانه
الخالق للافعال والدواعی) بیوردیغندن مرادی معنای مزین تزین مع الله
قائم اولمق معناسنه اولیوب بلکه فعل تزینک خالق ومقدری الله در دیمک
اولدیغن اعلام ایتد کدنصکره حب شهواتک زینتی بو وجهله مذمومه
ومستحبیه ایکن فعل تزیننی خلقده حکمت نه در دیو واقع اولان سوال مقدره
دخی بطریق الجواب دیرلر که (لعله زینه ابتلاء اولانه وسیله الی السعادة
الآخروية) الخ فاذا کان كذلك ارباب فطنته خفی قائم که مرحوم کمال پاشا زاده
(والمزين هو الله) قولی عبدالله بن عمر رضی الله عنهدن مروی اولدیغندن
غفلت ایتشدر * پس وجه مشروح اوزره مصطلح نحوی ایله مصطلح

کلامی اولان فاعل بینی بیضاوی فرق ایتمک لازم کلمه باخصوص شان
بیضاوی بومقوله اسناددن عالدرو علی الخصوص مجاهد رضی الله عنه
(زین للناس) قول کریمنی بناء فاعل اوزرینه قراءت ایدوب فاعل زین
الله اولدیغن قراءت مجاهد تأیید ایدر زیرا ما قبلنده اولان آیتده (والله یؤید
بنصره من یشاء) واقع اولوب کلمه جلاله مظهر وفعل زین ده مضمر قیلنشد
اماعند البعض بودخی جائزدر که بناء معلوم اوزره اولان قراءتده دخی فاعل
زین شیطان اوله زیرا شیطان اصل زینت زینت دخی شیطانله قائمه صفت
اولدیغنه بناء زین قرینه سیله فاعل ترک اولنشد و بودخی معلوم اوله که
مزین شیطاندر دیو تفسیر ایدنلرک اولکیسی حسن در (کما قیل قال الحسن
والله ما زینها الا الشیطان والله تعالی قد ذم الدنيا وحبها فی القرآن فی کثیر
من المواضع فانی یستقیم اضافه التزین الیه وبعید ان یزین شیئنا ثم یذمه
و یستقیمه) اما طرف اشاعره دن بوکا جواب ویریلوب بوجهله حل
اشکال ایتشلر که اگرچه حق سبحانه وتعالی اشیاء مزین و قلوبده
اکامیل و محبتی خلق و تقدیر بیورمشدر و لکن طرف حقندن واقع اولان
تزیننده ایکی وجه اعتبار اولنور وجه اول تزین فی الطباعدر که
طبیعتک میل و رغبتدر زیرا برشی فی نفسه حسن دخی اولسه طبیعت
التذاذ و اشتها ایلدیکی شیئه رغبت ایدر میلان و رغبت ایسه مخلوق حقدر
کقوله تعالی (كذلك زینا لكل امة عملهم) ووجه ثانی تزین فی العقولدر
وزینت مزینده خلق حسن و رغبت عقلدر * پس مادامکه برشیئتک ماقبتی
محمود و فی ذاته حسن اولیه اول شی عند العقول مزین اولمز کما قال تعالی
(ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه فی قلوبکم) و كذلك تکریمده دخی
وجهین اعتبار اولنور وجه اول تکریم فی الطباعدر که طبیعت اول شیدن
نفرت ایدر و ذکر اولناتن نفرت و کراهتک خالق و موجدی الله در وجه ثانی
تکریم فی العقولدر که طبیعت اکامیل دخی ایدر سه عقل اندن متفر اولور
کما قال تعالی (و کره اليکم الکفر و الفسوق و العصیان) زیرا حق جل و علا
فضل کامل و لطف شاملی ایله طبیعت میل و رغبت ایتدیکی شیدن عقلی زجر
و منع ایدوب و نفرت ایدر جک شیلری عقله بیلدیروب طرف حقه داعی و مرغ
و طرف باطله میلدن زاجر و مانع قیلدی * پس مقتضای طبیعت بودر که
کندی به الذواشهی و اخف و اهون اولان اشیاءه ذاتما میل و رغبت و مخالف

طبع اولاندن نفرت ایدر مقتضای عقل ایسه بودر که فی نفسه قبیح اولاندن
نفرت و فی الحقیقه ملیح اولانه رغبت ایدر و علی ذلك ینخرج قول النبی صلی الله
علیه وسلم (حفت الجنة بالمکاره و النار بالشهوات) و مکاره مزینده عقلک
کراهت و شهوتی اوزرینه اولیوب بلکه طبعک کراهت و شهوتی اوزرینه در
مثلا (کتب علیکم القتال و هو کره لکم) قول کریمی کراهت اختیار اوزره
اولیوب بلکه کراهت طبع اوزرینه در زیرا عقلک کراهت و رغبتی اختیار ایدر که
مجرای تکلیف اولدر طبع ایچون ایسه اکر کراهت و اگر رغبتده تکلیف
یوقدر زیرا طبیعتک رغبتی و اگر کراهتی اختیاری دکل اضطرار ایدر
کما قال تعالی (فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما) * پس بوآیت کریمده خطاب
و تکلیف عقلک کراهت و اختیاری اوزرینه اولوب طبعک نفرت و اختیاری
اوزرینه واقع اولدیغنه دلالت وارددر فلذلك مذهب جمهورده تزین
تکریمه فی العقول جائز اولدیغنی کبی تزین تکریمه فی الطباع دخی تجویز
اولنشد فاما حسن و اکا موافقت ایدنلر (ما زینها الا الشیطان) قولر ایله
اکر شیطانک مشتهیات دعوت و ترغیبی و ظاهر شهواتده اولان حسن و زینتی
عرض و اظهار ایلدیکی مراد اولنور سه مسلم اولوب شیطاندن من حیث الوسوسه
ترغیب و دعوت مقرر در والا مراد لری وجه مذکور اولیوب بلکه شیطان
من حیث نفسه فی الحقیقه تزین شهوات ایدر دیو ادما ایدر لسه مسلم دکلدر
زیرا شیطانده احداث حسن و ایجاد تزیننه قدرت یوقدر اکابناء که حق
جل و علا شیطانی ضعیف خلق ایدوب (ان کید الشیطان کان ضعیفا)
بیورمشدر * پس اکر شیطانک انشاء تزیننده قدرتی اولسه قوی اولوب
کلام ربانیده کید شیطان ضعیف ایله وصف اولنمزدی فاذا کان كذلك
یوبابده اولان توجیه و جیه بودر که شیطان طباعده حسن خلق اولناتن
مشتهیات انسانی دعوت و مزین فی الطباع اولان اشیایی ارباب هوایه فقط
اراءت ایدوب فعل شیطان مجرد وسوسه و آراءت و القسا و دعوت اولور
ایجاد و احداث اولمز و بر توجیه دخی بودر که شهواته مضاف اولان تزین
ییشا و بینهم بلا خلاف مخلوق خدادار اکابناء که نسا و بنین و ذهاب و فضه
و غیرها اولان اجسام مشتهات و جواهر ملتذده ایجاد خدادار * پس شیطان
ایچون آنجق شهواته دعوت و ترغیبدن غیری شی قالمیوب (والله ما زینها

(الاشيطان) ديو حلف بالله ايتكه دخى حاجت اولز فلهدا كاشف الاسرار مولانا خداوند كار دخى مذهب جهوره موافقت ايچون * مشوى * زين للناس حق آراستست ز * آنكه حق آراسته چون دانند جست * بيور مشلدر ومع هذا كبر والقا آت شيطانية وتسويلات نفسانية دن لاجرم احتراز لازمدر زيرا بر خواي كريمة غراي (انه يريكم هو و قبيله من حيث لا ترونهم) شيطان بزي كورر اما بز شيطاني كور مرز ولكن شيطان دن دخى احتراز متحقق اولز الا درگاه حقه مناجات وحقدن استعانت ايله اولور (وقال المتكلمون دلت الآية على ان الحب غير الشهوة لانه اضافته اليها والمضاف غير المضاف اليه والشهوة فعل الله والمحبة فعل العبد) ايمدى اى مستمع قابل بحث وجدل دن فارغ اولوب طالب تصحيح امر دين اولور سسك ضمير مهر انجلايه خنى اولميه كه حق جل جلاله وعم نواله خلق جهاني اوچ طبقه اوزرينه خلق ايشدر * پس (بر قسمي عوامدر كه انلر اهل نفس اولوب شهوت وهوا انلرك اوزرينه غالبدر) (بر قسمي اصحاب قلوب اولان خواصدر كه انلر هدى وتقوى غالبدر) (بر قسمي دخى ارباب ارواح طاهره اولان اخص خواصدر كه انلر جذبات رحمانية ومحبت سبحانية غالب اولمشدر) نتكيم كاشف اسرار ديوى مولانا جلال الدين رومى مشوى شريفك مجلد رابعنده بيوردر * مشوى * وين بشرهم ز امتحان قسمت شدند * آدمى شكلند و سهامت شدند * يك كره مستغرق مطلق شدست * همچو عيسى باملك ملحق شدست * نقش آدم ليك معنى جبرئيل * رسته از خشم وهوا وقال وقيل * از رياضت رسته وز زهد وجهاد * كوييا از آدمى او خود نژاد * قسم ديكر باخران ملحق شدند * خشم محض و شهوت مطلق شدند * وصف جبرئيل در ايشان بود و رفت * تنك بود آن خانه و آن وصف زفت * پس حق جل وعز هر بر صنفى مناسب حاللرى اولان اسم ايله ذكر ايتشدر يعنى عوام مرجع ومعادى فراموش ايدوب ناس دخى نسيان دن اولمغله عوامى اسم ناس ايله ذكر ايدوب (يا ايها الناس * زين للناس) بيوردى و خواص عبادى اسم مؤمن ايله ذكر ايدوب (يا ايها الذين آمنوا * والمؤمنون كل آمن بالله) بيوردى و اخص خواصى اسم ولى ايله ذكر ايدوب (الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون) بيوردى بعده اعلاى درجات قريدن مطرود واسفل دركات بعده مر دود اولان عوامك احوالن (زين للناس حب

(الشهوات من النساء والبنين) ديو شرح ايلدى زيرا جهنمك دركات سبعى واردر و دركات مزبوره نك جمله سى بر موجب (حفت النار بالشهوات) شهوات ايله محفوفه اولوب شهوات دخى يدى عدد در كه دوزخك هر بر در كه سى شهوات مزبوره دن بر شهوتدر * پس انسان غافل شهوات مزبوره دن هر قنيسنه مبتلا اولور سه دركات ناردن برينه گرفتار اولش اولور الحاصل آيت كريمه ده معدوده اولان در كاتدن (برى حب نسادر كه شهوت فرجدر) (برى دخى اولاده مائه اولان شهوت طبيعت حيوانيه در) (و بر سى جمع مال ايچون اولان شهوت حرص وسيم وزردن اولان اوانى به ميل و رغبت وحلى وحمله اولان شهوت زينندر) (بر سى دخى شهوت جاه و امارت واسب تازيله ركوب ايله حاصله اولان شهوت رفعتدر) (بر سى دخى شهوت فخر و خيلا و انعام و مواشى و خدم و حواشى تملكى ايله تمول ايدوب رعناत्मكدر) (بر سى دخى حرث و زرعله رعيته اولان شهوت حكومت و حب رياست ايله امر ونهى ايدوب اعجاب و مكابره در كه دركات نار شهوات مزبوره ايله محفوفه اولمغله (ذلك متاع الحياة الدنيا) قول كريميله ذلك المذكورك جمله سى متاع قليل دن يادار بيورلمشدر * يعنى ذكر اولنسان شهوات اهل دن يادن شول بي بصيرتلك متمتع ايددر كه مجرد شهواتله اكل وتمتع ايليان خيل و بغال كبي ارباب دن ياد دخى انعام مثال تتمتع ايدوب لايق عذاب ونكال اولوردر * نام كالانعام كردان قوم را * زآنكه نسبت كويقظه نوم را * لاجرم اسفل بود از سافلين * ترك او كن لا احب الا فلين * پس اهل شهوت واسير طبع و نفسانيت اولان حيوان سيرتلك احوالى شرح وتفصيل اولند قد نصكره حق سبحانه وتعالى ترغيبا للمؤمنين قبول قناعت ايله مقبولين وجذبات هدايت ايله مجذوبين وطباع حيوانيه دن خالصين و شهوات نفسانية دن مخلصين اولان خواص عبادتك احوالن (والله عنده حسن المآب) قول كريمى ايله شرح و بيان بيوروب شهواتى ترك ايتيان كاذبلر ايله ترك شهوات ايدن صادقلىر برندن ممتاز اولمغچون عبادنى تزئين حب شهوات ايله امتحان بيوردى فلهدا قال بعض المحققين (من اشتغل بهذه الاشياء قطعه عن طريق الحق ومن استصغرها واعرض عنها عوض عليه السلامة منها وفتح الطريق الى الحقايق) آه اى خلان صفا چونكه دنيا تزئين شهوات ايله دار ابتلا اولديسه اول فقير مر داعرابى دخى جانب حق دن انسان ايچون حب شهواتى آراسته اولان زندن نه و جهله

خلاص اولسون واول مبتلای حب نسا امتحانه نیجه صبر و تحمل ایلسون
 * مشوی * چون پی یسکن الیهاش آفرید * چونکه حق تعالی
 نسایی رجال انرا ایله سکون بولمق وراحت اولمق ایچون خلق ایتدی اکا
 میل ورغبت ایتمه مک نه ممکندر * مثلاً * مشوی * چون تواند آدم
 از حوا برید * آدم علیه السلام حوادن انقطاعه نیجه قادر اولور * یعنی
 اولمق نیکم سورة اعرافک و آخرینه قریب اولان آیت کریمه بومعنا بیان
 قیلور قال الله تعالی (هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها
 لیسکن الیه) * یعنی اول معبود بالحق وقادر مطلق شول خالق و پروردگار
 و فاعل مختار در که سزای نفس واحده دن خلق ایلدی و نفس واحده دن
 زوجی دخی ایجاد ایتدی که انکله استیناس ایلیم * معلوم اوله که اکثر مفسرین
 نفس واحده دن مراد آدم و زوجدن مراد حوا علیهما السلام در دیمشدر
 زیرا قول مزبور سید المفسرین ابن عباس رضی الله عنهما دن مرویدر که اروی
 قال ابن عباس فی قوله (هو الذی خلقکم من نفس واحدة) هی نفس آدم (وخلق
 منها زوجها) ای حوا خلقها الله من ضلع آدم علیه السلام من غیر اذی
 فلهاذا مولانا خداوند کار دخی قول جمهوری رعایت ایدوب * ع * چون
 تواند آدم از حوا برید * مصرعیه ابن عباس تفسیرنه اشارت بیور یلر (و لکن
 خلقکم) قول کریمی ایله هر بر عز مخاطب اولوب سز آدم دن متفرع اولدیکن
 دیمک اولور و حوانک دخی کیفیت خلقتنه دخی ایکی قول واردر (بریسی
 اکثر مفسرین ذاهب اولدقلری اشبو قولدر که وقتا کیم حضرت حق
 آدمی خلق ایلدی بعد زمان آدمه القاء نوم ایدوب حالت نومده حوایی
 آدمک ضلع ایلرندن خلق ایلدی * پس آدم متیقظ اولوب حوایی
 کورد کده میل و محبت ایلدی زیرا حوا آدمک جزؤندن اولمغله جنس جنسه میل
 ایدوب مأنوس اولدیله کما قال علیه السلام (ان المرأة خلقت من ضلع فان ذهبت
 نقيصتها كسرته وان تركتها وفيها عوج استمعت بها) و قول ثانی ابو مسلم
 اصفهانی اختیار ایلدی که (وخلق منها زوجها) قولیه مراد
 من جنسها دیمکدر کقوله تعالی (والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً) و کقوله
 تعالی (اذ بعث فیکم رسولا من انفسکم) و کقوله تعالی (لقد جاءکم
 رسول من انفسکم) * یعنی بو آیت کریمه نک جمله سی من جنسکم ایله تفسیر
 اولمشدر * پس (وجعل منها زوجها) دخی وجعلها من جنسها دیو تفسیر
 اولمق انسدر دیمش اما قاضی باقلانی قول اول اولی در دیو بیوردر که (القول

مطلب
 تفسیر هو الذی خلقکم
 من نفس واحدة

الاول اقوی لکی یصح قوله خلقکم من نفس واحدة * یعنی حوا اگر ضلع آدم دن
 مخلوقه اولوب ابتداء خلق اولیدی ناس دخی نفس واحده دن خلق
 اولنیوب بلکه نفسین دن خلق اولنوردی حال آنکه آیت کریمه نفس
 واحده دن خلق اولندی غمیری تصریح ایدوب (هو الذی خلقکم من نفس واحدة)
 بیورلشدر و امام فخر رازی سورة نسا نک اولنده تفسیر کیرده دیرلر که (احتج
 جمع من الطبایعین بهذه الآية فقالوا قوله تعالی (خلقکم من نفس واحدة)
 يدل علی ان الخلق کلهم مخلوقون من النفس الواحدة وقوله وخلق منها زوجها
 يدل علی ان زوجها مخلوقه منها ثم قال فی صفة آدم خلقه من تراب يدل
 علی ان آدم مخلوق من التراب ثم قال فی حق الخلائق منها خلقناکم وهذه الآیات
 کلها دالة علی ان الحادث لا یحدث الا عن مادة سابقة یصیر الشیء مخلوقاً منها
 وان خلق الشیء عن العدم المحض والنفی الصرف محال اجاب المتکلمون
 فقالوا خلق الشیء من مادة محال فی العقول لان هذا المخلوق ان کان عین
 ذلك الشیء الذی کان موجوداً قبل ذلك لم یکن هذا مخلوقاً البتة واذالم یکن
 مخلوقاً امتنع کونه مخلوقاً من شیء آخر وان قلنا بان هذا المخلوق مغایر
 للذی کان موجوداً قبل ذلك فح کان المخلوق هذا المحدث وهذا المخلوق
 وهذا المحدث انما حدث وحصل عن العدم المحض فثبت ان کون الشیء مخلوقاً
 من غیره محال فی العقول واما کلمة من فی هذه الآیات فهی تفید ابتداء الغایة علی
 معنی ان ابتداء حدوث هذه الاشیاء هو تلك الاشیاء لاعلی وجه الحاجة والافتقار
 بل علی وجه الوقوع فقط) و مفسریندن بعضی (هو الذی خلقکم)
 جمیع ناسه خطابدر بو تقدیر جه (من نفس واحدة) من هیئة واحدة وشکل
 واحد و قول منها علی قول الاصفهانی من جنسها ایله مفسردر دیمشدر
 بعضدر دخی خلقکم قوی خطاب علی الخاصدر که مشرکان عرب و یاخود
 معاصران رسول الله علیه السلام اولان قریش مراد در دیمشدر اکابناء که آیت
 کریمه نک تمامی (فلما تغشیها حلت حلاً خفیفاً فرت به فلما اثقلت دعوا الله
 ربهما لئن آتینا صالحاً لنكونن من الشاکرین فلما آتاهاما صالحاً جعل لهما
 شرکاء فیمآ آتاهاما فتعالی الله عما یشرکون) قول کریمیدر * پس نفس
 واحده دن مراد قصی اولوب و منها ایله دخی مراد جنس قصی دن اولان
 زوج عربیه قرشیه در که انلردن ولد سوی تولد ایتد کده والدین اولادنه
 عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار تسمیه ایتکله اشراک بالله

ایلدیلر وانلرک اعقابی دخی اتباع ابا وامهات ایله مشرکین اولدیلر واصنامی
حقه وسیله زعمیله هر بری اینسانی عبادت اصنامه دعوت قیلدیلر همچنان
طبیعیه دخی اولادلرینک سبب خلقت و ولادتنی طبایع و کواکبه نسبت
قیلوب مشرک اولدیلر الحاصل بو آیت کریمه ده مباحث کثیره واردر محله
مناسب اولمغله ترک اولنوب ارباب کشف و ایقانک بعض تحقیقاتی ذکر اولنق
انساب فہم اولندی * پس وقتناکیم آدم علیه السلام جنت استاده تجلی
الہی بہ مستغرق اولدی اتوار تجلیاتک تنابعندن مدکوک و حسن تجلیاتدن
متلاشی اولغه قریب اولدی الحاصل ائقال احوال تجلیاتہ تحملدن قالدی
* پس جنتہ زینت اولنان هر مزین تجلیات جہالک متفرعات انوارندن
اولمغله آدمک اوزرینہ ضوء جبروت و ملکوت دخی ضم اولنوب حواضوء
مزبور دن خلق اولندیکہ حتی آدم حوا ایله سکون قیلوب انک موانستی ایله
سطوات تجلیاتدن فی الجمله مستوحش اوله ولذلك قال علیہ السلام (کلینی
یا حیرا) وقال بعض المحققین خلقہا لیسکن الیہا فلما سکن الیہا غفل
عن مخاطبة الحقيقة بسکونہ الیہا فوقع فیما وقع من تناول الشجرة وقال
الواسطی (اکثر محنة آدم علیہ السلام خلق حواء من بدنه لانه قطعہ بہا
عن نفسه بقوله لیسکن الیہا والسکون الی غیر الله محنة) و بومعنیایہ دخی
اشارت ممکندر کہ حق عزوجل قالب آدمی تخمیر و تسویہ دن صکرہ حظیرہ
قدسہ صدھزار سال حقلہ مونس اولان روح انسانی واضافی آدمہ
نفخ اولندقدہ قالب جسدانیدن مستوحش اولدی ولیکن امر حقه امتثال
ایله بدندہ قرار ایتدکده بحکمة الله القادر اولدن نیجه مستوحش اولدیسہ
بعد الاستقرار جہلہ وحشت الفتنہ مبدل اولوب مستوحش اولدیغی کبی
مستأنس دخی اولمغله انسانہ انسان تسمیہ اولندی واکر حوائف آدمدن
خلق اولنمسه روح آدم حقک غیریلہ سکون ایدوب انیس اولزدی مع هذا
(اسکن انت وزوجک الجنة) فرمانی صادر اولنیجه آدم ایله حوانک روحی
برشی ایله ساکن اولدی * پس همچنان روح انسانیدن دخی زوجی اولان
قلب ایجاد اولنمسه روح قالبده ساکن اولزدی * ائمدی قلب روحدن
خلق اولنوب (و بین اصبعین من اصابع الرحمن) قلبہ مخصوص
اولمغله روحک سکونی قلبہ اولدی (کما قال بعض اهل الکشف والشہود
خلقکم من نفس واحدة هی الروح وخلق منها زوجها وھی القلب لیسکن

الیہالان القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن فکان الروح یشم نسایم
نفحات الطاف الحق (حلت جلا خفیفاً) فی البدایة بظهور ادنی اثر من آثار
الصفات الروحانیة الاخریة النورانیة بالصفات النفسانیة الدنیویة
الظلمانیة (فدعوا الله ربهما ان آیتنا صالحا) قابلا للعبودیة (لنکون
من الشاکرین * فلما آتاها صالحا جعلنا) ای الروح والقلب (له شرکاء)
ای جعلنا وجه النفس الی الدنیا و لعمہا لقوام القلب و لقیامہا بالقلب
صالحا للعبودیة فلما استلذت النفس من الدنیا عبدتها و عبدت ما فیہا
فصارت عبد البطن و عبد القمصة و عبد الدرهم و الدینار (فتعالی الله
عما یشرکون) بان یجعلوه شریک الدنیا فی التبعد و العبودیة * ائمدی
ای مستمع قابل ذکر اولنان معانی لطیفہ دن روح ایله نفسک و زوج روح
اولان قلبک احوالی معلوم اولدیسہ اکرم راء عربیہ ظاہرہ و کمر نفس
مؤنت باطنہ بر پیرہ زن مکارہ و غالبہ در کہ * مثنوی * رستم زال اربود
وزجرہ بیش * مثلاً برکسنہ قوتده رستم زال وجرہ صاحب قراندن زیادہ
اولسہ * مثنوی * هست در فرمان اسیر زال خویش * فرمان بر
اولمغله کندی زال و نفسک اسیریدر زال پیرزن معناسنہ در لکن بو محلدہ
رستمہ کورہ خوب واقع اولمشدر زیرا رستمک پدری زالددر مرثہ و ابروسی بیاض
اولمغله زال تسمیہ اولمشدر الحاصل هر کس کندی زوجتک مغلو فی اولق
مقرر در باخصوص * مثنوی * آنکہ عالم مست کفتش آمدی *
اول فخر عالم و سید بنی آدم صلی الله علیہ وسلم کہ خلق عالم اول جوامع
الکلمک مست کلام معجز نظامی کلش و محکوم فرمانی اولمش ایدی جمیع
قیود جسمانیہ و عقود نفسانیہ دن معرا ایکن (حب الی من دنیا کم ثلث
النساء والطیب و جعل قرۃ عینی الصلوۃ) بیوروب دریای احدیتدن ساحل
بشریتہ کلک ایچون احیاناً * مثنوی * کلینی یا حیرامی زدی * عایشہ
صدیقہ رضی الله عنہا بہ رفقلہ خطاب ایدوب (کلینی یا حیراء) بیورردی وانکله
انس والفت ایدردی حیرادہ اولان تحقیق مقدما (ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات)
حدیث شریفک شرحندہ نیجه و جوه ایله بیان اولمشیدی خلاصہ مرام
بودر کہ (الرجال قوامون علی النساء) و فتنبه اگر چه کیم ظاہر حالہ رجال
نسوانہ غالب و قوامون علی النساء و لکن بحسب المعنی رجل مرأیہ میل
و محبت وانک کسوه و نفقہ سی تحصیلنہ سعی و دقت ایتدیکی جہتدن رجل

مر آیه مغلوب در فلهاذا مولانا خداوند کار رجالی آیه ونسای آتشی تمثیل ایدوب
 دیرل که * مثنوی * آب غالب شد بر آتش از نهیب * اگر چه آب ناره مهابتی
 جتهدن غالب اولور و اطفاء ناره ایدر و لکن بو حکمتی دخی کور کیم * مثنوی *
 ز آتش او جوشد که باشد در حجب * آب که حجابده اوله آتشك سوزش
 و حرارتندن جوش و خروشه کلور و حجاب ندر دینور سه مثلا * مثنوی *
 چون که دیکي حائل آمد هر دورا * چونکه بر چولک آب ایله آتش میانه
 حائل و بر برینه لصوقدن مانع اوله آب ناری اطفایه قادر اولمز و مایینه حائل
 اولان چولک دخی تأثیر حرارت ناره حائل اوله میوب آتش آیه تأثیر ایدوب
 قینار حتی غلیسان ایتدیکه * مثنوی * نیست کرد آن آب را کردش
 هوا * آتش اول آبی افنا و هوایه القا ایدر یعنی صورت نوعیه مایه سن
 ازله ایدوب صورت هوایه بی الباس ایدر بلکه صورت نوعیه هوایه سی
 دخی زائل اولوب اسطقساتک مرتبه اعلا سنده اولان کره ناره هوا
 قریب اولدیکه مرتقی اولوب داخل صورت ناریه اولور * پس حوا دخی
 نفس آدمدن قبل التفرع جسد آمده مندرجه و مغلوبه ایکن آدمک ضلعندن
 مخرج و جسد آخر ایله صورت بند اولدقده آدمک دیک قلبنده اولان آب
 میل و محبتن قینادوب هوایه القا ایله کندی به تابع قیلدی حتی اکل کندم
 ایدوب بهشت اعلا دن خروج و دنیای سفلی به هبوط و حکم طبعه و لوج
 ایتدیلر کذلک روح مجرد دخی کمال لطافت و نزاهتده ایکن و اجسام کشفه
 مقارنت روحله حیات بولوب روح من حیث اللطافه غالبه ایکن تعلقی ایله
 داخل ارض بدن اولدقده قلبله ازدواجندن نفس وجوده کلوب تفرقه
 واقع اولمغله آتش نفس دیک بدنده اولان آب روحی قینادوب لطافت
 روحایه بی کثافت هوایه نفسانیه به القا و نار طبیعت بشریته مبتلا قیلدیغی
 جهتدن روح تابع نفس و بشریت اولدی * ایددی ای روح مصور * مثنوی *
 ظاهرا بر زن چو آب ارغابی * آب آتشی غالب اولدیغی کی بحسب
 الظاهر سندخی اگر زن ظاهری اولان مر آیه و اگر باطنی اولان نفس
 مؤنثه غالب سن و لکن * مثنوی * باطنا مغلوب وزن راطالی *
 من حیث المعنی زن و نفسک مغلوبی و انلرک طالب و راغبی اولوب حیاطده
 اولدیکه بونلر سز اولر سن * پس معلومک اولسونکه * مثنوی * اینچنین
 خاصیتی در آدمیست * بونجلین بر خاصیت آدمیده در یعنی عقل و دانش

ورزش آدمی اولمغله میل و محبت دخی خواص انسانیه دندر بوخسه * مثنوی *
 مهر حیوانرا کست آن از کیت * حیوانک مهر و محبتی ناقصدر و نقصان
 محبت حیوانک نقصاننددر یعنی حیوانده عقل اولمغله دشینسه کمال میل
 و محبتی اولیوب انسان کی مغلوب زوج دکلدر * پس انسانک زوجنه
 اولان کمال و دوالفت و مغلوبانه تبعیتی عقل ایله مشرف اولدیغیچوندر
 دیو مولانا خداوند کار بویانه شروع بیوردیلر

در بیان این خبر که انهن یغلبن العاقل و یغلبن الجاهل

بو خبرک بیاننده در که شان عاقل بودر که تحقیقا طائفه نسوان رجل عاقله
 غالبه و مرد عاقل محاسن خصال ایله نسوانه مغلوب شکنده اولور و شان
 جاهل بودر که احوال نسایه عارف اولیوب نهاد حیوان سیرتنده رقت
 و لطف و وداد و محبت والفت و اتحاد اولد یغیچون نسوان اوزرینه قهر
 و غلبه ایله مسلط اولوب مجرد اقتضاء شهوانیسی اوزره حکم ایدر * روایت
 اولنور که * زوجات طاهرات نبویه دن بریسی بر کون بعض خصوص ایچون
 تنکدل اولمغله النی سیننه پاک رسوله اوردی پس انک مادری دخترینک
 بو حالنی کور دکده انی لوم و تأدیب ایچون یابنتی نیچون بویله اساءت و ترک
 حرمت ایدر سن دیدی حضرت حبیب الله الرحیم و مخاطب (انک لعلی
 خلق عظیم) بیوردیلر که آزار ایتده که زوجاتم بکا بوندن زیاده لره جرات
 ایدرلر و لکن بن عفو ایله مکرمت ایده رم زهی خلق شیم و لطف و کرم
 * شعر * یار حیا بالمؤمنین اذا ما * ذهبت عن ابناءها الرجاء *
 یاشفیعانی المذنبین اذا * اشفق من خوف ذنبه البراء * فسلام علیک تتری من الله *
 و تبقی به لك البواء * فلهذا قال صلی الله علیه و سلم خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم
 لاهلی و مر ویدر که بر کون اعدل اصحاب عمر بن الخطاب رضی الله عنهمک زوجی
 حضرت عمره قارشو سوبلیوب عمر الفاروقک نطقنی خشمه رد ایلد کده حضرت
 عمرای زن شوهریکه نیچون زبان درازی و دل آزاری ایدر سن دیدی خاتون
 ایتدی نه لازم کلور رسول علیه السلام خود سید ولد آدم و شدن وجهه دن
 اگر مدر زوجات مطهره لری نیجه درشت کویلکر ایدرلر عمر رضی الله عنه
 بیوردیلر ای خاتون اگر حال بویله ایسه وای قرم حفصه به که حالی
 خاکسار اولور * پس بوسوزده ایکن حفصه اذن رسول ایله پدری عمر
 رضی الله عنه زیارتنه کلدی عمر رضی الله عنه قرنی حفصه رضی الله

عنهایه نصیحت ایدوب بیور دیلر که ای حفصه زنه سار اولبه که حضرت
سید البشره رعونت ایله سوز سویلیه سن و کنیدی عائشه صدیقه ایله
برابر قیاس ایلیم سن زیرا حضرت ختم رسالت عائشه رضی الله عنها ایله کمال
الفت و اکاجله کردن زیاده محبت ایتشدر عائشه دن هر نه صادر اولور سه عند
الرسول معفو و معذور در بیوردی رضی الله عنه و عنهن اجمعین و روایت
اولور که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اوان انتقال لر نه
وارد اولان وصیت آخرین بوایدیکه صلوات خسی اوقاتیلله ادا ایدیکر
و ملوک کز اولان عبید یکری خوش طو تیکر و الله تعالی زنان حقنه که
انلر سزک الکزده اسیرلر در رفق ایلله معاشرت ایلیم سز و حسن زندگانی اوزره
اوله سز بیوردی پس بر مؤمن صادق که اخلاق حیده ایلله متصف اوله لاجرم
وصیت رسول علیه السلام موجبی ایلله عامل اولور فلهمذا مولانا خداوند کار دخی
سر سخته اولان حدیث شریفی ترجمه ایدوب دیلر که مثنوی گفت
پیغمبر که زن بر عاقلان حضرت رسول علیه السلام بیور دیلر که زن عقلا
اوزرینه مثنوی غالب آید سخت بر صاحب دلان غالب کلور خصوصاً
صاحب دلر محکم غالب در زیر ارباب دل اخلاق حسنه بی تکمیل ایتشدر مثنوی
باز بر زن جاهلان چیره شوند کیر و زنلر اوزرینه جهلا غالب اولور مثنوی
زانکه ایشان تند و بس خیره روند زیرا که نادانلر تند و بد خو و معاند و درشت کو
و نادارست و خیره رولدر و خشونت و غلظت و برودت و رعونت مقتضای
جهل و غفلتد زیر مثنوی کم بودشان رقت و لطف و وداد جهلانک
لطف و رقتی و حب و الفتی ناقص اولور مثنوی زانکه حیوانیست غالب
بر نهاد اول جهندنکه نهاد جهلایه صفات حیوانیه غالبه در یعنی اگر چه
صورتلری انساندر لکن جبلتلری حیواندر فاذا کان كذلك مثنوی
مهر و رقت و صف انسان بود مهر و محبت و رقت و شفقت و صف آدمی
اولور یعنی اوصاف مزبوره ایلله انسان و صف اولور مثنوی
خشم و شهوت و صف حیوانی بود و خشم و شهوت و صف حیوانی
اولور یعنی غضب و شهوتله متصف اولان انسان اولیوب بهام و سباعدن
معدود اولور ایمی ای روح مصور انسانک بانوی پری پیکر نه اولان میل
و محبتی مثنوی پرتو حقست آن معشوق نیست پرتو حقدر حسن
معشوق و آن محبوب دکدر مثنوی خالقست آن کویا مخلوق نیست

کویا اکا اولان محبت خالقه محبتدر مخلوقه اولان محبت دکدر حقایدیه
عبثت و عین بصیرت ایلله نظر اولنسه معشوقک دلریا اولان حسن و لطافت
و آن و ملاحتی پرتو انوار جمال حق و ظهورات اسرار تجلیات وجود مطلقدر
یو خسه مجرد چشم و ابروی محبوب دکدر ابن فارض نه خوب دیشدر
بیت و کل ملیح حسنه من جالها معارله بل حسن کل ملیحه
و مرد ایلله زن پیتشده اولان و دو الفت بوندن اقدم ع مردوزن
چون یک شود آن یک تویی بیتک شر جنده تفصیل اولنشد و حب و حبیب
و محبوبه اولان اسرار لمعات عراقیده کشف و اظهار اولنوب نور وحدت
و آفتاب محبت برج لسان مغربیدن دخی عجب اشراق ایتشدر مثلاً دیر که
شعر نقشی نبشت دلبر من بر مثال خویش آراستش بیور حسن
و جمال خویش آورد در وجود برای سجود خود آن نقش را که داشت بتم
در خیال خویش آینه بساخت ز مجموع کائنات دروی بدید عکس
جمال و جلال خویش از نظم دلفریب خود از دفتر جمال جمعی
بکرد بر صفت خط و خال خویش یک دفتر از مکارم اخلاق جمع کرد
مجموعه بساخت ز حسن و خصال خویش و بعضی شراح مصرع ثابیده
مضای تقدیر اولنفسز بویه معنی و بر مشلر که اول معشوق خالقدر کانه سن
دیدک که مخلوق دکدر واسم خالقک معنای اصلینسه کوره انسانه دخی
اطلاق اولنق ممکندر کافال تعالی و یخلقون افکا ای یقدرون کذا
پس مرأ دخی اولادنی تربیه و اطعام و ارضاع ایتدیکی جهندن معنی
مظهر اسم خالقدر دیشلر و لکن معنای مزبورک محله چندان مناسبتی
اولیوب معنای اول انسبدر که محبوب و محبوبه ده اولان آن و لطافت عطیه
الهییه دن بر عیاندر که دلریا اولان اول ملاحظدر یو خسه جسد لاشه ده آن و لطافت
اولن لطافت آثار روح دندر و روح نفع الهیدر پس حقیقته محبت اولنان
پرتو حقدر جسدی روح دکدر معناسنی تعیین ایچون مولانا خداوند کار
نو سرخ شریفه متصل بر بیتله تحقیق ایدرلر

تسلیم کردن مرد خود را بانه التماس زن بود از طلب
معیشت و آن اعتراض زن را اشارت حق دانستن

مرد اعرابی زنک طلب معیشت ایچون ملتسی اولان شینه کنیدی بی تسلیم قلماسی
وزنک اول اعتراضی اشارت حق بملسی بیاننده در بیزد عقل هر داننده هست

هر داند عقل قنده واردر یعنی عند ذوی العقول محققدر ❖ که با کردند
کردانده هست ❖ دوشی ایل بر دوندی و ار در الحاصل
هر داری بر مدبری و هر متحرک بر محرکی اولی امر مقرر اولدیه عند اهل
الکشف والیقین جمیع موجوداتک مهیج و محرکی اول قادر مطلق اولوب
(لا فاعل الا الله ولا محرك الا الله) معناسنی ذوق و مشاهده ایدنلر بر شخصدن اگر
فعلا و اگر قولا و اگر حالا هر نه صادر اولور سه بر خوای (والله خلقکم
وما تعملون) ایجاد خلاق ایدیکنده کانی قالمیوب بر موجب (قل کل
من عند الله) ید قدرت و دست مشیتک تحریک و تصرفی بیلوب هر بر حرکنده
بر حکمت الهیه اولدیغنه واصل و علی ایل عامل اولور ❖ پس مرد اعرابی
بواسراره نازل و اعتراضات مر آه اشارت سبحانیه ایدیکنی عارف و کامل
اولد یغیچون زندن لمعان ایدن بر تو تجلیاته تبعیت ایدوب ❖ مثنوی ❖
مرد زان گفت پشیمان شد چنان ❖ مرد اعرابی اول سوزدن انجیلین پشیمان
اولدی ❖ مثنوی ❖ کز عوانی ساعت مردن عوان ❖ که مثلاً طائفه
عوانان حین اصابت موت و حالت نزع و فوتده عوانلقدن پشیمان اولدیغی کبی
آه ای نفس غافل هیچ بر ظالم یوقدر که امارات موت چشم جاتنه نمایان
اولد قدح جور و ستم و عوانیدن پشیمان اولیه اما اولدن اولیان ندامت
حالت باسده فائده ویرمز ❖ پس مرد اعرابی موت حالنده سیئه لرندن
نادم اولان عوانلر کبی قبل الموت سویلدیکی سوزده درونی ندامت چکوب
انواع دریغ و تأسف ایلده ❖ مثنوی ❖ گفت خصم جان جان چون آمدم ❖
ایتدی نیچون جان جانه خصم کلدیم و محبوبه و جانانه نه عجب مخالفت کوستردم
وجهل و غفلت ایلده ❖ مثنوی ❖ بر سر جان من لکدها چون زدم ❖
بن جاتک باشنه نیچون پشت پا اوروب بکا جان ایچنده جان منزله سنده اولان
معشوقه می نیجه لکد کوب جفا ایلدم ❖ پس بویایات شریفهده مستعینه
حصه بودر که نفس لواحه اثر مجاهدات ایلده ملهمه اندن دخی ترقی ایدوب
مطمئن اولد قدح سالکه حقیقت نفس بیدار (ومن عرف نفسه فقد عرف ربه)
رمزی آشکار اولوب انواع ریاضات و مجاهدات ایلده افنا و اعدا منه قصد
ایتدیکنی کندی جانی ایمش واجبی کورینن اخلاق ردیه ایمش اخلاق نامر ضیه
کیدوب نفس صفوت اصلیه سنده مستقر اولد قدح اولیکی کبی اکاجفا و جهل
ونادانی اولور و همچنان مرد اعرابی دخی زوجنک کندی یه اولان میل و محبت

و خیر خواهی و الفت کورد کده مقدا کنیدن صدور ایدن خشونت و رعونه
صدهزار ندامت چکدی ولکن بروفق (اذ جاء القضاء عی البصر)
قضا و قدره حواله ایدوب ایتدی نه چاره ❖ مثنوی ❖ چون قضا
اید و پوشد بصر ❖ چون قضاء الهی کله کوزی اورتر و حقیقت حال
کورلر ❖ مثنوی ❖ تانداند عقل ما پارازسر ❖ حتی عقلمزدخی خیره چشم
اولوب ایانی باشند سچمز وزیر و بالایی فرق ایتمز اما ❖ مثنوی ❖
چون قضا بگذشت خود را می خورد ❖ چونکه قضا که و پرده غفلت دیده
خرددن رفع اوله نفس الامری کوروب نیچون بن بویه نامعقول ایدم دیو
نیجه لوم و تشنیع ایلده کنیدی هلاک ایتک ایستزیرا ❖ مثنوی ❖ پرده
بدریده کریسان می درد ❖ پرده سی یرتلش یقه یرتار یعنی بدریده یه که
اغطیه غیوب منکشفه اوله اختیاری قالمیوب کریسان ناموسی هتک ایدر
و بالجمله مرد عرب قضا ایلده اولان کستاخلغنه نادم اولوب ❖ مثنوی ❖
مرد گفت ای زن پشیمان میشوم ❖ ایتدی ای زن قضا ایلده ایتد کلامه
پشیمان اولدم ❖ مثنوی ❖ کر بدم کافر مسلمان می شوم ❖ و اگر بیلز لکله
سکا انکار ایلده کافر اولدم سه حالا اقرار و انقیاد ایلده مسلمان اولورم الحاصل
ای مقصود جان و دل ❖ مثنوی ❖ من کنه کار توام رحمی بکن ❖ بن سنک
مجرم و کنه کار کم بکار حم ایلده ای کریم و رحیم بنی جرم و عصیانله مؤاخذه
ایتمیوب ❖ مثنوی ❖ بر مکن یکبار کیم از یخ و بن ❖ بو مجرمی براوغوردن
بیخندن قوپارمه و کو کدن یوقارو کتورمه زیرا مرایای وجودده اولان الطاف
و اشفاق و مراحم و اعطاف رحمت الهیه دریاسنک تلاطمندن ترشح ایتش
بر قطره در فلهدا ❖ مثنوی ❖ کافری پیرار پشیمان می شود ❖ اگر بر پیر کافر
مثلاً صد ساله اولان کفر و ضلالتدن نادم اولوب داخل دار السلام اسلام
اولغیچون دست مناجات ایلده حلقه باب رحمتی اورسده و یار بی و یاسندی بیلدم
راه غلطه کتدم و حالا لطفک امیدنه قپو که کلدیم دیو ❖ مثنوی ❖ چونکه
عذر آرد مسلمان می شود ❖ چونکه عذر دیلیه و (لا اله الا الله محمد رسول الله)
دیه فی الحال اوساخ کفردن پاک اولوب مسلمان و لاحق اهل جنان اولور
آه ای سالک طریقت و راغب حقیقت بویایات شریفهده دخی حصه
بودر که نفس اماره بالسوء عقله مخالفت و مقتضای طبع و هوایه متابعت
ایلد کده عقل سلیم دخی نفسک اساءتنه راضی اولیوب مرد عرب کبی عقل

دخی نفسه مخالفت ایله تابع طبع وهوا اولمقدن نفسی زجر و منع ایدرو کلام
فرقت انجام ایله تحویف و تریه قیلور * پس چونکه نفس تربیه عقل ایله
تحصیل لطافت و کسب طمانینت ایلله و می تبه صافی و راضیه ده
ممکنه اوله اول نفس مطمئنه صافی روح ایله اتحاد ایدوب تباین و اختلافی
قالز * پس عقل دخی نفسک لطف و صفوت و مقام رضاده روح ایله
یکجهت اولدیغن بیلوب ریاضات و مجاهداتک ثمره سی حصوله کلکله نفسه
اعتذار ایدوب دیر که ای نفس نفیسه اگر چه سنی مقدما چاه طبیعتده چرک
آلود خبائث کورمکله انکار ایدوب تربیه ایلله بو مرتبه به مستعد اولدیغکن
غفلت ایتشم اما چونکه سن اسفل طبیعتدن خروج و آسمان رضایه عروج
ایلدک من بعد مابین ده بینونت قالمیوب بن سنک فرمانکه رام اولورم * ایدمی
ای حقیقت انسانی و نفس مطمئنه روحانیه امید در که بروفق (الماضی لایذکر)
اقضیه سابقه اگر حالا و اگر حالا من بعد مذکوره اولیوب حاله نظر ایده لم
معناسته تلمیح و اشارت وارد در فلهذا جناب مولانا نفس ایله روح اتحاد
ایتد کده مظهر الطاف کامله اولوب و مظهر ایلله ظاهر دخی اتحاد قریب
اولغله مظهرده ظاهر اولان اوصاف الهیه به انتقال ایلله حقه مناجات
ایدر که الهی سیدی و مولای * مثنوی * حضرتت پر رحمت و پر کرم *
عقول و نفوس مر ایا سنده مجلی اولان شول ذات احدی سرمدی صفات سنکه
سنک حضرتک پر رحمت و پر کرم در آه کیم * مثنوی * عاشق اوهم
وجود و هم عدم * اگر وجود و اگر عدم اول ذات بیچونک عاشقیدر
و همچنان * مثنوی * کفر و ایمان عاشق آن کبریا * اگر کفر و اگر ایمان
و اگر نفس و روان اول جناب کبریاک عاشق و مصنوع و مخلوقیدر
* مثنوی * مس و نقره بنده آن کیمیا * و نقره و مس اول کیمیای سعادت
و اکسیر جلالک بنده سیدر و بالجمله مؤمن و کافر دن هیچ احد یوقدر الا که
هر بری بحسب الاستعداد اتم و بقدر مراتبهم اول ذوالجلال و الکبری ایلک
عاشق و طالب لیدر و کشف و لطیف و علوی و سفلیدن برشی یوقدر الا که
اول رحن و رحیم و جواد و کریم و غفور و حلیم اکسیر رحمته محتاج
بنده لیدر * قاسم انوار * نه تنها من خراب و مست یارم * همه مستند
در دار و دیارم * زاول کار دل هم عاشقی بود * با آخر عاشقی شد کار و بارم *
بروزهد مکواز حور جنت * که من این قصهها در سرند ارم * شرابی ده

بنقدای ساقی جان * که من از شرب دوشین در خوارم * بر آوردم چله
از جلیله بود * بعشقت چله دیگر برآرم * همه بد کرده ام از خود
چه گویم * که من از کرده خود شرمسارم * بیاساقی بده جامی بقاسم *
غریبم عاشقم زار و زارم *

* در بیان آن که موسی علیه السلام و فرعون هر دو مسخر مشیت اند زهر *
* و یازهر و ظلمات و نور و مناجات کردن فرعون بخلوت تا ناموس نشکند *

انک بیاننده در که موسی علیه السلام ایلله فرعون بد فرجام هر ایکسی مشیت
الهییه ده مسخر لر در یعنی هر برندن صدور ایدن افعال مشیت الهیه تعلقی
ایلله در ولکن افعال موسی ایلله افعال فرعون بیننده فرق زهر ایلله یازهر
و ظلماته نور کبیر و انک دخی بیاننده در که فرعون عنود شیشه ناموسی
شکسته اولماق ایچون خلوتده مناجات ایتمه سیدر یعنی فرعون وحدانیت
حقه و نبوت موسایه عارف ایکن محض عنادندن انکار ایدوب دعوی
ربوبیت ایدردی و نصف اللیلده خلوت خانه سنه کربوب حقه بو وجهله
مناجات ایدردیکه ای خالق ارض و سما ملککده و ربوبیتکده شریک
و نظیردن و حکم و سلطنتکده مشیر و وزیردن مستغنی بر پادشاه یگا و قادر بی
همتا سن و موسی دخی سنک امر کی ابلاغه مبعوث بر رسول مجتبادر ولکن
بن طائفه قبطیان ایچنده دعوی ربوبیت ایتشم اولدم ناموس نفسم بنی
موسایه اقرار باللسانندن منع ایدر ای هر قولک حاجت روا ایدن ذوالعطا
بنم پرده ناموسم هتک ایتمه دیو دنیایی آخرتی اوزرینه اختیار ایتکله حضرت
قاضی الحاجات دماسن قبول ایدوب بطریق الاستدراج نیجه خوارق
عادات کوسترمش ایدی ولکن ناموس خلق کندی به مفید اولیوب
بالاخره انصار و اتباعیله غرق و عذاب الیمه ملحق اولدی آه ای دیده پراننده
حقیقت حاله نظر اولانسه عند التحقيق اگر چه * مثنوی * موسی
و فرعون معنی رارهی * موسی و فرعون مغایه بنده لر در یعنی هر کسک
عین ثابته سی کندیده حاکم و اشباح انسیه سی حضرت علیه ده اولان اعیان
ثابته نک محکومیدر لکن بمقتضای قدرت کامله حکمت بالغه الهیه بودر که
* مثنوی * ظاهر این ره دارد و این بی رهی * اهل اعتباره ظاهر در که
موسی علیه السلام طریق هدایتی و فرعون ضلالت انجام راه غوایتی طور زیر
موساده حکم ایدن مظهري اولدیغی اسم هادی و فرعونده حکم ایدن مظهري

اولدیغی اسم مضندر که ایکسی دخی محکوم معنی اولوب (قبل من قبل فی الازل بلاعلة ورد من رد فی الازل بلاعلة) و فقیحه اگر عزت و سعادت و اگر ذات و شقاوت هر کسه تقسیم از لیدر مقدم خود مناسب ایلر بر قاج محله تحقیق اولمشدر که جمیع موجودات مظاهر اسما و صفات اولوب اختلافات صفات الهیه دخی من حیث التجلیات والتعینات در اختلافات مظاهر دخی تجلیات مختلفه صفاتی و اسمائیه و ساطیله در وفی المثل کثرات امواج موجب تعدد دریای امواج اولمدیغی کبی اختلافات تعینات دخی قادیح وحدت ذات اولمز * پس اگر سعید و اگر شقی مظاهر اسماء متضاده ربانیه و مجالی صفات متقابله سبحانه در که ذکر اولئان اسما و صفاتک جمله سی ذات مسمی و موصوفه راجع لر در و اگر چه من حیث الظاهر اختلافات مظاهری مقتضی لر در ولیکن من حیث الحقیقه باجمعهها مظاهر دخی تابع معنای واحد در که مظهر تجلیات جمالیله اولئله شراب جلالدن و محل سطوت جلال اولئله نور جلالدن چاشنی ایچون بر پرتو ایریشور فاما مظهر تام جمیع اسما و صفات اولوق قابلیتی انسانه مخصوص بردولت ایکن نفس جاهل مظهر کل اولوق نعمتیدن غافل و دولت قابلیت دست اختیارندن زائل اولور سه اسماء جزئیله دن بر اسمک محکومی اولوب مظهر کل اولوق دولتندن محروم اولور و بعد اضاعه الا که تدار که قدرتی اولمز و آفتاب سعادت قی مغرب جهالتده و ساعات عمری شب دیچور ضلالتده قالور فلهذا مولانا خداوند کار بیورر که * مثنوی * روز موسی پیش حق نالان شده * موسی علیه السلام روز روشننده حضور حقه نالان اولمش یعنی اراضی مقدسه قلب موسی آفتاب نور بخش وحی رب العالمین و شعاع لوامع تجلیات نور یقین ایلر بروفق (نور علی نور) خورشید انور دن اجل و ظلام شب آنک پرتو ندن نوره مبدل اولوب روی زمین تلاءو ید بیضا سندن منور اولغله هر حالده نور تجلیتک ظهور ایلر حقه مناجات و فرعونیه و اتباعنه تبلیغ رسالت ایدوب دیردیکه موجد و خلاق و معطی و رزاق علی الاطلاق اول احد و صمد لم یلد ولم یولددر که بر خوای (ولم یکن له کفوا احد) اکا نظیر و مانند اولیوب جمیع مکونات اراده ازلیله و قدره سرمدیه سیله عدمدن وجوده کتوروب و وجوددن عدمه کتوروبا کرایجاد و اگر اعدامده شریک و وزیر یوق بر فاعل مطلقدر ای جاهل و غافل فرعون نه در که سزک ربکز اوله تعقل ایتمیسز که اول دخی سزک کبی

ماء مهین دن خلق اولمش اکل و شربه محتاج و بول و فائطه مبتلادر دیوب توحید خدایه دعوت ایدردی فرعون عنود ایسه هنکام روزده اول قوم چار سیره دعوای ربو بیت ایدوب و دعواده بطلان بین الملکه بین الناس عرض و ناموسی شکست اولماق ایچون اول دخی درگاه عزتده سر بر زمین ایدوب * مثنوی * نیشب فرعون هم کریان شده * نصف اللیلده فوعون دخی کریان اولمش ایدی یعنی فرعونک شوره زمین نهادی بر مصداق (ظلمات بعضها فوق بعض) ظلمات تجبر و عناد و کدورات تکبر و فساد ایلر شب تیره دن مظلم اولوب غیرت جاهلیله سندن موسائک نبوتنه و حقک وحدانیتنه اعترافه قادر و (آمنت برب موسی و هارون) تکلمی لسانندن صادر و ظاهر اولمدیغنه تعجب ایدوب دیردی که * مثنوی * کین چه غلست ای خدا بر کردیم * ای خدای متعال و پادشاه لایزال بو بنم کردنده اولان غل کران نه در آه کیم (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون) آیت کریمه سنک فوا سنجه اگر بنم دست اطاعت و کردن انقیاد و متابعت اغلال عناد و ضلالت و سلاسل فساد و شقاوت ایلر بند اولنمیدی موسایی تصدیق و نبوتنه اقرار ایدوب فائز هدایت اولور دم الهی * مثنوی * ورنه غل باشد که کوید من منم * اگر غل فرعونیت کردن بند نفسا نیتیم اولسه کیم ایدی که بنم دیه و محبوس سچین انانیت اوله آه ای قادر و جبار و فاعل مختار * مثنوی * زآنکه موسی رامنور کرده * اول علم و ارادت و قدرت و مشیتدن که موسایی منور ایلش سن شک و شبهه یوقدر که * مثنوی * مر مرا هم زان مکدر کرده * تحقیق بانی دخی اول علم و ارادتدن مکدر ایلش سن ای قادر بیچون عقول نیجه حیران اولسون که * مثنوی * زآن که موسی را تومه رو کرده * اول قدرت کامله و حکمت شامله دن که موسایی سن ماه رو ایلش سن * مثنوی * ماه جاتم راسیه رو کرده * بنم ماه جاتم دخی اول قدرتدن سیه رو ایلش سن آه ای دل شیدا * نظم * جان جلالن ذکر ایدوب مبهور اول * عقل سرگردان و دل فرتوت اول * جمله عالم اولدی ذاتکدن عیان * لیک ذاتکدن ویرن کیمدر نشان * کیمکه ذاتک سرنی ایتسه عیان * شرعله ایلرسن آنی بی نشان * کائناک و ارنه سنسن اله * آستانکده کدال پادشاه * عبرت ایلر قیل نظر بو عبرته * نیجه غرق اولدی

دو عالم حیرته * کند و زیند کیمسه نک هیچ راهی یوق * ذره دن هیچ ذره نک آگاهی
یوق * آفتابه شوقک ایر کور رزوال * ماه مهر کله اولور هر دم هلال *
کیمه کیم حقندن عنایت یار اولور * ذره ایکن کون کبی اظهار او اور (فیض الله
من یشاء ویهدی من یشاء وهو العزیز الحکیم) ای مؤمن مقبل اولیه که
سند دخی عناد واستکباردن ذره و شمه اوله زیر فرعون بی دولتک بو قدر
عرفانی واریکن عناد واستکباری انی دعوی ربو یتنه جرأت ایتدیروب
موسایه متابعت ایتدرمدی الحاصل فرعون مغبون بندغل سچیندن زبون
اولوب کندی کندی به ایتدی آه کیم بونه ادباردر کیم فرضی بنم ستاره طالع شمع
شبستان جهان اولان ماه تابان دخی اولسه چونکه ایش تقدیر کدر ماه دخی گاه
خسوف و گاه انجلا ایله موصوف و گاهی صعود و گاهی نزول و گاهی طلوع
و گاهی افول و گاهی مقابله و گاهی احتراقه التصاقدن خالی اولیوب حالت
واحد ده برقرار اولز مع هذا * مثنوی * بهتر از ماهی نبود ستاره
ام * بنم خود ستاره طالع ماهدن بهتر اولدیکه برقرار اوله * مثنوی *
چون خسوف آمد چه باشد چاره ام * چونکه قائد تقدیرک سوقیله ستاره
اقباله خسوف واقع اولوب ادباره کیده و اوج هدایتدن حضیض ضلالت
هبوط ایلله اندن خلاصه بنم نه چاره و قدرتم اولور ابواه و دریغ و حسرت
ای فرعون بی فکر و نفس شوم بی هدایت که برقاج کون بو خلق جهان
* مثنوی * نو بتم کرب و سلطان می زنند * اگر چه کیم بنم نو بتم
رب و سلطان او ررل اما خبرک یوقدر که زخه لسانله طبل دهانه او رد قری
صدای رب سلطان نوبت شاد مانی اولیوب بلکه * مثنوی *
مه گرفت و خلق پنکان می زنند * ماه طویلدی و فرعونک دولتی نکبته
او تلدی دیو خلق طاس قباغی چلارل و احسرتای کوس و نقاره لر ایلله
نوبت سلطانی چالدر و ب ظلم پیشه و فرعون اندیشه اولان جبارل غافل
اولیه سز که خلق جهان اگر چه کیم * مثنوی * می زنند آن طاس و غوغا
می کنند * اول طاس و کوسی او ررل وصیت و صدا ایلله جهانه ولوله انداز
اولوب هنگامه و غوغا ایدرل اما زهی ملامت که * مثنوی * ماه راز آن زخه
رسوای کنند * اول مغرورک ماه سعادت غیم ظلم و شقاوت ایلله منخسف
اولدیغن اول زخه دن رسوای ایدرل و روی منیر هدایتی مظلم و مکدر اولدیغن
اخبار ایدرل ابواه و دریغ ای نفس فرعون * مثنوی * من که فرعونم

زخلق ای وای من * بن که فرعونم خلقک تعظیم واکرامندن وای بکا و مصیبت
جائمه که * مثنوی * زخم طاس آن ربی الاعلای من * خلقک
توقیر و احترامی بنم ربی الاعلی دیدیکم طاس زخه سیدر که حب سلطنت بنی
بو بلاره گرفتار ایدوب عرض طنطنه و شهرت جانی حقندن دوز و کولکی
بی نور و برقاج کونلک دولته مغرور قیلوب موسانک دامن هدایتنه
تشیبشدن محروم و مهجور ایلدی حقا که سمع قبول ایلله اصغایلیان مدعیله
دخی عجب نصیح دل پسنددر حق جل و علاطف و عنایتی ایلله توفیق و هدایت
ایدوب طریق حقه میل و رغبت ایلله نفس متکبره بی صفات فرعونیه دن
خلاص ایلله آمین یارب العالمین بحرمة سید المرسلین و بالجمله فرعون کریه
ونالشی ایلله ایتدی آه کیم * مثنوی * خواجه تاشانیم اما تیشهات *
موسی ایلله خواجه تاشلر یعنی برافندی قولر یوز و یا خود بر وایتده
فرعون دخی بر زمان شعب علیه السلام ایلله صحبت ایتک واقع اولمش ایدی
ولکن فرعون اول صحبتدن نور ایمان اثر ایتیوب موسایه حق جل و علا برکات
صحبت شعب ایلله نبوت ارزانی بیوردی * پس فرعون ایتدی اگر چه موسی ایلله
حق قولر یوز اما الهی سن بر باغبان حقیقت سن که تیشه ارادت واره
مشیتک بر مقتضای حکمت از لید * مثنوی * می شکافد شاخ رادر
تیشهات * پیشه زار صنعکده رسته اولان شاخ وجودی شق ایدر اندن صکره
* مثنوی * باز شاخی را موصل می کند * کبر اول فدانه بر شاخ
آخری وصل ایدر یعنی پیشه زار صورته بی ثمرات معرفت ظاهر اولان
نهال وجودک شاخ بی منفعتی قطع ایدوب شجره طیبه عنایت و درخت
طوبای هدایت اولان انبیا و اولیا سنک نظرا کسیر اثر لرین وصل ایلله شجره
ثمره معرفت ربانیه ایدر (ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم) الحاصل اول باغبان کردون و صانع بیچون بر خوای (یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید) بر قادر و مرید در که مصنوعات، کیف ما یشاء
تصرف قیلوب بوستان ناسوته اولان * مثنوی * شاخ دیگر را معطل می
کند * شاخ دیگری تیشه موت ایلله کسوب معطل ایدوب لایق نار ایدر
و بر مبعای (لایسئل عما یفعل) هیچ فردده (لم یولا) به قدرت اولیوب اول
فاعل مختار دیلدیکین ایشلر اولوا الاعتباره خود امرید یهیدر که باغ
شهودده اولان اشجار وجودک باغبان کرد و نه مخالفته طاقتلری واردر

مثلا * منوی * شاخ را بر تیشه دستی هست فی * شاخک تیشه
اوزرینه بردست قدرتی واری در و بی قطع ایته دیمکه قادری قدرتی
یوقدر * منوی * هیچ شاخ از دست تیشه جست فی * و هیچ شاخ
دست تیشه دن صحرایوب خلاص اولدی * ایلدی (وان عسک الله
بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء
من عباده) کریمه سی موجب بویشه زار عالمده هیچ بر وجودک
باغبان حقیقینک تیشه قدر واره قضا سندن خلاصه مجال اولدیغیچون
قضایه رضادن غیری چاره بولنیوب (اللهم لا مانع لما اعطیت
ولا معطى لما منعت ولا راد لما قضیت ولا مبدل لما حکمت ولا ینفع ذا الجدمنک
الجد واعوذ بک منک و برضاک من سخطک) مناجاته اشتغال ایدرلر فاذا کان
کذلک اخوان مؤمنین بزندی اثر انبیا و اولیایه اقتفا ایله درگاه کبریایه
بووجهله تضرع و دعا ایله لم که (یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین
و یا خیر الناسرین بحرمة سید المرسلین * منوی * حق آن قدرت که
ان تیشه تراست * اول قدرت و عظمت حقیقچون که بو تیشه ارادت سنک
دست مشیتکده در * منوی * از کرم کن این گزیهارا توراست *
لطف و کر مکن بوسقامتلیمری سن مستقیم قیل و ظاهر و باطنی انوار
شریعت و طریقت و اثمار معرفت و حقیقت ایله مالا مال ایدوب ماسوایه
میل و رغبتدن و حب ریاست ایله دعوی خیریتدن و کبر و استکبار ایله اهل
حقه و مرشد کاملره بغض و انکار و عدوات اظهار ایتکدن حفظ و صیانت
ایدوب خلوص و محبت ایله اهل تحقیقه اقرار و تبعیت و طریق مستقیمه
عزیمت میسر قیل و جرم و عصیانمزا ایله مؤاخذه ایتوب توبه و رجوعله
عفو و مغفرت عنایت بیور * نظم * بر تو کس نیست آمر و ناهی * همه
آن می کنی که می خواهی * نه عطای ترا خطا مانع * نه بلای تراد عاذافع *
بر خطا پیشکان عطای تودام * باولا شیوکان بلای تو کام * دام چه بود
فریب جاه و جلال * کام چه بود نوید قرب و وصال * ای جهانی بکام از در تو *
کام خواهم نه دام از در تو * دم بدم در ره منه دامی * تابی کام خود زم کامی * بجوار
خودم رهی بنای * در حریم دلم دری بکشی * غایب از من مرا حضوری بخش *
بسروری رسان و نوری بخش * کرچه هستم بقید هستی بند * هم بتو بر تومی دهم
سو کند * که مرا آنچنان یکی انکار * در دلم ظلمت شکی مگذار * هر چه غیر از

توز آن نفورم کن * پای تافرق غرق نورم کن * دیده ده سزای دید ارت * جانی
آرام جای اسرار * چند باشم ز خود پرستی خویش * بند در تنگنای
هستی خویش * و ارهانم زنک این تنگی * برسانم برنک بی رنگی * آدای
مستمع قابل کیر و احوال فرعون بیسان ایله لم که * منوی * باز با خود
گفت فرعون ای عجب * فرعون کیر و کند یه ایتدی ای عجب * منوی *
من نه در یارب نام جله شب * بن بتون کیجه یارب نادبو مناجاته دکلیم
نه غریبدر که * منوی * در نهان خای و موزون می شوم * نهانده
خای و موزون اولورم و صباح اولوب * منوی * چون موسی میرسم
چون می شوم * چونکه موسایه ایرشم نیجه اولورم یعنی خلوتمه وارد قد
کفر و عناد مدن نادم و طریق اسلامه عازم اولورم و خشونت و رعوتتم
لطف و ملایمت و عجب و انانیتیم تواضع و مسکنته مبدل اولغله موسایه متابعت
ایتمی تحقیق ایله رم اما اوز که حکمدر که موسای کوردیکم کبی قلبیده
اولان مسکنت و ملایمتلر فی الحال کبر و رعوتنه منقلب اولوب اولکیدن زیاده
انکار و عداوت ایله رم بن دخی بوسر خفیده دم بسته و حیران اولوب کندیمی
اکا تشبیه ایله رمکه مثلا * منوی * زنک زر قلب ده تومی شود *
قلب آتوئک اون قات یالدری ورنک سرخی اولسه فائده مند اولیوب
* منوی * پیش آتش چون سیه رومی شود * آتش او کند نیجه سیه رواولور
حقا که قلب آتوئک یالدری هر نه مرتبه زیاده اولسه آتشدن تجربه اولند قد
ذاتنده مر کوز اولان اگر قور شونلخی و اگر باقرلخی ظهوره کلوب تأثیر نار
حقیقت حالن آشکار ایدر کذلک بن دخی زر قلب کبی تنهاده حقه اقرار
ایده رم اما حضور موسایه وارد نمده بنی نار جذباتیله یاقوب چرک انا یتدن
یاک ایتک ایستد کده درونم جوهر ایماندن خالی اولغله قلم ظاهر اولوب
رسوای اولورم و اول حالده * بیت * زراند و دکانرا با آتش برند *
بدید آید آنکه مس یا زراند * بدی خاطر نشانم اولور اما الدن نه کلور زیر
* منوی * فی که قلب و قالیم در حکم اوست * بنم قلب و قالیم اول
قادر مختارک حکمنده دکلیدر انک دست اراد تنده در خود * پس بر موجب
(بحواله مایشاء و یتب) اول قادر و جبار * منوی * لحظه مغرم
کند یک لحظه پوست * بنی بر لحظه مغرم و بر لحظه پوست ایدر مغرمدن مراد
نور ایمان و محبت یزدان و پوستدن مراد ظلمات بشریه و نور آفتاب حب

ذاتیدن خالی شول قلب افسرده در که قشر بی اب و پوست بی مغز در
حاصل کلام فرعون مقرر و فرعون جبلت اولان هر منکر و معاند احیاناً
جانب حقه میل ایتسه احکام نفسانیه غالبه اولمغه اغواء شیطانی ایله فی الحال
حقندن رجوع ایتدیکچون ~~کنندی~~ کنندی به خطاب ایدر که مجبر که
کا، اولور که مزعه قلبده بذر محبت و ایمان اثر لری ظاهر و طرف حقه
میلان اماراتی باهر اولمش ایکن بر لحظه دن اتی کور دمکه فضای سینده دن
سر بر آورده اولان انوار ایمان هنوز کمالن بولمدن شمال نا قابلیتدن کمال
شدت ایله ریح صرصر خذلان ظاهر اولوب طرف حقه میل ایدن تازه
نهال ایمانی هلاک ایدوب قلب افسرده بی قابل زراعت اولیان زمین
شوره به دوندورر امانه چاره چونکه حکم و فرمان اول فاعل مختار کدر
لاجرم * ~~منوی~~ سبز کردم چونکه کوید کشت باش * چونکه
ارادت ازلیه سی کشت زارتو حید و ایمان اول دیه سبز و خرم اولورم
(~~منوی~~ * زرد کردم چونکه کوید زشت باش * و چونکه اول مقلب
القلوب والاعیان زشت و بی مغز اول دیه زرد و خزان اولورم آه کیم مشیت
ازلیه * ~~منوی~~ * لحظه ماهم کندی کدم سیاه * بی بر لحظه مامو بردم
سیاه ایدر یعنی کاه اولور که دل شکسته اول قادر و فیاضک انوار هدا یتندن
بر بوی عنایت شم ایتکله ژنک انکاردن معامر آت مصفا اولوب مطلع
نور آفتاب هدایت اولان مر شد مکملک اشعه افاضه سنه مقابل دو شر
واقبتاس نور محبت ایدوب بدر منیره دوز و کاه اولور که ظل مخروطی بشریت
و سبب مکدره طبایع نفسانیت خورشید محبتله قلب قر طلعت یتنه حائل
اولمغه ماه مجلای دل بدر منیر ایکن سیاه شکل و منحسف اولور حقا که
عز و دولت و قهر و ذلت و ایمان و محبت و کفر و ضلالت اول جلیل و جبار
و قادر مختارک قبضه قدرت و دست مشیتده در * ~~منوی~~ * خود چه
باشد غیر این کاراله * خدای متعالک کاری خود بوندن غیر ی نه اولور یعنی
دیلدیکنه دولت و کینه ذلت و کینه ایمان و هدایت و کینه کفر و ضلالت
تقدیر ایدوب بر موجب (یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید) نیجه دیلر سه اویله ایدر
هیچ احد قضاسنی دافع و عطاسنی مانع اولمیوب قادر مطلقدر فلهذا
* ~~منوی~~ * پیش چوکانهای امر کن فکان * چوکانهای امر کن فکان
پیشنده کویوش * ~~منوی~~ * می دویم اندر مکان و لامکان * میدان مکان

ولا مکانه یله رز یعنی بزم وجود و اختیار بر طوبه و امر کن چوکانه مماثل اولوب
خالق الملک و الملکوتک قضا و قدری چوکاننده کردند و دوندن یز علم شریفه
خفی اولیه که مولانا خداوند کار بویایات شریفه ایله مغلوب نفس اولان
عوام و سیر و سطرده اولان اصحاب تلوناتک حالدن حانه انتقالاتنه اشارت
بیور مشلدر ز را مر شدن راه حقیقت رهروند کان طریقت یتنه معتبر
اولان جبر ایله اختیارده درت قسم اعتبار ایدوب اصطلاحلری بو وجهله در که
اولا جبر ایکی قسم اولوب (بری جبر شیطانی (و بر قسمی جبر رحاندر اختیار
دخی ایکی نوع اولوب (بری جزئی (و بر نوعی اختیار کلیدر فاذا کان
کذلک انکر که احکام نفسانیه نک مغلوبی اوله شیطان اول نفس اماره اربابی
دیلدیکنی کبی اعمال فاسده ده استعمال ایتکله (والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخر جونهم من النور الی الظلمات) غوای کریمی اوزره شیطانه
تبعیت ایله روحلری در کات طبیعتدن تخلصه مجالری اولمیوب کویا که
شیطان بونلره جبر ایدوب ظلمات فسق و فجورده منه مک و ممکور
و جبر شیطانیده مقهور اولمشلدرر فاما احکام شریعتیه تبعیت و پیر طریقتیه
اطاعت ایدن سالکر مجاهده و ریاضت و هر حالده مقتضیات نفسه مخالفتیه
اشتغال ایله تسویلات شیطانیده میل و رغبتدن نفسلرینه کوشمال ویر مکه
تهذیب اخلاق ایدوب بدر منیر محبتلری بلیه خسوفدن خلاص اولدی قیاس
ایدلر و لکن اختیار جزئی اصحابی اولان اهل تمکین مرتبه سنه هنوز نائل
اولمیوب تلونده اولدقلریچون نا کهان باتقدیر سبحان بعض احوال ایله
امتحان اولدقلر نده حالت تلونلری غالبه اولمغه معیار امتحانده درست
بولمیوب افکار ماسوادل سالکله دخول ایتکله غیوم کثرت فی الحال ماه
انور محبتی ستر ایدوب بعض زلاته مبتلا اولدقلری کبی نور صباحدن انور
اولان قلوب مجلودلری شب تیره دن اکدر اولوب احکام بشریتیه گرفتار اولورلر
وسالک بی اقتدار اول حالده نیه مبتلا اولدیغن و امتحان اولدیغن یلوب
جبهه توبه و ندامتی زمین مناجاته وضع ایدوب صد هزار آه و این و ناله
و حنین ایله روح احدی و همت وارث اکمل محمدی بی شفیع و وسیله اتخاذ
ایدوب استغفار ایدر حق سبحانه و تعالینک دخی بحار رحتی تموج ایدوب آب
مغفرتیه اول عبد مجرمک اوساخ زلاتنی تطهیر و بر مصداق (التائب من الذنب
مکن لاذنب له) توبه سن قبول و معصیتلرین عفو ایله محو ایتدیکندن ماعدا

مطلب
فی الاختیار الجزئی
والکلی و فی الجبر
الشیطانی النفسانی
والرحمانی و در بابها
علی لسان بعض
القوم

صد هزار در جات عالیہ احسان ایتمکله سالک متلون هر برتزلنده نیچه نیچه
ترقیله نائل اولور ومن بعد جبل متین تقوی و محبتدن منقطع اولیوب (فن
یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله
سمیع علیم) قول کر یعنی ورد زبان و حرز جان ایدر * پس برسالک که ذکر
اولسان تلوندن رها بولیه و مرتبه تمکنه ارتقا ایتمه اکا جبر رحمانده
مقهور در دیو تعبیر اولور فلهمذا سالکان طریقت اولسار وجه
مشروح اوزره دوشه قالقه یولدن قالمیوب محو محض و فناء مطلق اولدقده
اختیار جزئی اربابیدن اولوب تنزل و تلوندن خلاص اولور و مرآت قلبی
پرتواشعه آفتاب حقیقت محمدیه دن مقدار ذره منحرف اولمز و ماه منیر مجتبه نقصان
رتب ایتیموب بدری کامل و نور مر شوشی اراضی و وجودنی مشتمل اولور * پس
ارباب سلوکک منتهای سیرلی بومر تبه ده قرار بولوب مظهر اختیار کلی
اولان اکمل کلک مرتبه سنه وارمز زیرا مرتبه مذ کوره شول مقام محمود در که
بحسب الوراثة الکمالیه ولایت عامه مطلقه محمدیه مظهر یتنده قائم اولان
غوث اعظم و انسان اکمله مخصوص صدر و هر دورده اول مرتبه صاحبی
واحد در فاذا کان کذلک اختیار جزئی اعتبار اولنان مرتبه اصحابیله مرتبه
اختیار کلی صاحبی میانلرنده فرق بودر که اگر چه محض فنا اربابی دخی
مرتبه افراده نائل اولوب تلوندن عاری و شعاشع آفتاب وحدتلی غیوم
کثرتدن بری اولمشدر ولیکن صاحب زمان و قطب دورانک نوع ماخلاف
رضاسی اوزره بروضعه عزیمت ایلسه مرتبه سندن دوشر ویولندن شاشار
فاما انلردن دخی حفظ الهی ایلله خلاف رضا بر حرکت صدوری متصور
اولیوب بونلرک اختیارلی کنیدلرندن ساقط و پیر کاملک اختیارینه مربوط
اولدینی اجلدن اختیار مزبوره جزئی اعتبار اولمشدر انسان اکمل ایسه
من حیث الوراثة الکمالیه بلا قید و بلا واسطه جناب حقندن مستفیض
اولدینی جهتدن انک جمله افعال و احوالی بفضل الله تعالی رضای
سبحانی به موافق اولوب قبولی قبول فیاض مطلق وردی رد حقدر
(ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم) پس مولانا
خداوند کار سیر وسطده اولان احوال سالکینی بعد البیان روح ایلله نفس
بیننده اولان تباین و اختلافک مقتضاسنی و بعد حصول الفناء و رفع الاختلاف
روح ایلله نفسک اتحادنی تحقیق و آفاق ایلله انفسی تطبیق ایدوب بیوردلر که

منوی * چونکه بی رنکی اسیر رنک شد * چونکه بی رنکک اسیر رنک
اولدی یعنی بروفق (کنت کزاً مخفياً) مرتبه لاتعین چونکه اسماء متضاده
وصفات متقابلله ایلله منصب اوله مقتضای سلطنت اسم ظاهر اظهار کثرت و اخفاء
وحدت اولدیغیچون لاجرم تعیناتک بعضنده قرب و بعضنده بعد ظهوره کلوب
لاتعین و بی رنکی الوان تعینات کثیره ایلله مرئی اولدینی جهتدن اسیر رنک اولوب
منوی * موسی باموسی در جنک شد * بر موسی بر موسی ایلله جنکده و اختلافده
اولدی یعنی ایکسی دخی من حیث الباطن مظهر حقیقت واحده ایکن موسای
آخرده اولان حقیقت واحده صفات اخرا ایلله ظاهره اولغله اسماء متضاده نک
تقابلی جهتدن مظاهر اسماء دخی بر بر یله اختلافده دوشدیلر مثلاً موسی
علیه السلام تعلم علوم لدنیه ایچون خضر علیه السلامه عند التلاقی
اعتراض اولغله مق اوزره تعهد ایتش ایکن انشای تعلیم و تعلمده موسی
علیه السلام حضرت خضر دن خلاف ظاهر بعض افعالک صدورن
کور دکده (اقتلت نفساً زکیه بغیر نفس لقد جئت شیئاً نکراً) کریمه سنک
مفهومیجه خضر علیه السلامه اعتراض ایدوب بالاخره خضر نبی دخی موسی
ایلله مفارقت ایدوب (هذا فراق بینی و بینک) دیواختلاف ایتدیلر و کذلک
بنی اسرائیل ساهرینک اضلالیله عجله پرستش قیلوب موسی علیه السلام
جبل طور دن قومنه رجعت وانلری عجله عبادت ایدر کورد کده برادری
هارونه عتاب ایلله خطاب ایدوب یا هارون (ما منعک اذ رأیتهم ضلوا
الا تتبعن افعصیت امری) دیولحیه هارونی اخذ ایتدی هارون علیه السلام
دخی (یا بنؤم لا تأخذ بلحیتی ولا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین
بنی اسرائیل ولم تر قب قولی) مفهوم شریفی اوزره جواب و یروب
اختلاف ایتدیلر و همچنان انبیاورسل ابلاغ رسالت و امتلرینی حقه دعوت
جهتدن بر موجب (لانفرق بین احد من رسله) یک رنک کده اولوب ولیکن برخواهی
کریمه (تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض) اختلافات مشارب و درجات
و تفاوت قدر قابلیات حیثیتدن امتلرینک استعدادلرینه کوره شارع اخیر شارع
سابقک شریعتی نسخ ایدوب اظهار قابلیات و درجات ایلدی * بیت *
آفتابی در هزاران آبکینه تافته * پس برنکی هر یکی باب عیان انداخته *
آه ای دل آکا، صور مر ایامر تفع اولسه بی رنکی نور آفتاب حقیقت اصلیه سی
اوزره نمایان اولوردی ولیکن مادامکه مر ایای وجود مضمحل اولیه کثرت

اعداد باقیه اولوب اتحاد مکن اولمز زرامر ایای متعدده مظاهر لون واحد اولسه
ونور آفتاب دخی لون واحد اوزرینه روزایتسه کبر و مر ایای متعدده مع
تعیناتها واحد اولیوب حقیقت اصلیه سی بی رنگ اولان نور خورشید دخی
رنگ بی رنگی ایله ظاهر اوله مر فاما * مثنوی * چون بی رنگی رسی
کان داشتی * چونکه بی رنگکه ایرشه سنکه فی الحقیقه اول بی رنگکی طوتاردک
در حال بینونت بر طرف اولوب * مثنوی * موسی و فرعون دارند آشتی *
موسی ایله فرعون دامن صلحه تشبث ایدوب ترک جدل ایدرلر یعنی کاشف
الاسرار مولانا خداوند کار نفس فرعون ایله موسای روحک صلح و اتحادن
بیان ایدوب بیوررلر که چونکه نار جذبات و دود تعین موهوم مجذوبی
محو نا بود ایدوب سلطنت اسم باطن ظاهر اوله شاهد وحدت جلا یب
اشکال و صوردن هویدا و بی رنگی ایله رونما و اول حالده مر ایای مختلفه
و اختلافات متلاشی و ناپیدا اولوب ظهور انعکاس تجلی ذات تقابل صوری
محو ایدر و هیچ وجهله کثرت و انینیتدن نام و نشان بولمیب موسی ایله
عیسی واحد فرعون دخی انلره تبعیت ایله متحد اولور زیرا اختلاف مرتبه
کثرته در مرتبه وحدته اختلاف یوقدر * خلاصه کلام روح بر فووح
مرتبه وحدت و لاتعینده صفات نفسانیه ایله متعین اولیوب نفس روحدن
متمیز دکل ایدی چونکه روح مجرد امتثالا لامر مرتبه تعینه نزول و طبایع
و عناصره هبوط ایلدی نفس ایله روح تعین حاصلریله بر برندن جدا
دو شوب اختلافده اولدیلر * پس هر قنغی ذوق نفس اولان روحک اوزرینه
عنایت ازلیه سبق ایتدیسسه عقل کلک جانب حق ایلدی کی دعوتی اجابت
قیلوب نفسی روحک حکمنه تسلیم ایلدی روح دخی حکمنی نفسه کاینبغی
اجرا ایتکله نفسی حقیقت واحد سنه جذب ایدوب وطن اصلیلری اولان
قرب وحدته اعتلا و مرتبه اولای لاتعینه ارتقا ایتدیلر و صوری و معنوی
هیچ وجهله اختلافلی قالبوب کافی الاول شی واحد اولد قلزنده بو شعری
انشاد ایتدیلر * شعر * چشم احوال ز خطا کچره دویندیکرا *
روشنست آنکه دل و دلب و جانانه یکست * اختلافی زره صورت اگر هست
چد باک * آتش و شمع و شب و مجلس و پروانه یکست * هر یک از روی
صفت یافته اسمی وزنی * مفلس و محتشم و عاقل و دیوانه یکست *
کچره بسیار بود قصه و افسانه عشق * چون تو صاحب نظری قصه

و افسانه یکست * هر یک از جام دگر چونکه بنوعی مستند * چشم
مست تو کوا هست که پیمانه یکست * آه ای دل آگاه شهود دریای وحدته
مستغرق و سوزش نار جذبه احدیتده فنای مطلق اولان واصلان حق بوانحادی
محقق بیلوب هر بری مشاهداتندن خبر و بر مشلردر و لکن کلمات قدسیه لری
کیرو کند یلری ذوق و کندی مقاملرنده اولان ارباب کمال فهم و ذوق ایتدیلر
و کبود رنگ کثرتدن مجرد اولیان ارباب تلونات ظاهره مخالفدر دیو اعتراض
و اختلاف ایله بحث و جدل قیلدیلر فلهدا کاشف الاسرار مولانا خداوند کار
دخی وحدت مطلقه و محض فنادن نیچه کلمات قدسیه بیان ایتدیکچون
معتضایک دخی وارد اوله حق سؤالرینی ایراد و وجه صواب اوزره احضار
جواب ایدوب بیوررلر که * مثنوی * کز ترا آید برین نکته سؤال * اگر
سکا بو نکته وحدته سؤال وارد اولور سه ای آلوده رنگ کثرت بی رنگی
وحدت اله کتور یوخسه * مثنوی * رنگ کی خالی بود از قیل و قال *
رنگ و تلون قیل و قالدن چقان خالی اولور اولمز الحاصل موسی کلیم الله ایله
فرعون کراه نه وجهله متحد اولور دیو خطور ایدن اشکالی سؤال و قیل
و قال و بحث و جدال مرتبه تعین و عالم کثرتده در بر خود بیاض مطلق
و عالم بی رنگیده مشاهده قیلان تجلی احدیت و مرتبه واحدیتده محو انینیت
ایتمش ایدک شهود وحدت مطلقده ایسه قیل و قال و بحث و جدال اولمز
ورنگ الفاظ و عبارات و شهود کثرتدن مجرد و یکا اولدجه مرتبه معنای
بی رنگی عرض جمال ایلزدیمک اولور * پس بو تقدیرجه مضراع ثانی سؤال
ایچون جواب اولیوب بلکه صدور ایدن سؤال مرتبه تعیندن اولدیغن
اشعار در و من حیث التعینات سؤال وارددر دیوب جمله معتضه واقع اولور
و وارد اوله حق سؤال اشبو بیتدر که مولانا خداوند کار جانب سائلدن
ایراد ایدوب دیرلر که * مثنوی * این عجب کین رنگ از بی رنگ خاست *
بو عجب در که بولون و رنگ بی رنگکدن ظاهر اولدی یعنی یا مولانا عجب
نه حکمتدر که بوالوان تعینات و نمایش مکونات مرتبه احدیت و سرا پرده
واحدیتدن بروز ایدوب جمله اعیان و مجموع اکوانک مصدری حقیقت
واحدیه ایکن * مثنوی * رنگ بای رنگ چون در جنک خاست * رنگ
حدوث و فنا بی رنگ اولان قدم و بقا ایله نیچه جنکه قالقدی حقیقت
واحدیه خود جنک و جدل اولیوب بلکه اختلافی و جدال ضدین میاننده در

پس اضدادك حقیقتی واحد و اشياء متضاده متحد و اولور ديك نه جهتدن
موافق اولور اهل وحدت دیرلر که نعم بوسؤال وارددر فاما بزدي اضدادك
اتحادنی عالم کثرته کوره اعتبار ایتوب بلکه بروفق (کل شیء هالك
الوجهه) مرتبه واحدیت و انوار تجلی ذات احدیتك ظهورنه کوره
اعتبار ایتش ایدك ولکن چونکه مراد سائل حل اشکال و حکمت خفیه دن
سؤالدر جواب بودر که ذکرى سبق ایتدیکی اوزره اعیان تعینات بحسب
الاسماء والصفات بعض مقتضیات اسماء متقابله ايله اوج وحدتدن حسیض کثرته
نزول والوان تشخصاتی قبول ایتدکده لاجرم بریریه اختلاف وجوده کلوب
تباین اقتضا ایلدی مثلا مرتبه وحدت قدیم و باقی و واجب و غنی و مرتبه
کثرت حادث و فانی و ممکن و عانیدر کذا و کذا وحدت ايله کثرت انواع
اوصافی متباینه ايله بریرینه متضاده اولمغله بین المظاهر دخی جنك وجدل
حصوله کلوب مظاهر وحدت مطلقه و بی رنگی اولئر انبیا و اولیا و اتقیا
و اصفیا و صلحا و اصدقادر و کثرت مکدره مظاهری اولان دخی کفره
ضالین و فجرة غاوین و زنادقه و ملاحده در فاذا کان كذلك مجالی تجلیات
احدیه اولان انبیا و مرسلین و ورثه انبیا اولان علماء ربانین اثبات وحدت
ایدوب قابل عکوس انوار تجلیات ذاتیه و صفاتیه اولان مرایای قلوب
مستعدین مصقله توحید ايله تصفیه ایدوب حقیقت واحده لری اولان
مرتبه وحدت و جوار حضرت احدیته دعوت و سعادت ابدیه به هدایت
ایدرلر اما ظلمات کثرته اولان اهل شقاوتك و رزش نور هدایت استعدا لری
اولمغله جانب معاصی و سمت مناهیه به میل ایتشاردر و اوهام و خیالاته
الدائمغه اثبات کثرت و بعضی ادا اناثیت ایدوب اسفل درکات بعد و خذلان
و غیابات ظلمات حرمانده هالکین و خالدين و مرد و دین و مقهورین اولورلر
دیو مولانا خداوند کار بواسرار غریبه بی فهم سائله تفهیم و کمال توضیح
ایچون معقولی محسوسه تشبیه ایدوب سائله بو طریقه جواب ویرلر که
ای سائل قال و قیل مثلا ملاحظه قیل که * مثنوی * اصل روغن
زآب افزون می شود * اصل روغن که شجره زیتون و تخم بذر و سمس
والبن بهایندر بر خوائی (وجعلنا من الماء کل شیء حی) نشو و نمایی
آبدن حصوله کلور بو خود امر مشاهده ایکن * مثنوی * عاقبت
بآب چون ضدمی شود * عاقبت آبه نیچون ضداولور * مثنوی *

چونکه روغن را با آب اسرشته اند * چونکه روغن آب ايله تخمیر ایتدیلر
وفی الحقیقه سبب حیات و نمایی آب ایکن * مثنوی * آب بار و غن
چرا ضد کشته اند * آب روغن ايله نیچون ضداولدیله دهن زیت و سمس
خود تخم و شجره و روغن ساده لبده مر کوز ایکن بریزدن ممتاز دکل ایدی
چونکه مرتبه دهنیته که آبدن متمیز اولوب بر قسمنه ماء و بر قسمنه روغن تسمیه
اولور و صورت و سیرت و طعم و لذتده متباین بولور * پس ای سائل بو بیت
شریف ظاهر حالده سؤال و بحسب المآل جواب و حل اشکالدر که دریای
و حدتک تلاطمسندن موج کونا کون کثرات ظهوره کلوب هر بری الوان
تعین ايله مغایرت کوستر مشاردر مغربی نه خوب دیمشدر * شعر *
زدریا موج کونا کون برآمد * ز بیچونی برنکی چون برآمد * چونیل از بهر
قومی آب کردند * برای دیگران چون خون آمد * چواین دریای بیچون
موج زن شد * حباب آسار و کردون برآمد * ازین دریای برین امواج هر دم *
هزاران کوهر مکنون برآمد * بصد دستان نکارم داستان شد * بصد
افسانه و افسون برآمد * بدین کسوت که می بینیش اکنون * یقین میدانکه
اواکنون برآمد * بمعنی هیچ دیگر کون نکردند * بصورت کرچه دیگر
کون برآمد * ایمدی ای سائل حکمت سنده دخی دیده عبرت وار ایسه
بر خوائی (فاعتبروا یا اولی الابصار) نورانیلر ايله ظلماتلرک اختلافن آب
ایله روغنندن قیاس ايله که روغن فرع ماء اولوب نشو و نمایی آبدن ایکن
من حیث التعین الخاص ضد ماء اولوب ترفع و تباین کوستردی همچنان
روغن تعین انسانی و دهن نفس ظلمانی آب حیات نفخ ربانیدن ذو حیات
اولوب امر سبحانی اولان روح نورانی (کالماء فی اللبن والدهن فی السمس)
صورت جسمانیه ايله من حیث التعلق اتحاد ایتشیکن بروفق (نسوا الله) نفس
شوم حقیقت اصلیه سنی ناسی و ربنه عاصی اولوب تعین خاصی جهتدن
اظهار استکبار ايله اسفل طبیعت کرفتار اولدیله و ارواح قدسیه اصحابی
اولان انبیا و اولیانک مخالفی دوشوب انکار ایتدیلر * پس معنی ايله صورتدن
اعتبار اولنان مرتبه وحدت و بی رنگی ايله مرتبه الوان و کثرت بیننده
ضدیت مقرر اولدیسه بحسب المراتب و المشارب بویکی مرتبه اصحابك دخی
واقع اولان اختلافاتی مولانا جلال الدین کل ايله خاره تمشیل ایدوب
یورلر که ای طالب سر وحدت و سائل اختلاف کثرت * مثنوی *

چون کل از خارست و خار از کل چراست * چون کل خاردن و خار کلدندر
 پس نیچون * مثنوی * هر دودر جنکند و اندرما چراست *
 هرایکسی جنکده و نزاعده در آه ای دل آگاه * بیت * همه در دست
 درین واقعه پس درمان چیست * چاره کار من بی دل سرگردان چیست *
 ایمدی ای سالک راه حقیقت شویله معلوم اوله که انبیا و اولیا و اتقیا و اصفیانک
 هر بری ورد خندان باغ جنت و سنبل و ریحان روضه وحدت ایکن من حیث
 الحکمة الخفیه و جود پر خار کفار و بخاردن ظهوره کلوب اشقیاء دخی خار
 و خاشاک نار ایکن درخت ورد و جود انبیا و کلاستان اصلا ب اولیادن صدور
 ایدوب (ینخرج الحی من المیت و ینخرج المیت من الحی) آیت کریمه سنک
 معناسی بو مفهومی اشعار و بو حکمتی اظهار ایتشدر * بیت * از سرو
 و کل چه سود خبر گفتیم که من * ز آن سرو کلهزارندارم خبر هنوز *
 فی الحقیقه چونکه سعدا و اشقیانک والدینی آدم ایله حوا اولوب انبیا و اولیانک
 اکثری اصلا ب اشقیادن اشقیانک دخی و جودی بحسب الصورة اصلا ب
 انبیا و اولیادن ایکن مابینده بونک کبی کش مکش و اختلاف و قوعی حکم
 غریبه در دکلیدر * قاسم انوار * ای دوست حکایت نهان چیست * فی الجمله
 حدیث عاشقان چیست * کر نیست قیامت آشکارا * این فته و شور
 در جهان چیست * حقا که حکمت الهیه بویله در که برفوق (تبتیر الاشیاء
 باضدادها) خریف اولسه صیف و شب اولسه روز متمیز اولدیغی کبی ظلمت
 کفر اولسه نور ایمان و شتاء انکار اولسه بهار اقرار کلزار حسنی بیدار ایتزدی
 و تقابل اسما و صفات اولسه انواع صنایع بدیعه ربانیه آشکار اولزدی
 مغربی نه خوب دیمشدر * نظم * بی نقاب آن جمال نتوان دید *
 و ز رخس جز مثال نتوان دید * روی او را بزللف و خال توان دید *
 زلف و خال نتوان دید * خود جمال و کمال روی و را * بی حجاب جلال
 نتوان دید * ذات مخفیست در صفات کمال * بی صفات آن کمال نتوان دید *
 آفتابست در ظلال نهان * زو بغیر ظلال نتوان دید * نپذیرد زوال
 مهر رخس * مهر او را زوال نتوان دید * حقا که عند اولی الاعتبار
 کویا فرعک اصله مخالفی وهم و خیال و برامی اعتبار یدر که ملاحظه
 و افکاری متضمن حکمت پروردگار در فلان مولانا خداوند کار بیورر که
 * مثنوی * یانه جنکست این برای حکمتست * یا خود روح الله نفس

و روحانیلر ایله نفسانیلرک اختلافی حقیقته جنک و جدل دکلدر بلکه حق
 جل و علا اسرار غیبیه و حکم مخفیة سنی اظهار ایچوند * مثنوی *
 همچو جنک خرفر و شان صنعتست * مثلاً حین بیعده خرفر و شلرک واقع
 اولان جنک و جدلی کبی صنعتدر که هنگامه و نزاعلری مشتری قردروب جاری
 فروخت ایچوند * قاسم انوار * در مذهب ماجله بیک نرخ روانست *
 در حضرت آن دوست چه کوهست و چه کاهست * اما تو کسی را که بارشاد
 کریدی * اورهنز راه آمدوبی رهبر و راهست * عاقل همه از عقل
 سخن گفت و نکو گفت * قاسم همکی مست شرابات الهست * پس مؤمن
 ایله منکر و مسلم ایله کافرک دخی اختلاف و جدلی لحکمة اولوب (ان الله
 اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة) فحوا ی کریمی اوزره زمره
 مؤمنین متاع جنتی خریدار اولوب اول مقابله ده نفسلرینی رضای حق
 بیع و تسلیم ایتک ایچوند الهی سیدی و مولای حق بودر که سنک اسرار
 خفیه و حکم غیبیه کی عقل دراک ادرا کده قاصر اولوب * مثنوی *
 یانه اینست ونه آن حیرانیست * یانه بودرنه خود اولدر همان حیرت اندر
 حیرتدر * ایمدی ای طالب سر وحدت امن و راحت ایسترسک بحث و جدال
 و جواب و سؤالدن فارغ البال اولوب مقصود بالذات اولان * مثنوی *
 کنج باید جست کاین ویرانیست * کنج بی منتهای محبت و کثر لایقنای
 وحدتی طلب ایتک کر کدر که کنج نهان ویرانه لکده در یعنی کنوز رموز
 غیب قدمه وصول مراد ایدن هستی موهوم لرندن فانی اولان زوایای قلوب
 ککله تبسس ایلسونکه کوشه فناء نائل کنج بقا اونه * شعر *
 دید هر کس بقدر صدق و صفاست * دیدن عاشقان طریق فناست *
 چندپرسی لباب عرفان چیست * آنچه بافهم تونیاید راست * سخن
 سراین معمارا * توندا نسته مکو که خطاست * زیرا کثر وحدت هستی
 موهومی افنا و اختلافات اضدادی اعدام ایله بو لنور مثلاً لعب خیال بازیده
 چشم ناظره انواع صور مختلفه نمایان اولوب حرکات غریبه و کلمات عجیه ایله
 کاه محاوره و مطایبه و کاه مجادله و محاربه لر بیدار او لورولکن حقیقت بین
 اولنلر حرکات صور پس پرده دن استادک اولدیغنه عارف و آشکار و صور ظل
 خیال ایدیکنه واقف اولغله * بیت * بونجه تدبیر پس پرده دن استاد کدر *
 اختیاریمی صانورسن حرکاتن صورتک * دیوب * بیت * همان

سیرانی سن سیرانک ایله * دیمه زنه‌هار شو شویله در بو بویله * بیت ایله
عامل اولور * ایمدی بنم نور دیدم شیخ عطارک * بیت * این
فلک هنکامه میسازد ببازی و خیال * اختران چون لعبتاند و فلک
چون چادرست * دیدیکی کبی درون خیمه فلکده اولان اشکال کونا کون
دخی مانند ظل خیال اول مبدع بی مثال و صانع لایزالک دست قدرت
و قبضه ارادتیه حرکت ایدوب لکن حقیقت بین و اهل یقین اولیان معتزلی
مذهبی حرکتی اشکاله و مجسمین کواکبه و طبیعی طبیعه و دهریه دهره
و ثویه نور و ظلمت نسبت ایدوب (من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة
اعمی) قیلندن اولور اما طالبان سیاحت فضای طریقت و راغبان
سیاحت دریای حقیقت اولان صادقان طوائف مزبور نه بانک غیلان
مثابه سنده اولان اقوالنه التفات ایتوب ساقی بزم وحدتدن شراب عشق
محببت و آب حیات معرفت نوش ایلسه کیفیت جذبات ربانیه هستی تعیناتی
سوزان و کثرات تکوناتی ویران قیلوب عازم غیب الغیب اولور و دیده جان
کحل نور محمدیه مجلا و تجلیات ذات احدیه ایله روشن اولغله اعیان
ممکناتک حرکات و سکناتنی پس پرده اسما و صفاتدن ید قدرت و اصابع
مشیت تحریک ایتدیکین مشاهده قیلوب جهان و جهانیانی بوجود و نابود
بر امر اعتباری یلور و دریای حیرته غوطه قیلوب عمارت ظاهر اولان
حجرات عقل و وهمده کنج اسرار وحدت بولنبوب و سرمایه خود پرستی
ایله مقصوده ایریلوب بلکه ویرانه حیرت اولان فناء صرفده عیان
اولغله سالک واصل شعور و عدم شعوردن مجرد و نائل کثر وحدت اولور
اما جذبه و محبتدن بی بهره اولان مجرد ارباب ذوق و شهودک اسرار
توحیده اولان تحقیققرین استماع ایتکله کندی وهم و خیالی مقتضا سنجه
معنار و یروپ ظاهر و باطن و صورت و معنی جمله بردراندن غیر خود
معدومدر دیدیکلری مفهوم اولدی دیو واصل کنج حقیقت زعمنده اولان
ارباب ظنونه مولانا خداوند کار بیورر که ای بی جذبه و محبت اولان اهل
معرفت و محرم اسرار وحدت اولدم ادعا سنده اولان اسیر دام طبیعت
و آلوده رنگ کثرت * مثنوی * آنچه تو کنجش توهم میکنی * اول
ظن و خیال که سن آنی کنج توهم ایدرسن خبرک یوقدر که * مثنوی *
زان توهم کنج را کم میکنی * کنجی اول توهمدن ضایع ایدرسن زیرا

مادامکه طلسم دینه وحدت اولان پیر طریقتک نظر و همتدن لسان ایدن
نور جذبات ربانیه سنک ظل وجود موهومک ازاله و معدوم و نور محض حب
قیوم ایدوب کیفیت رحیق عشق ایله قیود جهت و مکان و تعداد و جوب
و امکاندن مجرد ایتیه واصل کنج وحدت اولیسن و کنج وحدته نائل اولدم
و ازاله اخلاق ذمیه ایچون نیجه ریاضت و مجاهده قیلوب تحصیل اوصاف
حیده ایلدم توهمی موجود اولدجه عین کثرته مفقود و سر وحدتدن
محرومسن * ایمدی بودولته وصول شراب عشقه ترک توهمات ایدوب
اهل درده تبعیتدر قاسم انوارنه خوب دیمشدر * شعر * کردردمشد
کردد دل دولت عظمت * چون دردمندا و شددل بعد از آن سلیمت *
در راه عشق و وحدت حیرانیت و حیرت * امید در نکنجده چه جای ترس
و بیست * کر زهد و علم داری درد خدا نداری * در وقت جان سپردن
دل باندن ندیمست * بی مایه محبت کانت اصل فطرت * این زهد ماستیمست
این علم ماستیمست * بعد از خرابی تن احوال خود بدانی * خیرست اگر
حیدست شرسست اگر ذمست * سرمایه دو عالم عشقت پیش قاسم *
خوش وقت آنکه جاننش در عشق مستقیمست * الحاصل کنج ویرانلقده
و ویرانلق دخی نار جذبات ایله محترق اولان قلب پرشوقدر * پس ای
طالب کنج وحدت * مثنوی * تو عمارت دان تو وهم و رایها *
سن وهم و رایبری عمارت کبی بیل اولیه اولسه * مثنوی * کنج نبوددر
عمارت جایها * عمارتده کنج و دینه برلری اولز * پس بیلدم و بولدم
توهمی ایله عمارت وجود معمر و ایکن کنج فنا و وحدت نیجه بولنور و عاشق
فانیدن غیری اول کنجی کیم یلور نتکیم دیمشدر * بیت * عاشق بیار
واصل و عاقل بهانه جوی * صوفی بزعم واصل و چون خلقه بر درست *
خلاصه کلام * مثنوی * در عمارت هستی و جنکی بود * عمارتده
وارلق و جنک و جدل قلیق اولور لاتعین و بی رنگیده ایسه جنک و جدل
اولیوب بلکه * مثنوی * نیست را از هسته نکی بود * یوق ایچون
وار لقلردن عارلنک اولور یعنی تجلیات ذات احدیتک سطواتیه محو وجود
موهوم ایدن فانی و معدوم لمقید هستی و رسوم اولان ارباب کثرتدن عار ایدرلر
یوخسه * مثنوی * نی که هست از نیستی فریاد کرد * اولیه دکلدرد که
واراق یوقلقدن فریاد ایلیه * مثنوی * بلکه نیست آن هست را واداد

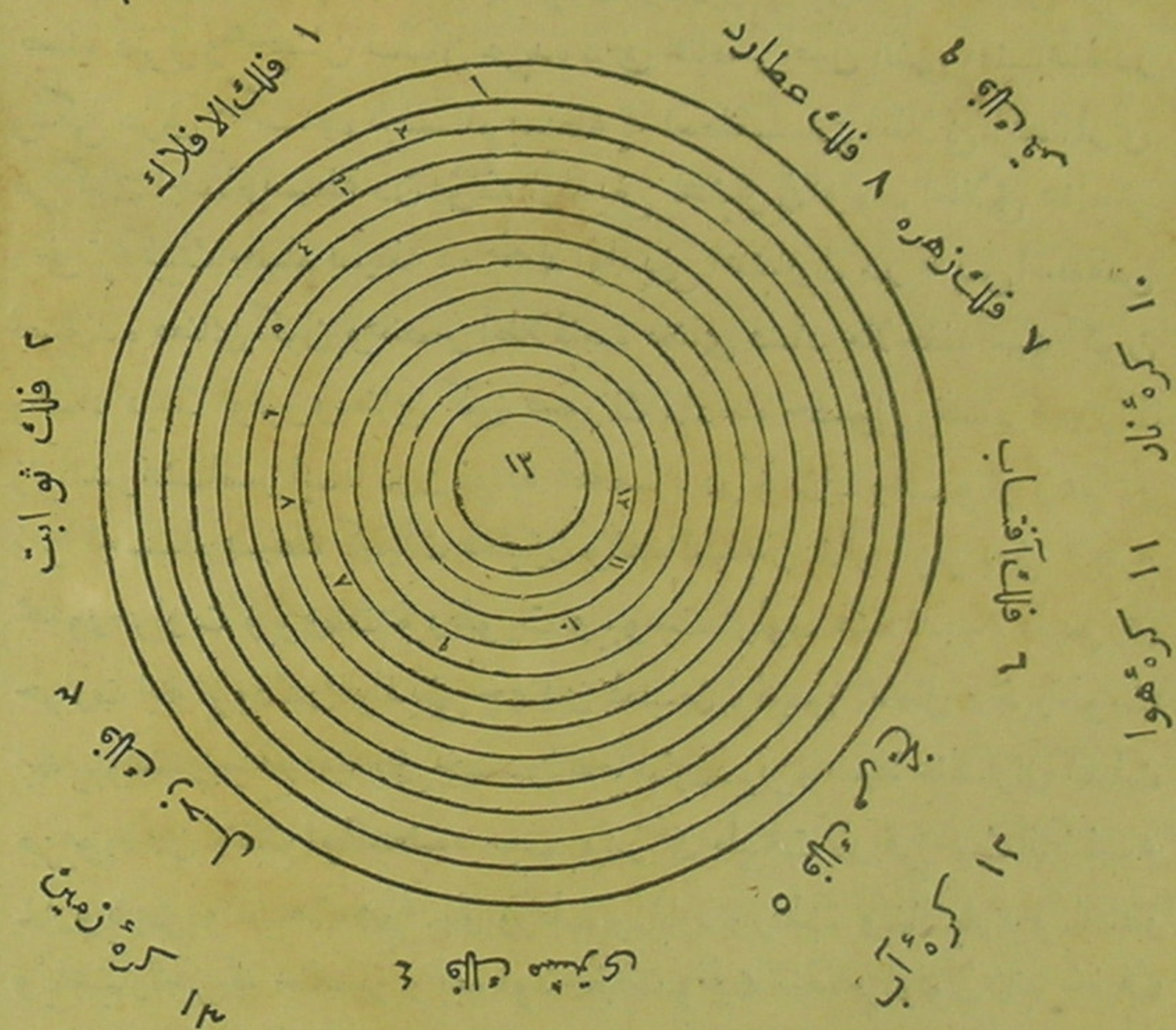
کرد * بلکه عدم اول وجودی کنیدی به ویرمک ایلدی یعنی اولیه دکلدر که
اهل ماسوا اهل فسادن فریاد ایلیه بلکه اهل فنا ارباب دنیای کنیدلردن
دور قیلدی اول بی دولتر ایسه انبیا و اولیایه عدم محبت وانکار وعد اولترین
کنیدلردن ظن ایدرلر خبرلری یوقدر که مردان خدا اهل دنیانک عدم
استعدادین کوروب انلری قلب شریفلردن ردایتلردن یوخسه انبیا و اولیا
اهل دنیایه نوع ما میل و رغبت ایده لردی انلر دخی ترک ماسوا قیلوب بیک
جانله اوایایه محبت و طریق حقه عزیمت ایدرلردی ولکن من حیث الحکمه
انلرک بونلره و بونلردن دخی انلره میل و محبت اولمز * قاسم * یحبههم
و یحبونه ازین فرمود * که انعقاد محبت زجانب مابود * محبت از تو و جان
از تو دین و دل از تو * تویی که بخت بلندی و طالع مسعود * غلام
همت آن خاطر که درره عشق * مکنه جرعه جامش هزار دریا بود *
ایمدی ای طریق انبیا و اولیادن روگردان اولان بی اذعان * مثنوی *
تو مگو که من کریم زنیست * سن دیمه که بن اهل فسادن کز زانم
* مثنوی * بلکه اواز تو کریم زنیست * بلکه اهل فسادن
یکرمی مرتبه زیاده کریم زاندر * پس کویا بر سوال وارد اولور که چونکه
بویله در انبیا عظام عامه بی و اولیاء کرام دخی اکثر ناسی انواع رغبت ایله
طریق حقه دعوت ایتدکلری نه حکمتدر اول سواله جواب و یروب بیوردیلر که
ای نعم اگرچه * مثنوی * ظاهرا میخواندت او سوی خود * ظاهرا
اول سنی کنیدی جائینه دعوت ایدر ولکن من حیث الباطن * مثنوی *
از درون میراندت باچوب رد * در وندن سنی چوب رد ایله سورر و دست
طرد ایله رد ایدر و بالجمله * مثنوی * نعلهای باز کونست ای سلیم * ای
ساده دل بحسب الصوره دعوت و من حیث المعنی دفع ورد اولان سر غریب
باز کونه نعللر در که ایز آیتق ایچون اسبه ترس نعللر اوریلوب ظاهرده اولان
اثرنه نظر ایدنلرک مقصودی مفقود اولدیغی کبی انبیا و اولیانک دخی صورت
دعوتده اولان ردلری نعل باز کونه مثابه سنده در که مقصود بالذات ظاهرندن
حصوله کلز فی الحقیقه هر نینک زماننده اولان قومی امت دعوتدن ایکن
اجابت ایتیانلر کافر اولدیلسه صورت دعوتده رد اولوب دعوت
اولنسه لردی کفر و ایمان ظهوره کلزدی * پس انبیا و اولیانک بحسب
الصوره اولان دعوتلری سبب رسوای کفره و باعث سعاده مؤمنین اولور

* ایمدی غافل اولیوب سندی * مثنوی * نفرت فرعون میدان
از کلیم * فرعونک نفرتن موسی کلیم اللهک ردندن بیل و انبیا و اولیایه انکار
و عداوت اوزره اولان جمله اشقیایی بو قیلدن ملاحظه قیل دیو
مولانا خداوند کار بو بیانه شروع بیوررلر

* سبب حرمان اشقیای از دو جهان که خسرالدنیا والاخره *

اشقیانک دو جهاندن سبب حرمانی بیاننده در که خسرالدنیا والاخره تهدیدی
انلرک شاننده در اما بو بیانک شرحه قبل الشروع اخوان مستمعینه
بر مقدمه بیان ایدلم که آتیه ده شرح اولنه جق ایات شریفه بر خوشبجه
فهم اولنه * پس ضمائر خلانله معلوم اوله که عند الحکماء جوف فلک قرک
داخلنده مواضع طبیعیه لرینه استقامت ایله حرکت ایدن اجسام بسیطه اجزاء
مرکبات اولدیغی جهتدن ارکان دیو تسمیه اولنشدنر اکابنشاء که شینک رکنی
جز بیدر وار کانه مرکبات مؤلفه نک اصولی اولدیغی جهتدن زبان یونانده
اسطقسات و لسان عربده عناصر تعبیر اولنور زیر لغت یونانده اسطقس شینک
اصلنه دیرلر و همچنان لسان عربده دخی عناصر اصل الشی معناسنه در
ولکن عرف حکماء اجسام بسیطه یه اسطقسات اطلاق ایتدکلری
مرکبات اجسام بسیطه دن مؤلفه اولدیغی اعتباریله اولوب اطلاق عناصر
دخی تراکیبک اجسام بسیطه ده منخله اولدیغی اعتباریله در * پس اسطقس
تعبیرنده معنای کون و عنصر اطلاقنده معنای فساد ملاحظه سیله کون
و فساد دیمک اولور و معنای کون صورتک ماده ده حصولی و فساد صورتک
زوالیدر عناصر ایسه درت نوعه منحصره در که خاک و آب و نار و هوا در
زیر اجسام بسیطه کیفیات فعلیتین و انفعالیتمندن خالیه اولمز یعنی لاجرم
مجاور حرارت و برودت و رطوبت و بیوست اولوب فلک ایسه ظهوری
حرارت ایله برودتن اولدیغی جهتدن فعلیتین و ظهور انفعال دخی رطوبت
ایلله بیوستدن واقع اولدیغی جهتدن انفعالیتمندن دیرلر و بسیطه عنصری کیفیات
مزبوره دن منفک اولدیغنه سبب بودر که طبیعت نار من حیث کیفیه
حار و یابس و طبیعت هوا حار و رطب و مابارد و رطب و خاک بارد و یابسدر
و باعتبار الحر که عناصر اربعه اوله خفیف و ثقیله منقسم اولوب ثانیاً خفیف
مطلق و مضاف و ثقیل مطلق و مضاف اعتباریله درت قسم اولور
یعنی نارك جمیع حرکتی جهت فوقه اولمغله خفیف مطلق

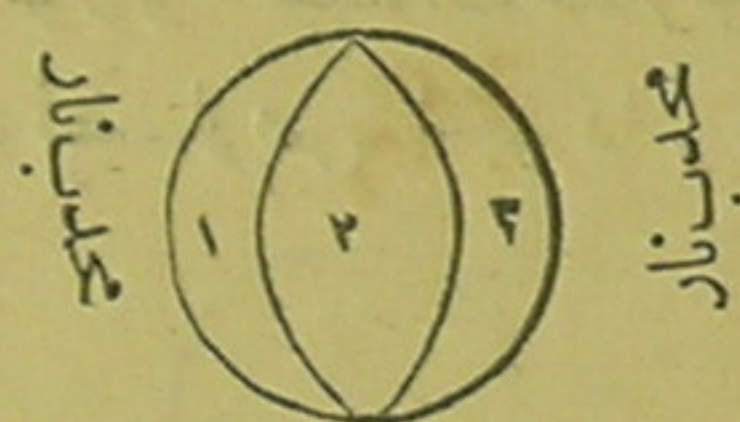
و حرکت هوا بکلیتها جهت فوقه اولدیغیچون خفیف مضاف وارضک جمیع حرکتی جهت سفله اولغله ثقیل مطلق و مایه ثقیل مضاف دیرل و عناصرک صورت نوعیه لری اگر چه بر برینه مخالفدر و لکن تتابع آنات ایله بر برینک صورته منقلب اولوب کون و فسادی قبول ایدرل و عندار باب الهیة حرکات بساططه و جوه ثلثه اعتبار اولوب عنصر آب و خاکک حرکتلری بطریق الاستقامه جانب هر کزه و حرکت مستقیمه نار و هوا هر کزدن جهت علوه در فلک حرکتی ایسه علی مرکز اولوب حرکت مستدیره ایله حول مرکز دور ایدر و مرکز زمین مرکز افلاک اولوب نار و هوا و مایه و جوه ارضه کلنججه صوغان قاتلری کبی بر برینی احاطه قیلوب هر برینک مقعری جوفنده اوله نک سطح محدبته مماس و زمین وسطه بر قرار اولوب هیچ بر جهته مائل دکلدر و مستقر فی الوسط اولدیغنه بعضیلر بطریق التجاذب و بعضیلر بطریق التنافع در دیوب و بعضیلر صانع بی مثال و مبدع لایزالک تخصیصی و یا خود مجموعیه در دیمشدر مثلاً طبقات نه افلاک و چارارکان اشبو صور دواثر دن فهم اولنور



پس بواسطه اوزره فلک قمرک تحت مقعرنده عنصر نار اولوب عناصر

اخرا بی نار احاطه ایتشد و اکا فلک ایتدخی دیمشدر و بعضیلر فلک قمرک تحت مقعر یله عنصر نارک سطح محدبته مماس بر فلک دخی واردر دیمشدر و لکن جمهور قول مزبورک عدم صحته اتفاق ایتشددر و حکماء مشائیین و اکثر متأخرین قنده عنصر نار علی حده عنصر در و لکن عند الاشراقیه و ابوریحان و ابواسحق قنارنده عنصر آتش بشقه عنصر اولوب بلکه فلک قمرک شدت حرکتیه هوا دن تکون ایتشددر و سطح محدب نار فلک قمرک مقعرینه مماس اولغله سطح محدبی مستدیر الشکل و هوا یه مماس اولان مقعری شکل اهل الجیدر و حرکتی مشایعه فلک ایله در و فلک قمرک حرکتی عند المنطقه اسرع و قطبینه قریب اولدجه ابطأ اولور بوقدیر چه اگر هوا دن وساطت شدت حرکت فلک قمر ایله تکون ایدن صورت نوعیه نار قطبینه دکن اولور سه مقعر نار سطح اهل الجی تام و سطح محدبی کروی تام اولور و اگر تکون مزبور قطبینه منتهی اولمز ایسه مقعری اهل الجی ناقص و محدبی کروی ناقص اولور یعنی قوسین بر برینه متصل اولمز مثلاً شکل اهل الجی بوضو ر تدن فهم اولنور

۳ مقعر نار



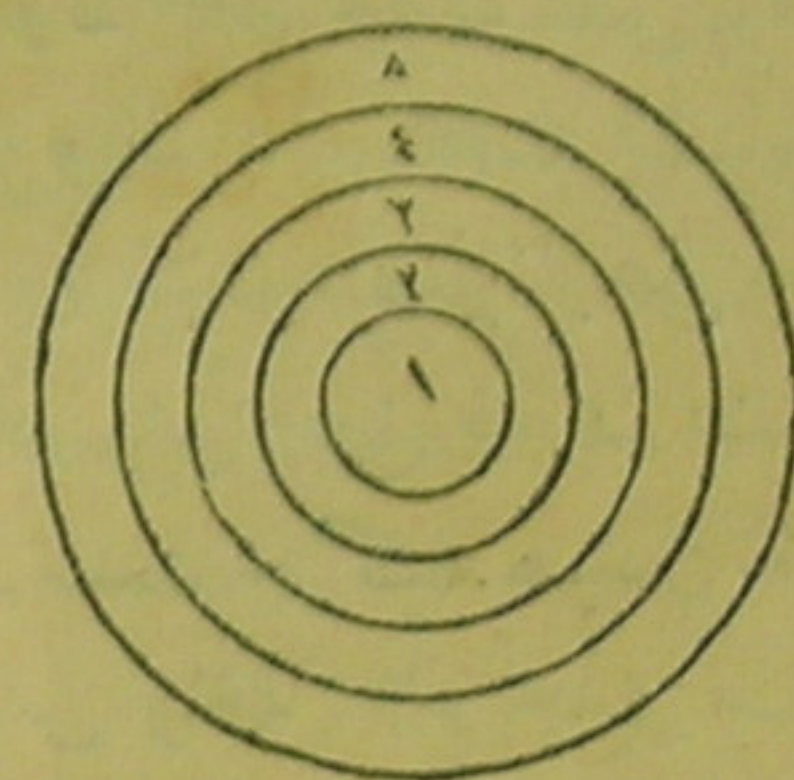
۲ هوا ۱ مقعر نار

و عنصر هوانک دخی محدبی باعتبار القولین المذکورین یا مستدیر و یا خود اهل الجی اولوب مقعر ناره مماسدر مقعر هوا دخی سب تضار یس آب و خاکله مضرس واقع اولمشدر زیر هوا آب ایله خاکی معال احاطه ایتشددر و طبقات هواده دخی ایکی قول واردر قول اول هوا ایچون درت طبقات اعتبار اولوب طبقه اولاسی هوا ممتزج یابسدر که ادخنة متصاعده طبقه مزبوره ده متلاشی اولوب ذوات الاذنب و نیازک اول طبقه ده محدث اولور و عند البعض ذوات الاذنب متحرکدر و طبقه ثانیه هوا غالبدر که محل حدوث شهیدر و طبقه ثالثه محل زمهریردر که مخالطة بخارات و منشأ سحب و صواعقدر و طبقه رابعه هوا کثیفدر که مجاور

مضرس دیش
دیش و پوتروک
پوتروک دیمکدر
شده

ذوات الاذنب
قویر قلی یلدز
دید کلریدر
و نیازک کوک
یوزنده کورین
حریه شکل و بعض
اشکالدر
شده

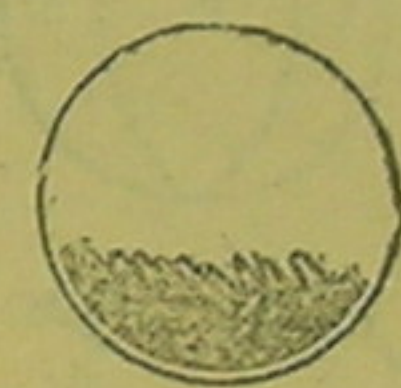
عنصر آب و خاک در و بوضوح آنک مثالیدر



۱ طبقه متزجه
۲ طبقه غالبه
۳ طبقه زمهریر

۴ طبقه کثیفه
۵ کره هوا علی
مذهب الجهور

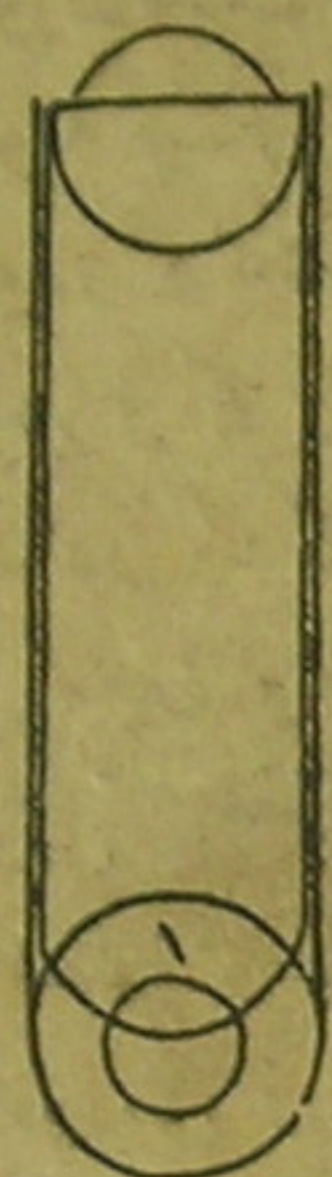
اما قول ثانی هوا به ایکی طبقه اعتبار اولوب بریسی بخاراتدن خالص اولان هوا لطیفدر که غایت ایل شفاف اولدیغندن قابل نور و ظلمت دکلدر و طبقه ثانی بخارات ایل مخلوطه اولان هوا کثیفدر و هوا کثیفک ارتفاعی ارباب صناعت ارتفاع صبحدن معلوم ایدینوب الی بر میلدر دیشلر واکا کره لیل ونهار تسمیه ایتشلر در و عنصر آبک سطح محبب و مقعری مستدیر الشکلدر ولکن تمام الاستداره اولیوب برو جهله کروی الشکلدر که کره مزبوره قطع اولنوب قطعه مزبوره خاک ایل مملو اولسه مجموعی کره واحده منزله سنده اولور و سطحین آب مضرس و جسمی سیال و اعلادن اسفله میالدر و صورت تضاریس اشبو دائر دن فهم اولنور



وهر نه مخلده که مادن بر قطعه اوله مرکز از عالم اولان سطح کره دن بر قطعه در وهر برد آره که مرکز قریب اوله انحدابی مرکز نه بعید اولاندن زیاده در مثلا رأس مناره ده بر چنانک ایچنه صوط و لدور یلوب بعده بر ظرفده حفظ اولسه و بعینه انا مزبور قعر چاهده وضع اولنوب آب ایل طولدور لسه وایکیسی دخی علی حده وزن اولسه رأس مناره ده وضع اولسان بدن قعر چاهده وضع اولسان آب وزنده زیاده کلور زیرا قعر چاه مرکز رأس مناره دن اقرب اولغله دائره سنک انحدابی دخی زیاده اولوب انا آبی انحدابنه کوره زیاده چه قبول ایدر مثلا بوضوحرتدن

معلوم اولور

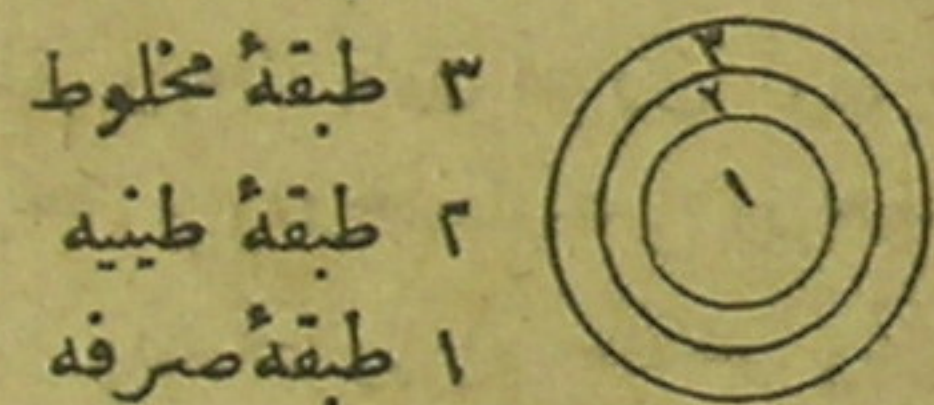
۱ انحداب آب
قعر چاه



۱ انحداب آب
قعر چاه

و عنصر خاک عنصر
مانک تختده اولوب خاک
دخی مضرس اولغله
صحیح الاستداره دکلدر
اما تضاریسی دخی
جرم ارضه نسبت قدر
محسوس اولدیغنه بناء
مانع کرویة حسیه دکلدر
زیرا اعظم جبالک
ارتفاعی ایکی فرسخ
و ثلث فرسخدر ارتفاع

ارضک ایه قطر ارضه نسبتی بالنسبه الی الذراع سبع عرض شعیر مقداریدر که مثلا واحدک یک سکر عدده اولان نسبتی کیدر و زمین ایچون دخی اوچ طبقه اعتبار اولنوب طبقه اولی مخلوطه در که منشأ معدنیات و نباتات و مسکن حیواناتدر طبقه ثانیه طینی و ثالثه طبقه صرفه در که مرکز میطدر



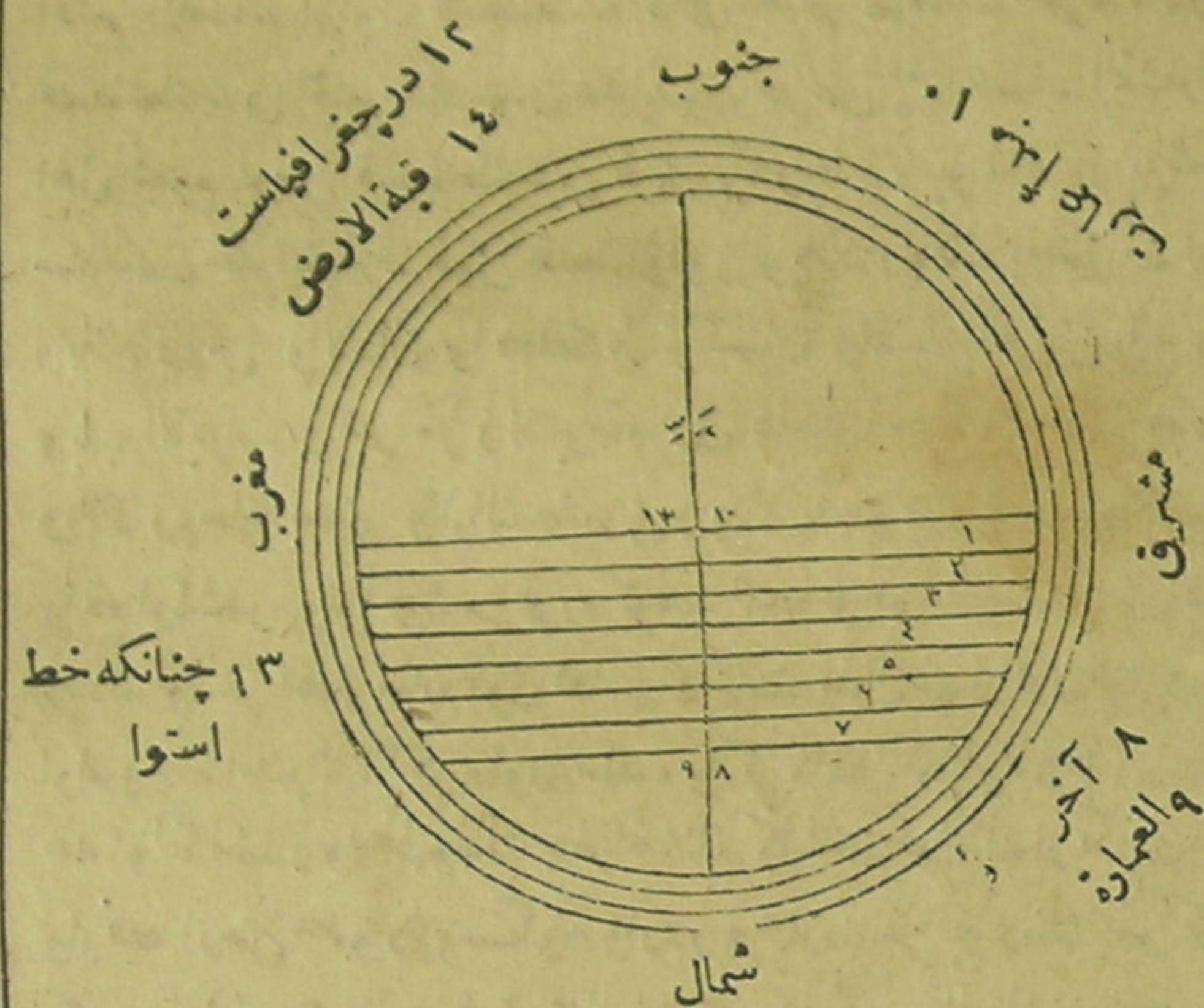
۳ طبقه مخلوط
۲ طبقه طینه
۱ طبقه صرفه

مثلا بودوارانی میندر
و مسائل غریبه علم
هیئت ندر که مثلا
مشرقدن مغربه دکن

وجه ارضک سیری ممکن اولسه و اوچ شخص فرض اولسه که بریسی مکانده مقیم و بریسی جانب غریبه بری دخی سمت شرقه کیدوب حین ذهابری آن واحده اولسه و غریبه کیدن مشرقدن و شرقه کیدن غربدن کلوب شخص مقیم حضورنده ساعت واحده ده جمع اولسه لاجرم ماینلرنده ایام اسبوع متفاوته اولوب مثلا غریبه کیده نک حسابنده یوم الاجتماع خمیس و مقیمک حسابنده یوم الجمعة شرقه کیده نک حسابنده یوم السبت

اولور وحق جل وعلاتك فضل وعتایق ايله آب خاكك برقطعه سن احاطه
ایتیوب مسكن حیوانات اولغیچون مكشوفه اولمشدر وعند بعض الحكماء
سبب انكشاف اولدر كه آفتابك اوجی جهت شمالده وخصیضی جنوبده
اولغله حرارت شمس جانب جنوبده اشد اولور خاصیت حرارت ايسه جذب
رطوبات ایتدیكنه بناء آب سیال جانب جنوبه میال اولوب طرف شمال
منكشف اولور دیرلر ولکن اکثر حکما حق بودر كه عنایة من الله سکنای
حیوانات اولغیچون منكشف اولدی دیشلر و دیرلر كه ربع مسكونك جانب
شمالیسند بعض امکنه واردر كه شدت شتادن زندگانی حیوانات ممکن
دکدر * پس مرکز زمین مرکز عالم ایدیکی متعین اولدیسه سطح محدب
معدل النهار دخی وجه ارض اوزرینه برداره عظیمه احداث ایدر كه
اكا خط استوا تسمیه ایدرلر واهل نجوم مبدأ عمارتك طولنی جانب مغربدن
عد ایدرلر وجهور اهل صناعت معظم معموره بی عرضده یدی قسمة
تقسیم ایدوب هر بر قسمك طولنی مشرقدن مغربه اعتبار ایدوب براقلیدن
براقلمه وارنجه عرضده غایت طول نهار بقیق ساعت تفاوت ایدر دیرلر
ومبدأ اقلیم اول عندالجهور اول محلدر كه طول نهار اون ایکی ساعت
ونصف وربع ساعت اوله و عرضی خط استواده اون ایکی درجه وایکی ثلث
اونه و اقلیم ثانیك طول نهاری اون اوچ وربع ساعت و عرضی یكری درجه
وبر درجه نك ربع و خسیدر ومبدأ اقلیم ثالثك طول نهاری اون اوچ
ساعت و قرق بش دقیقه و عرضی یكری یدی بقیق درجه در ومبدأ
اقلیم رابعك طول نهاری اون درت وربع ساعت و عرضی اوتوز اوچ
درجه و بر درجه نك نصف و ربعدر ومبدأ اقلیم خامسك طول نهاری اون
درت و نصف و ربع ساعتدر و عرضی اوتوز طقوز درجه دن عشر درجه
ناقصدر ومبدأ اقلیم سادسك طول نهاری اون بش وربع ساعت
اولوب عرضی دخی قرق اوچ درجه و بر درجه نك ربع و ثمنیدر ومبدأ
اقلیم سابعك طول نهاری اون بش و نصف و ربع ساعت و عرضی
قرق یدی درجه و بر درجه نك خسیدر وطول معموره یوز سكرسان
درجه در كه درت يك فرسخ اولور و عرض معموره التمش التي درجه در كه
يك درت یوز التمش التي فرسخ اولور و اقالیم سبعة نك طریق تقسیمی بودر كه
خط استوان ماعد اخط استوايه متوازيه یدی خط دخی فرض اولتوب

معموره ربع مسكون خط مزبوره كوره تقسیم اولتور مثلاً اشبو دائره ده
اولان خطوطدن فهم اولتور



* پس خطوط اقالیم معلوم اولدیسه اقالیم سبعة ده اولان بلاد و ممالك دخی
بو وجهله تعیین اولمشدر كه بعضی ذكر اولندی یعنی بلاد سودان و بربر و زنج
واكثر بلاد یمن و جزائر هندو چین و ارنبجه اقلیم اولده واقع اولمشدر و بلاد مغربك
بعضیسی و مكه مكرمه و مدینه منوره و اكثر بلاد عرب و معظم بلاد هندو سند
و ولایت چین اقلیم نایده در و بلاد هندك بعضی و مولتان و قندهار و چین و كرمان
و سند و سیستان و فارس و اصفهان و كوفه و بصره و دمشق و مصر و اسكندریه
و بیت المقدس دریای محیطه منتهی اولنجه دكین اقلیم ثالثه واقع اولمشدر
و خطا و ختن و جبال کشمیر و بدخشان و كابل و بلخ و هرات و مرو و طوس

و نیشابور و اسفراین و جرجان و کیلان و استراباد و قم و همدان و قزوین
و سمنان و آذر بيجان و موصل و ملاطیه و حلب و انطاکیه و دریای شام
و جزیره قبرس و ردوس و زمین مغرب و بلاد افرنج اقلیم رابعه در واندلس
و بحر خزر که کیلان دریا سیدر و خوارزم و شروران و سمرقند و اطراف
خجند و کاشغر و بروسه و انکوری و بلاد رومک بعضی سی و اقصای بلاد ترك
اقلیم خامسه اولوب قسطنطنیه دخی اقلیم خامسك آخرنده در و بعضی
قسطنطنیه بی اقلیم سادسدن عدايدوب عرض ۴۰ حساب ایتشدر و لکن
اهل نجوم ارض قسطنطنیه بی قرق بر درجه ده بولشدر بو تقدیر چه
سادسدن عدايدنلك قولى غلط اولور و بلاد رومک بعضی که ادرنه کبی
و بلاد روس و الامان و اکثر ترکستان و المالح و بش بالغ و قراقرم
و باب الابواب و بحر خزر که بر مقداری داخل حد اقلیم سادسدر و بلغار
و بلاد روسک بعضی و اترک مشرق و بلاد یا جوج و مأجوج اقلیم سادسده
واقع اولشدر و نواحی مزبوره کوهستانده و حوشه مشابه اترک متمکندر
دیمشدر و آخر اقلیم سابع اول محلدر که غایت طول نهار اون التي و ربع ساعت
اوله و خط استوائک اگر ماورا سنده و اگر مادوننده اولان عمارت داخل اقلیم
عد اولنا مشدر و بطلمیوسک جغرافیا نام کتابدن طول نهار یکرمی اوچ ساعته
و ارنجه ارض معموره و مسکونه و اردر و عمارت مزبوره نك سواکنی و حشیر
کیدر و آخر عمارت اول محله و ارنجه در دیو منقولدر و خط استوائک
ماورا سنده زنج و حبشه اطرافنده اون التي درجه ده و ارنجه بعض معموره
دخی و اردر دیمشدر و جانب شرقدن اولان مبدأ عمارت بر موضعدر که
کنیکدز دیمکله معروفدر و جانب غربدن اولان مبدأ عمارت دخی بعض
جزیره لدر که زمان سابقده معموره ایکن حالا خراب و معموره در و خرابات
مزبوره به جزائر خالدهات دیرلر و جزائر مزبوره دن دریای مغربه و ارنجه
اون درجه تخمین اولمشدر که معموره اولمشدر و حالا ظهور ایدن یکی
دنیا دیدکلی جزیره حکمائک تخمینلرندن خارج و نا معلوملری ایدی قدرت
حق عقل احاطه به قادر اوله مزبوحقیر اهل کشف و یقینک برندن استماع
ایلدیم بیوردیلر که حکمائک نامعلومی بحر محیطده یکرمی درت یک جزیره
وارد که خلق ایله مملودر و یکی دنیا انلرک بریسدر قدرت حقه غایت یوقدر
واقالیی علی التفصیل بلك مراد ایلیان مسالك و ممالك کابلرین مطالعه

ایلسون اما علم شریفه بودخی معلوم اوله که ارباب رصد ابعاد و اجرامی پر وجه
تخمین بویله حساب ایتشدر که علی وجه الارض فرض اولنان محیطه عظیمه نك
دوری سکر یک فرسخ اولوب هر فرسخ اوچ میل و هر بر میل اوچ یک ذراع
و هر بر ذراع علی قول البعض اوتوز ایکی اصبع و هر بر اصبع التي عدد شعیر
معتدلک عرضی مقداری و هر بر شعیر مقدار عرضی آت یله سنده اولان شعیرک التي
عددی مقداریدر * پس بو حساب اوزره قطر زمین دخی ایکی یک بشیوز قرق
بش فرسخدر و تماما مساحه روی زمین یکرمی یک کره یک و اوچ یوز القش
اوچ یک و التي یوز اوتوز التي فرسخدر و مساحه معموره ارض درت یک کره
یک و اوچ یوز یتش التي یک ویدیوز قرق فرسخدر و فلک قرق مرکز المذن
بعد مقمری قرق یک و طقوز یوز اوتوز التي فرسخدر و فلک عطاردک مقمرینه
مماس اولان فلک قرق بعد محددی مرکز المذن سکسان بش یک ویدیوز
اوچ فرسخدر و فلک زهره نك مقمرینه مماس اولان فلک عطاردک بعد محددی
ایکیوز یتش یک و اوچ یوز سکسان فرسخدر و فلک شمسک مقمرینه مماس اولان
فلک زهره نك بعد محددی یک کره یک و التي یوز قرق سکر یک و التي یوز سکسان
ایکی فرسخدر و مماس مقمر فلک مریخ اولان فلک آفتابک بعد محددی ایکی یک کره
یک و یکرمی یدی یک طقوز یوز اوتوز درت فرسخدر و مماس مقمر فلک مشتری
اولان فلک مریخک بعد محددی اون درت یک کره یک ویدی یوز یتش یک التیوز
ایکی فرسخدر و فلک زحلک مقمرینه مماس اولان فلک مشتریک بعد محددی
یکرمی اوچ یک کره یک و طقوز یوز طقسان بر یک وایکیوز اون بش فرسخدر
و فلک ثوابتک مقمرینه مماس اولان فلک زحلک بعد محددی اوتوز اوچ یک کره
یک و بشیوز طقوز یک سکسان سکر فرسخدر و فلک اعظمک مقمرینه مماس
اولان فلک ثوابتک بعد محددی مرکز المذن ایکی یوز یک کره یک و اوچ یک کره
یک و بشیوز طقوز یک یوز سکسان سکر فرسخدر اما محدب فلک اعظم کثرت
ابعاده بر حده اعتلا ایتشدر که بر فحواي قول کریم (و عنده مفاتیح الغیب
لا یعلمها الا هو) حسابی حق جل و علا دن غیر یسی بتلر و جرم آفتابک
دخی قطری اون یدی یک بشیوز اوتوز سکر فرسخ اولمق اوزره حساب اولنوب
جرمی دخی اوچ یوز یکرمی التي ارض مقداری اولمق اوزره تخمین اولمشدر
و قطر قردخی یدی یوز اوتوز بر فرسخ و جرمی جرم ارضک سدس سببی
مقداریدر که قرق ایکی حصه سندن بر حصه قدر اولور و قطر زحل

اون درت يك دريوز او تو ز بش فرسخ و جرمي يوز سكرسان ايكي زمين
برابر در و قطر مشري اون درت يك بشيوز كره طقسان التي فرسخ و جرمي
يوز سكرسان سكر زمين برابر در و قطر مريخ اوچ يك يدي يوز طقسان بش
فرسخ و جرمي يالكر اوچ عدد ارض مقدار در و قطر زهره طقوز يوز الشمس
فرسخ و جرمي ربع زمينك ثلثي مقدار در و قطر عطارد يدي يوز طقوز فرسخ
و جرمي زمينك اون ايكي بخشندن بر بخشى مقدار در و اعظم ثوابت
مر صوده ايكي يوز ارضه برابر و اصغر مر صوده يكرمي اوج ارضه برابر در
ديمشتر والله اعلم بحقيقت الحال * كلشن * تعالى الله قديمي كويك دم *
كند انجم و آغاز دو عالم * چهارا سر بر سر آينه دان * بهريك ذره
صد مهر تابان * بز پرده هر ذره پنهان * جمال جانفراي روى جانان *
تواز عالم همين لفظي شنيدى * بيار كوى كز عالم چه ديدى * چه دانشي
ز صورت ياز معنى * چه باشد آخرت چونست ديني * جهان آن تو و تومانده
عاجز * ز تو محروم تر كس ديد هر كز * چو محبوسان يك منزل نشسته *
بدست عجز پاى خویش بسته * مشو محبوس اركان و طبائع * برون آي
و نظر كن در صنائع * كذاري كن ز كاف كنج كوين * نشين در قاف
قرب قاب قوسين * پس اى مستمع قابل و مؤمن مقبل مقدمات مذكوره
معلومك اولديسه اول معبود بالحق و قادر مطلقك بين الكاف و النون خلق
و ايجاد اينديكي صنائع عجيبه و بدايع غريبه سنى ديده عبرت ايله تماشا ايدوب
كيك بنده سى اولديغك بيل و امر الهى ايله مبعوث اولان انبيا و كتب
متليه ايمان ايله اقرار ايدوب موجيله عمل قيل و مر شدن راه هدايت
اولان اوليا و اصفياك ارشاد لاريني جانله قبول ايدوب جهان صورت
و عالم معنائى اولدن آخريته دكين وجود كده موجود كوروب وجودك
تگابى كتاب الهيدن منتخب بر نسخه عظيمه و كوكل تگابى لوح محفوظ و مجمع
تجليات ذاتيه و صفاتيه و اسمائيه و افعاليه و محيط و مر كز عوالم ملكوتيه
و ناسوتيه اولديغن مشاهده قلوب (اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك
حسبا) كريمه سنك معناسنه مطلع اول تكيم زبده ارباب كشف
و يقين محمود شستري ديمشدر * بيت * مكر دل مر كز عرش عظيمست *
كه اين چون نقطه آن دور محيطست * آه اى دل اكاه حقا كه
نقطه سويداى دل مظهر وحدت جمعيت مز بوره اولوب دل مر كز

عرش و نقطه سويدا مر كز دلدر و هر بر مرتبه تك كه كال جمعيت و تمام
احاطه سى مرتبه مز بوره اعياننى محيطه اوله لاجرم مرتبه محيطه مذكوره
مادونى اولان مرتبه همچون عرش واقع اولور * پس قضيه مز بوره امر مقرر
اولديسه بواسطه اوزره عقل كل عقولى و نفس كل نفوسى و طبيعت كل
طبايعى و جسم كل اجسامى احاطه ايتكمكه عقل كله عند القوم عرش اعظم
و نفس كله عرش مجيد و لوح محفوظ و طبيعت كله عرش عظيم و جسم كله
عرش كريم اطلاق اولندي و نسبت رحن على جميع عروشه على السويه
اولغله رحن جمله عروشه مطلق اولوب (الرحن على العرش استوى)
بيورلدى استوى على العرش ايسه عند المحققين مرتبه مز بوره ده كال ظهور
و غايت شمول و مادونى كليت ايله احاطه سندن عبارتدر و عرش اعظمك
قلب انسانى به نسبتى بر قاج جهندندر (اوله عرش اعظم قوس ترقيك
منتهى و مقصد اقصاسى اولديغى كى قلب دخی قوس تنزلك غايت
و متنهاسى و مطلب اعلا سيدر) ثانيا عرش صورت جمعيت اسماء
الهييه اولديغى كى قلب دخی صورت جمعيت مذكوره و هيئات اسماء الهييه
و كونه بى قابله در (ثالثا عرش اجمالا مرآت اسماء و صفات و ترقى
و عروجده مطلب اعلاى موجودات اولديغى كى قلب عارف دخی مرآت
مجلای تجلی ذات و عرش برین جميع اسماء و صفات اولوب جمله موجوداتك
مقصد اقصاسى و دائرة فلك مكوناتك مر كزى و منطقه عرش وجودك
مدار بدر فلهذا جميع موجودات اكر علويات و اكر سفليات جهت قلبه سائر
وانك دائرة دوره يقينى اوزرينه دائر در (رابعا عرشك حر كى مجموع
كانسانى قلبه ايصال همچون اولديغى كى قلبك دخی حر كى جمله مكوناتى
حقه ايصال همچوندر (خامسا عرش كريم اعنى فلك اطلس و دوائر عظيمه
مقوسكه معدل النهار ايله تسميه اولنوب كى و كفى جمله حر كات اكافوض
و تابع حر كى مر كز اولديغى كى حر كى مر كز دل دخی تابع تبيد و نسب
و اضافات و عرش اعظمدر كه كندیدن كندى به ظاهر اولوب تماما افلاك
حسيه و عقليه به حر كى و ير فلهذا قال صلى الله عليه وسلم (قلب المؤمن
عرش الله و قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلبها كيف يشاء)
نه خوب ديمشدر كه * نظم * مخزن اسرار ربانى دلست * محرم انوار
ربانى دلست * دل بدست ديوم كذار اى پسر * بازار و بستان بازار اى

پسر * ایدمی ای نور حدیقه عالم و نور حدقه آدم افلاک بر بردن تفاوت
و اعتلاسی و مرکز زمیندن اجرامنک بعد و ارتفاعی نه و جهله ایسه فلک
اسما و صفات دخی همچنان اضعاغ مضاعفه متفاوت اولوب افلاک
مزبوره ده مراتب ملکوت و جبروت و صعود و اعتلا و عرش تجلی ذات
احدیه ارتقا ایلان انبیا و اولیا و اصدقا و اصفیاء دخی عند الله اولان
مراتب قربی نهایی لری بر بردن اضعاغ مضاعفه متفاوت و مستعلیه اولوب
(و رفعا بعضهم فوق بعض درجات) کریمه سی بومعنای اشعار
(وان اهل الجنة لیتراؤن اهل الغرف فی الجنة کاتراؤن الکوکب الدری
الغایر فی الافق من المشرق والمغرب لتفاضل بینهم) حدیث شریفی
بوتفاوتی اخبار بیور مشدر و کره زمین عرشدن نیجه بعید ایسه انبیا
و اولیا نه انکار و عداوت ایلان اهل شقاوت دخی حقندن بعید اولوب اسلام
و ایماندن و توحید و ایقاندن محروم و زمین کبی ثقیل مطلق و دون و میل طبیعی لری
اسفل جمیع سر نکون اولدیغیچون رحمت حقندن دور و هجور قالورل
* پس امت اجابتدن اولیانلر حقنده انبیا عظامک واقع اولان صورت
دعوتلری من حیث المعنی انلره طرد و لغت اولمغله مولانا خداوند کار قدس
سره دخی رد فرعون موسادن یسل دیوب اشقیایی ثقیل مطلق اولان
زمینه تشبیه و سبب حرمانلری تفهیم ایچون زمین وسط سماده قائم اولدیغنه
و اسفلده قالدیغنه قول حکما ایله سبب بیان ایدوب بیورلر که * مثنوی *
چون حکیم اعتقادی کرده است * چونکه حکیمک نوعا اعتقاد
ایتمشدر بویله دیو که * مثنوی * که آسمان بیضه زمین چون زرده
است * آسمان مثلا بیضه زمین صاریسی کیدر * پس آسمان بو هیأت
غریبه و زمین بوجسامت عظیمه و عجیبه ایله وسط سماده بی عمد قیامی محل
تعجب و حیرت اولدیغنه بناء حکیم مزبور دن حل اشکال طریق اوزره
* مثنوی * گفت سائل چون بماند این خاکدان * در میان این محیط
آسمان * بر سائل ایدمی ای حکیم بوزمین کران و کره خاکدان ثقیل
مطلق ایکن جوانبدن برینه میل ایتوب بی ستون و قوائم بو محیط اولان
آسمانک وسطنده نیجه قالدی * مثنوی * همچو قندیلی معلق
در هوا * هوا ده معلق بر قندیل کبی * مثنوی * فی به اسفل میروذنی
برعلا * نه اسفله کیدر نه اعلایه بو کاسبب نه اوله که دیدی * مثنوی *

آن حکیمش گفت کز جذب سما * از جهات شش بماند اندر هوا * اول حکیم
سائله ایتدی که زمین وسط سماده قالدیغنه سبب بودر که فلک زمینی جهات
ستندن جذب ایتدیکله هوا ده قالدی نکیم بونک نمونه سی * مثنوی *
چون زمناطیس قبه ریخته * مغناطیسدن دوکیش و حکمت ایله
دوزلش بر قبه کبی * مثنوی * در میان ماند آهنی آویخته * بر آهن
اورتاده اصلش قالدی یعنی مغناطیسدن مثلاً بر شکل کروی مجوف دوزیلوب
جوفته بر آهن پاره قونلسه مغناطیس جوفته اولان آهن پاره بی هر جانبدن
علی التساوی جذب ایتدیکله حدید پاره حیز طبیعیستدن حرکت قسریه ایله
حرکت ایدوب قبه مغناطیسک و سطنده بطریق التجاذب معلق طور
همچنان بو خاکدان دخی تجاذب فلکله وسطده طوروب اعلا و اسفله
حرکتدن قالدی دیو جواب و یردی و لکن حکیم آخرک بو جواب عقلنه
موافق اولمغله رد ایدوب * مثنوی * آن دیگر گفت آسمان باصفا *
اول غیری حکیم ایدمی آسمان باصفا * مثنوی * کی کشدر خود زمین
تیره را * زمین تیره و کثیف چنان کندی به چکر مقتضای عقل بودر که
خفیف ثقیلی لطیف کثیفی جذب ایتیه * مثنوی * بلکه دفعش میکند از
شش جهات * بلکه بحسب العقل آسمان زمینی شش جهاتدن رد و دفع ایدر
* مثنوی * زان بماند اندر میان عاصفات * اول سیدن زمین میان
عاصفاتده قالدی عاصفات ریاح شدیده در * پس حکیم ثانی قول اولی رد ایدوب
زمینک وسط سماده قیامی بطریق التدافع در دیدی و لکن ایکسنگ دخی قوی
مخالف تصور اهل حکمت و مغایر تخیل ارباب هیئتدر زیر مقدمه تفصیل
اولندیکه اجرام و اجسام اگر علویه و اگر سفلیه هر برینک میلی حیز طبیعی لری نه
اولوب وضع طبیعی لری قائمدر و محمود شبستری دخی کلشن رازده بونی تحقیق
ایدوب دیمشدر * نظم * عناصر باد و آب و آتش و خاک * گرفته جای خود
در شیب افلاک * ملازم هر یکی در مرکز خویش * نهند پای یک ذره پس و پیش *
و کلشنک بو بیتنده اولان مرکز زمیندن غیریده حیز معنا سنده در * ایدمی زمین
ثقیل مطلق اولدیسه حیز طبیعیسی اولان اسفله میل ایدمی افلاک دخی
کروی الشکل اولدیغی تحقیق اولمشیدی شکل کرویده ایسه محل اسفل و اطرافه
علی التساوی ابعدا اولان وسطیدر بو تقدیر جه زمین کندینک حیز
طبیعیسی اولان اسفل که وسط سمادر میل طبیعی ایله میل و حیز نده قرار

ایدوب مرکز زمین مرکز آسمان اولدی والایمیک مقررندن غیری چیز
طبیعیسی یوقدر که حتی آندہ مستقراولہ وحیزندن دخی خارجده دکلدر که
قاسرک تحریکی ایله مرکز اولان حیزندن مفارقت ایدوب بطریق التجاذب
ویا خود بطریق التدافع حیز آخرده طورہ * پس قولین مذکورین عند
الحکماچندان معتبراولدیفیچون مولانا خداوندکار دخی * ع * چون
حکیم اعتقادی کرده است * دیوب کاف تصغیرایله قولینک ضعفنه
اشارت پیوردی ولکن قبل خلق السموات والارض حق سبحانه وتعالی بردر
یضا ایجاد ایدوب اول دره نظرایتد کده سطوات تجلیدن اریوب آندن
ماء تگون ایلدی وماء دخی جوش و خروشه کلوب تموجندن حصوله کلان زبدماء
ارض اولوب بخاری جانب علوه صعود ایدوب علی الترتیب طبقات
افلاک موجود اولدی وسموات خفیف ولطیف اولدیغنه بناء متصاعد وزمین
درد وکشیف اولدیغیچون اسفلده قالوب کأنه افلاک ثقیل مطلق اولان
زمینی اسفله ردایش اولدی زیراهر شینک که لطیفی ممتاز اولسه کشیفی اسفله
ولطیفی اعلایه میل ایتدیکی جهندن دردی آنک مر دودی اولور فاذا کان
کذلک الطف ولد آدم اولان انبیا واولیانک دخی فعل باز کونه اولان
حرکت و صورت دعوتده اولان ردلری واشقیانک سبب حرمان و طردلرینه
حکمان بعضنک قیام زمین وسط سماده اولدیغی بطریق التدافع دریدیکلرینی
تمثیل ایدوب پیورر که لاجرم هر درد و کشیف من حیث المعنی زبده ولطیفک
مر دودی اولدیه * مثنوی * پس زدفع خاطر اهل کمال * پس فلک
آسمان تجلیات اسماء و صفات و عرش رحمن احدی الذات اولان اهل کمالک
دفع خاطرندن * مثنوی * جان فرعونان بماند اند رضلال * فراغنه
جبلت اولان ارباب کفر و غوایت و اهل انکار وعداوتک جان بی سعادت لری
ضلالنده قالدی ونفس بی هدایت لری دریای شقاوت وقعر چاه ظلمات طبیعتہ
طالیدی * مثنوی * پس زدفع این جهان وان جهان * پس بوجهانک
واول جهانک دفعندن * مثنوی * مانده اند این بی رهان بی این وان *
بویولسز لروکم کشته لر آنسز وبونسز قالدیلر یعنی انبیا واولیانک
کوکندن دوشلری دوجهان دخی قبول ایتوب خسر الدنیا والآخره
اولدیلر مثلا فرعون مر دوده غضب الهی اصابت ایدوب غرق وهلاک
اولغله خسر الدنیا ومعذب فی النار اولغله خسر الاخره اولشدر * ایددی

حقه واهل حقه بالصدق والخلوص اتقیاد اعتقاد ایتوب بلکه دنیامن خرفاتی
کندی به الویررسه اظهار اطاعت وامور دنیویه سی مراد نجه اولدیه
انکار وعداوت واحکام شریعتدن و اوامر اهل طریقتدن نفرت ایلان
مذبذب و بی دولتر دخی دنیا و آخرت سعادتلرندن محروم قالوب انواع
حسرت وندامت ایله خسر الدنیا والآخره اولور مثلا دنیاده اولان خسراتی
سبب افتخار واستکباری اولان جاه وقبولی فقد ایله بین الناس اعتباری
قالیوب ذلیل وفضیح اولدیغیدر وحقدن عدول ایله راه ضلالته دخول
ایتدیکی ایچون آخرته اولان خسراتی حجب خذلانده مؤید ومشاهده
جبال سبحاندن محروم وجوار انبیادن مبعد ونیران بعدده مخلص قالدیغیدر
وقال بعض العارفين (الحسran فی الدنیا ترک الطاعات ولزوم المخالفات
والحسran فی الاخره کثرة الخصوم والتبعات) ربنا آتسنا فی الدنیا حسنة
وفی الاخره حسنة وقنا عذاب النار ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا
وتوفنا مع الابرار) آه ای خلان اخیار وطالبان طریق ابرار مفهومی
بیان اولنان آیت کریمه سورة حجک اوائله قریب اولوب اولی بودر
(ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان به وان اصابته
فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والاخره ذلك هو الحسran المبين)
* یعنی ناسدن شول من که حق جل وعلایه دیندن برطرف اوزرینه عبادت
قیله که طرف مزبورده انکیچون ثبات اولیه اکا بکرر که مثلا غزاده حین
مقابله ده عسکر اسلامک بر طرفنده طوروب اگر عسکر اسلامده ظفر حسن ایدرسه
قرار والافرار ایلان جبانلر کی اوله وبوایت کریمه قبیله بنی اسددن شول
زمره نک شاننده نازله اولمشدر که طائفه مزبوره به بعض شاید اصابت
ایتمکله صحت اسلامه من غیر اعتقاد اهل وعیالریله کلوب من حیث الصورة
داخل حومه دین اسلام اولدیلر بعد زمان مدینه منوره ده قلت اسعار واقع
اولغله جبلت لرنده مر کوز اولان حالت کفر و ضلالترینه رجوع ایتدیلر
(وروی انها نزلت فی اعیاب قدموا الی المدینه وکان احدهم اذا صح بدنه
ونجحت فرسه مهرا سرايا وولدت امرأته غلاما سويا وکثر ماله
وما شیتیه قال ما اصببت منذ دخلت فی دینی هذا الا خیرا واطمان وان کان
الامر بخلافه قال ما اصببت الا شرا وانقلب) وعن ابی سعیدان یهودیا
اسلم فاصابه مصائب فتشأم بالاسلام فاتی النبی صلی الله علیه وسلم

مطلب
در تفسیر آیت
خسر الدنیا
والاخره

فقال يا رسول الله اقلني فاني لم اصب من ديني هذا خيرا ذهب مالي وبصري
 وولدي فقال صلى الله عليه وسلم ان الاسلام لا يقال ان الاسلام يسبك
 كما تسبك النار خبث الحديد والذهب والفضة فزت خسر الدنيا
 والاخرة الحاصل حق جل وعلا صفات خبيثة مزبوره ايله متصف اولان
 مرتدله بيورر كه حقه على حرف عبادت ايليان بي ثباتله كه خيرا صابت
 ايدرسه دين اسلامه مطمئن اولورلر واكرفته اصابت ايدرسه كفر جيليري
 اوزره منقلب اولوب (بئس الدين دين محمد) ديومر تد اولغله ذهب عصمت
 وحبط عمل ايله خاسر في الدنيا والاخرة اولديلر بو خسران شديد وحرمان
 مديد كه انك مافوقنده وانك مثلي برخسران دخی متصور دكلدر آه اي خلان
 صداقت شعار * بيت * بور وايتلر كيم اولندي آشكار * خوش نصيحتلر
 درا ونومه زينهار * زيرا عند اولي الاعتبار بو آيت كريمه ده شول بدكارلره دخی
 اشارت بيدار اولور كه حقه عبادت ايدرين زعم ايدوب ولكن طريق طلبده
 ثابت قدم اولدجه طلب حقه شك اوزره اولان ارباب امينه دن اولور
 * پس اومقوله اهل شك وصاحب امينه ك نفس وهواسنه ملايم شي
 وياخود غيبدين بعض فتوح اصابت ايدوب مرادات نفسي بولسه طلبنده
 صحت اوزره قائم ومطمئن اولور واكر مجاهده ورياضت وترك شهوت
 ونفسه مخالفت وخدمته ملازمت وحق صحبتي رعايت وآداب طريقته
 مداومت واخوان طريقته تكليفاته تحمل جهتندن اولان شدت وكلفت
 وضيق مشقت اصابت ايلسه در حال اقرار ومحبت عداوت وانكاره وتسليم
 ومطاوعتي اعتراض واستكباره وانقياد وارادتي ارتداد ومخالفته والفت
 ايله صحبتي مباحده ومفارقة مبدل اولوب ضلالت قديمه سنه رجعت ايله
 دنيا ده طاماني ترك واخراده سعادت سرمديدن حرمان ايله برخوای
 (خسر الدنيا والاخرة) ابدی حرمانده قالور فلهذا مشايخ طريقه
 (مرتدالطريقه اشد من مرتد الشريعة) بيوررلر حقا كه اهل حق قلبندن
 مردود وصحبتلرندن مطر اود اولمقدن زياده خسران في الدارين اولر
 * شعر * چون نداني غایت احوال خود * نيك وبدميكني باخود
 كني * كرندي جان كفر وكافري * روي دل راجانب احمد كني *
 الحاصل اي مستمع قابل * مثنوی * سر كشي از بندگان ذوالجلال *
 ذوالجلال والجمال اولان اللهك عباد خواصندن اكر باش چكوب انلره انقياد

اقلني من الاقالة
 ومن الرفع والازالة
 (وسبك) كذا ختن
 وريختن يقال سبكت
 الفضة وغيرها
 سبكا سبدا

ایتمزایسك * مثنوی * دانكه دارنداز وجود توملال * معلومك
 اولسونكه عباد خواص ذوالجلال شدن ملال طورلر یعنی رد وقبول انبیا
 واولیا طرفتدندر * امدی سن كندی رد وقبولكه علامت ایسترسك نشانی
 بودر كه اكر سنك قلبك انلره محبت وتبعیت ایدرسه تحقیق ییلكه آنلرسنی
 قبول ایتمشدر واكر سر كشك ایدوب انكار وعداوت اوزره اولورسك
 ریب وشكده اولیه سنكه مردود انبیا واولیامنسن زيرا اول مقبولان
 خدا * مثنوی * كهر با دارند چون پیدا كنند * كهر با طورلر
 چونكه هویدا قبله لاجرم * مثنوی * كاه هستی ترا شیدا كنند *
 سنك كاه هستی موهومی شیدا ایدرلر فاما اظهار ایتیموب * مثنوی *
 كهر بای خویش چون پنهان كنند * كندی كهر بالربنی چونكه اخفا
 ایدرلر * مثنوی * زود تسلیم ترا طغیان كنند * فی الحال سنك تسلیم
 وانقيادكي تبدیل یا طغیان ایدرلر آه ای دل آگاه كهر باندربیلورميسن
 كهر بادن مراد اشعه لمعات انوار محبت سبحانیه وشعاشع بارقات
 نار جذبات رحمانیه در كه پرتوانداز تجلیات جالبه اولدقه دیده فكر تدن
 رفع پرده غیریت ایدوب خلوتخانه وحدته وصلت حضرت احدیت
 میسر اولور * پس ورثه انبیا اولان كل اصفیا سكا نظر حقانی ایدوب
 مرآت مصفا لرنده اولان نور محبت ونار جذباتی اظهار وشمع قلابی ايقاد
 و ذوالانوار ایدرلر فی الحال منجذب عشق یار اولوب كهر با جذب كاه
 ایتدیكي كبی كهر بای جذبه وعشق دخی سنك كاه هستی موهومك جانب
 نیستیه چكوب حق ايله باقی ودائم ایلر اما مردان خدا اول كهر بای نور
 هدایي اظهار ایتزلرسه اثر اولیایه اقتدایه قادر اوله میوب ظلمات نفس
 وطبیعتده مستهلك وبی هدایت واهل حقه انكار وعداوت اوزره قالورسن
 واولیاء الله ده بوقدرت وارمیدر دینورسه نعم وارد زیر خواص عباد الله
 من حيث المعنی عوامه غالب مطلقدر مثلا مرتبه عوامیت * مثنوی *
 آنچنانكه مرتبه حیوانیست * آنچلیندر كه مرتبه حیوانیتدر * مثنوی *
 كاواسیروسغبه انسانیت * كه مرتبه حیوانیت اسیر ومغلوب مرتبه
 انسانیتدر وهمچنان * مثنوی * مرتبه انسان بدست اولیا *
 مرتبه انسانی دخی دست اولیاده * مثنوی * سغبه چون حیوان
 شناسش ای كا * مرتبه حیوان كبی مغلوب فهم ايله ای كا وبالجمله مرتبه

حیوان مرتبه انسانده نیجه مغلوب ایسه مرتبه انسانیه دخی دست قدرت
اولیاده مغلوب اولوب مملکت وجود انسانیده کیف مایشاء متصرف اولدق لرینه
شبهه قیله و پرتو انوار ولایتدن دیده بصیرت لری روشنا اولان اهل جذبه
و تحبیدن پوشری دیکله اول زمره دن اولق ایچون حقه یلوارب درد
ایله ایکله شعر * اولیادر نور مطلق مظهر ذات خدا * اون سکرینک
عالمک مرآتیدر اول حق نما * جذبه رحمان یوزندن فیض اولور عاشق لره *
استوا اربانه زلفی دلیل وره نما * قبله جاندر جمالی صاحب لری جبل متین *
قش لری انا فتحنا آلی نوری والضحی * عاشقه عشق و محبت یترای اعمی
فقیه * رزق ایله سمعه ربانی سا که کور مشلر سزا * ای حقیقی نور ذاته
ایره مز عقل بشر * تامر قیله هدایت جذبه سیله حق اکا * حق مملکت
انسانیه نک تصرفی حق جل جلاله انبیا و وارث کمال لری اولان
اولیانک قبضه ارشاده تسلیم ایتدیکچون * مشوی * بنده خود
خواند اجددر رشاد * جمله عالم را بخوان قل یا عباد * حضرت
حبیب اکرم سید ولد آدم سبب آفرینش عالم صلی الله علیه وسلم حین ارشاد
امده خلق عالمک جمله سنی کندی به بنده او قودی * پس جمله عالمی
کندی به نه یوزدن بنده خوان اولدیغن فهم واذعان ایتک ایسترسک
قرب فرائنده حق عزوجل بروفق (کنت لسانه) عبده نطق وزبانی
ایدیکین مشاهده قیلق اوزر (قل یا عباد) آیتن قراءت ایدوب بوسر
غریبی ذوق ایله زبرا اگر چه (یا عباد) قولی کلام الله در و منادی بواسطه
الرسول خدادر ولکن * مشوی * کمرچه قرآن ازلب پیغمبرست *
هر که کوید حق نکفت او کافرست * وفقجه اول آب حیات ربانی عین
لسان اجدیدن جریان ایدوب حبیب خدا و بدر دجا کندیدن فانی و بقاء
حقله باقی اولغله بی من وما (یا عباد) نداسن ایدن حضرت محمد المصطفی
علیه من صلوات الله الا وفادر حبذا و مر حبا ای مخاطب یس و طه
* شعر * تو محبوب جانی و جان جهانی * فدای تو صد عمر و صد
زندگانی * بنور هدایت چراغ زمینی * برفت فزون تر ز هفت آسمانی *
علیه الصلاتی علیه السلامی * امین زمینی امان زمانی * تو سلطان جودی
و شاه وجودی * بنور جبین رهبر کاروانی * تو ساقی حق که جان و جهان را *
ز فیض تو باشد شراب معانی * ز سیر و سلوک تو جبریل و اماند * که

باتو نیارد کسی هم عنانی * امان دباری شریعت دثاری * طریقت
توداری حقیقت تودانی * شریعت چه کوید حقیقت چه جوید *
معاد المبانی مبادی المعانی * جمیلی کفیلی کریمی جزیلی * ترا عاشق بنده
جاودانی * آه ای طالب در خدا و عاشق محمد المصطفی بو آیت کریمه رحمت
احتوا سوره زمره در قال تعالی لرسوله النجی (قل یا عباد الذین اسرفوا
على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه
هو الغفور الرحیم) یعنی حبیب عصاة امتی دعوت وسعت رحمت و فضل
و مغفرت لیه بشارت قیلوب خبر مسرت ویر که یانم شول عباد مکه اسراف
على الانفس ایتدیلر رحمت بی نهایت الهیه دن مأیوس اولیه سز که تحقیقا
حضرت حق و فیاض مطلق عباد مجرمینک جمیع ذنوب بی عفو و مغفرت بیورر
تحقیق شان بودر که اول عفو و کریم غفور و رحیمدر جمهور مفسرین
بو آیت کریمه کفر و طغیان و قتل نفوس و کثرت معاصی ایله اسراف
على النفس ایدن شان عصا نده نازله اولدی دیمش ل (و قیل فی شان المشرکین
الذین اصابوا ذنوبا عظیما و كانوا یخافون ان لا یغفر لهم لو آمنوا فدهاهم الله
بهذه الآیه الی الایمان) ای یا عبادی المسرفین و عند بعض الرواة بو آیت
کریمه قاتل حزه وحشی حقتده نزول ایتشدر کاروی عن ابن عباس
رضی الله عنهما (ان وحشی قاتل حزه عم النبی صلی الله علیه وسلم کتب الی
رسول الله من مکه انی ارید ان اسلم ولکن یمنعنی آیه انزلت علیک من القرآن
وهو قوله تعالی (والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس الی
حرم الله الابالحق ولا یزنون) الآیه وانی قد فعلت هذه الاشیاء الثالثة فهل لی
توبة فترلت هذه (الامن تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یدل الله سیئاتهم
حسنات و کان الله غفورا رحیما) و کتب بذلك الی وحشی فکتب وحشی
ان فی الآیه شرطاً و هو العمل الصالح و انا لا ادری ان اقدر علیه ام لا فنزل
(ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء) فکتب بذلك
الی وحشی و کتب الیه ان فی الآیه شرطاً ایضا و هو قوله لمن یشاء و لا ادری
ایشاء ان یغفر لی ام لا فنزل قوله تعالی (قل یا عباد الذین اسرفوا) الآیه فکتب
الی وحشی فلم یجد فی الشرط فقدم الی المدیة فاسلم * پس اهل تحقیق دیرلر که
بو آیت کریمه ده عبادک هم مدحنه و هم ذممه اشارت وارد ریعی (یا عباد)
قولنه نسبتله مدح و اسرفوا قولنه نسبتله وصفده ذم وارد آه ای نفس

مطلب

فی تفسیر قل یا عباد
الذین اسرفوا علی
انفسهم الآیه

معصیت آلوده کثرت ذنوب ایل رحمت واسعه الهیه دن آیه و قانطله اوله کیم
اول ارحم الراحمین حبیبی شفیع المذنبین خطاب ایدوب قل یا عبادی تبلیغی ایله
مأمور اولدوقده مطیع لر یا عبادی تشریفی ایله مقصود الهی خاصه کندیلر اولوق
قیاسیله رفع رؤس بشاشت وعصات مذنبین بزم خود بوجرم و معصیت ایله
یا عبادی تشریفنه نه لیاقتمز اواسه **ک**رک دیو آه ندامت ایله سر بزمین
خجالت ایدوب غرق دریای مذلت اولدوقلری حالده دریای مغفرت حرکت
ایدوب (الذین اسرفوا) وصفی عبادی به قید اولمغله در حال احوال
منقلب اولوب ناکس الرأس اولنلر نائل مسرت اولوب طمع تخصیص ایله رافع
الرأس اولنلر سر بزمین معذرت و ازاله صولت ایتدیلر وعصات مذنبین
تحریر سلسله مغفرت دست پیوسته اولوب رجا و امیدلری قوی اولمغچون
حضرت رب العزة کمال فضل و رحمتدن ارباب معصیتی تسلیت ایدوب
بر وفق (علی انفسهم) ای بنم عبادم اسراف ایتدیکز ایه کندی نفسکزه
اسراف ایتدیکز بنم صفت رحانیت و غفار یتیم خود اوساخ ذنوبی تطهیر
ایدوب و فضل و کرم طالب مغفرت اولنلرک سیئاتی حسنه تبدیل ایدر
* ایمدی بر موجب (لا تقنطوا من رحمة الله) قلبکری لطف و عنایت و عفو
و رحمتدن کسسته ایتوب و غفران و احسانمزدن مایوس اولوب دریای
مغفرت محو سیئات ایده جکنده اولان شک و اختلا فکری قطع ایدیکز کیم
بر خوای (ان الله يغفر الذنوب جميعا) تحقیقا حضرت حق جمیع ذنوبی
مغفرت ایدر بر عفو و کرم و غفور و رحیمدر که رحمت و غفران اکا مخصوصدر
آه ای نفس ستمکار ذنوب ذنبک جمعی و جمیعاً قوی تأکید ایلد اولمغله اول کریم
و ستار و رحیم و غفار عباد مذنبین کانه بو فضل و کرمی اخبار ایدر که
زنهار شک و انکارده اولیه سزبن رحمتله جمله ذنوبی مغفرت قیلوب
برینی ترک ایتیم و فضل و رحمت ایله جمله کزنی عفو ایدوب بریکزی
محروم قوم و من کرمه تعالی بقول (ان کانت لکم جنایة کثیرة عچیة فلی
بشانکم عنایة قدیمة وانی غفور لکم فی الازل و انتم فی کتم العدم وانی رحیم
علیکم الی الابد الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سیدنا محمد شفیع المذنبین
وآله و اصحابه الطیبین * جامی * ای زهر و همه راروی بتو * روی
هر ذره زهر سوی بتو * کارما چیست کنه و زیدن * عادت تو کنه آمر زیدن
* توبه از بنده بود دست نهاد * توبه آنست کش از مست کشاد * بازنه

بار فکن هرد و توی * توبه ده و توبه شکن هرد و توی * هر که شد
کم شده تیه کاه * جز توبه نشود روی براه * جامی کم شده را بخش
نجات * توبه روزی کن و بر توبه ثبات * نخوت توبه برون برز سرش *
دیدن توبه بیوش از نظرش * الها کریم رحیم چونکه عباد مر حومه بی
ازل آزالده کلام قدیمکله (یا عبادی) دیوب عباد خواصکدن قیلدک و بلا علة
قبول بیوردک محقق اولدیکله لعله دخی رد ایتوب جمله بی غرق دریای
رحمت ایلده سن کافال روز بهان البقلی (بسط الحق فی هذه الایة بساط عطایاه
و غیر بحار کراماته لعطاش الرحمة و رفع سجون العیة عن اطباق الاسرار
ای ایش بکم یا عبادی منی تخافون و من رحمتی تقنطون لا تخافوا و لا تحزنوا
ولا تقنطوا فانی احببتکم فی الازل و حکمت باجراء الذنوب علیکم و انا عالم
فی الازل بذنوبکم قبل وجودکم ولو کنت غضبانا علیکم بذنوبکم ما احببتکم
فی الازل اجر یتها علیکم لافتقارکم الی و عجزکم بین یدی کیف یقدح ذنوب
الاولین و الاخرین علی بحار رحمتی الواسعة و جمیع الحدثان اقل من قطرة
فی بحار رحمتی فاذا فحت خزائن جودی یدخل عصیان جمیع خلایقی
فی حاشیة من حواشیها و هذه الایة من اعظم ترجیة العباد جمیعاً تسلی الله
بها قلوب الخائفین الذین یحتمشون من دقایقه فیقول لا بأس بکم فانی اغفر
الصغائر و الکبائر و الاسرار و الضمائر اطهرکم عن الجمیع و البسکم انوار رحمتی
حتی تبقومعی ابد و تنظروا الی وجهی الکریم بلا حساب و لا حجاب
ولا عتاب و لا عذاب * مناجات * ای قو دوشمشلره سنسن پناه *
شب کبی اولدی دل نامم سیاه * ایل بن محتاجکه رحم ای غنی * سن
سور بچک کیم قبول ایلرینی * قیل ظلام آب و کلدن قلبی دور * تا اوله
نور کله جاتم بر جهور * مهر کیله ویر چراغیم ضیا * تیره کوکلم بولسون اندن
روشنا * کشف اسرار ایت کیدر حیرانلغم * معرفت ویر قالمسون نادانلغم *
نعمتکدر بن قولیکه بی قیاس * حق شناس ایت اولیم تا ناسپاس * ایلسم
هر قیل باشینه بیک سجود * بر قیلک شکری دکلدیر یاودود * ای امید
جمله عالمدر قبول * قبله ارباب حاجتدر طپوک * شول عنایتدنکه
بی علتدر اول * بنده که لطف ایت که پر لذتدر اول * قیل هدایت کتمدین
تن قوتی * لطفله سهل ایت اولومدن سکر تی * عالم تحقیقه آسان
ایت طریق * مصطفی یولینه توفیق ایت رفیق * ایمدی بنم روح اول

رحمة للعالمین وشفیع المذنبین حرمتہ حضرت ارحم الراحمین ذنوب مؤمنینی
عفو و مغفرت ایدہ جکندہ رفع شبهہ ایدوب رد و قبول انبیا و اولیانک دست
ہم تیزندہ اولدیغنه علم حاصل اولدیسہ عین القین مرتبہ سی دخی حصولہ
کلمک ایچون مولانا خداوند کار عالیہ رحمة الله الغفار بر مثال دخی ایراد ایدوب
بیورر کہ ای مستمع مستعد مثلا ﴿ مثنوی ﴾ عقل تو همچون شتریان
تو شتر ﴿ سنک عقلک شتریان و سن شتر کیسن فلہذا ﴿ مثنوی ﴾
میکشاند ہر طرف در حکم مر ﴿ حکم تلخہ بالطوع والکراہہ عقل سنی
ہر جانبہ چکر یعنی امر بدیہیدر کہ ہر بر وجود انسانی فرمان عقلہ مطیع
اولوب جلالک شتریانہ اولان اطاعتلری کبی عقل دخی وجود انسانی بی
افسر تصرفیلہ جادہ مقتضاسنہ سوق ایدر و ہیج بر عاقلک فرمان عقلہ
مخالفتہ درمائی اولمز ﴿ پس امر مز بور ہر کسک معلومی اولدیسہ عین
البقین بویلہ جہ مشاہدہ قبل ای عاقلکہ ﴿ مثنوی ﴾ عقل عقلند
اولیا و عقلہا ﴿ بر مثال اشتران تانہما ﴿ اولیاء اصفیا خود عقلک عقلی
واعقل عقلادرل و جمیع عقول انتہایہ دکن یعنی عقل کل صاحبہ
وار نیجہ یہ دک اشتران قطار بستہ و مردان خدا شتریان مثابہ سندہ اولوب
رشتہ اطاعتلری قبضہ ہدایتلرینہ پیوستہ و قطار بستہ لری اولان بعران
عقولی شاء راہ وصال و طریق عشق ذوالجلالہ جذب ایدوب مقصد
اقصی و مطلب اعلا اولان قرب مولایہ ایصال ایدرل ﴿ ایمدی بنم نور دیدم
﴿ مثنوی ﴾ اندر ایشان بنکر آخر ز اعتبار ﴿ مر شدن راہ حقیقت
اولان سروران طریقتہ دیدہ یقین ایلہ من حیث الاعتبار نظر و ترک صورت
ایلہ جانب معنایہ کذر ایدوب کور کیم ﴿ مثنوی ﴾ یک قلا وزست
جان صد ہزار ﴿ صد ہزار جائک قلاوزی بردر یعنی ہر بر رسول صد ہزار
و ہزار کندی امتلرینہ رہنما اولوب باخصوص حضرت سید البشر
علیہ صلوات اللہ و علی سائر الانبیاء مادارت الشمس و القمر ممد سابقہ و آتیہ
اولوب من الازل الی الابد جلہ ارواح انبیا و اولیا و مؤمنین اصفیانک دلیل
ورہنما سیدر و وراثت کمالیہ صاحبی اولان سرکاربان عرفان و پیشرو ارباب
ایقان جناب کرم الشان دخی من حیث الخلافہ رہنمای عقول اولوب
صاحب زمان و قطب دوران و جمیع ارواح انک جانبہ رواندر و اول مظهر
کل ماقبلنہ نسبت تابع و حال واستقبالہ نسبت ایلہ متبوعدر و اگر چہ من حیث

الصورة عالم صغیردر ولکن من حیث السیرہ عالم کبیردر تکیم دیمش لدر
﴿ بیت ﴾ ظاہرش مجموعہ عالمہا شدہ ﴿ باطنش مرآت ذات
حق تعالی آمدہ ﴿ الحاصل اول فرد کامل و مر شد مکملہ اگر چہ قلاوز
و شتریان تعبیر ایلدک ولکن ﴿ مثنوی ﴾ چہ قلاوز و چہ اشتریان
بیاب ﴿ قلاوز و اشتریان نہ در یعنی اول مر ایای انوار احدیت الذات اولان
اصحاب سعاداتی بو مقولہ شیلرہ تشبیہ و تمثیلہ مدح ایتک تقصیراتدر
اگر فہم درستک و ارایسہ فہم واذعان ایلہ کہ اول مظهر کل ﴿ مثنوی ﴾
دیدہ کان دیدہ بیند آفتاب ﴿ بردیدہ در کہ اول دیدہ آفتاب حقیقتی کورر
و اول دیدہ جان عند اللہ الرحمن انسان العین مرتبہ سندہ اولور و یا خود
مصراع نایدہ دیدہ کان دیدہ استفہام اولمق اوزرہ معنای شریف بویلہ
اولہ کہ ای سالك راہ یقین اگر چہ بن اول مر شدن کاملانہ شتریان دیدم ولکن
تعبیر لسان انلرک مدح و ثنائسندہ عاجز و بی درماتدر زیر اول نور الہی بر آفتاب
درخشاندر کہ وصفی بیان داخل دائرہ تقریر زبان دکلددر و فی المثل زبان دیدہ
وانلر خورشید رخشنده مثابہ سندہ در بو تقدیر جہ سن بردیدہ بولکہ اول دیدہ عین
آفتابہ کما هو حقہ نکران اولوب ادراکنہ قادر اولہ ﴿ پس قرص آفتاب عالمتابہ نظر
ایتکہ قوت بصر قادر اولدیسہ بزم بو چشم جسم من دخی نور آفتاب حقیقت
اولان قطب دوران و اشرف زمان و افضل جہانیاتک کما ہی حقیقتی ادرا کہ
قادر اولوب لسان دخی ہرنہ مرتبہ وصف ایلسہ تقصیردن خالی دکلددر کاورد
فی الحدیث القدسی (اولیائی تحت قبائی لایعر فہم غیری) اللہ اعلم وجہ ثانی
اوزرہ و بریلان معنای استفہام محملہ انسیدر فہم اولور ﴿ ایمدی بنم نور دیدم
قیل و قال ایلہ احوال بندکان ذوالجلال فہم اولمق محال اولدیسہ سندخی
ترک قیل و قال ایدوب ﴿ لمنشہ ﴿ ماسوایی نار عشقہ جلہ باق ﴿ خالص
اول آیینہ انسانہ باق ﴿ مہ جبیندہ تجلی ایلان ﴿ عکس نور حضرت
رحمانہ باق ﴿ من عرف سرینی سن بیک ایچون ﴿ دلہ مخفی کنج بی پایانہ باق ﴿
صورت رحمان صفاتی آدمک ﴿ لانظیر و بی بدل سلطانہ باق ﴿ قندہ دونسک ثم
وجہ الہی کور ﴿ بی جہت اول نوریلہ جانانہ باق ﴿ کرسکا یوز کو سترسہ
اول حبیب ﴿ نہ قصور ونہ جنان نہ جانہ باق ﴿ ای دریغانیجہ بر فرقہ
غم ﴿ فرقی جمعہ جمع ایدن اخوانہ باق ﴿ عبد یا یمدن وجودک چونکہ نم ﴿

موجه باقیه لجه عمانه باقی * خلاصه کلام هادی انام اول اکل زمانک
 نور محبت و ارشاد و هدایتی اولوب عالم و عالمان آنک خوان کرامته محتاج
 اولدقلریمون مولانا خداوند کار پیورر که * مثنوی * نک جهان
 در شب بمانده میخ دوز * ایسته بوجهان شبده میخ نمش قالمش و یا خود
 بعضی نسخده یاه مشات تحتانیه ایله یک واقع اولغله معنا بویه اوله که ای مستمع
 نیک فهم یکبار شب ظلماتده مسامیر کواکب ایله میخ نمش قالمش اولان
 جهان تاریک * مثنوی * منتظر موقوف خورشیدست و روز * خورشید
 منور و روزانوره موقوف و منتظر در که آفتاب عالم تاب طلوع و صباح
 انور ظهور ایدوب تیره و مکدر لکدن خلاص اوله بومعنی دخی وجه در که
 ایسته خلق جهان شب غفلت و ظلمات بشریتده مسامیر طبایع ایله میخ نمش
 منتظر قالمش ظلمات جهان خود کیدوب روز روشن اولق خورشید
 عالم تاب طلوعنه موقوفدر حاصل مال بوعامه ناس ليله مظلمه جهل
 و غفلت و نفس و انانیته مسامیر وهم و خیال ایله میخ نمش تطورات فلکیه دن
 سرکردان اولمشلدر * ایمدی بوتیره خاکی محکوم طوارق فلکی اولمقدن
 خلاص و ناردن اشد اولان انتظاردن نجات بولوب قلبی نور صباح هدایت
 خروج ایتک مطلع نور تجلی احدی الذات اولان مرشد کاملک خورشید
 جذباتی طلوعنه موقوفدر و هر برینک انتظاری اول وجه مکرم و آفتاب
 محشمک نور هدایتله بیدار اولسنه در که هر کسک مراتب و احوالی پیدا
 اولق اول خورشید جهانک آشکار اولسنه مشروطدر زیر آنک آفتاب
 حقیقی مادامکه مغرب غیب و خفاده طوروب مشرق ظهوردن طلوع ایله
 پر تواند از انوار هدایت اولیه اهل سعادت ایله شقاوت و ارباب اطاعت
 ایله اهل طغیان و عداوت بر برندن امتیاز بولمز و اول کاشف ظلام اوهامک
 لمعات بارقات اشعه جذباتی وجود موهوم انامی محو و ازاله ایتدکجه سیئات
 حسنه تبدیل اولمز و جمال وحدت مطلقه مشاهده سی میسر اولمز مر حبا
 ای دیده جان باصفا حقا که * مثنوی * اینت خورشیدنهان در ذره *
 ایسته سکا ذره بشریتده نهان برنیر تابان و خورشید جهان و نور لامع حب
 بزبان و ایسته سکا * مثنوی * شیرزدر پوستین نره * بر قوزی
 پوستنده شیرزهر بر غضنفر که جسم ضعیفی حقیر و قلب شریفی عالم کبردر
 تکیم دیمشدر * بیت * جسم اورا پشه آمد بچرخ * باطنش

باشد محیط هفت چرخ * آه ای نور دیده آکا * مثنوی * اینت دریای
 نهان در زیرگاه * ایسته سکا زیرگاه هستی موهومده نهان بر بحر محیط بی
 کران و دریای عمان عرفان * ایمدی زنهان روزنهان خواب غفلتن بیدار اولوب
 * مثنوی * پابرین که هین منه باشتباه * ریب و اشتباه ایله دریای
 عمان نهان اولان صورت اکمل انسان اوزرینه وضع قدم حقارت ایتده
 کمال احتیاط اوزره اول زیر عاقله لازم و خصوصاً طالبه مهم اولان بودر که
 هیچ بر ذره دیده حقارت ایله باقیه و هیچ بر بره به تیغ سبز کین چکمه و هر
 سرگاهه دلیرانه باصمیه و هر شب سیه پوشی ظلمت ایله یرمیوب در و ننده
 اولان حضوره و پوست برده مستور اولان شیر و ذره ده اولان خورشیده
 وزیر کهنه اولان دریاه نظر ایده آنکیچون دیمشدر * شعر * منکر
 بر آن که ذره بصورت محقرست * آرا نکر که در بر او مهر انورست * کرشب
 بصورتست سیه هیچ باک نیست * چون در بتابد منیرست و اخترست * دارد
 هزار فخر برنک سیاه خویش * خال سیه که بر رخ معشوق دلبرست * ایمدی
 صورت ظاهره سینه نظر ایله هیچ کیمسه کیمسه بی رمسون دیده حقیقت بینی و ارایسه
 در و ننده اولان معنایی کورسون اما بود دخی لازمدر که اول ذره ده نهان اولان
 خورشید جهان و پوست برده کمین اولان شیرزدان وزیر کاهده مخفی اولان
 بحر عرفانی بولغله سعی ایدوب هر دامه مبتلا اولمه مقایچون انواع تحری
 و حزم و احتیاط ایله که طریق حرامی لری ائده اسیر دوشمیب مقصد اعلایه
 واصل اوله و بالجمله حقه باطل و باطله حق و همه اوست دخی دیمیب همه
 اوست نه دیمکدر ذوق ایله فهم ایله دیو بومعانی لطیفه به اشارت ایچون
 کاشف الاسرار مولانا خداوند کار پیورر که ای سالکان راه خدای
 بیچون * مثنوی * اشتباهی و کانی در درون * طالبک در و ننده کی
 هر ذره بی یرمک و مقصوده واصل اولنجه به دکین برمز لده اکلمه مک اوزره
 همت و بالاده ذکر اولندیغی اوزره برظن و اشتباه و تحری و احتیاط که
 وارد بلاشک و لاشبهه درون طالبده بومعناک و جودی * مثنوی *
 رحت حقست بهر رهنمون * طالبه رهنمون اولق ایچون رحت الهیه در
 و یا خود بهر رهنمون مصراع اوله قید ایله بومعنی دخی وجه در که رهنمای
 طریقت و مرشد راه حقیقت اولانی بلسک ایچون درون طالبده اشتباه
 و احتیاط طالبه حق رحتیدر زیرا سبب اشتباه درون قلب طالب مستعد هیچ

کسیدن متسلی اولیوب میلی اعلایه اولدیغیچوندر * پس اشتباه مزبور
استعداد طالبنددر که عاقبة العاقبه اول طلب آنی مطلوب حقیقیه ایصال
و شک وارتیابدن خلاص ایدر زیرا آفتابه دوش اولان آفتاب قنی دیمز
و آفتاب آفتاب اولدیغنه کانی قالمز اما غافل اوله که ظن و کاندن مراد
هر کوردیککه بدکان اوله سن دیمک دکلدر زیرا زمرة مؤمنین کتاب مینده
برخوای (ان بعض الظن اثم) ظن بددن نهی یورلشددر بلکه اشتباهدن
مراد بودر که اول خورشیدانور و کبریت آجره وصول ایله نحاس بشریتک
زر خالص اولق ایچون هرگاه درکا، حقه یوزسوروب هر کور دیککی ولی
احتمالی ایله طالب حق اوله سن * پس انلر که مجرد قیل و قال ایله بلا حال
کتب و رسائلدن کوردیکی و بی ذوق اوهام و خیالاته دوشدیکی و ناسنه
توحید و معرفت و علم وحدت دیدیکی لقلقه لسانله تربید و ارشاده مباشرت
ایدوب نظر و همت ایله قلبیکی نور جذبه و محبته غرق و قطره بشریتک
اول نورک اشعه سیله دریای عشقه مستغرق ایتمزایسه در ممکنون دخی سویلرسه
بی سوز اولان بارد سوز الدائم و انک قننده بر دم اکلمه و او مقوله مقلدر
ارشاده قادر اولدیغنه شبهه لئه عارفلاک ایدوب کندی مرتبه سنده ترک
ایله صاحبینی بولغه بذل همت ایله که بر وفق (من طلب شیئا وجد وجد)
مقصوده واصل اوله سن و اول مرشد اکمل هر بردورده جهانده بر و بردن بره
اولدیغن بیله سن و سنت الهیه بونک اوزرینه جاری به ایدیکین فهم
ایده سن فلهدا * مثنوی * هر پیامبر فرد آمد در جهان * هر بر نبی
جهانده فرد کلدی * مثنوی * فرد بود و صد جهاننش در نهان *
ظاهر حالده اگر چه اول نبی فرد و تنها ایدی اما من حیث المعنی صد جهان
انک نهاننده نهان ایدی اگر چه هر بر نبی جهانده مطلقا فرد کلبوب مثلا
ابراهیم ایله لوط و موسی ایله هارون و عیسی ایله یحیی علیهم السلام عصر
واحدده کلدی و لکن لوط ابراهیم و هارون موسایه تابع اولوب ککرو
من حیث الالکیه مظهر کل هر زمانده فرد و بر وفق * ع * که هزارانندیک
کس بیش نیست * من جهت الحقیقة الواحدة جملة سی کنفس واحدة در
* بیت * لیس من الله بمستکر * ان یجمع العالم فی واحد * حقا عجب
سر الهیدر که * مثنوی * عالم کبری بقدرت سحر کرد * عالم کبرا که
قلب وسیع خلیفه اکلددر قدرت کامله ایله سحر غریب ایلدی * مثنوی *

کرد خود را در کهن نقش نورد * کندی بی بر نقش صغیرده دوردی
و صورت حقیر بشریه ده مخفی قیلدی تکیم اسدالله الغالب علی بن ابی طالب
بیورر * شعر * و تزعم انک جرم صغیر * و فیک انطوی العالم
الاکبر * اما غریب تماشا در که صورت ظاهره به نظر ایله حقیقت باطنه دن
غافل اولان * مثنوی * ابلهاننش فرد دیدند و ضعیف * ابله
واجقرا انبیاء عظام علیهم السلامی فرد و ضعیف کوردیلر (و تراهم
ینظرون الیک و هم لا یبصرون) خوای کریمی اوزره درون انبیاده صد هزار
جهان پنهان ایدیکین کور میوب حقیقتلرندن غافل اولدیلر فاما عند الحقیق
* مثنوی * کی ضعفست آنکه باشه شد حریف * چنان ضعیفدر اول فرد
شریف که شاه حقیقت اکا حریف اوله بلکه اقوای جمیع اقویا اولوب
جمله سی قوتی اندن استفاضه ایدر و لکن دیده دلاری نابینا اولان
* مثنوی * ابلهان گفتند مردی بیش نیست * ابله لر دیدیلر که مرد
واحددن زیاده دکلدر یعنی دعوت دینه مبعوث اولدم دیوب بزی
آبا و اجداد من آیشندن منع ایدن شخص واحد در علی الخصوص اولدخی
بزم جنسمز بشردر * پس بر نفر کمنه بزمه مقابله یه نه قادر در دیدیلر
* مثنوی * وای آنکو عاقبت اندیش نیست * وای اول ژار خای
غافل که عاقبت اندیش دکلدر و عاقبتی نه در دینلورسه اشو حکایتی استماع
قیل که انجام کارلرندن خبر دار اوله سن

* حقیر و بی خصم دیدن دیدهای حس صالح و ناقة صالح را علیه السلام *

حسی اولان چشم لر صالح نبی علیه السلام و ناقة صالحی حقیر و بی خصم
و بی معین و ضعیف و ناچیز کورمسی بیاننده در

* چون خواهد که حق تعالی لشکری را هلاک کند در نظر *
* ایشان حقیر نماید خصمان را و اندک اگر چه غالب باشد *
* آن خصم (و یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امر کان مفعولا *
چونکه حق تعالی بر لشکری اهلک اراده ایله خصم لرینی مغلوب اوله حق قومک
نظر نده حقیر و عددده قلیل کوستر اگر چه اول خصم فی الحقیقه بونلردن اکثر
ایسه و علی کل حال بونلر اوزرینه غالب دخی اوله حق ایسه انلرک نظری عکسنی
کوروب منهزم اولق ایچون قلبلرینه غرور ویرر و یا خود طرفینی بر برینه قلیل
کوستر و بجنکه بعد المباشره بری مغلوب اولور کما قال تعالی (واذیر یکم و هم

مطلب

تفسیر واذیر یکم و هم
اذا التقیتم فی اعینکم
قلیلا الا یه

اذا التقيتم في اعينكم قليلا وبقلاكم في اعينهم ليقضي الله امره كان مفعولا
والى الله ترجع الامور (قال البيضاوى الضميران مفعولا يرى وقليلا حال
من الثاني يعنى يامعشر المسلمين ذكر ايدى كز اول وقتيكه حق تعالى كفارى
سزه كوستردى اول وقتده كه كفاره ملاقى اولديكز سزك كوزل يكن قليل
كوستردى وسزى دخی انلرك كوزلنده تليل ايلدى شول امرى قضا
ايلكدن اوتوريكه امر مزبور علم ازلينده مفعول ومقدر در الحاصل
بوآيت كريمه سورة انفالده اولوب مال شريفى بودر كه حق عزوجل
يوم بدرده عدد مشركين اعين مؤمنينه وعدد مؤمنين كذلك اعين مشركينه
قليل كوستردى تا كه قلوب مؤمنين حرب و قتاله قويه اوله وكفار دخی قلت
اهل اسلام ملاحظه سيله مغرور اولوب اسباب جنكده اهمال ايدلر وخوف
مغلوبيتدن امن ايله تداركده مبالغه كوسترميوب غافل اولغله مؤمنلر
بعون الله تعالى كفاره قوة قلب ايله هجوم ايدوب منصور ومظفر اوللر
وفي نفسها زمرة كثيرين قليل كورمك نه جهندن ايديكنده اهل اعتزال
شكه دوشوب وقدرت تامه ذوالجلالده هيچ شى محال اولمديغنه عقيدده لنده
اختلال اولد يغيچون توجيه وتاويله اشتغال ايدوب بعضيسى ديديلر كه
اول كون عظيم توز قالقوب كثر غبارا عين ناسى ادراك كلدن منع ايلدى
وبعضلر دخی كفار ايله مؤمنين بربرينه غايت بعددن نمايان اولغله بربرينه
قليل كورندى ديوب بونك كبي نيجه قيل وقال ايلشردر فاما عقيدده صالحه
اهل سنت وجماعت بونك اوزرينده در كه بوخود جائز وقدرت حق نافذدر كه
بعضنك ادراكنى دون البعض خلق ايدوب بقدره الله تعالى اول حالده
بربرينى قليل كوره لرحتى علم ازلنده مقدر اولان حكيم الهى كه اسلامى
اعزاز واهل اسلامى كفاره غالب ومظفر وشرك اهلنى مقهور ومدمر ايتك
ايدى قوتدن فعله كله وبعد الاعزاز والتذليل جملة نك امورى اللهه راجع
اولوب مرجع ومصير حضور حق اولغله اولياسنه اصناف اكرام ايله اعطاء
ثواب واعدا سنه عتاب وعقاب اولنه * ايمدى برخوای (والى الله ترجع الامور)
جميع امور اللهه راجع اولديسه امر مقرر اولديكه احوال دنيا لذواتها
مقصوده اوليوب بلكه دنيا دن مقصود يوم معاده صالح اولان زاد و زواده
تحصيلنه سعى ايديكز ديو تنبيه در * قصة صالح عليه السلام * قال الله
تبارك وتعالى (والى نمود اخاهم صالحا قال يا قوم اعبدوا الله مالكم من اله

مطلب
در قصه صالح
عليه السلام

غيره هو انشاكم من الارض واستعمركم فيها فاستغفروه ثم توبوا اليه ان ربى قريب
مجيئ (نموددن مراد قبيله نموددر ونسبلى بويله مضبوطدر كه (هو نمودبن
عادبن ارم بن سام بن نوح وهو اخو جديس) وسبب تسمية نمود طائفة مزبوره نك
مسكنلنده قلت ما اولديغيرد زيرا ثدما قليله ديرلر كا قال ابو عمر والعلا
(سميت نمود لقله مائها والتماء القليل) * پس وهب بن منبه وكعب الاحبار
وكلبى وسدى ومحمد بن اسحق روايتلر اوزره حق سبحانه وتعالى قوم عادى
هلاك ايدوب امر لرى منقضى اولد قد نصكره قوم نمود معمر اولوب بين الشام
والحجاز حجر نام موضعه مكان طوتديلر وطول عمرده بر مرتبه وارديلر كه
حجر ومدر دن بنا ايتدكلى خانه لرى زمان حياتلنده فانى ومنهدم اولوب
بعده جبالده سنكدن تراشيدده بيوت دوزوب مسكنلر اتخا ايتديلر الحاصل
محل مزبورى نيجه بقاع ومنازل بناسيله آبادان قيلول استقلال تمام ايله
مسند حكومنده مقام طوتديلر كا قال الله تعالى (واذكروا اذ جعلكم خلفاء
من بعد عاد وبواكم فى الارض فتخذون من سهولها قصورا وتحتون الجبال
بيوتا فاذكروا الا الله ولا تعشوا فى الارض مفسدين) پس حضرت رب
الانام كمال فضل واحساندن قوم نمودده طول عمر واعمال وكثر اولاد
ووفرت اموال اعطا بيورمش ايكن شكرينى ايتيوب برخوای (ان الانسان
ليطغى ان رآه استغنى) مخالف امر مولاي پيش نهاد ظلمت دثار وصلاح
وسداد اوزرينه عصيان وفسادى اختيار ايله عبادت اصنام وطاعت
اوئانه اشتغال ايتدكلى ايچون لاجرم حضرت رب العالمين اول جماعت
ضلالت رهينه هدايت ايچون بروفق (والى نمود اخاهم صالحا) صالح نبى
عليه السلامى بعث ايلدى وصالح عليه السلامك نسب شريفلى بويله جه
ضبط اولمشدر (صالح بن عبيد بن اسف بن ماشج بن خادر بن نمود) و حليته
شريفه صالح عليه السلام بوموال اوزره مرويدر كه بغايت صبيح الوجه
ورنك رخسارى يساض وكلكون وسياه موى وتمام قد وعريض الصدر
وكشيدده محاسن وصحيح البدن اولوب صفات منيفه لرى دخی فصيح اللسان
مليح الكلام اولوب قدم مبار كه لنده كفش استعمال ايتيوب دائما پارهنه
اولدقلى حالده سروروان كبي خرامان اولور لردى ومدة عمرنده عمارت
مسكنه ميل ورغبت ايتيوب بلا زيادة ونقصان شريعت نوح عليه السلام
اوزرينه ايدى وصنعت لطيفه لرى تجارت اولوب بدايت جوانى وعنفوان

شاید و فورمال و ثروت و مثال ایله موصوف اولوب قومك نسا اوسطی
ورته افضل ایدی و عند البعض حالت شبانه و عند البعض سن شریفاری
اربعینه منتهی اولدقدنصکره مبعوث اولوب قواعد رسالت و شرائط نبوت
اوزره قومنه نصیحت و صراط مستقیمه دلالت و نهج قویمه دعوت ایدوب
راه ضلالت و سمیت شقاوتدن تخویف و کندی به مخالفندن تحذیر
یوردی کما قال تعالی (کذبت ثمود المرسلین اذ قال لهم اخوهم
صالح الاتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله واطیعون و ما استلکم
علیه من اجران اجری الاعلی رب العالمین) اما تقدیر ربانی مدت دراز و زمان
دیر بازده دعوت صالحه فته قلیله اجابت ایدوب ماعداسی ایمانی عدم
قبول ایله بی هدایت قالدیلر و اساس استکبار و تمردی مستحکم قیلوب نصایح
صالحی اصغا و فهم ایتدیلر کما قال تعالی (قالوا یا صالح قد کنت فیها مرجوا
قبل هذا اتنهینا ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا لانی شک مما تدعونا الیه مریب)
ابن عباس رضی الله عنهما دن مرویدر که صالح علیه السلام چونکه قومك
ابنه تمرد و عناد لرین قویه البنیاد و قبول ایمانه عدم استعداد لرین مشاهده
یوردی درگاه قاضی الحاجاته حزن تمام ایله مشاجات ایدوب الهی سیدی
و مولای بکا سیاحته رخصت ارزانی یور که عباد پاک نهاد کدن بعض اولیاء
اصفیابولوب تشریح قلب ایچون انلرایله برمدت موانست و الفت و مصاحبت
ایده یں دیواستدعاء عنایت ایلدکده اجابت یوریلوب جانب حقندن وحی
و الهام ایله سیاحته اذن و رخصت و یرلدی و در حال بر موجب اشارت
نهضت و اطراف بلاد سیر و حرکت ایلدی اتفاقا سیاحتده بر بلده به دخول
ایتدیکه بدترین خلق اول موضعده جمع اولوب ایچلرندن انجیق بررجل
باهدایت حقه عبادت ایچون بذل قدرت ایدوب ماعداسی منهجک طریق
ضلالت و شقاوت اولملر * پس صالح علیه السلام بوا مرعجیه متخیر اولوب
بونه حکمتدر که ملاحظه سنده ایکن اول مرد فرد ذکر اولنان امر مستور
الحکمتدن رفع استار ایدوب ایتدی ای صالح علم شریفه خفی اولیه که مشهود کز
اولدین اوزره بوقوم شقاوت نهاد و ضلالت معتادینتده بوقفیر و ناهرا ددن
غیری هیچ فرد اول (احد و صمد لم یلد ولم یولد) جنابنه عبادت ایتمز و ربیلری
فکر خاطر لینه دخی کلز و بوقفیرک احوالن سؤال ایدرسه کز مقدا بونلره
ماندبر جماعت بدطینت میاننده ایدمکه کمال طغیان و فرط عصیانلری عاقبه

العاقبه موجب خذلانلری اولمغله حکم باری اول بد کارلرک هلاکنه جاری
اولوب بندن غیری هیچ احد اول قهر الهیدن خلاص اولدی فلهمذا قدرتم
یتدیکه بو محله الی آخر العمر اداء شکر نعمت ورب الاربابه عبادته مشغولم
دیدى * پس صالح علیه السلام قصه دن حصه الوب حضرت خالق
العبادک شکرنی بعد الادا اول بلده دن دخی نهضت و جانب بحره عزیمت
قیلیدی و اثناء سیرده بر جزیره و واروب انده دخی قائم علی الصلوة بررجل
توحید اساسه مصادف اولدی و نماز دن فراغتده دکن توقف ایدوب بعد از ان
صحبتده واردی و بو جزیره ده مقیم اولمکه سبب نه در دیدی اول مرد
بارشاد ایتدی ای صالح بوقفسیر و در دمند خلافتدن برجع خبائث نهاد ایله
برسفینه ده بولند مکه کشتیده اولان قوم ایچنده بندن غیری مؤمن بوغیدی
عاقبت اول قوم شومه غضب الهی اصابت ایدوب کشتیلری خرق و جله
در یابه غرق اولدیلر و بن بعنایه الله تعالی نجات بولوب شکر نعمت ایزدی ایچون
صلوة دائمی به قیام کوستردم دیدى * پس صالح علیه السلام اکادخی و داع
وطی منازل و بقاع ایدوب ساحل بحرده بر شهره و اصل اولدیکه انک دخی خلقی
عامه طریق کفر و عصیانده ضال و مضل اولوب لکن یتلر نده ایکی مرد
موحد جمع الفضائل وقت نهاده کسبه اشتغال و شیده قوتلرندن فضله
اولان مکسبلرین تصدق ایله محاسن اعمال تحصیل ایدرلر برکون صالح علیه السلام
اول ایکی مرد دعا ایله اثناء صحبتده کوشته غرویه قریب برصدای غریب بانهب
کلدیکه زهره لرچاک اولور * پس صالح اول ایکی مردنیک خصالدن ذکر
اولنان آواز هائلک سین سؤال ایتدکده انلرایتدی بو بر جاتور مهیدر که هر کون
اخشامه قریب دریادن چیقوب هر کیمی بولورسه هلاک ایدر صالح علیه السلام
ایتدی بعون الله تعالی بوجاتوری هلاک ایله اهل بلده بوبلادن بری اولسه لر
بکا مقابله سنده نه مکافات ایدر لر دیدی انلر دخی قضیه مز بوره بی اهل بلده به
اعلام ایتدکلر نده هر بری اگر جاتور هلاک اولورسه نصف مالیزی افزایدوب
انکله مکافات ایده رز دیو در عهده ایتدیلر * پس صالح علیه السلام
دست تضرع و مناجاتی بارکا رفیع الدرجات و مجیب الدعواته افراشته
و درگا الوهیتدن اول مودنیک هلاکن در خواسته اولدقده تیرد عاسی هدف
اجابته اصابت ایدوب در حال اول جاتور پاره پاره اولدی اهالی بلده دخی
عهده لرنده اولان نصف مال لرین افزایدوب صالح علیه السلام و یردیله
صالح علیه السلام دخی اموال مز بوره بی اول مرد موحدک پیش کش پیش

نهادی ایدوب قبول اولسن التماس بیوردی انلر امتاعله ایتدیلر ای صالح
حاصل کسین خود کفاره کافیه زیاده به احتیاج یوق * پس صالح بونلرک
قناعتلرینی تحسین ایدوب افراز اولثان مالی اصحابنه ردایتدی ورب مستعانه شکر
فراوان ایله ایتدی یارحیم و یارحان صد هزاران حدی بی پایان که عباد مقبوله دن
بونلرک صحبت احسان ایدوب نیجه حکمتک مشاهده اولندی و بوانده صالح
علیه السلامه وحی الهی صادر اولدیکه ای صالح بنم قوللرم وادر که نظام
دنیا بی بقا انلرک وجودنه منوطدر اگر بکاطاعت و عبادت ایتکده بونلرک امثالی
عباد خواصم اولسه بلاتأخیر و امهال جهانده اولان عصائی عذاب استیصال
ایله قهر و هلاک و جهانی اوزرلرینه زیور بر ایدردم بیورلدی بوندن صکره
صالح علیه السلامه سیاحتدن فراغت و وطن مألوفته عودت و قومی دعوتنه
عزیمت ایدوب (فاتقوا الله و اطیعوا و لا تطیعوا امر المسرفین الذین یفسدون
فی الارض و لا یصلحون) خوائ کریمی اوزره دعوت صالح قوم ثمودی تعاقب
ایتدیکه اول شوملرک ملامت و شامتلی زیاده اولوب (قالوا انما انت من المسخرین
ما انت الا بشر مثلتنا) وفق شر یقبحه هیچ وجهله صالحک دعوتنه اجابت ایتیبوب
اوزرلرندن دفعه دخی چاره بوله مدیلر بالاخره علی سبیل الاضطراب بونلرک اوزرینه
قرار و یردیلر که صالح علیه السلام کندی به اتباع ایدن اهل اسلام ایله کندیلر
دخی شریک باری زعم ایتدکلری اوثنان و اصنام ایله یوم عیدده عید کاهه واروب
دعایه طوره لروحقیقت هر نه طرفه ظاهر اولورسه بالاتفاق اول دینی اختیار
ایدلر * پس بو طریق معهود اوزره وقت موعود کلدکده اگر صالح
ونیکوکاروا کرطالح بد کردار شهردن چیقوب عید کاهه کندیلر و طائفه کفار
صالحک عدم استجابتی ایچون صمئلرینه هزار نالش و زاری قیلدیلر و چونکه
ثمودیان دعا لرندن فارغ اولوب نوبت دعا صالح علیه السلامه توجه ایلدی
قوم ثمودک مهتر و سیدی اولان جندع بن عمرو و اتفاق آرا ایله ایتدی ای صالح
اگر سن دعوائ نبوته صادق ایسک اثبات رسالت و بزدخی سنک حق
رسول اولدیغکه شهادت و طریق توحید و ایمانه عن صمیم القلب عزیمت
ومن بعدسکا اقتدا و متابعت ایتک ایچون ربکدن حاجت دیله که برابر مزده
اولان نواحی جبل حجر دن صخره منفرد ایله موصوفه و کائیه ایله مرسومه
اشبو صخره معروفه دن فی الحال برعظیم الخلقه و کبیر البطن و بسیار موی
واون آیلق حامل برناقه عجیبه خروج ایدوب و صخره دن مخرجه اولدیغی

حینه شکل و هیئته کندی به مشابه برشتر نیجه متولد اولسون دبدی
صالح علیه السلام دخی درکا قاضی الحاجاته مناجات ایدرکن فر ویدر که
وحی الهی نازل اولدیکه ای صالح نیجه زمان مقدم سنک دعاکی اجابت
و قومکه معجزه اولق ایچون بوسنک سیاهک دروننده وصف و مراد
ایتدکلری هیئت ایله برناقه عظیمه خلق ایتشمدر اما قومک دخی ایمان
کتورمکه عهد ایتسونلر بیورلدی الحاصل صالح علیه السلام مراسم
دعای تمام ایتدکده اول سنک سیاه علی مشاهد الانام ابرسیه فام کبی کتدیکه
بیویوب حتی وضع حمله منتهی اولان شتر ماده کبی این وحنین ایله منشق
اولوب درونندن قومک مرادی اوزره برناقه عظیمه ظاهره اولدی (روی
ان اباموسی الاشعری قال انی ایتت ارض ثمود فذرعت مصدر الناقة
فوجدته سنین ذراعا) و فی بعض الروایه اول ناقةک پهلوسنک برطرفندن
برطرفنده کین یوز بکرمی ذراع ایدی دیرلر فی الحال اول شتر مهیدن ضخامه
جشمه ده مادر نه قریب و مشاکل و عجیب برشتر نیجه متولد اولدقده صالح علیه
السلام (و یاقوم هذه ناقة الله لکم آیه فذروها تأکل فی ارض الله و لا تمسوها
بسوء فیاخذکم عذاب قریب) کریمه سنک مفهومنی قائل اولوب رعایت
ناقه باینده تنبیهات اکیده و اذا وجفادن تحذیرات شدیدیه بیوردی ناقة دخی
بعد وضع الحمل نیجه سیله چرا کاهده کشت و کذاره بشلادی و جندع بن عمرو
معجزه مزبور بی کوردکده عنایت ربانی قریق حالی اولغله سنک سیاه
غفلتده مستور اولان جمله هدایتی ظهوره کلوب بعض خواص و عشائر یله
داخل حومه ایمان و مستحق بهشت جاودان اولدیلر و هچنان جمهور
ثمودیان دخی صالح علیه السلامه میلان ایتش ایکن بکار ثمودیان و عبده
اوثنان اولان ذواب بن عمرو بن لبید و حباب بن رباب بن صعر و شهاب
بن خلیفه و بونلرک امثالی شیاطین انس و مردودان یزدان معجزه صالحی
سحره جل ایدوب قوم ثمودی اضلال و امر حقه امثالدن منع قیلدیلر
فقال رجل من ثمود * شعر * و كانت عصبة من آل عمرو * الی دین
النبي دعوا شهابا * عزیز ثمود کلهم جیعا * فهم بان یحبب ولوا جابا *
لاصبح صالح فینا عزیزا * و ماعد لوا بصاحبهم ذوابا * ولكن الفواة
من آل حجر * تولوا بعد رشدهم ربایا * متقولدر که قوم ثمودک فکر عقلا
کبی عمیق برجاه دیرینه و عتیقلری وار ایدیکه قوم ثمودک مالک اولدکلری

مواشی و انعام و جمال و اغنام با جمعها اول چاهدن آب آشام اولور ردی
پس تولد ناقة دن صکره بومثوال اوزره اتفاق ایتدیلر که چاه معهوددن
بر کون ناقة و بر کون سائر مواشی و انعام بطریق المناوبه آب آشام اولوب
طرفیندن بر برینه مضایقه و یرمیلر کما قال تعالی (هذه ناقة لها شرب ولكم
شرب يوم معلوم) * پس عهد مزبور اوزره ناقة نوبتده چاهه کلدکه
قعر چاهده اولان آب بقدره الله الوهاب لب دهان چاهه شتاب ایدوب
ناقه بی مشقت و تعب مجموع آبی نوش ایدردی و قوم نمودک هر بری علی
اختلاف المراتب ناقة نوش ایتدیکی آبه معادل لبن و پشم ناقة دن تمتع
ایدردی و نوبت شرب قومه کلدکه جیع دوابی صواروب ایرته سی کون
ایچون دخی آب ادخار ایدر لدی الحاصل وجه مشروح اوزره ناقة صالح
بچه سیله میان نمود یانده مکث ایدوب خوار و آشامی قیلدیلر و ناقة صالحک
شکل عجیب و هیئت مهیب و صورت غریبی تحقیقنده کسایتدن روایت اولنور که
طول جثه ناقة یوز ذراع و عرض پهلوسی یوز ذراع اولوب قوائمشندن
هر بر قائمه سنک طول بعدی یوز الیشر ذراع ایدی و ایام صیفده وادی
نمودیانک اطراف مرتفعه سنده و هنکام شتاده اسافل وادیده چرنده اولوب
مهابت ناقة دن دواب سائر ره مان اولد قلیچون اوان خریدده اعالی
و احیان صیفده اسافل وادیده وطن طومتغله هر بری شدت حردن نجیف
و غایت برددن لاغر و ضعیف اولوب اکثری هلا که توجه ایتدیلر و بالجمله
بوامر عجیبده واقع اولان صورت غریبه نک حکمتی قوم نمودی ابتلا و تجرب
اولدیغنه بناء بالضروره جمله سی مضایقه به دوشوب همتلرینی عقر ناقة به
صرف ایتدیلر و بوائشاده صالح علیه السلامه دخی وحی الهی صدور ایدوب
ای صالح سنک درگاه عزیمه ایلدیکک دعاسیبه ایله قوم نموده بوبله بر ناقة
عظیمه اعطا بیوردم * ایددی قومکه تنبیه ایلیم سنکه عقر ناقة دن
احتراز اوزره اوله لر زیرا اول قومک هلاکی اعدام ناقة به منوطدر کما قال تعالی
(ولا تمسوها بسوء فإخذکم عذاب يوم عظیم) پس صالح علیه السلام
بر موجب فرموده عزیز و علام قومنه کیفیت حالی تبلیغ و اعلام
بیوردده اکثر قوم نمود ناقة به ضرر ایتکدن احتراز و رعایتی باینده
اهتمام ایدلم دیو در عهده ایتدیلر صالح علیه السلام بیوردیلر که بوناقه به
سوء قصد ایده جک شقی بو آید متولد اوله جغنی وحی الهی ایله معلوم

اولشدر فلهذا قوم نمود دخی شهر معهودده تولد ایلان اولاد ذکورک
اهلاکنه اتفاق ایله ماه مزبورده ظهوره کلان طقوز نفر اولاد ذکور قتل
ایتدیلر و لکن بر وفق (الامر دلقضائه و لامعقب لحکمه) قضا و قدره تدبیر
بشر سپر اولمدیغی امر مقرر اولمغله شهر مزبورده ظهوره کلان ولد عاشر
سالف نام شخصک رحم زوجندن وجوده کلوب و بین القوم ولد زنا اولق
اوزره متهم اولمشیدی و لکن فراش سالفده ظاهر اولوب مدته عمرنده صلب
سالفدن ولد وجوده کلکم ایله قتلنده کراحت کوروب قدار نامیله تسمیه ایلدی
واول ولد مجهول النسب زمان یسیرده ازرق چشم و قصیر القامه برابلیس
کثیر الفته اولوب تیراندازی و فنون جنک بازیده اقراندن متماز اولدی
واول فته پرداز قتل اولاد ایلان اشخاصه مصادف اولد بقیه حیف
و تأسف ایله انلری لوم ایدوب ای بی انصافلر عجب لایعقلار ایمش سن که
الیکز ایله کندی اولاد کز قتلنی اختیار ایتدیکز اگر شمعی انلردخی حیاته
قالیدی بنم اقرانم دلاور و بهادر یکیتلر اولوردی دیو کندی کالاتن انلره
اظهار ایدردی و بالجمله اول ابلیس مکار تشنیع و ملامتی تکرار ایتدیکه اثر
حسرت و ندامت درونلرینه کار ایتکله عاقبت کار بدرجهده قرار ایتدیکه
صالح علیه السلامی سبب انعدام فرزندلری بیلوب بز دخی انک اعدامنه
اهتمام ایدلم دیو اتفاق تام ایله شهر دن چقبوب بر غارده پنهران اولدیلر
و نصف اللیلده غاردن حرکت و صالح علیه السلامی قتله همت ایدلم
نیتده ایکن ناکهان سقف غار اوزر لرینه ییقلوب طقوزینک دخی ارواح
خبیثه سی قبضه مالک ناره تسلیم اولندی و قوم نمود اشقیاء مزبورده نک
اهلاکین صالح علیه السلامدن بیلوب انلرک دملری مقابله سنده بز دخی عقر
ناقه ایدلم دیو بذل مقدور ایتدیلر اما سدی روایتی اوزره سبب عقر ناقة
بودر که قدار بد کردار حد شبابه وار دقد بر کون بعض یاران و اقربله
صحبت و شرب خمر ایله عشرته ایکن خمر لرینی آب ایله تمزیج ایچون سرچاه
معهوده وار دیلر مکر نوبت شرب ناقة نک اولمغله معتاد قدیمی اوزره ناقة
صالح اول کون مجموع آبی نوش ایتکله چاهی بی آب بولدیلر و بوقضیه دن
هر بری متکدر اولوب کاشکی بوناقه به فنا اصابت ایدوب هر بار بز بومقوله
مضایقه و یرمکدن خلاص اولیدق دیو فناء ناقة به خیلی رغبت کوستردیلر
قدار مکار ایتدی یارانه خدمت ایچون ناقة نک کارنی تمام ایتسم منت

او لورمیدی اول نابکار دخی زهی همت مکر یارانه بو ندن زیاده خدمت
وبونک مانندی منت اولورمی دیو قدری قتل ناقه یه تحریض ایتدیلر
اما کعب الاحبار روایتی اوزره سبب عقر ناقه بودر که اول زمانده قوم ثمودک
ملکانام بر عورت ملکری وارایدی که قوم ثمود دن بعضی حضرت صالحه
ایمان کتوروب اقبال ایتکله نار حقد وحسد درون ملکایی یاقوب صالح
علیه السلامه عداوت ایتش ایدی و قطام نام بر عورت وارایدیکه قدر
انک شیفته سی و قباله نام بر عورتک دخی مصدع بن مهرج آشفته سیدی
ولا جرم قدر ایله مصدع هر کجه اول ایکی فاحشه بی مجلسارینه کتوروب
بریده عشرت و انواع شحات ایدرلردی بر کون ملکا اول فاحشه لری
تنهاسنه کتوروب ایتدی اکر مصدع ایله قدر کلورسه چندان التفات ایتیه سز
وهنگام وصلتده رام اولیه سز و سبب استغهام ایدرلر سه بو وجهله بسط
مرام ایده سز که حالا مالککه من اولان ملکا صالحک قومه اولان ریاستی
و دواب و انعامیله ناقه نک مشارکتی باینده تمام مرتبه محزون و مغمو مدر اویله
اولسه من بعد بزم واسطه وصلت و وسیله تمتع پر لذت عقر ناقه دن غیری
دکدر دیه سز دیو منت ایتکله اول ملعونه لر دخی اکا کوره حرکت
ایدوب قدر ایله مصدعی عقر ناقه یه جرأت ایتدیلر و بر روایت دخی
بودر که بین القبیله ایکی عورت وارایدیکه برینک اسمی عنیزه اولوب اموال
وارزاق بسیار و ایکی دختریری پیکر و شیرین کفتاری وارایدی و ناقه صالح
آب و یکهده کندی انعامیله مشارکت ایتدیکندن خاطری غمناک و صالح
علیه السلامه ضمیرنا پاک چرکاک اولمش ایدی و بر عورتک دخی اسمی
صدوق اولوب بنفسها جلیله و مالدار ایدی و ثمودیلر دن صنتم بن هراو نام
رجلک تحت نکاحنده اولغله مالک ایراد و مصرفی زوجی تصرفنه تسلیم
ایتشیدی صنتم دخی صالح علیه السلامک نبوتی تصدیق و زمرة مؤمنینه
لاحق اولغله تصرفنده اولان مالدن بر مقصدارنی اهل اسلامه تصدیق
و نثار ایتدیکندن صدوق خبردار اولدقدنه بنم مالی اضاعه قیلدک
دیو صنتدن مفارقت ایدوب انک دخی صالح علیه السلامه بوجهتدن
ضمیر مرداری کینه دار اولمشیدی الحاصل اول ایکی فتانه و مکاره اتفاق
رؤساء کفار ایله مصدع و قدرک احضار چون بر ایکی واسطه کوندر و ب
کدکلرنده صدوق کندی نفسی مصدعه عرضه قیلوب مهر معجلی ناقه

صالحک قتلدر دیدی عنیزه دخی قدر ایله قول و قرار و شرط هلاک ناقه
ایل ایکی دخترندن قنغین مراد ایدر سه اکا تزویجه اقرار ایدوب بحاله
الوقت نفوذ دن و اجتناس امتعه دن نیچه عطیاته قتل ناقه یه نامزد
ایتدیلر اما مصدع دن قدر نامدار و بین القوم عزیز و کامکار بر مکار بد
کردار ایدی کاذ کره صلی الله علیه وسلم (انبعث لها اشقیها رجل عز یز منیع
فی قومه مثل ابی زمعه) و بالجملة اول ایکی شقی نابکار ایله قدرک حالی هونب
ابن میل و دعیر بن غنیم بن واعی و مصدعک برادر زاده سی ذواب و بونلردن
ماعدابش عدد اشقیاء سقر مهاده اتفاق و اتحاد ایدوب سوء قصد ناقه ده
بر برینه امداد ایده جک اولدیلر کما قال تعالی (وکان فی المدینه تسعة رهط یفسدون
فی الارض ولا یصلحون) پس بر تحقیق مورخین بر کون ناقه صالح نوبت آب آشامیده
سر چاهه کد کده اول بدسرسر بر کوشه ده اختفا ایتکله اولامصدع
بر تیر آتوب پائنه اصابت ایدوب مجروح قیلدی و قدر مکار شمشیر ایله بر ایاغن
دخی چالوب در حال رفیقاری اولان اشقیایکبار هجوم ایدوب ناقه بی هلاک
ایتدیلر و ثمودیان قضیه دن آگاه اولغله هر بری واروب لحم ناقه صالحی
شتر قربانی کبی بر برندن قاپشوب اولشدیلر * پس فصل ناقه مادر نه اولان
بو وقعه هائله بی کورد کده در حال فرار ایدوب صنوه و عند البعض فاره
اسمی ایله معروفه برجبل شامحه التجا ایلدی اما توار یخ تعلیده فصل ناقه
دخی قتل اولتوب و لحمی لحم مادر نه قاتیلوب توزیع اولندی دیو محمد بن
اسحاق دن بو وجهله منقولدر که قال محمد بن اسحق (اتبع السقب اربعة
من التسعة الذین عقروا الناقة و فیهم مصدع و اخوه ذواب فرماه ذواب
بسهم فانتظم قلبه ثم جر برجله فانزله ثم القوا لحمه لحم امه) اما اصح اقوال
مورخین فصل ناقه فرار ایدوب صالح علیه السلام عقر ناقه دن خبردار
اولدقدنه عقر ناقه نه کیفیت ایله اولدیغن استخبار بیوردی قوم ثمود دخی
حضور صالحده جمع اولوب حاشا بزم بو حرکت ناشایسته دن خبریمز یوقدر
بو خصوصه اذتمز اولماشدر فلان و فلان نام بد انجاملردن صدوره کلمشدر
دیو انواع تأسف و ندامت ایله معذرت دیلدیلر کما اخبر تعالی فی کلامه القدیم
(فعقروها فاصبحوا نادمین فاخذهم العذاب ان فی ذلك لآیه و ما کان
اکثرهم مؤمنین) پس بواثناده جمیع مؤمنین صالح علیه السلامدن
رجا ایدوب یابنی الله قوم ثمودک عذاب موعود دن مصون اولملر چون درکا

عزته دعا قیل دیو تضرع بسیار قیلدیلر صالح علیه السلام ایتدی ای اهل اسلام کان مشیتدن جستہ اولان تیر قضا اگر چه کیرو دونمز ولکن شتر بچه بی بولوب مراسم تکریمی رعایت ایله مایینکرده اقامته تدبیر ایدرسه کز مأمولدر که انک بر کاتنده حق جل و علا سزدن عذاب رفیع ایله قوم نمود دخی بر موجب فرموده شتر بچه نک اثر بجه شتابان اولوب کوه صنوه کیتدیلر ولکن بافرمان خالق الجن والبشر جبل مزبور افلا که برابر اولوب قله کوهه چیمغه قادر اوله مدیلر * پس صالح علیه السلام دخی قومنک عقبر بجه کیدوب شتر بجه صالح علیه السلامی کورد کده فریاد ایدوب یاصالح و اماه دیو اوج نوبت چاغروب کوزدن نهان و بی نشان اولدی و بر روایتده قله جبلدن بر صخره منشفه اولوب جو فته داخل اولدی بعده صالح علیه السلام قومی ملامت تمام ایله ایتدی ای بد فرجاملر بو شتر بجه نک هر بر بانکی سزه بر کون مهلته اشارت اولوب دردنجی کون عقوبت عاجله اولور بیوردی کما قال تعالی (تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب) چونکه قوم نمودنک متد و عنودی صالحدن اول عذاب موعودی ایشدیلر علی سبیل الهزل علامت عقوبت نه در یاصالح پیاور میسن دیدیلر صالح علیه السلام دخی امارت نزول عقوبت اولدر که یارین یوز یکنز زرد و ابرتسی کون سرخ اوچنجی کون سیاه شکل و قبیح هیکل اولوب دردنجی کون جبار وقهار اللهک عقوبته سزا وار و بطش شدید منتقمه کرفتار اولمکز مقرر در بیوردی و قوم نمود هفتته ایامندن یوم الاحده یوم الاول واثنته یوم الایهون و ثلثه دبار وار بعایه جبار و خیمه مونس و ججه یه غروب سبتہ شیار تسمیه ایتکله شعراء نمود دن بریسی بو معنایی اشعار ایچون اشبو شعری انشا ایدوب * شعر * اومل ان اعیش وان یومی * باول اوباهون اودبار * اوملوی جبار فان فیه * فونس او غروبۀ اوشیار * قوم نمودنک دخی عقر ناقه ایتدکری یوم جبار و نزول عذاب روز شیارده واقع اولدی و بالجمله صالح علیه السلام جانب عزیز و ذوات تقامدن وقوع عذابی اعلام ایلد کده قصد ناقهیه کربسته اولان اشقیاء تسعه صالحک قتلنه جزم تامله منزلکا، صالحه وضع اقدام ایدوب نیت فاسده لرین اتمام ایچون برکوشده، اختفا قیلدیلر فاما اراده ازلیه ربانیه صالح علیه السلامی اول طائفه شومک مضراتندن حفظ و حایته تعلیق ایتکله

ملائکه دن بر فوجه امر الهی وارد اولوب اشقیاء مزبوره نک عقوبت عظیمه ایله اهلا کته اشارت بیورلمغله ملائکه مأموره در حال کلوب مانده کوه بر سنک باشکوه کتوروب اول متددرک سربی دولترینه اوروب دانه خردل کبی خرد ایتدیلر و کفار نمود اول مر دودرک دخی بو وجهله معدوم و مفقود اولدینگی مسموع و مشهودلری اولدقد، کفر و طغیانلری اولکیدن زیاده اولوب جله سی قتل صالحه بذل مجهود ایتدیلر و اتباع صالح اول قوم ناموافقک بو مقوله قصد نالایقن کورد کده بطریق المصالحه مایته توسط ایدوب ایتدیلر ای قوم بد فرجام نیچون حرکت نارویه اقدام ایدرسن صالح خود سزه دردنجی کون عذابک وقوعندن خبر و یردی * پس مناسب اولان بودر که صبر و آرام ایده سز حتی صالح مخبر صادق ایسه اکا اولان جفا و اذا کز باعث از دیاد غضب الهی اولیه و اگر صالحک خبر و یردیکی مدت موعوده منقضیه اولوب عذاب و عقاب واقع اولمسه کذب آشکار اولور اول زمانده مقتضای کارنه ایسه اجرا قیله سز دیدیلر نمودیلر دخی رأی مزبوری وجه معقول کوروب اول نیت فاسده لرندن انقضاء مدته دکین فراغت و مسکن شوملرینه عودت ایتدیلر * پس مولانا خدا وند کار علیه رحمة الله الغفار دخی مناسبت ایله علی الاجال بو وقعه بی اخبار ایچون اشبو بیانه تحریک عنان کفتار ایدوب قصه دن نیچه حصه اشعار یله بیور لر که * مثنوی * ناقه صالح بصورت بدشتر * ناقه صالح علیه السلام من حیث الصوره شتر ایدی بناء علی ذلک * مثنوی * پی بریدنش زجهل آن قوم مر * اول تند خوی تلخ فهم اولان قوم خام و نا کاملر حقیقت ناقه دن غافل اولد قلرندن بینی قطع ایتدیلر و عاقبه العاقبه سوء قصد الی الناقه سبب دخول جحیم و باعث عذاب الیم اولسندن جهل عظیم ایله * مثنوی * از برای آب چون خصم شمش شدند * آب چاهدن اوتوری چونکه اول ناقهیه خصم و صالحه خصیم اولدیلر حق جل و علانک نعمتی شکرنی بتلیوب لاجرم * مثنوی * نان کور و آب کور ایشان بدند * انلر نان کور و آب کور اولدیلر حاصل کلام بر خوای کریمه غرای (قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غورا فن یأتیکم بماء معین) اگر ماء بتر واکر ناقه صالح مملوک رب العزه و عنایت الهیدن قوم نموده نعمت اولوب ترسبب و تغویر ماء و ناقه بی ازاله و افنا یدقدر تنده ایکن اول

رب و کریم کمال فضل عیندن تغور ایتیم و ناقة نوش ایتدیکی آب چاهه
معادل لب شهاب و خالص عطایوروب هر بری مستغرق نوح الهیه ایکن تعامی
و تغافل ایله کافر النعمه و نان کور اولدیله * پس مصراع ثانیله اولان ناندن
مراد ملاسه غذایت ایله لب ناقة و آبدن مراد آب چاهه، ثمود اوله و یا خود
آب و نان اغذیه معناسنده استعمال اولمغله مطلقا کافر النعمه اولدیله دیمک
اوله و اما بو دخی ممکندر که کور کاف فارسیله آب و نانه مضاف الیه اولمق
اوزره حاصل معنی بو اوله که چونکه اول قوم بدکر دار آب ایچون خصم ناقة
اولدیله لاجرم عقوبت جباره سزاوار اولوب طعمه کور و نار و لقمه مور
و مار اولدیله حقا عجیب جهلدر که ناقة آب چاهی نوش ایتسی قوم ثمودک مادن
اولان نصیلرینه نقص ایراث ایتیم و بلکه عند التحقيق * مثنوی *
ناقه الله آب خور دا زجود میغ * ناقة خدا آبی جود سحابدن نوش ایدردی
زیرا انهار و آبارده اولان آب جاری و متفجر سحاب مطرک قطراتندن اجتماع
ایتکله ناقة نک چاهدن شارب اولدیغی آب بالوساطه جود سحاب و فی الحقیقه
محض فضل و هاب و لطف بلا عوض مسبب الاسبابدر کما قال تعالی (و انزلنا
من السماء ماء بقدر فاسکنناه فی الارض) * یعنی بر مینمای نص کریم
وجه ارضده موجود اولان آب غدر و انهار و میاه عیون و آبار قطرات
امطاردن اجتماع ایدوب ساعت قیامت اقترب ایتد کده حضرت ایزد
متعال بر ملک بعث و ارسال ایدوب امر حقله وجه ارضده اولان جمیع میاهی
جانب آسمانه اصعاد ایدر و قال البیضاوی فی تفسیره (فان المطر یتبدی
من السماء الی السحاب و منه الی الارض علی مادات الظواهر) علم شریفه خفی
اولیه که اکثر نسخ منویده مصراع ثانی * ع * ناقة الله آب خورد
از جو و میغ * واقع اولمغله ناقة ارمقدن و سحابدن صوایچردی
دیو شرح ایتشیر لکن قوم ثمودک ساکن اولد قتری محله نه رک
وجودی اولیم و بلکه اصحاب حجر فقط یک چاه معهوده محتاج لولوب و ناقة
صالح نهردن آب آشام اولدیغی منقول و مسموع دکلدر بلکه مجرد دال ایله
واوی تمیز ایتیمان کتاب غلط بینک خطایله اکثر نسخ غلط اولوب شراح
دخی نقل مصدرده بولد قتری ترکیب معنای منطوقیسن بیان ایتشیر فاما بین
المولویه صحت ایله موصوفه و عیب دده اسمیه معروفه اولان کمنه نک خطیله
مکتوبه مثنویله بالاضافه و الدال جود میغ واقع اولوب واقعه دخی

مطابق اولدیغیچون وجه مذکور اوزره معنا ویرملک اختیار اولمادی
و مولانا نک انتقال لرندن درت سنه مقدم التیوز التمش سکر تاریخنده فقراء
مولویه دن محمد بن اسحق خطیله مسطور اولان نسخه ده یاه منبات تحتانیله
ایله بلا و اومع الاضافة جوی میغ واقع اولمشدر بو تقدیرجه اگر ماء را کد آبار
واکر قطرات امطار جوی میغه تشبیه بلیغ ایله تشبیه اولنوب بو وجهله اولان
معنی دخی صحیح و محله مناسب و لایق و توجیهه موافق اولور خلاصه کلام
ای خلان سعادت انجم (افرأیتم الماء الذی تشر بون اتم انزلتموه من المزن
ام نحن المتزلون) خجوا ی کریمی اوزره اگر ناقة کر آب و جمله جهان و جهانیان
مملوک رب الارباب ایکن اول قوم ضلالت مآب * مثنوی * آب حق را
داشتند از حق دریغ * آب حق حقدن دریغ طودیلر یعنی بر خجوا ی
(ناقة الله و سقیایها) ناقة نک اللهه اضافتی بیت الله و عبدالله کبی لاجل التشریف
و التخصیص اولمغله آبی ناقة دن دریغ من حیث المعنی و الغایه حقدن منع و دریغ
ایتمک اولور آه ای سالك راه و مستمع آگاه اولیاء اللهک دخی مرایای مجلوه قلوب
طاهره لری انوار تجلیات الهیه ایله باهره اولدیغی جهندن انلره عداوت و انکار
سبب دخول نار اولمغله مولانا خداوند کار قصه دن حصه بو معنای اشعار ایچون
بیوررلر که * مثنوی * ناقة صالح چو جسم صالحان * ناقة صالح
مانند جسم صالحان * مثنوی * شد کنی در هلاک طالحان * هلاک
طالحان باینده در کین اولدی کمیننده اولان یا عند البعض یاه وحدت اولمق
اوزره بر یصو اولدی دیو معنی ویرلمش وحدت نوعیه اولمق اوزره بر نوع
پصوده اولدی دینلسه دخی ممکندر نسبیه اولمق اوزره کمنه منسوب اولدی
دیمک دخی وجهدر بلکه انسبدر حاصل معنی عارفان بالله و اولیاء آگاهک
مشکاة انوار احدی الذات اولان جسم مشحون الصفات لری انکار و عداوت
ایدن بی هدایتلرک سبب هلاکت و عقوبت لری اولدیغی کبی اعدام جسم ناقة
صالح دخی باعث دمار اهل شقاوت اولمشدر و یا خود بالعکس افتاء جسد ناقة
باعث عذاب کفار اولدیغی کبی اجسام نورار تسام ابراری اعدامه اقدام ایدن بخار
واهل انکاره دخی افتا اولان اجساد اخیار سبب کفر فتناری عقوبت بالنار
اولور دیمکدر کور مز میسن قوم ثمودی کفر و عداوت لری برحاله ایتدی که
* مثنوی * تا بر آن امت ز حکم مرک و درد * حتی اول کروه مقهوره نک
اوزرینه واقع اولان درد و مرک حکمندن * مثنوی * ناقة الله و سقیایها چاه

مطلب
فی تفسیر قوله تعالى
ناقة الله وسقياها

کرد * کلام سبحانیده صالح علیه السلام اسانندن حکایت بیوریلان ناقة الله وسقياها قول شریفی نه ایلدی کما قال تعالى فی سورة الشمس (فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقياها) ناقة فعل محذوف ايله منصوب اولوب ذروا ناقة الله تقدیری اوزره معنای منطوقیسی بودر که پس صالح نبی علیه سلام الله قوم نموده ناقة اللهی سقياها حالته ترك ایدیکر آب چاهی اندن دریغ ایتکن بیوردی کما قال البیضاوی (وسقياها فلاتذودوها عنها) فکذبوه فعقروها) پس صالح علیه السلام رعایت ناقة بی قومنه توصیه وعند الله اولان شرف واختصاصنی تعریف وتقریر وعقر ناقةدن تخویف وتحدیر ایتش ایکن قوم نمود صالحی قولنده تکذیب وعقر ناقةیه اشقیایی ترغیب ایدوب سکرلدیلر * پس بر خوای (فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها) جلیل وجبار وعزیز وقهار قوم نمودک اوزرینه ذنبلری سییله اطباق عذاب ایدوب قهر وغضبیله هلاک ایدوب دمدمه وعذابنی اول قوم شومک اوزرینه علی السویه الباس ایدوب اگر صغیر واکر کبیر مشرکین زمره سندن هیچ فرد خلاص اولوب راکب کشتی ذنوب اولان وجود شرک آلود لری دریای جحیمه غرق اولدی کلمه (دمدمه) خشم وهلاک ایتک وخشمه سویلک معنای در کما یقال دمدم الغضبان یعنی خشم کرد خشمناک وتعدیه سی علی ايله در که (دمدم الله علیهم) معنای خدای تعالی انله غضب ایلدی دیمک اولور واهری ايله زجاج (اطبق علیهم العذاب) دیوتفسیر ایتشیر (اطباق) بومخلده بوریمک معنای در یعنی حق تعالی عذابنی قوم نمودک اوزرینه بوریدی دیمک اولور کما یقال (اطبق الغیم السماء) ای فرو پوشید ابر آسمان را وفی البیضاوی (واطبق علیهم العذاب وهو من تکریر قولهم ناقة دمدمه اذالبسها الشحم) پس تحقیق بیضاوی وفقبحه ناقة پر شحمه ناقة دمدمه اطلاق اولنوب قوم نمود دخی ناقة صالحی کثرت شحم ايله کوردیکه هذه ناقة دمدمه قوللری تکرار واکثار معتادنا هموار لری اولغله حق تبارک وتعالی دخی قهر وغضبیله قوم نمودی احاطه واطباق ایدن عذاب نار خذلانی دمدمه قولیه بیان وبرهیت مجموعه دن منتزعه اولان صورتیه برهیت مجموعه مر کبه بی استعاره وتمثیل بیوروب اومقوله جهول وعنودلری قهر وهلاکدن عاجز اولمز کما قال تعالی (ولا یخاف عقباها) ای عاقبة الدمدمه او عاقبة هلاک نمود وتبعها فیبقى بعض الابقاء والواللحال) حاصل معنی

وحال آنکه اول عزیز ذوات مقام عاقبة دمدمه ویا خود قوم نمود و کافر وعنودلری عاقبة هلاکدن خوف ایتز یعنی قایمز وبالجمله قوم نموددن اولان مشرک لردن وجه ارضده هیچ فردی ابقا ایتیموب جمله سنی دیار عدمه ارسال ونار سقره اد خالدن مبالات ایتیموب * مثنوی * شحمه قهر خدازیشان بجست * خونهای اشتری شهری درست * شحمه قهر خدا اول قوم شومدن بردونه ک خونهایسی ایچون تمام بر شهر ایستدی یعنی اصحاب حبرک جمله سی عذاب ايله قصاص و قتل ناقة مقابله سنده هلاک اولدیله آه ای رفیق طریق ربانی علاء الدولة سمنانی بوآیت کریمه بی انفسه تطبیق جهتندن بویله تأویل ایدر که (فقال لهم رسول الله) ای اللطيفة الصالحة (ناقة الله وسقياها) ای احذروا عقر ناقة الشوق وشربها من عین الذکر (فکذبوه فعقروها) بتکذیبهم اللطيفة الصالحة النفسية وعقروا ناقة الشوق (فدمدم علیهم ربهم بذنبهم) ای اهلکهم الله بذنبهم (فسویها) ای عمهم بذلك (ولا یخاف عقباها) ولا یخاف القوى العاقرة فی عقر ناقة الشوق عاقبة الامر فاهلکهم الله بطغیانهم لرسوله وتکذیبهم اياه اللهم اجعلنا من الصادقین الصالحین) وقاشانی قدس سره دخی سورة اعرافده اولان (هذه ناقة الله لكم آية) قول کریمک تأویلنده بویله تحقیق ایدر که ناقة صالح عصاء موسی وحار عیسی وبراق مصطفی علیهم من صلوات الله الاوفی مثلودر * ایدمی اگر انبیا واولیا واکر غیریدن هراحد ایچون بر مرکب وارد در که مرکب مز بورا حد مذکورک حامله حقیقت نفس ناطقه سی اولان نفس حیوانیه سیدر * پس مرکب مز بورک صفت غالبه سی صفات حیوانانندن هر نه صفت ايله متصف اولور سه اکا منتسب اولوب مرکب مذکور اول متصف اولدیخی حیوانک اسمی اطلاق اولنور مثلاً شول احدک نفسی که لینه وحقه مطیعه وغایت ايله متذلل اولسه انک مرکبی اسم ناقة ايله موسومه واکر حقله مؤتمره واول امرک سبی ايله قرب حقه مختصه اولدیغیچون حقه نسبت اولنوب ناقة الله ايله تعریف اولنمشر والحاصل کشف ویقین صاحبی اولان کاملار کلام ربانیده ذوق ايله حاصل اولان مشاهده لری سلك تحریر کتوروب پیش کش پیش نهاد محافل ارباب فضائل ایتکله کاشف الاسرار مولانا خداوند کار دخی حق الیقین مشاهده بیوردقنری مکاشفه لری وفقبحه تأویل ناقة وقصده دن حصه بیانیه لطف

ایدوب پیورر که ای زمره مستعین و سالکان راه یقین علم یقین ایله معلوم کن
اولسونکه * مثنوی * روح همچون صالح و تن نایقه است * حقیقت
نفس ناطقه که روح در صالح و آنک حاملی اولان نفس حیوانیه نیک مرگی که
تندر نایقه کبیر فاما حامل ایله محمول بیننده فرق بود که * مثنوی *
روح اندر وصل و تن در فاقه است * روح وصل الهیده سرمدی بقا و تن
هجر و فراقه فقر و فاقه و عناده در یعنی ار و اح قدسیه اصفیا جذبات
ربانیه و تجلیات ذاتیه ایله مبدأ حقیقیرلی اولان وحدت مطلقه و صلتیه
نازل اولوب عشق خدا ایله غنی و مقتضیات جسمیه دن بری و مستغنیدر
اما عناصر دن مجتمع اولان بدن لاجرم اکل و شربه محتاج و فاقه موت و فسادن
کندی بی تخیل صده بی علاجدر و جسم معقود بی وجود روح متلاشی
و مفقود اولوب روح ایسه بدن بعد المفاصله دخی باقی و موجود در و روح
وجود ده جسمه ترکیه محتاج دکلدر بناء علی ذلک * مثنوی *
روح صالح قابل آفات نیست * صفت موصوفه مضاف اولق اوزره
صالحه تشبیه اولنان روح قابل آفات دکلدر * پس آفت پذیر اولیان ارواح
مطهره نیک اجسام منوره لرینه نیچه آفات و بلیات اصابت ایدوب کینی قتل
و هلاک و کینی اره و منشور لایله سر تا قدم چاک چاک ایتدکلی نه در دیرسه کن
ای نعم اگر چه انبیا و اولیادن نیچه سنگ وجود شر یفلرینه اهل انکار و اصحاب
اشرا کدن نیچه جفا و اذا اصابت ایتشدر و لکن * مثنوی * زخم بر نایقه
بود بر ذات نیست * زخم و ستم نایقه به تمثیل اولنان قابله واقع اولور ذات
اوزرینه واقع اولنر اکبناء که * مثنوی * روح صالح قابل آزار نیست *
روح صالح که مراد ارواح انبیا و اولیادر قابل آزار دکلدر اگر چه منکر و منافق
و ناجنس و ناموافقدن هر برینه نیچه اذا و جفا اولشدر فاما اول جهله و نابینالر
غافل که * مثنوی * نور یزدان سبغه کفار نیست * نور یزدان مغلوب
مشرکان و منکران دکلدر یعنی جسمی دست آزار کفاره ایسه روح مطهره لر
برخوای (فی مقعد صدق عند ملک مقتدر) کنف الطاف غفاره در کما قیل
(البلاء للولاء کالذهب للذهب) * ایدی بنم روح غافل اوله که * مثنوی *
حق از آن پیوست با جسمی نهان * حلول و اتحاد دن منزله اولان ذات مقدس
بلا کیمه و کیفیه بر جسمه من حیث لایشراندن او توری نهانی متصل اولور که
* مثنوی * تاش آزارند و بینند امتحان * تا که اول جهله و غفله انبیا و اولیایی

آزردہ دل ایدر و امتحان الهی بی کوره لر حاصل کلام جهله بد کاملر اجسام
اصفیاده اولان سرخنی و کنز مخفی ادراک ایدر میوب و ضمیر ناپاکری امتحان
اولدیغن بلیوب فعل ناهموار لر سبب خلود فی النار اولدی و اتصالدن مراد
ایکی شیک بر برینه لصوق و اتصال قیلندن اولیوب (بلکه لا موجود سوی الله)
و بر وفق (اذاتم الفقر فهو الله) فقر ذاتیده اولان شول فناء فنا و تحقق
بقادر که اوصاف الهیه ایله متصف و مظهر اسماء کلیه ربانیه اولان فانی
فی الله ذاتی پوستک غیری بر مغز و ماورای عقلیده بر نور محضدر تکیم
سلطان ولد قدس الله روحه انتهای نام منظومه سنده بومر تبه سنییه اشارت
ایتشدر در * نظم * همچنین سالک چو آخر در سلوک * کرد داز داد
خدا یک از ملوک * عاقبت کردد منزله چون خدا * خود بخود قائم بود بی
پیشوا * سر یزدان درج شد اندر بشر * سخت پنهان همچودر آهن
شرر * می نکیند در عبارت وصف او * لیک یابی از عبارت بوی تو *
* ایدی حقیقت حالدن غافل و مردان خدایه زخم اوران جاهلر
* مثنوی * بخبر کا زار این آزار اوست * خبر لر یوقدر که انبیا
و اولیایی آزار حق آزار در یعنی (من آذانی فقد آذی الله و من اهان لی ولیا فقد
بارزنی بالمحاربة) حدیث شریفی موجب نیچه انبیا و اولیانک اذا و جفاسی
حقه اهانت اولور اکبناء که * مثنوی * آب این خم متصل با آب جوست *
بو خک آبی آب جویه متصلدر * یعنی بر خوای (فاذا سویته و نفخت فیہ
من روحی) خم جسمه و لیده آب روح روان نفخ روح بلیان دریای حقیقت و بحر
احدیتیه متصل غیر منفصلدر * بیت * چنان پنهانی ای ماه دل افروز *
که شان دیگری داری تو هر روز * کهر ریزست نورت در همه جا * توبی
جایی و نورت در همه جا * * دقیقه * پس حضرت حق و فیاض مطلق
بی حلول و انفصال جسم نور ار تسام انبیاء عظام و اولیاء کرامه تعلق
ایله اولان اتصال مجرد کفره و فخره انلری آزار و اول سبیله کندیلر دخی
عذاب ناره کر فنا و املق ایچونمیدر دیو سوال ایدنلر حل اشکال بودر که او یله
دکلدر بلکه بر مبعای (انا رسولک شاهد و مبشر و نذیر) انبیاء عظامک
هر بری الهامات ربانیه و جذبات سبحانیه ایله صفات قلوب مستعدینی
تقویت و طریق مستقیم دالات و صفات نفسی استیفاء شهوات و مستلذات
فانیاتدن نهی ایله هدایت ایچون مبعوث اولشدر در و لکن منهمک ظلمات

نفسانیه اولان اهل ضلالت بر مصداق کرمه (قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا
لنرجنکم ولیمسکنکم مناعذاب الیم) دعوت انبیایی استغراب واجسام لطیفه لرین
استقباح ایله سزک بعثت کز بزه شوم اولدی دیو هدایت حقندن نفرت ایدوب اگر
مقاله کزدن منتهی اولمسه کز لاجرم سزه زخم رجله عذاب مولم ایله رز
دید کلرنده انبیاء عظام علیهم الصلوات والسلام دخی (قالوا طائرکم معکم ان
ذکرتم بل انتم قوم مسرفون) کرمه سی و فقیحه ای قوم شوم اگر سز تکبر
و موعظه بی قبول ایدوب حقیقت حاله عالم اولدیکز سبب شومی اولان سزک
اعمال فاسده و عقاید کاسده کز اولدیغن یلوب (وکل انسان الزمناه طائره
فی عنقه) طبعیجه اول فساد و ضلال و شامت حال سزکله بیله اولدیغن و حقیقتده
شوم کندی نفوس ردیه کز ایدیکین فهم و اذعان قیلدیکز * ایدمی شامت
یزده اولیوب بلکه سز حقه مخالفت و طبعه موافقت ایله مسرفیندن وزمره
طاغین دنسز دیو حقیقت حالی بیان بیوردیلر فلهدا کاشف الاسرار مولانا
خداوند کار دخی بو باده اولان اشکالی حل ایدوب بیوررلر که * مثنوی *
زان تعلق کرد با جسمی اله * پر توانوار ذات الهی اجسام انبیادن بر جسمه اول
سبیدن تعلق ایلدیکه * مثنوی * تا که کردد جله عالم راپناه * تا که اول جسم
لطیف جله عالمه پناه و ملتجا اوله یعنی حاشا انبیاء عظامک بعثتی سبب عذاب
اولیوب بلکه عالمیانه رحمت اولوب (وابتغوا الیه الوسیله) خدای کریمی
اوزره خلق جهان انبیاء عظامی حقه وسیله دوزوب قول و فعلده اثر شریفلرینه
اقتدا ایله درکات بعد و خذلاندن خروج و درجات شهود و ایقانه عروج
ایچون مبعوثلردر و لکن ارباب ضلالت سمت مخالفته کتمکله مستحق عقوبت
اولمشلردر بو تقدیرجه جهانیا ناک بعضنه هدایت و بعضنه ضلالت قسمت
اولمشدر * پس انبیاء علیهم السلام جله عالمیانه نه جهندن ملتجا و پناه اولور
دیو سوال اولورسه الله اعلم و رسوله بونک توجیهی بو در که انبیاء عظامدن
هر قنغیسی بر قومک دعوتنه مبعوث اوله لر بعث اولمشد قلمی قومک کار
و صغارندن توحید حقه علی السویه دعوت ایدوب جله یه پناه ایکن جهلا اول
ملتجانک التجاسنی رد ایدوب کندی کندی بی طرد ایتش اولورلر و بوجه
وجیه دخی بودر که انوار تجلیات الهیه مرایای قلوب انبیاء و اولیاده جلوه کر
اولغله مظهر کامل اسماء کلیه جلالیه و جلالی صفات متقابله
ربانیه اولمشلردر و سائر ناس اسماء جزئییه و یا خود اسماء جلالیه یه مظهر

دوشمشلردر فاذا کان کذلک مظاهر اسماء جزئییه اولمشلر مظاهر اسماء کلیه
اولان وجود انبیایه نظر ایتد کلرنده مانند مرآت اگر حسنات و اگر
سیئات هر بر کس کندی وجه استعدادنده منتقش اولان کالاتی پرتوین
مشاهده ایتش او اوب بو تقدیرجه من حیث الحقیقه انبیاء و اولیا جله
جهانیانه ملتجا اولورلر * ایدمی بنم نور دیدم احوال مزبوره بی فهم
ایتد کسه شبهه و خاطره دن بری اولکه اشقیاء و اشرانک انبیاء و اولیایه
ایتد کیری آینه ده کورد کیری شخصی آزار ایتد کلرینه مشابه اولوب کندی
نفس و جانلرین آزرده ایتش اولورلر و مضراتی ککندیلر راجع اولوب
* مثنوی * کس نیابد بدل ایشان ظفر * منکر و منافق لردن هیچ
کس انبیاء و اولیا قلبنه ظفر بولمز * مثنوی * بر صدف آید ضرر زنی
بر کهر * ضرر رصفه کلور کوه ره ضرر اصابت ایتز یعنی صدف جسمده
مندرج اولان در یکتای روح قدسی یه ضرر و آفت ایرشمن تکیم دیمشدر
* بیت * چو کردد بی نشان هستی پذیرد * وجود او بمرد و حق نمیرد *
بماند زنده جاوید آنکس * که جز یکی نه بیند در جهان کس * پس ای
روح روانم سندی فلاح ایسترسک زمین اطاعته وضع جبین مسکنت ایدوب
* مثنوی * ناقه جسم ولی رابنده باش * بیت * ناقه جسم ولی به بنده اول *
آنلرک کو کلندن ایسته حقه یول * * مثنوی * تاشوی بار و روح صالح خواجه
تاش * * بیت * تا که روح صالح ایله خواجه تاش * اوله سن تحقیق یل مسرور
باش * تکیم شیخ عطار بیوررلر * نظم * چوپاک آید پلیدی هم
شود پاک * نماید باز رنج آب با خاک * تور روح الله باش و همچو عیسی *
شوی مانند اودر ذات یکتا * پس کاشف الاسرار مولانا خداوند کار
بو قدر حصه بیاندنصکره کبر و قصه صالحه تحریک زبان هزار داستان
ایدوب بیورر که * مثنوی * گفت صالح چونکه کردید این حسد *
صالح علیه السلام قوم نموده ایتدی چونکه بو حسدی ایدوب عفر ناقه یه
جرات ایتدیکز تحقیق بیلکز که * مثنوی * بعد سه روز از خدا
نقمت رسد * او چ کوندنصکره حق سبحانه و تعالیدن سزه غضب و نقمت
و عذاب و عقوبت اصابت ایدر الحاصل * مثنوی * بعد سه روز
دکرا زجانستان * او چ کوندنصکره ینه جانده و جانستان اولان خالق
الانس و الجن و محیی و ممیت جهانیان جانبدن * مثنوی * آفتی آید

که دارد سه نشان * بر آفت کلور که اوچ نشان طور مثلا * مثنوی *
 رنگ روی جمله تان گردد دگر * رنگ رنگ مختلف اندر نظر * سزک
 جمله کز رنگ روی متغیر اولور نظرد الهوان مختلفه نمایان اولوب بر بریکزک
 وجوهن لوندن لونه متبدل اولدیغن رأی العین کور رسز وهر بر لون
 بر کونده مبدل اولوب * مثنوی * روز اول رویتان چون زعفران *
 روز اولده سزک یوزیکز زعفران کبی زرد اولور * مثنوی * در دوم
 روسرخ همچون ارغوان * یوم ثانیده یوزیکز ارغوان کبی سرخ
 اولور * مثنوی * در سوم کرد همه روها سیاه * یوم ثالثده
 عامه وجوه سیاه اولور * مثنوی * بعد از آن اندر رسد قهراله *
 اندنصره در عقب قهر الهی ایشور * مثنوی * کر نشان خواهید
 از من زین وعید * اگر بنیدن بو غضب و وعیددن نشان ایسترسکز
 بومارتلر که دیدم جمله سی واقع اوله جقدر وعذابدن خلاصه برمدد و چاره
 وارمیدر دیرسکز نشان معالجه دخی بودر که همان طور میوب افتان
 و خیزان * مثنوی * کره ناقه بسوی که دوید * جانب کوهه کره
 ناقه به روان اولکز زیرا * مثنوی * کر توانیدش کرفتن چاره هست *
 اگر کره ناقه بی اخذه قادر اولور سکز عذابدن خلاصه چاره وارد
 * مثنوی * ورنه خود مرغ امید از دام جست * والا مرغ امید
 دامن صیغری یعنی شتر بچه در میان اولرسه خلاصه درمان اولوبوب
 استیلای عذاب و دمدمه عقاب مقرر اولور دیدکده * بت *
 چون شنیدند این از وجهه سک * مر دویدند از پی اشتر چوسک * طبقه
 بر وفق وصیت صالح سنک شکاری کبی کره ناقه نک آردینه دوشوب
 جانب کوهه شتاب قیلیدلر ولکن باراده الله المجید * مثنوی * کس
 نتانست اندر آن کره رسید * هیچ کس اول کره به ایرشکه قادر وسیعی
 و کوششگری مفید اولوبوب * مثنوی * رفت در کهسارهاش نابدید *
 جبال راسیات ایچنه کیتدی نابدید اولدی ای برادر مکرم مولانا خداوند کار
 بوندن مقدم اولان آیات شریفه ده روحی صالحه و جسمی ناقه به تشبیه
 ایتمکله بو محله دخی شتر بچه بی روحه و کوهه فرار ایتدیکنی بر خوای
 (ان الا برار لنی علین) ارواح طیبه حسیض مضیق تندن طیران و اوج
 وسیع علیننه جولان ایتدیکنه تمثیل ایدوب بیورر لکه * مثنوی *

همچو روح پاک کوازنک تن * می کر یزد جانب رب المنن * کره ناقه نک کوه
 بلند فراری مثلا اول روح پاک کیدر که قالبک عازندن جست و چالاک
 ذوالعطا و رب المنن اللهک جانبنه قاجوب (ففرؤا الی الله) قنادی ایلله او چار تاه
 مثناة فوقانیه ایلله کوازنک تن دخی اولسه مناسبتدر الحاصل ارواح انبیا
 و اولیا اعلای علینده اوچوب وارواح اشقیاء بر وفق (ان الفجار لنی سجون)
 درکات اسفل سافلینده قالب قربات انبیا و مدانات اولیا اولان مقامات
 عالیه به ارتقاندن محروم اولدقلری کبی قوم نمود دخی شتر بچه به ایرشکه
 قادر اولماغله * مثنوی * کفت دیدید آن قضا مبرم شدست *
 صالح علیه السلام ایتدی ای قوم شوم کوردیکز می اول قضا مبرم اولمشدر
 و تیغ قدر * مثنوی * صورت امیدرا کردن زدست * صورت امید
 ولهجه امنیه نک بوینن اور مشدر آه ای مستمع با جان و دل بونده دخی
 قصه دن حصه بودر که حقیقت حالدن غفلت ایلله بعض جهله اولیاء
 اللهدن برینک خاطر شریفی آزرده قیلسه چاره بودر که کندیسنه
 موت اصابت ایتدین و اول ولی کاملک روح قدسیسی (فی مقعد صدق
 عند ملک مقتدر) آشیاننه جولان ایتدین حیات عاریه سنک وجودین فرصت
 و غنیمت یلوب بعد خذلاندن نجات بولغیچون اول مرد خدا نک لخل غبار
 اقدامن چشم جانه چکوب صدق و خلوص و افتقار و تضرع و زاری
 بسیار و هزار و هزار اعتذار و جرم و معصیتکه اعتراف و اقرار ایلله تقصیراتک
 عفونتمی ایدوب کوکانه کیرمکه جهدی شمار ایلله یوخسه بعد انقضاء الاجل
 اخذ عقوباتدن خلاصه مجال محالدر فلهدا مولانا خداوند کار بو معنایی
 اشعار ایدوب بیورر که ای مستمعین اخبار * مثنوی * کره ناقه چه
 باشد خاطرش * کره ناقه من حیث التأویل نه اولور بیلور میسر صالح
 علیه السلام خاطر شریف فیض ماثریدر * مثنوی * که بجا آید
 ز احسان و برش * که انک خاطر عطرینی بر واحسان و نبوته اقرار و ایمان
 ایلمک جهشتدن برینه کتور یکز ضمیر غائب لرا کر چه علی وفق الظاهر
 صالح علیه السلامه راجعدر ولکن بحسب الوارثة الکمالیه صالح وقت
 اولان هر انسان کامل و مر شد مکملک رعایت خاطر نه تنبیه و اشارتدر
 الحاصل * مثنوی * کر بجا آید دلش رستید از آن * اگر اول مقبول
 درگاه کواکلی برینه کله بلاشک و ریب اول سخط الهیدن خلاص اولدیکز

و در کات اسفل طبیعتدن نجات بولدیکن * مثنوی * ورنه نومیدید
 و ساعدرا کران * یوخسه خلاص و نجاتدن یاس و حرمان ایله ساعد کران
 اولور سز آه ای مستمع آگاه و سالک راه بر خوای (قد جاء تکمیلته من ربکم)
 حضرت موجد المکنونات ارسال رسل و انزال کتب و اظهار معجزات ایله
 وحدانیتنی بیان و عبادات قلبیه و قلبیه ایله فرمان ایتکله معجزه للعوام سنک
 خارادن ناقه عشاء بدیدار ایتدیکی کبی حجاره قلب صنوبریدن
 دخی بطریق تطبیق الا فاق علی الانفس ناقه عشاء سری اظهار و سخاب
 ماطر تجلیساتدن آب محبت سر سری امطار واد رار ایلوب حامل امانت
 معرفت اولان ناقه مجذوبه سریه دخی ریاض قدسدن ثمرات مکاشفات
 و حیاض انسدن آب زلال حیات بخش مشاهدات تناول ایلد کده بلده قلبده
 ساکن اولان حواس و قوایه لبن خالص و اردات غیبیه اعطا قیلغله لاجرم
 لوازم رعایتی مهماتدن و مر اسم صیانتی و اجباتدن اولوب بواعث انقطاع
 مواصلات حقیقت اولان مخالفات شریعت و معارضات طریقت ایله ناقه
 سره اساءت قصد اولمیه دیو انواع تنبیهات اکید اولمش ایکن نفس
 نمود اماره رفقاسی اولان اشقیاء قوای طبیعیه معاونتیه ناقه سره سوء
 قصد ایدوب تیر معاملات جهالت ایله مجروح ایتد کلمی چون عند انعدام الحکمة
 دردی درمان جهل و کفرانه مبتلا اولدیله و نفوس باغیه نک مدهوش اولان
 وجه اطاعتی نور آفتاب هدایتدن دونه کله قیود طبیعتله مقید و مرتبه
 انسانیه دن مبعدا اولوب علامات خسوفدن اوچ حالت مشاهده ایلدی یعنی
 مرتبه اولیده صورت نفسی اصغر و مرتبه ثانیه ده قلب صنوبری بی
 شرربی نور کبی احمر کوروب مرتبه ثالثه ده بر خوای (ختم الله علی
 قلوبهم) کمال رین ایله محتوم و ظلمات غین کفر ایله مسود الوجه اولدی
 و در حال عذاب افتراقده منکوس اولوب شهوات دنیاویه دن هر بر شینک
 تعلقی بعد الاجتماع صاعقه قهر الهی اولغله برو فوق کریمه (فاصبحوا
 فی دارهم جائنین) اسفل سافلین طبیعت و درکات سچین غواپنده هالکین
 و خالیدین اولدیله * نظم * زهی مانده چنین مغرور و غافل * چه
 خواهی کرد این جا کا، حاصل * تنت در چار میخ جاهلی باز * دلت
 در عین جهل و کاهلی باز * آه ای درمند بیچاره و سر کشته و آواره
 عجبا حقیقت انسانیه نه ایدیکین بیلدکی و نور عشق الهی ایله جانکی

منور ایتدکی * ایلدی غفلت ایتوب هیئت مجموعه انسانیه ده اولان آلات
 و معاونات ضایع و تلف اولمزدن اول متابعت شرعیه ناقه سره رعایت
 و طریقتیه موافقت ایله فصیل سر سری صیانت ایدوب عذاب جهل
 و معصیتدن خلاص اولغیچون حقدن مدد و عنایت و توفیق و هدایت ایسته
 الهی سیدی و مولای سندن غیری کی میسر وار سندن ایتوب کیدن ایسته به لم
 * نظم * توشاهی و تمامت بند کاند * نهاده جمله سر بر آستانند *
 عیان رحمت توجا و دانست * همه امید مان تاجا و دانست * فراق
 آنچنانم کرد مجروح * که قوت رفته است از جسم و از روح * وصال یکدمی
 بفرست جام * که بنماید می راز نهانم * پس قصه دن حصه مند اولد کسه بقیه
 قصه صالحی استماع ایله که مولانا قدس سره نه بیوررل * مثنوی *
 چون شنیدند این وعید منکدر * چونکه قوم نمود بو وعید منکدری
 ایتدیله * مثنوی * چشم بنهادند و آنرا منتظر * اول عذابک و وقوعه
 چشم نهاده و نزولنه نظر ککنده و منتظر اولدیله و بو حالده ایکن
 * مثنوی * روز اول روی خود دیدند زرد * اول کون کندی بوزلرینی
 زرد کوردیلر و حسرت و در دایله * مثنوی * می زدند از نا امیدی آه
 سرد * نا امید لکن آه سرد اوروب ناله و افغانه باشلا دیلر * مثنوی *
 سرخ شد روی همه روز دوم * یوم ثانیه جمله سنک بوزلری سرخ رنگ
 اولدی و خلاصه امکان قالیوب * مثنوی * نوبت امید و توبه
 کشت کم * توبه و امید نوبتی نابید اولدی * مثنوی * شد سیه
 روز سوم روی همه * یوم ثالثه جمله سنک وجهی سیاه اولدی
 * مثنوی * حکم صالح راست شد بی ملحه * بی بحث و جدل حکم صالح
 علیه السلام صحیح اولدی (ملحه) جنک برینه و جنکه مقتول اولان کمنه لک
 لاشه لری یا تدیغی موضعه و سائر وقعه عظیمه اولان محله دیرلر و لکن
 عرف ناسده احکام اهل نجوم و ارباب تجارتک فلان سنه ده فلان و فلان
 علامت اولور سه فلان اولور دیو ایلد کلمی حکمه دیرلر و بوتقد برجه
 بومعنی دخی وجه در که حکم صالح نجوم و تجربه ایله اولیوب بلکه وحی
 سبحانی و الهام ربانی ایله راست اولدی دیمک اوله و بالجمله * مثنوی *
 چون همه در نا امیدی سر زدند * چونکه قوم نمود عامه یاس و نا امیدی به
 باش اور دیلر و بیدر مانلقده بر مرتبه به وار دیلر که * مثنوی *

همچو مرغان در دوزانو آمدند * مانند طیور ایکی دیزلی اوزرینه کلدیلر
یعنی غالباً جنس طیور برآفت اصابت ایدوب طیرانه قدرتی قالمسه زمینه
دیز چوکوب اوچساقدن قالدیغی کبی قوم نمودن دخی عذابدن خلاصه
مجالاری اولیوب روحلری عالم بالایه پروازدن قابوب وزانوشین بر زمین
جسم اولوب اسفل طبیعتده مخلصد و مقعد اولدیله و قوم نمودن دیزلی
اوزره چوکوب ظلمات سجینه قالدقلمنه دلیل وارمیدر دیرسک
* مثنوی * در نبی آورد جبریل امین * شرح این زانوزدن راجائین *
جبریل امین قرآن مبینده بوزانو اورمغک شرحی جائین عبارتیه انزال
ایلدی کما قال تعالی فی سورة الاعراف (فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم
جائین) اما ای قوم نمود اول جبلنده اولان عنودل وقت اجل کلوب و پناه
و ملجأ اولان انبیا و اولیا مابینکردن کتدکده تضرع و مناجات ایچون
زانوشین و سر بر زمین اوله نک نه فائده سی واردربلکه * مثنوی *
زانو آن دم زن که تعلیمت کتشد * اول دمه زانوزن اول که سکا تعلیم
ایلدیلر * مثنوی * وزچین زانوزدن بیت کتشد * و بونجیلین بیوقت
دیز چوککدن سنی تخویف ایلدیلر امانه چاره چونکه قوم نمود صالحه اطاعت
و ادب رعایت ایتدیلر امارات عذابی مشاهده قیلوب * مثنوی *
منتظر کشتند زخم قهر را * قهر الهی زخمه منتظر اولدیله وانی
کور دیلر که بغنه * مثنوی * قهر آمد نیست کرد آن شهر را *
غضب الهی کلدی اول شهرک قومی هلاک و اعدام ایلدی حاصل کلام
تمامی قصه صالح علیه السلام بود که چونکه اول قوم شوم مقدما مذکور
اولدیغی اوزره قتل صالحدن بطریق المصالحه اوچ کونه دک فراغت و خانه لو
خانه سنه مر اجعت ایتدیلر اول شب فرقت انجیامی صد هزار ناکا ملق
ایله اتمام ایدوب صباح اولدیغی کبی هر کس بر برینک مر ایای و جوهنه نظر
ایتدکده وجه مستبحلرین الوان مز بوره ایله متلون مانندرنک زعفران
وارغوان و مانند قیر و قطران سیه فام کوردکلری کبی درونلرینه فزع
وزاری و کریه و بیقراری دوشوب جمله سی براوغوردن فریاد و فغانه
بشلا دیلر و صالح علیه السلام کندی به اتباع ایدن مؤمنلری آلوب بلاد
شامدن اولان فلسطینه متوجه اولدی و قوم نمود حیاتلرندن نا امید اولوب
هربری کفن و حنوطن بردوش قیلدی و صحرایه چیقوب دیز چوکدیله

مطلب
در تمامی قصه صالح
علیه السلام

واللریله زمینه پاشوب گاه آسمانه و گاه زمینه باقوب منتظر عذاب اولدیله
چونکه وقت ضحی اولدی جانب افلاکدن قوم نمودن کوشلرینه بر صیحه
هولناک ایرشدیکه جمله سنک یورکلری پاره پاره و جکرلری ریزه ریزه اولدی
و مسعودینک اخبار الزمان نام کتاینده مسطور در که صیحه مزبوره نک
هیئتدن بلده حجرده بر فرد قالمیوب جمله سی هلا که مصادف اولدی
الاذریعه نام بر کوترم عورت باقیه قابوب و وقوع حادثه دن صکره اعضاسی
صحت بولدی ولکن اول ملعونه نک دخی صالح علیه السلامه عداوتی
وارایدی عجله ایله اول دیاردن رحلت ایدوب وادی القرایه واردی و اهل
بلده به احوال نمودیانی علی التفصیل تقریر ایتد کدن صکره بر ایچم صوجغز یاندم
مدد دیوب جان و یردی * و بودخی مر ویدر که قوم نموددن ابو زغال نام
بر رجل سرشته ضلال حرم شریفده بولمغله زنده قابوب مادامکه حرمده
ایدی دست آسیدن مأمون ایدی چونکه بعضی اقتضا ایله حرم مکده دن
خروج ایتدی اولدخی یارانی اثرینه اقفا ایدوب چاه جحیمه دوشدی و یانده
التوندن دو زلمش بر بونوز وارایدی مذکور ی اول قرن ذهبی ایله دفن
ایتدیلر * روایت اولنور که * حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
غزوه تبو کدن عودت بیوروب اول محله کلدکده ابوزغالک قبری بودردیو
اصحاب کرامه کوسستروب و کیفیت دفنندن خبر و یردی * پس ابوزغالک
قبرینی آچوب اول زردن ساخته اولان شاخی عینیه بولوب حفرة قبردن
اخراج ایتدیلر و بالجمله قوم نمود هلاک اولدقندن صکره صالح علیه السلامک
ضمیر منبرلرند، تمنای وطن مألوف مضر اولمغله بعد الاستخاره بلده نمودیانه
عزیمت ایدوب خراب اندر خراب و مسکن بوم و غراب بولدی و قومنک
حالتنه تأسف ایله ار و اح نمودیان ایله مخاطبات ایدوب فلسطینه عودت
و بعد زمان اندندخی نهضت و مکة مکرمه به عزیمت قیلوب انده اقامت
اوزره ایکن دارفانیدن سرای باقی به رحلت بیوردی (سبحان من تقدس ذاته
عن مصادفة الفناء والزوال و کل ماسواه یتغیر و یتبدل من حال الی حال) و عمر
شریف صالح علیه السلام بروایت صحیحیه مرقات سنیندن ایکیبوز
اللی بش قدمه به ارتقا ایدوب مدفن مبارکلری حرم شریفده دار الندوه ده
ویا خود رکن ایله مقام بیننده در دیشلر * پس مولانا خداوند کار
قدس سره دخی کمال فصاحت و بلاغت و غایت لطافت ایله صالح علیه

السلامك قوميله واقع اولان مخاطباتنى حكایت ایدوب بیوردر که
 * مثنوی * صالح از خلوت بسوی شهر رفت * صالح علیه السلام
 خلوتدن چیقوب وطن مالوفلری اولان جانب بلده حجره کندی ونظر
 ایتدکه * مثنوی * شهر دید اندر میان دود و تفت * شهری
 ارغضب الهی اولان دود و تفت ایچنده کوردی و دیده بصیرت ایله
 احوال هالکینی مشاهده بیوردقه * مثنوی * ناله ازا جزاء
 ایشان می شنید * انلرک اجراسندن ناله وحنین ایشدی و لکن
 اوز که تماشا که * مثنوی * نوحه پیدا نوحه کویان نابید * نوحه
 پیدا و نوحه کویان نابید و نابیدا صالح علیه السلام * مثنوی *
 زاسخوانهاشان شنید اوانالها * ثمودیانک استخوانلرندن ناله ایشدی
 بر مرتبه فریاد و این ایله کریه و زاری ایدرلر که * مثنوی * اشک
 خون از جانشان چون ژالها * انلرک جانلرندن تقاطر ایدن اشک چشم
 ژاله ره بکزر یعنی ثمود یانک دیده جانلرندن ریزان اشک خون فشان ژاله
 کبی قطره قطره پریشان و جولر کبی روان اولمش کوردی حاصل کلام
 صالح علیه السلام قومنک ارواحی متلبسه اولدیغی صور برزخیه لرین
 بوحال ایله مشاهده و نیرانده اولان در که لرین معاینه قیلوب چونکه
 * مثنوی * صالح این بشنید و کریه ساز کرد * صالح علیه السلام
 اجزاء ثمود یانک بوناله و افغانی ایشدی اولدخی کریه سازی به آغاز قیلدی
 و دریای شفقتی خر و شه کلوب احوال قومه کمال تأسفندن * مثنوی *
 نوحه بر نوحه کران آغاز کرد * نوحه ایدیمیلرک اوزرینه نوحه به باشلدی
 و حیف و دریغ ایله * مثنوی * گفت ای قومی بیاطل زیسته *
 ایتدی ای باطل ایله دیرلمش جماعت واحده * مثنوی * و زشمان پیش
 حق بگریسته * بندخی سزدن اوتوری حضور حقه اغله مشم و سزدن
 نیچه جفا و ستم کور مشدر بیوردی معلوم اوله که صالح علیه السلام
 قومه بعد الهلاک خطاب ایلدیکی اگر سعید و اگر شقی روح انسانی
 بعد الموت معدوم و فانی اولوب بلکه عالم برزخده الی یوم القیام صور اعمال
 مکتسبه ایله موجوده اولدقلرینه اشارتدر تکیم فخر عالم صلی الله علیه
 و سلم یوم بدرده کشته اولان لاشه ره خطاب ایدوب ای قمر دل حق سبحانه
 و تعالی بکا ایلدیکی مواعیدی حق و صادق بولدم پس سزدخی و عید

الهی بی صادق بولدیکنمی بیوردی و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قتلیه
 اولان خطاب رسولدن سؤال ایتدکه یا عمر اول قتلی بنم کلام سزدن
 زیاده ایشیدیمیلر در فاما جوابه افتدارلری یوقدر بیوردی تکیم امام محمد
 غزالی کتاب الاربعینک و اخرینه قریب بویه تحقیق ایدر که (واعلم ان من قال
 ان الموت معناه العدم فهو محجوب عن حضيض التقليد و بقاع الاستبصار
 جميعا اما حرمانه عن ذروة الاستبصار فلا يدركه مالم يستبصر و اما حرمانه
 عن التقليد فتعرفه بتلاوة الآيات و الاخبار كما قال تعالى (ولا تحسبن الذين قتلوا
 في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله)
 هذا في السعداء و اما الاشقياء فقد ناداهم رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بدر
 لما قتلوا فكان يقول يا فلان يذکر واحدا واحدا من صناديدهم فقد وجدت
 ما وعد ربی حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقیل یا رسول الله
 اتنادیهم و هم اموات فقال والذی نفسی بیده ما اتم باسمع لکلامی منهم
 لکنهم لا یقدرون علی الجواب (و بالجمله ارواح موتانک بقاسنه و بوعالمده
 جاری اولان احواله شعورنه دلالت ایدر اخبار و آثار بسیار در بزرگی و صده
 کلام اعنی صالح نبی قومی ایچون کریان اولوب کندی کندی به ایتدی
 ای صالح * مثنوی * حق بکفته صبر کن بر جورشان * پندشان
 ده بس نماند از دورشان * حق سبحانه و تعالی بکا اول قومک جورنه صبر
 و تحمل ایت و پند و نصیحت و برزرا انلرک دورندن چوق زمان قالمیوب
 کاسه عمرلری طولمش و وقت اجللری کشدر بیورمشدر * مثنوی *
 من بکفته پند شد بند از جفا * بن اول عهد سابقده حق تعالی به
 دیمشدمکه الهی بنم وعظ و نصیحتم جفادن بند اولدی یعنی قوم ثمودک
 انکار و عداوت و جفا و اذیتلری انهار قلبدن عین لسانه جریان ایدن آب
 زلال نصایحک مجاری سنی سدایتدی زیرا الهی سیدی و مولای سنک
 معلومکدر که * مثنوی * شیرپند از مهر جوشد و ز صفا * البان
 خالصه نصیحت پستان صفا و محبتدن تفجر ایدر امانه فائده ای قوم
 ناپسندیده سزک دهان قابلیات و آذان استعداد اتکر شیر شیرین نصیحتمدن
 ذوق ولذت طویمبوب * مثنوی * بس که کردید از جفا برجای من *
 بنم پندم رینه جفای بسیار ایتدی که کز اجلدن * مثنوی * شیرپند
 افسرده در رکهای من * شیرپند بنم عروقه افسرده اولدی یعنی

امر نصیحت کرده کرمی عروق مجتهدن چکان اولان شیر صاف موعظه برودت
جفادن افسرده و خاطر پاکم عدم اطاعت کردن آزاده اولدی فاما حق جل
وعلا بنی تسلیم ایدوب * مثنوی * حق مرا گفته ترا لطفی دهم *
حق تعالی بکا دیش ایدیکه یا صالح سکا بر لطف عظیم ویریم و حزن
والم چکمه که * مثنوی * بر سر آن زخمها مرهم نهم * اول جراحات
وزخملک باشی اوزرینه مرهم قورم بیوروب الحمد لله تعالی * مثنوی *
صاف کرده حق دلم را چون سما * حق جل و علا بنم مرآت قلبم آسمان و ش
صاف و مجلی ایشدر * مثنوی * رفته از خاطرم جور شما *
سزک جور و جفا کز خاشا کنی خاطر مدن چاروب صبر ایله سپوروب
کدورات اذیتگری محو و ازاله بیور مشدر ایوا و حسرتای قوم * مثنوی *
در نصیحت من شده بارد کر * کرارا و مرارا بن سزه سمت نصیحتده
اولمشدر و مرحت و شفقت یوزندن هر بریکزه * مثنوی * گفته
امثال و سخنها چون شکر * نفع و لذتده شهد و سکر کبی امثال و اقوال
دیشدر مثلا اول امثال لذتده و اقوال نافعده * مثنوی * شیر تازده
از شکر انکیخته * شکر دن ظاهر اولمش شیر تازده در * مثنوی * شیر
و شهدی با سخن آمیخته * بر نوع شیر و سکر که سوز ایله امتزاج و برلش ایدی
حاصل کلام هر کلمات پر نکاتم شهد و شیر ایله مختلط اولمش و کویا که اول شیر
دخی سکر دن حصوله کلمش ایدی و لکن چه فائده حیف و دریغ که
* مثنوی * در شما چون زهر کشته آن سخن * دهان سمع بی تمیز کرده
اول کلام شیرین زهر کبی تلخ اولمش ایدی * مثنوی * زآنکه
زهرستان بدیت از بیخ و بن * زیرا که سز فی الاصل زهرستان ایدیکر
یعنی عقرب طینت واقعی صفت اولغله بنم جود سبب شفته تمدن دهان کوشکرده
تقاطر ایدن آب نیسان نصیحتم فی الحال اسنان هو شکرده زهر هلاهل
اولوب جوف اصدافه داخل اولان قطره نیسان کبی در کران بها و بی
مثل اولزدی * ایدی سزک عدم قابلیت و انبیا و اولیا به انکا وعدا و تکرار زنده
قسمت اولندیغی مقرر اولدیه بن سزک ایچون * مثنوی * چون شوم
غمکین که غم شد سر نگون * نیچه غمکین اولان که غم سر نگون اولدی
و بالجمله * مثنوی * غم شما بو دیدای قوم حرون * عین غم خود
سزک وجود کز ایدی ای قوم سر کش پس غمک ازاله سنه بن نیچون

غم کش اولورم * مثنوی * هیچ کس بر مرک غم نوحه کند * هیچ کس
حزن و غمک موت و فتنای اوزرینه نوحه ایدرمی و یا خود مثلا * مثنوی *
ریش سر چون شد کسی مو بر کند * چونکه باشک جراحی کیدوب صحت
بوله بر کمنه باشند قیل قوپار رمی قوپارمز زیرا باشند قیل قوپار مق
باشده اولان کلی کیدرمک ایچوندر * پس چونکه صحت بوله قیل قوپارمز
همچنان قوم نمود دخی باش جراحاتنده اولان موی کنده کبی ایدی
چونکه ازاله اولوب جراحات قالمیه انرا ایچون موکن و نوحه کن اولمق مناسب
اولزدیوب صالح علیه السلام * مثنوی * رو بخود کرد و بکفت ای
نوحه کر * کنیدی به توجه ایدوب ایدی ای نوحه کر عجبدر که * مثنوی *
نوحه ات را می نیرزند آن نفر * اول نفر سزک نوحه که دگمزل * مثنوی *
کز مخوان ای راست خواننده مبین * ای قرآن مبینی راست او قویوب معنای
شریفی اذعان ایدن اخوان غلط او قومه فهم درست و اذعان پاک صاحبی اول
کیم قومی هلا کیچون تأسفنه تعجب ایدن انجیق صالح نبی اولیوب بلکه شعیب
علیه السلام دخی (فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جائین) فواستجبه
مبادی صیحه دن اولان رجفه و زلزله اصحاب ایکه بی هلاک ایتد کده شعیب
علیه السلام دخی انلرک قهرینه متأسف اولمش ایکن استغفار ایدوب بروفق
* مثنوی * کیف آسی خلف قوم ظالمین * بن قوم ظالمین آرد نیجه
نیجه محزون اولان دیو تأسفندن اعتذار ایلدی (آسی) درد نیچی بایدن
نفس متکلم وحده در که (اسی) غمکین معناسنه دروایت کریمده قوم
کافرین واقع اولمشدر و لکن مولانا خداوند کار اقتباس بالمعنی بیورد قلمری
مصراع ثانیده ظالمین ایراد ایلدیکی یننه بمعنی کافرین در زیر آیات قرآنی ده
واقع اولان قید ظالمین اکثر محمله کافرین ایله تفسیر اولنوب جمله دن بری
(اللعنة الله علی الظالمین) کریمه سنده علی الکافرین معناسی و برلشدر
و اصحاب ایکه حین اشتراده کیل کبیر و حین بعهده کیل صغیر استعمال ایدوب هم
کافر و هم ظالم اولدیله * پس کفر ایله ظالم لنفسه و احتکار و تطغیف ایله ظالم
لغیره اولغله شان خبیثتری (ویل للمطففین) قول کریمی ایله خبر و برلشدر
* پس هر کافر لاجرم ظالم لنفسه اولغیره در اما هر ظالم لغیره اولنفسه کافر
اولیوب بین الظلم و الکفر عموم و خصوص اعتبار اولمشدر و مولانا خداوند کار
کافرین برینه ظالمین ایراد یله سائر ظلمه نک دخی قهر و هلاکی ایچون

تأسف اولمغنی اشعار بیور مشدر وقوم شعیب دخی قوم ثمود کبی رجفهدن
هلاک اولمغله تأسفدن اعتذارده صالحه مناسبت تامه سی اولدیغیچون
بر مصداق (لا تفرق بین احد من رسله) قول شعیب حکایت اولان آیتی
قصه صالح خلانده کتور مشدر علی الخصوص بو آیت کریمه دخی سوره
اعرافده حضرات نوح وهود و ابراهیم ولوط علیهم السلام قصه لرندن
صکره واقع اولوب ایراده مناسبت دوشمشدر کافال تعالی (الذین کذبوا
شعیبا کانوا هم الخاسرین فتولی عنهم وقال یاقوم لقد ابغتکم رسالات ربی
ونصحت لکم فکیف آسی علی قوم کافرین) * یعنی شول اشرا که شعیب نبی
علیه السلامی تکذیب ایتدیلر من حیث الدین والدنیا خسران و حرمانه
مبتلا اولمق همان انلره مخصوص اولوب فوز و فلاح شعیب ایله اهل ایمانه
احسان اولندی * پس شعیب علیه السلام اول قوم ضلالت فرجامدن
اعراض ایدوب بعد وقوع العذاب انلرک کفر ایچنده هلاک و عقابنه
کمال تأسفدن خطاب ایتدیکه ای بنم قوم بن سزه ربکم رسالاتی تبلیغ
ایدوب و اقرار و یاخود انکار کزدن بکا نسنه عائد اولمز بلکه بر مقتضای
(ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها) اگر ایمان و احسانک منافعی
واکرا اساءت و کفرانک مضراتی نفسکزه راجعدر دیو کمال مر حتمدن سزه
وعظ و نصیحتلر ایلدم چونکه قبول ایتوب راه عصیانه کتدیکن و شیطان
تبعیت ایله کرفتار عذاب نیران و سزاوار نکال و بعد و خذلان اولدیکن و هر نه که
ایتدیکن سه کندی نفسکزه ایتدیکن * پس ظالم لنفسه اولان قوم کافرین
اوزرینه بن نه حال ایله غمکین اولورم علی الخصوص سماوات و ارض
و ما فیهن بر خفوی (له ما فی السموات و ما فی الارض) حق سبحانه و تعالینک
مخلوق و مملوکی و قبضه قدرتنده مقهور و مغلوبی اولوب بر وفق کریمه
(یفعل الله ما یشاء و یمکن ما یرید) جمیع احکام و آثار اول قادر و جبار
و فاعل مختارک ارادت شامله و حکمت کامله سندن صدور ایتدیکی عین الیقین
مشهودم و حق الیقین معلوم اولمشدر * ایمدی من بعد نه نفی و فقد اوزرینه
تأسف و نه کون و وجوددن متأثر اولورم بیوردی * پس صالح علیه السلام دخی
بو مفهومده نیچه کلمات بدیعه النکات سویلیوب مناجاتده ایکن * مثنوی *
باز اندر چشم و دل او کریمه یافت * کیر و اول ذات کریم الخصال چشم و دلنده کریمه
وناله بولدی و رقت غلبه ایدوب اغلامغه باشلدی اما بر عجب ناله که * مثنوی *

مطلب
تفسیر فکیف آسی علی
قوم کافرین

رحمتی بی علی دروی بتافت * صالح علیه السلامده هیچ علت و سبب سز
بر نور رحمت یلدر ایدی یعنی مسبب الاسباب اولان پادشاه و هابک بی علت
اولان آفتاب محبت و نور عالمتاب رحمتی مرآت قلبنده اشراق ایدوب مقتضای
محبت ناله و کریمه اولمغله صالح علیه السلام دخی لذات انس و صلاتن
* مثنوی * قطره می بارید و حیران کشته بود * اغلا یوب قطره
سر شک یاغدر ردی و سطوات تجلیاتدن حیران و شراب جذباتدن
سکران اولمش ایدی و بو تقاطر ایدن اشک دم آلود * مثنوی *
قطره بی علت از دریای جود * دریای جود محبتدن موج ایلش بر قطره
بی علت ایدی آه ای مبتلای درد و بی قراری حالا وقوعه کلان کریمه وزاری
مقدما اولان ناله کبی دکلدربو کاعشق و محبت نالشی و وجد و حالت اغلاشی
دیر لر بو کالعت و سبب اولمز بو بر دریای بی نهاییه در که ایچنه دوشنلرک نام
و نشانی بولمز و بودرده درددن غیری درمان اولمز و لکن عقل تمیز هر شیئی
سبیدن و بهر حال کریمه و ناله بی علتدن بطلکله کریمه نک سبین سؤال ایدوب
* مثنوی * عقل اومی گفت کین کریمه زچیت * صالح علیه السلام
عقلی ایتدیکه ای صالح علیه السلام بو زاری و کریمه ننددر * مثنوی *
بر چنان افسوسیان شاید کیریت * آنجلین افسوس و استهزا ایدیچیلره
اغملق لایتمیدر * مثنوی * بر چه میگری بکو بر فعل شان * سویله
ای صالح علیه السلام نهنگ اوزرینه اغلارسن انلرک فعل قیجیلری اوزرینه می
اغلارسن * مثنوی * بر سپاه کینه بد نعلشان * انلرک بدروش
و بد کردار اولان کینه سی عسکری اوزرینه می اغلارسن * مثنوی *
بر دل تاریک برژنکار شان * انلرک مظلم و مکدر اولان قلبی اوزرینه می
اغلارسن * مثنوی * بر زبان زهر همچون مارشان * انلرک مار کبی
زهر هلاهل اولان زبانلری اوزرینه می اغلارسن * مثنوی * بر دم
و دندان سکسارانه شان * سکسارایت باشلو خنزیر دیشلو غول یوزلو
کچی صقالا و فیل قولا قلو یوزلری صار و کوده لری چویت رنکنده بر مخلوقدر که
قالون جزیره سند اولور لر و (سکسار) کلب خویلو معناسنده دخی مستعملدر
* پس محصول بیت بودر که عقل ایتدی ای صالح علیه السلام سکسار
کبی غول یوزلو و خنزیر دیشلو وایت خویلو قومکه می اغلارسن
* مثنوی * برد هان و چشم کزدم خانه شان * انلرک عقرب خانه سی

اولان دهان و چشمی اوزرینه می اغلارسن * منوی * برستیز و تسخر
 و افسوسشان * انلرک طعن و عنادی و استهزا و تسخری اوزرینه می اغلارسن
 الحاصل ای صالح علیه السلام قوم نمود تعداد اولان صفات خبیثه ایله
 موصوف بر بلوک عنود و مردودلر ایدی اویله اواسه کریه و ناله انلر ایچون ایسه
 انلر ناله یه دکر و اومقوله اشقیانک هلاکی محل کریه اولیوب بلکه (فقطع
 دارالقوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین) خوای کریمی اوزره * منوی *
 شکر کن چون کرد حق محبوس شان * شکر ایله چونکه حق جل و علا اول
 قومی عذاب زنده اند حبس ابتدی و صفات خبیثه برزخیه لرین دیده یقینه
 کوستردی ای صالح علیه السلام معلوم شریف کدر که * منوی *
 دستشان کز پای شان کز چشم کز * انلرک دست و پای و چشم لری کز در
 زیر اسنک دامن ارشاد که تشبث ایتمیوب دامن شیطانی طو تدیلر و طریق
 هدایت کتمیوب راه ضلالت کتدیلر و سنده حقه تعلق نهانیدن کور میوب
 (ما هذا الا بشر مثنا) دیو کز نظر اولدیلر * پس بومقوله سقیم
 و سزاوار جحیم اولان لئیلرک * منوی * مهر شان کز صلح شان کز
 خشم کز * صلح و محبت و خشم و عداوت لری کز در اولا محبت لرنده اولان
 سقامت بودر که حقه و سکا محبت ایتمیوب دنیا ذنبه و مشتهیات جسمانیه
 محبت ایتمیلر و صلح لری کز اولدیغی بودر که نفس لری روح لریه تابع قیلوب
 و دیادن مقدار کفایت قناعت و حواس و قواسن عبادات بدنی و مجاهدات
 قلبیه و قلبیه ده استعمال ایتک اوزره صلح ایده جک ایکن روح لری نفس لری
 انده اسیر ایدوب اوامر حقه مخالفات ایله سقیم الصلح اولدیلر و کز خشم
 اولدقلری بودر که خشم و قهری عدم موافقت ایله نفس و شیطانه
 ایده جک ایکن قهر و عداوتی انبیا و اولیایه و سعادت اخروی دن حرمان ایله
 جانلرینه غدر ایدوب درکات ناردی قالدیلر * منوی * وز پی تقلید
 و زرایات نقل * اول جاهل و غافل و بی فهم و لایعقللر مجرد تقلید
 جهندن نصب رایات نقل ایتمک لرندن اوتوری دیده جانلری مشاهده
 حقیقتدن ناینا اولوب * منوی * پانهاده بر جلال پیر عقل * پیر عقلک
 جمال با کالی اوزرینه ایاق قومش لردر معلوم اوله که تقلیدک تعریفی دلیده
 نظر و تأملسن آخرک اقوال و افعالی مانند قلاده رقبه متابعت لرنه الزام
 و اکاکوره عمله اهتمام ایتمکدر کما قیل (التقلید عبارة عن اتباع الانسان غيره

فیما یقول او یفعل معتقدا للحقیقة من غیر نظر و تأمل فی الدلیل کأن هذا المتبع
 جعل قول الغير وفعاله قلادة فی عنقه من غیر مطابقة دلیل) خلاصه کلام
 (و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا) خوای
 کریمی اوزره هر بار که انبیا و رسل علیهم السلام پوزینه سیرت اولان ارباب
 تقلید بی بصیرت لری طریق قوم تحقیقه دعوت ایتد کجه حقیقت حالدن
 غافل و سعادت ازلیه دن محروم اولان جاهلار دعوت انبیای عدم قبول ایله
 جانب ضلالت کتدیلر و بر خوای (اولو کان آباؤهم لایعقلون شیئا
 و لایهتدون) اول مقلده نک آبا و اجدادی حقیقت حاله عارف و سر و مآله
 واقف اولماش لرایکن بز آبا و اسلاف اثرنه تابع اولورز دیوب و یروفق (انا
 وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون) بز پدر لر مز ی نه دینده
 و قنخی مذهبده بولدق ایسه انلرک مسلکده اقتدا ایده رز دیوبی معنی بحث
 وجدلر ایله اعلام نقل و روایاتی افرشته قیلوب (ما انت الا بشر مثنا) دیدیلر
 و عجب و استکبار لرندن انبیا ایله همسرک ادعا ایدوب بلکه کندی عقل
 و دانش لری انلردن متفوقدر زعمیله (انه لساحر مجنون) دیوب بونک امثالی نیجه
 مناقشه کفر فزون ایله پیر عقل معاد و مقبولان حضرت رب العباد اولان
 ارشاد جمال با کالی انبیای زیر پای انکاره وضع ایتد ک لریچون کردن فکرت
 و جید ارادت لری قید بند سلاسل تقلید اهل ضلالت اولوب اول قوم بی
 هدایتلر * منوی * پیر حر نی جله کشته پیر خر * پیر حر و مرد آزاد
 اولیوب جله سی پیر خر و جاهل و ابتر اولمش لردر بعض نسخده پیر خر
 مصرعک ایکی محملده دخی خاء معجیه مفتوحه ایله واقع اولمش لدر بوتقدیر ججه
 معنی بویله اولورک که اول مقلد و بی تمیز لر پیر هدایت مشترسی
 اولیوب بلکه بر آلا ی حار طبع لری پیری فراست لردر الحاصل اول قوم باطل
 واضع شریعت اولان انبیا و پیر طریقت اولان اولیادن ثمن ارادت لری تسلیم
 ایله متاع ذوق و حالتی اشتراک ایتمیوب بلکه خلوص اوزره اولیسان اعمال غیر
 مقبوله لرین سمعه و ریا ایله قوجه چرچی اشکی کبی کندیلرین خلقه قیراط
 قیراط صائب جله افعال و اعمال لری * منوی * از ریای چشم و کوش
 همد کز * بر برینک کوزینه کوس سترمک و قول غنه ایشدر مکن
 اوتوریدر حقا عجب تماشا در که اول مقلد و مر ایلر کندی عادت لرنه
 بروجهله رغبت ایتمش لردر که داخل دارالامان تحقیق و سالک راه ایقان

وتوفیق اولان مؤمن مخلصان نبیاء عظامک دلالت ایتدیکی طریق هدایت
عزمت ایدوب حقه عن خلوص اولان عبادت و طاعت و فرط محبتدن نشأت
ایلان مجاهده و ریاضت لرینه دخل و تعرض ایله انواع تشنیع و ملامت ایدوب
اول بی غیرت و بی حیتلر بوقدر زماندن بروا و واجداد من مذهب ترک ایدوب
زم عادتمزه مخالف مذهب جدید اختیار ایتدیلر دیوهر برینه بغض و عداوت
و نیجه سنه انواع سیاست ایتشلردر * پس بوتقدیرجه ای مؤمن صادق
و یار موافق ناقه صالحه بر تطبیق دخی بودر که وراثت کمالیه مجدییه
مظهر یتنده قائم اولان هر صاحب ولایت و صالح وقت دخی خواص عباد
الهی شهود سر و حدت و طریق عشق و محبت دلالت و تصفیة درون ایله
تریت ایدوب امطار (وعلمناه من لدنا علما) قطراتندن حیاض سینته لرنده جمع
اولان البان اسرار علوم لدنیه بی دهان اذهان مستعدینه افاضه بیور مغله
ارباب محبت شراب تجلیات احدیه دن مست و مدهوش اولدقلرین کثرت
ماسوا ایله قابلری پر کدورت اولان عشق و محبتدن بی ذوق و لذتلو
کورد کده انکار و عداوت ایدوب بوطائفه نک کا، وحدت و کاه عشق
و محبت دیدکلی کلمات نامشروع و وجود و حالت دیدکلی حرکات
نامر بوطه و شطحات فاسده در دیو حقیقت حالدن جهل و غفلت ایله
حجاره السنه اولیادن تبادر ایدن ناقه نطق لرین تیغ تعرضات ایله عقره جسارت
ایتمکله فصیل نطق اولان معنای لدنی دخی اول بی رحمتک فهمندن غائب
اولوب هر بری مرتبه کمالیه انسانیه دن محروم قالور لر آه ای برادر امجد
من الازل الی الابد فرشیلر عرشیلره مخالفنده اولدقلری امر محقق اولمغله
برخوای (فريق في الجنة وفريق في السعير) حق باطلدن سچیلوب
هر بر فرقه کنندی مقر اصلیلرند، مستقر اولوق ایچون * مثنوی *
از بهشت آورد یزدان بندگان * حق سبحانه و تعالی انبیا و اولیاء و عباد
اصفیاسنی جشدن کتوردی * مثنوی * تا نماید شان سقر پروردگان *
تا کیم انلره سقر پرورده لری کوستره و دوزخیلرک دوزخی اولدقلرین بلدییه
زیرا قبیح ملیحک وجودی قتنده و کیجه صباحک وجودیله بیلنورنتکیم مولانا
بر محله بیورر * مثنوی * زر قلب و زرنیکودر عیار * بی محک هر کزندان
زاعتبار * آه ای دیده بصیرت عجب حکمت و قدرت و اوز که عبرت و حیرتدر که
اگر مؤمن و موافق و اگر منکر و منافق بلکه جمله ملت ناموافق بازار وجوده

جمعیتله کلوب دکا کین بشریت آچشار و خواجه وش مربع نشین صفت
انسانیت اولوب عرض کالای صورت قلمشیلر و پدر بزرگوار لری آدم
علیه السلام زمین اسفله جنت اعلا دن هبوط ایتمکله هر بری بنی آدم اولدیغی
جهتدن مرتبه اخوتده بولمشیلر و بحسب الصورة انبیا و اولیا ایله مشاکلت
ایتمشیلر ایکن مسالک انبیا دن نفرت و مهالک ضلالت غریمت ایدن منکر لراهل
شقاوت و مظهر قهر و جلال و مستحق عقوبت اولمشیلر و انبیا و اولیایه تبعیت
و محبت ایدوب سالک راه شریعت و طریقت اولان مؤمنلر مظهر لطف
و جمال و اهل سعادت و لایق جنت و مستغرق انوار رحمت اولمشیلر حقا که
ظاهرا طرفه مشابعت و معنی عجبه مغایرتدر * پس معلوم اولدیکه نوع بنی
آدم من حیث الصورة اگرچه بر بریله متمیز و مشاکلدر و لکن من حیث الحقیقه
کمال تباین ایله بر برینه مخالف و مغایر اولوب هر بری زمره نک خاصیات ذاتیه
و قابلیت ازلیه لری بینهماده موضوع خط فاصل و برزخ حائل اولمغله مانع
اختلاط حقیقت جانیبندر فلهذا مولانا خداوند کار دخی صورتده متحد
ایکن معناده ضد اولان حقیقتلری اشعار ایچون بو آیت کریمه نک تفسیرنه
تحریرک عنان گفتار ایدوب بیور لر که

در معنی آنکه مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا یغیان *

انک معنایی بیاننده در که حق سبحانه و تعالی کتب کریمنده (مرج البحرين
يلتقيان بينهما برزخ لا یغیان) بیوردی علم شریفه خفی اولیه که مرج
دریای روان ایلکدر و طائفه عرب مرعایه دابه بی ارسال ایتسه لر (مرجت
الدابة) دیرلر و خلطه معنای دخی کلور کما قال البیضاوی والمعنی (ارسل البحر
الملح والبحر العذب) یعنی حضرت حق و قادر مطلق دریای تلخ و بحر شیرینی
ارسال و اجرا ایلدی (يلتقيان یجاوران و یتماس سطوحهما)
یعنی بحرین مرسلین بر برینه تجاوز و تلاصق ایدوب ایکسینک سطوحی
بر برینه تماس اولدی و یا خود بومعنی دخی و یرلمشکه دریای فارس ایله
بحر روم دریای محیطده بر برینه ملاقی اولدی دیمک اوله زیرا ایکسی دخی
بحر محیطدن منشعب اولمش خلیج ندر و یا خود بحر آسمان ایله دریای زمین
بر برینه موج ایتدی دیمک اوله * نکته * قال الامام الرازی اذا کان المرج
بمعنی الخلط فما الفائدة فی قوله تعالی يلتقيان نقول قوله تعالی (مرج البحرین)
ای ارسال بعضه فی بعض و هما عند ارسال بحيث يلتقيان ای من شأنهما

الاختلاط والالتقاء لكن الله منعهما بالبرزخ وعلى هذا (يلتقيان بينهما برزخ)
ای حاجز من قدرة الله اومن الارض) یعنی بحرین میاننده ارضدن و یا خود
قدرت حقندن برحاجز و مانع وارد کرد (لایبغیان) لایبغی احد هما علی
الآخر بالمازجة وابطال الخاصية اولایجا وزان احدیها باغراق مابینهما)
یعنی مازجت و ابطال خاصیت ایلله احد هما آخر اوزرینه بغی و تعدی ایتر
و یا خود حدلرندن تجاوز ایلله بیلرندده حاجز اولان زمینی غرق ایلز (قبای آلاء
ربکما تکذبان) پس رب و خالق و موجد و راز فکرک قنغی نعم و الا سنی تکذیب
ایدر سز دیو حضرت و هاب ثقلینه خطاب ایدر (وقال ابن عطاء بین العبد
و الرب بحران عمیقان احد هما بحر النجاة وهو القرآن من تعلق به نجا لان
الله تعالى يقول (واعصموا بحبل الله جميعا) و بحر الهلاك وهو الدنيا من ركن
اليها هلك وقال القاشاني (مرج البحرين) بحر الهیولی الجسمانية الذی هو الملح
الاجاج و بحر الروح المجردة هو العذب والفرات (يلتقيان) فی وجود الانسان
(بینهما برزخ) هو النفس الحيوانية التي ليست في صفاء الارواح المجردة ولطافتها
ولافي كدورة الاجساد الهیولانية و کثافتها (لایبغیان) لای تجاوز احد هما
فیغلب علی الاخری بخاصیته فلا الروح تجرد البدن و یتمزج او یجعل من جنسه
ولا البدن یحمد الروح و یجعل مادیا سبحان خالق الخلق القادر علی ما یشاء
(یخرج منهما) بترکیبهما و التقائهما لؤلؤ العلوم الكلية و مرجان العلوم
الجزئية ای لؤلؤ الحقایق و المعارف و مرجان العلوم النافعة کالاخلق
والشرایع * مغربی * عشق بی کثرت حدوث و قدم * نظری کرد
در وجود و عدم * هر دو بایک دکر شده مربوط * هر دو در یک دکر شده محکم *
برزخی کشت جامع و فاصل * همچو خطی میان نور و ظلم * شدیدی فاعل
و یکی قابل * شدیدی ظاهر و یکی مبهم * که جزا و نیست در سرای وجود *
بحقیقت کسی دکر موجود * آه کیم شراب عشقه سکران و جذبه حقه
حیران اولوب دریای وحدته غرق و احدیت الجمعه محو و محق اولان مجذوب
حق و فنای مطلق اولان اخوان پر ذوقه معلوم اوله که عند ارباب الکشف
والبیقین بحرین ایلله مشاهده تجلی قدم و دریای روحه اشارت بولمغله شویله
تحقیق ایدر که مشاهدات تجلی قدمک دریای جلال و جلالی روح عارفه
منکشف اولد قده بحر روح دریای محیط قدمه بر وجهله تقرب ایدر که
روح مجذوب و عاشق کون و مکنندن غائب اولد قده قنده ایدیکین بیلز و بلا این

ومتی مشاهدة جمال واحد و یکنایله فانی فی الحق و سرمدی باقی اولور
مغربی انکی چون دیمشدر * شعر * چون عزم تماشای جهان کرد
ز خلوت * آمد تماشای جهان عین جهان شد * هم کثرت خود کشته
و در وحدت خود دید * هم عین همین آمد و هم عین همان شد * آ ای
طریق عشق و محبتده اولان دل پر درده رفیق اوفق و صدیق اشق
حضرت حق و قادر مطلق در دوشوقیله دلری محترق اولان ارباب ذوقه
بلا این ومتی اولان قرب بی منتهای بی همتایی تبشیر ایدوب (و یکن اقرب
الیه من جبل الوريد) قول شریفی ایلله تعبر بیور مشدر اما عزت وحدانیتی
بین البحرین حاجز و مانع و قدمله حدوثک اختلاطی رافع و دافع اولمشدر
زیرا اول ذات ذوالجلال و الجمال اما کنه حلولدن منزّه و معرا و مواظنده
استقرار دن مقدس و مبرابر پادشاهی مثال اولوب (بینهما برزخ لایبغیان)
کلام معجزیانی حل اشکال ایتشدر حقا که حدوثی تناول و اشتمال جهشدن تنزیه
قدمدن اعظم بر برزخ فاصل و حاجز و حائل وارمیدر اگر چه برزخ حادثیت
دخی مع حدوثه حقیقت ذات و عیون صفات قدمه و وصولدن محتجدر و لکن
شهود کشف تجلی جلال و مشاهده پرتوانوار جمال ایلله تعمدن محبوب دکلدر
مرحبا و حبذا ارباب مشاهداته بودولت حقا که عجب عزت و سعادت در آه کیم
اگر چه بحر قدم من حیث القدس عذب و فرات و دریای حدث من حیث
العلل الحدوثیه ملح و اجادر فاما جانب مثبت ربانیدن نسیم فضل و احسان
منانی هبوب ایدوب دریای قلزم جلال قدمی تحریک ایلسه اول بحر مواج قدم
نعت تجلی ایلله بحر وحدتک اوزرینه تموج ایدوب تجلی مزبورک تجاوزندن
بحرا جاج حدوث در حال کمال لطافت و غایت ملاحه ایلله عذب و فرات و آب
حیات اولور نیکیم اصحاب مشاهدات دیمشدر * شعر * یکون اجا د و نکم
فاذا انتهی * الیک یلقی طیبکم فی طیب * وما ذاک الا حین خبرت به * تمر بوادانت منه
قرب * مر حبا ای غریق دریای قدم ظلال حدوث پرتوانوار قدمه عین عدم
و محو فی القدم اولانی تصدیق ایچون حضرت رحمن و رحیم موسای کایم
ندای (انی انا الله) ایلله شجره دن خطاب ایتکله موسی علیه السلام کوش هوشی
اقداح کلمات ایلله سقی اولنان شراب ناب تتابع صفاتی نوش ایدوب لذات
استماع ملاطفات مخاطباتدن تساکر واقع اولمغله غلبات دواعی شوق لسان
عشق نطق ذوقله (رب ارنی انظر الیک) نیازینه سوق ایتدکه حدوثک

تجاوز قدمه عدا ولد یغن کوسرمک و پرده اثنیتی رفع ایتک ایچون (بن ترانی)
 یورلد قدن صکره (ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی) خطابیله
 جبل طور حادثیت موسایه تجلی ایدوب بر خوای (فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا)
 حادثیت موسی متلاشی و نایاب و بر خوای (وخر موسی صعقا) فناء بلانیله
 ایله درجه وجود دن زائل و بحر قدمه محو و مضحل اولوب عین جعدن
 کشف حجاب ایلدی اهلا و مر حبا مغربی شیدانه زیبا دیمشدر مغربی
 مجتمع کشت باوجود و عدم اجتماعی قرین بوس و عناق اسم خود محو کن ازین
 طومار رسم خود بر تراش ازین اوراق که جزا نیست در سرای وجود
 بحقیقت کسی دکر موجود آه ای دل آگاه مرج و اختلاط خودایکی شیک
 التقاسدن اولور مرتبه احدیده مکر اثنیتی اولور بلکه بحر زخار دیمو میتده
 مجموع حدثان بر قطره کبی مستهلکه و مقهوره درمر حبا ای عشق هستی
 سوزا کر چه عامه مظاهر بحر محیط احدیتدن بروز ایتشدر فاما دریای جلال
 واحدیتک کثرات امواج اسما و صفاتندن دخی عقل ایله روح ایچون خاصه
 بحسب تفاوت قابلیات لای علوم لدینه و درر متلائی اسرار الهیه متبذ اولوب
 دریای روحدن دخی برکات تلاصق امواج اسما و صفاتله یواقیت محبت و جواهر
 معرفت ظهور ایدر ولکن بحر قدمدن بروز ایدن قدیم اولور مثلا قرآن مجید
 و اسما و صفات (مبدی) و (معید) کبی که بحر قدمدن ظهوره کلمش قدیمدر
 بحر روح ایسه علت حادثیت ایله مرارت حصوله کتور مکه اول بحر
 ملح و اجاجدن موج ایدن رشد و فطنت و علم و معرفت دخی حدوئه
 اولان تعلقلری جهتندن حدوئه متصف اولدیلر تکیم کریمه (یخرج منهما
 اللؤلؤ والمرجان) ظهورات مزبوره ایچون بیان واقع اولمشدر آه ای
 غریق دریای وحدت درگاه احدیه عبادت ایچون ساحل بشریته عزیمت
 ایدوب بو حکمت غریبه بی دخی مشاهده قیلکه اگر بحر اذیال معانی مجذوب
 فانی بی مقام جمع و استغراقدن عالم امانی و اشتیاقه دفع ایسه اول عالمده
 اولان بحرینه بحر دل و دریای نفس تعبیر اولور مع هذا دریای نفس دخی
 قلبده در ولکن قلب دریای اوصاف حمیده و نفس دریای اخلاق ذمیمه در
 الحاصل بحر قلبک منبعی عالم لطف و جمال و دریای نفسک مجراسی عالم
 قهر و جلالدن اولغله عقل و علم و شریعت و طریقت بینهماده موضوع
 بربرزخ فاصل اولوب قلبله نفسی بربرینه اختلاطدن مانع و حائلدر زیرا

مختلط اولسه لر نفس نفس اولزدی فاما شوقدر واردر که نفس چان نفس
 مطمئه اولسه درر علومک صدق اولوب دریای قلب ایله نفسدن لای
 ایمان و احسان و جواهر کشف و ایقان درخشان اولور ای عاشق بی طاقت
 و تاب نیچه بر اطناب ایدرسنکه حقیقه باقسک جمله سی بنه موج کونا کون
 دریای واحدیتدر ایمدی مغربینک بو ییتی انشاد ایدوب ختم کلام ایت
 مغربی کوهری از بحر موج بیکران آمد پدید هر که هست و بودی
 باید در آن آمد پدید صد هزاران کوهرا سرار و در معرفت درجهان
 از موج بحر بیکران آمد پدید ای که می جستی نشان از بی نشان زجت
 مکش چون نشان بی نشان از بی نشان آمد پدید از برای آنکه
 تانشناسد اورا غیرو موج دریادر لباس انس و جان آمد پدید ایمدی بنم
 روح مرج البحرین کریمه سنده اولان ملاطفات مخاطبات اهل مکاشفات
 ذوق ایله فهم ایتدکسه کاشف اسرار دیومی مولانا جلال الدین رومی قدس
 سره نک اراده ایلدیکی ریح و ارداتنی لب سمع هوش ایله نوش قبل که
 انک کیفیات لذیذ سندن دخی مست و مد هوش اوله سن الحاصل اول مرد
 کامل دخی کفر ایله ارباب کفری دریای ملح و اجاجه تشیه و ایمان و یقین و انبیا
 و اولیا و مؤمنینی بحر عذب و فراهه تمشیل ایدوب دیرلر که ای اخوان و خلان
 مشوی اهل نار و خلد را بین هم دکان اهل نار ایله اهل خلد
 دیداری هم دکان کور یعنی هر برینک روحی سوق جهانده دکان صورت
 انسانده او طور مش و انبیا و اولیا به شکل و هیئته من وجه مشابهنده بولمش
 فاما بکجا که دست قدرته مشوی در میان شان برزخ لایبغیان
 فرقتین میانده مانع اتحاد حقیقت بر پرده حکمت چکلمش که بربرینه بغی
 و تجاوز ایده مز و اگر چه من حیث الصوره بو عالم شهادتده مشوی
 اهل نار و اهل نور آمیخته اهل نار و اهل نور بربریه مختلطدر
 فاما من حیث الحقیقه فرق و امتیاز بر مرتبه ده در که کویا مشوی
 در میان شان کوه قاف انکیخته انلرک میانده کوه قاف قالمش و مانع
 اختلاط اولمش یعنی نور یلر ایله نار یلر نظر حسیده اگر چه بربریه مقارنت
 ایدوب متشکل صورتدر فاما من حیث المعنی بعد مسافه لری مثلا شیئین
 میانده موضوع بر کوه قاف رفع اولسه طولا و عرضانه مقدار مسافه
 ظاهر اولور سه بونلرک بعد و امتیازی انک کبیدر و یا خود متع اتحادی ایچون

ما بنارنده وضع اولسان برزخ قوی البیاد کوه قاف قدر در که مراد بر برینه
تلاقی و وصول محال اولدیغن اشعار درای مستکشف استار اسرار ایکی شی
هم مختلط و هم مفترق اعتبار اولمق نیجه متصور اولور دیر ایسک دیده
اعتبار ایله نظر ایدوب کور که * مثنوی * همچود رکان خاک وزر کرد
اختلاط * مثلاً خالکله زرمعدنده بر بریله اختلاط ایلدی ولکن * مثنوی *
در میان شان صدیابان ورباط * میانلرنده صدیابان و هزار رباط وارد
یعنی حقیقتلرنده اولان بعد مغایرت بومر تبه ده در فی الحقیقه تراب ایله ذهب
قنده برابر در امان حیث الصورة زیر کائده بر بریله ممتزجدر الحاصل اهل
نور ایله اهل نارك دنیاده اولان خلطه صوریه لری * مثنوی * همچنانکه
در عقد در و شبیه * مختلط چون * همان یکشبه * اکا بکرز که کردن
بند زنان ایچون سلاک عقد، منتظم در و شبیه بر کیجه لك مهمان کبی مختلط اوله
حاصل معنی مؤمن و کافر و مقلد و محقق و منکر و مقر پیرزن دنیانک کردن
حسن بی بقاسنه قلاده مجوهر وزیب و زیور اولمچون منسلک عقد صورت
اولوب مؤمنلر درر و لائی و کافر لریله و خرز امثالی متباین الحقیقه ایکن سلاک
صورته منسلک بولمغله کنیدلری لؤلؤ ایله برابرز عم ایدرلر ولکن رشته
حیاتلری کسته اولوب روز قیامت تعاقب ایتدکده هر بفرقه نك وجه
سیرت و جانب حقیقتلری نه صورته لایق ایسه اکاملاصق اولوب (و امتازوا
اليوم ایها المجرمون) فرمانیله برندن سچیلور و نار جمیمه سوریلوب (فذوقوا
عذاب الخریق) عقابی ایریشور و دنیاده اولان مشاکلت و شبیه صورت
در ایله شبه نك عقد واحد بر کیجه لك مهمانلغنه بکرز زیر عمر آخرته کور عمر
دنیا مقدار یکشبه بلکه ساعت واحد، اولوب نه خذلان و حرمانه نهایت
ونه نعم واحسانه غایت بولنور هر کس لایقی اولانی لامحاله بولور آه ای
دیده عبرت اجتماع صورت و عدم اختلاط حقیقی بيلك ایسترسک نظر ایدوب
کور کیم بر برینه التقای ایلان * مثنوی * بحر را نیمش شیرین چون
شکر * طعم شیرین رنگ روشن چون * بحرینک نصفی سکر کبی شیرین
و طعمی لذیذ ورنکی قر کبی براق اولوب * مثنوی * نیم دیگر تلخ همچون
زهر مار * طعم تلخ ورنک مظلم قیر وار * نصف آخری زهر مار کبی آجی
و طعمی تلخ و لونی زفت کبی سیاهدر حقا که مظهر لطف و جمال اولان
انبیا و اولیا و مؤمنین اصداقابر بحر شیریندر که سر و حدتدن لمعان ایلان

نور محبت و آفتاب معرفت کلمات قدسیه لرین سکر دن الذواحلی ورنک
رولرین قردن انور واجلی ایتشدر و مظهر قهر و جلال اولان کیفار
و منافقان بر بحر اجاج و سیاهدر که جهل و غفلت و ظلم و ضلالت ایله کوکل
یوزلری مسود و مکدر و خوی و خلق و زبان و نطقلری مار و عقرب کبی زهر
قاتل و سم هلاهلدر و ذکر اولسان ایکی فرقه دور آدمین ایده وار نیجه
* مثنوی * هرد و برهم می زنند از تحت و اوج * اوج و تحتدن
هرایکیسی بر برینه اوررلر * مثنوی * بر مثال آب دریا موج موج *
آب دریا مثالنده موج موج اولوب بر برینه تهرج ایدرلری یعنی ارواح علویه
و سفلیه نك تلاطم امواج اجسامی بر برینه اختلاط ایدوب اوریشورلر
و بالجملة حضرت عین وحدت و مرتبه لاتعیندن منفجر اولان بحر فرات
صفات متقابله و دریای عذب و اجاج اسماء متضاده جلالیه و جلالیه هبوب
ریاح اسم ظاهر ایله حر کتده کلدکده امواج ارواح سعدا و اشقیاء جوش
و خر و شه کلوب بر برینه مختلط اولورلر و بر مقتضیات اسما و صفات صلح
و جنگ اختلاقی واقع اولمغله عالم اجسامه دخی هبوط ایتدکدرنده عالم ارواحده
اولان اختلافلری طبقه مختلفه اولورلر کما قال صلی الله علیه وسلم (الارواح
جنود مجنده فاتعارف منها ایتلف و ماتنا کر منها اختلف) فلهدا کاشف
الاسرار مولانا خداوند کار دخی بو عالمده اولان تناکر و ایتلاف آثار اسماء
متضاده اولدیغن بیان ایدوب بیوررلر که * مثنوی * صورت برهم
زدن از جسم نك * ایکی فرقه جسم تنکدن بر برینه اورمسنک صورتی
* مثنوی * اختلاط جانهادر صلح و جنگ * جانلرک عالم ارواحده
اولان صلح و جنگده اختلاف و اختلاط ایتدکدرینک صورت و مثالیدر که
دریای لطف و جلالدن تبادر ایدن * مثنوی * موجهای صلح برهم می
زند * امواج صلح و محبت بر برینه اورر و تلاطم نك آثار متبرکسی ظهوره
کلوب در حال * مثنوی * کینه ها از سینها برمی کند * قلوب اصفیادن
کینه و کدرلری قمع و ازاله ایدر و کذلک دریای قهر و جلالدن ظاهر اولان
* مثنوی * موجهای جنگ بر شکل دکر * امواج جنگ و خصومت
دخی شکل دکر و صورت آخر اوزره تلاطم ایدوب * مثنوی *
مهر هارامی کند زیر و زبر * سینه ده اولان مهر و محبت و شفقت و الفتلری
زیر و زبر ایدر * ایمدی نیم روحم اگر انکار و عداوت و اگر اقرار و محبت

اگر سعادت اگر شقاوت هر کس بحسب القابله عالم از لده قسمت اولندیده
نظر و اعتبار دخی از لده در که آخر اولک و اول آخرک طبق اولوب در میان
اولان نیک و بد اعتبار یوقدر سلطان ولدنه خوب بیورمشلردر * نظم *
مرغ کز مادر سیاه آمد * از قدم کافر و تباه آمد * کر شود اوزدوغ
و کج اسپید * آن بود عاریه چو کل برید * و آنکه جانفش بد از ازل اسپید *
زاده بود از شعاع آن خورشید * هر که آمد سعید مادر زاد *
عاقبت اوزنم شود آزاد * الحاصل اگر مهر و جمال و اگر قهر و جلال
مقتضای این اجرا ایدوب لاجرم * مثنوی * مهر تلخان را بشیرین
می کشد * مهر و محبت تلختری جانب حلاوته جذب ایدر * مثنوی *
زانکه اصل مهرها باشد رشید * زیرا که محبتک اصل و حقیقتی رشاد
و سداد و مخالفت ایمان موافقتری راه راسته ارشاد در یعنی انبیا و اولیا
بحر فرات انوار محبت و لجه پر لذات اسرار وحدت اولغله تنابع امواج همت
و مهر جملری مرارت شرک و اثینیت ایل تلخ جان اولان ارباب ضلالتک قابل
هدایتلرین اصل اصول رشد اولان لذات حب یزدان و حلاوت ایمان
و ایقانه جذب و دعوت ایدر و کذلک * مثنوی * قهر شیرین را بتلخی
می برد * قهر و جلال دخی حلاوت و جمالی تلخک جانبته جذب ایدر حقا
اگر چه مقتضای قهر و جلال دخی بویله در و لکن بر موجب (سبقت رحمتی
غضبی * مثنوی * تلخ باشیرین بجایاندر خورد * تلخ شیرین ایل چقان
ملاقی اولور و بالجمله مظهر قهر و جلال اولان اهل انکار و عداوت و ارباب
کفر و ضلالت اصحاب هدایتی حلاوت ایمان و ایقاندن مرارت کفر و طغیانه
دعوت ایدر اما اهل ایمان انلرک چقان مجاور و مغلوبی اولور یعنی اولمز
و یا خود بومعنی دخی وجه در که حق سبحانه و تعالینک دریای رحمتی غایتی
قهر و غضبنی تلاطم امواج عفو و مغفرتیله عین رحمت تبدیل ایدر و قهر
الهی دخی جانب رحمت غلبه ایتک ایسترا اما قهر و غضب رحمت و مغفرت
اوزرینه چقان غالب اولور زیرا (سبقت رحمتی غضبی) بیورمشلردر اگر چه
بعض خواطره نیچه مؤمن خود ایماندن خروج و کفره و لوج ایتشدر مثلا
ولدنوح ایله زوجه لوط سداد ایماندن زائل و راه کژ بنیا د کفره داخل
اولمشلردر سؤالی وارد اولور و لکن اول خاطره بونکله حل اولور که انلرک
قامت و جود لرنده اولان لباس ایمان عاریتی اولوب فی الاصل خلقت جبلیلری

کفر و شقاوت اوزره اولغله بر مصداق (کل شیء رجع الی اصله) هر بری
ممر اصلیلرینه رجوع ایتشدر در ماینبده اولان حلاوت و لطافت اعتبار
یوقدر نظر عاقبت امره در و کفر ایله ایمانک مرارت و حلاوتی هر کس معلوم
دکدر زیر * مثنوی * تلخ و شیرین زین نظر نایدید * زیرا قهر و لطفک
و ایمان و کفرک حلاوت و مرارتی بوجشم سر و حسی اولان نظردن مدرک
و دیدار اولمز و هر صورتده شیرین اولان مؤمن هیئت حلاوت ایمانی ذوق ایتز
بلکه ارباب بینش و اصحاب دانش اول تلخ و شیرین معنوی بی * مثنوی *
از در یچه عاقبت دانسدید * غرقه عاقبت و در یچه بصیرتدن کوره یلور
آه کیم * بیت * آخرت حالی حال اهل یلور حالکی یل * بوسفرده
اولنک بولداشی دنیا نه یلور * خلاصه کلام کوزمک نوری * مثنوی *
چشم آخر بین تواند دید راست * عاقبت بین اولان چشم راست کورمکه
قادر اولور یو خسه * مثنوی * چشم آخر بین غرور ست و خطاست *
اخور بین اولان دیده حس غرور و خطا در یعنی آخور طبیعتده بایند مقتضیات
جسمانیه اولان مرکب نفسک چشم احوال و غلط بینی طباعده حسنی خلق
اولنسان مستلذات شهوانیه دن غیر یسن کور میوب و مشتهیات نفسانیه دن
غیر یسندن ذوق ولذت المیوب عاقبه العاقبه دار غرورده مقهور اولور اما عین
بصیرت عند العقل عاقبتی مستحسن اولان طبیعتی ادراک ایتدیکچون لذات
فانیانه التفات ایتز عین حقیقت فانیانه نیچه نظر و رغبت ایتسونکله مستحسن
فی الطباع اولان عند العقل مستکرمه و عقلمده مستحسن اولان دخی طباعده
مستعجدر کما قال تعالی (ولکن الله حبیب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم)
وقال تعالی (و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان) و قال تعالی (کتب علیکم
القتال و هو کره لکم) * پس بو آیات مزبوره موجبجه لاجرم طبیعت حسا
الذواشهی اولنلره رغبت عقل دخی عاقبتی محمود و فی ذاته حسن و زیبا
اولان اشیایه رغبت ایتدیکچون مولانا خداوند کار دخی بومعنایی اشعار
ایدوب بیوررلر که * مثنوی * ای بسا شیرین که چون سکر بود *
ای چوق شیرین که شکر کبی لذتلور اولور * مثنوی * لیک زهر اندر
شکر مضر بود * لکن سکر ایچنده زهر مضر اولور یعنی ای بی دانش و بینش
اولوب عاقبت امر دن غافل و شینک مجرد ظاهرینی اعتبار ایدن جاهل نفس
و طبیعته ملایم نیچه مشتهیات وارد که ظاهر حالده اگر چه حلاوت و دماغ
طبیعتده لذتلور کورینور فاما بر فحوا (عسی ان تجواشی و هو شر لکم)

اول صورت نعمت ایله متلبسه اولان درون مستلذاته اصناف نعمت تعبیه
اولثوب عاقبتی سبب اذاقه زهر عقوبت و باعث خسران و ندامتدر * پس
پیداودانا اولدر که (وعسی ان تکر هواشیئا وهو خیر لکم) کریمه سنک
مفهومن وهم (حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات) حدیث شریفک
مضمون فهم ایدوب بولذات فانیه وتمتعات جسمانیه دن کفید ایلیه و صورتی
تلخ وعاقبتی شیرین و سبب دخول خلد برین اولان عبادت و طاعت و مجاهده
و ریاضت ایله شراب محبتی نوش ایلیه که شدت محتده انواع محبت و لذات
انس و قربت مشاهده سیله ابدی دولت و سرمدی سعادت و وصلت میسر اوله
و حق سبحانه و تعالینک محض فضل و عنایتدن زلاتی عفو و مغفرت اولنق
تمنی ایدوب (اللهم ارنا الاشیاء کما هی) دعا سنه مداومت کوسره زیرا بو مشتهیات
مزوره بی کاهی هر کسده ادرا که قدرت اولیوب ادرا که مهتدی اولنلرت دخی
مراتبی متفاوته در فلها حضرت مولانا تفاوت مزوره بی ترتیب ایدوب
بیوررلر که * مثنوی * آنکه زیر کتر شود یشناسدش * اول واصل
واقف که اعقل عقلا و اعرف عرفا در اغطیه نعمت ایله پوشیده اولان قهر
و تقمیتی رایحه سیله فهم ایدر زیر امر تبیه انسان کامله نائل و حقیقت نور محبت
واصل اولان ولی مکمل حقایق اشیا عارف اولمغله جوارح قلبیه و قوای قلبیه سنی
اشیاء مزوره مزور فده استعمال ایتک دکل بلکه خاطرینه دخی خطور
ایتمیوب رضای حق ناموافق اولان اعمال و افکار کبوی بدنی رواج طیبیه
انسیه محبت ربانیه و فوایح قدسیه مسکیه معرفت سبحانیه استشمانه مأنوس
اولان مشام روح قدسیه ایله فهم و ادراک ایدرلر و بونلر شول اخص
خواصلردر که غدای جانلری طاعت و حیات جانلری عشق و محبتدر سلطان
ولد تکیم وصف خواصده دیمشدر * نظم * طاعت و ذکرش بود دائم
خورش * زین دو باشد هر ملک را پرورش * زنده از ذکرست چون ماهی
ز آب * ماهیان را آب باشد خور دو خواب * و اخص خواصدن اولیوب
بومر تبیه دن دون اولان * مثنوی * و آن ذکر چون برب و دندان ز دش *
اول بر فرقه چونکه اول صورت لطفده سکر لذتنده نمایش ایدن زهر تقمیتی لب
و دنداننه وضع ایلیه حقیقت اول زمانده ادراک ایدوب نه مقوله زهر سکر
صورت ایدیکین بیلور * مثنوی * پس لبش ردش کند پیش از کلو * پس
انک لب فراستی اول سکر زهر آلودی فرق ایتکله داخل حلقوم اولزدن

اول دفع ورد ایدر * مثنوی * کر چه نعره میزند شیطان کلو * اگر چه
که نفس و شیطان کلو دیو نعره اورر محصل کلام قلوب طاهر لری ادناس
نفسانیه دن معرا و پرتوانوار تجلیات ربانیه دن مصفا و مجلی اولان خاصان
بارک کبریانت مرآت قلب روشارنده مستلذات نفسانیه دن برشی عکس
ایلسه انک کفاتی شعاع نور محبتارینه کدرو بر مکله قبل العزیمه اول شیدن
دفع خواطر ایدرلر اگر چه نفس بهیمیه بنم بومر تبیه مشاق ریاضاته طاقتم
یوقدر بکا طاقتدن زیاده ریاضت تکلیف ایله و شریعت مطهره تجویز
ایلدیکی مرتبه ریاضت و بر بکا جفا و اذا قتلک (لا حرج فی الدین) بیورلما شمیدر
دیو دائما فریاد ایدر ولکن اول مجذوب و عاشق نفس تبلیس صورت حقه
نه مقوله ابلیس ایدیکین عارف اولدیغیچون خدعه نفس ایله ممکور اولیوب
و مراد اتنی و یرمیوب شورش عشق و سوزش جذباته مشغول اولور
و محبتله الفت ایتدیکیچون تلونات کثرتدن مجرد و بکا و مقام وحدتده استقرار
ایله روشن چشم و منور جسم اولوب حیلۀ نفسی اخوانه دخی بیلدر مک
ایچون بواپسایتک مضمونیه نصیحت ایدر * نظم * نیک او چون
بدبود مشنوازو * کوش را بر بنداز گفتش نکو * رهنست و هر چه
گویدره زنت * خیر او چون شربیندد کردنت * چون مطیع او شوی
غالب ویست * ورمطیع او نکردی لاشیست * مثنوی * و آن دکر را
در کلو پیدا کند * و بومر تبیه دن دخی ادنی اولان سالک اول سکرک
زهر اولدیغی کلوی عزیمت و حلقوم نیتده پیدا اولور یعنی سالک متلونده
اولان اشعه محبت هنوز کالیه زنک کثرتدن مجرد اولمغله دکه برماسوانک
کدورتن فرقه قادر اولیوب بالا آخره مقتضیات نفسه عزیمت ایتد کده کدورتن
کوروب فعله کتورمز دن اول فراغت ایدوب فکر ماسوادن تخلیه درون
ایله خلوت و تصفیه روح ایله عزلت اختیار ایدر کتاب اعلام الهدی
و اسرار الاهتداده مسطوردر که ابراهیم خواص قدس سره حکایت
بیوررلر که بن تصفیه درونه اشتغال حالنده جمیع شهواتی قلمدن اخراج
ایلدیم انبجق حب رمانی اخراجده قادر اوله مدم اتفاقا بکا بر مبتلانت حالندن
بو وجهله خبر و یردیله انک وجودنده بر عجب علت پیدا اولشکه اوزرینه
زنبورلر جمع اولوب زخم نیش ایله جسمی اکل ایدرلر ایش * پس انک
حالتدن عبرت المیچون واروب ملاقی اولدیغمه سلام و یردم اول دخی

رد سلام ایدوب بکا اسم ایل خطاب ایلدی حال آنکه مقدا بربر یز ایل
مکالمه و معارفه واقع اولمش ایدی اکا ایتدم ای دردمند و مبتلا سنده آثار
حب و ولا و عند الله مرتبه اعلاده اولدیغک مشاهده ایده یورم * پس حق
تعالیدن رجا ایلک بوجع اولان زبورل زخندن جسمکی خلاص ایدردی
دیدم اول مرد خدا دخی بکا توجه ایدوب ایتدی یا ابراهیم بندخی سنی اهل
کالدن فهم ایده یورم اما شهوت رماندن خلاص اولق ایچون بارگاه اعلایه
دعا قیلک اولر می ای خواص اگر چه لدغ زنا بیر اجسامه الم ویرر اما لدغ
شهوات قلبه تأثیر ایدوب عذاب شدید ایله جائه الم ویرر یسوردی
* مثنوی * و آن دکر زادر بدن رسوا کند * و بودر جده دن دخی
دون تراولانی اول زهر سرکزلت بدنده رسوای ایدری یعنی قلبنده افکار
کثرات غالبه اولدیغیچون دفع ایده مز و در حال نفس بد خصال فرصتی
غنیمت یلوب کندی اقتضاسنی فعله کتوردکده سالک بی همت اسیر نفس
و شهوت اولور و کدورات بشریه تراکم ایدوب نور آفتاب محبتی زیر سحاب
طبیعتده پوشیده و مکدر قالور شویله که اول سالک طریقت توبه و ندامت
ایله نفسه مخالفت و پیر طریقه متابعته بذل همت ایتمز سه نفس برتر و یوز
بولوب بوندن صکره مباحاته ال اوزادر آنده دخی ارخاء عنان ایدر لر سه
اوضاع نامشر و عه ارتکابه آباق اوزادر و سالکی حومه شریعتدن مهجور
ایدر فلهدا مرشد راه اصفیا حضرت مولانا درکات معصیتده دوشن اسیران
شهواتک احوالی بیانه شروع ایدوب بیورر که * مثنوی * و آن دکر را
در حدث سوزش دهد * و مرتبه شریعتدن ساقط اولانه حدیده
سوز و حرارت ویرر * مثنوی * ذوق آن زخم جگر دوزش دهد *
حرام لقمه اولسون و غیره اولسون اول افعال نامشر و عه نک ذوقی جگر
دلجی زخم ویرر یعنی نفس مکاره مباحه قانم دیو التیام ایدر کن روحک
کندی به تبعیت کور مکله محرمانه آغز آچوپ شرب خمر و حرام لقمه و انواع
فساد و قباحت آنک جگرین دلوب شریعتدن دور و مطرود و طریقتدن
مردود ایدر * پس هر تکب معاصی اولان درد مند القاء نفسانی و تسویل
شیطانی ایله خمر زهر آلود ذنوبی نوش ایتدکده جوارح و قوا سندن صدور ایدن
اعمال سیئه سی روحنی سعادت اخرویه دن مهجور ایتدیکن بیلدیکی کبی
لذات جسمانیه نک مرارتی جگرینه تأثیر ایتمکه در حال تریاق ملامت و یاد زهر

ندامت ایله قلب مسمومه علاجه بذل قدرت ایدوب بقیه عمری نهج قویم
طاعت و طریق مستقیم شریعته مهتدی اولدیغیچون رب غفور دن توفیق
و هدایت رجا ایدر * مثنوی * و آن دکر رابع اایام و شهور * و بو
مرتبه ده اولمان معصیت آلوده لک بر قسمنه لذات جسمانیه نک زهری نیجه
ایام و شهورک مر و رندن صکره ظهور ایدر یعنی عوام مؤمنیندن بعض
مذنبین معصیتدن لذت المغله عمر نازنینی مشتهیات منهیه صرف ایدوب
ماه و سال و ایام و ساعاتی عصیان ایله گذران ایتشکن بر کون عنایت ربانی
و توفیق و هدایت منانی مددرس اولوب ای عاصی و جانی نیجه به دک بو غفلت
و نادانی که عمر پایانه واردی سنک سمنده عصیانک کسسته عنان اولدی دیو
ترجائی نفس لواحه ایله بند حقانی ایتمکه اول فقیر و عانی دخی خواب
سرکراتی غفلتدن یقظان و در دذنبونه طالب درمان اولوب حیات
عاریه سی هنوز خلع لباس بدن ایتدین اواخر عمرنده دماغ ندامتی زهر عصیانک
مرارتی ذوق ایدر و بو حالده ایکن (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله) ندامتی باب رجائی قبح ایدوب (و سارعوا
الی مغفرة من ربکم) دلیلی اوکنه دوشمکه بر آن قراره بحالی قالمیوب صد
هزار و هزار توبه و استغفار ایله بارگاه غفاره یوز سوروب عفو و رحمت ستاره
امید وار اولور * پس اول غفور و رحیم و عفو و کریم دخی بر خوای (ان
الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم) محض فضلندن اول عبد
تائبک توبه سن اجابت و ذنب و معصیتلرین عفو و مغفرت قیلوب (التائب
من الذنب کمن لا ذنب له) نوازشیله بشارت بیوریلور بنم روح روانم شول
اخوانک که دیده ایمان و چشم ایقانه غوایتک غایتی عقوبت ایدیکی نمایان
اوله لاجرم عقوبتدن تخلص جائه بذل دقت و ترک غوايته حضرت حقندن
توفیق و عنایت ایستک مقرر در اما حیفا و دریغا شول مسو فله که عمری
آخره واروب توبه ایتز سه عجب خسرانه کرفتار اولور نیکیم
مولانا قدس سره بیورر * مثنوی * و آن دکر رابع اایام و شهور *
از قعر کور * و اول برینه بعد الموت قعر کوردن رسوایلق ظاهر
اولوب عذاب قبره کرفتار اولور (عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه اصحابه و انه یسمع
صوت اقرع نعالهم اتاهم ملکان فیقعدانه فیقولان له ما کنت تقول فی هذا

غوايت كراه شدن (لغة)

مطلب

فی عذاب القبر و اشراط
الساعة و يوم النشور

الرجل یعنی محمد علیه السلام فاما المؤمن فيقول اشهد انه عبد الله ورسوله
فيقال له انظر الى مقعدك من النار قد ابدلك به مقعدا من الجنة فيراهما
جميعا واما المنافق والكافر فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول
لا ادري كنت اقول ما يقول الناس فيقال له (لا دريت وتليت فيضرب
بمطرقه من حديد ضربة بين اذنيه فيصيح صيحة يسمعها من يليه غير الثقلين)
وعن زيد بن ثابت رضي الله عنه (قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا
ان تدافوا الدعوات الله ان يسمعكم من عذاب القبر) يعني زيد بن ثابت روايت
ايدركه رسول عليه السلام بركون ابتدئ اي بنم اصحابم اكرسز خوف كردن
زهره چاك و خفاة هلاك و زير خاك اولم كردن خوف اولم ناسه عذاب قبردن
بعضی سزه ايشترمك ايچون درگاه حقه دعا ايدردم بيورديلر * نظم *
آه من الظلمة في القبر ومن هول الممات * ونشور من قبور ووقوف
في العرصات * في سبيل عقبات ومعى حل ثقيل * آه من حل ثقيل
وكؤد العقبات * مرويدر كه بركون عثمان بن عفان رضي الله عنه برقبرك
اوزرينه واروب لحية مبار كه لري غرقاب اشك خوناب اولنجه اغلادی
ورفيقلري سبب كاريه بي سوال ابتد كده جواب ويرديلر كه اي خلان
صفا بوقبرك صاحبه بكا ايدردم زيرا فخر عالم صلى الله عليه وسلم (ان القبر
اول منزل من منازل الآخرة) بيورمشدر * ايمدی هر كيم سهولت ايله
بوعقبه دن نجات بولورسه بوندن صكره دخي اهل نجاتدر وشويله كه عذاب
قبردن خلاص اوليه مابعدی دخي مخوف اولوب عذاب يوم النشور عقاب
قبردن اشددر بيورديلر وسقيان ثوري بيورمشدر كه بر كسسه قبره دخولدن
اول قبري چوق ذكر ايلسه حين دخوله قبري رياض جنتدن بر روضه اولور
واجل كلوب قبره داخل اوله جفندن غافل و طاعانده متكاسل اولسه حين
دخوله قبري دركات عذابدن برچاه مظلم ناقعرياب اولور كما قال عليه السلام
(القبر امار وضة من رياض الجنة او حفرة من حفرة النار) آه اي مستمع آگاه خبرده
وارد اولمشدر كه چان روح بندن مفارقت ايلسه ميت اوزرينه جانب
آسمان دن اوچ صيحة هولناك ايله ندا كلور كه اي ولد آدم سن دنياي
ودنياسني ترك ابتدئ وسن دنياي جمع ايدركن دنيا سني جمع ايدوب
عمر كي تلف ايلدي اي عاجز ومسكين نيجه سن عجباسن دنياي مي قتل ايتدك
يوخسه سني دنياي هلاك ايلدي * پس تشويه وضع اولند قدده دخي اوچ

لا دريت وتليت
دعاء عليه او اخبار
سفه

كؤد دشواری (لغة)

ندا كلور كه اي آدم اوغلان قني سنك خوب يوزك وقوتلو بدنك صاراروب
صولمش نه عجب ناتوان اولمش سن اوز كه حالته كيرمش سن قني بلبيل كبي
كوي اولان زبان فصيحك نطقدن ال چكوب نه عجب صامت اولمش سن
وقني شول احباب واودا كه نيجه ماه وسال خلطت والفت ومجاورت وصحبت
ايله (لمك لمي) اولمشيكن شمدي سندن نه عجب وحشت ايتشلر وكفته پيچيده
اولد قدده دخي اوچ ندا كلور كه اي فقير بي چاره بو مقوله دور و دراز سفره
زاد و زواده سز كندك اولكي متره خود بردخي كلزسن و اراجق منزل ايسه
نيجه خطرناك ايديكين كور رسن وجنازه يه وضع اولند قدده دخي اوچ نداي
عجيب كلور كه اي آدم زاده سعادت سكا تائب اولد كسه ودولت سكا حقك
رضاسن كوزتد كسه واي و واويلا سكا كه توبه و رضاسن اولد كسه سخط
الهي يه ملاقي اولورسن وينه خبرده وارد اولمشدر كه ميت دفن اولند قدده
حق جل وعلا نك فرماني ايله درت ملك قبرميه كلوب طور رر * پس اول
ملائكه دن بريسي ميه خطاب ايدركه اي مفلس وتهمي دست (قد انقضت
الآجال وانقطعت الآمال) و بريسي دخي ندا ايدركه (ذهبت الاموال وبقيت
الاعمال و بريسي دخي ندا ايدركه (زالت الاشغال وبقي الاموال) و در دنجي ملك
دخي (طوبى لك ان كان مطعمك من الحلال وكنت مشغولا بخدمة ذي الجلال)
ديوب كيدر لر آه اي برادر اجد وصديق ارشد منقولدر كه بنت رسول خدا
فاطمة الزهرا دنيا فانيدن دار بقايه رحلت ايتد كده امام علي وامام حسن
وامام حسين وابوذر غفاري رضي الله عنهم جنازه سن كوتوروب دفن ايتديلر
وابوذر غفاري استيلاي رقتدن طاقت كتوره ميوب حنين بسيار و انين
هزار ايله قبره خطاب ايلديكه اي قبر عجب خبرك وارميدر كه سكا وضع اولنان
كيدر ايكي جهان كوشني محمد المصطفى عليه الصلوة والسلامك دختر سعد
اخترى فاطمة الزهرا در وزوجه مطهره على المرتضى ومادر امام حسن الرضا
وحسين المجتبادر * پس در حال قبردن برنداي غريب استماع ايتديلر كه
آگاه اوله سز كه بن كه قبرم موضع حسب ومقر نسب دكلم بلكه محل عمل
ومسكن كسبم * ايمدی بندن حسب ونسب ايله هيچ فرد نجات بولمز
الاشول كمسته نجات بولور كه خيري كثير و قلبي سالم وعمل صالح
وخالص اوله * نظم * اي حكيمي كه حكم تست روان * بر همه روحها
وبرابدان * اي غفوري كه صد كاه و خطا * ازيكي غمزه تو كردلا *

آن خطاها همه صواب شوند * و آن گناهها همه ثواب شوند *
چون بر حجت نظر کنی در ما * دردی مابدل شود بصفای *
حد ما نیست یارب این انعام * لیک الطاف تست بر همه عام * این
دعاهم ز لطف و بخشش تست * ورنه در کلخن از چه کلهها
رست * آه ای طالب فوز و فلاح عذاب قبر که اسبابی بسیار در
ولکن اعظم اسبابی حب دنیا و کذب سویتک و امانته خیانت
ایمک و نمیمه و بدنه بول بولاشد در مقدر فلهذا حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله بدنه بول طوق قدر مقدر احتیاط و احتراز ایله امر ایدوب
بیورر که (استترهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه) وقال ابن عباس
رضی الله عنهما (مر النبي صلى الله عليه وسلم بقبرين فقال انهما يعذبان
وما يعذبان في كبير اما احدهما كان لا يستتره من البول واما الآخر فكان يمشي
بالنميمة ثم اخذ جريرة رطبة فشقه بـنصفين ثم غرز في كل قبر واحدة فقال لعله
ان يخفف العذاب عنهما ما لم يبسا) و فقيه ابواللیث رحمة الله علیه عذاب
قبردن خلاص درت شیئه ملازمته اولور دیمشله یعنی بریسی صلاته مداومت
و بریسی اعطاء صدقه و بریسی قراءت قرآن بریسی دخی ذکر و تسبیحه
ملازمند که بونلرک هر بری قبری فرح و روشن ایدر اما بین العلماء عذاب
قبرباندنیمچه کلمات واقع اولوب و هر بری کندیلرینی تقویت ایچون بر دلیل
وسند کتور مشلدر * پس علمادن بعضی دیر که میتک روحی دنیاده اولدیغی کبی
قبرده دخی جسد، داخل اولور و قالقوب او طور روسؤال و حساب روحله
جسده معالولور دیرلر بعضلر دخی سؤال دون الجسد روح ایچوندر دیوب
بعضلر دخی روح جسده صدره کلنجبه داخل اولور دیرلر و بعضلر روح میتک
جسدیله کفنی میانته داخل اولور دیوب مختلفه الروایات اولمشلدر اما اصح
واولی بودر که مؤمن اولان صدقله عذاب قبره اقرار ایدوب کیفیتنه اشتغال
ایتمیه (وعن ابی سعید رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يسلط على الكافر في قبره تسعة وتسعون تینا لكل تین تسعة رؤس تنهشونه
وتلسعونه حتى تقوم الساعة لوان تینا منها نفخ في الارض ما انبت خضراء)
صدق رسول الله آه ای مستمع آکا، بحجا اول تین نه در فهم ایتدکی * ایدمی
فهم ایتدکسه حالا فهمه همت قیلکه حضرت سید البشر علیه صلوات الله
مادارت الشمس و القمر کفاره واقع اوله جق عذاب قبردن خبر و یروب

الجریده هی غصن
النخل (لغة)

بیورر که قبره، هر بر کافرک اوزرینه طقسان طقوز عدد اثر درها مسلط
اولور و هر بر اژدره هاتک طقوز رباشی اولور و هر بریسی ایله جسم کافره
زخم و الم اوروب یوم نشورک ظهورینه دکن لدغ و اسع ایله عذاب ایدرلر
واکراول ثعبانک بریسی فم پرسمنده اولان ریج زهر آلودنی دنیانه نفخ ایلسه
ابدالآباد روی زمین خسروات بتورمز دی آه ای کوش هوشی شنوا
و چشم جائی روشنا حجة الاسلام امام محمدغزالی بیورر که حیات مز بوره
خود ذات میتدن خارج اولوب بلکه روح میتک ذاتیدر زیرا ذکر اولنان
تین نه سر روح میتک صفاتندن ترکب ایدوب قبل الموت صمیم فؤاده
ممکن اولمش ایدی و لکن غلبه شهوت و هوا و استیلاء حب دنیا چشم دلی
نابینا قتلغله قبل اصابة الموت ادراکنه قادر اولما بعد الموت جمله سی
ظاهرا ولور کما قال صلى الله عليه وسلم (الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا) وقال تعالى
(فكشفنا عنك غطاءك فبصرک اليوم حدید) و حیات مز بوره نک
عدد رؤسی اخلاق ذمیمه و شهوات دنیویه نک عددی مقابلیدر اگرچه
اخلاق ذمیمه حدوغایت یوقدر و لکن باعتبار الکلی حب دنیادن منشعب
اولان اخلاق رديه حسد و حقد و ریا و کبر و حرص و مکر و خداع و حب مال
و جاه و عداوت و بغضادر اما طقسان طقوز عددده اولان سرانحصار
نورنبودن غیرله معلوم و آشکار اولمز آه ای فقیر و بیچاره اگر حیات مز بوره
ذات میتدن خارج اولیدی بلکه ذات میتدن منصرف و دور اولسی تصور
اولور دی اما انصرافی نیجه متصوردر که حیه مز بوره بعینه اول میتک
حیاتنده کندیسيله اولان صفات رديه سیدر که بعد الموت صورت حیاته
منقلب اولور و مکانی صمیم فؤاده اولغله بونک زخم نیشی خارجه اولان
لسع افاعیدن هزار مرتبه اشد اولور (انما هی ترد اعمالکم) حدیث شریفی
خود بومعنائی شارحدر * ایدمی بنم روح خواب غفلتدن اویان و (کلا
لو تعلمون علم یقین لترون الحییم) کریمه سنک مفهوم انمان قیلوب
جیحیمی عین یقین ایله کورمز دن اول نور علم یقین ایله باطنکده طلب قیل که
اول تینلرک بربر باشلرین ازوب عذاب قبردن خلاص اوله سن والا برخواهی
کریمه (اليوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم اليوم) هر کس جزاء
اعمالی قبرده و یا خود آخرته کورمی مقرر و محققدر فلهذا مشرق
الانوار کاشف الاسرار مولانا خداوند کار بیورر که * مثنوی *

ورده شد مهلت اندر قعر کور * اگر مذنب و جانی به قعر کورده مهلت
ویرد و عذاب قبری تأخیر ایدر رسد * مشوی * لابد آن پیدا شود
یوم النشور * لاجرم اول صورتی سکر و سیرتی زهر اولان حب شهوات
دنیا نك اثری روز محشر و عرض اکبرده پیدا اولور یعنی مؤمن موحده
عذاب قبره سبب اولان زلاتی بروی خدانك دعاسی بر کائنده تخفیف و یا خود
تجاوز اولور سه حقوق عباد و قتل نفس و غیبت و اکل ربا و شرب خمر
و خمرات سائر و ذنوب کبیره عقوباتی نفوس جزیه نك نفس کلیه به
جعدن عبارت اولان یوم حشرده لاجرم ظاهر و آشکار اولوب عملنه لایق
اولان صورت عذاب نه ایسه اکامبتلا اولور و ارواح موتی ایچون خیر دعا
و بعض خیرات ایدوب ثوابی روحنه اهدا ایله عذاب قبرك تخفیف نیچه
اخبار ایله ثابتدر کاروی عن ابن عباس رضی الله عنهما (ما من رجل مسلم يموت
فيقوم على جنازته اربعون رجلا لا يشركون بالله الا شفقتهم الله فيه) ای قبل
شفاعتهم فی حق و یا خود مهلتدن مراد حقیقت اولوب بلکه عذاب قبر طامه
کبراده اوله جق جهنم عذابنه نسبت ایله مجمل و اسهل و عذاب الیم حجیم
اشد و مفصلدر دیمکدن مجاز اوله و بالجملة قبر و برزخده اجالا چکدیکي
عذابی بر خوای (ان عذاب الآخرة لشديد) یوم حشرده تفصیلا ذوق
ایلیه زیرا عمر دنیا نك مقداری عمر آخرته نسبت در یادن قطره دکلدر اكا
بناء که ایام آخرتدن هر بر کون دنیا لیلرندن بیک ییل و کفاره کوره الی بیک
ییل مقدار یدر کاروی عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قوله تعالى
(في يوم كان مقداره خمسين الف سنة) قال (لو قدر تموه لكان خمسين
الف سنة من ايامكم) قال یعنی (يوم القيامة) و اخرج من طریق ابن ابی
طلحة عن ابن عباس فی قوله تعالى (ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره
الف سنة مما تعدون) قال هذا فی الدنيا (تعرج الملائكة في يوم كان مقداره
الف سنة) وقوله (في يوم كان مقداره خمسين الف سنة) فهذا يوم القيمة
جعل الله على الكفار مقدار خمسين الف سنة وعن ابن عمر رضي الله عنهما
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكثون الف عام في الظلمة يوم القيمة
لا يتكلمون * پس ایام آخرته کوره برزخده اولان عذاب اقل و اهون اولور
و یا خود کاشف اسرار کبریا جلال الدین مولانا قدس سره الاعلی * ع *
و آن دکررا بعد مرک از قعر کور * دیدیکي من حيث التطبيق على الانفس

ارباب سلوک پیشده واقع اولان بعض زلات و تزلزلاتی بیان ایچون اولور سه
مر کدن و کوردن دخی حقیقت معنی مراد اولوب بلکه معنای مجاز یسن
مراد یور مشاردر یعنی حیات النفس موت الروح و موت النفس حیات
الروح و فتنجه افعال مکر و هه بی ارتکابه نفس اماره غالبه و روح انسانیه
مغلوبه اولدیخی جهتدن میت مشابه سنده اولوب بومقوله بدنك نشو و نماسی
مجرد اكل و شربدن اولغله روح حیوانی ایله زندگانی دخی ایدر سه
نه اعتبار که اخلاق ربانیه و اوصاف کالیه روحانیه دن محروم قالدیغنه
بناء بر خوای (اولئك كالانعام) جسم حیوانیسی انوار روح اضافیدن بی بهره
مانند شب تیره بر کور بی نور مشابه سنده قالب و کیتدیکه معاصی به اشتغال
ایله نیچه قبابی ظهوره کلد کده جنایاتنه کوره حد اولمق و نا کهای بعض
مصائبه مبتلا اولمق و مثلاً صلاح حال اوزره ایکن مدمن خمر اولوب مسکن
و مقری میخانه کوشه سی اولمق و قلوب ناسدن رغبتی کیدوب خلق میاننده
حرمت و عزتی قالبوب صورت و معنی خوار و حقیر اولمق و اموال و رزاقی
تلف اولغله فقر مذمومه و عجز و دوشمک و کسب و کارنده خیر و برکت بولوب
درلو درلو خسرانه اوغراقی الحاصل بونك امشالی محن و بلایایه مبتلا
اولمق بدن قبرنده اولان عقوبات عاجله در کما قال الغزالی فی الاحیاء (كل
ما يصيب العبد من المصائب فهو بسبب جنایاته فرب عبد يتساهل في امر الآخرة
ويخاف من عقوبة الله في الدنيا اكثر لفرط جهله فينبغي ان يخوف به
فان الذنوب كلها يتجمل في الدنيا شومها في غالب الامر كما حكى في قصة داود
وسايمان عليهما السلام حتى يضيق على العبد رزقه بسبب ذنبه وقد يسقط
مزلته على القلوب ويستولى عليه اعداؤه) وقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم (ان العبد يحرم الرزق بذنب يصيبه) وقال ابن مسعود رضي الله عنه (اني
لاحسب ان العبد ينسى العلم بذنب يصيبه وقال بعض السلف ليست اللعنة
سوادا في الوجه ونقصانا في المال بل اللعنة ان لا تخرج من ذنب الا وقعت
في مثله او شرمته وقال الفضيل ما انكرت من تغير الزمان وجفاء الاخوان
فذنوبك ورثتك ذلك وقال بعضهم اني لاعرف ذنبي في سوء خلق حماری
وقال آخر اعرف العقوبة حتى في فأربيتي) ای براد امجد و ولد ارشد نقل
اولسان روایات مزبوره نك جمله سی قبور اجسام ذنبیه ده واقع اولان
احوال عقوبات عاجله بی بیاندر * پس کاشف اسرار طریقت مولانا

خداوند کار دخی بیت سابقک مصراع اولنده بیوردیغی * ع * و آن
دکر را بعد ایام و شهور * ارباب طریقتک بعض احوالی اشعار دریعی
مقتضیات بشریت ایله سالکدن صدوره کلان بهض زلاتک قبح و کراحت
و عتاب و عقوبتی در حال ظاهر اولیوب سم موقت کبی اثری نیچه ایام
و شهور و بلکه نیچه اعوامک مرورندن صکره ظهور ایدریعی ابتداء حالده
مضراتی فرق ایده من اکا بناء که هوایی عشق قیاس ایدوب نفسی آتی
صورت عشقده نیچه تلبیسات ایله فریفته ایتدیکی اجلدن اول ممکور نفس
وهوا کوکل حالتدن دو شدم ملاحظه سیله اخوان طریقتدن بعض اهل
جذبه و محبت ایله صحبت ایتسه و یا خود کندی خلوتشده شغل ایله بر شوق
و حالت ال و یرسه بقدره الله تعالی مقدما مرتکب اولدیغی زلات اول حالده
خاطرینه خطور ایدوب قصوری ظهور ایتکله چهره نما اولان شوق
و حالت و نور محبت غیم کدورت ایله غین کثرته دوشوب قلبی اول زلاتک
فکرله پر ظلمت او لور و شغل و حالتله باحلاوت ایکن وجه مشروح اوزره
اولان فکر معصیت ایله کثرته دوشورلیدیکی جانب حقندن کندی بی رد و سؤال
و حساب و عقوبتدر اول ایهه بوسردن غافل اولغله نیچه ماه و سال روز کارنی
کا، نور انیت و کا، کدورت ایله پکور و ب بر ساعت روشن دل اولورسه
نیچه ایام و شهور تیره درون اولور فاما شول سالک هدایت مسالکده که
توفیق الهی رفیق اولوب نسیمات عنایات ازلیه بوتلوناتک وجه حقیقتی
کشف ایلسه در حال موفق اولوب مکر که بونجه کدوراته باعث نفس خبیثه دن
صادر اولان زلاتنی اظهاره عار ایدوب میان اخوانده تذلیل و تحقیری
اختیار ایتدیکی و اوزرینه اجرای احکام شریعت و طریقت اولتمقدن
فرار ایتدیکی چون اولدیغی یلوب لاجرم بودرد و کدورتک قلبدن ازله سی
تذلیل نفس تلبیسدن غیر یله اولدیغنه متعظن اولغله بین الاخوان نفسی تحقیر
و صورتی سیرته مغایر اولدیغی اعتراف و تقریر ایدوب اوزرینه احکام طریقت
اجرا اولغله رفع کدورت اولوب توجه درون ایله عتبه پیر طریقتده ملازمت و مجاهده
و ریاضته مداومت ایدوب نور محبتک قدر و قیمت بیلور و من بعد یولدن قالمغه
بذل همت قیلور مثلاً منقولدر که شیخ روزبهان بقلی قدس الله روحه سلوی
حائنده وجد و حالتی جمله اخواندن زیاده ایکن قضاء ناکهانی و امتحان
ربانی ایله بر کون بر مغنیه عورتک چشم بادام و سرواند امنه شیفته و حیران

اولوب و داخل حلقه ذکر و توحید اولدیغی بزم جمعه اول محبوبه نک شوقیه
شمع اولوب عشقه رقص و دوران ایدردی و کافی الاول شوق و ذوقنه فتور
کلامکله بعض اخوانی وجد حقیقی ایله سماع و دوران ایدر کان ایتش لر ایدی
الحاصل بو حال اوزرینه نیچه ایام و شهور مرور ایدوب درون روز بهانه
کمنه واقف اولدی عاقبه العاقبه روز بهان بقلی به غیرت حق مستولی
اولغله ای نفس مکاره کور سکا نیلین دیوب بر میدان محبت باش قودی
و اخوان طریقتده انواع تذلل و مسکنت ایله عرض محبت ایتد کدن صکره تاج
و کسوه سن خلع ایدوب یاران صفا بکا بو صورت اتقیانه روادر که الی آیدنبر و
بنم صورت حقده اراءت ایلدیکم وجد و حالت مقتضای حب ذاتی رب
العزت اولیوب بلکه نفس بی حیت میل و رغبت ایتدیکی بر مغنیه عورتک
تقاضاء محبت و اقتضاء سوز و حرارتیدر * ایمدی ای زمره اصفیا مادامکه
بو اسیر هوا بو مقوله درده مبتلایم طریق محبت الهیه ده صادق اولان
اهل طریقت زینه مثل ایله ارباب محبت مشاکلت لایقم دکادر دیدی و تذلیل
نفس ایچون برسنه کامله زمله کش مغنیه اولوب معشوقه سی قنده کتسه
کناچه و چکنی روز بهانه تحمیل ایدردی * و نقل اولنور که * سنه کامله
مرورندن صکره اول مرأه مغنیه روز بهانک علوشانندن خبردار اولوب
و بو صورت باذلای اختیار ایتدیکی نفسنه عقوبت ایدیکین بتلکله در حال روز بهان
بقلی نک پانه رومال اولوب چالوب چاغر مقدن توبه و استغفار ایله طاعات
خدایه اشتغال کوستردی زوز بهان علیه رحمة الرحمن دخی نفسنه تمام
جزاسن ایتد کدن صکره کافی الاول تاج و عباسن کیوب تصفیة درونه اهتمام
ایلدی (وقال بعض صوفیه الشام نظرت الی غلام نصرانی حسن الوجه
فوقفت انظر الیه فر بی ابن الجلال الدمشقی فاخذ بیدی فاستحیت منه فقال
یا عبد الله سبحان الله تعجب من هذه الصورة الحسنة وهذه الصنعة المحکمة
کیف خلقت للنار فغمزیدی وقال یا عبد الله لنجمن عقوبتها بعد حين قال
فعوقبت بعد ثلثین سنة) * ایمدی بنم روحم سلف صالحینک طریق حقده
اولان روش و تلبیس نفسی ازاله باینده نه مقوله سعی و کوشش ایتد کیری سمع
قبول ایله مسموعک اولدیسسه مأمولدر که شمدن صکره سن دخی نفس
وهوا و حب ماسوا ایله آلوده اولیوب تابع اثر اولیا و سالک راه اصفیا اولوب
دائما نفس مکاره اماره نک خلافتجه حرکت ایلنه سن و بروفق (حاسبوا قبل

ان تحاسبوا) صلحای مقدمه کبی نفسکی احتساب ایدوب عقوبات عاجله بی اختیار ایله عقوبات آجله دن اجتناب قیله سن زیر اگر دنیاده عاجله اولان عقوبتدن واکر بعد الموت برزخده اوله جق عقوبتدن مهلت ویریلورسه عفو و مغفرت اولمقدن صکره لاجرم قیامت عظمی و طامه کبراه عقوبات عظمیه به مصادفه قیلوب (وجزائسئنة سیئة مثلها) خجواى کریمی اوزره جزای اعمال مقرر در آه ای نفس بریشان حال عند البعض قیامتک انواعی اوچدر * یعنی بر نوعی قیامت صغری و بر نوعی قیامت وسطی و بر نوعی قیامت کبرادر * پس قیامت صغری هر کسک موت ایله واقع اولان قهر و فتناسیدر که کندی موتی کندی به قیامت اولور کما قال صلی الله علیه وسلم (من مات فقد قامت قیامته) قیامت وسطی دخی عند نفخ الصور الاول مقدمه کبرادن اولان قیامتدر که اول ساعتده جمیع ناسک روحلری دفعة واحدة و فجأة قبض اولور کما قال تعالی (ما ينظرون الا صيحة واحدة تأخذهم وهم يخصمون فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون) و قیامت کبری اولدر که (ونفخ في الصور فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون) کریمه سی فحوا سنجیه ارواح اولین و آخرین صور اسرافیلدن خروج و دنیاده ایکن اولان بدنلوبدن نرینه و لوج ایتد کده کفار و منافقین بر مصداق (قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا) آه و اویلا و مؤمن و موحدلر (هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون) دیوب امر الهی به انتظار ایله آسمانه باقوب یا مولی دیوب عرصه عرصاته کیدرلر و هر کسک وزن اعمال و محاسبة افعالیچون میزان و صراط وضع اولور و جناته درلودرلو زینت و جهنمه انواع شدت و حدت و یریلوب کیمه سرمدی نعمت و دولت عنایت اولور و کیمه ابدی نقت و نکبت و خسران و حسرت یوز کوستروب هر بری عمنه لایق جزا بولور بر فردی ظلم اولمز کما قال تعالی (ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدنيا محضرون فالیوم لا تنظلم نفس شیئا ولا تجزون الا ما كنتم تعملون) آه ای جان پدر انواع قیامت و احوال آخرتده نیچه روایت واردان شاء الله تعالی بوندن صکره بعض محله مناسب ایله تحقیقه نیت اولنوب بو محله انواع قیامتدن اوچ نوعی بیان ایله اکفا اولندی و علم شریفه خفی اولیه که حق جل و علا (ان الساعة آتیة اکادا خفیها) قول کریمی ایله وقوع قیامت تحقیق ایدوب و لکن اگر وسطی واکر کبری وقت ایمانی اخفایور مشدر اما قبل وقوع الساعة حضرت فخر عالم صلی الله علیه وسلمدن

بعض امارات و علامات و قوعی روایت اولمشدر که قریب الوقت اولدیغی اول اشراطک و قوعی ایله استدلال اولنور کاروی عن النبی صلی الله علیه وسلم (ان من اشراط الساعة ان يرفع العلم ويكثر الجهل ويكثر الزنا ويكثر شرب الخمر ويقل الرجال ويكثر النساء حتى يكون بخمسين امرأة القيم الواحد) و عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه (انه قال يأتي على الناس زمان لا يبقى في الاسلام شیء الا اسمه ولا في الدين الارسمه ولا في القرآن الا درسه یعمر و ن مساجدهم و هی خراب عن ذکر الله شر اهل ذلك الزمان علما و هم منهم تخرج الفتنة و اليهم تعود) و عن ابی هريرة رضی الله عنه (اذا اتخذ النبی دولا و الامانة مغنما و الزكوة مغرما و تعلم لغير دين و اطاع الرجل امرأته و عرق امه و ادنى اى قرب صديقه و اقصى اى بعد ايا، و ظهرت الاصوات في المساجد و ساد القبيلة فاسقهم و كان زعيم القوم ارذاهم و اكرم الرجل مخافة شره و ظهرت القينات اى الاماء المغنيات و المعازف و هی آلات اللهو و اللعب و شربت الخمر و لعن آخر هذه الامة اولها فار تقبوا عند ذلك ريحا حراء اى شديدا و زلزلة و خسفا و مسخا و قذفا اى مطر السوء و البرد و آيات تتابع كنظام قطع سلكه و عن حذيفة بن اسيد الغفاري رضی الله عنه قال اذ طلع النبی علينا و نحن ننذا کر فقال ما نذا کرون قالوا نذا کر الساعة قال انها لن تقوم حتى تروا قبلها عشر آيات فذاکر الدخان و الدجال و الدابة و طلوع الشمس من مغربها و نزول عيسى بن مريم و یا جوج و ثلثة خسوف خسفا بالشرق و خسفا بالمغرب و خسفا بجزيرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من الین تطرد الناس الى محشرهم) آه ای برادر آگاه خبرده بو دخی وارد اولمشدر که حضرت جلیل و جبار و جناب قادر مختار و جبهه ارضده موجود اولان عامه خلقک روحلری قبض ایتک ایچون ملک الموت امر ایتکله جله ارواحی قبض ایدوب جمیع نفوس معدوم و فانی و جهاندیه هیچ احدک نام و نشانی قائمقدن صکره جناب عز و کبر یاسندن جهان بی ثبات و بی بقایه بو وجهله ندای جلالت و خطاب عظمت صادر اوله که (يا دنیا الدنية ابن الملوك و ابن ابناء الملوك و ابن الجبابرة و ابن الذين يأكلون رزقي و يعبدون غيري ثم يقول لمن الملك) فلم يوجد احد يجيبه فيجيب نفسه و يقول (لله الواحد القهار) آه ای خلان ابرار یازیچی زاده محمد چابی محمدیه ده بو معناری اخبار ایدوب دیرلر که نظم * قنی مالی تولدی کتور خواجه نک * قنی حالی نوالدی

کتور خواجه نك * قنى طاق كسرى قنى زر نطق * قنى شاهى انك
نه قصر ونه طاق * قنى قصر قيصر قنى جام جم * قنى رسم رستم قنى
نام ونم * بيقلمش سراى خراب و خراب * سراى اسى اولمش تراب و تراب *
بو كز طپراق اولدى بكلى هبا * بو كز آخرت كلى اوش مر حبا *
بولنمىزى كيم مدد ايله * باشينه كلنلى رد ايله * دريغا قنى كوز كيم
ادراك ايله * كوره آنى كيم عقلى دراك ايله * كوكل و يرميه دنيا نك
جاهنه * كه زيرا دوشر صوك اوجى چاهنه * يتر اتمه خرقة براجم
شراب * قلانى در زيرا انك سراب * حلالينه واردر حقيقت حساب *
حرامينه اولور عذاب و عقاب * درد او حسرتاى نفس غافل وافر قنا اول
روز پر خطر بر فزع اكبر در كه صغير و كبير و تقير و قطير و قليل و كثير
اكر غنى و اكر فقير عمرندن و كسب و عملندن و علم و فضلندن احتساب اولوب
هر كس ايتدى جكين بولور و كيمي بلا حساب جسته او چوب و كيمي نيجه اعمال
حسنه سى وار ايكن ظلم و فسادى اكا غالب اولوب عمله خلوصى اولمغله
صراطى پكر كن اياغى سور چوب در كات ناره دوشر آه اى نفس كمراه
اكر چه و سخ ذنوب جوهر ايمانه ضرر و يرمز و مؤمنين مذنبين كا هنجه يانوب
ذره جه ايمانى اولان مخلد فى النار قالمز فاما هيهاى مسكين آدم او غلانى
نيلسون بونار شديد فراق و امد بعيد افتراقه نيجه طاقت كتور سن و شراب
جيم و عقاب ايله ناز و نعيم ايله پرورده اولان جسم ضيف نيجه تحمل اينسون
الهى سىدى و مولاي بوعاصى و جاتى قوچنلر ليكه لطف و عنايتك ارزانى
قيلوب توبه و ندامت و رضاي شريفك اوزره عمله قدرت و اثار نيا و اوليايه
اقتفا ايتكه بذل همت قنلق ميسرايت جهنم يوللرينه او غرايمه و صراطى
سهولت ايله پكوروب ناره آياق سور چدرمه و ايكي جهان كوشى حبيبك
محمد المصطفى عليه من صلوات الله الاوفى شفاعتندن محروم ايتيوب فردوسده
جوارن و جسته ديدار كردن اوزاق دوشورمه الهى رحمتك غايت
واحسانكه نهايت يوقدر داخل نار اولان ارباب ذنوبه دخى رحمت
ايله جك سنسن كرمك مقتضاسنجه عنايت ايدوب انلرى دخى داخل جنت
قيل (عن ابى سعيد رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اما اهل النار الذين هم اهلها لا يموتون فيها ولا يحيون ولكن ناس اصابتهم
النار بذنوبهم فاماتتهم امانة حتى اذا كانوا فيها اذن بالشفاعة فجئ بهم

وفى حديث القيامة
ينبتون كما ينبت الحبة
من حبل السيل هو
ما يبى به السيل
من طين او غشاء او غيره
فعل بمعنى مفعول فاذا
اتفقت فيه حبة
واستقرت على وسط
مجرى السيل فانها نبتت
فى يوم و ليلة فشبها
سرعة عود ابدانهم
واجسادهم اليهم بعد
احراق النار لها
من (نهاية ابن الاثير)

ضباير ضباير فبشوا على انهار الجنة فيسئل يا اهل الجنة افيضوا عليهم فينبتون
نبات الحبة تكون فى حبل السيل صدق حبيب الله وصدق رسول الله عليه
افضل صلوات الله (ما حصل مفهوم حديث شريف بودر كه ابو سعيد
رضى الله عنه خاتم الانبيا حضرت محمد المصطفادن روايت ايدر كه كفار
دوزخ قرار فى الاصل اهل نار اولمغله برخواى (لا يموت فيها ولا يحيى) ابدالآباد
مخلد فى النار اولور و لكن شول زمرة مؤمنين كه ادناس ذنوب ايله
متدنس اولوب فرصت حیات الله ايكن آب توبه و ندامت ايله ازاله لوث
جنسايات ايتمش اوله روز جزاه مطهر لوث ذنوب نار اولديغنه بناء اول
مؤمنلر تطهير دنس جرايم ايچون حيم ناره داخل اولورل * پس هر برى بقدر
جرايمهم تأديب اولوب حد عقوبت نصابن بولدقد كرامة لهم مؤمنلره ناره
موت اصابت ايدوب حقيقت اوزره ميت اولورل حتى حطب ناره يانوب نيجه
خيم اولور سه اهل ذنوبك دخى هيزم جسدلرى نار جحيمده يانوب سياه
كور اولوب من بعد عذاب نارى حس ايتزل * پس اول غفور و رحيم و عفو
و كريمك نسيم فضل واحسانى وزان و اوان امانى نمايان اولوب شفاعته
اذن رحمان اولمغله اول نار حيم جحيمده يانوب انكشت سياه اولان ابدان
مذنبين بلوك بلوك و دمدم دوزخدن چيقار يلوب ملائكة رحمت انهار
جنتك مجار يسته غبار اجساد مذنبينى مانند حبوبات بث و بذرايدرلر بعد
اهل جنته ندا ايدوب اى قصور خلد برينده ناز و نعيم ايله مر بع نشين اولان
مؤمنين بونار هجر و خذلانده ياتمش و جسم ناتوانلرى خاكستر اولمش
مذنبين مغفورين اوزرلرينه افاضه انوار رحمت ايديكز ديومت ايدرلر * پس
اول بانوب خاكستر اولان ابدان مذنبين حبل سيل و مجارى انهارده سرعت
ايله رسته اولان نباتات خضر اكى فى الحبال تروح ايدرلر و فيوضات اهل
جنتندن تازه حیات باقيه بولوب داخل جنليت عاليه اولورل * پس مؤمنلره
جهنم دنياه اولان مجرملرك زندانى كى اولدى و مجبوسلره حبس زندان
تأديب و عقوبت اولديغى كى مؤمنلر دخى بلا مكث و حساب داخل دار
ثواب اوله جق ايكن نيجه مدت حبس جهنم چكوب جنتندن مهجور اولدقلى
انلره عقوبت اولور فلهذا مقرب بار كاه قرب ديومى مولانا جلال الدين
رومى دخى برخواى (سبقت رحمتى غضبى) مذنبان اهل ايمان بعد التعذيب
و التأديب نار بعددن خروج ونور قربه عروج ايله جكلى بشارت و سالكان

راه طریقت دخی گاه تنزل و گاه ترقی و گاه وحدت گاه کثرت ایله اولان احوال
متلونه لری مرور ایامله تمکین بولوب وساعتی ایرشد کده محض انوار کشف
و یقین اوله جقلرینه اشارت ایدوب فاما بواکامت مدیده کر کدر که حصوله
قرین اوله دیوبطریق التمثیل بیورر لکه ای خلان طریقت اگر چه هر محنتک
آخری محنت و هر کثرت بالاخره مغلوب وحدت اولور اما زندهار فرصتی فوت
ایتمه که مثلاً **مثنوی** * هر نبات و سگری رادر جهان * هر نبات و سگری ایچون
جهانده **مثنوی** * مهلتی پیداست در دور زمان * دور زمانده بر مهلت
پیدادر یعنی دورات افلاک حسیه تابع افلاک مثالیه و افلاک مثالیه تابع
افلاک روحیه و افلاک روحیه تابع افلاک عقلیه و افلاک عقلیه تابع شئون
الهیة شئون دخی تابع صور علمیه اولوب صور علمیه ایسه عین نسبت
فلک تجلی ذاتیه و افلاک مزبوره دن هر برسی اسماء ذاتیه و صفات اولیه دن
اولان حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام اسماندن لاجرم
بر اسمک داخل حیطة حکومتی اولغله حقایق و ماهیات امکانیه و اعیان
کونیه ده واقع اولان آثار ذات و صفات بتقدیر خالق الکائنات افلاک
حسیه و ساطقی ایله اثر ایدوب انوار کواکب ثابته و سبعة سیاره ذریعه وصول
آثار اولدیغی جهندن صفات مزبوره دن هر بر صفتک اقتضاء سلطنتلری
بر مدت معینه ده ظاهر و وجودات اشیاء اسماء مزبوره به مظاهر اولغله
ذکر اولتان مدت معینه به دوره اعتبار اولنوب بروفق مقدمات مذکوره
هر شیئک ظهوری و نباتک صورت نباتیه بعده صورت غذائییه مستعد اولان
حصول لذتی ایچون دور زماندن بر وقت معین وارد در که ساعتی اولمدین
اولشی وجوده کلز و اشجار و نباتات انوار و ثمرات و یروب لذاتی کالان
بولز کذلک مذنبین دخی ساعتی کلمدین ناردن چیقماز و همچنین سالک
دخی وقت استعدادی کلمدین تلونات کثرات و تقلبات تعیناتدن قور تیلوب
لذات انس وحدته تمکین اولمز مثلاً **مثنوی** * سالها باید که اندر
آفتاب * نیچه یلار کر کدر که آفتابده **مثنوی** * لعل یابد رنگ
درخشانی و تاب * لعل ناب رنگ و تاب و براقلق بوله تکیم سلطان ولدانتها
نامه سنده بومهمومی خوب تحقیق ایتشدر **مثنوی** * سیردر معنی
درون جان بود * بی تنی رفتن سوی جانان بود * دمبدم تبدیل باشد
اندران * رفتن از حالی بحالی درجنان * همچو سیر لعل اندر تاب خور *

دارد از خور بی دهان و کام خور * می فراید آن خورش لعلی * او * می پذیرد
هر دمی رنگی نکو * چون بکیر رنگ را از خور تمام * سنکیش یابد ز تاب خور
تمام * بعد از آن لعلی شود سنکی بهما * کردد او جله شها زامشتها *
ایمدی ارباب ذنوبک دخی خاشاک جرایمی نار خذلانده یانوب و آفتاب مغفرت
پرتونه امیدوار اولوب ناکههان اشعه انوار رحمت اشراق و اوساخ ذنوبی
ازاله و احراق ایتک کر کدر که ججاره نار اولوق مرتبه سندن خلاص
اولوب لعل درخشان ایمان و واصل دارجنان اوله و همچنین سالکان طریقت
و طالبان نور محبت اوللر دخی مرآت دللرین پیر طریقتک تاب آفتاب همت
و نور خورشید تربیتلرینه مقابل طوتمق کر کدر که درد عشق الهیدن متغیر
و حالدن حاله متبدل اولوب و حجاره لجم صنوبری به مهر انور حقیقت
پرتوانداز نور وحدت اولوب لعل بدخشان محبت و عقبان معرفت اوله و تلونات
و تقلباتدن نجات بولوب (تخلقوا باخلاق الله) سعادتیه واصل و (اذاتم الفقر
فهو الله) دولتیه نائل اوله سلطان ولد انتهانامه ده نه خوب دیمشدر **مثنوی** *
هستی چون سایه اش زان آفتاب * کشت نور و نیست شد سایه ز تاب *
آفتاب حق بران سایه چوتافت * نور مطلق کشت چون این تاب یافت *
ایمدی بنم روح هر بر طورک بر نوع تعبیری و هر بر حالک بر وقت معین و بر تأثیر
خاصی مقرر اولدیسه طریق حقه سلوک ایدن رفیق التوفیق لردخی ابتداء ایمان
غیبی مرتبه سنه قدم نهاده اولدقلری نباتاتک نباتیه درجه سنه رسیده
اولدقلری کبی زمان یسیره اولوب و ایمان شهودی مرتبه سنه نائل اولدقلری
اشجارک مرتبه ازهار و ثماره رسیده اولدقلری کبی زمان مدیده اولدیغنه
تمثیل ایدوب مولاناخذ اوندکار بیورر که **مثنوی** * باز تره در دوماه
اندر رسد * کبر و برکتره و انک امثالی نباتات متنوعه دوماهه قریب و باز یاده جه
مدته ظاهر اولور **مثنوی** * باز تا سالی کل اجر رسد * کبر و
وردا اجر بر سنه به دکین ایریشوب کالان بولور و یا خود بو معنایه دخی
اشارت واردر که مزرعه انسانیه اولان رحم مادره صلب پدردن القا
اولتان تخم نطفه انسانیه زبديه و رغو و نقاط و هویه و علقه و مضغه لک
مراتبه سیر و حرکت ایتد کدن صکره عظام متنوعه و اعضاء مختلفه
بر بردن تمیز بولوب سرمدور کتفدن دست و پا و پهلو و شکمدن منفضل
و منافذ و مجاری حرارت غریزه پیدا و قوت نامیه و غاذیه هویدا اولوب

مر کب روح انسانی اولان خلقت روح حیوانی به مستعد و قابل اولنجه دکن مدت ایام ظهور جنین بر قول حکما اوتوز و اوتوز بش و یا خود قرق و قرق بش کونده و بر موجب حدیث شریف درت آیده حصول پذیر اولغله حالت مزبوره صورت نباتیه نک زمان قلیله ظهور ینته متشابه اولوب وردا جر دخی بر سنده ظهوره کلدیکی کبی جنینک دخی صورت انسانی سی بعد التصویر و التکلیل طقوز آی و یا خود بر سنده قریب زماند، ظهور ایدوب مرتبه نباتیه ده اولان جنین کل یوزلو راقشلو در دیشلو آهو کوز لولبی لعل ناب ملک سیرتلو بر صورت انسان تولد ایدردیمک اوله * ایددی (الامور مرهونه باوقاتها) و فتنجه اگر آفاق و انفسده و اگر محسوسات و معقولاته اولان جمیع قابلیاتک بر وقت معینلری مقدر اولدیده * مثنوی * بهر این فرمود حق عزوجل * سورة الانعام در ذکر اجل * حق سبحانه و تعالی سورة انعامه اجل مسمی ذکر کنده اولان آیت کریمه بی بوسر غریب و امر بحبیبک کشفی ایچون بیان بیوردی کما قال الله تبارک و تعالی (هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عند، ثم اتمتمترون) بو آیت کریمه سورة انعام اولنده در و سورة انعام سورة قرآنیه بیننده رتبه اشرف اولوب جمله واحده نزول ایتشدر و مر ویدر که تشیع سورة انعام ایچون آسمان بریندن روی زمینه یتش بیک ملک هبوط ایدوب مکة مکرمه و ادیلری ملائکة آسمان ایله مالامال اولدی کما قال ابن عباس رضی الله عنهما فی شان هذه السورة (انها مکية نزلت جملة واحدة فامتلا منها الوادی و شیعها سبعون الف ملک و نزلت للملائکة فلقوا ما بین الاخشین قدما رسول الله صلی الله علیه و سلم الکتاب و کتبوها من لیلتهم الاست آیات فانها مدینه (قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الی آخر الایات التلث و قوله تعالی (وما قدر و الله حق قدره) الایه و قوله سبحانه و تعالی (ومن اظلم من افتری علی الله کذبا) و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم (ما نزل علی سورة من القرآن جملة واحدة غیر سورة الانعام و ما جعلت الشیاطین بسورة من القرآن جمعها لها و لقد بعث الی بها جبریل مع خسین ملکا و خسین الف ملک زفها و تحفها حتی اقررتها فی صدري کما قر الماء فی الخوض و قد اعزنی الله و ایاکم بها عز لا ید لنا بعدها ابد و بها دحض حجج المشرکین و وعد من الله لا ینخلفه و عن ابن المنذر لما نزلت سورة الانعام سبح رسول الله صلی الله علیه و سلم قد شیع هذه السورة من الملائکة ما سد الافق * پس سورة انعامک عند الله منزلی مسموعک

مطلب
تفسیر ثم قضی اجلا
واجل مسمی

و سور قرآنیه دن امتیاز فضیلتی معاومک اولدیده علم شریفه بو دخی خفی اولیه که زمرة مشرکین حجب ظلمانیة غوايته ضالین و کدورات طبیعته هالکین اولدقلر ایچون گاه حقندن غیریده مستقلا وجود اثبات ایدوب و گاه اللریله دوز دکلری اخشاب و احجاره عبادت ایله الله شریک قوشوب و گاه اصنام مصنوعة لر ایچون بزه وسیله در دیو حاشا حضرت واجب الوجوده متساوی طوتوب طریق توحید دن خروج ایتکله حضرت موجد و پروردگار جلیل و جبار فاعل مختار خالق اللیل و النهار (الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور) قول کریمی ایله زمین و آسمانده اندن غیری رب و مستعان و عبادت و سجد، اولنه حق بر یزدان دخی اولوبوب (ما فی السموات و الارض خارجا عنهما اودا خلا فی حقیقتها جمیعا) و معقولات و محسوسات عموما رب العالمین اللهک مخلوقی و مالک یوم الدین اولان مولانک مملوکی و دست مشیت وزیر قبضه قدر تنده مغلوب و مقهوری اولوب تعاقب لیل و نهار و تنابع ظلام و انوار اول جلیل و جبارک خالقیت و وحدانیته دلائل قاطعه و براهین ساطعه اولشدر دیو جمیع حامدینک محامدی ذات احدیتندن غیره سزا اولمدیغن تقریر و اعلام و کفارس النعمه اولان بدکارلری تبکیک و الزام بیوردقدن صکره تکرار اثبات صانع و معاد جسمانی صحته دلیل آخر ایراد ایدوب بیورر که (هو الذی خلقکم من طین) * یعنی اول قادر و صمد و موجد و احد لطف و عنایتی بیحد بر پادشاهی شیه و بی مانند در که ای بنی آدم سزی طیندن خلق ایلدی * پس اول معلوم اوله که معرب قرآن اولان بعض مفسرین اعراب طینده ایکی وجه بیان ایتشدر وجه اول جار و مجرور خلقکم کله سنه متعلق و حرف من ابتداء غایت ایچون اوله وجه ثانی حال اولمق اوزره محذوفه متعلق اوله دیمشدر * پس بو کلامده حذفه احتیاج و ارمیدر یو قیدر بین النحاة خلاف واقع اولوب مهدوی و مکی و بو نلرک سمتنده اولان بعض جماعت بو کلامده حذفه احتیاج یو قدر زیر الاجرم انسان طیندن ایجاد اولمشدر دیوب اشبو حدیث شریفی سند ایتشدر (روی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مولود یولد الا و یدر علی النطفة من تراب حفرته و قیل ان النطفة اصلها) اما اکثر مفسرین محذوفه متعلق اولمق لازمدر دیوب خلق اصلکم و اباءکم تقدیر ایتشدر و طین دن مراد بعضیلری آدم علیه السلامدر دیمشدر کما قال

امر و القیس * شعر * الى عرق الثری رخت عروق * وهذا الموت یسلبی
شبابی * یعنی امری القیس دخی عرق الثری قولی ایلہ مراد ایتدیکی
آدم علیه السلام در زیر آدم من حیث الابوه اصلیدر دیشلر خلاصه کلام
امام فخر الدین رازی و نیشابوری تحقیق ایتدکری اوزره جمیع ناس منی
ایله دم حیضدن مخلوق اولوب اکر نطفه واکر طمث دمدن منقلب اولمشدر دم
دخی اغذیه دن تگون ایدوب اغذیه دخی یا حیوانیه یا خود نباتیه در اکر اغذیه
حیوانیه ایدسه خلقت حیوان دخی انسان کبی منی ایلہ دمدن دم دخی نباتدن
متگون اولمشدر * پس بوتقدیرجه انسان اغذیه نباتیه دن حصوله کلوب
اغذیه نباتیه دخی عناصره متهمیه اولدیغی جهندن لاجرم هر بر انسانک
ایجادی وجه مشروح اوزره طیندن اولوب توجیه مزبور صوابه
اقرب اولور * ایددی اغذیه متنوعه عناصره متشابهة الاجز دن ونطفه
متشابهة الاجزا دخی اغذیه مزبوره مختلفه دن متولد اولدیغی معلوم
اولدیه نطفه دن دخی لون و صورت و شکل و صفته مختلفه اعضاء متنوعه
ظاهره اولوب مثلا قلب و دماغ و کبد و طحال و اعضاء بسبطه نک انواعی
عظام و غضاريف و رباطات و اوتار و شریانات و غیرها جمله سی نطفه دن
تولد ایتشد * پس مواد متشابهه دن بوقوله صفات مختلفه نک حدوثی لاجرم
برمدبر و حکیم و مقدر و علیمک تقدیرینه محتاج اولمغله اول صانع لایزال
و حکیم بی مثال ارادت شامله و قدرت کامله سیله اعضاء مزبور بی صفات
مذکوره مختلفه اوزره ترتیب و تصویر ایدوب و ارادت ازلیه و قدرت
اولیه سی ابد الابد باقیه اولان اول حی لایموت بعد الاماته اجسامه حیاتی
اعاده ایلہ موتایی مرة ثانیة ابداع و ایجاد بطریق الاهون قادردر * نظم *
ظاهر اولدی چونکه توحید خدا * ذات پاکینه دیمه چون و چرا * ذاتی
اولدر بدایت یوق اکا * داخی آخردر نهایت یوق اکا * ایلدی ذاتی
وجودن اقتضا * قیلدی هرذاته وجودی اول عطا (ثم قضی اجلا)
یعنی حق سبحانه و تعالی بعد خلق الانام اجل تقدیر و قضا ایلدی معلوم
اوله که قضی بمعنی اظهر اولورسه لفظ ثم دخی علی اصلها ترتیب زمانی ایچون
اولور زیرا اظهار صفت فعل و خلقتدن متأخردر واکر قضی کتب و قدر
معناسته اولورسه ثم ذکرده ترتیب ایچون اولور زیرا قدرت صفت ازلیه دن
اولوب بزم خلقتدن متقدمدر و بالجملة کاه اولور که کلمه قضی حکم و امر

معناسته اولور کما قال تعالی (وقضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه) و کاه اولور که
اعلام و اخبار معناسته استعمال اولور کقوله تعالی (وقضی الی بنی اسرائیل
فی الکتاب) و بر فعل اتمامه ایرشسه قضی صفت فعل معناسته استعمال اولور
کقوله تعالی (فقضاهن سبع سموات فی یومین) و قبل قضی فلان حاجه فلان
واجل دخی لغتده انقضاء آمد ایچون اولان وقت مضروبدن عبارتدر
و انسانک اجلی انقضاء عمری ایچون اولان وقتدن عبارتدر و اجل الدین دیرلر
یعنی دینده اولان تأخیرک محل انقضاسی دیمک اولور و بوتقدیرجه اصل
اجل تأخیردن اولور فلهذا برشی تأخیر اولنسه (اجل الشیء یا جل اجولا
وهو اجل) دیرلر * یعنی اجل نقیض عاجلدر الحاصل بروفق مقدمات
مزبوره مفهوم آیت کریمه حق سبحانه و تعالی هر احدک موت و فناسی ایچون
بروقت معین تخصیص و تقدیر ایلدی دیمکدر و تخصیص مزبور فی ذلك
الوقت اولان ایقاع موته مشیت ازلیه ربانیه نک تعلقندن عبارتدر (ثم انکم بعد
ذلك لمیتون) قول منینی دخی بو آیت کریمه نک نظیریدر * نظم * هرینه
بقسک دلیل ذاتدر * جمله اشیا مصحف آیاتدر * مبدع بی عون و بی آلتدر
اول * خالق بی غایت و علتدر اول * (و اجل مسمی عنده) و اجل مسمی حق جل
و علانک عندنده مثبتدر معلوم اوله که و اجل مسمی مبتدا عنده خبریدر و بومحمله
مسوغ ابتدا ایکی شیدر بریسی اجلک مسمی ایلہ موصوف اولدیغیدر که افاده
تخصیص ایلہ معرفه یه قریب اولمشدر و مسوغ ثانی اجل و او عاطفه ایلہ اولدیغیدر
مجرد عطف ایسه مسوغاتندر و اجل ایلہ مسمی تنوین تنکیر ایلہ کلدیکی
ابهام ایچوندر و اجل مسمی عنده قیدیلہ اولان تفصیل دخی مستوغاتندر
کما قال الشاعر * شعر * اذا ما بکی انصرفته * بشق و شق عنده لم تحول *
و مبتداء موصوف مقارب الی المعرفه اولمغله فی الحقیقه نکره ایسه دخی بومحمله
ظرف اولان خبرک تقدیمی ایجاب ایتمشدر کما قال الزمخشری فی الکشاف
(لانه تخصص بالصفة فقارب المعرفة) و کشافک بوقولنه اعتراض اولوب حالت
تنکیرده مسوغ ابتدا مبتدایک موصوف اولمشدر دیو زخمشرینک ایلدیکی
تعیین مسلم دکلدر زیرا مبتداء منکرک مسوغی مجرد وصف اولیوب بلکه
عطف و تفصیل دخی مسوغاتندر بوتقدیرجه افراد بالذکر نیجه موافق
اولور دیوب معترض دخی اذا ما بکی یتنی کنندیه سند کتورمش و لکن
* ابن سمن زخمشری طرفندن معترضه بوجهله جواب و یرمش که زخمشری

خود بوحلده مسوغاندن اولان فقط تخصیص و صفدر دیو تعیین ایتمشدر که
حتی اعتراض لازم کله علی الخصوص عطف و تفصیلی مسوغاندن تعداد
ایدنلر شردمه قلیله اولغله زنجشری دخی اشهر مسوغاتی ایراد ایدوب غیر
مشهوری ذکر مراد ایتمشدر (وقال الزنجشری فان قلت الکلام السایران یقال
عندی ثوب جیدولی عبد کیس وما اشبه ذلك فاوجب التقديم قلت اوجبه ان المعنی
وای اجل مسمی عنده تعظیما لشان الساعه فلما جرى فيه هذا المعنی وجب التقديم)
زنجشریک بو تقدیری دخی موافق دکلدر دیو اعتراض ایتشلر زرا تقدیر
تمام کلام واجل ای اجل مسمی عنده دیمک اولور مع هذا ای صفت اولدقه
حذفی جائز دکلدر و بلکه ای کله سنک موصوفی محذوف و صفت اولان ای
کله سی بلا موصوف ابقا اولنسی دخی جائز دکلدر مثلا مررت بای ر جل
قولی ایله مررت بر جل ای ر جل اراده اولنق جائز اولمز * ابن سمن بوکا دخی
بو وجهله جواب تدارک ایدر که بر معنایی بر لفظ ایله تفسیر ایدن محقق نه
وجهله مؤاخذ اولنور با خصوص زنجشری کلام مقدر مفسرک عیندر
ادما ایتیب بلکه بواجبالک تفصیلی ای اجل دیمکدر دیو معنایی ایضاح
ایتلشدر بو تقدیر جه ذلك الکلامی تفسیر اولان کلام مفسر اصل مفسر در
دیمک صادق اولمز و اگر اعتراض مفسرک قولنه اولوب ای صفت اولدقه
محذوفک حذفی جائز دکل ایکن ایضاح مفسر ایچون ایراد ایتدیکی قول
ای بلا موصوف صحیح دکلدر دینور سه بودخی مسلم دکلدر زرا حذف
موصوف و ابقاء ای بلغای عربدن واقع اولمشدر کقول الشاعر * شعر *
اذا حارب الحجاج ای منافق * علاه بسیف کما هن یقطع * یعنی حارب الحجاج
منافقا ای منافق ایکن منافق اول که موصوفدر محذوفدر * پس زنجشری
اصابت ایدوب وجه مشروح اوزره واقع اولان اعتراض یرنده اولمز
* ایدنی بحسب الاعراب اولان بحث وجدل مسموع و مفهومک اولدیسسه
بودخی معلوم اوله که بو آیت کریمه نک معنای صریحی هر یر انسان ایچون
اجلینک حصولنه دلالت ایدر اما اجلینک تفسیرنده دخی تحقیقات مختلفه
وارد در جمله دن بری تحقیق ابو مسلم (ثم قضی اجلا) قول کریمده اولان اجلدن
مراد ماضی اولان خلقک اجلر ایدر (واجل مسمی عنده) قول کریمده اولان
اجلدن دخی مراد باقی اولان مخلوقک اجلر ایدر * پس آجال قوم ماضی
منقضى و کندیلری موتی اولغله مقدار اجلری معلوم اولوب و هنوز موت

اصابت ایتیبوب دنیاده باقی اولنلرک و قتلری لدی المخلوق نامعلوم اولغله اجل
ثانی عند الله مثبت و معلوم اولق اوزره تخصیص اولمشدر (وقال ابن عباس
رضی الله عنهما الاجل الاول النوم والاجل الثاني اجل الموت وقال مجاهد
وسعيد بن جبير الاجل الاول اجل الدنيا والاجل الثاني اجل الآخرة) * پس بر قول
مجاهد وسعيد عند الله اولان اجل مسمی اجل قیامت اولور زرا (لا آخر لها
ولا انقضاء لها) ایله وصف اولنسان یوم آخرته مخلوقک مدت حیات
و کیفیت حالری حق سبحانه و تعالیدن غیرینک معلومی دکلدر بعضیلر دخی
اجل اول ابتداء خلقتدن حد موته و ارنجه واقع اولان اجلدر واجل ثانی
ما بین الموت والبعث واقع اولان اجل بر زخدر دیمشلر و بعضیلر اجل اول
هر احدک مقدار عمر ماضیسی و اجل ثانی هر کسک عمرندن بقیه قیلان
زمانیدر که مدت مزبوره عند الله معلومه در دیمشلر و بر قول دخی حکماء
اسلامیه قولیدر که هر شخص ایچون ایکی اجل واردر اجل اول شول اجل
طبیعیدر که مزاج انسانی عوارض خارجیه دن مصون اولسه مدت بقاسی
قلان زمانه منتهی اولور دیدکلری اجلدر واجل ثانی اجل اخترامیدر که
اسباب خارجیه دن قتل و غرق و حرق و لدغ حشرات و عوارضدن بونک
امثالی بر شینک اصابتی ایله وقوعه کلور و اسباب مزبوره دن قنغیسی
اصابت ایدر جکدر ونه زمانده اصابت ایدر عند الله مثبت و معلومدر و مسمی
کله سنک دخی اصلی مسموادر که ماده اسمندر و او یاه حرف یادخی الفه
قلب اولمشدر * پس حاصل معنای آیت کریمه اجل مزبور عند الله
مثبت و معلوم و اسمی لوح محفوظده مذکور و مکتوبدر دیمک اولور
(ثم اتمتمتوزن) تمترزون علی وزن تفتعلون من المریة مریه شک و تردد
معناسنه در یعنی مریه شین متقابلینده متردد اولوب شکده قالمغه دیرلر
و بو آیت کریمه ده التفات واردر یعنی اول سوره ده اولان (ثم الذين كفروا
بر بهم یعدلون) قول کریمی غائب ایکن (هو الذی خلقکم) قول کریمی
ایله غیبیدن خطاب التفات اولمشدر و لکن بونده سؤال وارد اولور که
خلق ایله قضاء اجل انجیق کفار مختص اولیبوب مؤمنلر دخی داخل ایکن
التفات نه جهتدن موافق اولور که (ثم اتمتمتوزن) خطابنده مؤمنلر خود
داخل دکلدر جواب و یرمشلر که (ثم اتمتمتوزن) قولیه خاصه کفار قصد
اولنوب حق سبحانه و تعالی انلری قدرت و حکمت و ارادت و مشیت ایله خلق

و ایجاد ایلدیکین و اجلرینه حکم و قضاسی جاری اولدیغن بیان ایله کفار
تنیه عظیم بیورلشدر * پس حق تعالی نبوت و ایمانله اصطفای بیوردیغی
عباد اصفیاسی بو آیتده مندرج اولوق تصور اولمغله آیت آخیره التفات یابندن
عد اولمشدر الحاصل حق سبحانه و تعالی کفار عتاب ایله خطاب ایدر که
ای کافر و مشرک و ظلمات جهلده هالاکر سز خود بو وجود ایله متصف
اولمزدن اول حیاتدن حظی یوق جساد ایکن سزی ایجاد ایدوب حیات
و یردم و عمر تقدیر ایلدم و مقدر اولان ارزا قیزی اسک ایتدم بویله ایکن
نه مرتبه جاهلر سز که محض تمرد کردن تدبیر و تفکر ایتیموب امر بعثت و اعاده
حیات زالله کرده شک و تردد ایدر سز نه عجب احق و ناقابلر سز اعاده
حیات خود ابتداء اولان ایجاددن اهوندرا منا و صدقنا * محمدیه * اله واحد
رب تعالی * هو الله البديع الحق الاعلی * احد در ذات مستجمع صفاتی *
تجلی ذاته اسماسی مجلی * کالینه بو موجودات آیات * جالینه دو عالم
مجلی * تحیرده قوافهام و اوهام * انک درگاه عزنده تعالی * جمیع کائناتی
قیلدی ابداع * دلائل قیلدی ذاتینه معلی * انکدر نصر و عزت جود و رحمت *
انکدر غیب و عین آخری و اولی * چو فردانیت انک جدا کادر * چو وحدانیت
انک شکری اولی * آه ای مستکشف اسرار ارباب حقیقت و مستفتح استار انوار
اصحاب محبت کاشف جلا یب و وحدت اولان اهل قریات بو آیت کریمه ده من حیث
المشاهدات و المکاشفات بویله تحقیق ایدر لر که افلاک حسیه جسد و روی زمین
قلب صنوبری مثابه سنده اولغله بر موجب (واشوقت الارض بنور ربها) حضرت
وهاب و ذوالعطا قلب سموات اولان وجه ارضی اشراق آفتاب جلالتیه تخصیص
ایدوب و من تلك الخاصية صورت انسانیه بی قلب عالمدن خلق ایتکله آدم
جسدانی اولیوب بلکه قلبی اولمشدر اکا بناء که حضرت حق و قادر مطلق
ارواح قدسیه و اشباح ملکوتیه دن اولان و دایع حکمت و لطایف فطرتی
ارضده و دیعت قلمشدر و (خلقکم من طین) کریمه سنده اولان لفظ طینی
نکره غیر مقیده ایراد بیوردیغی بوسر لطیفه اشارتدر که اول رؤف و رحیم
و جواد و کریم عباد خواصنی اعزاز و تکریم ایچون اجسام مؤمنینی طین جشدن
واجساد مؤمنینی طین حضرتدن و اشباح عاشقینی طین محبتدن ایجاد ایدوب
کمال قدرتن اظهار ایلدی (کاروی انه قال تعالی لداود علیه السلام خلقت قلوب
المشاقین من نوری و رزقتها و نعمتها بجمالی و خلقت طينة احبابی

من طينة ابراهيم خليلي و موسی کلیمی و عیسی روحی و یحیی صفی و محمد حبیبی
صلی الله علیهم و علی سائر الانبیاء اجمعین آه ای همدم نسیم صبح وصال اول
محبوب بی مثال آدم ایله اولادنی طیندن ایجاد بیوردیغی بر عجب قدرت
و غریب حکمت اولمغله اول سر قدرتی اظهار ایچون (هو الذی خلقکم)
کریمه سیله ذاتی توصیف و نفسی تعریف بیوردی و طینده نفخ روحه
کمال قابلیت اولمغله مستحق مسجود ملک اولمغیچون (انی خالق بشر من طین
فاذا سویته و نفخت فیه من روحی) وفق شریفی اوزره بعد التسویه نفخ
روح اضافی بیوردی و بر موجب (ثم قضی اجلا) کون غیب و کثر احدیتدن
بلا انفصال مفارق اولان روحه حضرت احدیت بعده وطن حقیقتدن اولان
ایام فراقیچون بروقت و اجل تقدیر بیوردی و بر خوای (واجل مسمی عنده)
بعد ایام الفرقه اولان ایام و صلتی مقام عنده یتنه اثبات ایدوب (فی مقعد صدق
عندم ملک مقدر) قول شریفی ایله بوسره تلمیح و اشارت بیوردی * پس
نائل وصلت اولنجیه دك واقع اولان اجل فرقت ایچون بروقت و نهایت
اولوب و اجل وصلت ایچون حد و غایت اولمغله (واجل مسمی عنده) بیورمشدر
* ایمدی بنم روح ایام وصلت بر حین شریف و آن لطیفدر که (ارجعی
الی ربک) جذباتیله عبد مجذوبی کنیدی کسز کنیدی به جذب ایدر و ورود
جذبیه مقدمات و صلتدن اولدیغنه بناء وصلت ایچون ابتدا ظاهر اولور فاما
اول هویدا اولان ابتدا بروقت بلا فرقتدن عبارتدر که شمس وحدت و انوار
بارقه احدیت مشرق قلوبدن طلوع و حذاء استواء و حداثه بلوغه د کین
اشراق ایدوب بعده بی افول و بی غروب سرمدی الاشراق اولور نتکیم
محمد شیرین مغربی دیمشدر * شعر * اشرفت الشمس و لاح الوجود *
و انکشف الغیم و زال الغبار * و انبسط القلب و عم الشهود * و انخلص
العقل من الافتکار * و ارتفعت منه حدود القيود * منجذبا من نظر
الاعتبار * نشهده فی ظلمات الدجی * ننظره فی سبحات النهار *
ان لنا عند تجلیکم * ذلك لانی زمن الاستار * آه ای دل آگاه و طریق
وصلته رفیق و همراه تحقیقات مزبوره دن دیده جانه انبیه کلدیسه و مجرد
مماثلت صوریه موجب مواصلت مغنویه اولیوب صفات بر برینه مغایرت
اوزره اولمغله یوم قیامت و روز مجازاتده هر کسک صورت لایقه سی صفات
مکتسبه سی ایدیکی محقق اولوب ریب و امتراً بر طرف اولدیسه ظلمات بشریه دن

و غیبیدن حضوره و هموم فراقدن سروره و وصول دخی مجرد کلمات قدسیه
انبیای و اولیای استماع ایله حصوله کلیوب بلکه ظاهرا و باطنا جمیع جوارح
و قواسمی اول کلمات انسیه به توجیه و حسن قبول ایله احکامی اجرا و اکل
زمان اولان مرشد طریقته تربیه سنه تسلیم و رضادن غیریه اولدیغن
محقق بیل فلهدا مولانا خداوند کار دخی طالبان صداقت شعاره بونکته پی
اشعار ایدوب بیورر که ای خلان مستعین * مثنوی * این شنیدی موبموبیت
کوش باد * بو اسرار غریبه و آثار عجیبه بی کوش قبول و سمع استعداد
ایله ایشندک ایسه سنک هر بر قیلک بشقه قولاق اولسون اگر موبموب کوش اولد کسه
بنم کلمات قدسیه و نکات انسیه * مثنوی * آب حیوانست خوردی نوش
باد * آب حیات محبت و رحیق جذبات احدیتدر ایچد کسه نوش جان اولسون
حقا که مر جبار و حایت مولانا * شعر * لعلک شرابی شربت کوثر د کلیدر *
یوزک چراغی مهر منور د کلیدر * لعلک کبی مسیخدم و معتدل مزاج * هرگز
وجوده کمدی جوهر د کلیدر * شیرین لبککه عقل اکا روح القدس دیمش *
جنتده کی شرابله برابر د کلیدر * حاصل کلام * مثنوی * آب حیوان
خوان مخوان این را سخن * بو کلام معجز نظام و گفتاردر را نظامه آب
حیوان او قوسوز او قومه زیر بو چشمه لساندن جریان ایدن عین حیات کلمات
بحر فرات تجلیات ذاتدن تفجر ایتمکله قلوب انسیه و ارواح قدسیه اصحابنه حیات
جدیده اعطا ایدر * امدی ای قلب انسی و عین قدسی * مثنوی * روح
نوبین درتن حرف کهن * کالبد حرف کهنده روح نومشاهده قیل یعنی
قوالب حروف مفرد و ظروف الفاظ مر کبه ده البسه فاخره جدیده تعبیات
واقشه جیده تقریرات ایله مطرز اولان کلمات قدسیه غریبه دلکش و نکات
انسیه عجیبه حیات بخشمه دیده حقیقت ایله نظر قیل و هر بر کلام بر روح
مصور و کوب دری منور بیل * شعر * یار ساقی از آن میکه هست آب
حیات * بده بخضر دلم وارهانش از ظلمات * از آن شراب که ریحان
روح ارواحست * از آن شراب که بخشد حیات بعد ممات * یار
بردل و برجان مرده ماریز * بین سرایت ارواح راح در اموات *
آه ای حب ذاتی و عشق الهیدن خبردار اولان عارف و عاشق کاشف
الاسرار مولانا خداوند کار حرف کهن ایله بین القوم معتبر اولان حروف

عالیه و روح نوالیه ماده هیولانییه و لواحق ماده دن مجرده اولان لطیفه
انسانییه بی مراد ایدوب نقطه ایله حروفده اولان اصطلاحات و نکات
و سر وحدت و ظهور تعدد کثراتده بعض دقایقه دخی اشارت بیور مشلدر
* پس ضمیر دقیقه شناسه خنی اولیه که ارباب کشف و ایقان و اصحاب ذوق
و وجدان حروفی (الحروف هی الحقایق البسیطة من الاعیان) دیو تعریف
بیور مشلدر یعنی حرفدن مراد حضرت علمیه و مرتبه احدیتده ثابته و کائنه
کلیه ایله مختلطه اولان حقایق بسیطه و ماهیات اولیه در که صور علمیه دن اول بارز
و متعین اولان ماده کلمات الهیه و هیولای تعینات وجودیه در و حروف عالییه دخی
(الحروف هی العالیة الشؤنات الذاتیة الکامنة فی غیب الغیوب کالشجرة فی النواة)
دیو تعریف ایشلدر یعنی شجره قابله الثمره هنوز غیب قوتدن فعله کلیان اصول
و غصون و فروع و قشور و اوراق و ازهار و انوار و اثمارندن محتجبه اولوب
و نفسا و حسابر برندن اختیار سز درون نواة و بطون حبه ده متکمنه اولدیغی کبی
حروف عالییه دخی غیب الغیوب و احدیه ذاتیه و باطن علمه کائنه اولان
شؤنات ذاتیه و اعیان ثابته دن عبارتدر نتکیم شیخ محی الدین عربی رضی الله
عنه دخی * شعر * کما حروفا عالیات لم نقل * متعلقات فی ذری اعلى القل *
انا انت و نحن انت و انت هو * والکل فی هو فسل عن من وصل * دیو سر
مزبوره اشارت بیور مشلدر یعنی احدیه ذاتیه و غیب الغیوبده جمیع اشیاء
وجودیه و عدمیه ذات احدیه ده مستغرق و عین غیب الغیب و مطلق الوجوددر
زیرا مرتبه احدیتده ذات احددن غیری شی اولمز و اشیاء متبرزه ایچون
بحسب المراتب ذاتیه و صفاتییه و اسمائییه و کونییه و وجودات متنوعه اعتباریه
تجلیات ذاتیه من حیث الصفات و الاسماء و بحسب الافعال و الآثار مراتب
باقیه ده متعینه اولدیغی مجذوب و مطلوب ایله سالك مجذوب مشاهده
قیلور دیمکدر * پس بالاعتبار المذکور صفات متقابله و نعوت متباینه ایله متعین
اولان حقیقت واحده در زیر احدی الذات و سرمدی الصفات اولان
خالق المکنونات جمیع و جوهدن واحد و مرتبه احدیتده تعدد کثرات معدومه
اولدیغنه بناء اولیت ایله متحقق اولان بعینه آخریت ایله متحقق اولاندر
ولکن ذکر اولنان اسرار غریبه کشف صحیح و شهود صریحدن غیریه
منکشفه اولمز کائنه که مظهر کل اولان عارف متحقق مع الکلیه و المظهریه
ذات و حقیقتنی جمیع اسما و صفاتله مشاهده قیلوب حصص وجودیه دن

مطلب
فی تحقیق الحروف
العالیه و سر نقطه
والف و با

هر بر حصه و ذرات کونیه دن هر بر ذره ده مندرج و جامع الکل اولان
نقطه حالیه بی مندرج بولور (فیعیان الذات ویشاهده فی کل منها بجمع الاسماء
والصفات بان یکون بینهما اجمالا وتفصیلا) * پس ظرف کل اولان نقطه ده
اول عین آخر و آخر عین اول و ازل عین ابد و ابد عین ازل اولوب دنیا آخرت
و آخرت دنیاده متضمنه اولور و ظلت عین نور و جلال عین جمال و عدم
عین وجود اولور و بالعکس حدوث قدم و قدم حدوث و سایر مفهومات
متقابله ده رنگ بی رنگی و وحدت حصوله کلور (هو الاول والاخر والظاهر
والباطن وهو بکل شیء علیم) مغربی نه اعلی دیشدر * مغربی * محرمی کو که
تابکوم باز * که حقیقت چه کونه کشت مجاز * جز که باسمع خویش رازمکو *
جز که باحسن خویش عشق مبارز * کشت یک حرف صد هزار کتاب * دادیک
صوت صد هزار آواز * که جزا و نیست در سرای وجود * بحقیقت کسی
دگر موجود * آه ای نور بصر و روح مصور مطلق وجود و ذات احدیتده
جاریه اولان اعتبارات و الفاظ و عبارات تطور حالات و تنوع مقامات
ایله امکان ذاتیده متمکن اولان عارف باللهک احوالی حسیله در غیری دکدر
زیرا من حیث الامکان متمکن ایچون نه وجود و نه عدم و نه حدوث و نه قدم
اولدیغنه عارف اولان مرد کامله فیاض مطلق بحر محیط احدیتده حالات
غریبه و عجیبه و مقامات رفیعہ و منیعہ سیرایتدیروب تجلیات وجودیه و ظهورات
شهودیه و مقامات لاهوتیه و مشاهدات جبروتیه و مکاشفات ملکوتیه
و معاینات برزخیه و ملکیه سننه مستشرف ایدر فاذا کان كذلك ارباب
کشف و وجدان حالت احدیه و هیئت کلیه اجمالیه ایچون مبدأ صور حروف
اولان نقطه بی انمودج ایدوب نقطه ایله دخی باعتبار اسقاط النسب و باعتبار
محو الاضافات و التبعیه و ذات احدیتده اشارت ایشلدر و نقطه بی
اولا و بالذات ولی ایدن حرف الف اولغله ساری فی الکل اولان مرتبه
احدیتده اشارت اولمشدر و عموما حروف کلماتیه و رقیه و ظروف لفظیه و ترکیبیه
الفدن تبادر ایشلدر و اشارت حقیقیه ایله مراد کرک نفسی و کرک حسی
بین المشر اولان امتداد و اصلدن عبارتدرا اما الف و باو حروف سائریه اضافت
اولنان اشارت اشارت مجازیه در حقیقت دکدر کما قیل الالف یشاربه الی الذات
الاحدیه ای الحق من حیث هو اول الاشیاء فی ازل الازل مغربی دخی نه خوب
دیشدر * شعر * نقطه را کرد در الف ترکیب * داد پیوند کاف رابانون *

چرخ راز شوق او بچرخ آورد * نام او کشت زین سبب کردون * ساخت
مجموع از وجود و عدم * دوجهمان ممتزج ازین معجون * پس الف ایله
هویت غیبیه و مرتبه احدیتده اشارت اولندیسه بر مثال نقطه الفه دخی
مرتبه من بورده تطاور و ارتفاع و تجرد و امتناع لازم کلدی زیرا مرتبه
هویتده لا اصلا و لا فرما تعدد اولز و لکن وجوه احدیه و عنوانات ذاتیه دن
اولان خصایصه توجه ایله مرتبه احدیتده تنزل ایدر و بنفسها لنفسها
تواضع ایله عودت و رجعت ایدر و تعین ثانی ایله متعین اولوب مبدأ کثرات
و منشأ انشاء کائنات اولور * پس الف دخی همچنین بواعتبار ایله آخر باده
ظاهر و عین حرف با اولور کما شیر الیه بالباء ظهر الوجود یعنی باب الظهور
اولوب * اب * دخی بحساب ابجد او یح عدد اولغله ثلثه من بوره و بنفسها
بنفسها حرکت ایلسه * ط * حصوله کلور * پس عدد تسع دن اولان حرف
ط دخی مرتبه بعد مرتبه تنزل و عدد واحده و ارنجه حرکت ایتسه * ط ح
ز و ه د ج ب ا * حرف قری ظاهره اولور که حروف من بوره نک مجموعی بحساب
ابجد جمله رقیه اولسه قرق بش عدد اولور * پس آدم دخی بحساب ابجد قرق
بش عدد اولوب بعد مسافه دائره وجود آدمده نهایت بولوب آدم دخی قوس
امکاندن حرکت و سیراسما و صفاته عروجه عزیمت ایدوب قوس وجوب اولان
نقطه مبدأده مستهلک اولسه بدایت عین نهایت و نهایت عین بدایت اولوب
مولانا خداوند کارک شعرندن بو بیت بواحدی مشعر اولور * بیت * آن پادشاه
اعظم در بسته بود محکم * پوشید دل ق آدم امر و زبرد آمد * مغربی
دخی دیر که * شعر * خورشید بر اوج آسمان شد * ذرات جهان
از آن عیان شد * از شهر و ولایت خود آمد * آن شاه بدین جهان جهان شد *
پوشید لباس جسم و جازا * در کسوه جسم و جان نهان شد * کنجی که
طلسم اوست عالم * ذاتی که صفات اوست آدم * و بالجمله نقطه بذاتها
مبدأ حروف بسیطه و منشأ اشکال وجودات مرکبه اولدیسه امر الهی دخی
اقطار عرصه وجود و اطوار مجالی شهودی محیط اولوب حرف کهن
مشابه سنده اولان مفردات طبایع و عناصرک اجتماع و ترکیب ایله نقطه
نطفه دن متکونه اولان اجسام و اشباحده من حیث الهبوط الی عالم الشهاده
ارواح متجدده اظهار ایشلدر (منه بدأ الامور و الیه يعود کل مکشوف
و مستور و هو جل عظمته اول فی آخرتیه آخر فی اولیتیه ظاهر فی عین باطنیه

باطن فی مظاهر ظهوره والیه يرجع الامر کله * پس ای مستکشف اسرار
حروف و معانی مقرب بارگاه سبحانی مولانا جلال الدین رومی دخی حسیض
ناسوتدن اوج ملکوتی عروج و اعتلا و فک اسما و صفاته ارتقا ایدوب تشابع
تجلیات احدیه دن تعدد کثرات عدم و ناپیدا و بلا این ومتی و بی من و ما جمال
وحدت رونما اولمغله عرش رحمانی اولان قلب بی انتهایانده تموج ایدن
بحر زخار علوم لدنیہ تلاطمندن عین حیات لسانرینه ترشح ایلان آب زلال
کلمات قدسیه لری ساحل اشتیاق و فرقه تقاتر نیرسان و صلتی تشنه لب
و پر حرارت اولان اصداق اسماع اهل طریقه چکان اولدقده درر بواهر
محبت و جواهر زواهر معرفت وجود کلدیکی ایچون بنم کلمات حیات بخشی آب
حیات بیلکزی (و نفخت فیہ من روحی) کریمه سیله کنندی ذات احدیه سنه اضافه
بیوردیخی حقیقت مجرده و لطیفه انسانیہ نیک آثار جلیله جدید سنی ابدان
حرف کهنده کوریکز دیو درر کلمات و جواهر عبارات حقایق نکات نثار
بیورمشلردر * پس اودا و اصداقا جناب مولانایه اصناف نثار ایدوب ایتدیله
حبذا ای وجود زیبا و محبتا و مقتدا حقا که کلمات روح افزا کز مرده
دلریمز احیا قیلدی و لکن تحقیق اولثان مدارج اوجات و مراتب عالیاتک
حصول و وصولی لاجرم لذات جسمانیه و جاه و حشمت دنیا و به بی ترکله
اولور زیرا انلرک هریری زهر سکر صورتدر و انبیا و اولیا و اصداقا و اصفیای
انکیچون ترک شهوات ایدوب دنیای فانیه دنال چکمشلردر دیو بیورمشیدی
اما بو حکمت خفیه ده حیران اولمشزدر که انبیاء عظامدن داود و سلیمان
و یوسف علیهم السلام و اولیاء کرامدن اسکندر و عمر بن عبد العزیز
و نیچه سلاطین و امر اکمشلرو محمد الدین بغدادی و علاء الدوله سمغانی
و صدر الدین قنوی و بونلرک امثالی بکار اولیا نیچه اموال و املاکه مالک
اولمشلردر و عبدالله احرار و قاسم انوار و نیچه بکار دخی بعدالریاضه راحت
جسدانی و نعمت جسمانی به اشتغال کوسرتوب خصوصاً اوحد الدین کرمانی
و فخر الدین عراقینک خلاف ظاهر طریقت بعض حرکتلری حکایت اولنوب
وزمانزده دخی مظنه کرامت نیچه صاحب ثروت وارددر * پس ترک دنیا
و شهوات ایدوب ریاضت و عزات و مجاهده و خلوت و فقر و قناعت ایلله نفسه
ذلت و مشقت چکدر مک شرط طریقت و لازمه ولایتدن ایکن بونلرک
اصول مزبوریه وجه مشروح اوزره اولان مخالفتلری نه عجب مانع ولایت

اولیه دیواستشکال ایدن مستکشفان اسرار طریقه نور چشم اصفیای حضرت
مولانا جواب و پررب نبوت و ولایت و نورهدایت بحر فقر و فنا و یاخود ثروت
و غنایه مشروطه دکلدر بلکه قربت و ولایت کونیندن و هستی موهومدن
قطع علاقه ایلله کنندی ارادن چیقوب و ملک و مالی مالک حقیقینک بیلوب
محو تعدد و کثرت و ازاله و هم اثینیت ایلله وحدت حقه عارف اولمقدر یوخسه
ملک و مال مطلقا مانع حب خدای متعال دکلدر دیور رفع شبهات و حل
مشکلات ایدوب بیوررلر که * مثنوی * نکته دیگر تو بشوای رفیق *
ای طریق محبتده رفیق اولان همدم صدیق بنم کلمات حیات بخش خوش
نکاتمدن بر نکته غریبه استماع قلیکه اول نکته عجیبه عارفه نسبت ایلله
* مثنوی * همچو جان او سخت پیدا و دقیق * جان کبی هویدا و عارف
واقف اولمیان نسبت ایلله بغایت دقیق و ناپسندار یعنی عارفان آگاهه
فقر و غنایله ظاهر اولان انبیا و اولیانک احوالی عیاندرا کر چه بوسر خنی
بیلنک مشکدر و لکن عارف اولانله جان کبی نمایان و غیر عارفه پنهاندر * پس
نکته بودر که * مثنوی * در مقامی هست هم این زهر مار * از تصاریف
خدای خوشکوار * مقامات فناءه بر مقام بقا وارددر که بو زهر مار دخی
تصاریف کرد کاردن خوشکواردر یعنی اگر چه کیم ظاهری شیرین
و درونی تلخ اولان نعم دنیا و به و لذات جسمانیه و جاه و حشمت و مکنیت
و ثروت اهل صورته و تلونانده اولان اهل طریقه مانند زهر مار ضرر
بسیاردر و لکن شمولی عام اولیوب ادناس بشریه و تلوثات طبیعیه دن پاک
و طاهر و تجلیات ذات و صفاته مظاهر وید قدرت اولمغله تبدیل اعیانه قادر
اولان ارباب عرفان و اصحاب شهود و ایقانه ضرر و زیان دکلدر غیر یلره
زهر مار ایسه انلره می خوشکواردر زیرا با تقدیر قادر بی همنا * مثنوی *
در مقامی زهر و در جایی دوا * شی واحد بر مقامده زهر و بر مرتبه ده دوا و شفادر
* مثنوی * در مقامی کفر و در جایی روا * و بر مقامده کفر و خطا اولان
بر مرتبه ده مقبول خدادر یعنی لذات جسمانیه سالک مبتدی به کوره زهر
و ارباب فتنایه کوره تریاق و دوا و در دولت دنیا اهل هوایه و ارباب عجب
و استکباره و فرعون و نمرود جبلت اولان جبار لره کفر و خطا و داود منقبت
و سلیمان سیرت و یوسف ملاحت اولان خلفاء کمل و مرشد مکملره کوره صواب
و رواددر * مثنوی * کر چه آنجا او کرزند جان بود * کر چه ارباب نفس

وسالك مبتدئك وجودند نعمت جهان كزند جان اولور ولكن * مشوى *
 چون بد بجا در رسد درمان بود * چونكه انبيا و اوليا و اصدقا و اصفياك تغير
 پذير اوليان وجود بهبودلر نه ايرشه عين درمان ونور يزدان اولور زيرا انبيا
 عظام و اولياء كرامك آفتاب وجودلر ملحه عشق و محبت اولمشدر انلر هر نه به
 نائل و انلر دخی هر نه مقوله شئ داخل و واصل اولسه دريای اسرار
 وحدته غرق و اشعه انوار محبته ملحق اولور و جميع اشياك ماهياتي انلرك
 رنگ بي رنگي حقيقته منصبع اولور انلر بر شئنه تعلق ايتنزل اما اجسام ارباب
 شهوات شول افاعي و حياته مشابهدر كه وجودينه هر نه داخل اولسه سكرائسه
 دخی زهره مبدل اولور اما سالك مبتدئ متلون هنوز كان محبت اولمغله ايكي
 جانبه دخی قابليتي واردر فلهذا اكا لذات جسمانيه و دولت دنياويه مضرات
 دينيه دن اولوب مرتبه سندن دور و صفای دروندن مهجور قيلور مثلاً بختكان
 پوته محبت ايله خامان طريقتك مثالی اكا بكرز كه * مشوى * آب در غوره
 ترش باشد وليك * غوره ده آب اكشي اولور فاما * مشوى * چون بانكوري
 رسد شيرين و نيك * چونكه قورق ايكن انكورك لك مرتبه سنه ايرشه لذت
 و شيرين اولور و همچنان * مشوى * باز در خم اوشود تلخ و حرام * كير و ماء
 عنب شيرين ايكن درون خنده تلخ و حلال ايكن خمر حرام اولور * پس
 كذلك مباح و حلال اولان شير ارباب نفس و هوايه تلاقي ايتسه قوت غذايه دن
 عجب و انانيت و بغض و عداوت و مكر و خديعت و حب جاه و حشمت حصوله
 كلكله تناول اولنان نعم طاهره خم دروننده ناپاك اولور اما خمر مردار
 حرام ناخوشكوار ايكن تصارييف الهيه و الطاف ربانيه بي كور كه * مشوى *
 در مقام سر كه كي نعم الادام * سر كه لك مقامنده بر مصداق (خير خلقكم خل
 خمر كم) نعم الادام اولور يعنى مبتدئيه حرام اولان لذت و شهوت و مكنت
 و ثروت و ملك و رياست كامل و كمللرده خمر حرام نه وجهله خل نعم الادام
 اولور سه اول كزند جان سالكان دخی بونلر ايله اقتزان ايتد كده ملحق نور جذبه
 رحمان اولور مغربي انكي چون ديمشدر كه * شعر * دلي كه آينه روح شاهد
 ذاتست * برون ز عالم نفي و جهان اثباتست * مجو كه در ورق كائنات نتوان
 يافت * علام و اثر آن كه بي علاماتست * كسي نجست و نه جويد ز لوح
 هر دو جهان * نشان نام كسي را كه محو بالذاتست * كسي كه در دو جهانش
 نه ذات ماندونه اسم * وجود يافتش نوعي از محالاتست * مرا كه عادت و راه

رسوم پيدا نيست * چه داند آن كه و راه و رسم عاداتست * مقام آنكه
 نباشد مقيم هيچ مقام * وراي منزلت و رتبه و مقاماتست *

* در معنی آنكه آنچه ولی کامل كند مرید را نشاید كستاختی كردن *
 * و همان فعل كردن كه حلوا طيب را زبان ندارد اما بيمار را زبان دارد *
 * و سرما و برف انكور رسیده را زبان ندارد اما غوره را زبان دارد *
 * كه در راهست كه (ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر) نشده است *

بوسرخ شريف انك معناسي پيائنده در كه هر نسنه بي كه عارف واصل
 و ولی كامل ايله مرید كستا خلق ايتك و همان اول مرد كامل نه ايدرسه
 مرید دخی ايتك روا دكدر زيرا كه حلوا طيبه زبان ايتنزا ما خسته به محض
 ضرر در و برف و سرما و تلخ و شتا انكور پخته به زبان طومر اما غوره نارسیده به
 زبان طوتر زيرا كه قورق هنوز بولده در يعنى انكور لك مرتبه سنه
 وار ما مشدر و سالك غير كامل مقامی (ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر)
 اوجانته اعتلا ايتمشدر كمال تعالی (انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم
 من ذنبك وما تأخر) و يتم نعمته عليك و يهديك صراطا مستقيما يعنى حق تعالی
 بيورر كه حبيب سنك ذنبكندن تقدم و تأخر ايليانى مغفرت ايتكندن اوتورى
 و هم اعلاء دين و فتح بلاد ايله نعمتى سنك اوزريكه تكميل و آخرتد شفاعتكى
 قبول ايله احسانى تتم و صراط مستقيمي هدايت و تعليم ايتكندن اوتورى
 بر عظمت شان و محض فضل و احسانمزدن فتح مبين ايتكده سكا فتح ايلدك تكليف
 حج دخی اتمام نعمتدن اولد بغنه اتفاق ايتشدر و يوم فتح مكه بر نعمت عظيمه
 ايديكه اول كونده حضرت فخر عالم وسيد ولد آدم صلى الله عليه وسلمك طاغفه
 قر يشدن عدوسى قالمبوب يوم بدرده هلاك اولانلردن ماعدا بقيه قلان مكيلرك
 دخی يوم الفتحده كيمي مؤمن و كيمي مستأمن اولديلر (وروى ان هذه السورة
 مدنية الاثنت آيات من اولها قالوا نزلت يوم فتح مكه وهى عشرون
 و تسع آيات) * ايمدى اول معلوم اوله كه فتح لغته بسته و متعلق اولان
 شئي آچا قدر مثلاً فتح باب و فتح قفل و فتح متاع كبي و قال ابن
 عيسى الفتح الفرح المزيل اللهم ومنه فتح المسئلة اذا انفرحت عن بيان
 تؤدى الى الفقه اما عرفده عنوة و عنفا و يا خود صلحا بحرب او بغير حرب
 اعدايه ظفر بولمغه فتح اطلاق ايدرلر زيرا مادامكه ظفر ايله عد و فتح اوليه
 مغلقدر ديرلر و بوآيت كريمه ده اولان فتح مبيندن مراد فتح مكه در ديمشدر

مطلب
 في تفسير انا فتحنا لك
 فتحا مبينا

و بعضيهم فتح روم وفتح ولايت فارس در ديمشقر بعضيهم دخی فتحندن مراد صلح
 حديديه در ديوب بعضيهم دخی حجت و برهان و سيف و سنان ايله فتح اولنان
 فتح اسلام در ديوب قرار و ديمشقر (وقال قتادة رضي الله عنه الفتح والقضاء والفتاح
 القاضي والفتاح الحكومة اي حكمتك بهذه المهادية اوارشدناك الى الاسلام)
 وفتح بمعنى حكم و قضى اولديغنه (ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق) قول كريمي
 دليل ايراد ايتشملر قال الامام الرازي (والاول مناسب لآخر ما قبلها لما قال تعالى
 (ها اتم هؤلاء تدعون لتنفقوا في سبيل الله) الى ان قال (ومن يخل فانما
 يخل عن نفسه) بين تعالى فتح مكة وانهم غنوا ديارهم وحصل لهم اضعاف
 ولو بخلوا الضاع عليهم ذلك فلا يكون بخلهم الاعلى انفسهم) وفتح مكة هجرت
 نبويه نك سكر نبوي تاريخه واقع اولوب بوآيت كريمة النبي سنة ده
 نزول ايتشملر * پس قبل وقوع الفتح فتحك صيغة ماضى ايله ايتاني فتح
 مكة مكرمه محقق الوقوع اولديغى حيث ايله كائن موجود منزله سنده اولوب
 لاجرم متحقق الوقوع اولغله بو برامر غالبدر كه دافعي يوق و بر حكمدر كه
 رافعي يوق و يا خود فتحنا في حكمتنا و تقدير ناديمك اوله (ليغفر لك الله) قولنده اولان
 لام فتحنايه متعلق اولوب لام علتدر وقال الزمخشري فان قلت كيف جعل
 فتح مكة علة للمغفرة قلت لم يجعل علة للمغفرة ولكن اجتماع ما عدا من الامور
 الاربعة وهي المغفرة واتمام النعمة وهداية الصراط المستقيم والنصر العزيز كانه قال
 يسرنالك فتح مكة ونصرناك على عدوك لنجمع لك بين عز الدارين واغراض
 العاجل والآجل و يجوز ان يكون فتح مكة من حيث انه جهاد للعد وسببا
 للغفران والثواب) اما زمخشري نك (علة للمغفرة) قوله اعتراض اولنوب
 ظاهر آيته مخالفدر زير الام مغفرة اوزرينه داخله در * پس مغفرة علت و فتح
 معلل بها اولور بو تقدير جه مناسب اولان كيف جعل فتح مكة معللا بالمغفرة
 ودخی لم يجعل معللا بكم كرك ايدى ديمشقر وقال ابن عطية المراد ههنا ان الله تعالى
 فتح لك لكي يجعل الفتح علامة لغفرانه لك فكأنها لام صيرورة ابن عطية نك قولي
 ظاهر آيته موافقدر و بضاوى دخی (علة للفتح من حيث انه مسبب عن جهاد
 الكفرة والسعى في اعلاء الدين وازاحة الشرك وتكميل النفوس الناطقة
 قهرا ليصير ذلك بالتدريج اختيارا وتخليص الضعفة عن ايدى الظلمة ديوب
 علة للفتح قوايله كشافي ردايتشملر قال ابن الشيخ (لان العلة الغائية للحكم
 وان كالمعلول له متأخرا عنه في الوجود الخارجى كافي قولك ضربته تأديبا

فان التأديب وان كان علة للضرب ومتقدما عليه في الوجود الذهني الا انه
 غاية له متأخر عنه بحسب الوجود الخارجى الا ان المقصود بيان كون المغفرة علة
 للفتح كما يقتضيه دخول لام العلة عليها لبيان كون الفتح علة لها فالمناسب
 للمقام عبارة القاضي) اي مستمع قابل حق جل جلاله انا ولك تخصيصى ايله
 بو فتح مبني تعظيم ايدوب (انا فتحناك) خطاييله حليم فتح مكده اولان
 جهادك بنم عندمده اولان عزت و قربتك ايجون ديوا اكرام واعزاز بيور مشدر
 و (ليغفر لك الله وينصرك الله) كريمه سنده اولان اظهار فاعل دخی مغفرت
 ونصرتدن هر برى حق جل جلاله نك الوهيتنه ومعبود بالحق اول فياض مطلق
 اولوب نصرت و مغفرتنه اندن غيريسى قادر اولديغى اشعاردر و حضرت
 فخر عالم صلى الله عليه وسلمه خود ذنب يوق ايدى و ذنب اولسه خود حق تعالى
 اخبار عن الذنب ايتزدى بعضيهم (ما تقدم من امر مارية وما تأخر من امر زيب
 ديوا بعد وجوه ايله بياناته دوشوب و بعضيهم انبيايه سهوا و عمد اصغار جائز
 اولغله مراد صغاردر و بعضيهم مراد ترك افضلدر ديوب نيجه تكلفات
 ايتشملر ولكن البق و اخرى وانسب و اولى بودر كه حل على الظاهر ايله ذنب
 نبى نه ايدى ونه زله واقع اولمشيدى ديوب بحث وجدال و قيل وقال اولنميه زيرا
 ظاهرينه حل ايله بو بادن بحث موجب تنقيص و اول دخی عبادا بالله تعالى
 كفره مؤدى اولمقدن احتراز اولنه سيما زلات انبياد نوب عوامه تنظير اولنق
 محالدر زيرا انك زلاتى انلره كوره بزدن صدوره كلان فعل مباح
 منزله سنده در يعنى بر مصداق (حسنات الابرار سيئات المقربين) مباحك فعلنه
 مأمور اولمدين انلردن فعل مباح صادر اولسه كرامة لهم عند الله زله منزله سنده
 اولور مثلا بونس عليه السلام اذن الهى اولمدين قومندن مفارقت ايله خروج
 ايتديكى بونس عليه السلامه كوره زله واقع اولمشيدى اما بعضيهم ذنبندن مراد
 ذنوب امتدر ولك خطايى بسبب شفاعتك معناسنه در ديمشقر حقا بودر كه حل
 على الظاهر اولدقده بوندن انسب حل اولمز اما ارباب كشف وشهود ذنب
 مزبورى غيرى طريق ايله توجيه ايدوب جمله دن نجم الدين بو وجهله تحقيق
 ايدر كه (انا فتحناك فتحنا مبينا) يشير الى فتح باب قلبه صلى الله عليه وسلم
 الى حضرت ربو بيته بتجلى صفات جماله و جلاله و فتح ما انغلق على جميع
 القلوب وتفصيل شرايع الاسلام وغير ذلك من فتوحات قلبه (ليغفر لك الله
 ما تقدم من ذنبك) اي ليسترك بانوار جلاله ما تقدم من ذنب وجودك من يد

وخلق روحك وهو اول شيء تعلق به القدرة كما قال عليه السلام اول ما خلق الله روحى وما تأخر من ذنب وجودك الى الابد وذنب الوجود هو الشراكة فى الوجود وغفره ستره بنور الوحدة لمحو آثار ظلمة ليل الاثنية (و يتم نعمته عليك) وهى نور وحدانيته كما قال تعالى (والله متم نوره) ولهذا سماه الله نورا بقوله (قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين ويهديك صراطا مستقيما) اى يهديك بجزبات الطافه على صراط مستقيم عنايته الى ذاته وعفائه * قاسم * جگر پردرد دل پر خون و جان سر مست ناپیدا * شبنم تاريك و مر كك و در سرمایه سودا * دواى خود نمیدانم درین اندیشه حیرانم * بیا اى ساقى باقى بیار آن باده حرا * مرا كوی نشانى كو مرا از عالم معنی * خبر از بی نشان پرسى نشان از بی نشانیها * الا اى عشق سلطان و ش که اجمالى و تفصیلى * تویی حکمت تویی قدرت تویی زیبا تراز زیبا * محمد را بمهمان برکنار خوان احسان بر * شراب از جام احسان بر که سبحان الذى اسرا * تو بناروى بچون را برافشان جعد میكون را * که می یابم زبوى اونسیم جنة المأوى * بیا اى جان خوش سودا بین نور تجلی را * خطابى مستطابى را بگوید ما و حى * آه اى همدم نسیم صبح جلال و محرم حریم قرب وصال اول کریم ذوالجلال و رحیم ذی الجلال عاشق شیدا و هستى موهوم ملری ناپیدا اولان عارف ینالره بوایت کریمه ده عجب سر غریب قتح ایتشدر که استماعندن جانیه صفا و قلبه نور و ضیاء حاصل اولور * ایلدی ضمیر مهرانجلیه روشن و هویدا اوله که ابواب کشف قدم ارباب حدثانه مسدوده اولوب عین ذات ازل هیچ احد مکشوفه دکل ایکن اول محبوب بمثال جمال ذوالجلال لى عیان کورمک و کلام لایزالنى شفاهها ایشدرمک ایچون ابواب کشف قدمی عین احده قتح ایدوب ابواب خزان علوم لدنیه بی مفتوحه بولسون دیو قلب احمدی و روح محمدی و سر سر مصطفوینک ابوابی کشاده و تعریف نفسی انلره افاده ایلدی آه اى عاشق بیچاره بروجهله کشف سبحات جمال ایلدی که مفاتیح تو حید و انوار تحقیق ایله حبیبک جمله واحده ابواب وجودنی مشروحه و هر بر سر موینی مفتوحه قیلوب حتی اول حبیب احد علیه صلوات الله الصمد مجموع عیون وجودیله جمال احدی الذاتی مشاهده ایلدی و انوار فتوحات جلالیه وجود بهبودندن بروجهله اشراق ایلدی که اول آفتاب اسما و صفاتی هر کیم

کوردیسه بشریت ایله کور میوب بلکه بلاشک و ریب خورشید بشره شریفه زندن شعاع نور ربو بیتی لامعه و منتشره مشاهده قیلغله (الم تر الى ربك كيف مداخلك) سرنه عارف اولدیله فلهدا اول نور شعاعی صمدانی دخی دیده جانلری کشاده اولان عشاق و افتاده لرینه (من رآنى فقد رأى الحق) دیوب نور جمال حقیقت محمدیه دن کشف قناع بیوردی اما چشم نامحرمدن مستور اولدیغیچون (ما هذا الا بشر مثنا) دیدیلر فلهدا انلرک حرمانلرندن دخی (وتراهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون) کریمه سیله خبر و یریلوب دیده خفاش لری اول مهر منیر عالمدن محروم ایلدی اولدی آه اى حبیب اله * شعر * عجب در حسن یکتای عجب موزون زیبایى * عجب شاه دل آرایى زهى یکتای بی همنا * زخور شید جمال او بهر وصفی که می گویم * همه ذرات میگویند شهدا بعد آما * بهر سویی که کردیم ترادانستم و دیدم * زهى محبوب زهى احسان زهى ماه جهان آرا * تو در ظلمات تن ماندی در آن خشنود و خوش حالی * اگر دین و ولی داری نکوی سور ماتم را * عجب وابسته جسمی مسمی نیستی اسمی * چواهل عادت و رسمی چه گویم باتو اى رعنا * الا اى احمد و مر سل چراغ مسجد و منبر * تویی سید تویی سرور تویی مقصود از استقصا * آه اى درد یار دن آگاه اول نور اصفیایه واقع اولان قتح مبین اولده و آورده اولان ذنبک سبب غفرانی اولدی * پس اول مزکی و مصفا و مجتبا و مر تضائک ذنب اولی آتش زنه فعلدن نور صفت ذاتی به سقوط و فی اول الاول بوجود الحدوث ذات قدمه هبوطندن عبارت درو مع هذا اوجات در جاتدن بمرتبه به عروج ایتشیکن حقوق ازلیه بتمامه میسر اولدیغیچون اوزرنده اولان حق ربو بیتک کالنده لاجرم تقصیر واقع اولدیسه (ما عرفناك حق معرفتك) دیوب حالت مزبوره ذنب واقع اولدی و ذنب اخری دخی بحر ربو بیته غوطه و قلزم احدیته غوصه قیلد قدن صکره نعت لحظات و وصف لمحاته منازل عبودیتده اولان و قوفندن عبارت در زیر و جدان ربو بیتک شرطی مر سوماتدن خروج ایلدی * پس ذلك القتح سبب غفران ذنبین اولوب نعت توحید و وصف تفرید و تجرید ایله سیرمقاو زربو بیت ایدوب میادین ازلدن سر منزل ابده و ارنجه هم رکاب حیزوم قدم اولدیغی حالده اتمام نعمت و اختتام دولت کمال قربت ایچون (و يتم نعمته عليك) بشارتیه محض اوصاف و عین اتحاد ابلاغ و ایصال بیوردی بعده ارادت وحدانیتی ایله طریق مشیت

ازلیه مستقیمه سته هدایت ایلدیکین بیان ایدوب (و یهدیک صراطا مستقیمه)
 بیوردی آه کیم طریق مزبور نه نک سالکری عسا کر جنود تجلیات
 وتدلیات اولمغله خلق ایچون دکلدر بلکه حق ایچوندرل * پس راه قدمه قائم
 حق دائم اولمغله سالک حادث راه قدمه سلوک قادر اولیوب ولکن حیثی
 محمد المصطفائی جمله دن استصفا و طریق مزبوری اکا احسان ایتکله بلاین
 ومتی نیجه کیده جکند قدی دوتا ایکن برید انوار تجلی قدم اقبال واهلا
 وعر حبا ایله استقبال ایدوب مسالک دیومیه هدایت ایلدی * پس تجلی ذاتیدن
 بال جذبیه رحمان آچیلوب معارج دنوه جذب واذهاب ایدوب حدشن
 قدمه سرعتله اولان سیرندن (سبحان الذی اسری بعبده لیلای) قول کریمیه
 خبر ویردی * پس سیر مصطفوی قلب عسا کر وحدانیه اصل اولدقده
 سطوات جنود عظمت غلبه ایتکله (اعوذ بک منک) دیواندن اکا استغاثه
 ایدوب حقه حقه استقامت ایتدیک ایچون اول قادر واحد دخی انوار
 ربوبیتی ایله ملبس وقوت ازلیه سیله مؤید قیلوب وجنود باقیه رحمتی اخراج
 ایله تقویت ایدوب عسا کر قهر قدم مغلوب اولمغله (سبقت رحمتی غضبی)
 بیوردی * عطار * بیالامصطفی سرور و انست * رخس مانند ماه آسمانست *
 حقیقت نور ذات پاک یزدان * که آمد فاش کرده سراغیان * محمد محو شد تا
 ماند الله * بکاماند کسی اینجای الله * ترا او پیشو اورا نه نیست * درون جانت
 او عین یقینست * دلا معراج داری هست معراج * چرا تیری نیندازی
 بآماج * پس اول مجمع صورت ومعنی وعنقایی (قاب قوسین او ادنی) نک وراثت
 کالیه لری مظهر یتنه قائم اولان اولیاء کل دخی مدارج معارج اعلای قاب
 قوسینه ارتقاء روحانی و متکای اعتلای (ثم فی قتلای) به اتکاء معنویه پیرواثر
 محمدی اولدق قری اجلدن هر بری بال همتلری باز وجوهوای لامکانه پرواز
 ایدوب کمال اخلاص ونفی صفاته مشاهده آثار انوار احدی الذاته اصل
 ولدی الاتصال شهود ایله وجوددن منفصل اولمغله دست هبوب جذبات
 استعار قیودی تمزیق وخرق و تجلی وحدت ذات وجودلری غیب هویتده
 محو و غرق ایتد کدنصکره ربوبیت جناب مطلقدن تشریف خلعت بقاء
 احدی ایله مظهر اسرار کلیه محمدیه اولدق قری اعتبار ایله (لیغفرلک الله
 ما تقدم من ذنبک وما تأخر) تکریمی ایله معزز اولان عارفان واصلانه غوره
 نارسیده مانند اولان سالکان ره رونده تقلید ایتک و افعال و کارنی بعض

رخصت ایجاب ایدن مرتبه لده اکا ایدرمق هرگز مناسب دکلدر دیو کاشف
 اسرار کبریا حضرت مولانا منع ایدوب بیوردرل که * مثنوی * کرولی زهری
 خورد نوشی شود * ور خورد طالب سیه هوشی شود * فرضا اکرولی
 بر زهریه عسل مصفی اولور واکر طالب مبتدی یه سیه هوش اولور یعنی
 ولی کامل و مرشد مکمل لذات جسمانیه دن بعض شیئه اشتغال ایتسه نور
 محبتنه کدورت و وحدتنه کثرت طاری اولیوب جمله اعمال و افعالی رضای
 حقه موافق اولمغله جمله سی لذت حب ازلی به مبدل اولور اما سالک مبتدی
 کثرتنه وحدت مشاهده سته قادر اولمغله لذات جسمانیه و مورث کثرت اولان
 بعض ماسویه مشغول اولسه وحدتنه کثرت ونور محبتنه کدورت عارض
 اولمغله تیرد دل اولور * قاسم * چندبری زنجایی و کجایی و کجا * ازنها نخانه
 تجریدم وازدیر فنا * کار هر کس بصلاحی و صلاتی موقوفست * نظر
 عاشق دل سوخته بر عین عطا * ایمدی بومر تبه علیه هر کسک لایقی اولمدیغی
 ایچون شفق و مر حه * مثنوی * رب هب لی از سلیمان آمد دست * سلیمان
 علیه السلام دن (رب هب لی) وارد اولمشدر بویه دیو کالهاملکا * مثنوی *
 که مده غیر مر این ملک و دست * که بوملک و سلطنت و مکن و قدرتی بندن
 غیره ویرمه * مثنوی * تو مکن با غیر من این لطف وجود * بولطف وجود
 و دولت نامحدودیکه بکا عطا ایلدک بندن غیره ایله * مثنوی * این حسد را
 ماند اما آن نبود * سلیمان علیه السلام دن بو کلام حسده مشابهدر اما اول
 حسد اولمدی * ایمدی فهم درست ایله * مثنوی * نکته لایبغی میخوان بجان *
 لایبغی لاحد نکته سنی زبان جنان ولسان جان ایله اوقی * مثنوی * سر
 من بعدی زبخل اومدان * من بعدی قوائک سرنی سلیمانک بخندن بیله
 * مثنوی * بلکه اندر ملک دید او صد خطر * بلکه سلیمان علیه صلوات الله
 الرحمن ملککنده صدهزار خطر کوردی زرا * مثنوی * موبوملک و جهان
 بدیم سر * ملک جهان موبومباش قور قوسیدر دولت دنیا و ثروت و غنا ده
 بالکز باش قور قوسی دکل بلکه * مثنوی * بیم سر بایم سر بایم دین *
 باش قور قوسیه سر قور قوسیه دین خونی واردر * ایمدی * مثنوی *
 امتحانی نیست مارا مثل این * دولت صوریه کبی بزه بر امتحان و ابتلا یوقدر
 حضرت مولانا قدس سره الاسنی سورة صادده سلیمان علیه السلامه
 بعدالافتان توبه و انابت ایتد کدنصکره (و هب لی ملک لایبغی لاحد من بعدی)

مطلب
 تفسیر و هب لی ملک
 لایبغی لاحد
 من بعدی وقصه
 فته سلیمان علیه
 السلام علی اختلاف
 الروایات

دیو التماس ایلد یکنک سرنی بیان و حکمتی توجیه و عیان بیور مشدر کا قال
تعالی (ولقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه جسدائهم اناب قال رب اغفر لی
وهب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب) یعنی تحقیقاً بر سلیمانی
مفتون و مبتلا ایلدک و انک سریری اوزرینه بر جسد بی روح طرح و القا ایلدک
زیرا جسد لغتده اکل و شربدن بری اولان میت و انک غیری جرم کشفه دیرل *
پس سلیمان بعد جسد الملقی توبه و رجوع ایدوب یارب بکا مغفرت قیل و بر ملک
عظیم هبه و عنایت ایله که بند نصرکه هیچ احدی میسر و لایق اولیه زیرا
تحقیقاً سن هر شیئه قادر کثیر العطایا بر پادشاه بی همتا سن علم شریفه خفی
اولیه که افتان سلیمان و سریر سلیمانی به القا اولشان جسد بیجانده روایات
متلفه واقع اولوب و بوقصه بر حصه (قال رب اغفر لی و هب لی ملکاً) قول
کریمک تفسیرنه مقدمه اولمغله زبان خامه مشکین شمامه ایله روایات مزبوره دن
بعضی نقل اولمغله محله مناسب اولمغله بسط کلام اولندی * پس و هب بن
منبه دن مرویدر که فتنه مزبوره انتزاع ملک سلیمانیدن عبارت اولوب جسد
ملقادن دخی مراد اثنای بناء بیت المقدسه سلیمان علیه السلامه موضع
الماسی دلالت ایلان صخر جنی در که باتقدیر یزدان قرق کون تخت سلیمانیده
مستقر اولدی دیمش و بو اجمالک تفصیلی بودر که بر کون سلیمان
زمانه جزائر بحردن بر جزیره صیدون نام بت پرست بر پادشاه شرک پناه
وارد دیو اخبار اولوب حضرت نبوت پناهک اکثر اوقات و اغلب ساعاتی
غزا و جهاده مصروف اولمغله اول دیاری اوساخ اوئاندن تطهیر ایچون
بساط سلیمانی منک ریاحه وضع اولوب مواکب عساکر انجیم شمار ایله
روی دریادن عبور ایدوب جزیره مزبوره وارد یلرو نصب رایات
توحید ایدوب مشرکری ملکر یله طوتوب شمشیر تدمیر ایله جمله سن قتل
ایتدیلر و لکن اول ملکک جلال فایق صاحبی جایته لایق جراده نام بردخته
ناز پروری اولمغله سلیمان زمان آنی اسلامه دعوت ایدوب اولدخی طوعاً
و کرها صورت اسلامی اظهار ایتدیکچون بر مصداق (نحن ن حکم بالظاهر)
حضرت نبوت دستک آنی حباله نکاحنه قید ایدوب ناز و کرشمه ده ماهر
و حسن جماله مثلی نادر اولمغله کلی علاقه و محبت و کمال الفت و موافقت
ایلدی و لکن اول دختر ضیا اختر شب و روز پدرینک نار افتراقنده اخگر
خاکستر اولوب صد هزار آه شراره بار ایله ناله بسیار و اجراء سرشک بی شمار

ایدوب تمامی شب خوابدن بیزار و انجم وار بیدار ایدی آخر کار سلیمان نبوت شعار
سبب کریمه دلداری استفسار ایتدکده اول دخی قدم پاک نبی به چشم نازندن
در رعل بار نثار ایدوب ای سلیمان زمان بو جسم ناتوانک امتنان دیده کر یابی
بودر که فرمان قضا جریانکر ایله دیور بنم پدرم صورتی سنکدن تراشیده
قیلوب و حال حیوتنده اولدینگی کبی قیص و ازار و عمامه ورداسنی اوزرینه
الباس و بکا تسلیم ایدلر تا که گاه و بیگاه اکا ناظره اولدینگی فی الجمله شعله نار
خاطر حزین اطفاء و تسکین بوله دیو التماس ایلدی حضرت مقدس نبوی دخی
تسلیت خاطر ایچون ملتسمن مبذول بیوروب دیور پدرینک صورتن دوزوب
دختره هدیه و یردیله اول دختر بد اخترده ایسه قدیمی بت پرستلک شیوه سی
اولمغله صورت مزبوره بی موهبت عظیمه عد ایدوب و خلوت خاصنه کتوروب
دایه و جواریسی ایله اول صورته پرستش ایلدی و بونک اوزرینه قرق کون
مروور ایدوب سلیمان زمان بو کار ناهمواردن خبردار اولدی * پس بعد
مروور الاربعین زبده اصفیا آصف بن برخیا وقوع قضیه دن آکا اولمغله
حضرت نبوت پناهی دخی انبیا ایتدکده فی الحال اول دختر بد اخترک
سرخلوتنه واروب صورت مزبوره بی شکست و جراده بی محکم ضرب
ولت و لایقنه کوره عقوبت ایلدی بعده اول زمانده اولان قانون صلحا اوزره
ابکار غیر مراهق غزل ایتدکاری رشته نک کر باسندن البسه طاهره کبوب
بو کار ناهموارک معذرتیچون بر فضای خالیده رماد مفروشک اوزرنده انواع مسکنت
و خشوع و تواضع و خضوع ایله یوزین بارکا، اعلایه سوروب بر موجب
(ثم اناب) توبه و استغفاره اشتغال کوستردی و سلیمان علیه السلام نقض وضوء
ونسوانته تقرب ایتدیکجه خاتم سلیمانی بی ام ولدلی اولان امینه نام خاتونه
ودیعت ایدوب و مراسم رعایت خاتمی اول خاتون فهم و اجرا ایتدکله اندن
غیره اعتماد ایتزدی * پس اول کون انجمه ابروب لباس سیاه شبی آفتاب
عالمتاب یوزینه نقاب و سرا پرده غروبده ذهاب ایتدکدنصرک سلیمان علیه
السلام حریم سراینه عودت و تجدید وضویه عزیمت ایتدکله عادت مألوفه لری
اوزره امینه خاتونی دعوت و خاتمی و دیعت ایدوب سرا پرده وضویه
کیتدی * پس سلیمان هنوز وضوده ایکن سابق الذکر اولان صخر جنی
شکل سلیمانی به تمثال ایدوب امینه خاتونه کندی بی اظهار و خاتمی استفسار
ایتدکده اولدخی بلاتردد و امتراء تسلیم ایتدکله فی الحال انکشته وضع ایتدی

وسریر سلیمانیده قرار طوتوب جن و انس کرمطاوعتی میان بندایدوب
دست بر کردن بسته خدمته قیام کوسر دیلر ازین جانب بعد تجدید الوضوء
سلیمان سر پرده دن چیقوب امینه خاتوندن انکشتی طلب ایلدی با حکمت
ربانیه حضرت نبویه نیک بشره مبار کدری نوع ما تغیر پذیر اولغله امینه
خاتون سلیمانی بتلیوب ای نامحرم سن کیمن خاتمی خود صاحبی الوب کرسی
حکومده قرار ایتش دیوعنقله جواب ویروب سلیمان دخی نظرین جانب تخته
انداخته قیدلده صورت حال نیه منجر اولدیغن کوروب ودارالخلافت نبوته
پرستش اصنامه جرأت ایدن میشوملرک شامتی زمام تسلط و اختیار قیضه
اقتدارندن رفع ایتدیکین بیلوب طریق مناجاته عزیمت ایلدی وروایت اولور که
سلیمان نبی ایام انتزاع ملکده سراینک حوالیسن طولانوب ناس اکاسن
کیمن و بوسر ایک اطرافن بیهوده نیچون طواف ایدرسن دید کلرنده اولدخی
سلیمان دید بکه خلق جنونه حل ایدوب سر مبارکنه خاک پاش اولور لر دی
ونه عجب مجنون سن سلیمان خود غایت حشمت و مکننت ایله سریر سلطنتده
مستقر ایکن سلیمانم دیر سن همی دیولوم ایدر لر دی الحاصل سلیمان علیه
السلام ساحل بحره واروب اجرت ایله صید ماهی ایدنلرک خدمته یناشدی
و بلیه مزبوره دن خلاص اولنجیه د کین صیادلرک سمکن نقل ایدوب بهر
یوم سلیمانه عوض اجرت ایکی سمک ویروب اولدخی برینی رغیفه تبدیل
و برینی بریان ایدوب کفاف قیلور دی ازین جانب صخر جنی کرسی سلیمانیده
جلوس ایدوب قرق کونک ایچنده خلاف آداب نبوت و مغایر شرایط عقل
و شریعت نیجه حرکتی ظاهره اولغله آصف بن برخیا و اشراف و اصفیا حقیقت
حالدن آگاه اولغله صخر جنینک قراره محالی قالمیوب تختدن غائب اولدی و خاتمی
آلوب دریا به آندی * پس باتقدیر قادر خاتمی بر ماهی بلع ایدوب وفی الحال دام صیاده
کرفتار اولدی * پس صیادلر دستور معهود اوزره سلیمانه عوض اجرت ایچون
ایکی ماهی ویروب خاتم اولان ماهی بی قوت یومی ایچون الی قویوب شکمن شق
ایتد کده خاتم سلیمانی لمعان ایدوب نمایان اولدی * پس سلیمان سجده شکر
ایدوب خاتم ایله ملک سلیمانی به مالک اولدی و طوائف جن و انس و وحوش
و طیور بارگاه معدلت پناه سلیمانی به کردا کرد جمع اولوب خدمته بیون باغلدیلر
وابن عباسدن مرویدر که سلیمان علیه السلامک زمان سلطنت ید اقتدارینه
تسلیم اولند قدنصرکه صخر جنی بی دست کردن بسته کتوروب توابعی اولان

شیطانلر ایله بر سنک سیاهک ایچنده حبس ایدوب دریا به آندیلر (کاروی سیخرج
فی آخر الزمان شیطین اوثقهم سلیمان بن داود فی البحر یجالسونکم و یعلمونکم
سنن دینکم و لا تقبلوا منهم) * پس سلیمان علیه السلام (رب اغفر لی و هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی) دیوب الهی رجا ایدر مکه بنی مغفرت ایدوب
و شمدنصرکه بر ملک اعطا قیله سنکه اولکی کبی افتتان واقع اولغله بندن
مسلوب و بونک کبی هیچ احده نصیب ولایق اولیه دیدی و بر روایت دیگر
جسد ملق حضرت سلیمانک وادمکر ملزندن عبارت اولوب انک سببی ایله
خطر فتنه ید دوشدی نیکم ابوهریره رضی الله عنهدن مرویدر که سلیمان
علیه السلامک یتش منکوحه و یوزدن زیاده جوارسی اولوب بر کون سلیمان
علیه السلامک خاطر انور لینه بوخطور ایتدیکه جوارسی و نسوانک شرائط
طوائف اتمامه ایرشد رسم هر برندن برولد محترم توالد ایدوب فی سبیل الله
غز و جهاده قیام کوسر لر دی دیوداعیه مزبوره ایله شرط طوائف برینه
کتوردی ولکن مقابلدلسانلری ابواب خزائن استثنای فتح اتمامکله منکوحه
و جاریه سنک برندن غیر سی حامل اولیوب انک دخی ایام حلی منقضى
اولد قده یک چشم و یک کوش و یک دست و یک پا بر هیئت نصف انسانی
بر پسری متولد اولدی (کاروی مرفوعا الی رسول الله صلی الله علیه و سلم
انه قال لا طوفن اللیلة علی سبعین امرأة تأتی کل واحدة منهن بفارس یجاهد
فی سبیل الله ولم یقل ان شاء الله فطاف علیهن فلم یحمل الا امرأة جاءت بشق
رجل فوالذی نفس محمد بنده لو قال ان شاء الله لجاهدوا فی سبیل الله فرسانا)
روضه الصفا ده مسطور در که سلیمان علیه السلام بووقعه عجیبه دن پریشان
دل اولوب مرآت ضمیرلرین اندوه تمام استیلا قیلدی بر کون سلیمان نبی ایله
آصف ولی هم صحبت ایکن مادری نیم تن اولان پسری حضور لرینه کتورد که
سلیمان علیه السلام احوال فرزند ایچون کمال ملال اظهار ایلدی آصف
روشن دل ایتدی یا سلیمان زمان خاطر یمه شویله الهام اولدیکه هر بریمز
نفسمزه اظهاری عار و غایتله دشوار اولان سر ضمیر مزی اقرار و آشکار
ایدوب عالم الغیب و الشهادة اولان اول پادشاه غفاردن صدق و خلوصمک
مکافات ایچون بو طفلک شفا سن مسئلت ایتسک مأمولدر که اول قادر ایچون
ملتسمز مبدول بیوره ایدی * پس بو فکر حسن جمله ید مستحسن کورینوب
اولا جناب مقدس نبوت مآب درگاه مسبب الاسبابه مناجات ایچون فتح باب

ایدوب ایتدی الهاملکا پروردگار ابو عبد ضعیفکه بو قدر ملک و سلطنت
وجه و مکننت ارزانی بیورمش ایکن حضورمه کلان ایکی شخصک بریسی
پرسم تحفه برتفاح کتورسه و بریسی تهی دست کلسه بر مصداق (تهادوا
تحابوا) دست آویزایله کله نیک هدیه سی باعث از یاد محبت اولوق اعتباریله بنم
دیده رغبت و چشم شفقت الما کتوره نه زیادجه نظر ایدر الهی بن بو گفتار مده
صادق ایسم شفاخانه غیبکده مکنوز اولان داروی صحتی بو فرزند علیه
عطا قیل دیدی * پس سلیمان مر اسم دعای بو وجهله اتمام قیلد قده حضرت
واهب العطایا اول پسرک معدوم اولان سمع و بصر بن ایجاد ایدوب تمام
چشم و تمام گوش اولدی بعده آصف دل صاف ایتدی ای لطیف و خبیر
و سمیع و بصیر بو عبد فقیرک دخی کرارا و مرارا صورت استغنا ایله یا سلیمان
نبی بنی امر وزارتدن عفوایله دیو استعفا ایلدم مع هذا احوال جناتم مطابق
مقال لسان اولیوب میل امر وزارت ضمیر مده مثبت ایدی اکر بو کلامده
صادق القول ایسم بو فرزند نظر مر جتک مبذول و بی دریغ اولسون
دیدی چونکه آصف دخی سر ضمیرندن هتک استار ایتدیه اول جلیل
و جبار فرزند سلیمانده کتم عدمدن برید قدرت اظهار ایلدی * پس ام ولد
دخی انواع مسکننت و افتقار ایله بارگاه قاضی الحاجاته مناجات ایدوب ای
عالم الضمائر سکا معلومدر که سلیمان نبی به محض فضلکدن بو قدر مکننت
و ابهت و خاتم سلطنت و تاج خلافت ایله دولت نبوت و نور بهجت و یروب
بنم زوجم بونک کبی بر پادشاه دنیا و آخرت ایکن چشم حرص هر قنغی شاب
چار ابروی خوش صورته دوش اولسه نولیدی بنم چقم اولیدی دیو
آر زومند زوجیت اولورم اکر بن جاریه ک بو خصوصده راست کو ایسم
بو فرزند ناقصه عافیت عنایت قیل دیدی * پس اسرار مزبوره (کاشمش
فی وسط النهار) آشکار اولد قد نصکره حق تعالی اول فرزند بر پای مکننت
دخی احسان و صحیح الارکان ایلدی * پس سلیمان زمان مبدع زمین و آسمانه
جد فراوان و شکر بیکران ایدوب محبت فرزندی قلبنده کبنیان مرصوص
مثبت و منصوص اولوب و طائفه جنیانک اشراسی جائز که بو فرزند معمر
اولورسه اول دخی بعد از سلیمان بزه سلطان و فرمان ران اوله دیو اضاعه
و اتلافه مبادرت ایده جکری مرآت مهر انجلای سلیمانده نمایان اولمغله
نولیدی بر مشفق و مهربان بونو باوه باغ جنازه متکفل اولیدی دیمکله

دیمکله ابرار جنیاندن بعض اخبار بارگاه سلیمانده صدق و خلوص اظهار
ایلدیلر که جناب مقدس نبوی اول با کوره شجره نبوتی انله سفارش
ایدوب تعهدنده صرف اقتدار ایدمل سلیمان علیه السلام دخی ملتسار بن قبول
ایدوب حاصل عمرنی انلرک کشف کفاله و کشف جایه لرینه تحمیل ایلدی
و بو معنی غالباً حد توکلدن خارج اولمغله مرضی بارگاه احدیت اولیوب لاجرم
بافرمان حی لایموت ملک الموت اول کلبن کلزار نبوتدن سر بر آورده اولان
وردنا شکفته نک کلاب روانن استجلاب ایدوب برک جسد پر مرده سن کرسی
سلیمانی اوزرینه القا ایتدیلر * پس حضرت حق و قادر مطلق افتتان مزبور
وسر غریب مذکور بیان ایچون (ولقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه
جسدنا) دیو یوردی * ایدمی فتنه مزبوره عشقدر که محبت دختر ملک و یا خود
حب اولاددن تبادر ایلدی حقا که هر برفته به دیده اعتبار ایله نظر اولنسه
مشیمه عشقندن تولد ایتشد * نظم * حاکم مطلق خدای ذوالجلال *
قادر بیچون قدیم برکال * کرد حاکم عشق را بر عالمی * کاهل معنی امر خوانندش
همی * عقل را بر عالم خلق اینچنین * کرد حاکم دنیا و دین * هردورا
آمدشدا و از نظرتان * کشت اقبالی و ادباری عیان * روح پاک آن نظرتان
بهره مند * از محبت و از معارف سر بلند * در روش اقبال و ادبارش نیز * هم
عنان آمد بتقدیر عزیز * عقل را این هر دو حال از عکس اوست * و همه احوال
اکر بد کر نکوست * فلهمذا سلیمانک دخی قلبی حب مزبور ایله مشغوف
اولد قده اسم رقیب چشم غیرت ایله جلال ایدوب آتی منزل ملکدن اسقاط ایله
قفار فراق و بوادی هجر و افتراقه القا و کندی محبتنی انسا ایدوب حتی
قلبنده حب ماسوا رونما اولمغله کرسی صدر سلیمانی و سریر ملک جثماننده
شهوات جسمانیه دن صخر وهم و غفلتی اجلاس ایدوب اراضی فکر تی
افساد ایلدی * بیت * هر که را اوبی رو اماره شد * از بلاد معرفت آواره
شد * پس بو قدر هجر و انفصالدن صکره اول فیاض مطلق کمال فضل و رحمتدن
لطف و عنایت ایدوب مرآت قلبی حب ذاتی احدیتنه ارجاع ایتکله سبب
افتتان ضمیر سلیمانه نمایان اولوب حقیقت معرفت ایسه من العرش الی القرش
حب جمال احدیتدن غیری جمیع مکوناندن انفراد قلب ایکن لوازم حقوق
معرفتی رعایت ایتدیکنه تائب و کمال معرفته طالب اولوب مقام وحدتده بلاتلون
تمکین ایچون بر ملک عالی رجا ایلدیکه من بعد ملک ایله مالکدن تحجب اولیوب

هرگز بونک امثالی ابتلا و امتحان ایله جنود مکر و قهر مسلط و نفسیه نفسندن
مستور و مبعود اولیه * نظم * معرفت پس بقای جان باشد * پس فناء ملک
جاودان باشد * پس بتحقیق می شود مشهود * پس بتلبیس می شود مستور *
و بوندن صکره بحر شفقت سلیمانی تموج ایدوب بر مبتلا دخی ملک ایله مالکدن
محبوب اولسون دیو ظاهری بخل و باطنی عین مرحت اولان (لاینبغی لاحد
من بعدی) قولنه بسط کلام ایلدی * نظم * یا مغیث المذنبین معطی
السؤال * یا انیس العارفين یا ذا الجلال * ای خداوند جهان دار کریم *
لا يزال ولم یزل حی قدیم * نیست جز لطفت کسی فریادرس * یا اله العالمین
فریادرس * نزد آنکس کین سخن را محرمست * نیش نوش آمد جراحت
مرهمست * پادشاهان بندگان خسته ایم * جمله در دام بلا پابسته ایم * نیست بی
فضل تو جان را قوتی * یا غیاث المستغیثین رحمتی * آه ای مستکشف استار
اسرار مفتح الابواب اول جناب آفتاب نور نبوت تاب علیه صلوات الله
التواب درگاه فیاض و وهابدن ملک رفیع الدرجات التماسه قصد و عزیمت
ایتدکده رعایت کمال ادب ایدوب بر مصداق (من تواضع رفعه الله) اساس
طلبی موجب از دیاد رفعت اولان (رب اغفر لی) نیاز یله سطح تواضع
اوزرینه بنیان و تقویم و رجاء مغفرتی طلب ملک اوزرینه تقدیم و طلب ملک
دخی اگر چه کیم جمله زلاتدن ایسه دخی مسبوق بالمغفره اولورسه زلات
مزبوره ایله عبد مستغفر مطالبه اولمندیغن تفهیم بیوردی بناء علی ذلك
منظور نظر عنایت رحمانیه اولان مغفورله دن هر کیمک بد اقتدارنده بر ملک
بولنسه ائک بدندن عدل و نصفندن غیری شی صادر اولمندیغیچون آفات ملک
و مکنندن مأمون و تبعات ابهت و سلطنتدن محفوظ و مصون اولور * پس
سلیمان علیه السلام الهاملکا بکا بر ملک عطا قیل که بندن غیری هیچ احد
سندن انی طلب ایتیبوب (ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی) مصداق بجه
خطر فتنه ملکه دوشمیه زیرا ملک لاجرم جالب فتنه در * پس بندن صکره
ملک مزبور بر عبدضعیفک سبب افتتانی اولیه و یا خود (مالاعین رأت ولاذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر) ایله توصیف و تعریف بیوریلان ملک لایقنایه
مطلع اولیانلر مجرد بودولت صوریه فانیه دن آرزوی تمتع ایتیمه لر زیرا بنم طلب
ملکدن قصدم دولت صوریه ایله انتفاع جسمانی دکلدر بلکه بنم نفسم و قلبم
و روحم و رعیت و مملکت ایچون اولان خلوص نیت و علو همت معنای آخر در

بیوردی * ایلدی ای طالب دولت سرمدیه سلیمان علیه سلام الله المنانک نفسنه
اولان نیتی نفسی صفات ذمیه و اخلاق لئیمه دن تزکیه و تصفیه در زیر حقیقت
تزکیده بغیر الاضطرار نفسی اختیار یله استیفاء شهوات حیوانیه و مستلذات
نفسانیه دن رلایله منع ایتمکدر و صحت امتحان نفس ایسه بی مزاحمه و مانعه مالکیت
و ملکیتدن غیر یله اولمز زیرا نفس علی وجه الکمالیه مالک ممالک اولق
بو معنادر که جبلت انسانیه ده مر کوزه و طبیعت بشریه ده مر موزه
اولان دواعی نفسانیه دن هر نه مقوله داعیه صادره اولورسه اصلا
مانع و مزاحم اولیبوب و کمرچه فلان مشتهی مطلوبمدر و لکن
نه چاره قدرتم یوقدر دیو احتیاجی اولیه و مع التملک والقدره مشتهیات
جسمانیه و مستلذات شهوانیه حرکت ایتدکده نفسک توقاتی و هوانک
غلیانی حالنده جمله سی علی وفق المرام جاضر و آماده ایکن (خالصا لله
و طلبا لمرضاة الله) نفسی مشتهیات مزبوره دن دور و مراضع
و مشار بندن محروم و مهجور ایتکله تزکیه نفس ایلیه * پس بونک کبی
صدیقک نفسی اکل و شر به محتاج ایکن اغذیه دن انقطاع ایله مرده اولان
جسد کبی میت اولمغله حی ابد دخی بر موجب (فلنحیینه حیوة طيبة) و بر خوای
(قد افلح من زکیها) نفس زاکیه بی صفات حمیده ایله احیا ایدوب دنیا
و مافیهایه من کل الوجوده میل و رغبتی قالمیوب سلیمان صفت اولور زیرا
سلیمانک دنیایه رغبتی اولیدی کسب بدندن حاصل اولان نان پاره بی لاجرم
فقرا و مساکینه تناول ایدوب (مسکین له جالس مسکین) دیو بیورمز دی اما
سلیمانک طلب ملکه قلبه اولان نیتی دنیایه قدرت و مافیهایه مکنتی وار
ایکن محبت و زینت و شهوات و لذاتندن قلبی تصفیه ایله آخرته توجه
و دنیادن اعراض ایله اصل دنیایی زمین قلبندن ازاله و اخراج ایتمکدر تا که
قلب شریفی غش و دنسندن صاف و نقی و قابل فیض الهی اوله زیرا قلب
جمع صفات ربانیه به مرآت واقع اولمشر و اما روحنه اولان نیتی اخلاق
الهییه ایله تحلی و تزینتدر اخلاق حمیده حصوله ایسه علو همت و خلوص
نیتدن غیری طریق یوقدر زیرا مرغ پران جناحین ایله طیران ایتدیکی کبی
علی الهمه دخی اوجات درجاته بال همتی ایله پرواز ایدر و لکن همتک دخی
تریه سی مقاصد دنیویه دنییه بعد الوصول مقاصد مزبوره بی تحصیل
مراتب اخرویه ایچون صرف ایتکله در اما بشرط آنکه مقاصد دنیویه به

نائل اولدقدن صکره ترک ایلده اگرچه کیم مقاصد دنیویه واقعه تربیه همتک
اثریدر ولکن بعد حصول المکنه والاقتدار درجات عالیه و سبله اعتلا ایچون
صرفنک اثرینه هر کس نائل اولمز حتی علوهت اخلاق الهیه دن اولدیغیچون
حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم (ان الله يحب معالي الامور ويبغض سفاسها)
بیور مشدر * پس سلیمان نبی دخی دنیانک اقصابی مراتب و مقاصدنی التماس
ایلدی اکابناء که معالی امور و محبت و سفاسی و ردائنه بغض و عداوتله متخلق
باخلاق الله اولدیغی حالده همتی تربیه سنده روحنی تجلیه ایدوب دنیایی عدم
التفاتله استخدام ایلده امار عاییه اولان نیتی بودر که انلره عطا و احسان و بذل مال
و جاه ایتکله قلوب عبادی تألیف ایلده زیر اقلوب انسانیه لاجرم کندی به محسن
اوله نك محبتنه مجبولدر کما قیل * بیت * احسن الی الناس تستعبد قلوبهم * و ربما
ما استعبد الانسان احسان * بو تقدیر چه خلق عالم نبی علیه السلامه محبت ایتسه
اللهه محبت ایتش اولور کما قال علیه السلام (من احبني فقد احب الله) * پس
الله و رسولنک محبتی اجتماع ایدن قلب محل ایماندر و شویله که احسان ایله قبول
ایمان ایتزل ایتسه بر خوای (وایده بخنود لم تروها) غلبه و قهر ایله انلری
داخل دار الامان ایمان ایدوب بودخی صورت قهرده معنی احسان اوله
اما ملک ایچون اولان نیتی اظهار دین و اقامت حق و اعلاء کلمه توحید ایله
حقه توسل ایچون دنیایی صرف ایتکله متاع قلیل دنیایی خیر و ابقی اولان
دولت باقیه اخرویه به تبدیل قیلق ایچوندر * پس سلیمان نبینک (لاینبغی
لاحد) قوی حضرت حبیب خدا محمد المصطفی علیه من صلوات الله الاوفایه
متناول اولور می اولمزمی دیو وارد اولان سؤاله ارباب تحقیق بو وجهله
جواب ویرمشلر که کرچه من حیث الصورة متناولدر ولکن علوهت
و کمال قدر و منزلت جهتدن متناول اولمز خصوصا من حیث الصورة اولان
شمولی عدم استحقاق ایچون دکلدز زیرا حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم
بلا زجت و طلب ملک عظیم عرضه قیلنوب حبیب خدا علوهتدن قبول ایتیبوب
(الفقر فخری) بیوردی فاما بحسب المعنی (من بعدی) قوی حضرت محمد
علیه السلامه متناول اولمز زیرا اول فخر عالم صلی الله علیه وسلم (فضلت
علی الانبیاء بست) بیوروب جمیع انبیاء و مرسلینک سلطان و افضلیدر
باخصوص خفا یو قدر که سلیمان علیه السلام ملک و سلطنتله تخصیص دخی
اولدیسه رسل اولوا العزمدن برینک درجه سنه نائل اولیبوب مع هذا جمیع انبیاء

و مرسلین ست مزبور ایله رتبه نبی علیه السلامدن مفضولدر * پس معنای
ملک حقیقینک ملک سلیمانی صورت و مثالی اولوب صورت خود معناده مندرج
اولدیغی جهتدن رسول علیه السلامه (وکان فضل الله عليك عظيما) قول
کریمی ایله تخصیص بیوریلان فضائلده بلاریب و اشتباه ملک سلیمانی دخی
داخلدر بلکه سلیمانک مطلوبی اولیان صدهزار ملک و مکتب عرضه قیلند قد
بر خوای (ما زاغ البصر وما طغی) حقندن غیرله متسلی اولیبوب من حیث
العزة والدلال غیره نظر و التفات ایتدی * نظم * عالمی را کر بکردی
سر بسر * زین حدیث از کم کسی یابی خبر * آن زمان کین قصه میگردم
ظهور * موج میزد در دلم دریای نور * کوه هر عمان در دست این سخن *
رهبر مردان مر دست این سخن * قصه کان از ذوق جان آید پدید * جز بذوق
جان در و نتوان رسید * ایدمی ارباب جلالت و اصحاب آیالت اولنلرک
معلو ملری اوله که مملکت پرور و جلالت کسرتک بر امر عظیم و حل
ضخیمدر شو جهتدن که اولا پادشاهک جوارح و اعضا و نفس و قلب و جمیع
حواس و قواسی حقیقته انک رعیت خاصه سیدر * پس بر پادشاه و یا خود
بر حاکم حواس و قواسنی قید فرمان شریعت کشیده ایتد کجه سلطنت عالمیان
و حکومت جهانیانک مر اسم حق رعایتی نه و جهله برینه کتوره بیلور
زیرا صفات مزبوره ایله متصف اولمق حق تعالینک محض عنایتیدر
و تلونبوت اولمغله حکومتدن اعظم کار یوقدر تکیم حبیب اکرم
صلی الله علیه وسلم (ان افضل عباد الله عند الله منزلة يوم القيامة امام عادل
رقیق) بیور مشدر یعنی عند الله يوم قیامته رتبه و قدر جهتدن افضل
عباد الله رقیق القلب و صاحب شفقت اولان سلطان عادلدر باخصوص
امام عادلک طاعتنی حق سبحانه و تعالی رسولنک و کندیکنک طاعتیه سلاک
واحد منظم قیلوب (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم)
بیور مشدر اما بموجب (کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته) جمیع عالم بو سلطنت
خاصه ده مشترکدر و هر کس کندی وجودی ممالکنک رعیتی اولان جوارح
و اعضا و حواس و قواسنه عدل و داد ایتک جمله سنک ذمت همتنه لازمدر
ولا جرم هر کس روز قیامته مملکت وجودنده ساکن اولان امور رعیتک
فساد و صلاحندن مسؤولدر آه ای غافل و نا آگاه هر بریمز سؤال اولنور که
ای درد مند بیچاره شول دیده که بزم مطالعة آیات کمال و مشاهده غایات

جمالز ایچون ایجاد اولمش ایدی نیچون عدالت ایتیموب سرغفلت وشهو تدن
نظر اغیاره استعمال ایلدک وکوش شنوا که بزم درج جواهر کفتار
وصدق لائی اسرار مزایکن نیچون محل هذیان ایتدک وزبان کویا که
بزم آلت ثنا وعده ذکر روح افزا مزایکن نیچون مالا یعنیده اجرا ایلدک و دل که
صد هزار جان ایله بزم مست وفا و خانه جان بچار حد وقف حب وهوا مزایکن
نیچون مکراه اولوب منزل وسواس و خانه هوا هوس ومکر ابالیس ایلدک
حدو فابو میدر نیچون تجاوز ایلدک دیوب فردا فردا موبو حساب و عتاب
اولنه ایمدی اعضا و جوار حندن غیری رعیتی اولیان شخص واحدک محاسبه
ومعاتبه سی بو وجهله دشوار اولیحق عالم زیر فرمان وجهان حیز اطاعتده
اولان سلاطین وحکامک احوالی نیه مجرا اولور محمدیه کر بولردن
ویرایسه خوش جواب بولسردر حق قنده چوق ثواب مشتولایه حق که وار
بولدک آمان برفرح ویره که حق بیله همان کل بروانصاف ایدلم ای عزیز
قو پسردر چونکم آخر رستخیز بود کلی بیکری کیم آدمی کیم صولک اوجی
بوله شول قوتلودمی یا الهی رحمتک ارزانی قیل شول که لایقدر سکاسن آتی
قیل قولک ایشی سهوایله کفران اولور شاهک ایشی عفوایله غفران اولور
شمدیکم ایمان ووروب قیلدک عطا پس عجبمی عفواید رسک کر خطا ایمدی
بنم عزیزم مثنوی پس سلیمان همتی باید که او پس بر سلیمان همت کر کدر که
اول دولت دنیا به مفتون اولیوب مثنوی بکذر دزین صد هزاران زنک و بو
صد هزاران زنک و بودن بکجه و آلایشه کوکل و یرمیه زیرا بو برامر عسیردر که
مثنوی باچنان قوت که اورا بودهم انجیلین قوت ایله که سلیمانه
اعطا اولمشیدی مع هذه القوة مثنوی موج آن ملکش فرومی بست دم
انک دخی اول ملکک موجی دم و نطقی بند ایتدی یعنی سلیمان علیه السلامه
برکون تحریک ریاح همتی ایله تلاطم امواج سلطنتدن متبذه اولان کثرات
صافیات جیاد عرضه و پیش نهاد اولند قدده آتلیک سیرینه مقید ایکن وقت
صلوة عصر فوت اولمغله اول اسب تازیلرک سوق واعناقن قطع ایدوب
مشغله مزبوره باعث فوت صلوة اولدیغنه دم بسته قالدی و درگاه قاضی
الحاجاته مناجات ایتدکه حق جل و علا آفتابی درجه هنکام عصره ار جاع
ایدوب صلوتی ادا و قضا ایلدی کما قال تعالی اذ عرض علیه بالعشی الصافیات
الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحاب ردوها

علی فطفق مسحا بالسوق والاعتناق پس دولت صوریه لاجرم مانع
قرب احدیت اولمغله مثنوی چون برو نبشت ازین اندوه کرد بوغم
واندوه دن سلیمان علیه السلامک مرآت قلب مجلا رینه چونکه غبار
فکر ماسوا واقع اولدی پس قلب شریف لرینه کمال رقت کلوب مثنوی
بر همه شاهان عالم رحم کرد جمله پادشاهان جهانیه رحم و شفقت ایلدی
نیجه محل مر حمت اولسونلر که برکون سلیمان علیه السلامک دریای کفتار درر
بار لزدن (علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء) کلام تفاخر آمیزی جریان
ایدوب بو ائشاده لشکر انجم شمار ایله حوالی شامده وادی نمله دن مرور
ایدورکن وادی مزبورده میرنمال اولان طابخیه نام بر مورچه لک سلیمانک
انبوه پر شکوه ایله ایاین کور کده ای نمال بی مجال سلیمان امین عسا کر دریا
مثال ایله ایابه استبحال ایتشدر توقف ایتیموب داخل مسا کین اولیکز کیم پایمال
اولیه سز دیو واد النمله ده اولان مورچه لره تعال تعال ندا سن ایلدی
سلیمان نبی دخی سبحان الله العظیم بونه عجب قصه پر حصه در که بر مورچه
ضعیفه بو وجهله رعیتی غنی چکوب باب حبابه لرنده صرف اقتدار ایلیه
وای شول سلاطین جهاندارانه که غمخواری رعیتده مورچه دن کتر اوله
دیو بر خوای (فتبسم ضاحکا من قولها) کفتار نمله دن خنده حسرت
وتبسم عبرت اظهار ایتد کدن صکره (رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الی انعمت
علی و علی والدی وان اعمل صالحا ترضاه) مغزای کریمی اوزره الهاملک بکا
الهام ایت رعایا پرور اولمغله شکر نعمتی یرینه کتور مکله و شکر حق پدر و مادری
ادا ایتمکله بکا توفیقک عنایت قیل تا کیم بر عمل صالح ایشله یمکه رضا که
موافق اوله دیو مناجات ایدوب بیت بی عنایات حق و خاصان حق کر
ملک باشد سیاهستش ورق مفهومی کویا اولدی پس بحکم مقدمات
مزبوره ملک و مالکیت نظر نظارده اگر چه کیم محض رأفت و رحمتدر ولیکن
خداوند ملک عالمدر که پادشاهلغک هر بر نفسنده صد هزار آفتی واردر پس
بو جهتدن سلیمان علیه السلام مثنوی شد شفیع و کفت این ملک ولوا
پادشاهان جهانیه شفیع اولوب دیدیکه الهی بوملک ولوا و بخش وعطا که
بکا و یردک مثنوی باکالی ده که دادی مر مرا برکال و قدرت ایله و یر که
بکا و یرمش ایدک و یا خود بر صاحب کماله و یر که اول کالی بکا و یرمش ایدک
یعنی بوملک کثیر که انک رعایتی امر عسیردر من حیث الکمالیه بنسندن دون

و فر و تر اولانه و یرمه که مر اسم حقوق رعایتند عدم اقتدار ایلله مبتلا و مفتون
 اولیه باکالی ترکیبی (واسئل القرية * وجاء ربك) کبی مجاز حذفی قیلتدن
 اولیق موافق ایکن شمعی مر حوم کالدن مراد کندی معنایسته در صاحب کمال
 اولیق ممکن دکلدر دیو حصر ایتدیکی درجه کاله نائل اولدیغن اشعار در
 * پس علی کلا التقديرین سلیمان علیه السلام ایتدی الها ملکاً پروردکارا
 * مثنوی * هر که رابدهی و بکنی آن کرم * هر کیمه که و یرهن و اول کرمی
 که ایده سن * مثنوی * او سلیمانست آن کس هم منم * اول کس سلیماندر
 و حقیقتده اول کسنه همان بنم یعنی بکا احسان ایتدی کلا کالات و عرفان و دولت
 جاودانی عباد کدن هر قنغی عبد مختار که لطف و عنایت اولنور سه بن عبد
 ضعیفک نه وجهله عدل و داد ایتدم ایسه اول لطف و کرم و خلق و شیم سنک
 احسانک اولدقد نصکره اول عبد موفق دخی دولت فانییه مفتون اولیوب
 اگر مملکت انفسی و اگر ممالک آفاقیده عدل سلیمانی ایتکله اخلاق الهیه و صفات
 حیده ربانیه جهتدن اول کسنه سلیمان و بن دخی بعینه من حیث الصفات
 الکمالیه اول کسنه اولورم بو تقدیرجه * مثنوی * او نباشد بعد و او باشد
 معی * اول مر دکامل (من بعدی) دیدیکم زمره دن اولیوب بلکه (هبل) قولده
 معیت ایدوب عدالت و نصف جهتدن بنم ایلله درجه واحده اولور
 * مثنوی * خود معی چه بود منم بی مدعی * معی خودنه اولور بلانزع
 وجدال اول کسنه بعینه بنم الحاصل آدمی مجرد کوش و پوست اولیوب بلکه
 حقیقت انسانییه مظهر کالیه اسما و صفات کلیه الهیه و مرآت تجلی ذات
 احدیه اولان لطیفه مجرد دن عبارت اولغله * م * جسم شان معدود
 لیکن جان یکی * مضمونجه اگر چه بحسب الزمان اشباحی بند نصکره دخی
 اولور سه حقیقت واحده مظهریتی جهتدن اول کسنه نک عدالتده بندن
 فرقی اولیوب بلکه * م * تفرقه در روح حیوانی بود * نفس واحد روح
 انسانی بود * مصداقجه اثنیت مر تفع اولغله من حیث البروزانده ظاهر
 اولان بنم عین حقیقت اولوب بواجاد معنویه نزاع و جدل اولن و بالجمله
 قصه بی نه دراز ایدلم * مثنوی * شرح این فرضت گفتن لیک من *
 سلیمانک (من بعدی) قوی و معی رمزی و او منم بی مدعی سرینک تحقیقاتنی
 نیچه و جوه ایلله شرح و ایضاح ایتک فرضدر و لکن (العارف یکفیه الاشارة)
 بو محله اختصار ایلله اکتفا اولنوب ضمن حکایه ده شرح و اشارت اولنق

اوزره * مثنوی * باز می کردم بقصه مردوزن * اعرابی قصه سنه رجوع ایلدم

* مخلص ماجرای عرب وجفت او *

زن ایلله مر داعراینک ماجراسی مخلصنک بیانده در یعنی عطا و کرمده حاتم
 اولان خلیفه نوشیم حکایه سنده مولانا خداوند کار بر مر داعرابی ایلله زوجہ سی
 میانده قلت حوایج سببی ایلله بر قصه بیانده شروع و مناسبت ایلله نیچه اسرار
 و حقایق و معارف و دقایق بیان ایدوب متروک و منسی مثابه سنده اولد یغیچون
 سبب کفتار مثنوی و مستکشف اسرار معنوی اولان حسام الدین چلبی اتمام قصه
 مر دوزنه طالب اولد قلری جهتدن بیورر که * مثنوی * ماجرای مر دوزن را
 مخلصی * ماجرای مر دوزنه بر مخلص * مثنوی * باز می جوید درون
 مخلصی * دام طبیعتدن مخلص کیر و بر مخلصک درونی طالب اولدی * ایتدی
 ای مخلص قصه دن حصه آلوب تلواندن مخلص و مجادیلرسک متنبه اولکه
 * مثنوی * ماجرای مر دوزن افتادنقل * بطریق التمثیل ماجرای مر دوزن
 نقل واقع اولدی * ایتدی بر خوای (وفی انفسکم افلا تبصرون) * مثنوی *
 این مثال نفس خود میدان و عقل * و مثل و حکایتی کندی نفس و عقلکه مثال
 بیل * پس عقل مذکر و نفس مؤنث ایچون سزه اتمودج و مثل ایراد ایدوب
 * مثنوی * این زن و مردی که نفسست و خرد * بومر دوزن که ذکر می
 سبق ایلشدر مراد نفسله عقلدر و ایکسی دخی * مثنوی * نیک بایستست
 بهر نیک و بد * نیک و بدی فرق و تمیز ایچون زیاده لازم و مهمدر زیر
 (و بضدها تمیز الاشياء) * مثنوی * وین دو بایسته درین خاکی سرا * بویکی
 لازم و ضروری بوسرای جسم کشیف تیره خاکی و محبوس ظوارق افلا کیده
 * مثنوی * روز و شب در جنک و اندر ماجرا * لیل و نهار جنک و ماجری
 و اختلاف چون و چراده درل مثلان ستره خوی زوجی اولان مر داعرایدن
 دخل و خرج ایتدیکی کبی نفس دخی عقل مردی امر معاشنده استخدام
 ایدوب * مثنوی * زن همی خواهد حوایج خانقاه * زن طبیعت و نفس
 بی حیت دائماً خانقاه جسمک حوایج و لوازم ایست * مثنوی * یعنی آب و رو
 و نان و خوان و جاه * یعنی یوز صوبی و عار و ناموس و عرض و وقار و نان
 و نعمت و جاه و حشمت و امارت و ریاست طلب ایدوب و امنیه سنه وصول
 ایچون * مثنوی * نفس همچون زن بی چاره کری * نفس مؤنث زن
 اعرابی کبی چاره کری مرادات و تحصیل مهمات ایچون * مثنوی *

گاه خاکی گاه جوید سروری * گاه خاکی طبیعت و گاه فرعون جبلت اولوب
سرورلك طلب ايدر الحاصل زن اعرابی قناعت پیشه اولمغله زیب و زینت
وشهوات نفسانیه حصو لچون مرد اعرابی به ریش خند و انواع تملق ایله گاه
پشت بزمین ایدوب و گاه اولور اولمزه قناعت ایتمامکله زوجتک اوستونه بنوب
سرورلك ایتدیکی کبی نفس مؤث خبیثه دخی آرزوی سروری ایله
هر صاحب حشمته جابلوسی و تملق ایدوب خاکپایی و عبددرم خریده سی اولور
و حوائجته نهایت و امنیه سنه غایت اولدیغی جهندن هر نه دولته ایریشه
ذلت احتیاجدن بری دکل ایکن مزخرفات فانیه و متاع قلیل دنیای دینه
ایله مباهات و مفاخره ایدوب سرورلك و اقرانندن امتیاز ایله جاء و منصب
وسرا فرازلق آرزو ایدر * نظم * ای اسیر لذت دنیا چه بود * جز زیان
از نفس بد فرما چه سود * جو جواز مردم کدایی تابکی * اخرای جان
پادشاهی تابکی * میرو دبر باد ملکست سر بسر * چند ازین بی آب رو بردن بسر *
ز آتش غیرت نداری هیچ دود * خالک بر سر بادت ای تنک وجود * حسرتا کن
نفس محبوب دغل * بخبر ماندی ز محبوب ازل * از فسون آن جهان دار
غرور * دور ماندی از جهان دار غفور * فاما مرد مردان جهاد و شیر دلیر
شجاعت نهاد اولان * مثنوی * عقل خود زین فکرها آکا، نیست * عقل
معاد خود نفس بد خلقک بو مقوله افکار ناهموار و ذلت و افتقار و وجه
افکارندن آگاه و خبردار دکلدر بلکه جهان ملکئی برک تره مقداری کور میوب
و فانیه کوکل و یر میوب * مثنوی * در دماغش جز غم الله نیست * اول
عقل معادک که مراد قلب و روح در دماغ جان و فکر جناننده الله در دندن
و مبدأ و معاد غنندن غیری هم بو قدر وجوه اغیاره عشق لسانندن جاری اولان
یقدر * نظم * چیست عقل مدرک اسرار روح * قابل انوار عرفان یار
روح * دارد از انوار ربانی ضیا * تابدان باطل کند از حق جدا * ضد عقلت
لشکر شهوات شد * شاه روح از کید شان شهوات شد * ای حسام الدین
چلبی * مثنوی * گرچه سر قصه این دانست و دام * گرچه سر قصه بودانه
و دامدر یعنی مرد وزن قصه سی خاصیات نفس و عقلی آشکار و تجلیه و تصفیه
ایله حب ذاتی بی شکار ایچون دانه و دامدر ولیکن مجرد خاصیات بیلمکله
جمال عرایس معنادن کشف قناع اولمغله کمال حسنی تماما پیدار اولماشدر
* ایدمی ای حسام الدین * مثنوی * صورت قصه شنو اکنون تمام *

حالا صورت قصه بی تمام ایش بشرط آنکه صورتله معنایی جمع ایدوب اکا کوره
ایش ایت زیر * مثنوی * کریان معنوی کافی شدی * اگر مجرد اقرار
و ایمان و عرفان و ایقان ارکان شریعت سزمر صوص البیان اولیدی و بیلدم
اکله دم دیمک کفایت ایدیدی و جانب معنایی طوتوب مر اسم صورت باجمعها
متروک اولیدی * مثنوی * خلق عالم عاقل و باطل بدی * خلق عالم عاقل
و باطل اولور دی یعنی عبادات بدیه و طاعات جسمانیه دن قالب نظام
عالم صورتک سلك انتظامی منقطع و فساد انجام اولور دی * ایدمی غافل
مباش که سالک مستعده آثار محبت فیضان ایتد کد، نفس تلبیس ابلیسک
ایدوب مقصود خود محبت الله ایدی چونکه حاصل اولدی شمدن صکره (تفکر
ساعة خیر من عبادة ستین سنه) خواستجه همان فکر و حیرت و شوق و محبت
کفایت ایدر دیو ابطال طاعت بدیه و تعطیل عبادت جسمانیه ایله حومه
شریعتدن طرد و طریق هدایتدن رد ایتک ایستر * پس زنهان نفسک بو تسویلاتنه
الدائموب و بوداعیه بی خاطر رجائیدن عد ایتوب فکر شیطانی ایدیکن
محقق بیله سن و بوندن اقدام اولان سر خنده حلوا طیبیه زیان ایتز خسته به
زیان ایدر دیمکدن مر ادم اولیاء کمل بطالات و عطالات ایله ترک طاعات و عبادات
ایدر لر قیاس ایتیه سن فکیف که سلطان انبیا حبیب خدا علیه صلوات الله
العلیا عشق و محبت و دنو و قربتده جمله دن اقرب و افضل و اکمل کمل اولوب
سائر مجذوبین و عاشقین انک شمع پروانه لری و دریای حبک دردانه لری
اولوب جمیع مکونات انک عشقنه ایجاد اولمش ایکن کیر و عبادات صوریه
و طاعات بدیه دن منقطع اولمیوب حد رسومدن خروج ایتماشدر * ایدمی
طاعات و عبادات لازمه محبت اولدیغیچون مقتدای محبت کستری سهل
ابن عبد الله تستری (المحبة معانقة الطاعة ومباينة المخالفة) پیور مشدر و قال
جنید (علامة المحبة دوام النشاط والذوب للشهوة یفتر بدنه ولا یفتر قلبه)
وفی الحدیث القدسی (کذب من ادعی محبتی ثم اذا جنه اللیل نام عنی) * ایدمی ای
مستمع مقلع * مثنوی * کر محبت فکرت و معنیستی * اگر محبة الله لباس طاعاتدن
مجرد فکرت و معنی اولیدی * مثنوی * صورت روزه و نماز نیستی * سنک
روزه و نماز و طاعات و نیاز یکک صورتی اولمزدی و معنی بلا صورت مستحسن
اولیدی انبیا و اولیا و جماعت مؤمنین اصفیا صفوف عبادات قالبیه عقدنه
منسلك اولمزلردی * نظم * خود نکاهی از خود استغفار کن * نور اورا

بین و ترک نار کن * چند روزی بندگی کن بنده وار * تادهندت بر حرم شاه بار *
 بار اورا چون تو حامل کشته * با چنین باری چه کاهل کشته * کر سلامت
 بار با منزل بری * پهلوانی پردلی نیک اختری * پس ای سالک مهتدی مثلا
 * مثنوی * هدیه های دوستان بایکد کر * احباب و اودانک بر برینه هدایای
 * مثنوی * نیست اندر دوستی الاصور * دوستلق بایده دکلدر
 الاصور تدر بر برینه قلبلرنده واقع اولان محبتلری محسوساتدن
 اولیوب معنی و معقولدر * پس مادامکه ارباب محبت لسان قال و یا خود آثار
 محبتدن اولان بر حال و یا خود محبتدن اقتضا ایدن بر هدیه بی اهدا ایتدیکه
 صورت محبت رونما اولمز * پس بذل و عطا و تحف و هدایا معنای محبت صورت
 اولدینگی کبی حب خدانک دخی صورت هدیه سی صوم و صلوة و حج
 و زکوة و تسبیحات و تهلیلات و تضرعات و مناجاتدر کما قال الجنید (علامة کمال
 الحب دوام ذکره فی القلب بالفرح والسرور والشوق الیه والانس به و ایشار محبت
 علی محبة نفسه والرضاء بكل ما یصنع وقیل اثر المحبة بذل المال والنفس فی سبیل الله
 وسئل سفیان بن عیینة عن المحبة فقال ان المحبة هی اتباع الرسول صلی الله علیه
 وسلم * ائمدی محبین و عاشقین انکیچون عبادت ایدر لر که * مثنوی *
 تاه کواهی داده باشد هدیه های بر محبت های مضمر در خفا * تا کیم صورت معنی اولان
 هدایا قلب باصفا و کون خفاده مستور اولان محبتلرک اوزرینه شاهدک
 و یرمش اوله * مثنوی * زآنکه احسانهای ظاهر شاهدند * زیرا که
 احسانات ظاهره شهود عدولدر * مثنوی * بر محبت های سرای ارجند *
 سر و خفاده اولان محبتلره ای ارجند و سعادتمند اما عبادات ظاهره و طاعات
 صوریه شهادتند دخی غره اوله که * مثنوی * شاهدت که راست باشد
 که دروغ * سنک شاهدک آفاده اولان کبی کا، راست اولور و کا، دروغ اولور
 وعند التزکیه فسادی ظاهر اولدقده مرتبه عدلدن دور و عدم قبول ایله
 بهجور اولور ای واه و دریغ ای عبادتند غره اولان فقیر و عاجز امام محمد
 غزالی بدایة الهدایه نام گنجه ابن مبارکدن بر حدیث مفصل روایت ایدوب
 معاذ بن جبل رضی الله عنهدن یا معاذ بنه حدیث روایت قیل استماع ایدلم
 دینلد کده معاذ رضی الله عنه بکاء شدید ایله اغلا یوب ایتدی حضرت
 فخر عالم صلی الله علیه وسلم بیوردیلر که (یا معاذ ان الله تعالی خلق سبعة املاک
 قبل ان یخلق السموات والارض فجعل لكل سماء من السبعة ملکا یوای فیصعد

علیه الحفظة بعمل العبد من حین اصبح الی حین امسى له نور کنور الشمس
 حتی اذا اطلعت به الملائكة الی سماء الدنيا ذکرته وکبرته فیقول الملائكة الموکل
 للحفظة قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا صاحب الغیبة امرنی
 ربی ان لا ادع عمل من اغتاب الناس کذا وکذا) سماء ثانیه ده عملیه تفاخر ایدنه نک
 و سماء ثالثه ده تکبر ایدنه نک و سماء رابعه ده صاحب عجبک و سماء خامسه ده
 حسودک و سماء سادسه ده ناسه مر حتی اولیوب و حین اصابت بلا ده صبر
 ایتیوب شکوی ایدنه نک و سماء سابعه ده عبادتده حقدن غیر شی مر ادا یدوب
 بلا خلوص ریا ایله عبادت ایدنه نک عباداتی مقبوله اولیوب صاحبک
 یوزینه اور یلور دیو تحقیق ایتدیکدن صکره آخر حدیثی بو وجهله اتمام ایدر که
 قال علیه السلام (و یصعد الحفظة بعمل عبد من زکوة و صوم و صلوة و حج و عمره
 و خلق حسن و ذکر الله و یشیعه ملائكة السموات حتی یقطعون الحجب کلها
 الی الله عزوجل فیقفون بین یدیه یشهدون له بالعمل الصالح المخلص لله تعالی
 فیقول الله اتم الحفظة علی عمل عبدی و انا الرقیب علی قلبه انه لم یردنی
 بهذا العمل و اراد به غیری فعلیه لعنتی فتقول الملائكة کلها علیه لعنتک و لعنتنا
 فتلعنه السموات السبع و من فیهن قلت یا رسول الله کیف لی بالنجاة و الخلاص
 قال علیه السلام اقتد بی و ان کان فی عملک تقصیر) الی آخر الحدیث بو محله
 اولان لعنتک معنای خالص اولمیان عملی حق تعالی رد ایدر ملائکه دخی
 رد ایدر دیمکدر مشکوة الانوارده دخی حدیث مزبور بو وجهله نقل اولنشد
 * قاسم * غلطی نیست در حساب و شمار * صد هزار ست و صد هزار هزار *
 تو بغفلت نشسته شب و روز * کنج برداشت از میان اغیار * ائمدی خلوص
 قاب اولمدین خلقه کا، اراءت و کا، دعوی مستی محبت ایتمه زیرا هر سرکر
 و کیفیت محبت الهیه دن اولمز و هر بر مستانه شراب عشق الهی نوش ایتمز
 بلکه * مثنوی * مست کاهی از می و کاهی زدوغ * مستک کاهی باده
 عشق الهیدن و کا، سر خوشلق دوغ حب ماسوادن اولور * پس باده عشق
 الهی ایله خمر حب ماسوایی فرق ایتیمان بی تمیز * مثنوی * دوغ خورده
 مستی پیدا کند * اکشی بو غرد ایرانی کبی اولان خمر نخوت ایتیمش
 ایکن باده نایدن مست اولانلر کبی بودخی خمر حرای محبت ربانیه نوش ایتیمش کبی
 مستک اظهار ایدوب و بلکه وجد و حالتلر اشعار ایدوب * مثنوی *
 های هوی سر کرانیها کند * های وهوی سر کرانیلر ایدر و باشن

صاحب اغزین کو پر دوب کوز لریں بار دوب الارین چار پوب دوست
دوست عشق عشق دیو کر چکدن مست مد هوش شراب محبت الهی اولان
عاشق کبی شور شر کو ستر * قاسم * لاف عرفان میزند آن جاهل لاغر
شکار * نغمه ققنوس را با جقق عقق چه کار * حس نداری کردانی
بوی دوزخ از بهشت * خوار باشی کر کل نسیرن نمیدانی زخار * صوفی مادر
طلب چون کوی میکردد بسر * مهره کل رانمی داند ز در شاهوار * الحاصل
سمعه و ریاضات انواعی اولوب مثلاً * منوی * آن مرایی در صیام و در
صلاست * اول مرایی صلات و صیامده و سجود و قیامده در * منوی *
تا کمان آرد که او مست ولاست * تا خلقه کان کتوره که اول مست دوزخ
ریاسکران حب و ولا اوله * رباعی * در دل همه شرک روی برخاک چه
سود * زهری که بجان رسد ز تریاک چه سود * ای غره بظاهرت قبایی آراست *
بانفس پلید جامه پاک چه سود * (عن عدی بن حاتم قال قال النبی علیه
السلام یومر بناس یوم القيمة الی الجنة حتی اذا دنوا منها واستنشقوا
رائحتها ونظروا الی قصورها والی ما عد الله لاهلها نودوا ان اصرف فوهم
عنها لانصب لهم فیها فیرجعون بحسرة وندامة ما رجع الاولون والاخرون
مثلها فیقولون یاربنا لو ادخلتنا النار قبل ان ترینا ما ریتنا من ثواب ما اعدت
لاولیائک فیقول الله ذلک اردت بکم حیث کنتم اذا خلوتم بارزتمونی بالعظیم
فاذا قیمتم الناس کنتم مجتنبین تراؤن الناس باعما لکم بخلاف ما یطوی علیه
قلوبکم هبتم الناس ولم تهابونی فالیوم اذیقکم الیم عقابی وقال علی کرم الله
وجهه للمرائی اربع علامات یکسل اذا کان وحده وینشط اذا کان فی الناس
ویرید فی العمل اذا اثنی علیه وینقص اذا ذم به فاعلم ان بعض الریاء جلی وخیفی
وبعضه اخفی من حرکت النمل فی اللیلة المظلمة اما الجلی فیا بیع علی العمل حتی
لولا له لم یرغب فی العمل واخلفی منه ان لا یشغل بال عمل علیه ولكن یخفف العمل
کالذی یتجهجد کل لیل و اذا کان عنده ضیف زاد نشاطه واخلفی منه ان لا یرید
نشاطه ولكن لو اطاع علیه غیره قبل فراغه او بعده فرح به ووجد فی نفسه
نشاطا واخلفی منه ان لا یسر بالاطلاع علیه لکن یشوق ان یدأ بالسلام
ویوقر ویتعجب من یسی الیه وذلک یدل علی انه یمن علی الناس بعمله وامثال
هذه الخفا یا اذا طوب بالآخذ یوم العرض علی الرحمن یرحون الامر مشکلا
فلا یخلو عنها الا لصدیقون ولذا قال علیه السلام لابی ذر یا ابا ذر جدد

مجتنبین ای صالحین
مطیعین لله (لغة)

السفينة فان البحر عمیق واحمل الزادن فان السفر بعید وخفف الحمل فان العقبة
کؤد واخلص العمل فان الناقد بصیر) وبالجملة حقیقت ریاء هیئت وشیاب
وبعض اسباب ایله قلوب ناسده طلب حرمت و منزلت ایچون اعمال حسنه
اظهار ایتکدر امانه فائده * قاسم * چه ذوق نیستی یابی که هستی *
بیالای توانی شد که پستی * بدان صوفی صاف این مسئلت را * زما
دوری اگر از خود نرستی * همه یاران بمنزله رسیدند * تو غافل مانده
در بت پرستی * بیا قاسم دل از اغیار بردار * توجه کن بحق هر جا که هستی *
کفتاری نه بسیار ایده لم * منوی * حاصل افعال برونی دیگرست * حاصل
کلام افعال صوریه غیریدری یعنی بنم دیدیکم افعال ظاهره و اعمال صوریه
مرایی و مقلد لک اراءت ایتدکری سمعه و ریاء و تسبیح و عصا و خرقة و عبا
و حرکات نار و ادکلدر بلکه بنم تحقیق ایتدیکم اخلاق حسنه و اعمال خالصه
و افعال صالحه عارف واقف و عاشق صادق صادق شول عبادات صافیه لیدر که
* منوی * تانسان باشد بر آنچه مضمرست * تا که اعمال بدنیة خالصه لری
مزکی و مصفا اولان مر ایای قلوب مجلو لرینه و درون صفا اتصاف لرینه
اولان عشق و محبت و تجلی جذبات و حدت لرینه نشان و علامت اوله کما قال
ابو عبدالله التستری (صدق المحبة العمل بطاعة المحبوب وقال مالک بن دینار
علامة حب الله دوام ذكره وقال ذوالنون ان الله عباد الله هم مكنونة من لباب
المعرفة قدس قوا بکاش المحبة شربة فها مواء على وجههم اقبالا على ربهم
فسلكوا الطريقة المستقيمة وتسار عوا الى رضوان الله * بیت * بجان آمد
زهجران جان مسکین * اغثنی یا غیاث المستغیثین * پس سقیم ایله مستقیم فرق
اولمق و محبت خالصه ایله غیر خالصه بی تمیز ایتک موهبة الهیه دن اولمغله
ارشاد اللطالین قواعد مناجاتی تعلیم ایدوب حضرت مولانا بیورر که
* منوی * یارب آن تمیزده مارا بخواست * الهام ملک پرورد کار اطالب
صادق لری کدن اولمغله سن بره فرق و تمیز توفیق و عنایت و لطف و هدایت قیل که
* منوی * تاشناسیم آن نشان کرز راست * حتی نشان کرزی نشان راستدن
اکلیه لم و کاذب ایله صادق فرق ایدلم و خلوص قلب اله کتوروب هوایی عشق
و محبت بتلیه لم زرا نور محبت طلوع ایتزایسه بواسرار دقیقه نیجه معلوم اولور
کرچه (الظاهر عنوان الباطن) مصداق نیجه اعمال بیرونی احوال درونه شهادت
و محبت قلبه دلالت ایدر و لکن کا صادق و کا ناموافق اولوب هر برحسه انک

تمیزی میسر اولمز زیرا مجرد شیئ ظاهر بنی اعتبار ایدن باطنشدن خبردار
اولمز فاما نور خدا ایله بینا اولان متفرسین حقیقت حاله واقف اولوب لاجرم
اصابت ایدر اکابناء که عالم شهادتده اولان صور محسوسه ظلال صور مثالیه در
ومثال مقید که خیالدر مثال مطلق نمودا ریدر وثائیک اوله نسبتی جدا اولک
در یاه وروازه نک آفتابه اولان نسبتلری کیدر * پس سالك سلوکنده
مثال مطلقه رسیده اولدقده اول عالم مطابق علم حق اولمغله هر نه احوال که
مشهودی اوله صواب اولوب خطا اولمز فاما مثال مطلقدن آگاه اولمیان برشیئ
کندی خیالنده تصور ایلسه اکاظم دیر لکاه اصابت وگاه خطا ایدر
(کما سئل الجنید عن الظن والفراسة انهما واحد فقال لا الظن ينفسد بتقلب
القلوب والفراسة تستضيء بنور الرب وسئل الحسين بن منصور عن الفراسة
فقال من تكلم بعلم من تعليم فانه يجوز عليه الغلط والسهو وربما يخطئ ويصيب
وهذا من مقامات ظاهر الايمان ومن تكلم عن الانوار المشرقة عليه من الصفات
الالهية خرجت الفاظا تامة شافية ناطقة في الضمائر من حضور وغيبة
ودنو وبعد وصرف عنه كل سهو وغفلة كما قال صلى الله عليه وسلم اتقوا
فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله) حبيب رب العالمین حضرت سید المرسلین
علیه صلوات الله بو حدیث شریفله منافق ومرتائی اولان کاذبلری عالم
حکیم اولان مؤمن صادقدن تحذیر بیورمشدر که حتی صورتی سیرته وظاهری
باطنه موافق اولمیانلر عالم ربانیدن احتراز ایلر زیرا علماء بالله الله نور یله
نظر ایدوب اگر وفاق واکرتفاق هر کسک حالی انلردن مخفی دکلدر فراست
ایسه بر خاطر صحیحدر که سواطع انوار الهیه قلبه لمعان ایلدکده عبده متفرس
سواطع انوار ایله ادراک معانی ایدوب خاطرینه موافق اولانی قبول ومتباین
ونا مطابق اولانی ظاهری نه صورتده اولورسه اولسون رد ایدر وحالت
مزبوره خاصیات ایماندن اولمغله حق جل وعلا کرامه لهم عباد مؤمنینک
قلبلرین منور وصدورلرین منشرح قلمشدر اما فراست دخی علی حسب قوة
الايمان متفاوت اولوب ایمانی قوی اوله نک فراستی دخی اقوی اولور مثلاً
بر مؤمن مستعد محارمندن غرض بصرو شهواتدن امساک نفس ایدوب اکلی حلال
اولسه واغراض دنیه واغراض دنیه دن اعراض ایله طاعات وعباداته قیام
کوستروب اتباع سنت ایله تعمیر ظاهر و دوام ذکر و مراقبه ایله تنویر باطن
ایلسه اول نور صفای بمقوله مصفا فی الواح نقوش حوادث سفلیه اولان

مطلب
فی تحقیق الفراسة

نفوس فلکیه جذب ایدوب مشاهده خطابدن بهره دار اولمغله اسرار
اطلاعی اتم واشمل اولوب لاجرم فراستی خطا ایتز * ایمدی قلیلری نور
الهی ایله منور اولان شول علماء ربانین در که (کونوا ربانین) تشریف ایله
مشرف اولوب اخبار خلقدن و ماسوایه اشتغالدن فارغ و اخلاق الهیه ایله
متخلق اولمشدر * روایت اولنور که * بر کون بر رجل نصرانی باشنه عمامه و دستار
ورساله وازار ایله شکل مسلمینه تمثیل ایدوب جنید بغدادی قدس الله سره نک
مجلس وعظنه کلوب صدر نشین اولدی واثنا ی وعظده رجل نصرانی قامت
راست ایدوب (ایها الشیخ اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله) نه معنادر
دیوسؤالنه جواب ایستدی جنید بغدادی دخی سر مبارک لرین جیب مراقبه
چکوب و بعد زمان سر بر آورده اولوب یا نصرانی ایمانه کل که وقتی ایرشمشدر
بیوردی * پس اول رجل نصرانی ایمانه کلوب (اتقوا فراسة المؤمن) نه معنادر
بیلدی کذلک ابوالعباس بن مسروقدن روایت اولنور که بر کون رواج طیبه
ایلّه مجر و کوزلری مکمل مشکل یوز لوشیرین سوز لوعلم تصوفده ماهر
بر شیخ باهر اولوب بزه وعظ و نصیحت ایلدی واثنا وعظده هر بر بمن کرامت
کوستروب امت محمد بو مجلس مزده خاطر بکزه برنسته خطور ایدر سه اخفا
ایتموب و حجاب دوشیموب بکا اعلام ایدیکز دیو الحاح ایلدی بندخی بو شیخ
یهودیدر دیو خاطره ایدوب و بو خاطره کتدیکجه قوت بولدی بالاخره شیخه
توجه ایدوب چونکه خاطره مز اظهارینه رخصت و یردک * ایمدی بنم خاطر
صحیح بودر که سن یهودیسن مؤمن دکلسن دیدم اول شیخ بندن بو کلامی
استماع ایتدکده بر زمان سر فرو ایدوب دم بسته قالدی بعده رفع رأس
ایدوب ایتدی حقاسن صادقسن فی الواقع بن یهودی یم تور اتده کوردمکه
صدیق اوله نک فراستی بهر حال خطا ایتز بیورلش * پس جمیع مذاهبده
ممارست ایلوب لکن بریندن مطمئن اولوب بالاخره سره ملاقی اولدیغده
کندی نفسه ایتدم اگر صدق وار ایسه بو طائفه ده در بونلرده دخی یوغیسه
صدق دیدکری همان بر اسم بلاسمادر دیو سزنی امتحانه کلش ایدم * پس
صدق و حقیقتکنر اظهر من الشمس اولدی (اشهدان لا اله الا الله واشهدان
محمد رسول الله) دیوب صدق له ایمانه کلدی و کبار صوفیه دن اولدی (قال
ابوسعید الخراز من نظر بنور الحق يكون مراد علمه من الحق بلاسهو ولا غفلة
ولا تقصير ولا زيادة بل حکم حق نطق به حق علی لسان عبیده وقال الحسين

ابن منصور الحق اذا استولى على سر ملكه الاسرار في عينها وخبير عنها
 * ايمدی حق باطلدن ونيکی بددن و خلوصی ریادن تمیز ایلان نور فراست
 اولدیغیچون کاشف الاسرار مولانا خداوند کار بیوررلر که * مثنوی *
 حس را تمیز دانی چون بود * حس ایچون تمیز نیچه اولور بیورر میسن بو وجهله
 اولور که * مثنوی * آنکه حس بنظر نور الله بود * اول حس و فراست که
 الله نوری ايله نظر ایدر اوله و بالجملة شول صادق که نار جذبات صفات
 نفسانیه و ادناس بشریه سن احراق و افنا ایدوب قلبنده نور محبت الله درخشان
 اولسه دیده حسنی دخی نور بصیرت ايله مجلا اولور و سابق الذکر اولدیغی
 کبی صدق و کذب انکله معیار ایدوب کندیده اولان نور محبت اثری
 انده دخی موجود ايسه اثر مزبور شخص منظورك صدقه شهادت ایدر
 * مثنوی * و اثر نبود سبب هم مظهر ست * همچو خویشی از محبت
 مخبر ست * و اگر اثر محبت اولسه سبب دخی مظهر محبتدر مثلا شول قرابت
 کبی که محبتی مخبردر حاصل کلام حضرت خداوند کار سباقده اولان ایات
 شریفه ده دوستلرک بر برینه ارمغانلری در و نلرنده مستور اولان محبتلرینه
 دلالت ایلدیکی کبی اعمال قالیبه دخی هدایای احباب کبی صورت محبت و آثار
 صداقتدر بیورر مش ایدی * پس مظهر محبت اولان آثاردن غیری دکلیدر
 دیو وارد اولان سؤال مقدره جواب ایچون بیوررلر که بعض سبب دخی
 وارد که اثره محتاج اولیوب بلکه اول سببک و جودی همچو اثر مخبر محبتدر
 مثلا زیدک قرن دانی عمرو و عیسی بشر و خالی بکرک قرابتلری اسباب محبتدن
 اولدیغی کبی بر شخص مستعدده آثار صوریه اولسه ولکن اول کسسه نک
 اهل عشقه رغبتی و ارباب محبتیه میل و الفتی اولسه مذکورک و دوالفتی اسباب
 محبتدن اولغله اول دخی زمره محبتدن معدود اولور کذلک بر سالکک دماغ
 جاتنده لذت محبتدن غیری نسنه یوغیکن مقتضیات بشریه ايله نفس
 مطمئنه دن اظهار محبت ایچون هدیه مشابه سنده اولان اعمال بدیه سته
 کلال و رونق شوقنه ملال کلوب آثار محبت زائله اولسه ولکن سالک متلون
 قلبنه عارض اولان کثرتدن اکثر اوقاتده توبه و ندامت ايله اولکی انجلاسنه
 راغب و فقر و مسکنت ايله صحبت مردان خدایه طالب اولسه حالت مزبوره
 دخی مخبر محبت اولوب لکن لواحه لک مرتبه سندن هنوز نفسی تخلص
 ایتوب تلونات بشریه و تقلبات طبیعیه دن نجات بولما مشدر الحاصل

تصفیه در و نده کمال انجلايه نائل اولیان لاجرم اثر و یا خود سبیه مقید
 اولوب مرد آزاد و حردلشاد اولما مشدر فاما * مثنوی * نبود آنکس نور
 حقش شد امام * مر اثر ریا سبیه اسرار غلام * شول کسینه که نور حق اکا
 امام اوله اول حر و همم آثار و اسبابه غلام اولمز یعنی شول مرد سالم و مرید
 مستسلم که امامی نور یزدان و مقتداسی سایه رحمان اولان مر شد کامل
 اولسه اول شمس محبتک نورینه اقتدا ایدوب اسباب ظاهره و آثار صوریه ايله
 استدلاله احتیاجی قالیوب احوال درونه اول هممک نور یله مطلع اولور
 * مثنوی * یا محبت در درون شعله زند * و یا خود نور محبت الهیه پرتو
 ایدوب قلب سالکده شعله زن وضیا کستر اوله * مثنوی * زفت کردد
 وز اثر فارغ کند * و تریه و تدر بجه اول نور محبت قوی و غالب اوله و سالکک
 اختیار جزئی و عقل معاشن آلوب اثر دن فارغ ایدر یعنی سالکک قلبنده
 جذبه رحمان غلبه ایتد که عاشقی شعور و عدم شعور دن ربوده ایدوب
 عاشق مجذوب عین محبت و نور وحدتده محو و مستغرق اولور و (لی مع الله
 وقت) او جاتنه ارتقا و اعتلا ایدوب * مثنوی * حاجتش نبود بی اعلام
 مهر * مهر و محبتی اعلام ایچون اکا حاجت اولمز * مثنوی * چون محبت
 نور خود زدر سپهر * چونکه محبت کندی نورنی سپهر اوزرینه اوره یعنی
 چونکه آفتاب حب ذاتینک نوری فلک قلبدن طلوع و برج مشرق سردن
 بزوغ ایدوب وسط سماء روحده شعشعه باز اوله ظل بشریت بکلیته مرتفع
 اولوب نور محض وحدتک وجودنی آثار و اسباب ايله اعلامه حاجت قالمز
 * کلشن * چون نور آفتاب از شب جدا شد * ترا صبح و طلوع استوا شد *
 نبودش سایه کودارد سپاهی * زهی ظل خدا نور الهی * بدست او چو
 شیطان شد مسلمان * بزی پای او شد سایه پنهان * الحاصل اطوار ارباب
 طریقت و احوال اصحاب محبت حد و قیاسدن افزون اولغله سلطان الوالهین
 مولانا جلال الدین بیوررلر که * مثنوی * هست تفصیلات تا کرد تمام * این
 سخن لیکن بجوتو والسلام * تفصیلات لازمدر حتی بوسوز تمام اوله لکن
 سن طلب قیل والسلام یعنی مراتب اسرار عشاقی بیانه چوق تفصیل
 و تطویل لازمدر ولکن قال ايله حال حاصل اولمز و مجرد سماع ايله مراتب
 اصحاب ذوق و وجدان مشاهده اولمز * ايمدی بونک تحقیقی عشق و محبتدن
 سؤال ايله و خبری وجد و جذبه دن آل زیرامادامکه قلب سالکده نور محبت

پرتو آینه که صورت فائده ویرمزی و محبت دخی صورت تسز کالان بولمز
وهر نقدر تفصیل اولنسه صورت محبت و علامت حقیقت اولان کلمات
اولیادن منزل النز اما قلبنده نور محبت لمعان ایلیان عاشقک حالته بولکات
قدسیه شاهد دوشر ✽ مثنوی ✽ کرچه شد معنی درین صورت پدید ✽
ا کرچه معنا بوضورت طاعت و لباس عبادتده ظاهر در ولکن ✽ مثنوی ✽
صورت از معنی قریبست و بعید ✽ صورت معنادن من وجه بعید و من وجه
قریبدر مثلاً ✽ مثنوی ✽ در دلالت همچو آینه درخت ✽ معنایه صورت
دلالت آینه که آب و درخت کییدر فاما ✽ مثنوی ✽ چون بمساحت روی
دورند سخت ✽ چونکه آبله درختک ماهیتلرینی اعتبار ایلیه سن بر برندن
غایتله دوردر یعنی طاعات صوریه اشجاره و ذوق و محبت آبه مماثلدر ✽ پس نه
صوسز شجر و نه جرم شجر اولدجه مجرد آبدن ثمر نمایان اولور کذلک
صورت ایله معنی اجتماع آیتک کر کردر که ایکسینک نتاجندن فوا که محبت
و ثمرات حقیقت رونما اوله ✽ انتهای ولدی ✽ طاعت آن باشد که شوق
افزون شود ✽ هر که صاحب ذوق شد و وزون شود ✽ هر چه شوق کم
کنند باشد آن ✽ کرچه طاعاتست آن رافسق دان ✽ پس تواندر کار خود
بیدار باش ✽ جهد کن دائم زجان پر کار باش ✽ بگذر از صورت بمعنی روی آر ✽
روخدار اکیرو باقی را گذار ✽ ایمی اراضی مختلفه الاستعدادده منبته اولان
اشجار متنوعه نک نشو و نماسی ماء واحدن اولدیغی جهندن بر برینه کمال
قر بلری اولوب لکن ماء جوهر سیال و اسفله میال و نباتات نامیه اولمغله
من حیث الماهیه بنههاد غایت بعد و مغایرت اولدیغی کبی تجلیات جمالیه
سبحانه و ظهورات کالات اسماء الهیه دخی مرایای وجود صور و مجالی
شهود بشرده نمایان اولدیغی جهندن بر خوای (و نحن اقرب الیه من حبل
الورید) قریبدر فاما من حیث الحدوث و الامکان حدث قدمدن و ممکن
واجبدن بعید در زیر ارباب فکرت و اصحاب فطنته ظاهر در که صورت
معنایله قائم اولوب حیات و ممات و حرکات و سکونات و جمیع حالاتده موجد
المکوناته محتاج اولوب هر بری لباس وجودی وجود مطلقدن استعاره
ایتملدر در حضرت حق و فیاض مطلق ایسه قائم بالذات اولوب صفت قیومی
ایله مقوم زمین و آسمان و مبدع عالم و عالمیان اولوب عالم خلق اشجاره و عالم امر آبه
تمثیل اولنوب عالم صورت ممکن الوجود و صور علمیه الهیه اولان حقایق

و ماهیات غیر مجعوله در (کافیل الاعیان لیست مجعوله یجعل الجاعل بل الاعیان
صور الاسماء الالهیه و مظاهرها فی القدم بل عین الاسماء و الصفات القائمة
بالذات القدیمة بل عین الذات من حیث الحقیقه فهی الثابتة ازلا و ابدا لا تعلق
الجعل و الایجاد کلا لا تطرق الفناء و العدم الیها) ✽ پس ضمیر مهر انجلایه
خفی اولیه که مسئله من بوره مشکلاتدن اولمغله ماهیات ممکنه نک بسائط
و مر کاتی مجعوله و غیر مجعوله میدر اختلاف اولنوب جمله دن نصیر طوسی
تأثیر فاعله سبب احتیاج امکاندر امکان ایسه مرکبات و بسائطه عارض اولدیغی
حیثیت ایله جمله سی جعل جاعل و تأثیر فاعله محتاجدر تأثیر فاعلدن حاصل
اولان اثر ایسه خارجه ذات ممکندر وجود ممکن دکلدر دیو تحقیق آیتش
وسید شریف تأثیر فاعل نه ماهیت و نه وجود ده در بلکه تأثیر ماهیتک
وجود ایله اتصافنده اولوب مثلاً صباغ ثوبی ثوب و سواد سواد ایتوب
بلکه ثوبی سواد ایله متصف و الوان ایله متلون ایدر بیورمش و علی قوشچی
دخی سید شریفه موافقت ایدوب ماهیتده تأثیر مؤثر دن مر ادماهیتی موجود
قیلقدن نه آنکه ماهیتی ماهیت قیله اکا بناء که ماهیت ایله نفسی بینده تباین
یوقدر که وساطت جعل تصور یله بری مجعول و بری مجعول الیه اوله دیوب
و ابوعلی بر کون زردالو تناول ایدر کن ماهیت غیر مجعوله نه معنادر دیو سؤال
اولند قد جاعل آلوی آلوقلمادی بلکه آلوی موجود قیلدی دید یکین
ایراد ایدوب یعنی اثر فاعل ماهیتک وجود ایله اتصافنده در یو خسه نفس
ماهیتده دکلدر دیو تحقیق ایلش و علی هذا التقدير وجوددن قطع نظر نفسی
اعتبار یله ماهیات مجعوله اولوب ولکن من حیث الاتصاف بالوجود
مجعوله در دیمک موافق اولور و نزاع نزاع معنوی اولوب نزاع لفظی اولور
اما بعضیلر مجعوله مرکبات و غیر مجعوله بسائطه عارض اولمز دیمش و جلال دوانی
اولوب و امکان امور اضافیه دن اولمغله بسائطه عارض اولمز دیمش و جلال دوانی
علیه رحمه الله تأثیر گاه ابداعی و گاه اختراعیدر دیوب ایکی وجه اعتبار
ایلش ✽ پس اختراعی بودر که مواد قابله یه افاضه آثار صور ایدوب مثلاً
موجود ذهنی بی موجود خارجی و بالعکس موجود خارجی بی موجود ذهنی
قیلقدن که تأثیر من بوز مجعول و مجعول الیهی مستعیدر و تأثیر جاعل ابداعی
ایجاد ایس عن الیس المطلق و بونک امثالی ابداعی که جعل و تأثیر مجعول
و مجعول الیهی مقتضی اولوب بلکه شوائب تکثر دن مقدس و مواد قابله دن

مطلب
فی الماهیات المجمعولة
و غیر المجمعولة

مستغنی اولان جعل بسطدر که ذات ابتداء ماهیاتہ تعلق ایدر امامن حیث
الماهیة اولیوب بلکه تعلق موجود اولدیغی اعتباریله در واشیاده اولان
تأثیر حقیقی یومعنادر دیو تحقیق ایلش و صدرالدین قنوی و داود قیصری
و کاشانی و محیی الدین عربینک اثرینه ذاهب اولان ارباب شهود و ایتقان
و اصحاب ذوق و وجدان اعیان ثابته دن نفی مجعولیت ایدوب وجود عینینک
خارجده ماهیاتہ افاضه سی اعتباریله ماهیاتده اولان جعلی تأثیر جاعلدن عبارتدر
دیوب اعیان ثابته صور علمیه الهیه اولدیغی جهندن وجود خارجی ماهیاتدن
منفیدر دیرل * پس صوفیه ایله حکما ماهیاتدن نفی مجعولیتده اتفاق ایدوب
(ان الاعیان ما شئت رایحة من الوجود لان الاعیان صور علمیه موجوده
فی العلم معدومه فی العین) دیو بطون و خفا امر ذاتی و مظاهره ظاهر اولان
اعیان ثابته نک آثاریدر بیور مشلر مولانا جامی دخی یومعنایی نظم ایدوب
* رباعی * اعیان بمحض عین تا کرده نزول * حاشاکه بود بجعل جاعل
مجعول * چون جعل بود افاضه نور وجود * توصیف عدم با آن نفیقد معقول *
بیور مشلر الحاصل صفات ذاتیه دن اولان حیات و علم و قدرت و ارادت و سميع
و کلام و بصر اگر چه وجود عینی خارجی ایله ظاهر اولدیله و لکن آبلک
در خنده اولان سریانی کبی صفات مزبوره دخی اعیان موجوده ده باهره اولوب
آبله مانند درخت هر وجود عینیده اثر ایدوب من وجه غیر ایسه من وجه عین
اعیان موجوده در و من حیث الماهیة عالم صورتدن بو امور معنویه بعیده
و مخفیة در * مغربی * ای بخور شید حسن عالم کیر * کرده هر ذره را چو
مهر منیر * پس ز تو منقلب شوند اعیان * چونکه هستی بنقش خویش اکسیر *
* پس بدانی که ذره را ارواح * چون در اجساد میکند تأثیر * و بالجملة ماهیات
اعیان و خاصیات عالمیانک بحثی چوقدر دیو کاشف اسرار حضرت خداوند کار
بیور رلکه * مشنوی * ترک ماهیات و خاصیات کو * ترک ماهیات
و خاصیات ایلوب * مشنوی * شرح کن احوال آن دوماه رو * اول ایکی ماه
رو که صوره مر دوزن و معنی عقل و نفسدر انلرک احوالی شرح ایله

* دل نهادن عرب بر التماس دلبر خویش و سو کند *
* خور دن که درین تسلیم مرا حیل و امتحانی نیست *

مرد عربینک کندی دلبری اولان معشوقه سنک التماسنه کوکل قومسی
و بکا بو تساییده بر حیل و امتحان یوقدر کلام حقیقتدر دیو قسم ایتسی

بیاننده در * مشنوی * مرد گفت اکنون گذشتم از خلاف * مرد عربی
ز و جته ایتدی شمدی خلاقی ترک ایلدم و سنک بکا کمال وفا و وفا قکی یلدم
* ایتدی شمدن صکره * مشنوی * حکم داری تیغ برکش از غلاف * حکم
طو ترسن و اولو الامر سن تیغ فرمانی غلاف دهاندن چک و او زریمه اجرای
احکام قبل زیر اکه سکا برو جهله انقیادم واردر که * مشنوی * هر چه کو بی
من ترا فرمان برم * هر نه دیر سک و نه فرمان ایدرسک سکامطیع و فرمان برم
* مشنوی * در بدونیک آمد آن ننکرم * اول فرمان و بیور دینک نیک و بد و نفع
و ضرر کله سنه نظر ایتزم یعنی کنده اولان سود و زیان فکرنده اولوب
همان قصد و عز یتیم سنک امر کی طو تمغه در اکابناء که کمال تحبیدن
* مشنوی * در وجود تو شوم من منعدم * بن سنک وجود کده بی وجود
و منعدم اولورم یعنی عند حصول الشهوة اعظم و صلندن اولان حالت و قاعده
بن سندن تماما فانی اولورم رجل مرأه نه و جهله فتا پذیر اولدیغی بوندن
اقدام (ان سعدا لغیر) بیاننده * م * مرد وزن چون یک شود آن یک تویی *
چونکه یکها محوشد آنک تویی * بیتک شرحنده تفصیل اولمشدر تکراره
حاجت یوقدر الحاصل ای محبوبه مرغوبه * مشنوی * چون مجسم حب
یعنی و یصم * چونکه مجسم حب یار لاجرم عاشق زاری کور و کرایدر زیر
عاشق معشوقده نقصان کور مز و هیچ و جهله عین ایشتر معشوقده عیب
و نقصان کورن خود عاشق اولمز کما قال علیه السلام (حبك الشیء یعمی و یصم)
کاشف اسرار حضرت خداوند کار بو محله قصه دن حصه مرد عربیدن
عقل مستفاد و مرأه دن نفس لوامه ملهمه بی مراد بیور مشلر در ز برانفس
لوامه نور قلب ایله سنه غفلندن تنهیی مقدار نجه مشور اولدقده عقل مستفاد
ایله کمال مناسبت ایدوب نور قلبه حتی باطلدن فرق ایدر و من بعد نفس
اماره به مر افقت و مقتضیات شهوانیه به موافقت ایتوب نوم جهالتدن یقظان
و مافاتن او زرینه ندمان اولوب سیئاتدن تنفر و اصلاح حالته تنقید کوسرتوب
(بین جهتی الربوبیه و الخلیقه) متردده اولور و هر بار که موافقت اماره ایله جهت
امکانیه به متوجه اولوب صحبت اماره دن اکتساب ایلدیکی جبلت ظلمانیه
و عادت اصلیه سی حکمنجه اندن بر سیئه صدور ایتسه فی الحال الهام ربانی
ایله تدارک ایدوب اعمال حسنه ایله سیئه بی رفع و ازاله سعى بلیغ ایدر کما قال
علیه السلام (اتبع السيئه الحسنه تحبها ان الحسنات يذهبن السيئات) و بو مرتبه ده

مطلب
لوامه

نفس ملهمه اماره بی مؤاخذة و سیئآتیه لوم ایدوب حسنة مباشرت ایلہ طالب
معفرت اولوب کریم و غفار اللهک باب رحمتہ مرا جعت ایدر فلہذا حضرت
حق دخی بومر تہدہ اولان نفس لواہی کاب کریمتہ تعظیم وتنوہ ایدوب
(لا اقسام بالنفس اللوامة) دیوقسم بیورمشدر * پس عقل ایلہ نفس لواہی
ملهمه اتفاق واتحاد ایتکله تحصیل محاسن اعمال ایچون نفس ملهمه مرد
عقلہ ہرنہ فرمان ایدر سہ عقل اکا فرمانبر اولوب کسب حسنات ایدرک
مرتبه اطمینانہ نائل اولد قلزندہ بر برندن فرق و امتیاز لری قالمیوب اول زمانہ
عقل و نفس و قلب و روح شی واحد اولورلر و لکن نفس هنوز مرتبه
اطمینانہ ارتقا ایتمامکله کند ی بہ کمال اعتمادی اولدیغیچون زوجی اولان
عقلہ قسم و یروب * مثنوی * کفت زن آہنک برم می کنی * زن زوجتہ
ایتدی بکا برواحسان قصد نمی ایدرسن * مثنوی * یا بحیلت کشف سرم
می کنی * و یا خود حیلہ ایلہ بنم سرمی کشف و امتحانی ایدرسن زیرانہم
ہنوز تلونم واردر و ایکی جہتہ متردد اولمشدر جائز کہ بکا بومر تہہ اظہار
انقیاددن مرادک بنم نقصان و تکمیلی امتحان ایلہ سن نفس ایسہ لواہی
و ملهمه لک مرتبه سندہ نفس مؤنث اولوب اثاث ایسہ ناقصات العقلدر
* پس بنم ملاحظہ م بودر کہ ای عقل مستفاد سن بنم سردر ونم استکشاف
ایدہ یورسن دیوب حقیقت حالی بیان ایچون عقلدن صدق مقال رجا ایلدی
عقلدخی نفس لواہی ملهمه نک درجہ اطمینانہ ارتقا و جانب رضایہ اعتلاسن
مشاہدہ ایتکله نفسی تردددن بری ایدوب کمال اعتماد حاصل اولدیغیچون بنم
مرادم امتحان دکدر دیوخضوع و انقیادنی اعلام واسم ذات مستجمع جمیع
صفات اولان کلمہ جلالہ یہ قسم ایدوب * مثنوی * کفت واللہ عالم السر
الخفی * مرد عربی زوجتہ ایتدی عالم السر الخفی اولان خدای متعال
وایزد بمثال حقیچون * مثنوی * کا فرید از خاک آدم راضی * کہ خالق
لا یزال آدم صفی علیہ السلامی خاکدن خلق و ایجاد و برکزیدہ و اصطفا
ایلمشدر تفسیر قرطبیہ عرایس امام ثعلبیدن منقولدر کہ عبد اللہ ابن سلام
رسول علیہ السلامدن کیفیت خلقت آدمی سؤال ایتد کہ حضرت رسالت
پناہ علیہ صلوات اللہ بیوردیلر کہ آدمک وجهی خاک کعبہ دن و صدر
و ظہری بیت المقدس دن و فخذینی ارض یمندن و ساقلری خاک مصر دن و قدمینی
زمین حجاز دن و دست راستی خاک مشرق دن و دست چپی زمین مغرب دن

مطلب
آفرینش آدم علیہ
السلام از خاک

خلق اولمشدر و تفسیر منیردہ ابن عباسدن مرویدر کہ سر آدم بیت المقدس دن
و پوست سر و موئی خاک بهشتدن و مژہ و ابروسی تراب حوض کوثر دن خلق
اولمشدر و جواهر التفسیردہ تکملہ دن نقل ایدر کہ آدمک کبدی خاک موصلدن
و طحالی خاک حجاز دن و پوست بدنی زمین طائفدن و جہہ سی خاک کتاندن
و عورتی زمین بابلدن و امعاء و احشاسی خاک جزایردن و استخوانی جبالدن
ترکیب و جمع اولمشدر و خاک آدم مختلف اولدیغیہ بناء اولاد آدم دخی
بر برندن متفاوتہ اولوب طباع و احوال و الوان و اشکالہ اختلاف ایتمشدر
حاصل کلام ارادت سبحانیہ و مشیت الہیہ مادہ ترکیب آدمی خاکدن ایجادہ
تعلق ایلد کہہ جبریل علیہ السلامہ فرمان ربانی وارد اولوب ای جبریل
اجزای زمینک جمیع سندن الطف و اعلاسنی جمع ایدوب بر قبضہ خاک انتخاب
قیل کہ خشت قالب آدم خاکدن مرکب اولہ جقدر بیورلدی * پس پیک جلیل
بافرمایان جیل خطہ زمینہ نزول ایدوب زمینہ وضع ید ایتد کہہ وجود ارض
لرزان اولدی و جبریلدن واقع حالی سؤال ایدوب ای محرم و حی ربانی و سرخیل
مقربان سبحانی مدت مدیددر کہ بائمال حادثات و لکد کوپ آفات اولمشدر
ولکن بوآنہ دکن بوکامانند بروقعہ عجیبہ اصابت ایتامش ایدی عجبا
مهندس تقدیرک بوتد بیدر من مقصودی نہ ایدیکی معلومک ایسہ بکا دخی
اعلامہ عنایت قیل دیدی جبریل ایتدی ای زمین پستین بوییدہ بن دخی
حیرتہ یم و لکن اجمال حال شوقدر جہ معلوم اولدیکہ بتقدیر یزدان عالم
فطرتدن بر مهمان شریف و مشیمہ مشیتدن بر طفل لطیف وجودہ کاک جکدر کہ
پیران صوامع قدس جملہ مریدی و مفتیان مدارس انس انک مجلس تدریسک
معیدی اولوب جود وجودی منبع رشحات تشریف و مطلع لمعات تلطیف
اولہ ای زمین شویہ فہم ایدر مکہ اولوجود بهبودک مادہ ترکیب و سرمایہ
ترتیبی سن اولہ سن * پس زمین کیفیت حالدن آکاه اولدقد بارتکلیفک ہیبتدن
کریہ و نالہ یہ آغاز ایدوب کوزیا شلری دوکدی والی یوم القیام عیون و انہاردن
جریان ایدن آب روان زمینک چشمہ چشمندن سیلان بولمشدر اما زمینک اشک
چشمی ملال و ضجرتدن اولیوب بلکه کمال فرح و غایت مسرتدن تقاطر
ایتمشیدی الحاصل زمین جبریلہ عرض حال ایدوب ایتدی ای پیک رب العالمین
قرب پروردکار دہ خطر بسیار اولوب * ع * و قرب البحر محذور العواقب *
دینکله بوذلیل و پستین سطوات قہر الوہیتدن امین اولمق امنیہ سیلہ

نهایت بعدی اختیار قیلدم و هیئت جلال و شعله آفتاب جماله تاب و طاقت و کمال قربته لیاقتم اولدیغنی یلدم * ایلمدی مرجع ثواب و عقاب و نشان سهام تکلیف و خطاب اوله حق کسسته بی بدن خلق اولمسته ر واکورمه لله تعالی بنی حاله ترک ایلله دیو قسم و یروب استعفا قیلدی جبریل دخی آسمانه عروج ایدوب واقع حالی عالم الغیب و الشهادیه عرض ایلدی حضرت حق تکرار میکائیل بعده اسرافیلی ارسال ایدوب زمین هر برینه انواع تضرع و مسکنت و قسم بالله ایلله شفاعت رجا ایدوب کیرو دوندردی بالاخره امر مز بورک اجر اسنه عزرائیل مأمور اولمغله زمینه هبوط ایلد کده زمین اکا دخی تضرع بسیار ایلدی عزرائیل ملقت اولیوب عنقله ایتدی ای زمین زبان دراز لقدن و از کل که بن امر حقله کلدن و مادامکه سندن برقبضه خاک المدینه کترم دیو قسم ایدوب قهرا و جبر زمیندن برقبضه خاک آلوب کتوردی و امر خدایی برینه کتوردی * روایت اولنور که * عزرائیل زمینک اجزاء لطیفندن قرق ارش مقداری خاکی قبض ایدوب مکه ایلله طائف بیسته وضع ایلدی و بر روایتده آسمانه اصعاد ایدوب خاک آدمی پیش بهشته بر فضای و سعیده بسط ایلدی * نقل اولنور که * ملائکه بو حادثه نك وقوعندن انكشت تعجب لیرین دندان حبرته وضع ایدوب آیا بونه سر عجیدر که خاک ذلیله بو قدر رسولار ارسال اولنوب انواع اعزاز ایلله درگاه چاره سازه دعوت اولنور کن بو افتاده راه ناز و دلالت اظهار ایلله بواشناده زبان حکمت ربو بیت بطریق التقریع ملائکه یه خطاب ایدوب ای ملائکه بو خاک پاکده نه مقوله اسرار و حکم و دیعه اولندیغندن غافلر سز زیر اخشک زاهدان صومعه نشینان کرم روان خرابات عشقندن خبر المامش لردر و سلامتین سلامت جویان ملامتیان بلا جویانك ادواق و حالاتندن چاشنی طویماش لردر * بیت * اسرار قلندری نداند زاهد * سریست درین شیوه کدرندان داند * ایلمدی بر قایچ ایام آرام ایدیکز کیم بو برقبضه خاک دستکاری قدرت ایلله چهره آینه فطرنه جلا و یروب ظلمت ژنکار خلقیتی رفع و ازاله ایتدیکمه هر بریکز مرآت مز بوره یه نظر ایدوب کندی مرتبه کز ایلله آدمک قدر و رتبه سن فهم و ادراک ایلله سز * ع * باش تاپرده ازیں سر نهان بردارند * القصه نطفه صلب قضا اولان نقطه دأره خلافت بطن نعمانده * مستقر اولدقده امر حقله یتش بیک ملک چشمه رحیق و سلسیل و منبع تسنیم و زنجیلدن آب رحمت کتور و ب

۲ نعمان ارض حجار
و قرب طائفده بر موضعك
اسمیدر شعراى عرب
نعمان حقه ایات
کثیره انشا یتش لردر
مثلا ایساتدن بریسی
بودر * بیت * اعد
ذکر نعمان لنا
ان ذکره * هوالمسك
ماکرته يتضوع مثله

و سحاب کرم و باران فضل و عنایت یاغدیروب خاک آدمی آب محبت ایلله آغشته قیلدیرو اول مبدع بی زوال و صانع برکال قرق صباحکه قرق بیک سنده دن عبارتدر برخواهی (خیرت طینه آدم بیدی اربعین صباحا) طینت آدمی دست جلال و جلالیه اسرشته و صنوف فضل و کرم و علوم و حکم ایلله آغشته قیلوب زمین استعدادنده بذر محبت و تخم معرفتی طرح و القا ایلدی و هر بر ذره سنده بروی کامل و مر دفاصل پنهان ایلدی و بنای صنع قدرت آدمک درون و بیروننده صفات الهیه یه مناسب و هر بری بر اسمک مظهر یته لایق مر ایای صافیه تعبیه قیلوب اول مر ایای جمال نماده دیده جمال بینی مکنون و مندرج و خزاین غیب و معادن شهادتده مکنون اولان جواهر لطیفه و لائی شریفه بی آب و گل آدیده مخزون و مندرج قیلدی * بیت * در من نکری همه تنم دل گردد * در تو نکرم همه دلم دیده شود * و چونکه نوبت تخمیر دله ایرشدی آب حیات سرمدی و تاب آفتاب عنایت ابدی ایلله پرورش بولوب منظور هدایت ربانی اولدی و خازنان ملکوت و کنجوران جبروتدن مستور اولان مخزونات غیب ملکوت و مدفونات خفایای جبروت خزانة قلب آدیده امانت و کوهر محبت صدف صدر آدیده حفظ و حراست اولندی * قطعه * چون تن آدم ز کل آراستند * قالبی از بهر دل آراستند * حقه دل هم پی آن کوهرست * کز صدف کون و مکان برترست * و ایتدر که کالبد آدم هنوز ناتمام ایکن ابلیس کندینک خیل و حشمی ایلله قالب آدمک اوز زندن مرور ایدوب طینت آدمک مشاهده سندن در و ننه کدورت کلکله نهاده ابلیسندن دغدغه عجب جوی نمایان اولوب بالاخره بد کوهر جلیسی حرکت کلوب جماعت ملائکه دن هر کیمه ملاقی اولسه آدمک عیب و نقصانن ذکر ایدوب هر کور دیکنی عداوت آدیده تخریض ایدردی * نقل اولنور که * ابتدا جبریل امینه ملاقی اولوب ای جبریل بو کنجک استخراجی قنغی کنجندن اله کلسدر دیو سؤال ایلدی جبریل دخی اجزاء قالب آدم نه موضعندن اخذ اولندیغنی کوستردی ابلیس علیه مایستحق دخی هر بر بقعه نك طینتده اولان مزاج و خاصیتی کور و ببعده میزان قیاسده وزن ایدوب حقیقت آدیده کسب اطلاع ایچون بقاع مز بوره یه واروب هر نه موضعه کیم ایرشدیسه بزوجهله زلزله تسلیح و تنجید و ولوله تهلیل و تحمید ایتدیکه غلغله سی اوج ملکوتیه ایرشدی ابلیس متحیر اولوب کندی کندی یه ایتدی عجب قاعده تأسیس و غریب قانون طرح ایتش لربو اجزاء متفرقه حالت

تفرقه ده بو تسبیح وتهلیل ایلد کده بر پرده جمع اولیجق عجبانه عجوبه روئا
اوله جقدر دیو مسترا اطراف کالبد آدمی طواف ایدردی حتی اجزاء قالب
آدم جمله مرتب اولوب مرتبه صلصالیته ایرشدی ابلیس احوال آدمه کاهی
اشتغال نیتی ایله انکشت امتحان قالب صلصالی به او ردقده اول کالبدن
برصدا ظاهر اولدیکه حقیقت بین اولان کشف وشهود صاحببری اول صدا
زخم دست بیکانه دن ناله وحنین اولدیغن فهم ایتدی عزرائیل دخی اول
صدانک استماعدن خوش وقت اولوب رفقا سنه ایتدی غمکین اولیه سز که
خلق مجوفک قوت ماسکه سی یوقدر و برنسنه به مالک اولمز * پس عزرائیل
اول قالبک اطرافن طواف ایدرک دروازه دهانی مکشوف کورمکه بو مشکل
حل اولدی دیوب بلا تأخیر حجره نهاد آدمه پانهاده اولدی ودقت ایله
نظر ایتد کده برخطه کوردیکه کویا شهر ستان عاینه نمونه ونزهتگاه
خلد برینه نشانه اصناف عجایب ایله آراسته و بر بقعه بولدیکه انواع غرایب
ایله پیراسته اولوب غیب وشهادت و ملک و ملکوتده سیر ایلدیکه عجوبه
قالب آدمه اجتماع ایلش * پس جوارح واعضاء آدمک کرد محلاتنی
پای حیرت ایله کشت و دیده عبرت ایله سیر و تماشا ایدرک ساخه صدره
ایرشد کده بریشگاه عریض ومیدان وسیعک نکارنده بر قصر رفیع ومنظر منیع
دوش اولوب اول قصر بلندک دروازه سنه توجه ایلد کده نا کهان آتش
عشقک زبانه شعله سی اول حر دودک سربی دولتدن دود حسد اظهار
ایدوب دم بسته قالدی وهرنه قدر جهد ایتدیه صدردن بر قدم ایلرو کیمکه
قادر اولدی * پس کندی کندی به ایتدی هر نه مشکل وار ایسه بونده در
وبکا هر نه آفت ایریشورسه بو موضعدن اصابت ایدر دیوب صد هزار اندوه
وحیرت وخسارت وخجالت ایله کیرو دوندی ودل آدم شیطانی رد ایتد کیچون
لاجرم نظر حقندن دخی طرد اولندی فلهذا قلب انسان کاملدن مردود اولان
جمله قلوبندن مطرود اولور * قطعه * تو جهد کن که کنی جای خویش دردل
مردم * که دل نظر که حقست تادر آن نظرافتی * اگر زعرش در افی بزیر فرش
ملاحت * هزار بار از آن به که از دل بدر افی * چونکه ابلیسک درون صورتدن
بیرون اولدی رفقا سی ابلیسندن نه مشاهده ایلدک دیو سؤال ایلدی ابلیس
خوف ایتیه سز زیرا بر شخص تهی میان که محتاج غذا ومواد شهوات
انک نهاده پیدا اوله لاجرم بو خطه نک تصرفنه قادر اولور سز لکن

پیشگاه صدرنده بر قصر رفیع ومنظر منیع کوردمکه اسرار ایله مشحون
ودر بسته وحقایق ایله مخزون وسر بسته ایتشله هر چند که سعی وکوشش
ایلدم انک حقیقتده یول بولدم وبکا بر خوف مستولی اولدی بیلزمکه
بو شخص ایله سزک حالکزنیه منجر اولور دیدی ملائکه ایتدی اگر فاعل
مختار وقادر وجبار بزی اکا حواله ایدرسه طریق شفقتی رعایت ایدرز
واکرانی بزه امیر ایدرسه لاجرم اطاعت ایدوب فرمانبر اولورز ابلیس
نهنانی انلری تعبیر ایدوب کندی کندی به ایتدی شویله که بن اکا مسلط
اولورسم لابدانی هلاک ایدرم واکر حکم انک اولورسه زبونلق کوسر میوب
تمرد وعناد ایله غیرت آلتده هلاکی اختیار ایدرم دیوب * ع * من نه آنم که
زبونی کشم از چرخ فلک * مفهومی سویلدی القصه چونکم رقم تسویه
آدم اتمامه ایرشدی برخواهی فاذا سویته ونفخت فیه من روحی اول صورتک
مقارنتی ایچون نفخ روح اولندی تفسیر تیسیرده مسطور در که قبل حقندن
بدن آدمه دخول ایچون روحه امر اولندقد روح عالم نوردن وزان اولوب
کلبه ظلمانی به اصابت ایتد کده اول موضعه دخولدن رمان اولدی حتی
اوچ دفعه امر وارد اولوب درد نجی کره حق تعالیدن امر وارد
اولدیکه ای روح وقت دخولده بو قدر مبالغه اقتضا ایلدی * ایتدی
کراحت ایله داخل اولوب وقت خروجده دخی انواع مضایقه وکراحتله
خروج ایلیه سن بیورلدی * بیت * بالکره قد وصلت الیک وانما * کرهت
فراقک وهی ذات تفجع * ارباب تحقیق دیرلر که کاشانه بدن آدم ظاهر
حالد ظلمانی کورنمکه روح نورانی اول منزل ظلمایندن مستوحش اولدقده
فراش صنع الهی شمع نور حضرت رسالت پناه محمدی علیه صلوات الله
السرمدی بی مشکاة جبهه آدمه اشعال وایقصاد ایدوب زوایای مسکن آدم
اول نورک پرتوندن روشن اولدی فی الحال روح اول نورک شوقیه متشوق
اولوب سرآمده روان و طرف فوقندن داخل بدن اولوب بطون دماغ تأثیر
روحندن ذوق چشان اولدی و چونکه عین آدمه روان و مر دمک دیده به
فیضان ایتدی چشم آدم کشاده اولوب نظری ساق عرشه دوش اولوب
(لا اله الا الله محمد رسول الله) کلمات تاماتی انده مسطور کوردی * پس
مهمان روح اندندخی نهضت وسر منزل کوشه حرکت ایلد کده قوت سامعه
پدیدار اولدی وجانب انفه کذر ایتد کده عطر طریق استشمام ایدوب وقت

عطسه ده اثر روح لسانه نزول ایدوب طوطی * شکر خای نطق زمزمه شکره
آغاز ایدوب (الحمد لله رب العالمین) و رنده اشتغال کوستردی جانب حقن دخی
(یرحمتک ربک و لذلك خلقتک) کلام سعادت آتانی وارد اولوب ای آدم بزم
رحمت غنیمتی سبق ایتشد و بزم کریم سنک کر مکدن مکر دکدر * پس
سن نعمت تناول ایتدین (الحمد لله) دیوب حضرت شکر هدیه سن کوندردک
بزدخی سن کنه ایتدین (یرحمتک ربک) جوان و یروب سعت رحمتی حضور که
کوندردک بیوردی الحاصل روح پرفتوح آدمک درون و بیرونن تزیین
ایدوب حواس خسته وارکان اربعه و جهات ست معین اولوب اثر حرارت
آفتاب روح مفصل هفت اندام آدمی تحریک ایتدکله آدم قیامه کلوب قعود
ایندی و تاج عزت باشنه و دیباج کرامت دوشنه قونوب و امر حقله زمینه
یتش بیک ملک کلوب و جندن بر سریر کتوردیلر که التوندن یتش
بیک قائم سی اولوب آدمی احترام تمام ایله اول سریر خلافتده اجلاس
ایتدیلر و قوام سریردن هر بر قائم بی بیک ملک کتفلرینه آلوب آدمی افلا که
کتوردیلر و عجایب ملکوت و غرایب جبروتی سیر ایتدردیلر حاصل کلام
✽ مشوی ✽ درسه کز قالب که دادش و نمود * هر چه در الواح و در
ارواح بود * اوچ ذراع قالب که حق تعالی آدمه و یردی الواح وار واحده
هر نه اولدیسسه اول قالبده کوستردی کلمه و بو محمله تحسین لفظ ایچوندرد
و یاخود و یا از معنای اولدیخی جهندن آدمه ارواح و الواحده اوله فی آشکاره
کوستردی و مکشوف و کشاده ایلدی دیمک اوله و سه کز قالبدن مراد فی زماننا
اولان بنی آدمک طول قامتیدر زیر آدمک طول قامتی التمش ذراع ایدی
و یاخود سه کز قالبدن مراد مقدار طول قامت اولوب بلکه طول و عرض
و عمقه اشارت اولمشدر و بونک تفصیلی بر مقدمه نک تحقیقنه محتساجدر که
حتی کاشف اسرار کردکار حضرت خداوندکار نه مقوله دقایقه تلمیح
و اشارت بیوردیخی معلوم اوله * ایدمی ضمیر منیر مهر انجلیایه خفی اولیه که
وقتا کیم حق سبحانه و تعالینک حضرت هویتنه مضاف اولان اسماء اولیه
ذاتی سی که مفاتیح الغیب اعتبار اولمشدر مفاتیح غیبک تجلیاتیه نفس کلیه
اعتبار اولنان لوح محفوظی ابداع ایلدی و عالم اجسامدن آفرینش آدمه
کلنجه ترتیب ایجاد ایچون لوح محفوظه ایکی قوت اظهار ایلدیکه بریسی
اسماء الهیه و یاخود قلم اعلادن مددپذیر اولان قوت علمیه و بریسی دخی قوت

عملیه در که با فرمان خالق و صمد فعل و تأثیره قوت عملیه ایله مباشرت ایدوب
عموما افعال و آثار و مافی تحتها هر نه واریسه لوح محفوظه مضاف و قوت
علمیه و عملیه سنک جزئیاتی اولمشدر و لوح محفوظک قوت عملیه سی حقیقت
طبیعت اولوب بلکه حقیقت مزبوره نفس کلیه نک عینیدر * پس تجلی اول
و مفاتیح غیب من حیث التوجهات الاسمائیة و الروحیه لوح محفوظک و آلتی
اولان طبیعتک و ساططیه عالم اجسامک کمال ظهور و اظهارینه توجه ایتدکده
اسماء الهیه دن (خالق) و (بارئ) و (مصور) اسمی مشارکت اسم قائل ایله دوات
الهیه ده مانند مده مجهوله متعین و امر (کن) اندن کنایه اولوب مده مزبوره
ماده عالم اجسام اولدی و تحت طبیعتده تعین بولدی و قلم اعلی و نفس کلیه
و حقیقت طبیعت و ساططیه بتقدیر قادر جسم کل حصوله کلوب اصول
ثله بی مشتمل اولدیکه ابعاد ثله اعتبار ایتدکری طول و عرض و عمق
✽ پس حکم وحدت و اجمال باعتبار الوسائط الثله صورت کری الشکلی
اقتضا ایتدکله اسم مصور دخی جسم کلد شکل کری و مستدیر تعین ایدوب
عرش عظیم لاجرم شکل کرید ظهور ایدوب و جامع حقایق اربعه اولان
حکم طبیعتک سرایتی ایله باعتبار الفرض صورت عرش ابعاد ثله ده اون
ایکی تقدیر اوزرینه مقدر اولدی و تجلی وجودی جلی که مظهر اولی
روحانیدر که قلم اعلادر و مظهر ثانسی حسی اولمشدر عرش دخی علی طریق
التطابق تجلی وجودینک صفت وحدت و صورت اجالیسی که مراتب
کلیه نک جمله سنی مشتمل و محل استواء اسم رحمن اولوب (الرحمن علی العرش
استوی) بیوردی و چونکه وجود محیط فلکک استکمال ظهوری امتداد طولی
و عرضی و عمقی ایله متحقق اولدیسسه طولی و عرضی دخی اسم رحمانه منسوب
اولوب و امتداد عمقی که جانب باطنه میلدر اسم رحمن ایله اسم رحیم میانده
قدر مشرک اولمشدر و اسم رحمن اشباه بخشاینده وجود اولوب ابتداء ابداسی
عقل کل و قلم اعلادن ظاهر و انتهای اظهاری نشاء جزئیة ارضیه ادناده تمام
اولوب عقل و نفس و قوی و تعین جسم و ادراک بسیط عطا قیلور و اسم رحیم
دائرة وجودی تبطین و تکمیل ایدوب هر قنخی مرتبه به تعلق ایدرسه متعلقی
کندی اصله جذب ایدرو بخشاینده اجسام بسیطه و املاک و استدارات
اولوب اولی آخره و مبدائی منتهایه ارجاع و عقوله ادراک عطا ایدر و اجسام
مر کبه ده ثخانت و کثافت و غلظت و متانت ظهوره کتوروب احکام ظهوری

مطلب

احتیاج ظهور اشیا
در ابعاد ثله که طول
و عرض و عمقست

بطونه تقلاب واستبطان ایدر اما نشاء عقباده امر بر عکس اولوب اقتضاء اسم رحمن
 ظهور و اظهار ایکن بطون و ابطان و حکم اسم رحیم بطون و ابطان ایکن ظهور
 و اظهار اولور ارباب کشف و ایقان بسمله ایلله جمله ده رحمن و رحیم اسماری
 تکرار اولدیغی بونکته به اشارت در دیشلر (وفیه اسرار جمة و رموز غمة لا اذن
 فی افشائها) فاذا کان كذلك جميع اشياء ایچون ظهورده طولی و عرضی و عمقی
 اوچ مرتبه اقتضایدوب مرتبه اولی ده ملائکه مهمیه و عقول مجرده و انوار
 قاهره ظاهره اولوب مرتبه ثانیه ده نفوس متعلقه و جواهر عامله و ملائکه
 مدبره و مرتبه ثالثه ده اجرام علویه و اجسام سفلیه ظهور ایدوب و هر برینک
 ظهورنده بر غایت و نهایت واقع اولشدر مثلاً غایت ظهور عقول امتداد نفس
 رحمانی ایلله امتداد طولیده و غایت ظهور نفوس امتداد طولی و عرضیه و نهایت
 ظهور اجسام امتداد عرضی و عمقیده واقع اولشدر در بناء علی ذلك عموماً
 اجسام بسیطه نك داخل و خارج نسبتاری علی السویه اولوب امتداد
 اقتضایلشدر فاما اجسام مرکبه اولدقه غایت ظهور عرض مزاجی به
 دوشرسه امتداد طولی کبی اولور * پس اگر امتداد طولی طولیده اولور سه
 زیبق و کبریت و زاج مثلاً بعض معدنیات متولده اولور و اگر امتداد طولیده
 عرضی واقع اولور سه طول ایلله عرض اتحاد و اجتماع و ترکب ایدوب توج
 وقلای و نحاس و حديد و بونک امثالی معدنیات خسیسه متبادره اولور و اگر
 امتداد طولیده عمقی واقع اولور سه نقره و طلا و یاقوت و الماس و لعل
 و فیروزج و بونک امثالی معدنیات شریفه و جواهر لطیفه باهره اولور
 و اگر غایت ظهور امتداد عرضیه دوشوب امتداد عرضی دخی طولیده
 واقع اولسه اصل و مبدائی مشتمل اولیان سریع الزوال بعض نباتات ضعیفه
 منبته اولور و امتداد عرضی عرضیه واقع اولور سه حبوبات غذاییه و دوائیه
 و سمیه پدیدار اولور و امتداد عرضی عمقیده واقع اولور سه اشجار عظیمه
 و منیعه و نباتات رفیعہ وجوده کلور فاما غایت ظهور امتداد عمقی به دوشوب
 امتداد عمقی طولیده واقع اولسه کرم و بعوضه و سلاک و صوغلجان و بونک امثالی
 حشرات و حیوانات خسیسه بروز ایدر و اگر امتداد عمقی عرضیه واقع اولسه
 شیرو پلنک و ببر و نهنگ و خیل و بغال و بقور و جمال و بونک امثالی حیوانات
 قویه ظهوره کلور و اگر امتداد عمقی عمقیده واقع اولور سه وجود انسانی
 تولد ایدر فاما غایت ظهور امتدادده طولی و عرضی معا واقع اولسه اقوال

صادقه و شرایع و ائمه ظهوره کلور و اگر امتداد طولی و عمقی معا واقع
 اولسه احوال حسنه و طریقه سنیة باهره اولور و اگر امتداد عرضی و عمقی
 معا اولسه احوال عالیه و مقامات سامیه و حقیقت حال و نتیجه مال هویدا
 اولور و شویله که غایت ظهور دفعه واحده ابعاد ثلثه ده معا بولنسه جامع
 کالات شریعت و طریقت و حامل امانت معرفت و حقیقت اولان انسان
 کامل و مرشد مکمل ظهوره کلوب امور مزبور ده دن هر بری (رحمن)
 و (رحیم) اسمرینه نه یوزدن منسوب اولدقلرینی کشف و شهود ایلله اول کامل
 و مکمل مشاهده قیلور و جمیع اشیا نسبت مزبوره ایلله مظاهر تجلیات ربانی
 و طالبان وصلت سبحانی اولوب * بیت * میل خلق جمله عالم تابد * کرشناسندت
 و اگر نی سوی تست * مضمونی اوزره جمله سی مشاهده جمال و قرب وصاله
 راغبلردر و لکن مادامکه انسانه واصل اولمیه و انسانه بر نسبت خاص تحصیل
 اتمیه حقه و وصولدن محروملردر * پس اشیایی انسانه ایصال ایدن اسم
 (رحمن) و موصول حق اولان اسم (رحیم) اولوب فاعله و قابله دن اولان جمیع
 اسماء الهیه (رحمن) و (رحیم) اسمرینک مظاهر آثار و احکامیدر * پس کاشف
 اسرار پروردگار مولانا خداوند کار قدس الله اسراره دخی * م *
 درسه کز قالب که دادش و انمود * هر چه در ارواح و در الواح بود * دیو
 بو معنایه اشارت بیور مشلدر در الحاصل اول خداوند بخشاینده صفت رحمانیه
 و رحیمیه ایلله حقیقت قلب انسانی و صورت نوعیه بنی آدم ایچون مبدأ
 تحقیق وجودی و علت تعینات آثار جودی و اعیان کونی بی ایجاد ایدوب عموماً
 عنایت و رحمت و شمول فضل و رأفت و مقتضای محض جود و مکرمتدن
 عالم غیب و شهادت و معنی و صورت نور و جود ایلله روشن اولدی و لسان
 استعداد و زبان قبول و انقیاد ایلله استدعای و جود ایدن معکفان اکنه
 صوامع اعیان ثبوتی و متزویان زوایای عالم جبروتی اعداد و امداد و امتداد
 نفس رحمانی ایلله ساحه معنی و صورت و مساحه غیب و شهادتده متعین
 اولدقدن صکره خاصه فیض فضل و رحیمیه عین ثابته انسانی نشاء
 عنصری و مرتبه بشری و کلشن انوار جامعیت و روضه ازهار کلیته
 مزید تربیت و عزیت تقویت ایلله اختصاص و یروب حرم سرای الوهیت
 و شهود لطائف ربویته هدایت ایدوب کندی عندنده مکنوز اولان اسماء
 کلیه سنی تعلیم ایلدی و لوح قضا و قدر و لوح محو و اثبات و ارواح و اشباحده

اولان جميع حقايق ولطائف آدمه مشاهده ابتدايروب ❖ مثنوی ❖ تاابد هرچه بود او پيش پيش * حتى آدم عليه السلام ازل آزالدن ابد و ارنجه هرنه واقع اوله جق ايسه ❖ مثنوی ❖ درس كرد از علم الاسماء خویش * كندی به تعليم اولسان علم اسمادن ملائكه به درس وتعليم ايلدى يعنى آدم مسند خلافتده مستقر اولوب بر موجب (وعلم آدم الاسماء كلها) حضرت حق وفاض مطلق اسماء مسميات وحقايق ومعانيه آدمه تعليم ايدوب ومجرد تعليم ايله اقتصار اولميوپ هر شئك لون وصورت وطعم ولذت ولينت وخشونتني بيلديروب جميع صفاتك حقايقني اول تعليم اولسان اسماء صفات خاصه ايله ادراك ايدوب انوار طرايق ذاته ارتقا ومدارج مقاماته اعتلا ايلدى بعده برخواي كريم (ثم عرضهم على الملائكة) اسماء مزبوره خصائص ومظاهريه قبل حقدن جمله ملائكه به عرضه قيلنوب (فقال انبؤني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين) مغزاي شريفي اوزره ملائكه دن من حيث التفاخر صدور ايدن (ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك) مفهومندن مستفاد اولان (نحن احق بالخلافة) معناسني اثبات ايچون اسماء مزبوره دن اخبار لري مطالبه اولندقدده اسماء مزبوره نشأت ملائكه دن خارج اولمغله لاجرم انك طريق علمنده عاجز اولوب (سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا) ديوب آدمك ذات وحقيقتي من حيث ظاهر الوجود وباطنه جامع اسماء الهية وشامل حقايق سبحانية وكونية اولديغنه اعتراف ايتدكلرنده حق جل وعلا (يا آدم انبئهم باسمائهم) فرمان شريفي ايله آدم عليه السلامي تعظيم وتكريم ايدوب اي آدم ملائكه به اسماء حقايق واعيان ثابتة ممكنه ومقتضيات متكونه لرندن خبر و بر * يعني شول اسماء باطنه دن خبر و بر كه اسماء مزبوره ملائكه نك حقايق وحقايق مزبوره بزم شؤنات ذاتيه مز در * پس آدم عليه السلام بافرمان ذوالجلال والاکرام ملائكه نك هر برينه كنديلرن قدر قابليات ومرتبة استعداد لري اولان اسمادن اعلام ايتد كنه جانب كرد كردن (اني اعلم غيب السموات والارض واعلم ما تبءون وما كنتم تكتمون) خطابي وارد اولوب شربت خجلت سقي اولندي يعنى (اعلم ما بطن من الاسماء الكلية السارية في حقايق ما علا من العالم وما سفل منه واعلم ما تبءون من الاسماء الوجودية الظاهرة حكمها و اثرها في نشأتكم وما كنتمون من حيث حقايقكم واعيانكم الثابتة باطنا وهي سرية شؤننا وهي مقتضيات حقايقكم من حيث امكانها فاعلمتها جميعها

آدم واود عتها في باطنه وظاهره وسره وسر سره لكمال قابليته وجمعية نشأته فجعلتها بهذه القابلية التامة خليفتي في كمال معرفتي اياي ورؤيتي نفسي ومحبتني ذاتي مطلقا ومقيدا وظهوري على نفسي بالكمال الذاتي والاسمائي في ملكي فانقادوا له لاوامره واخضعوا له خضوع الجزاء لكل والفرع للاصل) اي مستمع مستر شد تفسير تجميعه مسطور در كه الله سبحانه وتعالى (انبئهم باسمائهم) بيوروب علمهم بيورمدى اكابناء كه ملائكه ده تعليمه استعداد يوقدر زيرا تعليم موجب ترقى في العلمدر كما قال تعالى (والذين اتوا العلم درجات) * پس علم زياده اولدجه درجه دخی زياده اولور فلهمذا (وقل رب زدني علما) قول كريمي ايله حضرت فخر عالم صلى الله عليه وسلمه ازدياد علم مسئلتی ايچون فرمان بيورلدى ملائكه ايچون ايسه ترقى درجات اولديغنه بناء (ولهم مقام معلوم لا يتجاوزون) قول شريفي ايله خبر و برلدى و آدم مستعد ترقى اولديغنيچون (وعلم آدم الاسماء كلها) وملائكه حقدن عدم استعدادهم (انبئهم باسمائهم) وارد اولوب بالاسماء كلها ديوب بيورلدى زيرا اسماء اوچ قسمدر (بر قسمي اسماء روحانيات وملكو تياتدر كه اسماء مزبوره مقامات ملائكه اولوب اسماء مزبوره دن بعضنه علملري اولوب وروحانيات وملكو تياتده معلوملري اولميان اشيا دن انبياه استعدادلري وارد زيرا بزه جسمانيات شهادت اولديغني كبي روحانيات وملكو تيات دخی املا كه شهادتدر (وقسم ثاني اسماء جسمانياتدر كه مرتبة ملكيه دن ادني در واسماء جسمانية دن دخی ملائكه به انبائمكندر زيرا حيوانات بزه نسبت دونتر اولديغني كبي جسمانيات دخی بالنسبة الى الملائكة حيوانات مثابه سنده در (وقسم ثالث الهيئاتدر واسماء الهيئات بر مرتبة در كه مرتبة ملائكه نك فوقنده در كما قال تعالى (يخافون ربهم من فوقهم) * پس ملائكه به مافوق مرابنده اولان اسمادن انسان خبر و برممكن اوليوب حق تعالى قنخي اسمي انبا ايله امر وتعليم ايتمش ايسه اول اسمادن خبر و بر مشدر زيرا ملائكه كنديلرن غيب اولانه ارتقا ايتزل اما عالم اجسامه امر حقله تنزل ايتك ممكندر كما قال تعالى (وما ننزل الا بالامر ربك) الحاصل آدم عليه السلام مرتبة ملائكه دن دونتر اولان اسماء اجسام وكندي مرتبة لرنده اولوب شموللري اولديغني اسماء روحية وملكو تية دن بروجله تحقيق وبيان ايلديكه ❖ مثنوی ❖ تاملك بيخود شد از تدريس او * حتى ملك آدمك تدريسندن بيخود اولدى ❖ مثنوی ❖ قدس ديكر يافت از تدريس او *

مطلب
اقسام الاسماء
على ثلاثة

و تقدیس آدمدن هر بری قدس آخر بولدی یعنی آدم علیه السلام ملائکه به
بقدر الاستعداد حقایق اسماء مسمیاتدن خبر و پردکده هر بری کندیلردن
نفی علم ایدوب تقدیس آدمدن قدس آخر بولدی و نور علی نور مرتبه سن
کوردیلر زیرا هر بر ملک علی کنندی حقیقتلری مظهر اولدیغی اسم وجودی
جزئی و یا خود کلی به شامل اولوب حقیقتلری مظهر دوشمین حقایق اسمادن
آکا، دکلردن و اسماء بطونیه به واقف اولما مشلدر زیرا نشأت ملائکه نك
اقتضاسی بویه در * پس آدم ملائکه به کنندی حقیقتلری اولان شئون ذاتیه
و اسماء بطونیه بی دخی اعلام ایتد کده کنندی مرتبه لری اولان اسماء روحیه
و ملکوتیه دن خبر اولوب مرتبه اجمالیه لردن اوج تفصیلیه عروج ایتدی و فی الحقیقه
قدس آخر بولوب * مثنوی * آن کشاد یها کز آدم رونود * اول
فتوحات و فیوضاتکه آدم علیه السلام مدن ملائکه به یوز کوستردی
* مثنوی * در کشاد آسمانها شان نبود * افلاک و سمواتک کشاده لکنده
انلره اولمش ایدی * م * جله کشته خوشه چین خرمش * دست امید همه
دردامنش * حاصل کلام * مثنوی * در فراخی عرصه آن پاک جان * اول
جان پاک عرصه وسعت و فضای فسیخته * مثنوی * تنک آمد عرصه
هفت آسمان * سموات سبعک عرصه سی تنک کلدی یعنی انسان کاملک
میدان جائنه نسبت هفت آسمان و بلکه عالم و عالمیان تنک و صغیر اولدیغن
حضرت فخر کائنات علیه اکل التحیات حدیث قدسیلرینی تضمین و استشهاد
ایدوب بیورر لکه * مثنوی * گفت پیغمبر که حق فرموده است * پیغامبر
صلی الله علیه و سلم ایتدی حق جل و علا بیور مشدر * مثنوی * من نکبجم هیچ
دربالا و پست * بن هیچ اعلا و اسفله صغیرم * مثنوی * در زمین و آسمان
و عرش نیز * زمین و آسمان و عرشه دخی همچنان * مثنوی * من نه کنجم
این یقین دان ای عزیز * بن صغیرم بومعنا بی یقینا بیل ای عزیز * پس بالا و پایین
و آسمان و زمین ده و عرش بریننه صغیرم بحق سنی قنده بیللم درسه کز آگاه
اولیکز کیم * مثنوی * در دل مؤمن بکنجم ای عجب * قلب مؤمنه صغیرم
بوجبدر * مثنوی * کرمراجوی در آن دلها طلب * اگر بنی طلب ایدرسک
اول ککلرده طلب ایل و یا خود دلهاد اولان هائیه ایچون اولوب
* ایدی ای طالب صادق مقصودک بن ایسم بنی عرش و فرش و آسمان و زمینده
جست و جوا یتوب آکا، اول و مؤمن قولک قلبنده طلب ایدوب زنهار

غافل اولمه دیمک اولور کما قال صلی الله علیه و سلم قال تبارک و تعالی (ما وسعی
ارضی ولا سمائی ولكن یسعی قلب عبدي المؤمن التقي النقي الوراع * م * شرح
آن حالت نیاید در صفت * کر بکوم صدهزاران معرفت * آن معانی کوشود
مکشوف دل * کی در آید در عبارات و سبج * الحاصل انسان کامل و عارف
واصلک عرش الله اولان قلبی سعت قابلیه و مظهریت کلیه ایله صورت اسماء
الهیة جمیعہ بی موسعدر اما عند خواص الاولیاء بومقوله وسعته توصیف
اولئان قلب عارف باللهک قلبندن غیره شامل دکلدر زیرا قلب غیر عارف قلب
دکلدر آکا بنا که قلوب سائر عارف اسماء جزئیہ اولدیغی جهندن ظهور کلی
ایله مظهر حق اولغه قابلیتی یوقدر فاما قلب عارف کامل رحمت محضه دن عطا
اولمغله علی الانفراد اسماء الہیة نك جمیعسنه عارف و مظهریت کلیه ایله منفرد
اولوب بلکه قلب عارف بالله رحمت الہیة دن دخی اوسعدر زیرا رحمت صفات
الہیة دن بر صفت و شان واحد اولدیغنه بناء اسماء و صفات الہیة کلیه نك
صورت جمیعہ سنه واسع اولوب و حدیث قدسی دخی (وسعی قلب عبدي المؤمن)
وارد اولوب حضرت حق صورت جمیعہ ذاتیه و صفاتیہ ایله بطریق التجلی
عبد مؤمنک قلبنه صغیرم بیوردی تنکیم بحر زخار معانی شیخ محیی الدین عربی
قدس الله سره فص شعیه ده وسعت قلبی کمال تفصیل ایله بیان ایدوب و اول
فصده بومفهومه اشارت بیور مشلدر قال قدس سره (اعلم ان القلب اعنی قلب
العارف بالله هو من رحمة الله وهو اوسع منها فانه وسع الحق جل جلاله و رحته
لا تسعه) حتی عارف باللهک قلبی وسعته بر مرتبه نائل اولور که مخلوقدن
برشی احساس ایدم یوب عرش و فرش و ما فیهمما دل عارفک بر کوشه سنه
وضع اولسنه ذره و ش پنهان اولوب قلب آنی احساس ایدم مزیدی زیرا
من العرش الی الفرش جمیع اشیا محدود و متناهیہ اولوب و لکن فراخی دل
عارف غیر محدود و وجود غیر متناهی به واسعدر تنکیم ابو یزید بسطامی
بومعنا دن خبر و یروب (لوان العرش و ما حواه مائة الف الف مرة فی زوایه
من زوايا قلب العارف ما احس به) کذلک جنید بغدادی قدس الله روحه دخی
(ان المحدث اذا قرن بالقديم لم يبق له اثر و قلب یسع القديم کیف یحس بالمحدث
موجودا) بیوروب سعت قلبی و عند التجلی الذاتی قلب شیء آخری احساس
ایتدیکنی خبر و بیور مشدر و عبد الرزاق قاشانی تعریف بیوردیغی اوزره قلب

انسانی بین الروح والنفس توسط ایلش بر جوهر نو رانی مجر ددر که انسانیست
انکله متحقق اولور و حکما اکانفس ناطقه تعبیر ایدوب روح قلبک سرو باطنی
ونفس حیوانیه مرکب و ظاهر یدر ونفس حیوانیه قلبه جسد میانته متوسطه
اولوب حق جل و علا کتاب کریمنده بوامور غریبه بی مشکوة وز جاجه
وکوکب و مصباحه تمثیل ایدوب (مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانهما کوبک دری یوقد من شجرة مبارکة زيتونة
لا شرقية ولا غربية) بیور مشدر وقاشانی شجره دن مراد نفس حیوانیه
ومشکاتدن مراد بدن و مصباحدن روح وز جاجه دن مراد قلب در دیوب
دل انسانی وجودده وسط و مراتب تنزلانده لوح محفوظ ایلله عالم مثابه سنده در
دیو تحقیق بیور مش * مغربی * کنجیست نهاده در دل * در یست
فتاده در کل دل * آن مهر سپهر لایزال یست * در برج زوال و منزل دل * شد
مملکت وجود معمور * از عدل ملک عادل دل * چون بحر حقیقة الحقایق *
پیوست ببحر کامل دل * بحر یست کنون دلم که هرگز * کس نمی رسد بساحل
دل * چون بود ز نقش غیر خالی * این مظهر پاک قابل دل * ز آن نقش و نگار کشت
پیدا * در آینه مقابل دل * ابدی حقه دلدن اقرب یوقدر زیرا (قلب المؤمن
بیت الله) انک شاننده در * پس طواف بیت قلب ایدن لاجرم مقصوده نائل
وکوکل یولن یتورن محروم و غافل اولمق مقرر در * ابدی طالب حق اولان
اخوان صفایه واجددر که حتی دنیا و آخرت وزمان وجهته جست وجو
ایتموب بلکه مظهر تجلیات ذات وصفات اولان انسان کامل قلبنده طلب
ایلیوب کنندی حقیقته یول بوله * نقل اولتور که * ابویزید بسطامی ابتداء
حالنده الهی سکا موصل اولان طریق نه کونه طریق قدر دیو سؤال ایتد کده
(ارفع الطریق فقد وصلت) بیور دیلر یعنی سن سنی طریقندن رفع ایلله که
واصل اوله سن دیو جواب ویر مشلر آه کیم طلب دخی حجاب راه اولور مش
* قطعه * کفتم ملکا ترا بجا جویم من * وز خلعت تو وصف بجا کویم من *
کفتا که مرا بجاو بعرش و به بهشت * نزد دل جو که نزد دل پویم من * پس
موصل حق اولان اقرب طرقی قلب اولمغله کاشف اسرار کبریا حضرت مولانا
قدس الله سره دخی (فادخلی فی عبادی) قول کریمنی بومعنایه دلیل کتوروب
بیور لر که * منوی * کفت ادخل فی عبادی تلتی * جنة من رؤیتی یا متقی *
حق سبحانه و تعالی بیور دی ای بنم مشاهده جمال بیتالله عاشق اولان

نفس مطمئنه بنم عباد پر رشادم زمره سته داخل و قلب مرشد کامله واصل
اول که بنم رؤیتدن بر جنت خلد عظیم الشانه ملاقی اوله سن یا متقی یعنی مادامکه
قلب واسع اصحابی اولان زمره عباد صافیایه دخول میسر اولمده جنت
دیدار دخی میسر دکدر بیور لر حضرت مولانا بوبیت شریفله سورة
فجرک آخرنده (یا ایتهال نفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی
فی عبادی وادخلی جنتی) آیت کریمه سنک تحقیق و تدقیقنه اشارت
و (جنتی) ایلله مراد بیور یلان قلب باسعادت ایدیکین بشارت بیور مشلر در
و بوآیت کریمه نک سبب زولی و بعض معانیسی بولس وزیر حکایه سنده (دفع
کفتن وزیر مرید انرا) بیاننده * بی حس و بی کوش و بی فکر ت شوید *
تا خطاب ارجعی را بشنوید * بیتک شر حنده مناسبته تفسیر اولنوب بعض دقایق
بومحله تعلیق اولمشیدی * پس مرآت ضمیر مهر انجلیایه خنی اولمیه که ارجعی
خطابی نفس مطمئنه به در قال الحسین (النفس المطمئنة هی النفس الواجدة
والنفس الشاکرة هی النفس المرحومة والنفس الخاصة هی النفس العارفة
والنفس العاقلة هی النفس الراضية والنفس الامارة هی النفس الجاهلة)
وقال ابو عبد الله بن خفیف (النفس المطمئنة البسه الحق اوصاف الهدایة
وصارت نفسا لوامة) وقال ابن عطاء (النفس المطمئنة هی العارفة بالله التي
لا تصبر عن الله طرفه عین) و بالجملة نفس مطمئنه اول بیانده ذکر اولشان
نفس لوامه نک طاعت حقه اطمینان و قرار و اطاعت قادر مطلقده سکونت
و وقار نک صورتیدر که نفس وجه مذکور اوزره سکونت بولدقد نور قلب
ایلله علی وجه الکمالیه منور اولوب حتی صفات ذمیّه و آثار رذیه سندن بکلیتها
متخلعه و صفات الهیایله متصفه و اخلاق حمیده ایلله متخلقه اولور و بتمامها جهت
قلبه توجه ایتکله لوث و دندن متزته و طاعات حقه مواظبه اولوب عالم قدسه
ارتقا ایتد کده نفس مطمئنه شول روحدن مستعار اولور که روح مزبور خطاب
اولک نورندن لمعان ایدوب خطاب مزبور روح مزبور عیدمدن نور
قدم ایلله ابراز ایتکله حقل صفات و خطاب و وصلت و قربتی ایلله مطمئن
اولمشیدی فلهمذا اول قادر بی همتا نفس مطمئنه بی حقندن حقله راضیه
ونعت اصطفا یه ازلیه ایلله عند الله مرضیه اولدیغی حالده معدن اول و جنت
شهود ذاتیه سته دعوت ایدوب بیور لر که (یا ایتهال نفس المطمئنة) ای القوة
النفسية الخفية المصدوقة لها المؤثرة بأمرها المنتهية عما نهتها المستغلة

بمحفظ حقوقها التاركة حظوظها العاجلة المعرضة عن هواها المقبلة على
مولاهها (ارجعي الى ربك) حين خروجها من قبرها بها (راضية) عن المولى باعطائه
ما في قوة استعدادها (راضية) الى رضى الله عنه بما وافا على بساط العبودية وقال
القاسم ياليتها الروح المتصلة بالحق واطمئنت ورضيت بما قضى لها ارجعي الى
الذي زينك بهذه الزينة العظيمة حتى اصلحك للرجوع منه اليه والاطمينان اربعة
اطمينان القلب والروح مع الدنيا وحول الوجه عن طاعة المولى واطمينان
القلب مع الجاه والشرف والرياسة واطمينان برضائه مع رضائه واطمينان
بشهود لقائه وذكره في الخلاء والملاء في السراء والضراء للتجرد عن العوايق
والعلايق كلها (فادخلي في عبادي) بعد التجاوز عن العقبة الكؤود النفسانية
في زمرة عبادي المخصوصين بي من اهل التوحيد الذاتي (وادخلي جنتي)
* يعني في جنة القلب المضاف الى الرب لشرفها وجنة شهود التجليات الالائية
والافعالية والصفاتية والذاتية * پس اي طالب شهود جمال لا يزال سدنخي
بودولت بي زواله راغب ايسك كر كدر كه مشتهيات حظوظات عاجله دن فراغت
وحفظ حقوقي رعايت ايله (ارجعي) خطابنه لياقت تحصيل ايدوب داخل جنت
كرامت اوله سن وهمتك بلند ايدوب نه بسط ايله فرحتك ونه قبضله غمتك
اول بلکه علايقدن تجرد ايله جميع حاله وسرايه وضرايه حتى ذكر ايدوب
(ومن الناس من يعبد الله على حرف) قول كريمي ايله تقريع اولنان زمرة
مقصريندن اوليه سن (اللهم اجعل انفسنا مطمئنة راضية مرضية وثبتنا على
متابعة الشريعة المصطفوية وادخلنا في قلوب عبادك الصافية وجنتك الذاتية
آمين يا مجيب السائلين * عطار * الا اي دل نميدانم كه چوني * نهاني در
درون ودر بروني * الا اي دل بجايي مر جباهان * دمي بنماي خود را در بقاءهان *
دلا جاني كنون در هر دو عالم * ز تو پيدا شده سر دما دم * تويي آن جوهری
کز ذات بچون * در اين جا آمد ستي غرقه در خون * چرا ماندی دل آباد
اينجا * بگو تا چندماني خوار ورسوا * چرا بر نقش اينجا غره باشي * تو خورشیدی
چرا چون ذره باشي * ز نحن اقرب اينجا جان جان بين * بخود پيوسته
ياراندر نهان بين * تويي عرش و تويي فرش و تويي لوح * كه جانهارا دهی
در عين جان روح * نمود خود نما اينجا بتحقيق * كه كتم از بي شك راز توفيق *
اگر آدم تويي زاندم دمي زن * كز آن دم اين وجود تست روشن * آه اي
مستكشف نقاب جمال وحدت نفی كثر و حذب احديت ايله حتى ذكر دائم

ايدنلر شول عاشقان مجذوباندر كه (انا جليس من ذكرني) رحيقتدن نوش جان
ايدوب غفلت واثنييت كرد سرا پرده و حدت نرينك هم نشيني اوليوب حضرت
فخر عالم صلى الله عليه وسلم انلك تعريف شانلرنده (هم القوم لا يشقى جلسهم)
يوروب حضيض فرشدن اوج عرشه وارنجه واقع اولان سا كان كره
خاك و مقيمان صوامع افلاك اول زمرة اصفيانك نعت قبللرنده دم بسته
وحيران و سر كشته و بي درمان قالمشادر در فلها سلطان الواصلين مولانا جلال
الدين سعت قلوب عارفيني تحقيق ايدوب يوررلر كه * مثنوي * عرش با آن نور
باپنهاي خویش * عرش اعلى كندينك باپنه اولان اول نوريله * مثنوي *
چون بديدا نرا برفت از جای خویش * چونكه عارف باللهك وسعت قلبي
كوردی كندی برندن كندی يعني حضرت حق جميع اسما وصفات
و ذاتيله آدمك قلبنه تجلي ابتد كده آدم عليه السلامك قلب شريف دريای ذات
احديت اولوب وجود غيريت مرتفع و عرش و كرسی و لوح و قلم و جميع
عالم اول قلب و سيعده محو و مضمحل اولوب برندن اثر قالمدي * پس فهم ناتمام
اربابي عرش برين بوقدر عظمت رهين ايكن قالب سه كرده وديعت اولنان
قلبه نابود اولق دكل قلب اني كندی به صغدر مق نيجه ممكندر ديو
استشكال ايتكله يورر كه نعم * مثنوي * خود بزرگي عرش باشد بس مدید *
عرش برينك يوكلكي زياده مدید دريغني مهندسین و هيويارك تحديد
و تقدیرندن بعيد اولوب امتداد عظمتي حقندن غيري كمسته بيلز * مثنوي *
ليك صورت كيست چون معنی رسيد * ولكن چونكه معنی ايرشدي صورت
كيدر يعني عقل دراك عرش عظيمك مقدار امتداد طول و عرض و عمق حساب
ايله ادراك دخی ايترسه جسم و صورت اولديني جهتدن بهر حال محدود
و مشاهدرا اما قلب ولي كامل عين معنادر معنياه ايسه حد و نهايت بوقدر * پس
صورت محدود هرنه مرتبه عظيم و جسيم اولسه عند المعنى حقير و لاشي اولسي
مقرر در الحاصل * قطعه * تو بمعني جان جمله عالمي * جمله عالم خود تويي بنكر دمي *
نسخه نقش الهی خود تويي * عارف اشيا كاهي خود تويي * مضمون نجه جميع
موجوداتك روحي پرتو آفتاب حقيقت انسانيه اولوب و حیات و علم و شعور و ادراكي
آمدن استفاضه ايدوب كنديلري حقيقت انسانيه دن خارج اولمشادر و تمامي
موجودات بدن بي حیات مشابه سنده اولوب نه حیات و علم و نه ادراك و فهملري
وارد بلکه دوكلی اشيا صورت انسانيه ده مضمير اولوب وانسان حقيقتده

جمله نك جايدر * پس موجودات باسرها مظهر حقیقت انسانیه و انسان اصل اشیا و لدیسه جمیع اشیا انسانه نسبت بدن و انسان کامل جان عالم اولور و ذات و صفات الهیه مرآت صورت آدمده جلوه کرا و لدیغه بناء (ان الله خلق آدم علی صورته) یوریاوب بحسب الهیة الاجتماعية جمیع مجردات و مادیات شامل و مرتبه خلافته نازل و لدیغی ملائکه مشهودی اولدقده آدم خاکیده حضرت حق بوقدر قدرت اظهار ایتکله ملائکه انسانه انقیاد ایدوب کمال تواضع ایله * **مثنوی** * هر ملک میگفت مارا پیش از بن * هر ملک ایتدی بزه بوندن اول ای آدم * **مثنوی** * الفتی می بود در روی زمین * وجه ارضه بر میل و الفت واقع و لمش ایدی یعنی ای آدم سن بزه آسمان خبر و یرمز دن و طینتک تخمیر نه مباشرت اولمز دن مقدم یر یوزینه بزم نوع مار الفت و موانستمز و ارایدی حتی * **مثنوی** * تخم خدمت در زمین می کاشتیم * تخم خدمتی زمینده طرح و القا ایلدک یعنی بذرطاعت و حبه عبادتی مزرعه زمینه اکمش ایلدک فاما * **مثنوی** * زآن تعلق ما عجب می داشتیم * زمینه اولان میل و الفت و تعلق و موانستدن بز عجب طوئدق یعنی سبب تعلق نه در که دیو تعجب ایلدک و کندی کندیمزه ایتدک * **مثنوی** * کین تعلق چیست باین خاک مان * بوخا که بزم تعلق و الفتر نه در * **مثنوی** * چون سرشت مابدست از آسمان * چونکه بزم تخمیر و ایجاد مز آسماندن اولمشدر * **مثنوی** * الف ما انوار باظلمات چیست * بز انوارک ظلماته الفتی نه در و یا خود بزم الفتر انوار ایله در ظلماته اولان الفتر پس نه در * **مثنوی** * چون تواند نور باظلمات زیست * نور ظلماته دیر ملک و الفت و موانست ایتکه نیجه قادر اولور زیرا (الضدان لا یجتمعان) مفهومی امر مقرر اولوب نور ایله ظلمت بر برینه ضدا یکن ضدینک بر برینه الفتی نیجه ممکندر دیوسنک خلقتکدن اول روی زمینه اولان میل و رغبتی کوروب تعجب ایدردک مکر خبریمز یوغشکه * **مثنوی** * آدما آن الف از بوی تو بود * ای آدم زمین ایله اولان الفتر سنک بوی عنبر شیمکدن ایمش و زمین پستیندن سنک کبی بر صورت جعیه اسماء الهیه وجوده کلجک ایمش * **مثنوی** * زآنکه جسمت را زمین بدتار و پود * زیرا که ای آدم زمین سنک جسمکه ارش و ارغیم ایدی * پس ای آدم فرمان قادر و منان ایله * **مثنوی** * جسم خاکت را از اینجا یافتد * سنک خاک اولان جسمکی بوندن طوقیدیلر یعنی جسم پاککی طیندن اسرشته قیلدیلر و با حکمت ربانیه * **مثنوی** * نور پاکت را

در اینجا یافتد * سنک نور پاککی بو جسد خاکیده بولدیلر * پس شمعی حقا مشهود مز اولدیکه * **مثنوی** * این که جان مازر وحت یافتست * بو الفت و محبتیکه بزم جائز سندن بولمشدر * **مثنوی** * پیش پیش از خاک آن می یافتست * اول اول اول حالت و حب و الفت خاکدن درخشان اولمشدر یعنی سنک خلقتکدن اول خاکه اولان میل و رغبتی سنک روحکدن طلوع ایدن نور محبت ایمش که مقدمادخی خاکدن لمعان ایمش و باعث الفت اول نورک لمعه سی ایمش اما عجب سر الهیدر که * **مثنوی** * در زمین بودیم و غافل از زمین * مقدما زمین ده ایدک ومع هذا سر زمیندن غافل ایدک * **مثنوی** * غافل از کنجی که در روی بد دفین * غافل اولمشز بر کنجیدنکه زمینده مدفون ایدی یعنی زمینده آدم کبی بر کنج نهان پنهان ایدیکندن غافل ایمشز * **مثنوی** * چون سفر فرمود مارا زآن مقام * چونکه حق جل و علا بزم زمین پستین دن آسمان برینه سفر بیوردی * **مثنوی** * تلخ شد مارا از آن تحویل کام * اول تحویل مقام و تبدیل مکندن بزم دماغز تلخ اولدی * **مثنوی** * تا که حجتها همی گفتیم ما * که بجای ما که آیدای خدا * حتی تلخ کالمغز ائساننده اقامت براهین و حجج ایدوب بز دامن ایدک که ای بار خدا بزم یزیمز کیم کلور و بزدن احقا کیم وارد که یر یوزنده خلیفه اولور بز خود سنی تسبیح و تقدیس ایده یور کن یا الهی * **مثنوی** * نور این تسبیح و این تهلیل را * می فروشی بهر قال و قیل را * بو تسبیح و تهلیلک نورنی قال و قیلدن اوتوری صتار میسن و قتل نفوس و سفک دما ایله وجه ارضده فساد ایدن بنی آدمی بزم اوزریمزه ترجیح و اختیار ایدر میسن دیدک دیو ملائکه آدمه سر گذشتلرینی حکایت ایلدیلر ای مستمع طالب و حقیقت حاله راغب سمع قبولک دوش قیل که اول حقیقت ملائکه ده اولان اختلافات و اوصاف و کثرتلرنده اولان روایاتی تحقیق ایدوب بعده خلافت آدم ایچون صورت اعتراضده استکشاف حکمت ایدن ملائکه بی بیان و غبار شبهه بی ازاله ایدوب واقع حالی عیان ایده لم ان شاء الله تعالی و بالله التوفیق و العنایة * پس ضمیر مهر انجلیایه خفی اولیه که نفوس ملائکه و جندن بعض تحقیقات مقدماشیر و خرکوش حکایه سنده ذکر دانش خرکوش بیاتنک آخرینده بر مقدار ذکر اولمش ایدی حالادخی ذکر سابقدن فضله نیجه فوائدی مشتمل اولمغله واقع اولان تحقیقاتک بعضیسی تفسیر نیسابوریدن نقل اولندی قال التیسابوری (وللناس فی حقیقة

في حقيقة الملائكة
واصنافهم واصنافهم
وكثرتهم

الملائكة مذاهب منهم من زعم انها اجسام لطيفة هوائية تقدر على التشكل
باشكال مختلفة مسكنها السموات مستدين بان الرسل كانوا رؤسهم كذلك وهو
قول المتكلمين ومنهم عبدة الاوثان القائلون ان الملائكة هي هذه الكواكب
الموصوفة بالاسعاد والانحاس وانها احياء ناطقة فالسعداء ملائكة الرحمة
والنحسات ملائكة العذاب ومنهم معظم الجوس والثنوية القائلون بالنور
والظلمة وانهما عندهم جوهران حساسان مختاران قادران يتضادان النفس
والصورة مختلفا الفعل والتدبير فجوهر النور فاضل خير نقي طيب الريح كريم
النفس يسر ولا يضر وينفع ولا يمتنع ويحيى ولا يبلى وجوهر الظلمة ضد ذلك
فالنور يولد الاولياء وهي الملائكة لاعلى سبيل التساكح بل كتولد الحكمة
من الحكيم والضوء من المضي وجوهر الظلمة يولد الاعداء وهم الشياطين تولد السفة
من السفيه ومنهم القائلون بانها جواهر غير متخيزة ثم اختلفوا فقال بعضهم
وهم طوائف من النصارى انها هي النفس الناطقة المفارقة لابدا انهما
فان كانت صافية خيرة فالملائكة وان كانت خبيثة كسيفة فالشياطين وقال
آخرون وهم الفلاسفة انها مخالفة لنوع النفوس الناطقة البشرية وانها اكمل
قوة واكثر علما نسبتها الى النفوس البشرية نسبة الشمس الى الاضواء ففها
نفس ناطقة فلكية ومنها عقول مجردة ومنهم من اثبت انواعا آخر من الملائكة
وهي الارضية المدبرة لاحوال العالم السفلى خبرها الملائكة وشريها الشياطين
ولكل من الفرق على ما ذهب اليه ادلة يطول ذكرها وقد يستدل بها اصحاب
المجاهدات من جهة المكاشفات واصحاب الحاجات والضرورات من جهة الآثار
العجيبة والهداية الى المعالجات ونما يدل على ذلك حال الرؤيا الصادقة الحاصل
لانزع البتة بين الانبياء عليهم السلام في اثبات الملائكة وذلك كالامر المجمع عليه
بينهم * واما شرح كثرتهم فقد قال عليه السلام (اطت السماء وحق لها ان تغط
ما فيها موضع قدم الا وفيه ملك ساجد اورا كع وروى ان بنى آدم عشر الجن والجن
عشر حيوانات البر وهؤلاء كلهم عشر حيوانات البحر وكلهم عشر ملائكة الارض
الموكلين وكل هؤلاء عشر ملائكة سماء الدنيا وكل هؤلاء عشر ملائكة سماء الثانية
وعلى هذا الترتيب الى ملائكة السماء السابعة ثم الكل في مقابلة ملائكة الكرسي
قدر قليل ثم كل هؤلاء عشر ملائكة الواحد من سرادات العرش التي عددها
ستمائة الف طول كل سرادق وعرضه وسمكه اذا قوبلت به السموات والارض
وما فيها فانها كلها يكون شيئا يسيرا وقد را قليلا وما مقدار موضع قدم الا وفيه

ملك ساجد اورا كع اوقام لهم زجيل التسيخ والتقديس ثم كل هؤلاء
في مقابلة الملائكة الذين يحرقون حول العرش كالقطرة في البحر لا يعرف
عددهم الا الله ثم مع هؤلاء ملائكة الروح الذين هم اشباع اسرافيل عليه
السلام والملائكة الذين هم جنود جبرائيل عليه السلام وهم كلهم تابعون
مطيعون لا يستكبرون عن عبادته ولا يسأمون * واما اصنافهم ففهم حملة
العرش (ويحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية) ومنهم اكابر الملائكة ومنهم
جبريل صاحب الوحي والعلم وميكائيل صاحب الرزق والغذاء واسرافيل
صاحب الصور وعزرائيل ملك الموت ومنهم ملائكة الجنة (والملائكة يدخلون
عليهم من كل باب) ومنهم ملائكة النار (عليها تسعة عشر) ومنهم المؤكلون
ببني آدم (عن اليمين وعن الشمال) ومنهم المؤكلون باحوال هذا العالم * واما واصنافهم
قال علي بن ابي طالب كرم الله وجهه منهم سجد لا يرعون وركوع
لا ينتصبون وصافون لا يترابلون ومسبحون لا يغشاهم نوم العيون ولا سهو
العقول ولا فترة الابدان ولا غفلة النسيان ومنهم امناء على وحيه والسنة على
رساله ومختلفون بقضائه وامره ومنهم الحفظة لعباده والسدنة لايواب جهنم
ومنهم الثابتة في الارضين السفلى اقدامهم والمارقة من السماء العليا اعناقهم
والخارجة من الاقطار اركانهم والناشئة لقوائم العرش اكافهم ناكسة دون
ابصارهم ملتفون تحته باجنحتهم مضروبة بينهم وبين ربهم حجب العزة
واستار القدرة لا يتوهمون ربهم بالتصوير ولا يجرون عليه صفات المصنوعين
ولا يحددونه بالاماكن ولا يشيرون اليه بالنظار * پس ملائكة نك واصناف
ووفرت وكثرت مسموعك اولديسه اول خالق المكنونات وموجد الموجودات
حضرت فخر كائنات عليه اكل التحياته انزال آيات بينات يدوب بيورر لركه (واذ قال
ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك
الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون) يعنى حليم ربك
ملائكة به (اني جاعل في الارض خليفة) ديو آدمك وجه ارضه خليفة اوله جعنى
اخبارا يتد كده ملائكة (اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء) ديد كارى
زمانى آخر آيته وارنجه ذكر ايله بيوردى * پس آدمك اخبار خلافتيه
مخاطب اولان ملائكة نك عمومي ميدريو خسه خصوصي ميدري اختلاف اولنوب
اكثر صحابه وتابعين خطاب ملائكة نك عمومته در زيرا الملائكة لفظى عموم

يحرقون اي يدورون
حول العرش

واين مردويه عن انس
(اطت السماء ويحفظها
ان تغط والذى نفس
محمد بيده ما فيها موضع
شبرا لفيه جهة ملك
ساجد يسبح بحمده)
حديث شريف مزبور
بوجهه دخی
مرويدر

افاده ایدوب خصوص افاده ایتمز دیمشالر (کاروی عنهم انه تعالى قال ذلك
بجماعة الملائكة كلهم من غير تخصيص لان لفظ الملائكة يفيد العموم فيكون
التخصيص خلاف الاصل مع انه لا يخصص) اما ضحاک ابن عباسدن بو وجهله
روایت ایدر که (انهم الملائكة الذين كانوا محاريين مع ابليس لان الله تعالى
لما سكن الجن في الارض فافسدوا فيها وسفكوا الدماء وقتل بعضهم بعضا بعث الله
ابليس في جند من الملائكة فاخرجوهم من الارض والحقوهم بجزائر البحر فقال الله
تعالى لهم (اني جاعل في الارض خليفة) * پس کاشف اسرار پرور دکار مولانا
خداوند کار قدس سره دخی * م * چون سفر فرمود ماراز آن مقام * تلخ
شد مارا از آن تحویل کام * دیوب بو محله ضحاک ابن عباسدن اولان روایتیه
موافقت بیور مشلر در * ایمی دی قصه نک تفصیلی بو در که آدم علیه السلام
رایت خلافتی عرصه ملک و شهادته افراشته و ساحه کلشن زمین بو کلبن
حدائق بهشت ایله آراسته قیلندن خطه ارضک زمام حکومتی دست
تصرف بنی جانه تفویض اولنش ایدی و طائفة جن نسل جان اولوب آدم
علیه السلام ابوالانس اولدیغی کبی جان دخی اسم ابو الجندر و فی الاصل
اسمی شوما و جان لقبیدر دیمشالر * و کعب الاحبار رضی الله عنه تور اتدن
بو منوال اوزره نقل ایدر که طائفة بنی جان ملائکه دن بر قبيله ایدی که
حضرت قادر مطلق انلرده شهوت تعبیه قیلوب حکومت زمینه کوندردی
و طائفة مز بوره علی سبیل التناکح و التناسل یتش عدد قبيله اولوب و هر بر قبيله
یتش گروه و هر بر گروه یتش یک عدد اولوب (بالغد و الاصال) او امر الهی به
امثال و عبادات و طاعاته اشتغال کوستردیلر * نظم * سال و مه از نهایت فرمان
بری * آمده مشغول پرستش کری * روی تعبد بزمن داشته * فرق تهجد
بمه افراشته * و بالجملة تنکنای زندان دنیاده مدت سکونلری دراز اولمغله
مرغ طول امل اشیانه جنانلرنده بیضه حرص و آرزو وضع ایلدی و مهیب
خداوندن باد سموم شقاوت و زان اولوب قائد قضا دخی تحریک سلسله
ادبار و حرمان جنبان ایتمکله اتفاق بر کون اول قومک زاهدندن بریسی سیر
و سیاحتنده آب و هوای خوش بر پیشه زارک کارندن گذر ایدر کن بر نهال
خوش منظره دوش اولدیکم دست ابداع و قدرت چهره اوراقنه لالی قطرات
شبنم ایله زینت و یروب مدد قوت نامیه ایله اوج اعلایه سر کشیده و شعب
و اغصانی اطراف و جوانبه منته اولمش و درو یا قوت مانندی خوشه انکورل

مطلب

قصه بنی جان و محاربه
ملائکه سماء دنیا
بایشان و تفویض
حکومت روی زمین
بابلیس و سرانجام او

بتوب سلاک او راقده منتظم اولمش * پس زاهد * بیت * زآب ارچه آید
جواهر پدید * ولیکن بدین آبداری که دید * مفهومی نه تحریک زبان ایدر که درخت
انکوردن بر صالقم اوزوم قوپاروب تناول ایتد کده اثر حلاوتی دماغ و ذائقه سنده
چاشنی تمام و یرمکله زاهدک اشتها سن تحریک ایدوب بو میوه شیرینک
شیره سندن نوش ایتمک بی مذاق قدر شاید که بو محله بر کاشده دخی بو میوه دن
اثر قالمیه دیو انکوردن بر مقدار دوشروب شیره سن صدی و بر ظرفه قیوب
بر موضعه حفظ ایلدی و بر قاچ ایام مرورندن صکره زاهد اول شربت
لذیک هواسیله موضع مز بوره توجه ایدوب کوردیکه آب انکور آتش یوزین
کور مدین جوش و غلیانه بشلامش * پس زاهد حالت مز بوره بی مشاهده ایتد کده
بونک ضمنتده بر حکمت خفیه وار در دیو تعجب بسیار ایله * ع * آخر این
جوش و بخار تو بر آر درنکی * دیوب بر قاچ کون دخی توقف ایلدی بعده
کلوب خم باده بی آبدقده کور دیکم جوش و خروشدن فارغ اولوب تحصیل
صفوت ایلش * پس زاهد شیردن بر مقدار ایچوب کوردیکم حلاوت اولی سی
مرارته مبدل اولمش بو قضیه دن دخی حیران اولوب عجبا باعث تبدیل طعم
نه در که دیو تأمل اوزره ایکن کیفیت باده زاهده اثر ایدوب مست و خراب
و مدهوش و بی تاب اولدی و بعد الصحو بنی جانه نشوه رهیقتدن خبر
و یرمکله طائفة بنی جان اوقات و ساعاتک اکثرینی رسم باده خوری به مبدول
ایدوب زمان قلیک ایچنده اول ام الخبائثک شامتی ایریشوب بر برینک زن
و فرزند نه قصد ایتمک بشلاوب وردو دعایی قتل و زنا به تبدیل و مجاورت
صومعه بی ملازمت میکده به تحویل ایدوب غلغله مناجات محلنه زمزه خرابات
وضع ایتدیلر * بیت * آنکه در صومعه تسبیح زکف نه هادی * در خرابات
مغان بین که قدح باده بدست * الحاصل بالاخره شرب خرا ایله نفسلرینی
ور بلرینی فراموش ایدوب سرانجاملری کفره منتهی اولدی * روایت
اولنور که * ابلیسک اول زمانده اسمی حارث اولوب و بقول اغلب علما ابلیس
طائفة جندن ایدی * پس ابلیس بنی جانک باده غوایتده سر کشته لکلرین
کور مکله صلاح حال اوزره اولان اتقیایی جمع ایدوب بو طائفة شقاوت
نهاده لاجرم نزول عذاب توقع اولنور * ایمی دی بونلرک میانشده بولمق مناسب
دکلدر * ع * زین میان کر بتوان به که کاری کیرید * دیوب و اتقیاء جنبان
ایله عزت اختیار ایدوب وظائف طاعاته مداومت کوستردیلر * پس طائفة

باغیه جنیانك فرط شقاوت لرندن زمین ناله وحنین ایدوب درگاه کبر یادن اول قوم چرکاکلک اهلاکن تمنا ایلدی حق تعالیدن زمینه خطاب وارد اولدیکه ای زمین احوال معلومدر لکن صفاتمدن بریسی دخی حلم اولمغله عصاتی مقابله فسادلرنده فی الحال مؤاخذا یتزم بلکه اولار رسوللر کوندروب وراه ضلالت کتدکلرین بیلدیروب ابراز حجج قاطعه ایله صراط قویم وطریق مستقیمه دعوت ایدرم اگر نادم اولوب حومه حایه ایمان وحصن حصین فرمائمه داخل اولورلر ایسه مغفرت ایدرم بیوردی وپو ائشاده ابلیسه وحی اولوب کندی ایله عزلت ایدن بنی جاتک بریسی عصات جنیانیه رسول کوندردیو فرمان بیورلدی * پس حارث بافرمان سبحانی بیک عددک ایچندن ملهوث بن ملاهب نام جنی بی انتخاب وارسال ایلدی اول دخی طائفه بنی جاتی طریق حقده دلالت وعقوبت آخرتدن تخویف ورحمت رب غفوره امید وار ایلدی اعظم قوم مضمون قضیه دن آکا، اولدقلرنده امان ویرمیوب ملهوثی شهید ایتدیلر * پس حارث بافرمان باعث ووارث بریسی دخی کوندروب اول دخی شرط تحذیر وبتشیری برینه کتورد کده انی دخی قتل ایدوب القصه اول بیک نفردن برنفر قاتلجه جمله سنه شربت شهادت اسقا اولندی عاقبه العاقبه بقیه قلان جنی ثقینک اسمی یوسف بن یوسف و برروایتده هتیش دیو تسمیه اولنوب اول دخی دعوته وارد قده انی دخی برقاغانه قویوب وایچنه یاغ طولدیروب آتشده معاقینادوب انواع اذواجفا ایله شهید قیلدیلر وینابعدده مسطوردر که ابلیس بنی جائدن وبلکه جمله ملائکه دن اولوب بزملائیکه نی کومدیکمز کبی ملائکه دخی انلری حس ایتتمکله اسم جن ایله تسمیه اولنوب انلر خزنه بهشت اولمشلر ایدی و ابلیس کثرت طاعت ایله قومندن ممتاز اولوب حضیض مرکز زمیندن اوچ سپهر برینه وارنجه بر موضع یوغ ایدیکه ابلیس انده طاعت ایتامش اوله منقولدر که ابلیس یالکز وجه ارضه یدی یوز بیک ییل عبادت ایدوب وحق تعالی ملک ارض وسمما وخرزانه بهشتی اکاعطا قیلوب کاهی سجاده عبادتی وجه ارضه دوشیوب وکاهی قنبدیل طاعتی پیش طاق آسمانده افروخته ایدردی و احیاناجشته واروب مراسم خدماتی رعایت وکاهی دخی سرادقات عرشه عروج ایدوب انواع اطاعت کوسترردی و ملائکه سبع سموات ابلیسک مشتاقی اولوب هر بر آسمانده ابلیسی براسم ایله تسمیه ایدرلردی آسمان اولده عابد ثانیده زاهد ثالثده اواب رابعده منیب خامسده خاشع سادسده

شاگرد سابعده مطیع وجسته عزازیل تسمیه اولنوردی وعزازیل عزیز خدا معنایسته در زیر عزاز بمعنی عزیز وایل بمعنی الله در و ابلیسه اولان عزتدن بریسی بوایدیکه تحت العرشده ابلیس کرسی کرامته اجلاس اولنوب ملائکه یه آداب عبادات تعلیم ایلوب رئیس الملائیکه اولمش ایدی ابلیسک قصه سی بسیاردر بالاخره آدمه سجده امرنده عناد واستکبار ایله ملعون ایدی اولدی حاصل کلام بای وجه کان چونکه قبیله بنی جان روی زمینده بووجهله فسادده اشتغال ایتدیلر ایسه حق سبحانه و تعالی دخی ابلیسی سماء دنیا ملککریته سردار ایدوب یتش علم وهر علمده یتشربیک ملک ایله زمینه کوندروب طائفه جنیان ایله محاربه ایدوب بنی جاتک اکثر بنی اهلاک وبقیه السیوف اولانلری مغلوبا و منکوبا شعب جبل قاف وجزائر بحر محیطه طرد و القایدوب وجه ارضی لوٹ بغی وفسادلرندن پالک ایتدیلر * پس فرمان الهی بووجهله صدور ایتدیکه ابلیس حرب و قتاله مأمور اولان جماعت فرشتگانله جن طائفه سنک خلقي اولوب روی زمینده الی ماشاء الله مکث و آرام قیلار و بالجمله روی زمینک زمام سلطنتی قبضه تصرف ابلیسه تسلیم اولنوب و بعد هذه التکریمات اهل عالم علوی وسفلی بهترین مخلوقات عزازیل اولدیغینه یقین حاصل ایتدیلر ولکن منادی قضاء ازلی بیابی * ع * هیهات کزو بتر کسی نیست * نداسن ایدوب وخیاطین قدر خلعت نکال و برده و بالی ابلیسک قامتیه بچوب وساقی سوء خاتمه کاس خذلاندن خیر لغت سقی ایدوب عاقبه العاقبه رخت غرور و پندار انی کرداب رجیمیده سرکشته و خوار ایده جنکنندن کیسه نک خبری و کندیکنک دخی آکاهی اولیوب جمله املاکدن کندی بی افضل کوردی * قطعه * مغرور پس پرده پندار نشست * می پندارد که در کفش چیزی هست * چون پرده ز پیش کار او بردارند * بیند که بجز بادندار ددر دست * خلاصه کلام سکنای زمین ملککری خوشه کلوب وزمینده عبادت آسان تر اولوب نیچه وجوه ایله چهره خاکه کوکل ویردیلر * پس ناکهان * نظم * چه بندی دل درین کاخ دل آویز * که چون چاکرم کردی کویت خیز * کسی کودل بدین کلزار بندد * چوکل زان پیشتر کرد که خندد * ایاتنک مفهومی سمع هوشلرینه رسیده اولوب جانب حقندن فرمان قضا وارد اولدیکه چونکه قلبکری دنیا به قید ایتدیکز * ایددی وقت رحلت وزمان نقل وحرکتدر دیوب ملائکه عزلی مقرر ییلوب آسمانه صعود ایچون تهیئه اسباب ایلده لر دیو

(انی جاعل فی الارض خلیفه) خطابى وارد اولدی ملائکه دخی بو خبردن تلخ کام اولوب بزخود تسبیح و تقدیسده تفصیرات ایتزایکن سفک دما و فساد فی الارض ایدن طائفه یی بزم بریمزه خلیفه ایتکه حکمت نه در دیوب (قالوا انجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدرک) مفهوم من سوبل دیلر بو قول ملائکه دن مراد فرشتگان زمین اولق اعتبار یله در و کاشف اسرار یقین مولانا جلال الدین قدس سره دخی مشنوی شریفک بو محله اشبو وجهی مراد بیور مشلر در اما خطاب ملائکه نک عمومته اولور سه حق جل جلاله هر بر کاره مباشرت اولمز دن اول مشاوره لازم ایدیکن بو آیتک ضمیمه عبادی ایچون تعلیم ایدوب خصوصاً حق جل و علا صنع و فعلی و هر کارنده کسسه ایله مشاوره ایتکدن مستغنی بر پادشاه منزله ایکن عموم ملائکه یه صورت مشاوره ده یز یوزنده آدمی خلیفه ایتسم کرک دیو خبر و یروب ملائکه دخی آدمک استخلافنده اولان سر و حکمتی بیلک ایچون و خلقه خلیفه یه زیاده متوجه اولق ایچون سؤال ایتدیلر نه آنکه اعتراض اوله بویاده بین المفسرین و المحققین چوق بحث و جدل واقع اولمشدر ولکن سعیدالدین فرغانی مقدمه شرح تأییده وجه احسن اوزره تحقیق ایتکه عاشق صادق و اهل دردک حاله موافق اولان اخوان صفامستفید اولسون دیو محقق مذکورک تحقیقی عبارتله بسطا و لنیدی قال قدس سره (چون آخرین مراتب کلی اعتدالات که آثار و احکام آن بر زخیت اولند که درجه اعتدال انسانی بود و او صورت و مظهر آن بر زخیت مذکور و حکم امور جمله دروی واقعست * پس همین که آن تجلی باین مرتبه اعتدال انسانی رسید سیر کلیش من حیث المراتب و الحقایق الكلية تمام شد و دورش بوی منتهی کشت و اول عین آخر آمد لاجرم تعیین و تخمیر این مزاج و صورت درین غرض آخرین که مظهر کمال جمعیت آن تجلی خواست شد جز باستعمال حقیقت یدین میسر نتوانست شد نه باستعمال مطلق یمین که جهت حضرت وجوبست و مستند جمله حقایق الهی اسمائی و عالم ارواح بما اشتمل من الارواح الكلية و قواها الجزئیة المسماة بالملائكة و نه باستعمال مطلق شمالکه حضرت معلومات و امکانش که مستند حقایق کونی و طبیعت عناصر و مولدات و جمله قوای ارضیست لاجرم در زمان مباشرت تسویه آن صورت باملائکه که همچون اجزای حقیقت یدین و قوای او بودند و استعمال یدین تماماً بر حقایق ایشان مترتب * پس خطاب

مطلب
در تحقیق فرغانی
در خطاب باملائکه
بقول کریم انی جاعل
فی الارض خلیفه
وقول ایشان یا خدا
وند تعالی بکفتار
انجعل فیها من یفسد
فیها و یسفک الدماء

مناسب بود که (انی جاعل فی الارض خلیفه) * پس چون ملائکه درین نشأت امعان نظر بذل کردند احکام کثرات امکانی متضاعف دیدند و قوت غضبیه که موجب تغلب و قهر و قوت شهویه که مستلزم معصیت و شرست درین نشأت غالب یافتند و نشأت خود را که فرع حضرت وجوبست منشأ قدس و طهارت و کمال انقیاد و طاعت (لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون) مشاهده کردند و آن سر و امر الهی را که در وجود ساریست در خود بحسب نشأت خود بصفت وحدت و زاهت از احکام تضاد و کثرت متصف دیدند لاجرم باین معنی خود را از انسان بحلیه کمال تشبه آراسته تر شمردند و بسبب این کمال خویشتن را بمرتب منصب عالی و رتبه رفیع از وسز و ارتد انستند و ازین معنی غافل ماندند که کمالی که مطلوب حقیقتست در جمعیت میان وحدت و کثرت و شایستگی منصب خلافت مشروطست بکمال مضاهات حضرت ذات مرتبه الوهیت که جامعند میان احدیت و واحدیت اولاً و میان ظاهر و جود که منبع اسماء الهیست و میان ظاهر علم من حیث تعلقه بالمعلومات که بحر امکانش کویند و مجمع حقایق کونیست ثانیاً چه آن تجلی اول که منشأ مرجع همه کالاتست چنانکه بوحدت احدیه در وحدت وجود ظاهر که متعلق تنزیه و تقدیس ایشانست در حضرت علم و امکان و در جمله حقایق معلومات تابعه و متبوعه هم ساریست و کمال اسمائی تماماً موقوفست بر آنکه آن تجلی از هر دو حیثیت بر مراتب مرور کنند و بنحو خاص هر مرتبه منصب شود تا همه را برنگ همه بر آورد و خود را در همه بر خود و همه عرض کند * پس چون ملائکه ازین معنی غافل بودند و غایت کمال حقیقی که مطلوبست در تنزیه و تقدیس دانستند و نشأت آدمی را با احکام کثرت و اختلاف منصب دیدند لاجرم از مبلغ علم و مرتبه خود بمطالبه برخاستند و گفتند (انجعل فیها من یفسد فیها) بقوته الشهویه (و یسفک الدماء) بواسطه قوته الغضویه (و نحن نسبح بحمدک) ای بالوجود الذی اظهرنا بنوره و طهرنا بحکم وحدته و بساطته عن احکام الکثرة الامکانیه فبتلك الطهارة نذکرک بما یوجب تنزیهک عن التلبس باحکام الکثرة (و نقدرک) بما عرفناک من حیث وجود الواحد المنزه عن احکام التضاد و الاختلاف و الکثرة و الائتلاف * پس زبان جمعیت ذات من حیث مرتبه العلم و حضرت الالوهیه جواب ایشان باز داد که (انی اعلم) فی هذه القضية ان الکمال فی الجمعية و هی لهذه الصورة العنصریه الادمیه (ما لا تعلمون) من حیث نشأتکم و حالکم و مرتبتکم * سؤال * پس در خطاب (انی جاعل فی الارض

خلیفه) باملائکه چه فائده بود * جواب * در آن خطاب باملائکه دونوع فائده عظیمه کلیه بود هر یک متضمن فواید بسیار یکی تعظیم و تفضیم آدم دوم تعظیم و تکمیل ملائکه علیهم السلام و وجه تقریر آنست که چون مقصود اول حصول کمال اسمائی و تمام ظهور و اظهار بود و آن موقوف بود بر آنکه هر چه در قوت باشد بفعل آید و آدم علیه السلام صورت کلی و مظهر جملی آن حقیقت برزخیت بود که جمله حقایق اسمائی و کونی بمظاهرها نسبت بآن برزخ همچون اجزا اند و خضوع جزو امر کل را لازمست چه کمال او بآن متعلقست و لکن بشرط علم جزو بکلیت آن کل و بحکم سرایت اثر احدیت آن تجلی احدی جمعی درین جمله حقایق که کالاجزا اند در هر یک حکم عصیت و انانیتی و انکار عظمت غیر خود ثابت بود که اگر ظهور آن انکار و عصیت و پندارد در مقابله امر الهی واقع شدی موجب لعن و طرد کشتی چنانکه بنسبت بابلیس شد لاجرم رحمت و عنایت الهی چنان اقتضا کرد که در اول فطرت آدم باملائکه خطاب بصورت مشورت بفرماید تا آن مقدار از انکار و انانیت که بحکم جمعیت بالقوه در ایشان کامن بود بالفعل ظاهر شود تا در وقت عرض آدم برایشان بصورت وصفیت کلیت که در معنی خلافت مندرج بود آن پندار اول بکلی زوال پذیرفته باشد و عند مقابله الامر بالسجود که کمال ایشان بآن منوط بود از حکم آن پندار و اثر آن انکار هیچ ظاهر نشود و در خضوع و خشوع او که خضوع جزو است مر کل را طوعا مبادرت نمایند و بکمال خود متحقق شوند و اثر شمول آن رحمت آنست که آن خطاب سنتی و دستوری شد در باب مشورت در کارها هر چند در عقل و رای کمال استقلال و استبداد حاصل باشد و این مسئله دلیلست بر آنکه ملائکه و عقول و نفوس را در علوم علی العموم ترقی و اقصیت و جنان نیست که بعضی از ایشانرا هر چه هست بالفعل حاصل باشد چنانکه اکثر فلاسفه گفتند و الله اعلم بحقیقه الحال * نظم * هست دکان حق تن انسان * اندرونش صفات الرحمن * پس تو در خود به بین صفات خدا * کرچه اندک بود بدان ز صفا * که چه سانسست آن صفات منیر * سیر کن زین قلیل سوی کثیر * زین صفات قلیل روسوی اصل * مکن اندر میان هرد و فصل * ایدمی تحقیقات مزبوره معلومک اولدیه اول مبدع لایزال و پادشاه یمثالک مشیت ازلیه و ارادت علیه سی لوح قضاده محفوظ اولان حکم اجمالیسن صورت تفصیله ابراز تعلق

ایتمکله خلافت آدمی ملائکه به اخبار انردنی حکمت خفیه دن استخبار ایله لوح دل آدمده مکنوز اولان خزائن حقایق اسما و صفاتک اسرارنی مفتاح رموز اولان زبان آدمدن اظهار بو کونه سؤال و جوابه منوط اولوب ملائکه دخی عباد مکرمون و جمیع ذنوبدن معصومون اولمغله صورت اعتراضده اولان سؤالری اذن الهی به مقرون اولدیغنی تفهیم ایچون کاشف الاسرار مولانا خداوند کار جانب ملائکه دن آدم علیه السلامه بطریق الحکایه ایراد ایدوب پیور لر که ملائکه آدمه ابتدای ای مکرم آدم * مثنوی * حکم حق کسرتد بهر مابسط * حق سبحانه و تعالینک حکمی یزدن اوتوری بساط اذن و رخت دوشدی بویله دیو که * مثنوی * که بگوید از طریق انبساط * طریق انبساطدن سویلکز یعنی رفع حجاب ایدوب و کولکزدده اولانی اخفا ایتوب هر نه واریسه منبسط اولوب جنابه عرض ایدیکز سزه اذن و اجازتدر * ایدمی * مثنوی * هر چه آید بر زبانان بی حذر * لسانکزه هر نه کلورسه خوف و حذر سز سویلکز * مثنوی * همچو طفلان یکانه بایدر * یکانه و قیملو اولان اطفال پدرلینه سویلدیکی کبی یعنی پدر و مادر یکدانه سی اولان طفل نارسیده والدینه دیلنه کلانی سویلبوب و طفلک جمله گفتاری مادر و پدرلینه خوش کلوب طفله شفقت ایتدکری کبی سز دخی منبسط اولوب لسانکزه کلنی سویلکز و جائز که صورت اعتراضده اولان سؤال مزایله مؤاخذه اولنورز ملاحظه سنده اولمکز * مثنوی * زانکه این دمه چاه کرنا لایقست * زیرا که بوسوزلر اگر چه سزدن بنم جناب کبریا مه نالایق و نار وادر ولکن * مثنوی * رحمت من بر غضب هم سابقست * بنم رحمت غضب اوزرینه هم سابقدر یعنی بر خوای (سبقت رحمتی غضبی) جالم جلاله غالب و رحمت در یاسی آتش غضبی مطلق و سابقدر * پس واقع اوله جق سؤالر اگر چه من حیث الصوره مملو کدن مالک لایق دکلدر فاما زل از الدنه بن سزه آدمک خلافتدن خبر ویره حکم و سزدخی بو وجهله سؤالر ایدوب نیچه اسراره واقف اوله جغکز و جمله افعال و اقوالکزر رضامه موافق و سز معصوم و مر حوم اولدیغکز علمده مندر جدر فاذا کان کذلک * مثنوی * از پی اظهار این سبق ای ملک * بوسبق رحمت و تقدم عنایتی اظهار اینک ایچون ای ملک * مثنوی * در تو بنهم داعیه اشکال و شک * سنک وجود کده شک و اشکال داعیه سنی وضع ایدرم مراد جمله ملائکه در

یعنی هر بر ملك و يا خود اى جنس ملك هر يكرك و جودنده بشقه بشقه بواشكال
و شك داعيه سنى تعبيه ايتشمدرد ديمكدر يوخسه مقصود بالكر بر ملك دكلدر
وشمدنصره اولان بىت دخی بويله در * پس حق تعالى ايتدى اى ملك بوشك
واشكالى انكيچون تهيه ايتدمكه * مثنوى * تابكوبى و نكريم برتومن *
حتى اول سؤال و اعتراض و نالايق اولان سوزى سويليه سن و بن سنك
اوزريكه طوتميم يعنى اول سوزى سندن زله عداتيم و مواخذه قليم و بر سرم
دخی بودر كه * مثنوى * منكر حلم نبارد دم زدن * بنم حلمه منكر اولان
دم اورمغه قادر اوليه يعنى لاجرم جرمله عقوبت ايتك حق تعالى به و اجبدر
زبرا عادلدر و جرم دخی بهر حال موجب عقابدر كباره توبه ايتدين فوت
اولانى حق تعالى مغفرت ايتزد بواعتقاد فاسد ايدوب بنم حليم و غفار و كريم
و ستار و ارحم الراحمين و رؤف المذنبين اولديغمى انكار ايدنلر رحتم غضبي
سبق ايتديكين كوروب دم بسته فلان كاروى عن النبي عليه السلام (لقد
دخل الجنة رجل لم يعمل خيرا قط) وقال عليه السلام ماتقولون في رجل مات
وهو لا يحسن الظن بالله فقام رجلا و قال لا نعلم الاشرا و قال الباقر الناز
فقال عليه السلام بل عبد مذنب و رب غفور * نظم * بنده ايشى دائما
نقصان اولور * حقه لايق عفوايله غفران اولور * لطفى چوقدر قوللر فضلى
عماد * ايلدم بن قوله اكا اعتماد * كرجهان خلقينه غفران ايليه * بحر جودندن
نه نقصان ايليه * الحاصل اى آدم حق تعالى ملكره ايتدى * مثنوى * صد پدر
مادرندارد حلم ما * هر نفس زايدرا فتددر فنا * بزم حلمزده صد پدر و صدمادر
هر نفس طوغر فنايه دوشريعى تلاطم بحارندن برآنك ايچنده نيچه يوزيك
امواج ظاهر و نا پيدا اولديغى كى بزم دخی درياى حلم و رؤفت و بحار جود
ور حمتز بر وجهله محيط بى ساحلدر كه هر بر نفسده نيچه يوزيك پدر و مادر
وار باب شفتك مرحت و رؤفتى اول درياى رحتمك تموجندن ظهوره
كلوب كبر و درياى رحتمزده محو و نا پيدا اولور كما قال عليه السلام (جعل الله
الرحمة مائة جزؤ فامسك عنده تسعة وتسعين جزؤ وانزل في الارض جزؤ
فيها يتراحم الخلق حتى ان الفرس لترفع حافرها عن ولدها خشية ان تصيبه)
و روى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم (يمشي في بعض سكك المدينة مع
اصحابه فاقسمت عليه امرأة ان يدخلوا في منزلها فدخلوا فرأوا نارا مضرمة
واولاد المرأة يلعبون حولها فقالت يا نبي الله ارحم بعباده ام انا باولادى

فقال بل الله ارحم فانه ارحم الراحمين فقالت يا رسول الله اترانى احب ان التى
ولدى في النار قال لا قالت فكيف يلقى الله عبيده فيها و هو ارحم بهم قال راوى
فبكى رسول الله عليه السلام فقال هكذا اوحى الى فلم يبين النبي عليه السلام
لها وجه الحكمة وجاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
من يحاسب العباد يوم القيمة قال الله يحاسب قال الله يحاسب نفسه قال نعم
فضحك الاعرابى وضحك رسول الله عليه السلام (خلاصة كلام يا آدم حق تعالى
ايتدى * مثنوى * حلم ايشان كف بحر حلم ماست * مادر و پدرك اولادنه اولان
حلم و شفقتى و من العرش الى الثرى جميع عالمياك بر برينه حب و الفت و رؤفت
و مرحتى بزم بحار حلم و درياى رحتمك كنى و امواجندن حاصل اولمش
برقطره سى و حبايدر حال آنكه * مثنوى * كف رود ايدولى دريا
بجاست * كف كلور كيدر مقوله سيدر اما درياى رحت آمد و رفتدن على
ودائما يرند قائم و باقيدرزيرا رحت صفات الهيه دن اولمغه نقص و زوال
و اياي و ذهابدن مزهدر روى ان النبي عليه السلام (كان جالسا في مسجده
يوما اذا سقط طير من جدار المسجد وفي منقاره قطعة طين فصاح صيحة
عظيمة فضحك النبي عليه السلام فقيل له في ذلك فقال ان هذا الطير يقول
كما انى لا اكدر بحر القلزم بهذا الطين كذلك ذنوب امتك لا يغير رحمة الله
لانها اوسع من البحر والذنوب اصغر عند الله من هذا الطين لان الرحمة
صفة المولى والمعصية صفة العبد فصفة العبد لا تغلب صفة المولى لان الحادث
اذا قوبل بالقديم لا يبق له حكم و اثر * مثنوى * خودچه كويم پيش ان در
اين صدف * نيست الا كف كف كف كف * خودنه سويلين و نوجهله تحقيق
ايديمكه پدر و مادر و جله عالمياك صدف حلم و رؤفت و قشر شفقت و مرحتى
حق جل و علانك در درياى رحتى قتده دكلدر الا كفك كفك كفك كفتك كفيدر
* پس عقل معادن مستعار اولان مر دعر بى نفس لوامه و مطمئنه دن مستعار
اولان زن عربى به قسم ايدوب آدمى خاكدن خلق ايدن پادشاه لايزال حقيچون
ديومناسبت ايله حقيقت انسانيه دن نيچه تحقيقلر ايدوب و وسعت درياى رحتى
ذكر ايتد كد نصره كبر و قسم ايدر كه اى زن مونسم * مثنوى * حق آن
كف حق آن درياى صاف * اول كف درياى رحت و موج بحار وحدت
اولان حقيقت انسانيه حقيچون و اول درياى صاف احديث حقيچون
* مثنوى * كاتحاني نيست اين كفت و نه لاف * كه سكا هر نه ديرسك

مطعم دیدیکیم امتحان ولاف وکذاف دکلدن بلکه بنم سوزم * مثنوی *
از سرمهر و صفاست و خضوع * حق آن کس که بدو دارم رجوع * سرمهر
وصفا دندر اول کمنه حق چونکه بر موجب (والیه ترجعون) اکا رجوع
طوتارم * مثنوی * کر به پشت امتحانست این هوس * اگر حضور کده
بوهوس امتحان ایسه * مثنوی * امتحانرا امتحان کن یکنفس *
امتحانی امتحان قیل بر نفس * مثنوی * سرپوشان تاپدید آید سرم *
سر عرایس حکمی سترو اخفا ایله تا که جمال امر کی کور و سردر و نم
مکشوف و پدیدار اوله * مثنوی * امر کن توهر چه بروی قادرم * بکا
امر ایله هر نسنه بیکه اکا قادرم * مثنوی * دل مپوشان تاپدید آید دلم *
سر کی سترا ایله حتی بنم سر در و نم دخی پدیدار اوله و یا خود کوکلکی بندن
در یغ ایله که بنم کوکلم دخی روشن اوله زیرا (من القلب الی القلب سبیل)
بیور نشدر * امدی کشف اسرار قیلکه * مثنوی * تا قبول آرم هر آنچه قایلیم *
تا قبول و فعله کنورم هر اول نسنه بیکه اظهارینه قادر وقایلیم * مثنوی *
چون کنم در دست من چه چاره است * نیجه ایدین بنم المدهنه چاره واردر
* مثنوی * درنکر تاجان من چه کاره است * نظر ایله کور که بنم جانم نه کاره
منسوبدر و بالجمله مرد عربی زوجنه اعتماد و یروب نفس لواحه دخی عقل
معاددن حقیقت حالی خبر آلوب کمال اطمینانه نائل اولدی و خلاف و تبایندن
خلاص اولوب طریق قویمده راسخ دم اولدی

* تعیین کردن طریق طلب روزی کنخدای خود را و قبول کردن او *

زن عربی زوجنه رزق طلبنک طریق تعیین ایلمسی و کنخدانک اول طریق
قبول ایلمسی بیاننده در کنخدای صاحب معناسنه در که مراد مرد عربی در
* مثنوی * گفت زن یک آفتابی یافتست * زن اعرابی به ابتدی حالا بر آفتاب
درخشان اولمشدر * مثنوی * عالمی زو روشنایی یافتست * تمامی عالم اندن
روشتالقی بولمشدر * مثنوی * نائب رحمن خلیفه کرد کار * نائب رحمن
و خلیفه کرد کار در یعنی اول آفتاب سلطنت هر کسه فضل و احسان و بخشش
و عطاده مظهر اسم رحمن و خلیفه یزداندر کما قال علیه السلام (السلطان ظل الله
فی الارض یاوی الیه کل مظلوم) * مثنوی * شهر بغداد ست ازوی چون
بهار * شهر بغداد اول پادشاهک عدل و نصف و وجود مکرمتدن بهار اولمشدر
کما قال صلی الله علیه وسلم (حدیقام فی الارض خیر من ان یطرار بعین صباحا

وقال علیه السلام عدل (السلطان یوما تعدل عند الله تعالی عبادة سبعین
سنة) وقال علیه السلام (والذی نفس محمد بیده لیرفع للسلطان العادل الی السماء
مثل عمل جملة الرعية) وروی انه قال علیه السلام (ان المقسطین فی الدنیا علی
منابر من لؤلؤ یوم القيمة بین یدی الرحمن بما قسط فی الدنیا) حقا که ذکر اولنان
احادیث شریفهیه مظهر اولان پادشاهلر وجه ارضده خلیفه یزدان و ظل
رحمان اولوب نور عدلی آفتاب عالمیاب کی جهان وجهانیانه نور بخش
امن و امان اولور و شفقت و مروت و احسان و عطیه سی باران نیشان احیاء
زمین ایتدیکی کی فقر و فاقه و جور و ستمدن پزمرده اولمش اشجار وجود ضعفا
و فقرایی احیاء و مانند بهار پر اوراق و اثمار ارزاق ایدر و خراب و بیاب اولمش قصبه
و قریه لر معمور و آبادان اولور و الایضا ذال الله تعالی نفس و هوایه او یوب
جوار و ظلمکار اولور سه او مقوله نک زمانی برد الشتا و بادخران مشابه سنده
اولوب ممالکی معمور ایکن خراب و اذانلر او قونوب اقامت صلوات خمس اولنان
قصبات و قراده آدمی زاد قالمیوب بوم و غراب صدالری پیدا اولور و خزینه سنده
برکت اولمیوب و دولتک رونق و بهجتی قالمز و هر طرفدن اعداسی غالب اولوب
نکال دنیا و آخرته گرفتار اولور کما قال صلی الله علیه وسلم (ما من عبد و لاه الله
تعالی امر رعیته فغشمهم ولم یصح لهم ولم یشفق علیهم الا حرم الله علیه
الجنة) وقال علیه السلام (رجلان من امتی یحرمان شفاعتی ملک ظالم و مبتدع
غال یتعدی الحدود) و قد قیل (ان الملك یدوم مع العدل وان کان صاحبه کافرا
ولا یدوم مع الظلم وان کان صاحبه مؤمنا) فی الحقیقه عمارت ممالکک تعلقی کفر
و ایمانه دکل بلکه عدل و احسانه موقوفدر بر پادشاهده که هم اسلام و ایمان
و هم عدل و احسان جمع اوله اول پادشاه حق تعالینک وجه ارضده رحمتی
و غوث اعظم اولوب داود و سلیمان علیهما السلامک وارث و خلقی اولور
عدل و داد پادشاهلره بر دولتدر که نوشروان کافرایکن عدل ایله مذکور
اولوب حضرت فخر کائنات علیه اکمل التحیات (انا ولدت فی زمن الملك العادل)
بیوردی حقا که بوشهادت نوشروانه دولت بتر * نقل اولنور که * نوشروانه
سؤال اولنوب سن بو مرتبه موصوف و نام نیک ایله معروف اولمغه نه سبب اولدی
دیدیلر نوشروان ایتدی بن جله مقدور می عدل و داده مصروف قیلدم
سبب بودردیدی * پس عدل و داده اشتغال ایتدی که نه شی سبب اولدی دیدیلر
ایتدی بر حکیم فاضلدن ایشتمکه (لا ملک الا بالجنند ولا جنند الا بالمال و لا مال الا

مطاب

نصیحت لطیفه
للملوك

فغشمهم ای ظلمهم
سبب

من البلاد ولا بلاد الا بالرايا ولا رايا الا بالعدل (ديوب و بواياك مفهومي
سويدي نظم هر كرا او بعدل شد مائل * طمع از مال خلق كو بکسل *
طمع و عدل آتش و آند * هر دو يكجا قرار يابند * از طمع چون بود كدارانك *
كي سزد شاه را با آن آهنگ * حيف باشد ز شاه فرخ فر * ظلم جويي بي ز روزيور *
زيور شاه و صف شاهي بس * كومه دل بزور و زيور كس * پس پادشاهلق
عسكرو و عسكرمال و خزينه به و جمع خزينه بلاده و بلاد را يايه و رعايانك و جودي
عدل و داده محتاج و موقوف اولديغن يلوب اول حكيم نصيحتن دركوشوار
ايدوب عدل و داده بذل همت ايله رعاياي صيانت و تعمير مملكت ايلدم ديوب جواب
و يردى نيكيم امام على كرم الله وجهه نصيحت ملوك آتیه ايدوب زيورر كه
(العالم حديقه سياجها الشر يعة والشر يعة سلطان يجب لها الطاعة والطاعة
سياسة يقوم بها الملك والملك راع يعضده الجيش والجيش اعوان يكفلهم المال
والمال رزق يجمعها الرعية والرعية سواد يستعبد العبد والعدل اساس قوام
العالم روایت اولنور كه * اعدل پادشاهان اسلام اولان ولى كامل و پادشاه
عادل عمر بن عبدالعزیز تحت حكومتہ جلوس ايدوب زمام سلطنت قبضه
تصرفته تسليم اولند قدہ مقتداى ارباب حقيقت حسن بصرى رضى الله
عنه مکتوب يازوب و انواع تواضع و مسكنت عرض ايدوب اى مقتداى
دين لطف ايدوب امام عادلک عدل و نصفتى نه منوال اوزره اولديغن يازوب
بوفقيه اعلامه مروت بيوره سزديو التماس ايتكله حسن بصرى حضرت تلى
دخى بومکتوبى يازوب كوندردى (اعلم يا امير المؤمنين ان الله تعالى جعل الامام
العادل قوام كل مائل وقصد كل جائر وصلاح كل فاسد وقوة كل ضعيف
ونصفه كل مظلوم ومقزع كل ملهوب والامام العادل يا امير المؤمنين كالراعى
الشفيق الحازم الرفيق الذى يرتادها طيب المراعى ويذودها عن مراتع
الهلكة ويحميها من السباع ويكفيها من اذى الحر والقر والامام العادل
يا امير المؤمنين كالاب الحانى على ولده يسعى لهم صغارا ويعلمهم كبارا و يكسب
لهم فى حياته ويدخر لهم بعد وفاته والامام العادل يا امير المؤمنين كالام الشفيقة البرة
الرفيقة بولدها جلته كرها ووضعته كرها وربته طفلا تسهر لسهرة وتسكن
لسكونه ترضعه تارة وتفضمه اخرى تفرح لعافيته وتغم لشكايته والامام
العادل كالقلب بين الجوارح تصلح لصلاحه وتفسد بفساده والامام العادل هو
القائم بين الله وبين عباده يسمع كلام الله ويسمعهم وينظر الى الله ويرىهم

الذود المنع (لغة)

حانى مهر باني لغة)

وينقاد الله ويقودهم اليه ولا تكن يا امير المؤمنين فيما ملكك الله كعبد ايتن سيدة
واستحفظه ماله وعباله فبدد المال وشرد العيال فافقر اهله واهلك ماله
يا امير المؤمنين ان الله تعالى انزل الحدود ليزجر بها عن الخباثت والفواحش
فكيف اذا اتى بها من يليها وان الله تعالى انزل القصاص حياة لعباده فكيف
اذا قتلهم من يقتص لهم) انتهى * پس عمر بن عبد العزيز حسن بصرى
حضرت تلى بومکتوب شريفلى واصل اولد قدہ حرزجان و حایل جنان
ايدوب موجيله عمله بذل قدرت ايلدى واول عدل و نصفك بر كاتيله دنيا
و آخرت پادشاهى اولوب ابدى دولت و سرمدى سعادت نائل اولدى زيرا
پادشاهلر عدله ميل و محبت ايلك سعادت نشانه سيدر وعدله محبتى اولان
پادشاهلر ك علامتى بودر كه دين و ديانلى قوى و صالح و متقى اولان علمايه
رغبت و انلر ايله خلطت و صحبت ايدوب دائما انلردن وعظ و نصيحت استماع
ايله وعدالت نه ايديكين انلردن تعلم و موجيله عمل ايله زيرا آخرت سعادتى
و دولت دنياك دواى و عالمده ممدوح اولمى و قابوك كندى به ميل ايتمى
و خير دعا ايله الى يوم القيام السنة ناسده مذكور اولسته عدلان غيرى سبب
يوقدر * جامى * اى بشاهى بلند آوازه * كردى آيين خسروى تازه * دل
توقد عدل راست محك * نيست چون لام و دال از و منفك * شده به بعين عاطفت
دل تو * متصل عدل كشت حاصل تو * سلطنت خيمه ايت بس موزون *
كش بود راستى و عدل ستون * كرن باشد ستون خيمه بجاي * چون بود خيمه
بى ستون برپاي * روایت اولنور كه * بركون هارون الرشيد شقيق بلخينك
زيارته واروب نصيحت رجا ايلدى شقيق بلخى قدس سره بيوردىلر كه
سنگ اوزريكه لازم اولان عدلدر زيرا حق تعالى سندن عدل سؤال ايدر
و بودخى معلومك اولسونكه حضرت حق سنى ابوبكر الصديق مقامنده
اجلاس ايلدى * پس صدق صدق مثالوسندن صدق طلب ايدر و كذلك عمر
الفاروق كى حق ايله باطل فرق طلب ايدر و كذلك عثمان بن عفان كى
صيانت رعيت طلب ايدر و كذلك على بن ابى طالب كى عدل و انصاف و عمل
صالح ايله اتصاف طلب ايدر * پس هارون الرشيد كوزياشلارى دو كوب
من بعد عدل و داده بشلادى * پس زن مر دى به ايتدى اى بنم ز وجم سكا
وصف ايتديكم خليفه دخى بوصفاته موصوف بر پادشاه دنيا و ديندر كه
* مثنوى * كر بپوندى بدان شده شوى * اكر اول پادشاهه واصل و ملاقى

(تبديد) پراكنده
كردن و (تسريد)
تفريق و تبديل مثله

نصيحت شقيق
لهارون الرشيد

اوليدك سن دخی پادشاه اولور دك * ايمدی اوز ريکه واجبدر که اهمال
ايتيموب لاجرم اول پادشاهک طالب وصلت و داخل صحبتی اوله سن يوخسه
* مثنوی * سوی هرادبارتای می روی * هرادبارک جانبته نیچه یه دکن
کیدرسن * ايمدی ای سالک طریقت و راغب راه حقیقت کاشف الاسرار
مولانا خداوند کار قدس سره قصه دن حصه وفی الحقیقه پادشاهدن مراد
بیورد قلری آفتاب حقیقت احدیه ونور بخش محبت ربانیه و پادشاه مملکت
انسانیه اولان مرشد مکمل و انسان کاملدر که نفس ملهمه ايله عقل مستفاد
پاک نهاد اتفاق و اتحاد و افلاس در وندن خلاص اولمغیچون نفس ملهمه
عقلی مرشد دلال و ارشاد ایدوب نیچه یه دکن جانب ادبانه حرکت
و مدبر لر ايله الفت ایدرسن * ايمدی بر ظل آله و مرشد راهک عتبه علیه سنه
یوز سور که آنک نظر اکسیر اثرندن قلبه که نور آفتاب محبت طلوع ایدوب حتی
سندخی آنک سایه سنده بر همای اوج قربت و خورشید آسمان معرفت و شاه
کزین ممالک طریقت اوله سن زیرا که * مثنوی * هم نشینی مقبلان چون
کیمیاست * مقبولان درگاه یزدان اولان مقبلان واصلان و مرشدان ره روان
صحبتی کیمیا کیدر * مثنوی * چون نظر شان کیمیای خود بجاست * انلرک
نظری کبی بر کیمیا خود فتنده وارد در انلرک نظر نده مکر کیمیاک اعتبار می وارد
وخاکی زرا ایتکه قادر لر در ولکن مراد ایتزلر زیرا ماده کائنات بخار ايله
دخاند و بطون جبالبه بخاردن زیبی و دخاندن کبریت تولد ایدر و بخار ايله
دخان امتزاج ایتد کد نصکره احوال ثلثه دن خالی دکلدر یعنی یابودر که سیما
دخانه غالب اولور و یا خود بعکسه دخان زیقه غالب اولور و یا خود برینه غلبه
ايتيموب اعتدال سمتی ظهور ایدر * پس اگر غلبه سیما به اولور سه قلعی و آهن
و بونک امثالی معادن متولده اولور و اگر کبریت غلبه ایدر سه جوهر سیما به
احتراق واقع اولوب مس تولد ایدر و اگر کبریت ايله زیبی برینه غالب اولوب
صورت اعتدالده اجتماع ایدر سه اگر فاعلیت جانب سیما به ایه نقره وجوده
کلور و اگر فاعلیت بجانب کبریت ده ایه طلا پیدا اولور * پس حق سبحانه و تعالی
کمال قدرتیله طبیعت مزبور نکه مدت نضجی که بطون جبالبه خلق و نضج
اعتدالی سی که ایجاد اولمشدر اولیاء کرام اکامطلع اولمغله قدرت و هاب
و حرارت آفتابه پرورش بولدیغی اوزره دخان ايله بخاره آتش معتدل ايله
پرورش و یروب طلای تمام عیار ایدر و ضرورت واقع اولسه عمله کتوروب

مطلب
فی حقیقه الکیمیا

دفع ضرورت ایدر ل فاما ای مستمع مستمند نههار قیاس ایتیمه سنکه اولیاء
کرام الن یوزین قرار دوب بوکاره مشغول اوله لر و یا خود بر کسینه یه صنایع
سائره کبی تعلیم ایلله لر بوداعیه ده اولیه سنکه طریق حقندن بعید اولور سن
زیرا انبیا و اولیا قلب طالبی حب دنیادن تخلیه و حب خدا ايله تصفیه ایتکه
همت ایدر لر صنعت مزبوره بی تعلم ایه حب دنیانک ماده سیدر فلهذا (حب
الدینا رأس کل خطیئة) دخی قراءت ایتشدر در (وتعس عبد الدینار) حدیث
شریفی دخی مثبتدر و اولیاء کرام حقیقت اشیا دن آگاه اولمغله وقت ضرورتده
ایتسه لر قادر لر در ولکن اولیاء کمال دنیا ایچون ضرورت چکمز لر یعنی دنیای
چوق اولور دیمک دکلدر بلکه سیم وزرایله حجر و مدر قتلرنده برابر اولوب
کنز قناعت لایفنایه واصل اولمشدر در * پس فقر و قناعت اختیار ایدنه امر
دنیاده ضرورت واقع اولمق محالدر زیرا اولیاء کمال رضا و رضاده غنوده
اولمشدر در انلر ضرورتدن بریلدر (ان الضرورة لا تعدو علی العزم) مرویدر که
عیسی علیه السلامه حواریون ایتدیلر یاعیسی جنابکز اعمال و افعال و طاعات
و عباداتده هر نه ایدر سکن بز دخی ایدر یوز و صلوة و صیامه مداومت ایدر یوز
ولکن یاعیسی سنجلین احیاء موتی و صوا و زرنده یوزیمکه قادر دکلز دیدیلر عیسی
علیه السلام ایتدی قلبکزه اثر حب دنیا و ارمیدر بکا خبر ویریکزدیدی حواریون
دخی یاروح الله بهر حال اولیا جق دکل دیدیلر عیسی علیه السلام ایتدی ايمدی
دنیاک حبی دینی افساد ایدر بنم یا نده نقره وزر حجر و مدر مثابه سنده در دیو
بیوردیلر (رووی انه رفع علیه السلام حجرا فقال ایهما احب الیکم هذا او الدینار
والدرهم فقالوا الدینار والدرهم قال فانهما عندی سواء) * ايمدی عارفلر
قتنده دخی استواء اشیا مقرر در زیرا اشیا معدن واحدن بروز ایتش جوهر
واحد اولمغله عارفلر نظر نده قیملری بر برندن متفاوته دکلدر اما بعض طالب
کیمیا اولانلر قیاس ایدر لر که قناعت اله کتورمک ایچون طلب ایدر لر لا والله
اولیه دکلدر بلکه کیمیا بیلک آرزوسی عین طمعه در حقیقت کیمیا به واقف اولان
مردان خدا ابتداء سلوک کړنده کیمیا نه شیدر بیللم دیو خاطره ایتدیلر بلکه
کونینی قبلرندن اخراج ایدوب حب ذاتی به مشغول اولدیلر بویله اولسه ولی
اولمزلدی و ولی اولسه کیمیا بیلزلدی * ايمدی فی الحقیقه اولیانک بیلوب تعلیم
ایتدکلری کیمیا عشق و جذبه کیمیا سیدر که صدقله حقه طالب اولان عاشق
نظر شر بفلرینه وارد فده و مرآت قلبی آنک آفتاب محبتنه مقابل طوتد فده

مس مثابه سنده اولان قلب صنوبر یسنه اکسیرا کبر جذبه و کبریت احمر عشق
طرح والقا ایدوب فی الحال نحاس صفات نفسانیه سی فضا صفات روحانیه
و صفات روحانیه سی دخی ذهب صفات ربانیه تبدیل اولور * رباعی *
بر تخت فنا نشسته درویشانند * ازهر دو جهان گذشته بخویشانند * خواهیکه
مس وجود توزر گردد * با ایشان باش که کیمیا ایشانند * حقا معان نظرا و لنسه
بوندن اوز که کیمیای اولور کیم ناز جذبات الهیه سالکک نحاس بشریه سن
احراق ایدوب نور آفتاب عشق کندی بی کنیدن آکوب درون و بیرونی
ضیای حب خدا ایله مالامال اولدقده خزان برویم و سلطنت اسکندر و جم
زمام اختیارینه عرضه قیلنسه بر خوای (ما زاغ البصر و ما طغی) کوزا و جیله
دونوب بقیوب کیفیت رحیق عشق حور و غلمان و دار الجنانه دخی دکشمز
(اللهم یسر لنا) * شعر * دینار نمی خواهم من عاشق دیدارم * اغیار نمی
خواهم من شیفته یارم * گویند که در عشقش صد جان بجوی باشد * کر کار
بجان آید و الله که خریدارم * کوی که دل و جان را پیوسته بمار و کن * حق
عالم و علامت پیوسته درین کارم * آه ای طالب کیمیای حب الله اول اکسیر
عشق و جذبه بر عطای ربانی و بخشایش سبحانیدر که * مثنوی * چشم
احمد بر ابوبکری زده * اول نور هدایت و حبیب خدایک چشم اکسیر نظری سید
اهل بحر ید شه نشاه ارباب تفرید محرم حرم اعلان و اسرار و ثانی اثنین اذهما
فی الغار ابوبکر صدیقک اوزرینه اورمش * مثنوی * اوزیک تصدیق
صدیق آمده * اول رفیق و شفیق ابوبکر الصدیق بر تصدیقندن صدیق
کلش یعنی نظر پاک رسول ابوبکر صدیقک اوزرینه بر توایتدیکی کبی بر صدق
و ایمان و عشق یزدان حاصل اولمشکه قیامته دکن واقع اولان اصدقک صدق
میرانک بر کفه سنه وضع اولنسه و ابوبکر رضی الله عنھک صدق بر کفه سنه
وضع اولنسه صدیق اکبرک صدق ایله وزن اولنه میوب صدق صدیق جله دن
آغز که ابوبکر صدیقک اسم شریف لری عبدالله بن ابی قحافه در و ابی قحافه نک
دخی اسمی عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لویدر و ابوبکرک
نسب طاهر لری نسب اطهر سید البشر ایله مره بن کعب ده متصل اولوب آفتاب
شرف قرابت لری النجی قرننده شرف آفتاب فلک نبوته ملحق اولور و اول
معدن صدق و رافتک مادر سعد اختر دخی ابوقحافه نک عم زاده سی اولان
صخر بن عامرک دختر لری ام الخیر سلیمدر و کتب سیر و تواریخ مسطور در که

مطلب
در فضیلت ابوبکر
رضی الله عنه واسم
و نسبش و در تحقیق
صدق و اوصاف
صدیقان

زمان فترتده ابوبکرک اسمی عبدالکعبه اولوب بعده حین ظهور اسلامده
حضرت حبیب الله تغییر ایدوب احب الاسماء الی الله اولان اسم عبدالله ایله
تسمیه بیور مشر و قال علیه السلام (من اراد ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر
الی ابی بکر) و * روایت اولنور که * دولت اسلام ایله مستعد اولدقده
قرق بیک درهم نقدیه سی و ارایدی جمله سنی رضای حق ایچون بذل و نثار
ایدوب و بو بیت آنک مدخنده سویلندی * بیت * شب خلوت دوم هم سر
غارست * نثارش روز اول چل هزارست * و بوایات عربیه دخی انلرک مدح
جود و سخا سنده انشا اولمشدر * شعر * و یسخر بیاقد حوت کفه *
ولا یتع المن ما قد وهب * و کم فضا فضها فی الهدی * و کم ذهب عنده
قد ذهب * و اهیب ما کان عند الرضی * و ارحم ما کان عند الغضب * وعن
ثامه عن عثمان بن عفان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم (کان علی
شیرمکه و معه ابوبکر و عمر و انما فترک الجبل حتی تساقطت حجارته بالخصیض
فر کضه بر جله و قال اسکن شیر فائما علیک نبی و صدیق و شهیدان) حاصل
کلام ابوبکر الصدیق رضی الله عنھک بعض فضائل خاصه سی و ارایدیکه
اصحاب رضی الله عنھم بدن برینه میسر اولما مشدی جمله فضائلندن بعضی
بودر که رجالدن ابتدا اسلامه کلن ابوبکر صدیقدر و مسند خلافتده جلوس
ایده نک اولیدر و معراج رسولی تصدیق ایدنه نک اولیدر و میان امتده ابتدا
مسجد بنا ایدن ابوبکر صدیقدر و رسول علیه السلامه نفسی فدا ایتشد
و اصحابدن اول داخل جنت اولان ابوبکر صدیقدر و حضرت فخر کائنات
علیه افضل التحیات ابوبکر صدیق صفت رحمت و رافتده میکایل و ابراهیم خلیل
علیهما السلامه تشبیه بیور مشر در و قال علیه السلام (ان لی فی الارض وزیرین
وفی السماء وزیرین اما وزیرای فی الارض فابوبکر و عمر و اما وزیرای فی السماء
فجبرائیل و میکال) و بالجملة صدیقده یتش ایکی فضیلت اجتماع ایتشد که اصحاب
رضی الله عنھمده واقع اولما مشدر علی الخصوص صدیق ایله وصف اولمش
جمله فضائلنه کافیدر زیرا صدق عبدخالصه عنایات ازلیه دن برا حسان عظیم
اولوب ارکان دیندن بر رکن سدید و عماد عمیددر و دینک نظامی صدق
و یقیندر و تلودر جنة نبوت و ابوبحق سبحانه و تعالی کتاب کریمنده (فاولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین) بیوروب افضلیت صدیقده بو آیت کریمه
شاهد عدلدر * سبحه * کرچه صدیق نبی راست خلف * باشدش بر دکر

اصناف شرف * کربدن قاعد، برهان خواهی * به که برهانش زقرآن
خواهی * خلاصه کلام ابو بکر الصديق افضل صحابه کرام اولوب حقه
حبیب اکرم صلی الله علیه وسلم (یا ابابکر ابشر ان الله تجلی للخلق عامة ولك تجلی
خاصة) بیوروب طریقت نقشبندیه نك سلسله لری صدیقه منتهی اولور * نظم *
بیکده بروصفن ایدمز حقا * یادلش اولور سه هب کویا * لبلری جامنی
ایچن اولمز * ظلمت دهر ایچنده حضر آسا * ذات پاکک حقیچون اللهم * ذرحه
جذبکله سن طویلا * حاشه لله قاله اوکس محروم * کدلی سا که ویره طوغری
بقا * حب ذاتیه نائل ایت یارب * نور ذاتکله ایله استجلا * بزى هوی هویتیه
ایرکور * دمدم نورکله قیل احیا * ایدى سن دخی صدق وخلص ایله
متصف اولکله بیرو صدیق ولؤلؤی لجه تحقیق اوله سن * پس صدق نه در
دیرایسک واقعه مطابق خبر ووجود او حصولا شیک حقیقتی ایچون اسمدر فلهذا
صکره بالفعل موجود اولان هر حقیقه صدق تعبیر ایتدیله که حتی حقیقت
مز بوره تامه وکامله وخالفی اولان کاذبه اوله کما قیل لذی النون (ما الصدق
قال ان یكون اللسان بصواب الحق ناطقا) وابن مسعود رضی الله عنهدن مروی
حدیث متفق علیه در که قال علیه السلام (ان الصدق یهدی الی البروان البر یهدی
الی الجنة وان الرجل لیصدق حتی یکتب عند الله صدیقا وان الکذب یهدی الی
الفجور وان الفجور یهدی الی النار وان الرجل لیکذب حتی یکتب عند الله کذابا)
وقال جعفر الصادق رضی الله عنه (الصدق هو المجاهدة وهو ان لا تختار
علی الله غیر الله کما لم یختار علیکم غیرکم) لقوله تعالی (هو اجتنابکم) وقال احبدین
حضرویه (من احب ان یكون الله معه فلیلزم الصدق فان الله مع الصادقین) وقال
عبدالله بن عباس رضی الله عنهما (من کان فیه اربع فقد ربح الصدق والحیاء
وحسن الخلق والشکر وقال علیه السلام (الا اعلمکم اسم الله الاکبر الذی اذاعی به
اجاب قیل نعم قال هو الصدق اصدقوا الله وادعوه بای اسم شتم الاترون
ان الانبیاء علیهم السلام کلهم دعوه فی القرآن باسماء مختلفه فاجیب کل واحد منهم)
* ایدى حقیقت رجولیت صدق در وداخل میدان صدق اولیان حد رجولیتدن
خارجدر ابو سعید القرشی بیورر که صدق له متحقق اولان شول صادقدر که
تنای موت ایدوب وعند اصابت الموت سری مکشوف اولور سه استیحاوشرم ایتیه
کافال تعالی (فتمنوا الموت ان کنتم صادقین) یعنی برکات صدق له هر تفریط و تقصیری
تلاقی وهر فائتی تدارک وهر خرابی تعمیر ایتش اولوب موت هر چان اصابت ایدر سه

حاضر وبلکه، متشوق اولوب یوم تبلی السرارده سردر ونم مشکشف اولور سه
باطنم خلاف ظاهر در دیودغدغه چکمه به بروجهله موافق اوله که قبل الموت
نه صورته ایدیه بعد الموت دخی اول صورته اولوب تبدیل صفات خوفندن
امین اوله وجه مذکور زره اولان تنای موت ممنوع دکدر بلکه احوال
صدیقین بویه درزیرا اصداقا صفا حیاتی نفسا ایچون تنای تبوی بلکه حق ایچون
تمنی حیات ایدر کذلک موتی دخی کمال وصلت ایچون دیلر * نقل اولور که *
فتح موصلی به صدق نه در دیوسؤال ایتدیله اول دخی بر آهنگرک دکانی اوکنده
بولمغله فی الحال دست مبارک کن آهنگرک او جاعنه ادخال وقرمش و آتش محض
اولش آهنی اخراج ایدوب وکف مبارک کنه قویوب هذا هو الصدق بیورمشلر
* پس زن زوجی اولان مرد عربی به ایتدی ای رجل قابل تعریف صدق
وتوصیف صدیق معلومک اولدیه فیاض مطلق وحضرت حقندن رجا
و نیاز ایله که سن دخی اول سلطان جواد وشفیق وزیده صدیقک نظر
اکسیر ائرنده زمره صدیقندن اولان (عجبت فین وقع علیه نظر المفلح کیف
لا یفلح) نیکیم مولانا جامی سمحه ده نه خوب دیشدر * نظم * دامن همت
صدیقان کیر * درره خدمت صدیقات میر * بو که بر جان تو خالی زقصور *
از صفای دلشان ریزد نور * مس قلب توازان زر کرد * سنک بی قدر تو کوهر
کرد * پس چونکه رجل صادق الفؤاد مرأء عربیه وعقل مستفاد هدایت
رشاد نفس ملهمه راضیه دن اول ظل متمدن ذلک اوصاف علیه سن ایتدی
کمال صدق وخلوص له محب صادق وافکنده وعاشق اولوب عتبه فلک فر ساسنه
یوز سورمک ومشاهده جمال ایتک افکاری کنیدی کنیدین الی ولکن
فقر وفتاسی غالب اولمغله در کا، معدلت پناه پادشاهی به صفرا لید وارلق
نیجه ممکندر وبوکا علاج واریسه زوج عربیه عارفه واقفه در دیو کمال عجز
ومسکنت یوزندن زوجنه عذر ایدوب * مشوی * کفت من شه را پذیرا چون
شوم * ایتدی بن شاهک نیجه مقبول اولورم پذیرا اگر چه وصف و بمعنی قابلدر
ولکن بو بیت شریف و بونک امثالی محارده پذیرفته معناسنه اولمق ظاهر درزیرا
قابل معناسی ویرمک معنای مناسبتی افساد ایدر حقوق الفاظ فاعله واردر که تجوزا
بمعنی مفعولدر مثلاماء دافق وعیشه راضیه کبی که مدفوق و مر ضیه معناسنه اولوب
محاز مشهور قییلندندرو کذلک بالعکس سیل مفعم دینلور ولکن مراد کسر عین
ایله اولان مفعولدر مقبول معنای سنه کز دیو معنای ایتى افساد تقصیردر الحاصل

مرد عربی ایتدی اول پادشاه دین پناه بنم کی بر فقیر دردمند و حقیر مستندی
 نیجه قبول ایدرو بن بیچاره انک تلاقیسنه نه وجهله قادر اولورم * پس لاجرم
 بر سبب و وسیله کر کدر والا * مثنوی * بی بهانه سوی او من چون روم *
 بی بهانه و بلا سبب بن انک جاننده نیجه کیدم * پس بهر تقدیر * مثنوی *
 نسبتی باید مر ایا حیلتی * بکار وسیله و نسبت و یا خود بر حیل و صنعت کر کدر
 * مثنوی * هیچ پدیده راست شد بی آلتی * هیچ پدیده و صنعت بر آلتسزا و لدیعی
 پس بهر حال هر نه صنعته کیم مباشرت اولسه بر آلتی تشبث ایتمینجه اولز
 خصوصاً مجلس پادشاهی به دخول اسباب عظیمه به محتاجدر آه بیلز مکه
 نه چاره در دیار ایله بودل شیدا آواره * مثنوی * همچو مجنون کی بشنید از یکی
 اول مجنون کی که بر کسندن ایتدی * مثنوی * که مرض آمد بلیلی اندکی *
 که لیلایه بر جز نیجه فتور واقع اولدی پس مجنون اختلال مزاج لیلایی
 ایتدی یکی کی * مثنوی * گفت آوه بی بهانه چون روم * ایتدی ایوا و دریغ
 بهانه سز نیجه کیدم * مثنوی * و ربنا من از عیادت چون شوم * و اگر عیادتدن
 قالور سم نیجه اولورم * بیت * آه کیم درد درونم را یکن یک اولدی * فرقت
 هجر و جنونم را یکن یک اولدی * مثنوی * کنت طیباً حاذقاً * نو لیدی بن
 بر طیب حاذق اولایدم * مثنوی * کنت امشی نحو لیلی سابقاً * جانب لیلایه
 سبق ایدیجی اولدیغم حالده کیدیم یعنی عجله ایله کیدوب جانب لیلایه کیدنلرک
 جمله سنی سبق ایدیم و پاینه یوز سوروب حالن صوریدم * بیت * یارب
 نه سبیدر که اولور طاقتمز طاق * چوقدن پرورد چشمم اول یوز که مشتاق *
 * مثنوی * قل تعالوا گفت حق مارا بدان * معلوم اوله که حق جل و علا
 بزه قل تعالوا دیدی * مثنوی * تابود شرم اشکنی مارا نشان * تا بزم شرم
 و حجابم انکسار نه نشان اوله بو بیت شریف مر آه عربیه طرفندندر که
 زوجنه اثناء محاوره ده ای مرد عرب سنک بو مقوله کلماتک مجرد علت و بهانه در
 مادامکه کا هدایا و کا وسائل فکر نه اوله سن پادشاهه وصولدن محروم
 اولور سن اول پادشاه خود علت و بهانه و واسطه و وسیله طلب ایتکسز بر کریم
 و جواد در مثلاً مسموعک اولدیعی که حق تعالی تعالوا دیمه سی حجاباتی رفع
 و ازاله ایتک ایچوندر یعنی بزه حجاب مقرر در و لکن اول حجابی رفع ایچون
 اول محبوب بی مثال تعالوا نداسن وارجعی خطابن ایتدیکه منجذب اولوب در کا
 عزته یوز سوره یوز و (انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی) حدیث قدسی سنک

معناسن بیله وز کاشف الاسرار حضرت مولانا خداوند کار قدس الله سره
 قل تعالوا گفت قولیه سوره آل عمران اولان (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه)
 و سوره النعام اولان (قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم) مفهوم شریفی
 مراد بیور مشدر ز را محله مساسی یوقدر بلکه تعالوا افطندن مستفاد اولان
 معنای دعوتی اراده بیور مشدر حاصل معنی من العبد الی الرب اولان طریقک
 بیکده بری موصل حق اولوب انواع حجابات ظلمانیه و نورانیه ایله مسدوده
 اولمشدر فاما اقرب طرق من الرب الی العبد اولان طریقدر که موصل حق
 و جناب فیاض مطلقدن عبتی دعوت و من حیث الاسرا اولان جذبات
 ربانیه در و طریق مزبور دن جمیع موانع و حجب مرفوعه اولوب اول یولک
 سالکری پر نور و روشن دل و بلا حجاب محبوبلرینه واصلدر کا قال علیه
 السلام (جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین) حقا که حجب ظلمانیه اثینیت
 و قیود علایق انانیته نار جذباتدن غیر سی حرق و دست قدرت تجلی احدیتدن
 ماعداسی خرق ایتز مرد عرب ایتدی ای زوجه مشفقه کلامک مرغوب
 و طریق انجذاب مطلوبدر حقا که پادشاهلره تقرب ایچون علاج ایکی درلودر
 یا بودر که بر صنعت و هنرک و یا خود بر رسم تحفه بر هدیه ک کر کدر که سبب
 تقرب اوله و یا خود پادشاه کنیدیسی دعوت ایلیه اول زمانده تحفه و هدایا
 و صنعت دخی اولسه تقرب مقرر در کذلک قرب جوار حضرت احدیتدخی
 ایکی طریق واردر بریسی سلوکی جذبه بی تقدم ایدوب (الیه یصعد الکلم
 الطیب و العمل الصالح رفعه) خجای کریمی اوزره آلت فکر و نظر و عمل صالح
 و ذکر و مجاهده ایله تقرب ایدوب بر فحوا (یتقرب العبد الی بالنوافل) مقصوده
 واصل اوله و یا خود جذبه سی جمله به تقدم ایدوب طرف حقندن دعوت اوله
 مادامکه بو ایکیدن بری اولمشدر و صلت میسر اولز بنده خود جذبه یوقدر
 * پس لاجرم آلتی احتیاج لازم کلشدر مثلاً کور مز میسن ای زن * مثنوی *
 شب پرانرا کر نظر و آلت بدی * شب پر لره اگر نظر و آلت اولیدی * مثنوی *
 روز شان جولان و خوش حالت بدی * کوند زانلره جولان و خوش حالت
 اولوردی یعنی خفاشده نور چشم و استعداد مشاهده نور جمال آفتاب اولیدی
 اول دخی طبور سائره کی ضیاء خورشیده نظر و کوند زین جولانه قادر اولوردی
 پس عدم استعداد و ضعف بصری اولغله نور آفتابدن محروم و کوند ز
 جولانه قادر اولیدی * پس ای زوجه مشفقه کذلک بنده دخی نه فکر

ونه نظرونه علم و عمل وار که اول پادشاه لایزاله تقریبه امیدم اوله ونه جذبه و عشق
وارد در که حالت مزبور اول جانبیدن دعوت اولمغله بی قید اولوب (المأمور
معذور) دیوب عتبه علیه سنه وار یله زندن مراد که نفس ملهمه در عقل
مستفاد دن مستعار اولان رجل عربیدن بوجوابلری ایشد کده ای رجل عربی
دون همت وسعت رجندن مأیوس اولم کیم احسان خدایه بهانه کرکز دیوب
مشنوی گفت چون شاه کرم میدان رود * ایتدی چونکه شاه کرم میدانه
کیده * مشنوی عین هر بی آلتی آلت شود * هر بی آلتک ذاتی عین آلت اولور
یعنی ای مرد فقیر کیم و محسنلرک کرم واحسانی آلتیه موقوف دکلدر اما هر بی
خبر بو حالته واقف دکلدر زیرا کرم الهی و رحمت نامتاهی چونکیم فضای
فضل واحسانه توجه ایلیم هر بی آلت عین آلت و هر بی طاعات و بی لیاقت بادولت
و باسعادت اولور * ایتدی بیت * داد حق راقا بلیت شرط نیست * بلکه بشرط
قابلیت داد اوست * و فقیحه مواهب الهیه و عطایای سبحانیه و وسیله و آلت لاجرم
اقتضا ایدر دکلدر اکابناء که حق جل و علا کرم بی علتدر و یا خود شاه کرم دن
مراد سباق قصه یه کوره خورشید نور بخش محبت سبحانیه و مالک ممالک
انسانیه اولان مرشد مکمل و انسان کامل اولور سه معنی بو وجهله اولور که
ای مرد عربی اول پادشاه معنی و صورت و مقتدای طالبان طریق وحدت
و فریاد رسان اصحاب حیرتک آستان قبله راستانه یوز سورمک و آتی کورمکه آلت
و نسبت وعده و وسیله ایستد مک آلت اسم و شخصی هنوز معلوم اولمزدن اول در که
اول شمس چارم آسمان حقیقت و نور آفتاب محبت عجباً شمدیکی حالده نه برجندن
طلوع ایتدی و قنغی درجه دن یوز کوستردی دیومقرو مأوسن و اسم و سیماسن
تجسس ایدوب وصلت یار ایچون اسباب و وسائله تشبث اولمق و اجبدر فاما
اول پادشاه معدلت پناهک دار الخلافه سی شهر بغداد ونه مقوله سخن و جواد
ایدیکن اسم و رسمیه خبر و یروب خورشید انور دن روشتر ایتدم * پس
من بعد عده و آلت قید نه دوشمیب و رفع استار حجاب ایدوب همان بر کره
وجه مبارکنه نظر ایلیم سن عند الرؤیه لاجرم دولت عشق و محبت باشکه
قونار و نور جذبات رحمانیه کوکل کوکنده طوغار عده و آلتیه احتیاج قالمز سنک
وصلته اسباب و آلات دیدیکک همان بر کره انک یوزن کور دیککدر که دولت
ابدی انک رؤیت جمالیدر فاما اول پادشاه معنی و صورت کیم ایدیکن بیلوب
و مأوی و منزلندن خبر الدقندن صکره انکله مقارنت و صحبتیه علم و معرفت

و اسرار طریقتدن بض کلمات بملک کرکدر که حضورینه وارد قده واقعدر لم
تعبیر ایتدیروب و طریقت و حقیقتدن سوز سوزیلوب اول دخی بنم بضاعه
و قابلیت کوروب ملافت و مقبولی اولاین دیر ايسک بو فکر و خاطره سنک بولک
اورر و محبت یوقلقده بولنور و مرشد کامله بوداعیه ایلیم وارن نظردن دور
ورش نور جذبه دن مجبور اولور * ایتدی بیت * کل ای راحت صانن
اسباب جمن قیله نادانلق * طریق فقری طوتکیم فقر ایش عالمده سلطانلق
* مشنوی * زانکه آلت دعویست و هستیست * زیرا که اسباب و آلت دعوی
وانایتدر * مشنوی * کار در بی آلتی و پستیست * کار و مدار ايسه بی
آلتی و پستی و بیچاره کی و دردمندیده در * بیت * درره عشق فنا شو ز فنا
فانی شو * بعد زان قاعده عشق تو محکم باشد * و کذلک اول احدی الذات
و سرمدی الصفات اولان پادشاه لایزالک دخی قرب در کاهنه علم و عملک
وسيله ایدوب بهر تقدیر موجب قربت اولان بنم علم و معرفت و مجاهده
و ریاضتقدر فکرنده اولور سنک بودخی سبب دوری قربتدر زیرا (الاعتماد
على العمل من الزلل) و فقیحه اعمال و افعاله اعتماد محض خطا و عین دعوان اولوب
قرب حقه فقر و فنادن اوز که بوسیله و عدم و نیستی دن اعلی برواسطه یوقدر
زیرا فقر ذاتی ایلیم متحقق اولان ارباب شهود قنده فقر ایچون ایکی
اعتبار وارد در اعتبار اول بودر که فقیرک حقیقت و ماهیتی هر شیدن
خالی و علم حقه مستهلک و فانی اوله و لکن استعدادی و اکا اولان
نظرندن و وساطت استعداد ایلیم طلب ذاتی و کندی یه استعداد
اضافاتندن هنوز فانی اولیم و اعتبار ثانی بودر که فقیر فانی استعداد و اکا
انظرندن و کندی یه استعداد اضافاتندن و طلب ذاتی و بالجمله جمیع اشیادن
بکلیتها خالی و فقیر فانی اوله * پس بر مقتضای اعتبار اول فقیر لاجرم محتاج اولور
اکا بناء که بالنظر الی الحقیقه فقیره وجود یوقدر فلهدا فقیرک نظری هر نیه
دوش اولسه استعداد و طلب ذاتیسنه اولان حکم شعور ایلیم متحقق اولوب
من حیث وجود ذلک الشیء و لا یحتاج الیه شیء لاجرم کندی بی اول شیء محتاج
بولور فاما بر مقتضای اعتبار ثانی فقیر فانی هیچ بر شیء محتاج اولمز اکا بناء که
فقیر مزبور استعداد و اکا نظرندن و کندی یه استعداد مضاف اولمقندن و غیریدن
بکلیتها فانی اولمشدر بو تقدیرجه من حیث الاسماء الاولیه الالهیه و بحسب
الصفات الاصلیه الذاتیه کندی کمال ظهوری و اظهار شئونات ایلیم استعداد

من بود صورت و اسان طلب حق اولور و بومر تبده فقیرك حقیقتنه مضاف
اولان وصف و استعداده غیریدن اصلا بر حکم قالمیوب بلکه خلو من بود
مرتبه غایته رسیده اولغله طلب مذکور مضاف الی الحق اولوب حق و حقك
طلبی باقی قالور حقا که بومقوله فقیر احتیاج قندن کلور و نه وجهله محتاج
اولور * پس (الفقیر لا یتحتاج الی الله و اذا تم الفقر فهو الله) مضمون منقاریله
بومر تبده به اشارت بیوریشدر * نظم * فعل و وصف و ذاتدن قیلک کذر *
حق واحد باقی قالسه ای پسر * کل شیء هالك اولسه عیان * اسم و رسمکدن
بولنسه نشان * جمع ذات ایچنده بولورسن فنا * پس سواد الوجهه فی الدارین
اولا * زیرا کیم محض عدمدر بومقام * هم عدم ظلمتدر رای نیک نام * برتر جمله
مقامات اولدی بو * محو محض ایچنده اثبات اولدی بو * الحاصل بوفقیر فانی
قالبا و قلبا جمیع اشیادن خالی اولوب حضرت واحده توجه ایتد کده وصف
فقیرایله قائم و رویت فقیرایله غنی اولور بعد اول فقر و غنادن دخی فانی و ذاتی
صفت فقر و غنادن مجرد اولدیغی حالده بو وجهله اولان قصد و توجهنک
فضیلتی اوصافدن مجرد اولان حضرت احدیتک عندند اثبات ایدوب
اول فقیر لاشی دخی فضیلت وصلت ذات بحت ایچون اسباب و وسائلدن بری
و باعث قرب اولان اوصاف و فضائلک جمله سندن عاری اولوب ذات احدیه
و وحدت مطلقه دن غیری مقصودی قالمز و فی الحقیقه فلاح و نجات قیود
صفات جسمانیه و روحانیه دن خلوا یله حصول پذیر اولدیغنه بناء اگرچه
کیم صفات ذاتک غیری دخی دکل ایسه من وجه غیر اعتبار اولدیغی جهتدن
اسما و صفاتدن قطع نظر فقیرك اجر و ثوابی بر خوای (فلهم اجر غیر ممنون)
ذات احدیه و وحدت مطلقه اولور زیرا مرآت قلب فقیر ژنکار اغیاردن پاک
و معرا و قیود کثرات اسما و صفات و افعال و آثاردن مصفا و تجلی وحدت
ذات ایله مجلا اولسه حقیقت ذات قیود کثراتدن بر قیدسز و کثرات صفاتسز اول
قلب صافده ظاهر و کندی ذاتی ذاتنه متجلی اولور نتکیم عمر بن الفارض
قدس الله روحه فقر مزبور و وصلت مذکوریه بلوغندن خبر و یروب
بیورر که * نظم * و یمتها بالفقر لکن بوصفه * غنیت فالقیت افتقاری
و ثروتی * فائدت لی القاء فقری و الغنا * فضیله قصدی فاطر تحت فضیلتی *
فلاح فلاحی فی اطراحی فاصبحت * ثوابی الاشیاء سواها مثنوی * پس نفس ملهمه
عقل مستفاده مرتبه فقر و فساد فی تحقیق ایدوب ای مر دارچند و عقل

سعادتمند مولانا جامی خود سبجه سنده نه خوب بیورمشدر * سبجه *
کسب اسباب بود پرده کری * شیو فقر و فنا پرده دری * مردی کن
همه رایکسونه * ورنه در فقر و فنا زن زتوبه * ایددی همان طور میوب و اسباب و آلات
قیدنده اولیوب وقت فرصت فوت اولمدن اول پادشاه عالمینا هک درگاه چاره سازینه
یو زسور دیدی عقل مستفاد دخی طریق حقه هستی * موهومدن فانی
و مجرد اولدم زعم ایلیمان نفس فقیر جواب و یروب * مثنوی * گفت
کی بی آلتی سوداکنم * ایتدی ای زن چنان بن آلتسز سودا ایلیم * مثنوی *
تانه مزبی آلتی پیداکنم * مادامکه بن آلتسز لکی پیدا ایتیم یعنی ای نفس
ملهمه فی الحقیقه قرب و وحدته فقر و فنا ایله و ارمق و ترک اسباب ایتک هدیه
مرغوبه و رحمت بی علتله افلاس و نیستی اظهاری وسیله مقبوله و مطلوبه در
ولکن مادامکه بنده اسبابدن مستغنی اولان بی وجودک متحقق اولدیغنه
مع الوجود الوهمی اسباب و وسائلدن انقطاع آرزوسنی نه وجهله ایدرم
و مادامکه تحقیق اولسان فقر ذاتیله منخلق اولدیغنه مع بقیه الاثر نعوت
نفسانیله ایله مکدر ایکن بی وجود و فقیرم آلت و اسبابه نه احتیاج دیمک چنان
قادر اولورم ترک اعمال خود و بال و ضلالدر فی الواقع (المفلس فی امان الله) دخی
امر مقرر در ولکن * مثنوی * پس کواهی بایدم بر مفلسی * بنم افلاسمه
چوق شاهد کر کدر که افلاسم ثابت و حقوق بندن ساقط اوله * مثنوی *
تاشهی رحم کند بامو نسی * حتی اول پادشاه مونسک ایله بکارجم و شفقت
ایلیه مفلس شرعه درهم و دینار دن ال یویوب فلس احری اولمیانہ دیرل
کافال ابن اثیری النهایه (افلس ال رجل اذا لم یبق له مال ومعناه صارت دراهمه
فلوسا و قیل صار الی حال یقال لیس معه فلس و قد افلس یفلس افلاسا
فهو مفلس و فلسه الحاکم تفلیسا) * پس بحسب الشرع افلاسی ثابت اولوب
بر قزل منقره مالک اولمیان مفلسک حاکم افلاسنه حکم ایدوب بخاری و مسلمده
ابن ماجه ابوهریره رضی الله عنهدن روایت بیوردیغی (من ادرك ماله بعینه
عند رجل قد افلس فهو حق به من غیره) حدیث شریفنک مفهومیله رجل
مفلسدن حقوق غیر ساقطه اولور و مفلس عندار باب الطریقده دنیا و ما
فیها ناک حبنی قلبندن اخراج ایدوب حب الهیدن غیری قلبنده نسنه قالمیانہ
دیرل و حقیقتنه صفات نفسانیله و روحانیله دن مجرد اولوب و وجوددن
اثر ماقالمیوب ذکر کری سبق ایدن فقیر فانی به دیرل * ایددی مرتبه فقر

وافلاس وادعای فنا مجرد قیل و قال ایله حصول پذیرا و تغییر شکل
ایله معنای افلاس بپذیرد بلکه قیل و قالدن بکوب صدق مقال و اثبات حال
ایچون *منوی* تو کواهی غیر گفت و کوورنک *فخر ذاتی به سن گفت
و کوورنک و بوندن غیر بر شاهد کوستر *منوی* و انما تارجم آرد شاه
شک *حتی بادشاه خوش طبع مرحت و مغفرت و عنایت و شفقت ایله ایمدی
مجرد قال و قیل و شکلی تبدیل ایله طریق حقه عمده وصول مشاهده وحدت
وجود ایله ایله بوجود اولمقدر *پس *یت *تجلی ایتش اشیا به قو کوردیکم
بردر *بزه بوا کلایش بسدر یولیمز هم سلامتدر * و اعمال و طاعات اثرانایت
و اسباب و آلاته تقید عین اثنیتدر دیو بوزعم فاسد ایله تارک طاعت اولان
عطله و ملاحده و بطله نه وجهله واصل قرب جواراحدیه اولور بلکه طاعات
و مجاهداتدن مفلس و مندبور و باب رختدن دور و مهجور اولور *منوی*
کین کواهی که ز گفت ورنک بد *زیرا بوشهادتکه مجرد قیل و قال و وهم
و خیال و حیل و خدعه دن اولمش ایدی او مقوله شاهد کاذب *منوی*
نزد آن قاضی القضاة آن جرح شد * اول قاضی القضاة و احکم الحاکمین اولان
رب العالمین قنده جرح اولدی حاصل کلام و نتیجه مرام *منوی*
صدق میخواهد کوا حال او * انک حانک شاهدی صدق ایستری یعنی فقیر فانیکنک
حالت افلاسه صدق و خلوص شاهد بن و عادلین ایستری *منوی* تابا بد نور
اوبی قال او * حتی اول وجوددن مفلس و فنادن فانیکنک نور سیری بی گفت و کو
درخشان اوله (قیل لذی النون هل للعبد الی اصلاح امور سبیل فانشد *شعر*
قد بقینا مذبذبین حیاری * نطلب الصدق ماله سبیل * فدماوی الهوی
تخف علینا * و خلاف الهوی علینا ثقیل * فاجابه اخوه ذوالکفل *شعر*
قد بقینا مدلهین حیاری * حسبنا بنو نعم الوکیل * غیب القلوب قصد منانا *
و بذکر الحبيب یشفی العلیل * مر ویدر که ابراهیم بن دوحه قدس الله روحه
برکون ابراهیم بن شیهنک زیارتیه واردی ابن شیهه ابن دوحه به ایتدی بنم ایله
صحبت مر ادک ایسه علایقندن کندیکنه نه واریسه جمله سن طرح ایله ابراهیم
بن دوحه نقل ایدر که هر نه مالک ایسم طرح ایلیوب فقط یانده بردنارالی قودم
ابن شیهه سرمه واقف اولوب یا ابراهیم بنی مشغول قلمه سنکله نه واریسه
طرح ایله بیوردی اول دیناری دخی طرح ایلدم تکرار خطاب ایدوب (لا تشغل
بسریر اطرح ماعنک من العالیق) بیور مغله کنده برشی بولمیب صکره خاطریمه

کلیکه مکر یانده نعلین ایچون برتاصمه المش ایدم اول باقی قالمش آتی دخی طرح
ایدوب طریق حقه برتاصمه نک احتیاجی دخی مانع صحبت ایدیکن بیلدم
* پس صحبت مشغول اولوب کونینی دخی خاطر دن طرح ایدوب مفلس و بی
وجود اولدم * پس ابراهیم بن شیهه تبسم ایدوب (هکذا من عامل الله بالصدق) دیو
بیوردیلر * ایمدی بنم جان عزیزم کشی کندی بی میزان مناقب فقر او اصدفاده
وزن ایلسه نه مقوله دون و دنی و مفلس و جانی ایدیکن عیانا کورر و حق الیقین
یلور (اللهم اجعلنا من العاشقین الصادقین) * قاسم انوار * تاسر الهی زملاهی
نشناسی * شناس ندانی بحقیقت زاناسی * اسرار خرابات هم از پیرمغان پرس *
این قصه ممانعیت مکن فکر قیاسی * نسیان توازه رد و جهان غایت نیست *
تا عاشق ناسی نشوی عاشق ناسی * صدجامه بسوزد بدی عاشق صادق * کوید
چه کنیم خرقة که العشق لباسی * در خانقه عشق ترا خرقة ندادند * از مرده
دلی در غم این کهنه پلاسی *

* هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه سوی بغداد *
* بامبر المؤمنین بر پنداشت آنکه آنجا هم خط آبست *

مرد اعرابی میان بادیه دن آب بارانله طولش دستی بی جانب بغداده
امیر المؤمنین برسم تحفه هدیه کوتورمه سی بیانده در اول زعم ایله که بغداده
آبک خطی وارد *منوی* گفت زن صدق آن بود کز بود خویش *
پاک برخیزی تواز مجهود خویش * زن مرد اعرابی به ایتدی صدق اولدر که
کندی وجود کدن و مقدور و مجهود کدن پاک قالقه سن یعنی طریق محبتده
ترک علایق دنیویه و اخرویه ایدوب و بالجمله کندی پندار و شعور و هستی
موهوم کدن فانی و ناپیدا و عشق یار ایله واله و شیدا اوله سن الحاصل ای مرد
عرب سنک کسب و مجهود کدن جمع اولمش *منوی* آب بارانست مارادر
سبو * بزم دستیده یغمور صوبی وارد *منوی* ملک و سرمایه اسباب تو *
سنک ملک و سرمایه و اسباب و وسیله ک اول یغمور صوبیدر * پس حضور پادشاهه
ما حاضر بوندن اعلاهدیه می اولور * ایمدی توقف ایتیب همان *منوی* این
سبوی آبر بردار و رو * و صودستین قالدرو پوری *منوی* هدیه ساز و پیش
شاهنشاه شو * آب بارانی هدیه وارمغان دوز و حضور شاهنشاه کیت *منوی*
کو که مار اغیر این اسباب نیست * ای مرد عرب پادشاه معدلت پناهه دی که
ای سلطان سلاطین عالم و دردمند و بیچاره لره ارحم بزم بوماء امطار دن

غیری اسبابی بود قدر **منوی** در مقام هیچ به زین آب نیست * بادیه ده
 هیچ بود غیری آب لطیف بود قدرای مر دعبی که **منوی** * کر خزینه ش
 پرمناغ فاخرست * اگر چه اول پادشاه کزینک خزینه سی امتعه فاخره
 ایله مملو و پردر و لکن شویله ملحوظمدر که **منوی** * اینچنین آبش نباشد
 نادرست * اول خزینه ده بود بچلین آب لذیذ اولیه ز پربویه آب نادر در دریغافس
 ایله عقل بوسردن غافل که سبوی وجود ده آب علم و معرفت و بلکه سبوی
 وجود اول مطلق و جودک دریای فضل و رحمت و بحار جود و مکرمتدن
 تقاطراتش بر قطره در کیم ملکینی کیم صائتار کیم علمنی کیم عرض ایدر
بیت * برد بستانوان بایوان شاه * بحقه ثمرهم ز بستان شاه * بستانیشی به
 تارخون صائمق کیدر و لکن اول کریم متعال و رحیم بی مثال قوللرینک عیبی
 یوزینه اور میوب و هدیه کتور دککز اولدن بنمدر دیموب کندی ملکینی
 مستعیردن کر چک هدیه یرینه قبول ایدر **نظم** * الهی واقف اسرار
 سنسن * شفا بخش دل بیمار سنسن * جهان مستغرق دریای جودک *
 دو عالم صورت و معنی وجودک * بن اول خاتم که بر خاشا که دکز * بن اول
 حیم که مرده خا که دکز * نوله بن قولکه ایتسک عنایت * بوتیره کولکه
 ایتسک هدایت * نه نقصان عرصه ملک بقا که * اگر رحمت ایدر سک
 بوکدا که * ایا دانای اسرار ضمائر * شناسای تمنای خواطر * شفا بخش
 درون درد مندان * دو افرمای درد مستندان * نظر قیل جان کوزینی
 آچی ویرکل * کرم قیل رحمت آبن صاچی ویرکل * بنی سورمه الهی سن
 قپو کدن * بنی رد ایتیه یارب حضرت کدن * پس حضرت مولانا قدس سره
 الاسنی سبوا یله آبدن مر ادنه ایدیکن بیان ایدوب یور لر که **منوی** * چیست
 آن کوزه تن محصورما * اول کوزه دن مر ادنه در بزم ابدان محصوره مز در
منوی * اندر و آب حواس شورما * اول کوزه نک ایچنده اولان بزم
 شور و تلخ اولان حواسمز آیدر **منوی** * ای خداوند این خم و کوزه مرا *
 ای خداوند بنشاینده بوزم خم وجود و کوزه ابدانمزی **منوی** *
 در پذیراز فضل الله اشتری * ان الله اشتری فضلندن قبول قیل بوبیت
 شریفله سوره توبه نک آخرینه قریب اولان اشبو آیت کریمه یه اشارت
 بیورلمشدر قال تبارک و تعالی (ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم
 بان لهم الجنة) یعنی تحقیقا الله سبحانه و تعالی مؤمنلردن نفسلرینی و ماللرینی

مطلب
 در تفسیران الله اشتری
 من المؤمنین انفسهم
 و اموالهم

اشترا ایلدی مقابله ده انلره جنت عوض ایتمکله (بان لهم الجنة) قوی اشتری
 قولته متعلق و حرف باعلی ما هو الاصل فیها مترو که داخل اولوب بیه مقابله
 و بیه عوض ایلله تسیمه اولمشدر قال محمد بن کعب القرظی (لما بايعت الانصار
 رسول الله عليه السلام ليلة العقبة بمكة وهم سبعون نفسا قال عبد الله بن رواحه
 يا رسول الله اشترط بك ولنفسك ما شئت فقال اشترط لي ان تعبدوه ولا تشرکوا
 به شيئا واشترط لنفسی ان تمنعونی مما تمنعون منه انفسکم و اموالکم قالوا
 فاذا فعلنا ذلك فاذا لنا قال الجنة قالوا ربج البیع لانقیل و لانتقیل فترلت
 هذه الآية) وقال مجاهد و مقاتل (ثامنهم فاعلى ثمنهم) وقال الحسن (اسمعوا والله
 بیعة رابحة و كفه را حجة بايع الله بها كل مؤمن والله ما على الارض مؤمن
 الا و قد دخل فی هذه البيعة) وقال الصادق (ليس لابدا نكم ثمن الا الجنة
 فلا تبعوها الا بها) وقال سهل (لانفس المؤمن لانها دخلت فی البیع من الله
 فمن لم یبع من الله حیاته الفانیة کیف یعیش مع الله و یحیی حیوة طیبة)
 وقال الحسین (نفوس المؤمنین نفوس آیة استرقها الحق فلا یملکها سواه)
 وقال ابن عطاء (نفسك موضع شهوة و بلیة و مالک محل كل اثم و معصية فارادان
 یزیل ملکک عما یضرك و یعوضک علیه ما ینفعک عاجلا و آجلا) * ایلدی
 علم شریفه خفی اولیه که اشتری من المؤمنین انفسهم قول شریفی مؤمنینه
 اثبات جنت ایچون تشیل اولوب کلام حقیقی اوزره حل اولنق ممکن دکلدن
 زیرا مشتری مالک اولمدیغی شیئی اشترایدوب بعد الاشترای داخل ملکی اولور
 حق جل جلاله خود بومقوله اشترادن مقدس اولوب نفوس و اموال و جمیع
 موجودات عدمدن ایجاد اولتوب حق تعالی نک ملکیدر فلهمذا قال الحسن
 (انفسنا خلقها و اموالنا رزقها) * پس (العبد و ما یملک کان لمولاه) مفهومی
 امر مقرر اولدیسه اول کریم لایزال کمال فضل و رحمتدن بنده افکننده لرین طریق
 اطاعته دعوت و فی سبیل الله بذل نفس و مال ایدنلره مقابله ده جنت عنایت ایده
 جکن بشارت ایتمکیچون در کلام معجز نظامی بر صورت استعاره تمثیلیه سلك
 بیانه منتظم قیلدی عبد مؤمن دخی سمع هو شننده در کوشوار ایدوب
 فی سبیل الله مقاتله نیتنه بذل مال ایلدی حتی محبوبی بولنده مقتول اولوب
 بذل جان و انفاق مال و ترک خاتمان ایتدیکنک اجر و ثوابی جنت دیدار اولمغله
 بیع و شراده بولندی و حق سبحانه و تعالی کندی ملک و مملوکی اولان نفس و مالی
 عبد مؤمنه مضاف قیلوب و لاجرم مضاف اولان شی مغایر مضاف الیه اولمغله

لا تقیل ای یدید اختم
 بیع را

ثامنهم بمعنی تاجرهم
 (آبی) سرکش شد

انسان حقیقتده عالم ارواحدن اولان جوهر مجرد باقیدن عبارت اولوب بدن
انسانی اول جوهر مجرد دلالت و مر کبی و مال دخی رعایت مصالح مر کب ایچون
وجود پذیر اولوب ایکسی دخی درجات عالیه موصله اولان تحصیل کالاته
اسباب و آلات مشابه سنده اولدقلرینه نکته و اشارت بیوردی * پس بایع
جوهر روح قدسیه و مشتری الله جل و عز اولوب عوضینک بریسی جسد
بالی ایله مال فانی و بریسی جنت باقیه و سعادت ابدیه اولدی و ریج حاصل
و خسران زئل اولمغله اول ریج عظیمی حق جل و علا تمة آتده تبشیر ایدوب
(فاستبشروا بیدعکم الذی بایعتم به) بیوردی * ایددی مادامکه انسان قصد
و همتنی تغیر پذیر اولان عالم اجسادک مصالحنه القا و قلبنده افکار امور
جسمانیه فانیه بی ابقا ایلیه درجات عالیه و سعادت ابدیه دن محروم و در کات
بعد طبیعتده مردود و مرجوم اولور آه ای نفس غافل * نظم * کذر کن
زود منکر در طبیعت * بجانت شاد باش اندر حقیقت * تو جوهر سوی
خالک ره مینداز * چو جوهر باش اندر سیرت و ناز * تویی افتاده چون عیسی
کرفتار * بدست ناکسان مردم آزار * بلای نفس دیدند جمله مردان *
اگر مردی ز نفست رخ بگردان * پس چنان مرد خدا نفسندن قطع التفات
ایدوب فی طلب مرضات الله نفسنی قتل و افنا و مالی بذل و انفاق ایله هوایه
هدایی و دنیا یه مولایی و اولایه اخرا بی ترجیح و اختیار ایدوب مشتری
و خریدار اولسه ابدی دولت و سعادت و سرمدی عز و کرامته نائل اولوب
لاحق زمره سعاد ابرار و فرقه افاضل اختیار دن اولور * نظم * چو عیسی
زنده میرو ذات حق بین * بجز حق تو مدان و نور حق بین * تو جانی اگر این
دید بایی * بیان من نه از تقلید بایی * تو عیسی در درون داری حقیقت *
ولکن باز ماندی در طبیعت * ارباب تحقیق بو آیت کریمه نک تفسیرنده
بیور لر که حق تبارک و تعالی نفسی حین ایجاد ده لباس قهر ر بو بیت ایله
الباس ایدوب نفس دخی کنندینک ایجادنه وصف کبریا ایله مباشرت
اولندینگی جهندن قهر ر بو بیت ایله متصف اولدقده (انت انت وانا انا) دیومنازعه
ایدوب مسخوطه اولدی * پس اگر نفس مغروره مؤمنلرایله متروکه اولور سه
فرعونی اغوا ایدوب زبانی (انار بکم الاعلی) گفتار نه القا ایتدیکی کبی عباد
مؤمنینی دخی اغوا ایتیه سن دیو حق سبحانه و تعالی نفسی اشترا ایدوب ارباب
توحیدی اول داهییه دن خلاص ایتکله مؤمنلرده عبودیتدن غیری شی

قالمدی * بیت * بلا نفسست و شیطان نفس بنکر * اگر مردی تو مر این
نفس بنکر * آه ای حق یولنه جان و باش اوینایوب بو بیع و شراده و تجارت
را بجه ده بولمغه راغب اولان عاشق سوداگر بو آیت کریمه جای ناز عاشقان
و میدان اسرار صدیقاندر حقا که ارباب ذوقه خداوند کریمدن بویر تهییه
زیبار که تشریفی جمال بی همتادر آه اول ذات و صفات و شفقت و عطاده
کریم اولان رب العالمین برا کرم الامین در که عبادنه وجودی کنندی وجودندن
اعاره ایدر کن لطف و احساندن ملک و مالی عبده اضافه ایدوب کنندی
ملکنی عید کدر دیو خریدار اولوب کمال کر مندن عیب و نقصان و جمله
خسرانیله قبول قبولر (توراتدن منقولدر که) الجنة جنتی و المال مالی فاشترؤا
جنتی بمالی فان ریختم فلکم وان خسرتم فعلی یا بنی آدم ما خلقکم لاریح
علیکم انما خلقکم لترتبعوا علی) آه کیم رب العالمین الله ازل آزالده عبادی
وجود ایله متصف اولمزدن اول عبادنی اشترا ایدوب کنندی کنندیسی
بایع و کنندیسی کنندی بی مشتری اولمشیدی بایع ایله مشتری خود بر اولمق
صحیح اولمزالاشول محله جائز اولور که بر طفل نارسیده کنندی مصالحنه
میهندی اولسه والد مشفق و یا خود ولی صادقی کمال شفقتلرندن انلردن
تهدمت متنی اولمغله طفلك بیع و شراسن کنندیلری رعایت ایدر * پس عید عاجز
دخی امور نفسته میهنی اولمیان اطفال مشابه سنده اولمغله پدر و مادر دن
اشفق و ارحم اولان اکرم الاکرمین عبادنک مصالح نافع سنی مراعی اولوب
مضراتدن منع ایدر و عید بدعهد و بی وفا وقت بلوغده اعتراض ناسزا
ایده جکی معلومی ایکن محل شهوات و بلیات اولان نفس پر عیب و آفاتی
عیبی ایله قبول ایدوب میعدن اضعا ف مضاعفه زیاده جنت پر نعمتی ثمن
واجرت و یر مکله ابواب اعتراضی سد ایدر بودخی عجبدر که نفسی
خریدار اولوب قلبی اشترا ایتدی اکابناء که قلب حق جل و علانک محبتی ایچون
و ققدر وقف ایسه بیع و شرادن مسلدر و شرط مبا یعه تسلیمدر تسلیمی
متعذر اولان خود بیعدن بریدر مثلا هواده مرغی و دریاده ماهی بی فروخت
ابتزلر احوال دل دخی بو مشابه ده در حتی رب العزه بیان ایدوب (واعلموا
ان الله یحول بین المرء و قلبه) بیورر و کما قال النصر ابادی (اشتری منك ماهو
صفقتك و القلب تحت صفته فلم یقع علیه المبیاعه) قال علیه السلام (قلب ابن آدم
بین اصبعین من اصابع الرحمن) عارفلر ایدر نفس قلبک دریائی و مقام چا کریده

منقاد فرمانیدر قلب ایسه محل سجود و محمول ربوبیت و دود اولوب مانند
سلطان مملکت بدنده فرمان راندر * پس نفس چا کراکنده اولدیه قیمتی
جنت و ثننی خزان نعمت اولدی و قلب حر آزاد و کمال قرب ایله معزز اولدیه
قیمتی و صلت رب العزه و دوام مشاهده و رؤیت اولدی آه ای مستکشف اسرار
دقایق غواص دریای حقایق روز بهان بقلی قدس الله سره الفایق باران
فیض اقدس سبحانیدن اصداق حروف و الفاظه چکان اولان دریتیم
نکاتی حقه دهان شیرین زبانندن اخراج و اظهار و اسماع عشاقه در
کوشوار ایدوب بویع و شراده نه صرافلق ایتشدر کوش جان ایله استماع قیل
قال رحمة الله علیه (بقتضی همه بالمعرفة انه انار علی نفسه فی الازل بعد ان وصف
نفسه بحبتهم ففنعهم عن نفسه و شغلهم بغیره مکر و استدر ارجا اشتري نفسه
منهم لانه بذاته نفس الكل حيث قامت الوجوه بنفسه و لولا قيامه علی كل شیء
تلاشت الاشياء باقل من لمحة عرض نفسه للحدثان و لم يرها اهلا لنفسه
فاشتري نفسه من نفسه لعله بضعف الخلق عن حل و ارد التجلی عظمة
نفسه و كيف يقوم الحدث بحلال القدم و هو تعالی يعلم قيمة نفسه لا غیرا اشتري
شفقة عليهم كيلا يتلاشوا فی سبحات عزته ثم اشتري اموالهم و هي كسوف
نعوته الازلیة و تمتعهم بمشاهدتها حتی لا یبقی سر القدم فلما قطعهم
عن رؤية سبحات القدم بالحقیقة شغلهم بما یلیق بهم و هي الجنة و ایضا
لم یلنفس و الاموال نفاسة حیث اشتراها بالجنة و لو كان لها موقع لا اشتراها
بنفسه لا بشیء محدث و ایضا اشتري النفوس لانها حجاب القلب بین الرب
و كذلك المال حتی لم یبق بینة و بین الرب حجاب و ایضا اشتري منهم النفوس
التي تحت سلطانهم بالمجاهدات و ما اشتري قلوبهم لان قلوبهم لم تدخل
تحت املاکهم فانها مستغرقة فی رؤية الصفات * مغربی * ای دوست
بیار نظر ما نظری کن * بر دیده جان و دل شیدا نظری کن * هر لحظه بدل
صورت زیبای دگر بنش * و آنکاه در آن صورت زیبا نظری کن * بر دیده
دل جلوه کان گردد مادم * و ز دیده دل چهره خود را نظری کن * دل مظهر
ذات و همه اسماست در و نیک * بر چهره ذات همه اسماء نظری کن * بی آینه
ز آن سانکه تو هستی بحقیقت * خود را بخود و آینه بنما نظری کن * پس
کاشف اسرار گردد کار مولانا خداوند کار قدس الله رمسه دخی ارشادا للظالمین
بادیه نشین اولان مردوزن لسانندن الها پادشاهها بزم سبوی شکست وجود

و کوزه هستی موهو ممزی عجز و قصور و عیب و کسور یله (ان الله اشتری)
فضلندن سن قبول قیل دیو و بوایت کریمده اولان اسرار جه و رموز غمیه
اشارت ایدوب بعده بیورر که یاسیدی و سندی * مثنوی * کوزه باج
لوله پنج حس * پاک دار این آبر ازهر نجس * حواس خمس ایله پنج لوله لو
اولان کوزه تن و در و ننده اولان بو آب قوایی هر لوث و نجسدن پاک طوت
یعنی بدن انسانی کوزه و حواس خمس ظاهره لوله و انلرد تعبیه اولسان
قوایی مایه تشبیه ایدوب حواس مزبوره و قوای مذکوره بی ماخلق له سنه
صرف ایتک و عوارض نفسانیه ایله ملوث طوتمق نجس ایتک حکمنده در دیرلر
* پس عاقله لازمدر که حواس خمس ظاهره و باطنه سنی مانهی الله دن منع ایله
کوزه وجودن لوث طبیعت و دنس بشریتدن پاک طوتوب و لوث آلود اولمقدن
محفوظ اولمق ایچون درگاه چاره سازه دائما نیازدن خالی اولیه که * مثنوی *
تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر * حتی بو کوزه تندن دریا جانبته منفذ اوله
یعنی استقامت ایله برلیاقت حاصل اوله که سبوی وجوددن دریای حب الهی
و بحر معرفت ربانی جانبته بر طریق و منفذ آچیلوب آب علم وحدت و شراب
عشق و محبت طولوب * مثنوی * تا بکیرد کوزه من خوی بحر * حتی بنم کوزه
وجودم دریا خلقی طوته یعنی دریای وحدت و بحر عشق احدیته ملاصق
اولمغله و دریای عشق موجلری متصلا بحر محیط قلبه تلاطم ایتکله (تخلقوا
باخلاق الله و اتصفوا بصفات الله) درجه سنه نائل و صورت دخی معنادن
حصه مند اولوب ظاهر باطنه و باطن ظاهره توافق ایله (کنته سمعه و بصره
ولسانه و ید و رجله) مرتبه سنه واصل و دریا خویله خویله دیمکدر و بومرتبه
و وصولدن صکره قرب فرائض او جاتنه اعتلا ایچون * مثنوی * تا چو هدیه
پیش سلطان نشیری * تا که بو کوزه وجود موهومی هدیه کی حضور سلطانه
ایلتوب عرضه قیله سن که * مثنوی * پاک بیند باشدش شه مشتری * پادشاه لوث
انانیت و چرک نفسانیه دن پاک کوره اکا مشتری اوله * مثنوی * بی نهایت
گرد آتش بعد از آن * دریای حقیقته منفذ بوند قدن صکره کوزه وجودک آبی
بینهایه اولور * مثنوی * پر شود از کوزه من صد جهان * اندن بنم وجودم
کوزه سندن یوز جهان پرومالا مال اولور بو محله سلطاندن مراد مرشد
کامل و دریادن مراد مفیض امواج انوار محبت اولان قلب شریف لری اولمق
دخی مناسبدر زیراعلی طریق الاکلیه ولایت عامه حقیقت محمدیه مظهر یتنده

قام اولان کامل و مکمل فی الحقیقه دریای انوار جذبات ربانیه و بحر زخار
تجلیات ذات الهیه درو طالب مهتدینک دخی وجودی پنج لوله حواسله مشبک
برسبوی کوچک مثابه سنده در * پس طالب مستعد اول منور القلوب اولان
دریای اسرار محبته ملاصق اولمق مراد ایلسته اول طالبه لازم اولان بودر که
حواس ظاهره و باطنه سنی صور کثرتدن منع ایدوب خیال فاسد و وهم
کاسدندن ال یویوب بالکلیه طرح ماسوا ایلیه و دنیا و مافیها و لذات نفسانیه
و جمیع امنیه ل ندن غض بصر بصیرت ایدوب جان و تنی صدق و خلوصله
تریسه سنه تسلیم ایدوب ورزش جذبات حقه توجه تام ایله متوجه اولوب
سبوی وجودینی وجه مشروح اوزره اولان تخلیه و تصفیه ایله اول دریای انواره
ایصال و عرضه قیله * پس طالب ذکر اوانان نزاهت ایله بولند قدومه مرشد کامل
دخی قلب طالبه نظر حقانیه توجه ایتد کده نور جذبات ربانیه فی الحال
پرتو ایدوب مادامکه طالبک سبوی قلبی اول دریادن دور اولمید آنک قلبی
و کوزه وجودی دخی دریای محبت اولوب مرشدک حالیه حالنور مرشد ایله
مرید بیننده واقع اولان طریق تلقین بر قیام محله ذکر اولوب خصوصاً پیرجنکی
حکایه سنده * مشنوی * هین ولاء نفی سرها برزید * این خیال و وهم یکسو
افکنید * بیتک شرحنده تفصیل اولمشدر و حضرت مولانا قدس سره دخی
مثنوی شریفی بو حال اوزره بنا ایدوب و اهل تحقیق ایله اهل تقلیدی کیفیت
مزبوره فرق و تمیز ایدوب طالبه جله دن بو حالک اله کتورمه سی اهم و لازم
اولمغه بو محله دخی تکرار اولندی * ایدوب مقصود کشی کندی کندی بی
اول دریایه اولاشدر مقدر و دریایه وصول ممکن دکدر مادامکه سبوی وجود
و حواس ظاهره و باطنه کما سوادن پاک اولمیه نتکیم حضرت مولانا تفسیه درونک
تمه سنی بیان ایدوب پیور لر * مشنوی * لوله ها بر بند و پر دارش زخم
* لوله های حواسی باغله و کوزه وجودی خم نور محبت اولان مرشد
کاملدن خیر عشق ایله پرایله مادامکه بند حواس اولمیه کوزه قلبه نور محبت
مالامال اولمز اکابناء حضرت حق و فیاض مطلق هدایه للعباد * مشنوی *
گفت غصوا عن هوا ابصارکم * هوادن کوزلر یکز یومکز پیوردی کمال قال تعالی
فی سورة النور (قل للمؤمنین یغصوا من ابصارهم و یحفظوا فر وجهم ذلک ازکی
لهم ان الله خیر بما یصنعون) یعنی یا محمد بنم امر می مؤمن قولریمه ابلاغ ایدوب
سویله که ناروا و حرام اولان شیلردن غض ابصار قیلسونلر و فر جارینی

مطلب
در تفسیر قل للمؤمنین
یغصوا من ابصارهم

محرماتدن حفظ ایتسونلر و اول نسته که پیوردم مؤمن قولریمه اطهر و ازکی
واحری و اولیدر تحقیقا حق تعالی عبادنک ایشلدکری افعاله خیر در * پس
معاصیدن احتراز و مناهیدن اجتناب ایتسونلر و بین الحماة ابصارهم قولنده اولان
من جاره ده وجوه اربعه وارد وجه اول من تبعضیه اولوب غض بصر دن
مراد برشی اولوب غض کل اولیه زیر اغض کل متعذر در اما فرج بونک خلا فی
اولوب علی الاطلاق حفظ فرج ممکندر * پس بو تقدیر چه معنی اول نظره دن
ماعدایی غض ایتسونلر دیمک اولور زیرامن غیر قصد واقع اولان اول نظره معفودر
کا روی عن النبی صلی الله علیه وسلم (انه قال یا علی لا تتبع النظرة النظرة فان لك
الاولی و لیست لك الاخرة) وجه ثانی من بیان جنس ایچون اولمقدر بو تقدیر چه معنی
جنس ابصار دن اولان شیئی غض ایتسونلر دیمک اولور قول مزبور ابوالبقانکدر
ولکن نعمة سائر به بوقولی چندان اعتبار ایتمشدر در اکابناء که غض ابصار ایله
مأمور اولنلردن مفسر الجنس اولاجق شیئی تقدم ایتمشدر مثلاً یغصوا ما یجب
ان یغص من ابصارهم تقدیری لازم کلور بوایسه تکلف و خلاف ظاهر در وجه
ثالث ابن عطیه قولیدر که من ابتداء غایت ایچون اوله بو تقدیر چه معنی ابتداء
غضلری ابصار دن ناشی اولسون دیمک اولور وجه رابع قول اخفشدر که
من زائده اوله ولکن بوقول سیبویه و جمهور نحاسک مذهبیه مخالفدر زیرا
جمهور من زائده بی نفیه تخصیص ایدوب قول مثبتده من زائده اولماز دیر
بو آیت کریمه ایسه اثبات در اما اخفش من جاره قول مثبتده دخی زائده اولمق
جائزدر دیو اعرابدن (قد کان من مطر) قولنی حکایت ایدوب زائده اولدیغن بونکله
استدلال ایتمشدر قول مزبورده کان نامه اولمغه (قد وجد مطر) دیمک اولور
الحاصل بای وجه کان محرماتدن کوز یوموب نظر ایتماک مؤمنین و مؤمناته
فرض عیندر و رجالک نظردن ممنوع اولان عورتی سره دن رکه به واریجه در
فقها دن بعضی نفس سره ایله رکه عورتدن اولموب بلکه عورت مابین السرة
والرکبه در دیمشدر اما عندابی حنیفه رکه دخی عورتندر و امام مالک قتده
فخذ دخی عورتدن عدا و لنماش و لکن بو کلام حدیث شریفک خلا فی میندر
قال صلی الله علیه وسلم لعلی کرم الله وجهه (لا تبدر فخذک ولا تنظر الی فخذی
ومیت) اما امر در رجالندر وجهنه نظر مطلقاً مباحدر اعتقادنده اولوب
بشهوة تازه یوزلویه نظر ایتسه حرامدر (کما قال العلماء الفقهاء فان کان فی نظره
الی وجه الرجل اوسائر بدنه شهوة او خوف فتنه ان کان امره لا یحل النظر الیه)

وایکی رجل بر یرده یا تمق دخی جائز دکلدر اگر هر بریسی فراشک بر جانبنده
دخی اولور سه لر وایه ابی سعید الخدری انه قال قال النبی علیه السلام لا یفشی
الرجل الی رجل فی ثوب واحد ولا یفشی المرأة الی المرأة فی الثوب الواحد) و مر آه نک
رجال نظرندن ممنوع اولان عورتی اگر مر آه حره اجنبیه ایسه جله بدنی
عورتدر ونظر حرامدر الا وجهه و کفیه بغير شهوة وضرورة اولدقه
نظر جائزدر زیرا مر آه بیع و شراده تسلیم مبیع واخذ ثمن ایچون اخراج یده
محتاجدر و حین اشتها ده رجل عورتک وجهی کورمک جائزدر
اما وجهندن غیره نظر ایتمیه زیرا معرفت نفس مستشهد رؤیت وجهه حاصل
اولور فاما طبیب امین ضرورت علاج ایچون مر آه نک وجهندن غیره یرینه
نظر ایتمک و كذلك خاتن مختونک محل ختنانه نظر ایتمک جائزدر زیرا ضرورات
مختوراتی مباح ایدر و كذلك تزوج مراد اولان مر آه نک وجهنه و کفیه
نظر ایتمک جائزدر و کفین ایله مراد کوعینه دکن الک اوجی وارقه سیدر
دیشلر اما بر قواده ظهیر ید دخی عورتندر تزوج ایچون قول اوله نظرا
ظهیر ید دخی داخل اولسه لا بأسدر اما بیع و شراده احوط ایله عمل اولیدر
کاروی ابوهریره رضی الله عنه (ان رجلا اراد ان يتزوج امرأة من الانصار
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انظر اليها فان في عين الانصار شيئا)
اما ذکر اولسان مراتب جواز وقت ضرورتده و بغير شهوة اولمق شرطیه در
والاجله سی حرام و معصیتدر زیرا نظر شهوت دخی انواع زنادن بریسیدر
کا قال علیه السلام (العینان تزنیان و قیل مکتوب فی التوریه النظر یزرع الشهوة
فی القلب و رب شهوة اورثت حزنا طویلا) و جاریه اشتراسی مراد اولسه قبل
التمک عورتندن ماعدا اعضاسنه باقی جائزدر کاروی عن النبی علیه السلام
(قال فی الرجل یشتری الامه لا بأس ان ینظر الیهما الا الی العورة) جاریه نک موضع
عورتی مقعد ازاردن رکبتی در رأس و عنق و ساعدینی و ساقینی و صدری
و ثدینی عورت دکلدر اما ظهر و بطن و مافوق ساعدینده اختلاف وارددر
وامام ابوحنیفه رضی الله عنه قتنده حین اشترا ده جاریه نک بطریق الجواز
محل نظر اولان اعضاسنه مشتری ایله دخی یا شمیق جائزدر اما بعض فقهاء
لمس نامحرم مفطر صوم اولوب نظره نامحرم مفطر اولدیغیله استدلال ایدوب
احتیاطا جاریه بی قبل التملک لمس جائز دکلدر زیرا لمس نظرندن اقوادر و مفطر
اولدیغی بوقیاسه کافیدر دیرلر اما مر آه رجله نسبا و رضاعا و صهریه ذات

محرم اولور سه عندابی حنیفه و ایچنده وقت مهنه و خدمتده منکشف اولان
اعضاسی مثلا قولاری و بویینی و یاقلری و صدرنه نظر مباحدر اما زوج
زوجه سنک عند الاستمتاع جمیع اعضا و اجزاسنه نظر حلالدر اما موضع معهودینه
باقی مکروهدر و كذلك رجال و نسوان کنندی کندیلرک اود یرینه باقی دخی
مکروهدر لاروی (انه یورث الطمس) یعنی نظر الی الفرج دیده به عمی ایراث ایدر
بیورلمش فلهذا احتیاطا بعض مجتهدین لا یجوز النظر الی فرجهما یشلرو كذلك
اكرار و اگر عورت بیت خالیده عریان او طور مق و حمامده و خلوتده کیمه یوق
تنهادر دیو فوطه سز عریانا غسل ایتمک تجویز اولمیشدر زیرا خصوص مزبور
حضرت رسول علیه السلام دن سؤال اولدقه (الله احق ان یتحیی) بیورمشلر
وروی عنه صلی الله علیه وسلم انه قال (ایاکم و التعری فان معکم من لا یفار قکم
الا عند الغائط و حین یفشی الرجل الی اهله) و بر جاریه ایکی رجل یرینه مشترکه
و یا خود مکتابه و یا خود مجوسیه و یا مرتده و یا خود بغير اعتناق آخره
تزویج اولسه اول دخی مر آه اجنبیه حکمنده اولوب وجه و کفینندن غیره
نظر جائز دکلدر و فتنه دن خوف اولسه نسوان رجال نامحرمه نظر ایتمک
و وجوه رجاله تکرار نظر ایتمک جائز دکلدر لاروی عن ام سلمة (انهما کانت عند
رسول الله صلى الله عليه وسلم و یمونه اذ اقبل ابن مکتوم فدخل فقال احتجبامنه
فقلنا یا رسول الله ایس هو اعمی لا یبصرنا فقال اعمی وان انتما السمتا تبصرانه)
* ایمدی زنا و فجوری نظر زیاده مقتضی اولدیغیچون حق سبحانه و تعالی
اولاغض ابصار و بعده محرمات و فجور دن حفظ فر وجهه امر ایلدی و عن ابی
العالمیه (ان کل ما فی القرآن من حفظ الفرج فهو کایه عن الزنا الا هذا فانه اراد
الاستئذان لا ینظر الفروج احد) و علی هذا ففائدة التخصیص بعد التعمیم ان یعلم
ان الفرج اضیق حین خص الخطاب فی اول الآیه بالمؤمنین ان ذکر ذلك الذی
امر به من غص البصر و حفظ الفرج ازکی لهم لانهم یتطهرون بذلك عن دنس
الاثم و یتحققون الثناء والمدح وهذا لا یلیق بالکافر و فی قوله (ان الله خبیر
بما یصنعون) و لا ثانی له فی القرآن اشارة الی وجوب الحذر فی کل حركة و سکون)
ای عاشق صادق غص ابصار و حفظ فروجده اولان حدود شرعیه معلوم
اولدیه ضمیر منیره خفی اولیه که ارباب طریقت و اصحاب حقیقت حدود
شرعیه دن تجوز مرتبه سنه قناعت ایتموب شریعت مطهره نک احوطنه عزیمت
ایتمکله مرتبه طریقه قدم نهاده اولدقلرنده ابصار ظواهری مشتهاتدن

وابصار نفوسی شهوات دنیا و مألوفات و مستحسنات هوادن و ابصار قلوبی
رویت اعمال و نعیم آخرتدن غض ایدوب فروج ظواهری مقتضیات طبیعت
و فروج بواطنی لعله الدنیویة والاخریة تصرفات کونیه دن حفظ ایدوب
نائل اوجات حقیقت اولدقده ابصار اسراری درجات و قربات و ابصار
ارواحی ماسوی الله التفات و ابصار همتریخی نفساننده شهود ایچون اهلیت
رویتندن غض ایدوب و بالجملة حق جل جلاله نك ظهور صفات و تجلی ذاتی
اشناسنده نفوس و معاملات و ارواح و اشخاص و احوالری وجود حقده نعت
تلاشی ایله فانی اولوب حدثان نظر لرندن غائب اولمغله حبیب خدا محمد المصطفی
علیه من صلوات الله الاوفی عند القرب و المداينات و صف اولندیغی
(ما زاغ البصر وما طغی) تشریف ایله بونلر دخی متصف و مشرف اولورلر
✽ کلشن ✽ برو تو خانه دل را فرو روب ✽ مهیا کن مقام و جای محبوب ✽
چو تو بیرون شدی او اندر آید ✽ بتوبی تو جمال خود نماید ✽ زهستی تابود
باقی بروشین ✽ نیابد علم عارف صورۃ عین ✽ موانع تا نکر دانی ز خود دور ✽ درون
خانه دل نایدت نور ✽ پس مرد اعرابی دخی عین بشریتی مألوفات طبیعیه دن
یوموب فرج باطن مستلذات نفسانیه دن حفظ ایتمکله سبوی وجودنده باران
قدرتدن جمع اولان آب قوایه خاشاک هوا اصابت ایتمک ایچون پنج لوله
حواسی بند و حوض دلی چاروب ذکر ایله تطهیر و پاک ایتمکله قرب پادشاهی به
لیاقت حاصل اولدی ملاحظه سیله ✽ مثنوی ✽ ریش او پر باد کین هدیه
کر است ✽ اعرابنک ریشی پر باد که بوهده کیمه میسر در ✽ مثنوی ✽ لایق
چون او شهی اینست راست ✽ انجلین بر پادشاهه لایق ایشته بو ارمان راستدر
یعنی اعرابی بذل مجهود ایله سبوی وجودنده موجود قیلدیغی اعمال حسنه سنه
غیر الثوب پیش کش پادشاه اولمغله لایق بونک کبی اعمال صالحه هدیه سی
کیمده واردر دیو ریش و سبلی باد تفاخ ایله پر باد اولدی و یا خود مرد
اعرابی بی صورت قروب طاعات و عباداته مغرور و باده هستی ایله مخمور اولوب
درگاه اعلایه لایق بنم مجاهدات و معاملاتدن اعلا کیمک حسناتی واردر
دیو (حسنات الابرار سیئات المقربین) مفهومندن غافل اولان رعنا لره حضرت
مولانا قدس سره الاسنا بطریق التهکم اول مرد اعرابنک ریش و سبلی
پر باد اولسون بونک کبی سزاوار پرورد کار اولاجق کیمک حسناتی واردر دیو
معجب و خود پسندلره تقریع و تو بیخ اراده ایدرلر ✽ قاسم ✽ هر که شراب

خدا از جام محمد ✽ نوش کند و ارهد ز عشوه و طامات ✽ نعره مستی مزن که
مست هوایی ✽ غایت عیا بود بجهل مباهات ✽ آه کیم نفس مؤنث غافله دن
مستعار اولان ✽ مثنوی ✽ زن نمی دانست کانه جاره کذر ✽ زن اعرابی بیلز ایدیکه
انده ره کذر او زره یعنی مدینه علم و عرفان و بلده طیبه حب یزدانندن عبارت
اولان مرشد کاملک دار الخلافت ارشاد و شهر بغداد دل آبادنده ✽ مثنوی ✽
هست جاری دجله هم چون شکر ✽ شکر کبی لذتلو بلکه شکر شیرین اندن
کسب حلاوت اتمش آب دجله محبت و ماء فرات معرفت جاریدر ✽ مثنوی ✽
در میان شهر چون دریا روان ✽ میان شهر قلبده دریا کبی روان علم و عرفان
واردر که ✽ مثنوی ✽ پرز کشتیها و شست ماهیان ✽ کشتیبردن و شست ماهیبردن
پر در یعنی مانند کشتی ظروف اسرار حقایق و انوار لطایف دقایق اولان کلمات
قدسیه پر نکاتی و شست ماهیان مثابه سنده جذبات سبحانیه اثر لری واردر که طالبان
در دریای حقیقت و آشنایان بحر محبت اولان ماهیان عشاقی صید ایدوب حب ذاتی به
جذب ایدر و یا خود نفس انسانی مرتبه الهیه ده اولان علوم نامتساهی
بحرندن آگاه دکل که جمیع علوم و اسرار آنک تلاطم امواج انوارنده حباب
و بر خوای (وما اوتیت من العلم الا قليلا) دریادن قطره و شعاع آفتاب قدرتمنده
ذره نایاب اولوب کشتی تعینات هستی عاقبه العاقبه اول بحر محیط بی ساحلک
کرداب فنا سنده غرق و نابود و ماهیان عقل و فکر شست هیمن و حیرته دوشوب
بینام و بی وجود اولور ✽ عطار ✽ درین کشتی تن دریا نظر کن ✽ پس آنکه
این دل شیدا نظر کن ✽ چو کشتی بر شکست و غرقه کشتی ✽ بینی عین دریانست
کشتی ✽ در آن دریا که این دریا زانست ✽ که این یک قطره زان عین العیانت ✽
در آن دریا همه جانست و جانان ✽ نمودش عین پیدا است و پنهان ✽ در آن دریا قدم
زن تابن آب ✽ نمود عشق من آنجای دریاب ✽ آه ای مرد اعرابی بادیه نشین و بردستی
آب ایله مباهات ایلان مسکین حقیقت حالی عیانا کورهیم دیرایسک ✽ مثنوی ✽
رو بر سلطان و کار و بار بین ✽ حس تجری تحتها الانهار بین ✽ سلطانک بار کا
کبریا سته کیت کار و بار و جلال و عظمتی کور تجری تحتها الانهار حسنی کور یعنی
ای کنبدنک آب عرفانیه تفیخ ایدن ارباب معرفت قیودات اسمائیه ده
قرار ایتیموب اول پادشاه بی زوالک حب ذاتی و تجلی احدیسنه نائل اول که جنات
صفات و بهشت ذاتنده (مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر)
دیو و صف اولان نیچه انهار انوار معانی وحد و قیاسدن افزون بحار اسرار
ربانی جریان ایتمکده در اول دریای احدیت بر بحر بی نهایتدر که ✽ مثنوی ✽

ایچنین حسها وادر اکات ما * بزم بونجین حواس وادر اکاتنر * مشوی *
قطره باشد رآن نهر صفا * یک قطره اولور اول نهر صفاده ویا خود ای معارف
جزیه و دانش و بیه شنه غره اولوب بزم علم جمله دن فایقدر زعمده اولان و آثار
اشتغال اسمادن بعض لمعات و نجات مشاهده سنه گرفتار اولغله کندنی
ارباب کالدن عدایدن اگر فقیه و اگر صوفی یوری وارث حقیقت محمدیه و مفیض
جذبات رحمانیه اولان سلطان طریق بقتک تراب اقدامه یوز سور که کار و بار و حقایق
و اسرار نیجه اولور مش آنک مرآت وجودند تماشا قیل و تحت توجهندن فیضان
ایدن انهار محبت وزیر لسانندن جریان ایدن جویبار علم و معرفت و اول عیونندن
متبذ اولان جواهر نکات و لاکئی عباراتی سیرایله فی الاصل حس و ادراک انبیا
و وارثی اولان اولیانک حس وادرا کیدر که بزم حواس وادر اکاتنر اول
نهر صفا و بحروفا اولان اصفیانک قنده قطره و بلکه بر ذره دکلدر * قاسم *
بنده پیر مغانیم که جاوید آن باد * جاودان باد و سرش سبز و لبش خندان باد *
غرض از پیر مغان مرشدرا هست ای دل * تا ابد دیر مغان سجده که مستان باد *
ساقیا باده بیاور که شراب تو مدام * همچو الطاف توبی غایت و بی پایان باد *
هر دلی را که بعشاق نیازی باشد * تا ابد راهبرش مشعله عرفان باد * این همه
مستی جان از اثر صحبت اوست * جان او قدس و دلش جنت جاویدان باد *
سر میچید ز عشاق که بی سامانند * دائما واعظ مابی سرو بی سامان باد *
قاسم از لذت دیدار تو جان نویافت * جان من جان و دلم جان ترا قربان باد *
ای مستمع مستعد حضرت مولانا من کل الوجوه اولانا تجری تحتها
الانهار بیتی ایله سورة توبه ده اولان آیه اشارت ایتشد و لکن مطلقا
جنانده جریان ایدن انهار ای اراده بیور مشدر کما قال تعالی (والذین اتبعوهم
باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار
خالدين فیها ابد) قرآن عظیمده کرچه جنات تجری تحتها الانهار سور
کثیره ده واقع اولوب هر بار که کفره و مشرکین و ظلمه و فاسقین تحذیر
اولند بجه در عقب مؤمنین موحدین و اتقیا و صالحین تبشیر اولوب گاه وعد
بعد الوعد و گاه وعید بعد الوعد اولغله جنات تجری تحتها الانهار کلام
معجز نظامی متکثر اولوب حضرت مولانا قدس سره دخی من تحتها جاریه
اولان انهار ایله وصف بیوریلان انواع جنات و حق تعالینک فضل و احساننی
اعلام و تکرار و تذکار در * ایمیض ضمیر منیره خفی اولیه که ارباب شهود و ایقان

مطلب
فی جنات العارفین
و تعدادهم

واصحاب ذوق و وجدان اهل عرفان یحسون جنات کثیره بیان ایدوب بیوردر که
ان لاهل المعرفة جناتا جنه العبودیه و جنه الربویه و جنه المعرفة و جنه المحبة
و جنه القربة و جنه المشاهدة و جنه المدانات و جنه الوصلة و جنه التوحید
و جنه البقاء و جنه البسط و جنه الرجاء و جنه الانبساط و جنه السكر
و جنه الصحو و جنه الملکوت و جنه المکاشفة و جنه الحقیقه و جنه العلم و لكل
جنه منها نهر تجری من تحتها الانهار جنه العبودیه جنه الکرامات و نهرها حقایق
الحکمة و جنه الربویه مشاهده صری القدرة و نهرها رؤیه التجلی الحق فی مرآت
الایات و جنه المعرفة ادراک نوادر الالوهیه و نهرها صفاء الاخلاص و جنه
المحبة مشاهده الآلاء و نهرها الرضاء بمراد المحبوب و جنه القرب مباشرة انوار
الصفة و نهرها خاصیه المحبة و جنه المشاهدة الدهشة فی جمال الحق و نهرها
لطایف الاشارة و جنه المدانات الاستیناس برؤیه الوصال و التبری من الخذلان
و نهرها کشف غرایب تجلی الصفات و جنه الوصلة اللذة فی العشق و نهرها
المحبة و جنه التوحید التلبس بلباس الربانی و نهرها الانسلاخ عن لباس الانسانی
و جنه البقاء التکین و نهرها السکینه و جنه البسط الفرح بالمشاهدة و نهرها
الطمأنینه و جنه الرجاء الشوق و نهرها الانس و جنه الانبساط الاتحاد
و نهرها العریبة و الحکم فی الحضرة و جنه السكر حلاوة الفناء و نهرها صفاء
عیش الروح فی المشاهدة و جنه الصحو المعجزات و تقلیب الاعیان و نهرها العلم
الدنی و جنه الملکوت رؤیه تصاویر اشخاص الارواح و نهرها مزید الیقین
و جنه المکاشفة المراقبة بنعت وجدان المعرفة و نهرها اسرار الغرائب و جنه
الحقیقه وجد الروح فی مقام الجمع و التفرقة و نهرها التلوین و التکین و جنه
علم المجهول الراحة فی الشطیحات و نهرها غوص الروح فی نهر الحقیقه * ایمیض
ای مستمع سعادت مند کثرات جنات و انهار جاریات مراتب مؤمنین و مؤمناته
کوره در * پس ایمانده علی وجه الکلی مراتب اربعه واردر که بری رسمی
وبری یقینی و بری عینی و بری حقیقیدر * پس زمره ایمان رسمی مقلدین و ایمان
یقینی اربابی خواص مؤمنین و ایمان عینی اربابی خاص الخاص و ایمان حقیقی اصحابی
اخص خواصدر * پس بر کسبه بحسب نور الاستعداد مؤمن بالله اولوب و بر مقتضای
ایمان بقدر النظر عمل ایلسه (ومن یؤمن بالله و یعمل صالحا یکفر عنه سئياته
و یدخله جنات تجری من تحتها الانهار) فحوای کریمی اوزره نه شیدن اتقا
و نه نیت اوزره عمل ایدرسه سئیات ذنوبی مغفرت و اعمال و تقوا سنک مقدار نیجه

داخل جنات ایدر یعنی بر مؤمنان ایمانی تقلیدی اولوب معاصیدن اجتناب
و بحسب الشرع اعمال صالحه به عزیمت قیلسه حق تعالی ذنوبی مغفرت ایدوب
خلاف شرع اولان لذات جسمانی و تزینات شیطانیه دن صبر ایتدیکچون
جنت نعیم نفس و عبودیت و جنات افعاله ادخال ایدوب انوار اسماء ایلله جنت
لذات و حریر ملابس لطیفه اسماء افعالیه ایلله مطرزا ایدوب بحسب مقاماتهم
من حیث الافعال اولان اراک اسمایه متکینین اولد قلری حالده انهار جنات
عبودیتدن جریان ایدن شراب طهور حکمت سقی اولنوب مرآت افعاله
مشهود لری اولان تجلیات اسماء ربانیه ایلله سکران اولورلر واکر بعدالتقلید
ایمان یقین ایلله مؤمن و طریق حقه سلوکه صفات نفسانیه دن اجتناب
وصفات ربانیه ایلله تصفیه بولوب لاجل الثواب بل لمرضات رب الارباب
عمل ایلسه حق جل و علا مؤمن من بورک سیئات نفسی ستر و مغفرت و داخل جنت
قلب ایدر و لذات نفسانیه دن و حجاب افعالدن خروج و صفات حقه عروج
ایتدیکچون جنات معرفتده البسه نوریه صفات ربانیه ایلله ملبس و مشرر
ایدوب اراک صفاته اتکاسی حالده انهار جنت مجتهدن شراب طهور
خلوص و صفوت نوش ایدوب مرآت آیات و مشاهده آلاده تجلیات صفات ربانیه
وادر اکات نوادر الهیه ایلله مست و بیهوش اولور واکر ایمان یقیندن ایمان
عینی به ترقی ایدوب وجود موهومندن اتقا و مشاهده اوزره عمل ایدر سه
حضرت حق و فیاض مطلق اول مؤمن متقین سیئات وجود قلب و صفاتی
مغفرت ایدوب جنات روحه ادخال ایدر و حجب تلونات تعینات و کثرات
صفاتدن درجه بجلی ذاته میل و توجه ایتدیکچون بر خوای (انما الاعمال بالنیات)
لذات صفاتی به قناعت ایتوب طلب زیادات ایتکله بحسب مراتبهم جنات قرب
و مشاهداتده جنت مدانات انوارنک لباسیله لباس و خلع رضا ایلله معزز ایدوب
آرائنک دنوه اتکا ایلدیکی حالده انهار جنات و صلتدن باده کلکون مشاهدات
نوش ایدوب دهشت جمال و تجلیات انس وصال ایلله مست و بیخویش اولور
و ایمان عیندن حق البقیه نائل اولوب انیت و رویت فنادن اتقا ایلسه حق سبحانه
و تعالی ظهور و وحدانیت ایلله بقیه وجود و تلوننی مغفرت و جنت ذاته داخل
قیلور و کثرات اسماء و صفات وحدت ذاته مزاجه سز اوچات درجات ذاته
اعتلا ایتکله جنت و صلت و روضه حقیقته بلامعیت و اثینیت تجلی وحدت
مطلقه ایلله مؤمن موحد حقیقیدن لباس انسانی بی تسلیخ قیلوب مسند بقاده

اتکا ایتدیکی حالده انهار عشق احدیت و عین حیات صفاء وحدتدن نحر
سکینه نوش ایدوب و اول شراب طهور فردیت مع الصدق معرفتله منعوت اولان
شراب صافی مشاهده صرفه و اول شربدن آخر شربه دیکین صحو بلا سکر
اولغله ذات احدیه مع الاسماء والصفات بلا کثر تجلی ایدوب و تجلی ذات ایلله
رویت غریب اسراردن تحتجب اولماز آه ای همدم نسیم صبح جمال ریاض
جنانده اولان نعیم آجل عوامه و کلستان جنانده اولان نعیم عاجل خواصه
تبشیر و لنوب (و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها
الانهار) بیورلدی آه کیم نعیم مؤجل بهشت مشوب و نعیم معجل روضه
قربت و نعیم آجل حدیقه اقبال و جنت معجل عارفین حقیقت و صالدر آه کیم دار
ثوابده رفع درجات و دار جمال بی نقابده روحه مناجاتدر آجله ده لطف
و عطا و عاجله ده کشف غطاءدر و اول لطفک ثمره سی ملاحظه نوال و افضال
و بو کشفک نتیجه سی مشاهده انوار جلال و جمالدر فلهمذا سلطان العارفین
ابو زید بسطامی قدس الله روحه بیورر که عارفلر ایچون دنیاده بر جنت
واردر که اکا داخل اولان جنت آجله به مشتاق اولماز جنت مزبورده عشق
و معرفتدر که عاشق عارف دنیاده و اخراده حقدن غیره التفات ایتمز و روح
الا و احده ابو علی دقاقدن بو وجهله نقل ایدر که بهشت و دوزخ را باما کار
نیست زیرا که دل ماجز مشغول حضرت پروردگار نیست و سرور باطن ماجز
مشاهده دیدارنی بیت تشنه دیدار یارم چند کوی از بهشت هر که
شیرین جوی شد با جوی شیرینش چه کار ای عاشق حقانی و راغب طریق سبحانی
جنات آجله و عاجله و روضات آفاقیه و انفسیه نک اوصاف و مراتبی و مقصود
بالذات نه ایدیکی معلومک اولد یسه حضرت مولانا قدس سره عقل مستفاد دن
عبارت اولان مرد اعرابی ایلله زن عربدن مستعار اولان نفس لواحه کندی
اعمال بدنی و علوم نظریه لرینه اعتماد اول پادشاه عالمپناهک عتبه علیه سنه
توجه و عزیمت ایتدیکی بیانه شروع ایدوب درکو شوار جان اوله حق
جواهر نکات قدسیه نثار بیوررلر

در نمد و ختن زن عرب سبوی آب باران را

و مهر نهادن بروی از غایت اعتقاد عرب

آب باران ایلله طویش سبوی زن عرب کیچه به دیکمه سی و عربک کمال اعتقادندن اول
سبواوزینه مهر قومده سی بیاننده در مثنوی مرد گفت آری سبوراسر بند
مرد عرب زوجه سنه ایتدی بلی سر سبوی بندایت مثنوی هین که

این هدیه است مارا سود مند * آگاه اول که بوهديه بزه انفعدر * مثنوی *
 درمدر دوز تو این کوزه را * ای زن بوسوی سن کچه به دیک * مثنوی *
 تا کشاید شه بهديه روزه را * تا که پادشاه بوهديه ايله افطار ايليه یعنی اوروجن
 آب ايله آچه * مثنوی * کین چنین آب در همه آفاق نیست * زیرا جیع
 آفاقه بویخلین آب لذید یوقدر * مثنوی * جز رحيق مایه اذواق نیست *
 بوی آب نایاب مایه اذواق اولان شراب نابدن غیري دکدر الحاصل عقل ايله
 نفس بریه پندارده باران فکر ونظر دن سبوی وجودده جمع اولش آب علم
 ومعرفت و محاسب خوف و رجادن متقاطر و کوزه انا نیتده مجتمع اولش ماء
 عبادت و طاعته غرائب مانند آب بریه تلخ و شوره ایکن بنم آب علم ومعرفت
 و ماء طاعت و عبادتم کبی عالمیاندن کیمده وارد و بنم علم ومعرفت کیمه میسر در
 زعميله مرد عرب آب اعمالی رحيق ذوق و حال و شراب زلال قیاس ایلدی
 * مثنوی * زآنکه ایشان ز آبهای تلخ و شور * دائما پرعلتند ونیم کور *
 زیرا که عقل ايله نفسدن مستعار اولان مردوزن میاه ملخ و اجاجدن دائما
 پرعلت ونیم کور دیده بصیرتدر یعنی مرتبه وحدت و تجلی احدیتدن هنوز
 روشن چشم بصیرت اولما غله چشم ظاهر لری اگرچه روشنا ايسه دخی
 وجود و انانیت و کثرت اثینیت ايله تلخ و شوره اولان آب بشریتدن طاعت
 و عبادت لری پرعلت اولوب بصیرت لری بی ضیا و چشم وحدت بین لری خیره
 و نایبنا اولوب جذبات احدیت ايله مکمل و مجلی و کدورات رمد کثرتدن مصفا
 اولما مشدر * کمال خجندی * دارم اندک روشنائی در نظر * بی جمال اوولی فيه
 نظر * چشم مشتاقی براه انتظار * خاک شد وز خون مژگان خاک تر * ایمدی بنم نور
 دیدم * مثنوی * مرغ کا آب شور باشد مسکنش * مرغ که آنک مسکن
 و ما و اسی آب شوره اوله * مثنوی * اوچه داند جای آب روشنش * اول مرغ
 آب روشن مسکنک نه محله اولدیغنی نه بیلور یعنی بیلز * بیت * مرغی که
 خبر ندارد ز آب زلال * منقار در آب شور دارد همه سال * پس چشمه شوراب نفس
 و هوا و ماء ملخ و اجاج بشریت ماسوادن نجات بولمده قلب سالك نهر فرات
 بر تو تجلیات صفات و ذاته مرآت اولمق ممتعاندن اولغله مرآت مجلای تجلیات
 پروردگار مولانا خداوند کار افاضه انوار اسرار ایدوب بیورر که * مثنوی *
 ای که اندر چشمه شورست جات * ای بریه بشریت و قیعه انا نیتده مسکن اتخاذ
 ایلان مرغ روح پر بسته سنک یرک چشمه شور بیدنده در مادام که قناد آچوب

جانب وحدته پرنده اولمده سن * مثنوی * توجه دانی شط و جیحون
 و فرات * ذوق روحانی ولذت عشق سبحانی اولان نهر شط و جیحون
 و جوی فرات و سیحونی نه بیلور سن یعنی بیلور سن و تجلیات وحدت بی کثرتده
 اولان چاشنی وجد و حالتی ذوق ایتمز سن * قاسم انوار * همه لذت همه شهوت
 همه کی رد شده * پیش ازین نیک بدی خواجه ولی بد شده * پیش ازین شربت
 شیرین مهنابودی * این زمان تیغ جگر سوز مهند شده * هیچ شک نیست ترا
 تا بوصالش زسی * چون توازهر د و جهان پاک و مجرد شده * ایوا و دریغ
 * مثنوی * ای تونارسته ازین فانی رباط * ای مرغ روح طایر مادام که سن بو
 فانی رباطدن خلاص اولماش سن و قیود بشریه دن آزاد اولماش سن
 بو حال اوزره ایکن * مثنوی * توجه دانی محو و سکر و انبساط * محو و سکر
 و انبساطی سن نه بیلور سن زیرا عند العارفین العاشقین معنای محو رفع و ازاله
 اوصافی عادت و معنای اثبات اقامت احکام عبادتدر الحاصل محو نعت عبودیت
 و الاثبات صفت ربوبیتدر * پس ظواهر دن محو له و اثبات معاملات و ضمایردن محو
 غفلتله اثبات منازل و سر ائردن محو غفلتله اثبات مواصلات ایدوب خصال
 ذمیه سنی نفی و بدلی افعال حمیده اثبات ایتد کده محو و اثبات صاحبی اولور
 * نظم * محو نقش ایت بدن آلد کسه سبق * او قویاسن آیت اثبات حق * تخت
 اثباتک اولور اول سروری * وار لغندن ایلان کتدین بری * اولسون سا که کالک
 پای بند * که اوله سن وحدت سراینده ابد * لان المحو ماستره الحق و نفاه *
 و اثبات ما اظهره الحق و ابداه * و سکر دخی طنطنه عشق و محبت و ولوله
 جذبه و حالت ايله تجلیات ربانیه دن بر وارد قوی و کیفیت غالبک استیلا
 و ظهور یدر که عبد منجذبک صبری زائل و تصرف کیفیت سلطان عشق ايله
 ممالک ایتدیگی جمله وار لغندن فانی و عاقل اولوب طرفه عین و اقل من لمح
 لذت انص محبوبدن غافل اولمغیچون ارباب حجباتک اعمالنه دلالت ایلان
 اخباری استماع ایتک ایستمر و کیفیت باده عشقندن غیره مأنوس اولماز غافلرک
 دکر احوالنه نیجه تحمل ایتسونکه اول مست طربناک مقام غفلتدن یکم مشدر
 و وار لغندن ال یوم مشدر * نظم * وار لغندر دار ملک ابتلا * وار لغنک ترک ايله
 کل ای مبتلا * کل برو کور کیم بزندی بزم انس * ترک دام ایت پر آچوب ای
 مرغ قدس * بوصفا جامن دل بینا چکر * تشنه لب در دمه یوز دریا چکر
 جلوه ایدر قلبنه سر شهود * انک ایچون مست اولوب ایدر سرود * آه ای

مطلب

فی المحو والسكر
والانبساط

سالك راه انبساط دخی اول مست خدا اولان عاشق شیداده انجذاب کلی
حاصل اولغله خوف ایله رجا جمع اولمقددر زیر خوف و رجا بدایت حالد
و مقام احتجاب نفسده در احوال عارفین و اطوار قلوب عاشقین ایسه ید قدرت
جذبات و قبضه تصرفات تجلیات صفات و ذاتده در خوف ایسه تجنب و انبساط
لاجرم قرب ایله حصول پذیرد * پس خوف ایله رجا فانی منبسط ده نه وجهله
اجتماع ایده یلور کما قال عبد الله الانصاری (الانبساط مع الحق وهوان لا یحبك
خوف ولا یحبك رجا ولا یحول بینك و بینة آدم و حواء والانبساط فی الانطواء
عن الانبساط وهو ربح الهمة لا نطواء انبساط العبد فی بسط الحق جل جلاله)
نظم * نفس ظلماتی حجابن کج که تا * اوله سن شایسته قرب خدا * نور
حق سندن دکلدر کرچه دور * کور عز ایسک یوغ اوله چشمکده نور * نور
حق پیدا ولیکن سنده غیب * دیده حق بین کرک تا کوره غیب * کندیکی کم
قیل بوله سن بوی یار * کندیکیکله بولمز کوی یار * حاصل اوله چون
فنا اندر فنا * بوله سن حقندن بقا اندر بقا * آه ای مستمع قابل بن خود اسلامده
طوغوب اسلامده بیو دم و او قودم و یازدم و نیجه کتب تصوف او قودم و قادر
اولدیغم قدر عمله دخی چالشدم و محو و سکر و انبساطک تعریفلرین دخی فهم
ایتدم * پس بو قدر اولدقدنصکره بن نیچون جاهل اولورم دیر ایسک کاشف
انوار یقین مولانا جلال الدین قدس سره اول سؤاله جواب و بررلر که
مثنوی * و ربانی نقلت از اب وجدست * ای رباط جسمانی و دنیاء
فانیدن نارسته مادامکه قیودات نفسانیه و حجابات بستریه ایله پابسته اولدجه
طوته لم که فرضی یلورسک نه فائده نقل و روایتک پدر وجد کندر و کندی
ذوق و وجدانک اولیوب از بر ایتدیکک بعض مناقب و تعریفات و کلمات سلفندن
قراءت ایتدیکک عبارتدر یوخسه ارباب ذوق و وجدان نوش ایدوب مست
و مدهوش اولدقلری کیفیت ریحق عشق و محو و محق اولمق مرتبه سنی قنده
یلورسن طوته کیم که هر بر میخانه ده قاچ خم باده اولدیغن حسابله بملش سن
ایچوب مست اولدجه کیفیت باده هیچ معلومک اولورمی * ایتدی همان
بو قیاس اوزرینه * مثنوی * پیش تو این نامها چون ابجدست * بونا ملر
و بونوع اصطلاح و کلاملرسنک حضور کده ابجد کبیر * پس ابجد نیجه در
ابجد خود آساندر دیر ایسک نعم اگرچه کیم لفظ و عبارت جهتندن * مثنوی *
ابجد و هوز چه فاشست و پدید * ابجد و هوز زیاده عیان و ظاهر در * مثنوی *

بر همه طفلان و معنی ناپدید * جمیع اطفال و صبیانک اوزرینه ولیکن معناسی خفی
و بعید در زیر ابجدک هر بر کله سنی بر معنایه اشارت ایدوب بعض کتبه بو وجهله
معنی ویرلش که (اب) ابی ادم عن الطساعة (جد) جد فی التقرب الی الشجرة
واکل الخنطة (هوز) تحرك الی التوبة (حطی) حط و سقط عنه الذنب (کلن)
تلقى الکلام من ربه (سعفص) ای سعی فصار مقبولا (قرشت) کسبت نفس آدم
درجه عالیة و فضائل سامیه (ثخذ) انعم الله علیه (ضظغلا) خلص عن الغل
والغش و بوندن ماعداترا کتب و جمع حروف ابجد مراتب آحاد و عشرات
و مآت والوفی بیان ایدوب تجیم و تقویم و نیجه خصوصده استعمال اولنوب انواع
اسرار جهیه شامله در ولیکن طفل ابجد خوان معنادن غافل شوق و طرب ایله
ابجد هوز حطی دیو تالی و قائل اولوب ابجد چیقدم حروف هجایی بتور دم
دیو نهایته رسیده اولدم زعمیله غرالتور و سور * انشراحده فرغیه چیقدم
دیو انشراح و صفاسندن طاقیه قایدیروب پدر و مادرینه و کندی امثالی اطفاله
انواع مفاخره کوستر حال آن که کماله بلوغدن دور و معانی و مقاصدندن
مهمجور طفل نارسیده اولدیخی رجال بالغین قتند * معلوم اولوب و شیء قلیل
و معنادن بیخبر عبارتله تفاخر ایتدیککی طفولت و صباوتنه حل اولغله معذور
طوتیلور کذا و کذا معلوم ظاهرده فائق اولنجه دیکین کندیه کوره اعلی
و ما فوقه کوره ادنی اولان هر بر مقامه و اردجه مسرور و ما فوقه ترقی
ایتدیکجه ادنایه قناعت و تفاخر ایدنلره بیحضور اولور فاذا کان كذلك ارباب
ذوق و وجدان و اصحاب کشف و ایقان دخی سلك تحریر * منتظم قیلدینگی کلمات
قدسیه و نکات انسیه لری کندی حاللرینی تو صیف و تعریف اولان الفاظ
و عبارات و تحت اللفظ معنای لغویسن بملکله کلمات مزبوره نک معانیسنه و ارباب
ذوقک احوالنه واقف اولدم دیو رعنا لکم بعینه طفل ابجد خوانه بکرر
حقا که کلمات مشایخ او قونمغله انلرک حال و مرتبه سی بولمز بلکه انلرک مرتبه سنی
بولمق قیل و قال و تقلید وجدالی ترک ایله اولور کما قال الجنید (ما اخذنا التصوف
من القیل والقال ولیکن من الجوع وترك الدنيا و قطع المألوفات و المستحسنات)
پس اهل ذوق و شهود قتند * قال بلا حال عرفان و تصوفدن دم اوران طفل
ابجد خوان اولور * قاسم * صاحب قلاده اهل نزاغ و غلو بود * کارش
نکو شود اگرش جست جو بود * واعظ مکن مبالغه ترسم که زهدما * در راه
عشق شیوه سنک و سبو بود * آیم زسر گذشت دمی دست و پا زدم * ناچار

هر که غرقه شود چاره جو بود * از وصل دور ماند و از یار بی نصیب *
هر جان که در متابعت آرزو بود * کمر کنج صومعه است و کرد یرسومنا *
هر جا که هست روی دلم سوی او بود * الحاصل مرد عرب که مراد عقل مستفاد در
بونیضیحتی استماعدن صکره زوجه سی اولان نفس ملهمه نك القاسی ايله
قلبی جانب حقیقه کر میت و سری حقه رغبت و جله آرزو و هوا و امینه و ما سوادن
تجريد قلب و صفاء الهام ايله من کل الوجوه طریق حقه عزیمه همت
و قبول مشقات ايله هوايه مخالفت و احکام جسم و طبیعتدن خروج ايله تهذیب
اخلاق تحصیلنه مجاهده و ریاضت ایتک ایچون زوجه سی اولان نفسه انواع
تنبيه و وصیت و مسکن صورتدن نهضت و مقام طبیعتدن نقل و حرکت
ایدوب * مشنوی * پس سبور داشت آن مرد عرب * کوزه بی قالدردی
پس اول مرد عرب * مشنوی * در سفر می شد کشیدش روز و شب * سفره
کندی چکدی سبونی روز و شب ای راغب کشف انوار دقایق وای طالب
بحر زخار حقایق کاشف اسرار دیومی مولانا جلال الدین الرومی روح الله
روحه بر خوائی (اطلبوا العلم ولو کان بالصین) عرب و عجم و ولایت رومدن
اقتصاد چینه و ارنجه طالب صادق اولان مرشد کامل و عارف و اصل
و مکمل نه ولایت و قننی شهرده ساکن اولدیغن جست و جوی ایدوب خبر الدقه
صحت اکسیر اثر لینه تلاق ایچون بهر حال سفر لازم ایدیکنه اشارت و بونیت
ایله سیاحت مرید طالبک نفسی دباغت و تطهیر و عقوبات طبیعه دن تخلص
و قبول طاعت ایچون خشونات جبلیه سن تلین و تحمیل مشاقله بیوست ابا
و عصیاندن ترطیب و صفات دسیسه سنی اظهار و سمات خبیثه سندن تزکیه
و تخلیه و جواهر احکام اسلام و لاتی زواهر آثار ایمانله تزین و تخلیه ایدیکنه
تلمیح بابشارت بیور مشلدر اگاهناء که حق تبارک و تقدس اقطار زمینی سبور سفر
و مظاهر قدر و مشاهد عبر مشاهد سیه امر ایدوب کتاب کریمده (قل سیروا
فی الارض فانظروا) بیوردی و فضل و احساندن وجه ارضی عبادی ایچون تذلیل
ایلدیکنی بعد الاظهار منا کب ارضده مشی و سیاحت و ارزاق کثیره سندن تناول
و شکر نعمته فرمان ایدوب (هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی منا کبها
وکلوا من رزقه و الیه النشور) بیوردی و قال بشر الحافی (یا معاشر القرا سیحوا
تطیبوا فان الماء اذا طال مکثه تغیر) و بعض محقق دخی جواب و یروب (صبر بحرا
لا تغیر) بیور مشلدر ان شاء الله تعالی هر برینک مراتبی بیان اولنه و سری سقطی
قدس الله سره وقت شت اخروج ایتسه اصحابه التفات ایدوب (قد خرج

مطلب

در احوال سفر و حضر
و مسافر و مقیم

آزار و اورقت الاشجار و طاب الانتشار) دیوشی و حرکت و سلوکه سیاحت
اجازت دیرلر ایش اما هر مسافر بر اولوب هر برینه علی قدر النیه معاونت
و بحسب المقصد نظر عنایت اولوب هر کس مرادی اولانی بولور (کاروی
ان الله وکل بالمسافرین ملائکه ینظرون الی مقاصدهم فیعطی کل واحد علی
قدر نیته فن کانت نیته طلب الدنیا اعطی منها و نقص من آخرته اضعافها
و فرق علیه همه و کثر بالحرص و الرغبة شغله و من کان نیته طلب الآخرة و اهلها
اعطی من البصيرة و الفطنة و فتح له من التذکرة و العبرة بقدر نیته و جمع له همه
و قلل فی الدنیا بالقناعة و الزهد شغله و دعت الملائکه و استغفرت له) پس
مسافر طالبه لازم اولان نیت صادق و مقاصد صحیحه بودر که سفر و سیاحتی
طلب علم و آثار و عبراته نظر و ابرار و اخبار سیماز مره شطاره تلاق و مشقته
صبر ايله خشونت نفسی تلین و تمرین و دسایس اخلاقدن تطهیر و آفت جاه
و حشمت و فتنه شهرتدن کنبدی بی تخلص ایچون اولوب حفظ دین ایچون
طلب خول و طرح حظ ایدوب دنیا ایچون اولیه و اسفار آفاقیه بر مقتضای
شرع قویم بعد الجهاد فی سبیل الله طواف بیت الله الحرام و زیارت روضه
منوره حضرت سید الانام علیه الصلوة و السلام و اصحاب کرام و زیارت
بیت المقدس و زیارت قبور انبیا و اولیاء علیهم السلام در اما ارباب کشف
و شهود ابوطالب مکی و اصحاب تحقیق قدس الله از واحهم عباد مخلصینی
سفر و اقامتده درت صنف ایدوب بیوردر که (والعباد المخلصون فی السفر
و الاقامة علی اربعة اصناف صنف سافروا فی البدایة و اقاموا فی النهایة و صنف
بالعکس اقاموا فی البدایة و سافروا فی النهایة و صنف اداموا السفر و صنف اداموا
الاقامة) ایدمی ضمیر مهراجله خفی اولیه که صنف اولدخی مسافر تده بر قاج
مرتبه اولوب بطریق الاجال مرتبه اولده اولان مسافرینک مقاصدی علم
شریفی طلبدر کما قال علیه السلام (من خرج من بیته فی طلب العلم فهو فی سبیل الله
حتى یرجع) و قال علیه السلام (من سلك طریقا یلتمس فیه علما سهل الله له طریقا
الی الجنة) و سورة توبه ده اولان (التائبون العابدون الحامدون السائحون) آیتنده
سائحوندن مراد طلبه علمدر دیو تفسیر اولمش و شعبیدن منقولدر که بر طالب
کندی بی هدایه دلالت ایدر کلمه واحده استماع ایچون شامدن اقصای یمنه
کتسه عند الله سفری ضایع اولماز بیور مشلدر مریدر که جابر بن عبد الله رضی
الله عنه و صحابه دن بعضی عبد الله بن انیس الانصاری بر حدیث شریف

روایت ابتدایی مسموع علی اولمغه حدیث مزبور بنی انیسک کنندی لساندن
بلا واسطه استماع ایتک ایچون مدینه دن مصره سفر قتلشرو بر کر وه پرشکوه
دخی مردان خدا و اخوان باصفادن ارباب ذوق و حالت اولان اصفیانک
رؤیت جمال و مقارن صحبتلری اولمق ایچون سیاحت ایدرل ائرده وارد اولمشدر که
تبع تابعین و سلف صالحین مشاهده لقاء ابرار و مقارنت صحبت اختیار نیتی ایله
حج مبروره کیدوب تلاق اصفیا و مشاهده جمال اولیا به حجی سبب و وسیله
ایدرل ایش زرا حق تعالینک بعض عباد خواصی وارد که نظر شریفلری دوا
و کلام منیقلری شفا و وجه مبارک لرین کورمک روحه صفادر
و کلام لرندن استفاده اولندیخی کبی نظر لرندن دخی انتفاع اولنوب نظر لری
کبریت اجر و کلام لری اکسیرا کبردر حقا که لحظه سی نافع اولمیانک
لفظه سی دخی مفید دکلدر و رهروان طالبان مرشدان کاملانک وجه مبارکته
نظر انداز اولدقده جسم لری غدادن تقویت بولدیخی کبی قبللری دخی یک
لحظه دن تقویت بولوب وجد و حالت حاصل اولور فی الحقیقه سیاحتده
بونجیلین بر صاحب نظر و کیمیا کره ملاقی اولانه سرمایه سعادت و دولت
دنیا و آخرت بوعزت یتراه ای طالب صادق سفره کیدن سالک اولا طلبا
لر رضوا ان نفسی مألوفاتدن قطع و معهوداتدن رفع ایدوب مرارت فراق
اخوان و خلان و مهاجرت اهل و اوطانه صبر ایدوب ابتداء اراده و عنفوان طلبده
لازم اولان تعلقاتدن انقطاع و حقدن غیره میل ورکوندن امتناع ایدیکی
بتکله اغیاردن فرار و لاجرم سفر اختیار ایدر (فلهدا سمی السفر سفرالانه
یسفر عن اخلاق النفس) * پس بو تقدیر جه سفر لازم کلور زرا حضرده
نفس ایچون حصول مرادات میسر و بعضی مألوفاتنه مأنوسه ایکن و خبایای
جلیبه سی وراء حجابده مستور ایکن نفس غرائب مکاره سی قوت صبر
و رضایه تسلیم صفاتن اظهار ایدوب روح صاف دل آنی صادق قیاس
ایدر * پس ناکهان علی طریق المسافره غربته دوشوب و مشقت چکوب
و کلف طریق کوروب مکاره کثیر تعاقب و متابعا یلسه فی الحال نفس مشوش
الحال دن عدم صبر ایله جزع و قلق و شکایت واضطراب ظاهر اولوب جمیعاً
صفات مخبیه و سمات مخفییه سی روشن و هویدا اولور * پس اول ره رونده
ارجمند نفس پر بلانه مقوله دانه مبتلا ایدیکی بیلوب دردنه کوره دوا به راغب
اولور و فتنه شهرت و آفت جاه و حشمتدن قورتلوب ایشارخول و ترکی قبول

ایدر و بومر تیددن صکره نفس مطمئنه اولوب اراضی قلبه نور ایمان اشراق
ایتمکله حضو رنده سفر و حضر و خلقت و جود بیه عدمی برابر اولور کما قال
الثوری (هذا زمان سوء لا يؤمن على الحامل فكيف بالمشهورين وهذا زمان
رجل ينتقل من بلد الى بلد لما عرف في موضع تحول الى غيره) وقال بعض
السلف بالتأسف وانما كان قول الثوری فی زمان قریب العهد بالنبی واصحابه
فیه کثیر من العلماء الزاهدين والصلحاء المتقين فكيف بزماننا هذا وفيه ما فيه
مع بعد العهد بالعلماء السلف الصالحين ففس انت یابنی کیف یکون حالنا
فی هذا الزمان الا خروفيه قوم متلبسون بزى العلماء وقوم متشبهون بكسوتهم
بالصلحاء ولكن ليسوا منهم بل اکثرهم متفاخرون اللهم اجعلنا من الفائزين
آمین) * ایدمى مقلد اولوب فی الحقیقه اصلاح نفس ایچون سفر اختیار
ایدوب بو طریق اوزره سیاحت ایدن سالکی حق تعالی فوائد سفر ایله
بدایتده تربیه ایتد کد نصکره نهایتده میدان اصلی به رد ایدوب مرشد راه یقین
وامام المتقین اولور کما قال تعالی فی حق ابراهیم علیه السلام (واذا تبلى ابراهیم
ربه بکلمات فاتمهن قال انى جاعلك للناس اماما) * پس بو کامل و مکمل دخی
تغیر پذیر اولان آب سبومر تیه سندن کچوب دریاه اولا شمعغه بمری تغیر
اولوب و رسیده غایت اولدیغیچون مقامنده مستقر و مقتدای ناس اولور
و مر دعب کبی هزار سبودلرک قلبی تلاطم امواج محبتی ایله جذب ایدوب
کندیسی کبی دریا دل و مرد کامل و عارف و اصل ایدر * بیت * بحر یست
دل مغربی بر لؤلؤ لالا * بر بحر راز لؤلؤ لالا نظری کن * اما اقامت فی البدایه و حرکت
فی النهایه ایدن شول طائفه علیه در که حضرت حق و فیاض مطلق لطف
و عنایتندن فوائد سفری انلر حضرده میسر ایدوب یعنی ساکن اولدق لری بلده
طبیعه ده معالم طریق عالم بر مرشد ربانی و عارف سبحانی به واصل ایتکله
انک جناح همیله مسالك تحقیقه جولان و مناهج توحید طیران ایدوب قوت
حال و صحت تصرف کمال ایله قطع علایق و عوایق و منافع سفر حضرده
تقدم و کنندی به لا حق اولمغه مقصود خود بو سلطان طریقت و شهنشاه
ممالك محبت و وصول ایدی الحمد لله که میسر اولدی دیوب اقامت فی البدایه
ایدر و ابتداء اساس اخری بو وجهله مستحکم اولوب بفضل الله تعالی مبلغ
رجال کله بالغ اولدقده موارد احوال دن قلب وسیعی دریای زخار و توجه
و سواحل استعداد طالبینه ممتده و متلاطمه اولمغن شواسع بلدان و اقطار ارضده

اولان روایح مسکینه انفس صادقین استنشاق و نهایت تلاقی و التحاق والتصاق ایچون مدعنی و آفاقه نظری تعلق و قلوب بدن رفع تنق ایدر * پس امر حقله بوعیسی دم مشفق سیر بلاد ایتدیکی فوائد عباد پاک نهاد اولوب کندیده اولان امانتی داله عبادات اولان الفاظه و سرمایه سعادات اولان الحماظه جان و دلدن طالب اولان اهالی به برخوای (ان تؤدوا الامانات الی اهلها) تسلیم و ادا ایدر و طریق حق مبین دلالستیان راغبین معطشینک نفوسندن سوزن فکرا نایبی اخراج ایدوب و حقایق دیندن استکشاف اسرار دقایق ایدن عقول متطالعینک مزارع قلوبنه بذریقین طرح ایتکله سرایت علوم و احوال ایله اراضی مسکونه معموره و طریق وراثت مسلو که واستار جهل و غفلت مهتو که اولور و هو لاهم الذین (مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاء فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یجب الزراع لیغیظ بهم الکفار) امانی البدایه و النهایه سفره مداومت و مشی و حرکته ملازمت ایدن صنف ثالث اصلاح قلوب و صحت مزاج احوالی سفرده مشاهده ایدن برکوره پرشکوه در که زمرة مزبور نک زبده سی او یس قرنی و فرقه مذکور نک عمده سی ابراهیم خواص در و خواص قرق کوندن زیاده بر شهرده اقامت ایتیب حفظ توکل ایله حالی رعایت ایدردی (قیل فکانه یری علم الناس سبب ما علوما) حکایت اولنور که خواص احباب صداقتکارلینه اثنای تذکارده بیور مشرک کبر کره بادیه ده اون بر کون مکث ایدوب برشی تناول ایتدم بالاخره نفسم حشیش بر به دن برشی تناول ایتک امنیه سن ایلدی آنی کوردم کلاء بادیه دن بریکا حرکت ایدوب جانب دهانمه اقبال ایلدی ملتفت اولیب ابا ایلدم حشیش دخی ملتف اولوب بندن رجوع ایلدی احباب خواص استکشاف حال خواص ایدوب حشیش اقبال ایتش ایکن فراره باعث نه اولدی دید کلرنده (تشریف نفسی ان تفتننی) یعنی نفسم بنی کنیدی به استخدام میل ایتدی سبب فرار بوایدی بیور دیار و عند القوم بو طائفه علیه فرارون بال دینی ایله وصف اولنمشدن لما روی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال (احب شیء الی الله الغریاء و قیل و من الغریاء قال علیه السلام الفرارون بدینهم یجمعون الی عیسی بن مریم یوم القیمه) امانی البدایه و النهایه اقامته مداومت ایدن صنف رابع بر جماعت کریم الشاندر که انلره حی لایزال و قادر بی مثالک عنایت ازلیه و هدایت ابدیه سی سبق ایتکله او طور دقلری یرده جنود صدیقین و زمرة محبوبینی سوق

ایدوب نظر عاطفانه دوش اولدیغی کبی رحیق صافی محبتی نوش ایدوب آتش سوزان عشق مطلق و نار محرقه جذبات حق طرفه عین و اقل من لمحة حس و خاشاک علایق و عوایق افتنا و احراق ایدوب انوار تجلی صفات و ذات غرق اولور و استعدادی کمال قوته و مرتبه ولایت قدم نهاده اولغله برخوای (و ترى الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب) سفر در وطن و نظردر قدم ایدوب آنلرک سیر و سلوکی بر برینه ک و کل قوشوب توجه و محبت و جذبه احدیت و وجد و حالت ایله غرق بحر قلزم وحدت اولوب طی فلوات ایله مطالعه متفرقاتک جمله سندن و تعارف ارواحله تراور اشباحدن مستغنی اولور و بوزمره نادره حضرده نائل اولدقلری اوجات درجات سفرده اولانلردن اکثر اولور زیر اسفر متاعب و کلف و حوادث و فترادن خالی دکادر و قیل فی قوله تعالی (و من یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقه من حیث یشاء) هو الرجال المنقطعة الی الله ما یشکل علیهم من امر الدین فبیعت الله الیهم من یحل اشکالهم فاذا ثبتت اقدامهم علی شروط البدایه رزقوا و هم فی المقام ثمرات النهایه) الحاصل بر کمنه سیر و سیاحتده احوالی تفقد و سرنی تشتت و همتنی تفرقدن رعایت و حمایته قادر اولمزنه او مقوله یه سفر دن حضر اصلح و احرار در زیر اسفر اقویانک هم و سرنی جمع و قلوب ضعیفانی تفریق و تشتت ایدوب مبتدیلرک احوال نهاییه و یرر * ایلدی حضرده اصلاح اولیانلرک قلوبی خود سفرده هیچ اصلاح اولماز * کلشن * سلو کش سیر کشی دان زامکان * سوی واجب بترک شین و نقصان * مسافر آن بود کوبکذرد زود * زخود صافی شود چون آتش ازدود * بعکس سیر اول در منازل * رود تا کردد او انسان کامل * خلاصه کلام مر د عرب دخی سفر فی البدایه ایدن کروهدن اولغله بر موجب (لرفیق ثم الطریق) بلایه صبر و رضایت تسلیم و توفیق حق رفیق ایدوب (اذا کنتم ثلثة فی سفر فامر واحدکم) حدیث شریفنه امتثالاً بالاتفاق توفیق امیر ایلدی و زادرا حله ایچون صدق و خلوص و نیت صحیحه ایله مدخر اولان تقوی و طاعتی علی قدر المجهود آلوب یوله کیردی و هدیه پادشاهی اوله حق آب محبتی سبوی قلبنده حفظ ایدوب کمال احتیاطندن * مشنوی * بر سولر زان بداز آفات دهر * آفات دهر دن سبونک او زرنه دتریحی ایدی * مشنوی * هم کشیدش از یسایان تابشهر * هم اول سبوی بریه و یسایان شهره چکدی یعنی مر د عرب سبوده اولان آب شور کر چکدن

پادشاهه لایق برشی قیاسیله اکادهر دن آفت اصابت ایتمس دیوز یاده تقید
ایدوب بو حسن ظنله عاقبة العاقبه آب سبوی مسافه بعیده و بیابان بریه دن
شهر بغداده کتوردی کذلک ارباب مجاهدات دخی طاعات و عبادات لری
آفات سمعه و ریادن مصون اولمق ایچون خلوص ایله حفظ ایدوب بریه
دنیا دن بلده آخرته ایلتور و عملی عرض ایدوب (من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها) وعدنه میدوار اولوب فی الحقیقه فوق المأمول اجر و ثوابه نائل
اولور و لکن حقه لایق عملدر زعم ایتمکله عندالله سر اپار عیب و نقصان
اوداغین کوروب محجوب و عیبی ایله قبول اولندیغنه حد و شکر قیلورلر
و درگاه عزنده یوقلقدن اوز که معتبر یوغیدیکین بیلور الحاصل مر د عرب
یوله کبروب کتمکده و ازین جانب * مشوی * زن مصلی باز کرده از نیاز *
زن عرب تضرع و نیاز جهشتدن سجاده سن آچش * مشوی * رب سلم ورد
کرده در نیاز * رب سلم دعا سنی نمازده ورد ایلش بویله دیو * مشوی *
که نکه دار آب مارا از خسان * که ای حفیظ و معین بزم صومیزی خسار دن
وادانیدن حفظ ایله و صاقلانی طوت * مشوی * یارب آن کوهر بدان
در یار سان * یارب اول کوهری اول دریاه ایصال ایت یعنی حضرت مولانا
من کل الوجوه اولانا نفس سالک سیر الی الله ده کوزه وجودنده اولان ایمان
و ایقان و عبادات و عرفانی آفات بدعت و ضلالت و عاهات و ریاه و سمعه دن حفظ
و حراستله کمال مرتبه تقید ایدوب و نماز و نیاز دن خالی اولموب دریای رحمت
و بحر احدیته ایرتمک ایچون درگاه حقه تضرع و زاری کرک ایدیکنه
ارشاد و دلالت و عقل خافل دکلدر دور بین و خرده داند دیوز و جه سی
اولان نفس عقله مغروره اولموب حق دن توفیق و عنایت رجاسی لازم
ایدیکنه تنبیه و اشارت ایدوب بیورر که زن ایتدی الهی * مشوی * کرچه شویم
آک هست و پرقتست * اگرچه زوجم مرد عاقل ذوقتون و کاملدر * مشوی *
لیک کوهر راهزاران دشمنست * لیکن کوهر ایمان و در ایقانک هزاران عدولری
وارد در شیطان خود عدومین در * مشوی * خود چه باشد کوهر آب
کوهرست * کوهر خودنه اوله آب کوهر در یعنی بو بر آب کوهر در که کوهر بو کانست
حقا برشی دکلدر زرا ایمان و ایقان و علم و عرفان و ذوق و وجدانک نور مشرق
قتنه کوهر عمل * مشوی * قطره زینست کاصل کوهرست * بوندن
بر قطره در زرا که نور علم و معرفت و موج دریای محبت کوهرک اصلیدر

الحاصل جواهر اعمال و لا آلی افعال دریای انوار امواج ایمان و بحر زخار علم
و عرفان و یم بی کار حب یزداندن بروز ایتش قطره لردر دریاه اولسه خود
قطره قندن اولور ایمان و ایقان و علم و عرفان و حب یزدان اولسه طاعات
و عبادات نه دن ظهوره کور ایمان سزا اولان طاعت یوق کبیر * نظم *
ذات ایمان محبتست بدان * لیک نامش کشد خلق ایمان * زانکه ایمان محبتست
از جان * نه رکوع و سجود و بی ایقان * کرد ایمان قبول بی اعمال * لیک بی
آن بود عمل اضلال * و بود هر دو هست این بهتر * جامه زیب و چو پوشدش مهتر *
* ایدمی هر شینک اعتبار اصلنه اولدیه طاعات و اعمالک دخی اصلی ایمان
و عرفاندر اما لفظ کوثر علی وزن فاعل کثرتدن اولوب خیر کثیر معناسته در و رجال
کثیره طایفه دخی بین الاعراب کوثر در لراما سورة کوثر ده ابن عطاء (ان الکوثر
القران والنبوة) دیو تفسیر ایلش لربن اثیر دخی نه یاده بو وجهله بیان ایتشد
و توصیف ککوثر ده رجال و نسا دن احادیث شریفه روایت ایدن عدد
صحابه کرام علیهم رضوان الله والسلام الی کمسته دن زیاده در روی
عن خولة بنت قيس الانصارية من بنی النجار امرأة حمرة قالت (جاء رسول الله
صلى الله عليه وسلم يوما فقلت يا رسول الله بلغني عنك ان لك يوم القيمة حوضا
ما بين كذا الى كذا قال نعم واحب الناس الى ان يروى منه قومك) واعدل اصحاب
عمر بن الخطاب رضی الله عنه سیاتی قوم یکذبون بالحوض و یکذبون بالشفاعة
و یکذبون بقوم یخرجون من النار) بیور مغله حاشا حوض کوثر ده شبهه
ایدنلردن رفع شبهه و آب کوثره تشنه لب اولانلری تشویق ایچون نهر کوثر
حقنده وارد اولان احادیث شریفه نک بعضی ایراد ایله دماغ روحه لذت
و یروب و ارباب تفسیر سورة کوثر ده تحقیق بیور دقلری دقایق اسرار کشف
واظهار اولند قدن صکره مقصوده شروع ایده لم ان شاء الله تعالی و بالله
التوفیق اخرج البخاری عن عائشة رضی الله عنها انها (سئلت عن قوله تعالى
انا اعطيتك الكوثر قالت نهر في الجنة اعطيه نبيكم صلى الله عليه وسلم
شاطياء من ذهب عليه در مجوف آنية كعدد النجوم) و اخرج احمد و الترمذی
صححه و ابن ماجه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (الكوثر نهر
في الجنة حافته من ذهب والماء يجري على اللؤلؤ ماؤه اشد بياضا من اللبن واحلى
من العسل) و اخرج الشيخان عن ابن عمر قال قال عليه السلام (حوضي مسيرة شهر
ماؤه ابيض من اللبن و ريحه اطيب من المسك و کبرانه کنجوم السماء من شرب

منه فلا يظن) وابداع ابن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال (حوضي
كابين عدن وعمان ابر من الثلج واحلى من العسل واطيب ريحاً من المسك واكوابه
مثل نجوم السماء من شرب منه شرب بظلم يظلم بعدها ابداً اول الناس وروداً عليه
صالحات المهاجرين قيل من هم يا رسول الله قال الشعثه رؤسهم السخنة وجوههم
المدنسة ثيابهم لا تقم لهم السدد ولا ينكحون المنعمات الذين يعطون كل الذي
عليهم ولا يأخذون كل الذي لهم) وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه (اول من
برد على الحوض اهل بيتي ومن احبني) من امتي واخرج الطبراني عن انس انه قال
قال النبي عليه السلام (اعطيت الكوثر فقلت يا رسول الله ما الكوثر قال نهر
في الجنة عرضه وطوله ما بين المشرق الى المغرب لا يشرب منه احد فيظلم
ولا يتوضأ منه احد فيشعث لا يشربه من احقر دمى ولا من قتل اهل بيتي) وعن
عائشة رضي الله عنها (من احب ان يسمع خريز الكوثر فليجعل صبعيه في اذنيه)
وروي ان الصحابة قالوا يا رسول الله (اتعرفنا يومئذ قال نعم لكم سماء ليست لاحد
من الائم تردون علي غرا تحجلين من اثر الوضوء) وامام قرطبي رحمه الله عليه
علماء سلف قد روایت ايدركه دين حق قد رجوع ايدنلر وحق جل وعلا نك اذن
ورضاسنه مخالف كلمات مزخر فنه ونامشروع ايدنلر حوض ككوثر دن
مطروود ومحروم اولورلر واشد مطروودين جماعت مسلمينه مخالفت ايدنلر خوارج
وروافض ومعتزله وجباريه وجور وظلمه افراط ايدنلر وحق ستر واخفايليان واهل
واقربا سني تذييل وتحقير ايدنلر وكباري اعلان ومعاصي بي استخفاف ايدوب
نسبه يوقدر ديو قاير ميان وبونك امثال اهل بدعت وضلالت تائب اولندين
واعتقاد فاسدنلر دونندين فوت اولسه لرماء ككوثر دن مطروود ومحروم اوله
اللهم احفظنا من الزيف والضلال ويقال (ان اهل الكبار يردون ويشربون
فاذا دخلوا النار بعد ذلك لم يعذبوا بالعطش) قول مزبور آب ككوثر شرابي
خلق صراطى عبور ايتزدن اولدر ديو اختيار ايدنلر كدر اما قاضى عياض عليه
رحمة الله الفياض حوض ككوثر دن اسقبا بعد الصراط اولديغنى ترجيح ايدوب
شراب ككوثر شرابي بعد الحساب وناردن نجات بولدقنلر صكره واقع اولور
بيورمش وحافظ ابن حجر ايكى قولك بينى توفيق ايجون بو وجهله تحقيق
ايدركه (وظاهر الاحاديث ان الحوض بجانب الجنة لينصب فيه الماء من النهر
الذى هو داخلها فلو كان قبل الصراط لحالت النار بينه وبين الماء
الذى يصب من الكوثر فيه وامام اور دعليه من حديث ان جماعة يدفعون

سجن بالحرير
حسن الهيئة
ورنك وخسار
(لغة)

عن الحوض بعد ان يروه ويذهب بهم الى النار فجوابه انهم يقر بون من الحوض
قبل ان يخلصوا من بقية الصراط) * ايمدى اى صاحب حظ اوفر وراغب
ماء الكوثر احاديث مذكوره وروايات مزبوره مسموعك اولديسه علم شريفه
خفى اوليه كه زمرة مفسرين دخی تفسير كوترده اقوال كثيرة بيان ايتشدر
وبطريق الاجمال والخلاصه عند البعض ككوثر دن مراد فاطمة الزهري
واولادى اولوب بوكا دليل سورة كوترك سبب نزولدر ديمشدر زيراني عليه
السلامك خديجة كبرى رضى الله عنهما دن ابتدا فاطمة الزهري واندن صكره
برروايتده قاسم وعبدالله نام ايكى اوغلى توالد ايدوب مكه مكرمه ده وفات ايتديلر
ومار به قبطيه دن ابراهيم نام رواد مكرمى ظهوره كلوب اول دخی مدينة منوره ده
دار بقايله رحلت ايتمكله بعض جاهل وابترشمدن صكره رسول عليه السلامك
مقامنه قائم اوله حق اولاد ذكر دن نسبه قائمى ايتراولدى دين ايتزلى رد
وتبكيك ايجون حق جل وعلا نسايت خاطر ايدوب حبيم حاشا كه سنك شاك
ايتراوله ايترسكا ايتزلى در ايمدى حبيم فاطمه رحندن وعلى صلبندن سكان
شول قدر اولاد متكاثر لطف وعطا ايدويمكه الى يوم اقيام نساك منقرض اوليه
ديو وعد وتبشير بيرردى وبمحمد الله تعالى وعد حق ظاهر اولوب نسل محمدى
غرب وشرقه منتشر اولدى و بعض مفسرين دخی ككوثر دن مراد علماء امتدر
ديمشدر حقا كه علماء بالله اولنلر خير كشيردر زير رفحواى (علماء امتى كالنبيا بنى
اسرايل) عبد الله الهى موجب سعادت اولان خيراته دلالت وناهى ومضرتدن
منع ونهى ايله طريق هدايته دعوت ايدرلر روایت اولور كه روز قيامته
امت محمد علماسنك اتباعى بنى اسرايل وسائر قومك انبياسى اتباعندن چوق اوله
مرويد كه انبياء عظام يوم عرصاته كلكلر نده هر برى رفحواى (يوم ندعو
كل اناس بامامهم) توابع وامتريله كلوب بعض رسول ونبينك امتى بالكر ايكى
وبعضنك انجق برنفر اوله وبهضنك هيچ اوليه لوط عليه السلام كى اما علماء
امت محمد كلكلر كده اكثريله الوف كشير توابعى معاكلوب حضور رسالت پناهده
تحت لواء الحمدده مجتمع اوله لى حتى علمادن بهضنك توابعى بيك عدد انبياك
توابعندن زياده اوله (وفى الطبقات الحنفية انه روى عن ابي حنيفة رحمه الله ونقل
مذهبه من الشيوخ واكابر العلوم نحو ان اربعة آلاف نفر فضلا عن افندى به
واهتدى باتباعه وقس عليه سائر الائمة والمجاهدين والعلماء الراشدين والمرشدين
المكلمين رضوان الله عليهم اجمعين) وقال جعفر الصادق (اعطيناك نورا فى قلبك

ذلك على وقطعتك عما سوى) وقال الجني اعد عطيتك لنور المعرفة وانفراد الوجدانية
 ايمدى في الاصل كوثر خير كثير اوانيسه اول اعطا اولئان كوثر بر كوثر در كه
 حق تعالى حبيب محمد المصطفى وحدث ايله معرفت كثر وعين كثره شهود
 وحدت وعلم توحيد تفصيلي كوثرني بجلي الواحد الكثير عطاوا احسان ايدوب
 كوثر مزبور جنته بر نهر در كه اندن ايچن ابدى تشنه اولماز * پس حق تعالى
 حبيبنه بو وجهله تجلي ايتكمكه بحر جالنه مستغرق ومازل دنوه قريب اولوب
 قلب شريفلى بر حوض وسيع كوثر در كه بحار ازل وابدن جريان ابدن
 انوار مشاهدات ذات وصفات اول حوض كوثرده اجتماع ايدوب ابدال آباد
 هر بنفسده اول حوضك ساقيلرى زياده اولور * شعر * اي ساقى روح پرور ما *
 اهل تو شراب كوثر ما * رخسار تو آفتاب عالم * گفتار تو شهد و شكر ما * فردوس
 نعيم جاودان نيست * بى وصل رخ تو در خور ما * در بحر محيط عشقت اى جان *
 پرورده شد دست كوهر ما * از بهر تو شد چو قلب مازر * شايسته سكه شد زر ما *
 آه اى شراب كوثر طالبي مادامكه بیداء نفس وتيه قابله مژده و تمير سن
 روضه قلب و رياض جنته اولان كوثر معرفتدن محرومسن اما مرد اعرابي
 كجى تيه قابلدن تجاوز و بوادى نفسدن خروج ايله وادى عروس قلبه داخل
 ونسيم رياض وادى ايمنى استشمام ايدر لك عالم خفته منهائى خواطر قلب
 اولان وادى قدسه واصل اولد فده بر موجب (انا اعطيتك الكوثر) بالا صاله
 حبيب خدا محمد المصطفى عليه من صلوات الله الاوفايه اعطا اولئان باتبعيه
 سكا دخی اعطاف وعطا بيور يلوب اول حوضده اولان كوثر لاكى ايله دست
 ساقى لطف و كرمدن بر فحوای (وسقا هم بهم شرابا طهورا) باده عشق و محبت
 و شراب طهور معرفت نوش ايدوب ابدى هوشه كلرسن و بريده وجوده گرفتار
 اولقدن قور يلوب من بعد تشنه لب اولماز سن * قائم * ساقيا عذر مكو
 باده بسير مستان ده * مى بستان بده و توبه بهشياران ده * نيك بيمار فراهم وزيا
 افتاده * از شفاخانه توشربت بيماران ده * اهل دل شربت وصل تو خريدند
 بجان * ما بضاعت چونداريم بما ارزان ده * هر كس از شربت روى توشر مست
 شدند * جان مارا بكرم شربت استحسنان ده * ساكن كوى ترا روضه رضوان
 فرماى * عاشق روى ترا جنت جاويدان ده * ايمدى بنم نور ديدم نفس ملهمه
 ومطمئنم دن مستعار اولان زن عرب دخی كوهر طاعات نه مقوله نهر كوثر معرفت
 وايقان ونه كونه بحر مر و اريد ذوق و وجداندن خروج ايتديكين كوروب و قيتن

بينككه مكر اعدادن امين و دست دزدان ماسوا دن سالم اولق ايچون وجه
 عبوديتى زمين طاعات و نياز وضع ايدوب الهى سن بو كوهر علم و عرفانى درباى
 رحمت و بحر احديته اولاشدر ديومر اسم مناجاتى بلوازمه ادا ايتد كده اول
 محبب السائلين وملاذ المحتاجين دخی * مثنوى * از دعاهاى زن و زارى او *
 وز غم مرد و كران بارى او * زنك دعا و مناجات و زارى و تضرعاتدن و عقل
 مستفاددن عبارت اولان مرد اعرابيك حل ثقبلى حامل اولديغدن و بو مقوله
 بارتكلىني پشت اطاعتنه تحمیل ايتديكندن * مثنوى * سالم از دزدان
 و از آسيب سنك * دزدان ماسوا دن سالم و آسيب سنك ر يا سمعده دن امين
 و محفوظ اولديغى حالده * مثنوى * ردنا دار الخلافه بي درك * بلا توقف
 دار الخلافه دكين ايلندى و چونكه مرد عرب دار الخلافه آب سبوايله واصل
 اولدى * مثنوى * ديد در گاهى پراز انعامها * انعام واحسانلردن مالا
 مال بدرگاه متعال كوردى * مثنوى * اهل حاجت كسترده دامها *
 اهل حاجت اول درگاهده داملردوشه مشلر يعنى اصحاب حاجات وار باب مناجات
 وصول مرادات ايچون هر برى استعدادلرجه وسيله انخاذا مشلر * مثنوى *
 دمبدم هر سوي صاحب حاجتى * دمبدم و نفس بنفس هر كوشده بر صاحب
 حاجت * مثنوى * يافته زان در عطا و خلعتى * اول درگاه عالمپناهندن
 بر نوع عطا و بر كونه خلعت بولمش * مثنوى * بهر كبر و مؤمن و زياو زشت *
 كبر و ترساو زشت و زيبادن او توري بقدر استعدادهم * مثنوى * هنجو
 خورشيد و مطرني چون بهشت * خورشيد عالنب و امطار سحاب كجى فيض
 و عطاسى عالبا نه شامل وجهله بى استيعاب ايدوب جنت نعيم كجى مؤمنلره
 تخصيص اولنما مشيدى بلكه فيوضاتى خلافتك جله سنه استعدادلرى
 مقدار نجه عطا بخش حاجات اولمشيدى و يا خود اول پاشاهك اعطاف و عطا
 و فضل و سخاسى نور آفتاب ورش قطرات سحاب كجى ايدى يوق يوق
 اويله دكل بلكه جنت كجى بى نهايه و محض رحمت بى غايه ايدى و بعض
 نسخده نى محليده بل واقع اولغله معنای اخبرى مؤيد در فاما انعام
 جنت عام اوليوب بلكه مؤمنينه مخصوص اولديغى جهتدن دفع خواطر ايچون
 بو وجهله معناو ير بلور كه اول پادشاه بى مثال كه مراد ايزد متعالدر خورشيد
 هدايت و امطار عنايتي كبر و ترساو زشت و زيبانى فرق و تميز ايتد كسز بر موجب
 (وما رسلك الا رجاء للعالمين) حضرت سيد المرسلين مبعوث قلوب جميع ناسى
 صراط مستقيم جنت و طر بق قويم رحمته دعوت ايدوب آفتاب اطفى عالمه تاب

و یردی و لکن استعدادی اولیان عدم قبول هدایت ابله زمره امت اجابت نازل
اولیوب نعم دنیویہ و عطایای فانیہ بی اختیار ایدوب بلکه حتی امت اجابتدن
خواص عباد و مؤمنین پاک نهاده میسر اولدی بوتقدیر چه حق تعالیٰ عطا
عامه و عطای خاصه سی اولوب کذلک رحمتی عامه و خاصه اولغله عباد و مؤمنینه
اولان عطا و رحمتی بر کونه و کبر و ترسایه اولان لطف عامی بر کونه در که حیات
و یرمک و رزقنی کسمامک و دنیاسنی آرترمق و اولادنی چوغالتق و اعداسنه غاب
ایتک و مرادات دنیویہ دن نیجه امنیه سنه و اصل اولق عموما کبر و ترسایه و مؤمن
زیبایه اولان لطف عامندندر اما مؤمنله بوندن ماعدا خاصه جنتده اولان
احساندن کفار محروم لدر پس جنت دعوت انبیایه اجابت و ناردخی اول
انوار مشرقه لردن مرآت قلوبی دونده روبرو عباد و مخالفات ایله اولدیسسه امر
دعوتده لطفی عام و قبول اسلام اید نلره احسان و انعاملری خاص اولور
کذلک وارث انبیا اولان مرشدان کاملان و رهبران سالکان دخی عتبه
علیه لینه رومال اولان طالبانک استعدادلری قدر تربیه طریققلری جله یه
متساوی اولوب توحید افعالده جله سی داخل اولور و لکن بعضیسی توحید
صفاته ارتقا و بعضی توحید ذاته اعتلایندکاری جهندن لطفلری خاص اولور
و عالم و عالمیان انلرک یوزی صوینه طور مغله کبر و ترسایه جله جهانیانه لطف
عام اولور و بالجله مرد عرب دخی درگاه جلال کبریا و یاخود خلیفه خدا
و مرشد و مقتدا اولان ظل یزدان بی همتانک عتبه فلک رفتمنه وارد قدده
مثنوی * دید قومی در نظر آراسته * بر قومی کوردیکه نظر پادشاهیده
مزین اولمش * مثنوی * قوم دیگر منتظر برخاسته * بر قوم دخی فرمانه
منتظر ابلاغ اوزره طور مش * مثنوی * خاص و عامه از سلیمان تا مور *
خاص و عام سلیمانن موره دکن تمام * مثنوی * زنده کشته چون جهان
از نفخ ص - وز * جهان ص - وردن حیات پذیر اولد بیگی کی بونلردخی نفخ روح
اضافیدن زنده اولمش * مثنوی * اهل صورت در جواهر یافته * اهل
صورت جواهر ایچنه غرق اولمش در ربو اهر ایله اور یاوب بورنمش * مثنوی *
اهل معنی بحر معنی یافته * اهل معنی بحر معنایی بولمش و وحدت ذاته و اصل
اولمش * مثنوی * آنکه بی همت چه با همت شده * اول کسینه که همتسز
ایدی نه عجت با همت اولمش * مثنوی * و آن که با همت چه با همت شده *
و اول کسینه که با همت ایدی نه عجب نعمتلو و دولتلو اولمش یعنی نعمت پادشاهی یه

غرق اولمش حاصل کلام سرکشکان بادیه شوق و لب تشنکان بحر فرات
عشق اولان اصحاب ذوق بحالی ضمائر باهره لرینه خفی اولیه که مر داعرایتک
یوز سوردیکی درگاه پادشاهیدن مراد درگاه معلائی الهی اولور سه محصول
ایات شریفه بودر که مرد عرب بادیه مجاهدات و بریه ریاضاتی عبور ایدوب
شریعت و طریقتی بعد التکمیل عتبه معرفته وارد قدده بر کروه پرش - کوهی
در نظر آراسته و بر قوم انبوهی منتظر برخاسته کوردی یعنی معتکفان بارگاه
ربانی و خلوت نشینان خانقاه قرب سبحانی اولانلرده ایکی حالت و هر بر حالده
نیجه طور و مرتبه سیر ایلدی مثلاً مقام عبودیتده قیود بشریتدن خلاص و نور
سبحات وجه جمال احدی الذات الیه ظلمت انبیتدن نجات بولان اخص خواص
مدارج معارج اعلائی قاب قوسینه ارتقاء روحانی و متکلی اعتلای ثم دنایه
اتکاء معنویه پیرو اثر محمدی اولد قنری جهندن بحر معنایه غرق و نعم مولایه
مستغرق اولوب فلک محبتک آفتابی وجهان نیان انلرک بر نوتابی اولمش - لر
و بر موجب (واصفطعتک لنفسی) حب ذاتی بی وسیله و بلا واسطه انلرک قلبیه
تجلی ایدوب مبدأ محبت ازلی اولغله جله اشیاک حرکت و جنبشی محبت من بوره ک
عکسندن ساری و نهر دجله معرفت باری انلرک عبون سرندن جاری و سرمایه
سعادت ارتقا انلرک عطایای کعبینه انواری اولمش * مغربی * هر آنکه طالب آن
حضر تست مطلق بست * محب دوست بتحقیق عین محبو بست * ز حسن او که در
کائنات پیوسته * خروش و ولوله و شر و شور و آشوب بست * و اول بر کروه که سالکان
طریقت و مر بوبان صفات ربوبیتدر انلر تجلیات صفات تربیه سنده منتظر و قائم
طوروب جواهر مجاهدات و لای بو اهر ریاضات ایله ظواهر و باطنلرین
تربین ایدوب و لکن (ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمه) فحواسیحه بعض
قیودات بشریه و حجاب نورانیده برخاسته و تجلیات ذاته دل تشنه لدر
فاما اگر مجذوبان و اصلان و اگر هنوز مرتبه دنوه ارتقا و اعتلای ایمان طالبان
صادقان و سالکان غیر و اصلان جهان و جهانیان نفخ صوردن زنده اولد بیگی کی
بونلردخی تجلیات اسمائیه و صفاتیله تبدیل اخلاق رديه ایتمکله بر فحوای
(یوم تبدل الارض غیر الارض) نفخ محبت ربانیدن نازه حیات بولمش لدر تکیم
حضرت مولانا قدس الله سره مثنوی شریفک بر مجلده * م * از پس هر پرده
قومی را مقام * صف صفتد این پرده هاشان تا امام * اهل صف آخرین از ضعف
خویش * چشمشان طاقت ندارد نور پیش * دیو بو معنایه اشارت بیور مشلردر

و اگر درگاه خلیفه دن مراد وارث حقیقت محمدیه و مجلای تجلیات ذات و صفات
احدیه او اوب خلعت خلافت و امر قطبیت ایله مبعوث اولان می شد کلاک عتبه
علیه سی اولور سه معنی ایات شریفه بو وجهله اولور که مر د عرب انواع شوق
و طرب ایله درگاه محبت پناه می شده وارد قدح اول مظهر سر محمدی مرکز
استداره افلاک قلوب عاشقان اولمغله ارباب حالات و اصحاب جذبات حوانی
طواف ایدوب و جامع جمیع صفات اولان همی جمعه سنده جمع او اوب اولکی
صف در نظر آراسته و بعض صفوف منتظر برخاسته اولمشلر یعنی صف
اول قلوب طاهره لرین غواشی بشریه و ادناس نفسانیه دن با جمعه مبرا
و معرا و انوار تجلیات ایله مجلی ایلان شول ارباب فنادر که رشته خردی کسسته
و عقال عقلمن رسته و وجودی عشقه پیوسته قلمغله می تبه کاله نازل و حقیقت
شمس محبت و اصل اولمشلر در و شعشعه نور محمدی ایله ازاله حجابات آنانیت ایدوب
غریق طوفان و حدت و حریق نیران مجلی احدیت اولوب پیر ایله بونلر میاننده
قطبیتدن غیری فرق قالمشدر پس بونلر در نظر آراسته در و بونلرک دوننده
اولان ارباب حالات نار اشتیاق ایله یانوب و می ایای دللرنده نور جذبات تجلی
ایدوب رفع حجابات ظلمانیه ایتمشلر در لکن هنوز قید وجود و هو و مدن آزاد
اولیوب فنا می زننده او لماغله نیجه قبود کثرت احیاناً تجلی محبتک رو پوشی
اولماغله حیات عاشق عشقه اولدیغی ایچون وزر کثرتی ازاله نظر عنایت
پیره توجه و تحریک سلسله محبت الهیه ایتکله آینه قلبی رنگ کثرتدن مجلی او اوب
ارباب فتانک حالی ظهور نه منتظر و برخاسته لر در و تربیه می شد اعظم و قطب
عالمده اولان مریدان صادقانک اعلی و ادناسنده اعجب حالدن بری دخی بودر که
جمله جهان نفخ صور دن زنده اولدیغی کبی بونلر دخی اول کنده و ارادتلزندن
فانی و پیر طریقه تسلیم اولمغله میت کبی همت پیر ربانی و نفخ جذبه سبحانی
وجود لر یتنه حیات جدیده افاضه ایدوب مبتدی و منتهی و اعلی و ادنانک روشی
اول اثر حرارت محبت ربانیه و بین العشاق معلوم اولان کیفیت معهوده اوزرینه
مبنیدر و لکن بر ذکر سابق اول حالی ملک ایدن با هم تلر نعمته مستغرق اولمش
و هنوز حالی ملک ایدن میان مبتدیلر نظر می شد و همت پیردن با همت او اوب قطع
مراتب ایدوب و پیرک قنادیله او چارلز قاسم بفضل و رحمت و توفیق ذوالمن
مرا هر ذره خورشید ست روشن چه کویم شرح اوصاف کالت تو بی هادی
جان و مهدی تن مقرر کرده این عشق دل افروز برای هر یکی کاری معین
کال عابدان زهد دست و تقوی کال عاشقان عشق مبرهن اگر خواهی کال ذوق
عرفان نهال جهل را از بنج بر کن اگر قاسم حجاب از راه برداشت تجلی

آیدش از بام و روزن * حاصل کلام طایبی طلب بهر حال مطلوبه
ایصال مقرر در دیو حضرت مولانا اشبو بیانه شروع بیوردیلر

در بیان آنکه چنان که کدا عاشق کرمست و عاشق
کریم کرم و کریم هم عاشق کداست

انک بیاننده در که کدا کرمک و کرمک نیجه عاشقی ایله کرم و کریم دخی کدانک
عاشقی در اگر کدارا صبر بیش بود کریم بر در او آید و اگر کریم را صبر بیش
باشد کدا بر در او آید اگر کدانک صبری زیاده اولور سه کریم کدانک قیوسنه
کلور واکر صبر کریم زیاده اولور سه کدا باب کریمه کلور اما صبر کدا
کال کداست و صبر کریم نقصان اوست اما کدانک صبری کدانک کالیدر
و کرمک صبری کرمک نقصان و عییدر زیر فقیرک حسنی صبر و کرمک
حسنی احسانده تعجیلدر ای طالب کرم کر چه انسان دخی کرم ایله موصوفدر
اما هر نه قدر او ایله عید عاجز اولماغله نوع ما احسانده تکلف چکوب کرمده
ناقص در آه ای محتاج کرم جود و سخا کرم و عطا اول اکرم الا کرمین و ارحم الراحمین
اولان رب العالمینه مخصوص صدر که فضل و کرمی ازلی و احسان و اطنی ایددر
کا قال محمد الغزالی فی شرحه للاسماء الحسنی (الکریم هو الذی اذا قدر عفا
و اذا وعد وفا و اذا اعطی زاد علی منتهی الرجا و لا یبالی کم اعطی و لمن اعطی
و ان رفعت حاجته الی غیره لا یرضی و اذا جفا عاتب و ما استنقصی و لا یضع
من لاذ به و التجبی و بغنیه عن الوسائل و الشفعاء و لیس یجمع ذلك
الا لله تعالی فهو الکریم المطلق و قد یجمل العبد با کتساب هذه الخصال
ولکن فی بعض الامور وقع التكلف و لذلك قد یوصف بالکریم ولیکنه ناقص
بالاضافه الی الکریم المطلق و کیف لا یوصف العبد و قد قال علیه السلام (لا تقولوا
لشجرة العنب الکریم فان الکریم الرجل المسلم) آه امید ورجا و نضرع و النجامن اول
کرمده کریم رؤف رحیم در که محض کرم و فضل مطلقندن بو فقر ایددر بی کتم
عدمندن دشت وجوده ابراز ایدوب بو صنایع عجیبه نک لاجرم بر صانع و پروردگار
و بو افعال غریبه نک بهر حال بر فاعل مختاری و سر قیامک قراری توحید جبار
ایلله اولدیغی دلایل قاطعه ایله اثبات و بالضروره عالم خالق المصنوعات اولمغیچون
عبادنه عقلی دخی هبه و عطا قیلوب بعده کرم خاصی ایله دخی تکریم ایدوب
کنندویه موصل اولان طریق قویمی دلالت ایچون ارسال رسل و بعثت انبیایله

صراط مستقیم دعوت بیوردی و کرم نامیدن توفیق و عنایت و قلیمه نور هدایت و ربوب کلام ربی تصدیق و دعوت ربی قبول ایله امت اجابتدن و زمزمه مؤمنین و ارباب سعادتدن ایلدی حقا که کرم کریم و توفیق رحیم اولسه ایمان کتور مکه کیمده قدرت و استعداد و لیاقت اولوردی (الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی اولا ان هدانا الله) خاقانی * نقد عرفانی بولا نلر کامل * ماعرفناک دیمش الحاصل * قدرت صنعک ایدر لر اثبات * یرده کو که بوسکون و حرکات * حادثات فلکه اولسه نظر * قدم ذاتی ایجاب ایلر * هیچ نقل اولسه ده عقل سلیم * حکیم ایدر که اوله راستاد علیم * نیجه بیک سعی بلیغ ایدسه انام * کنه ذاتینه ایرشمن او هام * لایق اولدر که همان سالک راه * دیه لانه بدالایاه * آه ای طالب درداله اول کریم و رحیمک لطف و کریمدر که نطق و جواب دکل خطابه لیاقت و قدرت یوغیکن بزی عالم ذر انده مخاطب ایدوب کرم و لطفی ایله (الست بر بکم) خطابی استماع قدرت و زبان استعداد مزدن (بلی) جوانی صدورینه عنایت و من و رحیمه استماع و اکاکوره هدایت ایلدی و بوندن ماعدا دار عقباده داخل جنان و واصل رضوان ایدوب قرب جوارنده دوام شهود جمال ایله دائم الوجود قیلوب تلاشی و فسادن خلاص و عوارض خوف و حزنندن نجات و ربوب (لایسمهم فیها نصب و ماهم منها بمنجین) بیوردی و برا کرم الا کریمندر که عبادتک عصیانده اصرارین و جناب کبریاسنه ناسزا نیجه مکارهی اضافت و افترا ایتدک لرن سمیع و بصیر و علیم و خبیر ایکن فی الحال استیصال ایله عقوبت ایتوب نیجه نیجه عمر ایله مهلتلر و دنیاوی حشمت و دولت و نعمت و ثروتلر و پرور کما قال تعالی (و یجعلون لله مایک رهون) علی الخصوص حین عصیانده مؤاخذیه قادر در فاما حلیم و صبور در کما قال صلی الله علیه و سلم (لا احد اصبر علی اذی یرسمه من الله تعالی لانهم یسبونیه و یجعلون له الصاحبه و الولد و هو علی ذلک لایعاقبهم و یرزقهم فی دار الدنیا) سعدی * ای کریمی که از خزانه غیب * کبر و ترسا و وظیفه خورداری * دوستان را کجاکنی محروم تو که بادشمنان نظر داری * آه اول پادشاه بی زوال بر کریم متعال در که بر حسنه ایله کلانه اون حسنه و ربوب و تائب اولان عبادتک سیئاتی حسناته تبدیل ایدر و عمر فراوانی عبادت اصنامه صرف ایدن مشرک عمرندن بر ساعت و یا خود آخر نفس قالد قد محل یا سدن اول و وحدانیت حقه ایمان کتور سه حساب و عقاب سز داخل جنت ایدر بعض کتیده مسطور در حق تعالی بیورر که (ما انصفنی عبدی انا استجبی ان اعذبه و هو لا یستجبی

ان بعضینی و فی مناجات موسی علیه السلام (الهی انه تعرض لی الحاجة فاستجبی ان اسألك فاسأل غیرک فاعوذ بحی الله الیه لا تسأل غیری و سألنی حتی ملح طعامک و علف دانتک) ایدمی عبد کریم اکادیرلر که (ما غرک بربک الکریم) توبیخندن غافل اولوب (ان رحمت الله قریب من المحسنین) فحواستجه رخت محسنلره قریب اولدیغن بلوب کماله حقندن اتقا ایله کما قال تعالی (ان اکرمکم عند الله اتقیکم) و قال علیه السلام (الکرم التقوی و لا کرم الا بالتقوی) ایدمی لازم اولان ظاهر او باطنه باحقندن غیره تعلق ایتوب جمیع احوال و افعال و اقوال و آمالده امور کثیره و قلیله و جزئییه و کلییه هر نه ایدسه همکنی درگاه حقه ارجاع ایدوب الله دن ابستیه سن و همتک بلند اولوب همان کندوسن دلیله سن بویه اولور سه حق سبحانه و تعالی اطایف کرم و سوا بگ نعم و فضائل حکمن افاضه ایدوب علم و عرفان و عشق یزدان ایله ایکی جهاندن مستغنی ایدر مثلا اول مرد عرب کمال توجه و عبودیت و احسان و طاعت و شوق و محبت ایله آب سبوی معرفتی باب سعادت دار الحلا فته ایلند کده بلا عوق و تأخیر * مشوی * بانک می آمد که ای طالب بیا * جود محتاج کدایان چون کدا * ندا ایرشدی که ای طالب صادق و عبد عاشق کل زیراجود و کرم کدایی کداره محتاج درو بلا شبهه امر مقرر د که * مشوی * جود میجوید کدایان و ضعاف * همجو خوبان کاینه جویند صاف * جود و کرم و سخا و احسان فقر اوضع فانی ایستر شول محبوبلر کی که صاف و روشن آینه ایستر حتی کند و خوب رولرن مرآنده کورب تماشای جمال ایدر ایدمی ای عاشق کدا * مشوی * روی خوبان ز آینه زیبا شود * خوبلر رونق جالی مرآندن زیبا اولور و کذلک * مشوی * روی احسان از کد ایدر شود * جمال با کمال احسان دخی مرآیای وجود فقرادن ظاهر و هویدا اولور حقا که فقر اجود و سخا و بخش و عطایه مرآت اولسه جمال جود و چهره کرم نمایان اولمازدی * ع * ای همکنی صفات من آینه صفات تو * مشوی * پس ازین فرمود حق در و الضحی * پس بوسیدن بیوردی و هاب مطلق رسولی محمد المصطفی علیه الصلوٰه و السلامه سوره و الضحاده بویه دیو که * مشوی * بانک کم زن ای محمد بر کدا * ای محمد کدا او زیننه بانک اورمه یعنی سائلی حضور کد منع و زجرا ایله کما قال تعالی و اما السائل فلا تهر) ای لانههر السائل و لا تزجر اذا تالك یسألك و لا تکن جبارا و لا فظا علی الضعفاء من عباد الله عن انس بن مالک قال قال علیه السلام (اذا تالك سائل علی فرس باسط کفیه فقد وجب الحق ولو بشق تمره) رواه مسلم و عن جابر (اذا تالك السائل

فضله وافی بیده و اولیاً مخرقا) الحدیث و روی انه صلی الله علیه وسلم (كان جالساً فاجاب
عثمان بن عفان رضي الله عنه بعدد من ثروتي رواية بعقود عن فوضه
بين يديه فاراد ان يأكل فوقف سائل بالباب فقال رحمه الله عبداً يرجئنا فامر
بدفعه الى السائل فكره ذلك عثمان وقدر اذ ان يأكل النبي فخرج واشتره من
السائل ثم رجع السائل ففعل ثلاث مرات الى ان قال النبي ملاطفه للسائل لا غضبان
عليه اسأل انت ام يابغ فتأخر الوحي اياماً لذلك فنزلت (واما السائل فلا تنهر)
وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم (اذا رددت السائل ثلثاً فلم يرجع فلا عليك
ان تزره) رواه ابن الجار عن ابى هريرة وعن ابن عباس (اذا رددت على السائل
ثلثاً فلم يذهب فلا بأس ان تزره) الحاصل قهويه كلان وياخود بولده طوروب
شيء الله ديو برنسته ديليان سائل سو كوب وياخود قوغوب وياخود تجبر و تكبر
وبوز كوز بور تاروب منع وزجر ايتكدر حق سبحانه وتعالى عبادتي منع بيور مشدر
اكر تصدق ايدجك برنسته يوغيسه الله ويره بنم جانم ديولطف و ملايت اليه
جواب ورد جيل اليه رد ايله قال ابراهيم بن ادهم (نعم القوم السؤل يحملون
زادنا الى الآخرة) ومفسرين بندين بعضي سائلدن مراد مهمات ديندن سؤل
ايدندر مثلاً بن ام مكتوم كبي وياخود مراد طالب علمدركه تعلم ايچون كلد كده
رد اولنيوب بر فحوای (ومما رزقناهم بنفقون) وبر موجب (واما بنعمة ربك
لحدث) طالبة تعليم علم دين ايليه فلهذا الباب تحقيق بيوررل كه طريق مقصدندن
ضال وكبر ومقصد من بوره طالب ودالات وهدايت سؤل ايدن مستعد
محبوب سؤلدن منع ايتوب بن سكا هدايت ايتديكم كبي سندنخي اكا هدايت
ايدوب وربك فيض احسان ايلديكي علم وحكمت نعمتي تعليم ايله اول سائله
خبر ويروب بن سني اغنا ايتديكم كبي سندنخي انلري غناء حقيقي ايله اغنايت
ديو بالاصاله حضرت حبيب خدا محمد المصطفى عليه من صلوات الله الاوفايه
امر ايدوب بعده بالتبعيه وارث حقيقته لري اولان اولياء كمل واصفياء مكملينه
تنبيه و اشارت بيوررل قال روزبهان البقلي (ولا تكتم شرفك ورفعتك عن كل
سائل طالب وقل له حقايق لطفنا باللطف ولا تمنعه بقوله) (واما السائل فلا تنهر)
واظهر بعض ما كوشفت من اسرارنا وانوارنا واطفنا ورجتنا لكل مشتاق الى
لقانا وحببهم الينا بحديثك عنا) وجعفر صادق رضي الله عنه بوايت كريمه بي
بووجهله تحقيق بيوررل كه حبيب خلعت اسلامدن عاري اولان سائلاري بنم
رحمتدن مأیوس قتلته زير اين كريم ووهابم كه انلره رحمت وهدايت لباسني

الباسه قادرم ايدى حبيب چان سكار سائل التجا لباسه اني بكا لطف دلالات
ايله هدايت قيل زير تحقيقا بن قريب ومجيب وحبيب جمله مؤمنلر بنم عبادايتامدر
انلري كند كدن تبديد ايمه وسؤلري بنم اسرار مدنر انلري زجر ايتوب
لطف وملايت ايله تعليم ايله قاسم بيابا كه فقيريم و خاكسار توييم * مدام
مست مي چشم پر خارتوييم * اكر چه باد پرستيم مست آن جاميم * اكر چه اشتر
مستيم در قطار توييم * اكر مسافر شوقيم باتوهم سفرم * اكر مجاور عشقم
در ديار توييم * هزار سجده اكر آوريم ميدانيم * كه بي شقاوت عرفان كاهكار
توييم * حبيب كفت بقاسم كه در سراي وجود * بهر غمي كه فرستيم غمكسار توييم *
حاصل كلام اي كريمان ومحسنان ومرشدان سالكان ومنفقان سائلان
ومشفقان كدايان * مشوي * چون كدا آينه جودست هان * چونكه
كداي بي نوال جود ومكرمت وارشاد وهدايت واطف وعنايت مر آيدر
ايمدى زنهار لطف ايدوب آينه اوزرينه دم اورمه كه * مشوي * دم بود
برروي آينه زبان * نفس وجهه مر آه زبان اولور يعني نفس آينه به رنگ وكدر
كنوروب صفوتني ازاله ايدر كذلك مجالي عطيات اولان كداردن اصحاب
عطايا منع عطا ايدر لسه مر آت جود اولان كدارك قلبي مكر ايدوب جمال
جود نمايان اولمز جود وسخا وانفاق وعطا وايشار وهبه نك مر اتي واهلنك
دخي مرتبه لري اشبو خليفه بغدادك حكايه سنك مبدأندن اول واقع اولان
(اللهم اعط كل منفق خلفا) ديودعا ايدن (تفسير دعاء آن دو فرشته) بيانده
مفصل ومشروح ذكر اولمغله تكراره احتياج قالمشدر الحاصل هبه وعطيه
اعواض واعراضدن خالصه وكثيره اولسه او مقوله صاحب عطايه جواد
وياخود وهاب تسميه اولنور پس (للعوض ولا لغرض) جود وسخا وموهبه
وعطا حقن غريده تصور اولنق اولز زير اول وهاب مطلق هر محتاجك
احتياج اولان حوايجن من غير عوض وبلاغرض بخش وعطا ايدوب بلكه
اول پادشاه وهاب لطف وكرمي بي حساب بر مسبب الاسبابدر كه * مشوي *
آن يكي جودش كدا آرد بديد * حق سبحانه وتعالى نك بر نوع جودي محتاج
وكدا بر بلوك عبادتي عدمدن وجوده كتورر * مشوي * واندر كبر بخشد
كدايانرا مزيد * وحق جل وعلا نك بر نوع جود وعطاسي كداره مزيد
نعمت ودولت وفضيحت باغش لري يعني حضرت حق وفاض مطلق جود
اقدسه يله عبادتي ايجاد ايدوب نطق زبان واعطاء ايمان ايله قلبلري محل تجلي

و عقالنی محل معارف و نفسانی مقام خواطر و سمع و بصر و جوارح حسیه نك
جمله سنه حرکت و ربوب مرتبه افتقاره کتور و بوجوه اولان احتیاج لرب
درگاه کبریا سنه عرض ایدوب جود مقدسیله و محتاج لرب بقدر
الاستعداد زیاده لك هیه ایدوب اعمال صالحه و افعال حسنه عطا ایتمکله
درکات طبعدن نجات و ربوب عالم ملکوت و مقام جبروته ارتقا ایدوب و عرایس
جواندن اعطاء عشق و محبت الیه کشف حجابات ایدوب اوج درجات و حدنه
اعتلا میسر ایدوب و بالجه اطف و عطاسنه ذهابت اولیوب اگر احتیاج و اگر عطا
اول و هاب و رزاقك جود و احسان ایدوب * خاقانی * متصرف او در اشیا به تمام *
نه خواص آرا ده هر کز نه عوام * کثر احسانی سعادت تاجی * تاج داران جهان
محتاجی * فیض انعامی قومن کیسه بی آج * او میرا اکادنی محتاج * انی ادراك
ایده من درك فحول * ایره من قدرتنه فهم عقول * کیف و کنده اوزاته سخنی *
حاصلی کنده و یلور کشد و سنی * بحر افکاره دوشوب چکمه امك * نکته چون
و چرادن ال چك * اولدیلمر کنتم عدمدن موجود * بوقدر ملك و ملك بولدی
وجود * بالهی کرمك مبذول ایت * عذرین افتاد لرك مقبول ایت * عالم السر
خفیات جهان * واقف جمله ذرات نهان * قیله درد اهلنی ای فرد و صمد *
هیبت ثم رد دنا ایلده رد * خبرده وارد اولمش در که بر کون موسی کلیم الله علیه
السلام حقله مکلمه ده ایکن ابتدی الهی توراتده امتدن بر طافه بی (اناجیلهم
فی صدورهم) دیو وصف ایدوب بوندن ماعداتی چوق خصال حمیده لرب
مدح و تعداد بیورمش سن عجبیا انلر کیم امتی ونه مقوله صاحب دولر در دید کده
حق سبحانه و تعالی یا موسی انلر حبیب محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم امت
باصفا سیدر دیوب تکرار مدح و ثناء بیوردی حتی موسی علیه السلام انلر
لقاسنه مشتاق اولوب الهی انلری کورسم اولزمی دیدی حق جل و علا دخی
یا موسی سن دنیا ده انلری کورم سن و لکن دیلرسك آواز لربنی سکا ایش تدبریم
دیوب اصلا بآبا و اجداد ده مکنوزه اولان ذرات اشباح امت محمد علیه
السلامه یا امت محمد) دیوب خطاب و ندا ایتد کده جمله ذرات مؤمنین (ایاک ربنا)
دیدیلر تکرار حق تعالی ارواح مؤمنینه التفات الیه ندا ایدوب (یا امت محمد اعطیتکم
قبل ان تستلونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی) دیوب سزه مراد انکزی
دیلزدن اول و یردم و زلاتکزی بندن مغفرت طلب ایتمدن مغفرت ایلدم دیو اعزاز
و اکرام ایدوب و مخاطبه مذکور بی موسی علیه السلامه ایش تدردی * قاسم *

بحق صحبت دیرین مر امران بحجالت * باستین ملالت ز آستان کالت * دلم بغیر
جناب تو هیچ جای ندارد * بحق شام فراقت بحق صبح وصال * بخود نیامدم
ای جان بقرب حضرت جانان * مر بحسن دلان تو عشق کرد دلالت * اگر نه
عون تو باشد چه گونه راه بردل * باستان هدایت ز آستان ضلالت * روز
حشر که عرض گاه خسته دلانست * گاه قاسم مسکین باطف تست حوال *
ایمدی ای کدا و مسکین حق جل و علا نك اطف ازلی و عطای لم یزلسی معلومك
اولدیه بر خوای (والله الغنی و انتم الفقراء) * مشوی * پس کدایان آینه
جود حقند * پس کدالرجو دخدا نك مر ایاسی درلر * مشوی * و آن که
با حقند جود مطلقند * و شول فقرا که تجلیات ذات الیه محو وجود موهوم
ایدوب بکلیته عدم محض مرتبه سته نائل و (اذنم الفقر فهو الله) درجه سته و اصل
اولمش لردر انلر آینه اولق مرتبه سندن کچوب بلا معیت و اثینیت جود مطلق
و وحدت حقه مستغرق اولمش در الحاصل کدا و فقیر دیو وصف اولان حوایج
دنیا و بهیه عرض احتیاج ایدن دون همسار اولیوب بلکه احتیاج لرب جذبات
ر بانیه طلوعنه و حب ذاتنك ظهور بنه اولوب حقدن غیری دنیا و آخرتده
بر مر ادلری اولمیان عاشقان الهی در و لکن بونلر دخی ایکی فرقه در بر فرقه سی هنوز
واسطه و مر شده محتاج اولوب و با خود تجلی صفات و ذات به حسب التأثیر و التأثر قلبی
مر آت دوشوب بر مر آت و تجلیات بردخی تجلی اعتباری نوع ما ایکیلکدن
خالی دکلدرو بر زمره دخی مر آت و ظاهر و مظهر قیدلزدن کچوب اوجات
و حدنه ارتقا ایتمکله بونلر وجود مطلق و وحدت محضه دریا سته غرقه لردر
و وجود بهبودلری عباد الله رحمتدر * قاسم * ای مظهر جمال تو مر آت
کائنات * وای جنبش صفات توازن مقتضای ذات * هر جا که هست لمعه نور
تولامست * کر کج صومعه است و کردیر سومات * هر صورتی تعین خاصیت
در وجود * محوست نام غیر و نشان تعینات * زنهارد ککر غیر دکر بر زبان
مران * صاحب دلان بغیر نکر دند التفات * ایمدی ای طالب حق و راغب عشق
مطلق * مشوی * و آنکه جزاین دوست او خود مرده است * اول فقیر
و کدا که بوابی فرقه نك غیری اوله یعنی فقیر الی الله و فانی فی الله اولیوب میل
و محبت و فقر و حاجتی دنیا ایچون اوله اول خود مرده و افشرد و پشمرده در
* مشوی * او برین در نیست نقش پرده است * اول بوقموده دکلدن نقش
پرده در یعنی طریق مردان خدایه سالك اولیوب او مقوله نك شکلی انسان

ایسه دخی نقش پرده مانندی بی معنی و وجود و عدمی مساوی در * قاسم * چند
ازین افسانه های خالک و آب * در طاب داری رخ از دریا متاب * چند * کردی کوه
و صحرادر هوس * پیش هوا آنه حسن المآب * چون حجاب خودتویی بگذر ز خود *
تابه بینی روی اورا بی حجاب * باتو چون گویم چه گویم ای عزیز * موج دریا را ندانی
از سراب * ره روان رفتند ره را راستی * تو چنین خوش خفته در ظل سحاب

* فرق میان آنکه درویش است بخدا و تشنه خدا *
* و میان آنکه درویش است از خدا و تشنه غیر است *

اول کسینه نك میاننی فرق و تمیز بیاننده در که خدایه درویش و تشنه عشق
خدا در و اول کسینه نك بینی فرق ایتمک بیاننده در که خدادن فقیر و حب الهیدن
غیره تشنه در یعنی قلبی فکر ما سوا الیه مشوش و مکدر و طول امل و امنه فایده ابله
آج و محتاج و حب الهیدن خالی بر مفلس و طایندر * مثنوی * نقش درویش است
اونی اهل جان * خدادن غیره درویش اولان کسینه همان نفس درویشیدر
اول اهل جان دکلدر یعنی تغییر شکل ایدوب صورت فقرده کورند یکی عاشقان
الهی و درویشان سبحانی کبی حب ربانی کندولری ایکی جهانندن فارغ
قیماغله عشق خدا الیه حیات ابدی بولوب دنیا و عقبایه نظر ایتمیان صادقلر کبی
دکلدر همان دیوار ده یازیلان درویش نقشی کیدر که بی روح در و بعض
نسخه ده جان یرینه نان یازاشدر بو تقدیر چه معنا کبر و معنای اولی متضمن اولور
یعنی مجرد درویش نقشبدر یو خسه کر چکدن نانه لایق و احسان و عطایه
مسحق اولان صورت باروح دکلدر الحاصل جانی یوقدر ایمدی * مثنوی *
نقش سکرانومیند از استخوان * جسد بی روح اولان کلبك نقشه سن استخوان
آتمه زیر لقمه تناولنه حیات لازمدر اول ایسه جهاد در پس جهاده استخوان آتمق
یهوده در یعنی نور ایمان و ذوق عرفا ندن خالی اولان هر فقیر صـورتنده
ودرویش نقشنده اولانه لله بر نسنه احسان ایدیم دیمه زبرا اول صدقه
و احسان محلهده واقع اولیوب همان کلاب صورتنی یازدقلری نقشه نان
و استخوان و یرمش کبی ضایع و تلف اولور دیو تنبیه بیوررلر و بو معنایه دخی
اشارت بیوررلر که مادامکه صورت فقرده و هیئت درویشانده کورینن کسینه لرده
طلب عشق خدا و جست و جوی عرفان و ایقان اولیه انلرک صورت ظاهر لریته
الدانوب محبت و عشقندن و وحدت حقندن سوز آنچه زرا انلرک صورتی انسان

ولکن حقیقتلری طساب جیفه اولان کلب صورتیدر * بیت * بنادانان
مکوسر حقایق * که هر کوشی سخن رانیدست لایق * اکا نه که تغییر شکل لاجل
الاکل ایدوب * مثنوی * فقر لقمه دارد اونی فقر حق * اول تلبیس لقمه
فقرنی طوتار حق فقرنی طوتماز ایمدی بی فرق و تمیز و بی فهم و اذعان اولیوب
* مثنوی * پیش نقش مرده کنه توطبق * نقش مرده او کنه سن طبق
قومه الحاصل کوکل حالندن و کیفیت رحیق فقردن افسرده و خالی اولان
نقش مرده نك او کنه اگر نعم ظاهره و اگر نعم باطنه دن برشی قومه زبرا ایکسینه
دخی ظلم ایتمش اولور سن اکا نه که کندوده نور محبت و عشق و جذبه دن حاصل
اولان کیفیت و حرارت یوقدر که اول نعمتی کندوده اولان نوره و اصل ایدوب
منعمه شکر اید و نعمت دخی الحمد لله شویله بر فقر حقیقی صاحبیه ملحق بن دخی
اول نوره غرق و ملصق اولدم دیواسان حال الیه سکا دعا قبله بلکه اول
نعمتی اسراف و اضاعه ایتمکله سن دخی مسرف و مبذرا اولور سن پس (لاخیر
فی السرف) مضمون نجه او مقوله نك او کنه سفره قومق لایق اولمز و کذلک
تشنه لب شراب عشق و فقیر حق اولیوب عاشق لقمه و نان اولانک پیش
سمعه علم حکمت الیه مالا مال طبق نطقی قومه که (لا تعطوا الحکمة الی غیر اهلها
فتظلموها) نهیله عمل ایدوب یوق بره سوزک تلف ایتمه * سبجه * در نماز
چه شدار پشت خست * چون ترا قبله همت شکست * می کنی خرقة پشمینه
بدوش * می کنی گوشه فش در بن کوش * باشد این ها همه دعوی یعنی * صوفی *
و قتم و صاحب معنی * تا قد ساده دلی در دامت * طعمه چاشت دهد یا شامت *
بهر نوسفره و خوان آراید * شربت و میوه بر آن افزاید * تف برین صورت
و سیرت که تراست * تف برین عقل و بصیرت که تراست * این نه صوفی کوری
ودرویشیت * نامسلمان و کافر کیشیت * نفس را حلقه حلقوم بری * چه کزین
دفعه زقوم خوری * دزدی و راه زنی بهتر ازین * کفن از مرده کنی بهتر ازین *
الحاصل * مثنوی * ماهی خاکی بود درویش نان * نان و لقمه درویشی
سمک بری دید کلری سقنقور الیه مسمی و متعارف اولان بر حیوان خاکی کبی اولور
* مثنوی * شکل ماهی لبک از در یارمان * کرچه اول حیوان سمک سیما
و ماهی لقادر ولکن در یادن اور کجی و نفرت اید مجیدر زبرا در بایه کیرسه هلاک
اولور کذلک لقمه و نان ایچون درویش شکله کبرن دنیلر دخی کرچه زی فقرا
و صورت اصداقا و اصفیایه تمثل ایتمش لدر ولکن قبله همتی لوت و نان اولوب

ساده دل لک سفره خوانه دام تزویر قور مشلردر دریای عشق احدیت ماهی لری
اولان ارباب محبت کبی اولوب بحر معرفتدن رمان و کر زانلردر **مثنوی**
مرغ خانه است اونه سیرغ هوا **اول درویش فی المل مرغ خانه در سیرغ هوا**
دکدر یعنی خانه لده مزبله اشچی تاوق وقار کبی بونلردخی مزبله دنیاده
مزخرفات طبیعیه ایله آلوده اولوب سیرغ هوا کبی جو هوای ملکوتیه پروازه قادر
اولزلر و حبوبات محبت تناول ایتموب **مثنوی** **لوت نوشد او نوشد از خدا**
اول فقیر بر تزویر آرزوی تن بروری و اشتها و حرص له لوت نوش ایدر خدادن
باده عشق و محبت نوش اتمز خرم محبتی نیجه نوش ایلسون که طالب حق اولوب بلکه
مثنوی **عاشق حقست او بهر نوال** **حقه نواله دن او توری عاشق قدر**
والا فی نفس الامر **مثنوی** **نیدست جانش عاشق حسن و جمال** **انک جانی**
حق جل و علانک حسن بی بها و جمال بی هم تاسنه عاشق دکدر **نایه محبی**
الدین عربی **فلا یخدعک الی کون مآر آینه** **وان کان فی الاکوان اعظم فتنه**
اترضی بغير الله فی القلب ساکنه **الم تدر ان القلب اشرف مضغه** **الم تعلم ان القلب**
ان کان ظاهرا یسع فیه من قد جل عن کل شبهة **تعوضت عن حق زخرف**
باطل **لقد حزن یاعقوبون اخسر صفقة** **وطالب غیر الله فی الارض کلها**
کطالب ماء من شراب بقیعة **فرفض السوی فرض علی القوم رفضة** **وکل**
کمال فی اتباع الفریضة **آهای طالب درد الهی بوبیت شریفده اکادخی**
تنبیه **وارددر که فرضی ردرویش ریاسه معددن او توری درویش اولوب ثواب**
آخرت **وازدیاد نعم جنت ایچون فقر اختیار ایلس اولسه عاشقان صادقان قتنده**
اول دخی درویش حق اولوب درویش جنت و عاشق دوات و نعمتدر حقا که
جنت دخی عاشقان جمال الهی به کوره بی قدر و قیمتدر **شعر** **هر دلی**
درد و جهان چشم و چراغی دارد **دل ما زد و جهان بی تو فراغی دارد** **برساند**
دل و جان را بمقامات وصال **هر که از عشق درین راه چراغی دارد**
امانوال جنت و ثواب آخرته عاشق اولان ابرار دخی سوال اولسه عاشق حق
واحسانه احری والیق بز دیرلر و لکن عاشق بی قرار مولانا خداوند کار
جواب **و یروب یوردر که نعم** **مثنوی** **کر توهم می کند او عشق**
ذات **اگر چه عاشق جنت اولان کند و بی عاشق ذات توهم ایدر و لکن**
مثنوی **ذات نبود و هم اسما و صفات** **انک عشق فی حب ذات اولز بلکه**
اسما و صفاتی ادراک ایلمک عشقیدر و همک تعریفی انسانک شول قوه جسمانیه سندن

عبارتدر که محلی دماغک آخر نجویف اوسطنده اولوب محسوساته متعلقه اولان
معانی جزویه بی ادراک اول و همک شاننددر مثلاً لایذک شجاعت و سخاوت
و بکرم محبت و عداوت بی ادراک ایدن و همدر وقوای جسمانیه نک جمله سسته
حکومت ایدوب عقل قوای عقلیه بی باسرها - نخدام ایتدیکی **مثنوی** **و هم دخی**
قوای جسمانیه بی استخدا **ایدر فاما غالباً ادراکنده غلط ایدوب سیه امور**
غیر محسوساته اولان ادراکی اکثر غلط اولغله اکا و هیات و قضایای کاذبه
دیرلر مثلاً اسما و صفاته عاشق اولان کند و بی ماورای عقل و و همده اولان
ذات مقدسه عاشق قیاس ایلدیکی کبی الحاصل حضرت مولانا یوردر که
تجلیات اسما و صفاته قناعت و انواع نعم جنت و ثواب آخرت ایچون صفات
و اسمایه عاشق اولان کند و بی عاشق ذات احدیت و غریق دریای حب و وحدت
توهم ایلمک غلط محض و ظن و خیالدر عشق ذات اکا دیرلر که اسما و صفات و آلا
و جنات ملاحظه اولم **قسز جذبات حقدن دل آگاه ناکه برجذبه محرقه کله که**
مجبذب و مطلوب دخی نیه او غرا دیغن بیلوب و بر مقصودی اولوب فرط حب ذاتی
کند و بی کند و دن الوب نه اسما و صفات و نه دوزخ و جنات و بالجملة نقش مکونات
محو و زاله اولوب عشق و عاشق و معشوق و حب و حبيب و محبوب و حجابی بر طرف
اولوب بی قید و علت و بی معیت و انبیت عشق مطلق و حب ذات بحت حق قاله
ابن عربی **و ابس جمیل من بئینه غیرها** **فلا تنسب بوما لی الثوبیه**
فیامعشر العشاق موتوا صبا به **ففی مثل هذا منیتی بمنیتی** **ومن مات فیها**
وهو یعرف قدرها **فذاک امر و قد حاز کل غنیمه** **و کل مشوق او دعت له لوت** **اجاب**
لما قالت بنفس مطیعة **وان نظرت بوما فقیر آینه** **و قد حاز بالتوفیق اعظم ثروة**
فکیف یکون الحال فیم احبها **و کل زمان یرتقی فی المحبة** **فیامعشر الخلالان**
جدوا و اسارعوا **الی قهوة لیست تقاس بقهوة** **فکل اناء فی الوجود انا وها**
فایاک بوما ان تمیل لمزجة **آهای تعینات اسما و صفات و کثرات مظاهر ایله کند و بی**
ذات حقه عاشق توهم ایلان کسنه نه فائده عقل و و هم ایله عشق بیلنر و تصور
و تخیل ایله تجلیات ذات احدیت فهم اولنر اکا بناء که **مثنوی** **و هم مخلوقست**
و مولود آمده است **و هم حادث و مخلوق و بولود کلشدر فاما** **مثنوی** **حق**
نزیب دست اولم یو دست **حق جل و علا کسنه دن طوغم مشدر احد و صمد ایدر**
و لم یولددر پس عقول حادثه و او هام محدثه هر نیه که تعلق ایلسه حادثات عارض
اولان شی دخی حادثدر زیر اقدیمه حادث عارض اولز و حادث قدیمه اصدوقه

بول بولز ایمدی حضرت حق و فیاض مطلق قدیم و باقی و عموماً عقول و افهام
و تصورات و اوها ماک موجد و خالقیدر بس (کل ما هجس ببالک و خطر فی خیالک
فالله و راء ذلک) و فقیحه * مشنوی * عاشق تصویر و هوهم خویشتن * تصویر
و تصویر و کند و هوهم و تخیله عاشق اولان که سنه * مشنوی * کی بود از عاشقان
ذوالمنن * قچان ذوالمنن اولان اللهک عاشقنندن اولور یعنی اولامز * نظم *
الفرق بین قدیم الذات و الحداث * بین المکر المحبوب فی الحدث * فاصبر علیه
ولا تحفل بصولته * مادام فی عالم التقیید بالحبث * پس حضرت مولانایه طابان
درد الهی اولان عاشقان صادقان حل اشکال ایچون سؤال واقع اولوب یامولانا
من کل الوجوه اولاناعلم شریف و قلب لطیفکه روشنادر که بوفقیرو بی چاره
و سودای یار ایله آواره رسالک راه طریق محبت و راغب ذوق عشق حقیقت
اولمشردر ولکن تتابع و هم وفکردن دخی کلیت ایله خلاص اوله مایوب سیر
صفاته ایدیکیمز دخی بیلدک پس بزما یوس اولوب تجلی ذات و عشق احدی
مرتبه سنه وصولدن قطع امید ایدلم می دید کارنده بوق امید قطع ایتیمه سز
زیرا * مشنوی * عاشق آن و هم اگر صادق بود * اول و همک عاشق اگر
صادق اولور سه * مشنوی * آن مجاز و حقیقت کش بود * بر فحوا (المجاز
قطره الحقیقه) مجاز آنی حقیقه چکر حقا که * بیت * عشق مجازی بحقیقت قویست *
جذبه صورت کشش معنویست * یعنی مراد سالک غیر مجذوبدر که سلوکی
جذبه سنی تقدم ایتکه سیر اسما و صفات حاله غاب اولوب آرزوی جنت و امنیه
بهشت نعمت بومر تبه اصحابنه لاجرم غالبدر اما و هنده صادق اولور سه یعنی
طاعات و عباداته ریاقار شددر میوب و بومر تبه دن اعلی مرتبه و ارایدیکی اعلام
اولند قدیه بکالزم دکل جائز که اولیکی بولم دخی تهر ورم دیور تبه اعلادن
یوز دوندر جیلردن اولیوب مدارج اعلایه ارتقا ایچون هم تن بلند ایدر سه بفضل الله
ائشاء سلوکنده جذبه حق کلوب دریای عشق موج ایتکه ذات احدیت
تجلی ایلد که نور وحدت کندوبی کندودن الوب (ما عبدک رهة من نارك
ولا رغبة فی جنتک بل لوجهک الکریم) دینلردن اولوب * بیت * تامهر تو دیدیم
زذرات گذشتیم * از جمله صفات از پی یک ذات گذشتیم * دیوب دریای وحدته
مستغرق و سالک مجذوب زمره سنه لاحق اولور و بر تازیه یوزا صاحب جمالی سومک
قطره حقیقتدر دیمک و همندن قور تیلوب قطره حقیقت اولان مجازنه مقوله
مجازیمش بیلور حاصل کلام مجازک جاذب حقیقت اولما سنده * مشنوی *

شرح میخواهد بیان این سخن * بوسوزک یسانی شرح ایستر * مشنوی *
لیک می رسم ز افهام کهن * لیکن کهنه وضعیف اولان افهام خلقدن قور قارم که
سر کلمات فهم درست ایله اذعان ایتیموب کندوبی افکار فاسده و خیالات
کاسده یه دوشوروب و مجاز جاذب حقیقت در دید یکی محبوب سومکی
و جوانلر ایله آفتیه اولمغی قیاس ایدوب و اول سوء حال کندوبی حقیقت
اولاشدیرر توهیمه انواع فسادی مرتکب اولوب اهل جنت و آرزوی سعادت
آخرت ایتکدن دخی قالب حقدن دور و باب رحمتدن مهجور اولمز برا فهم
درست صاحبی اولیان نامستعدک * مشنوی * فهمای کهنه کونه نظر * کونه نظر
اولان کهنه وضعیف فهملری خاطره خطور ایتیمان * مشنوی * صد خیال بد در آرد
در فکر * افکار فاسده سنه صد خیال بد کتورر و کندوبی القات شیطانیه
و تسویلات نفسانیه ده یتورر و عین وحدت بین صاحبی اولما شددر که * بیت *
که جزا نیست در سرای وجود * بحقیقت کسی دکر موجود * بیتی اناک حالی
اولوب * شعر * روی خود دید در هزاران روی * چون نظر کرد چشم او
ز عبون * کاه و امق شدو کهی عذرا * کاه بلی شدو کهی مجنون * مفهومی نه معنادر
دید * جائله کوره بو حالدن خبری یوغیکن بشریت صرفه ایله بن دخی بویله
نظر ایدرم دیور مرادات نفسنه در اودر او حیل ایله فتوی الموق ایست و باطل
ایشی حق دیو ایشک ایسترا ایدمی فهم خلق بو کونا کهنه وضعیف اولدیه
خیالات فاسده یه دوشماس و نلر دیو مجز زنه یوزدن جاذب حقیقت اولدیفن
تفصیل ایتدم یوررل * شعر * محرمی کو که تابکویم راز * که حقیقت چه کونه
کشت مجاز * مستمع کس نبود تاشنود * زانکه او داشت قصهای دراز * ایدمی
بنم جانم * مشنوی * بر سماع راست هر کس چیر نیست * لقمه هر مرغی
انجیر نیست * فهم درست و راست استماع هر کس قادر و غاب دکلدر هر
قوشجغزک لقمه سی انجیر دکلدر بلکه هر مرغی لقمه سی حوصله سنه کوره در
شاهین لقمه سی عصفوره اولماز و فیل لقمه سن قرنجه ییمز کذلک کشف اسرار
دخی هر مستمع استعداده موافق اولماز * مشنوی * خاسه مرغی مرده
پوسیده * علی الخصوص بر مرده و چوریمش قوشکه * مشنوی * بر خیالی
اعمی بی دیده * بر خیال و دیده سز بر اعمی اوله حاصل کلام نواله ایچون
عاشق اولان حقه عاشقم دیمک صدق اولماق و تجلیات اسما و صفات ایله مجالی
کثرات قیدینه بند اولان مر دآزاد و عاشق ذات اولدیفن بیک و مجازده

صادق الوهم اولانی بالاخره اول مجاز حقیقه توجه له جذب ایتد یکن
ذوق ایتک هر کسک کاری و بونده اولان نکات واسرار هر کوشک سزاواری
دکدر کوکلری کلیت ایلله حقه میل و محبتدن قالمش و دیده جانلری اعمی
اولمش مرغ مرده و پوسیده و ظلمات اوهام و تخيلات ایلله عقول و فهوم
طواوب نادیده اولان درویش صورت و دیوس برتر نکات عاشقان مجذوبانی
نیه فهم ایدر سلطان ولد آنکه عقلش ناقصست و پرخلل * کی رسد
فهمش در اسرار ازل * ایددی حالی ینه حال اهلی بیاور یوخسه ذوق و حالدن
بی بهره و عاشق نان و سفره اوائل بر صورت بی معنی و نقش بی روح و اوله
اواسه * مثنوی * نقش ماهی را چه دریا و چه خاک * حیاتدن عاری اولان نقش
ماهی به دریانه خاک نه در یعنی نقش ماهی بی روح اولان کبی دماغ بی ذوق
ودل بی عشق و صورت و معنی و مجاز و حقیقت دیمک نه در چله سی آنلرک یاننده
مساویدر زرا ایکسیندن دخی بی بهره و محروم لدر و کدورات جهل و ظلمات
طبع ایلله آنلارک قلبی تیره و سیاه اولمش در پس بر قلبکه اول مرتبه مظالم و مکدر
اوله قدنصکره سواددی جلی اولوب زنجی به دوزن بومر تبه یه وارد قدنصکره
* مثنوی * رنگ هندو را چه صابون و چه زاک * اون هندویه خود صابون
نه و سیاه بویانه در یعنی قره بوزلوری یا صابونله محکم بومشسن و یا خود زاک
سورمشسن ایکسینی دخی مساوی اولوب سیاه رولکی ذاتی اولد بخی کبی قسوت
قلبری جلی اولانلری کرکسه صابون ارشاد و نصیحت ایلله بومشسن
و کرکسه زاک اضلال ایلله بویامشسن ایکسینی دخی بر درو سیاه رولکری ذاتیدر
تکیم حضرت مولانا مثنوی شریفک بر محله دخی بیورلر که * م * زانکه
هر چیزی بضد پیدا شود * بر سپیدی آن سیه رسوا شود * چون سیه شد دیک بس
تأثیر دود * بعد ازین بروی که بیند زود زود * مر دآهنکر که اوزنکی بود * دود را
باروش هر نیکی بود * پس کم ابویاننده بیانور و غم و شادی عقل و ادراکی اولانک معلومی
اولور و بیاض و سواددی پینار کورر فاما * مثنوی * نقش اگر غمکین نکاری
بر ورق * ورق اوزره نقشی اگر غمکین نقش ایدهن * مثنوی * اوندارد
از غم و شادی سبق * اول نقش غم و شادیدن سبق و خیر طوتماز زرا * غ *
جانی یوقدر اولیدر دکل دیری * مثنوی * صورتش غمکین و او فارغ از آن *
نقاش اول صورتی غمکین نقش ایتکله صورت نقش غمکین ولیکن غمدن
فارغ درواکر نقاش صورت خندان نقش ایدرسه * مثنوی * صورتش خندان

واو زان بی نشان * نقشک صورتی خنداندر و اول خنده دن بی نشاندر کذلک
ذوق و وجدان و علم و عرفان صاحبی اولیان نقش صورتلر و درویش سفره و نان
اولان بی حیثلر اگر صورتلرینی نقش لباسله دوزوب صوفیانه کز لر و کانه
غم آخرت چکوب بوزین پورنار لر و کاهی کندوری عاشقان الهی کبی بی
قید و الم و شادی و غمدن مجرد و آزاد دعوا سن ایدر لر ولیکن معنی و حقیقتدن
بی بهره و ریا و سمعه اولغله نقش اوراق کبی صورت مرده لر و عشق و ذوقدن
خالی و دل افسرده لر و عاشق قلده اولان غم و شادیدن بی خبر لدر * مثنوی *
هر شجر سدره و طوبا اوله من * هر کشی کوکده مسیحا اوله من * کوکله او بکونه من
جام و حساب * بکر من طائر قدسی یه غراب * ایددی بنم روح همدم عیسی
و سایه نشین درخت طوبی اولق دیلر سک بو عاقبتی خراب و مسکن بوم
و غراب اولان نقوش جهان بی بقایه الدائم و وار بله بو غنه شادی و غم چکمه زرا
* مثنوی * وین غم و شادی که اندر دل خطیست * بو و غم صورتی و شادی
دنیاوی که کوکله ده بر خط و علامت و بر حفظ و حالتدر * مثنوی * پیش
آن شادی و غم جز نقش نیست * شادی و غم آخرت و حزن و سرور کیفیت
حب احدیته نسبتله نقشدن غیری دکلدر * مثنوی * صورت غمکین
نقش از بهر ماست * نقشک غمکین صورتی بزدن اوتریدر * مثنوی *
تا که مار ایا دیر اهر راست * تا که راه راست بزم خاطر یمنه کله * مثنوی *
صورت خندان نقش از بهر تست * نقشک خندان صورتی سندن اوتریدر
* مثنوی * تا از آن صورت شود معنی درست * تا اول صورتدن معنی درست
اوله یعنی مانند نقش دیوار اولان بی عشق و محبتلرک غمکین صورتی بزم ایچون
تنبیه در که حق جل و علا قلمبرده ایقاد ایلد بکی شمع آفتاب محبتک قدر و قیمت
بیلوب و کوکلری غم کثرتدن و فکر ماسوادن پاک ایدوب راه راست اولان طریق
عشق و محبت کیروب و غریق بحر وحدت اولق خاطر کلوب کوکلر حائندن
منفک اولیه و زو کذلک نقش و خطوطه مشابه اولان لذات فانیه ایلله خندان
اولان دون همت و پر غفلتلرک صورت نقش خندان سکار شاد و تنبیه ایچوندر که
من خرافات دنیاوی و لذات فانیه جسمانیه ایلله اول غافلر دفع غم و شادی و سرور
کوستر یچک سن خود ایدی و باقی اولان لذات انس و حدته نائل و دولت عشق
و محبت و اصل اولمش سندر نیچون سن فر حناک و طربنک اولیه سن ایددی
عاشقه مناسب اولان قلبنه مقدار ذره غبار ما سوا کلیوب مدامی عشقه طرب

و شور شرار و ستره حتی معنای محبت درست اولوب کیفیت باده عشق کندوی
 کندودن اله * رباعی * کی غم خورد آنکه باتو خرم باشد * و ز نور تو آفتاب
 عالم باشد * اصرار جهان چه گونه پوشیده شود * بر خاطر آنکه باتو محرم باشد *
 و کذلک زمره شطارک دهنده اولان اختیار و ابرار دخی غم دنیا ک تذکریدن
 غم آخرت فکرنده اولوب فانی دنیادان قطع محبت ایلیمه و سرور دنیادان مسرات
 جنانه انتقال ایدوب دخول دار نعيم ایچون اسباب اولان طاعات و عبادات
 و تبدیل صفاته سعی ایلیمه * نظم * بو حکمتدن که جان اوله خدایین * جهان
 ایچون دکدر شاد و غم کین * ندکلو حظ ایدر بر کیشی بونده * چودیکن اوله
 آلتده نهالین * فنا طیراغنی پسترایدینوب * ملامت سنکی سن ایله بایین * فنا اول
 کج وجودک ملکیتدن * دیلرسک ایچمه سن وصات زلالین * همان وحدت اولور
 بیل ترک کثرت * طاغوت کل کثرت فکر و خیالین * آمای دل آگاه * مشوی *
 نقشهائی کاندربن کر مابه است * بونقشله که جاملرده در تکیم عهد اولده
 و حال اولایت مجده جامک جامه کانی دیوارنی در لودر او نقش ایله تزین ایدرلر
 ایمدی جاملرده اول نقوش که واردر * مشوی * از برون جامه کن چون
 جامه است * جامه کنک طشره سندن جامه لر کیدر یعنی جهان منسوب اولان
 شادی و غم و دنیانک و اریله یوغنه چکیلن رنج و الم جامه کیرنلرک جامه لر کیدر
 و ارباب دنیادخی کذلک صورت بی جان اولوب کر مابه جهانده منتقش اولان
 شکل انسانلرینه دیده حقیقت بین ایله نظر اولنسه جامه لر کی بی معنی و بی مال
 اشکال و تمثالدر ایمدی بنم روح * مشوی * تارونی جامه هادیدی و بس *
 مادام که جام عشق و محبتدن خارجده سن انجق صورت جامه و اشکال اجسادی
 کوررسن درون جامه ده اولان محبو بلردن غافل سن * پس بو کانه چاره
 در ايسک * مشوی * جامه بیرون کن در آای هم نفس * خلع لباس بشریت
 و سلخ پیرهن انانیت ایدوب عشق و محبت و وجود و حالت و تجلی احدیت جامه ک ایچنه
 کل ای هم نفس * مشوی * زآنکه با جامه درون شوره نیست * زیرا که
 جامه ایله جام ایچنه ده اولغه یول یوقدر * مشوی * تن زجان جامه زن
 آگاه نیست * تن جاندن جامه تندن آگاه دکدر پس حقیقت آدمی بیلک و ماهیات
 اشیایی صورت و نقشه قیدانمکسر مشاهده قلیق خلع لباس بشریت ایدوب
 تجرد تام ایله جام وحدت و محبت کرمکه اولور جامه وجود و لباس قیود ایله
 جامده یونق خود ممکن دکدر ایمدی مادام که قید بند لباس جسمانیت سن

تن جاندن و جان تندن آگاه دکدر * کمال خجندی * عشق بر آتش بسوخت
 دفتر بود و نبود * آیت فتح قریب سر حقایق کشود * وجه دور و بی نمائد
 صورت دیبهارا * باز برفت از میان واسطه تار و بود * هر که بدار فنا جبه هستی
 بسوخت * رمز سوی الله بخواند سرانا الحق شنود * جامه بده جان ستان زوی
 میچ از زیان * عاشق بی مایه راعین زبانیست سود * سرفنا کوش کن جام
 بقانوش کن * حاجت تقریر نیست کن عدم آمد وجود * خلق
 ز نقصان حال پیخبرند از کمال * کر همه بی قیل
 و قال کوی سعادت ربود *

۴۴

۴

تم طبع الجلد الثالث فی المطبعة العامرة و بلیه
 الجلد الرابع اوله پیش آمدن نقیبان
 و دربانان خلیفه از بهرا کرام

